إزالة الخفاء

عن خلافة الخلفاء

**)جلد اول(**

**نویسنده:**

**محدث هند شاه ولی الله دهلوی**/

**تحقيق، حواشی و تخریج احادیث:**

**سید جمال الدین هروی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء (جلد اول) | | | |
| **نویسنده:** | محدث هند شاه ولی الله دهلوی/ | | | |
| **تحقیق، حواشی:** | سید جمال الدین هروی | | | |
| **موضوع:** | عقاید کلام – پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 1](#_Toc450937388)

[فصل اول در خلافت عامه 5](#_Toc450937389)

[مسئله در طرق انعقاد خلافت: 12](#_Toc450937390)

[فصل دوم: در لوازم خلافت خاصه 21](#_Toc450937391)

[فصل سوم: در تفسير آيات داله بر خلافت خلفاء و بر لوازم خلافت خاصه 51](#_Toc450937392)

[فصل چهارم: در روايت احاديث و آثار داله بر خلافت خلفاء به تصريح يا تلويح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه 139](#_Toc450937393)

[مسانيد الـمكثرين من أصحاب النبي **ج** 181](#_Toc450937394)

[مسانيد المهاجرين من اصحاب رسول الله **ج** 219](#_Toc450937395)

[مسانيد الأنصار من اصحاب رسول الله **ج** 234](#_Toc450937396)

[مسانيد سائر الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين 244](#_Toc450937397)

[فصل پنجم 309](#_Toc450937398)

[مقصد دوم 373](#_Toc450937399)

مقدمه

الحمدلِله الذي بعث الينا أشرفَ الرُّسُلِ داعياً إلی اقوَمِ السُّبُلِ وجَعَل أصحاباً له وُزَرَاءَه في عَهدِه وخلفاءَهُ مِن بعدِه لِتَتمّ النعمة وتَعُمُّ الرّحمة وَاَشهدُ أنَّ لا إله إلا الله وحدَه وأشهدُ أنَّ محمداً عبدهُ ونبيُّه الذي لانبيَّ بَعدَهُ صلی الله وسلَّمَ عليه وعلی آله وصحبه أجمعين.

اما بعد می‌گوید فقیر حقیر ولی الله عفی عنه که در این زمانه بدعت تشیع آشکار شد ونفوس عوام به شبهات ایشان متشرّب گشت و اکثر اهل این اقلیم در اثبات خلافت خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین شکوک بهم رسانیدند، لاجرم نور توفیق الهی در دل این بنده‌ی ضعیف علمی را مشروح و مبسوط گردانید تا آنکه بعلم الیقین دانسته شد که اثبات خلافت این بزرگواران اصلی ست از اصول دین تا وقتی که این اصل را محکم نگیرند هیچ مسئله از مسائل شریعت محکم نشود؛ زیرا که اکثر احکامی که در قرآن عظیم مذکور شده مجمل است، بدون تفسیر سلف صالح به حل آن نتوان رسید. و اکثر احادیث خبر واحد[[1]](#footnote-1) محتاج بیان، بغیر روایت جماعه‌ی از سلف آنرا و استنباط مجتهدان از آن متمسَّک به نگردد و تطبیق احادیث متعارضه بدون سعی این بزرگواران صورت نگیرد و همچنین جمیع فنون دینیه مثل علم قراءة، تفسیر، عقائد و علم سلوک بغیر آثار این بزرگواران متأصّل نشود و قدوه‌ی سلف در این امور خلفای راشدین است و تمسک ایشان بأذیال خلفاء.

جمع قرآن و معرفت قراءت‌های متواتره از شاذّه مبتنی بر سعی خلفا است و قضایا و حدود و احکام فقه و غیر آن همه مترتب بر تحقیق ایشان. هر که در شکستن این اصل سعی می‌کند به حقیقت هدم جمیع فنون دینیه می‌خواهد و نیز دانسته شد که مدبّر السموات والأرض تبارک وتعالی چنانچه سائر شرائع را اولاً در مرتبه‌ی کلام نفسی در ازل الآزال معین و مقرر گردانید و اشاره به همان مرتبه است آیه‌ی کریمه: ﴿إِنَّ عِدَّةَ ٱلشُّهُورِ عِندَ ٱللَّهِ ٱثۡنَا عَشَرَ شَهۡرٗا فِي كِتَٰبِ ٱللَّهِ يَوۡمَ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ مِنۡهَآ أَرۡبَعَةٌ حُرُمٞ﴾[[2]](#footnote-2) [التوبة: 36]. بعد از آن بر قلب مبارک حضرت پیغمبر ج اجمالاً تارةً و تفصیلاً اُخری فرود آورد بعد از آن، آن حضرت ج نصّاً تارة وإشارةً آخری بیان آن فرمودند تا آنکه آنچه مراد حق بود ظاهر شد و حجة الله قائم گشت و تکلیف عباد بآن اعتقاداً و عملاً به ظهور رسید، همچنان خلافت خلفای راشدین اولاً در کلام نفسی مقرر شد و در قرآن عظیم اجمالاً فرود آمد بعد از آن بر قلب مبارک آن حضرت ج بطریق منام تارةً و بطریق فراست در تعبیر منامات صحابه اخری، این مجمل مفصل گشت و آن حضرت ج از آن علم شریف نصاً و اشارة خبر دادند تا آنکه تکلیف عباد باستخلاف این بزرگواران اعتقاداً وعملاً متحقق شد و پرده از روی کار بر انداخته گشت و اهل قرن اول بموجب آن بجان و دل عمل کردند بر خلاف آنچه متأخرین اشاعره تقریر می‌کنند که خلافت ایشان به نص نیست مطلقاً یا به نص جلی نیست[[3]](#footnote-3)، بلکه امر اجتهادی است که اهل عصر بنا بر اجتهاد بر آن اتفاق نمودند، و بر خلاف آنچه شیعه گمان می‌کنند که در قرن اول حیف (ظلم) عظیم رفته بسبب طلب دنیا، خلافت را از مسحقق آن غصب کردند و بر غیر مستحق اتفاق نمودند استغفر الله من جمیع ما کرِه الله.

و نیز دانسته شد که تطبیق در اختلاف علما در آن که آن حضرت ج استخلاف نمودند یا نه؟ بآن وجه تواند بود که: استخلاف گاهی اطلاق کرده می‌شود بر مجرّد تنبیه شارع بر مکلف بودن عباد بانقیاد این جماعه را، و گاهی بر هیأت معتاده نزدیک وصیت بولایت عهد از جمیع اهل حل و عقد. و تنصیص بلفظ استخلاف و مانند آن هر یکی معینی را اراده کرده است و بحسب آن گفته و مشاورات صحابه بحفظ احادیث بود و استنباط از نصوص و تذکر معانی مستخرجه از مأخذ بسیار و مانند آن. و تطبیق در میان اختلاف علماء در آنکه خلافت بنص جلی است یا خفی بآن وجه واقع است که جمعی را آیه‌‌‌ی اجمالی با حدیثی که تفسیر آن است مربوط با هم منظور شد، به نص جلی قائل شدند و جمعی آیه را جدا دانستند و حجاب اجمال او را نتوانستند بر انداخت و احادیث را جدا و آن را ملحق بآیه نساختند باز احادیث اخبار آحاد بود متفق در معنی اثبات خلافت که قدر مشترک است.

جمعی را نظر بر حدیثی دون حدیثی افتاد دانستند که خبر واحد است و جمعی را نظر بر همه دفعةً واحدةً افتاد و متواتر بالمعنی شناختند و چنانکه نور توفیق این علم را مبسوط نمود داعیه‌ی نشر آن کتاباً تارةً واخری نیز بخاطر ریخت.

أخرج ابن ماجه «عن جابرس قال قال رسول الله ج: «إَذَا لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّة أَوَّلِهَا, فَمَنْ كَتَمَ حَدِيثًا فَقَدْ كَتَمَ مَا أَنْزَلَ اللَّهَﻷ»[[4]](#footnote-4). بناءً علی ذلک ورقی چند درین مسئله نوشته شد و به إزالة الخفاء عن خلافة الخلفاء مسمی گشت و بر دو مقصد منقسم کرده آمد (تقسیم شد).

مقصد اول:

در بیان معنی خلافت عامه و خاصه و شرط آن و آنچه متعلق بآن است و سردِ ادله بر خلافت ایشان و حل اختلاف اهل در میان خویش که خلافت بنص بود یا باجتهاد.

مقصد ثانی:

در مآثر خلفای اربعه وهذا أوان الشروع في الـمقصود، وبنور توفيقه أتمسّك وعلى فضله أتوكلُ وإلى كِلايته وحفظه كلَّ أمرٍ أُفوّض حَسبُنا الله ونعمَ الوكيلُ ولا حولَ ولاقوةَ إلا بالله العليِّ العظيم.

مقصد اول

مشتمل است بر فصول چند

فصل اول در خلافت عامه

مسئله در تعریف خلافت هي الرياسة العامة في التصدي لإقامة الدين بإحياء العلوم الدينيه وإقامة أركان الإسلام والقيام بالجهاد وما يتعلق به من ترتيب الجيوش والفرض للمقاتلة وإعطاءهم من الفيئ والقيام بالقضاء وإقامة الحدود ورفع الـمظالـم والأمر بالـمعروف والنهي عن الـمنكر نيابةً عن النبي ج.

تفصیل این تعریف آنکه معلوم بالقطع ست از ملت محمدیه علی صاحبها الصلوات والتسلیمات که آن حضرت ج چون مبعوث شدند برای کافه‌ی خلق الله با ایشان معامله‌ها کردند و تصرف‌ها نمودند و برای هر معامله نوّاب (نماینده‌ها) تعیین فرمودند و اهتمام عظیم در هر معامله مبذول داشتند چون آن معاملات را استقراء نمائیم و از جزئیات به کلیات[[5]](#footnote-5) و از کلیات به کلی واحد که شامل همه باشد انتقال کنیم جنس اعلی[[6]](#footnote-6) آن اقامت دین باشد که متضمن جمیع کلیات است و تحت وی اجناس دیگر باشند یکی از آن احیای علوم دین است از تعلیم قرآن و سنت و تذکیر و موعظت قال الله تعالی: ﴿هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّ‍ۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ﴾[[7]](#footnote-7) [الجمعة: 2]. و مستفیض شد که آن حضرت ج تعهد می‌کردند صحابه را بتذکیر و موعظت.

و دیگری اقامت ارکان اسلام ست؛ زیرا مستفیض شد که امامت جمع و اعیاد و جماعت خود میکردند و نصب امام در هر محلی می‌فرمودند و أخذ زکوة و صرف آن بر مصارف می‌نمودند، عمال را برای این معنی منصوب می‌ساختند و همچنین شهادت بر هلال رمضان و هلال عید می‌شنیدند و بعد ثبوت شهادت حکم به صوم و فطر می‌فرمودند و حج را خود اقامت نمودند و سال نهم که حضور شریف آن حضرت ج در مکه متحقق نشد حضرت ابوبکر صدیقس را فرستادند تا اقامت حج نماید[[8]](#footnote-8).

و قیام آن حضرت ج بجهاد ونصب امراء و بعث جیوش و سرایا و قیام آن حضرت بقضا در خصومات و نصب قضات در بلاد اسلام و اقامت حدود و امر به معروف و نهی از منکر مستغنی از آن ست که به تنبیه احتیاج داشته باشد.

و چون آن حضرت ج به رفیق اعلی انتقال فرمودند واجب شد اقامت دین به همان تفصیل که گذشت و اقامت دین موقوف افتاد بر نصب شخصی که اهتمام فرماید در این امر و نواب را به آفاق (اطراف و اکناف) فرستد و بر حال ایشان مطلع باشد و ایشان از امر وی تجاوز نکنند و بر حسب اشاره‌ی وی جاری شوند و آن شخص خلیفه‌ی آن حضرت ج باشد و نائب مطلق وی.

پس از کلمه‌ی ریاست عامه برآمدند علمای مسلمین که بتعلیم علوم دینیه مشغول شوند و قضاة امصار و امرای جیوش که بامر خلیفه اقامت این معنی نمایند و در عصر اول موعظت و تذکیر ضمیمه خلافت بود قال ج: «لا يَقُصُّ إِلا أَمِيرٌ أَوْ مَأْمُورٌ أَوْ مُخْتَالٌ[[9]](#footnote-9)»[[10]](#footnote-10).

و از لفظ «في التصدي لإقامة الدّين» برآمد شخصی که ریاست و غلبه بر اهل آفاق پیدا کند و متصدی شود اخذ باج را من غیر وجه شرعی مثل ملوک جابره متغلّبه.

و از لفظ تصدی برآمد شخصی که قابلیت اقامت دین بر وجه اکمل داشته باشد و افضل اهل زمان خود بود لیکن بالفعل از دست وی چیزی از این امور نه برآید. پس خلیفه مختفی و غیر منصور و غیر متسلط نخواهد بود. وقید نيابةً عن النبی بر می‌آرد از مفهوم خلیفه انبیاء را هر چند در قرآن عظیم حضرت داود÷ را خلیفه گفته شد؛ زیرا که سخن در خلافت آن حضرت است وحضرت داود خلیفه‌ی الله بودند لهذا حضرت ابوبکر صدیق راضی نشدند باسم خليفة الله و فرمودند که مرا خلیفه‌ی رسول الله می‌گفته باشد.

مسئله

واجب بالکفایه است بر مسلمین إلی یوم القیامه نصب خلیفه مستجمع شروط به چند وجه:

یکی آنکه صحابه رضوان الله علیهم به نصب خلیفه و تعیین او پیش از دفن آن حضرت متوجه شدند پس اگر از شرع وجوب نصب خلیفه ادراک نمی‌کردند برین امر خطیر مقدّم نمی‌ساختند واین وجه اثبات دلیل شرعی از آن حضرت ج می‌نماید بر وجه اجمال.

دوم آنکه در حدیث وارد شده: «مَن مَاتَ وَلَيسَ فيِ عنُقِه بَيعَةٌ مَاتَ مِيتَهً جَاهِلِيَّةً[[11]](#footnote-11)»[[12]](#footnote-12). و این نص شرع است تفصیلاً.

سوم آنکه خدای تعالی جهاد و قضا و احیای علوم دین و اقامت ارکان اسلام و دفع کفار از حوزه اسلام را فرض بالکفایه گردانید و آن همه بدون نصب امام صورت نگیرد و مقدمه واجب واجب است، کبار صحابه برین وجه تنبیه نموده‌اند.

مسئله

در شروط خلافت: و اصل درین مسئله آنست که معنی خلافت چنانکه گذشت متضمن است احیای علوم دین را، و اقامت ارکان اسلام و امر به معروف و نهی از منکر و قیام بامر جهاد و قضا و اقامتِ حدود را. پس هر چه شرط هر یکی از این امور باشد شرط خلافت است و زیاده از آن شرطی دیگر به مقتضای حدیث مستفیض و آن قریشیت است و چون این اصل دانسته شد خوض در تفصیل نمائیم:

از جمله شروط خلافت آنست که مسلمان باشد، زیرا که ریاست ملسمین را نمی‌سزد مگر مسلمان كما قال الله تعالى: ﴿وَلَن يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لِلۡكَٰفِرِينَ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ سَبِيلًا﴾[[13]](#footnote-13) [النساء: 141]. و پر ظاهرست که این معانی از غیر مسلمان سرانجام نشود و اگر خلیفه کافر گردد العیاذ بالله واجب شود خروج بر وی، پس نصب کافر اولاً اولی است بآنکه درست نباشد.

و از آن جمله آن است که عاقل و بالغ باشد، زیرا که مجنون و سفیه و صبی محجورند از تصرفات جزئیه خویش قال الله تعالی: ﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ﴾ [النساء: 5][[14]](#footnote-14). چون بر مال خودها قادر نباشند بر اموال و رقاب مسلمین البته تسلط ایشان صحیح نباشد و کارهای مطلوب از استخلاف بالقطع از این جماعت سرانجام نمی‌شود.

از آن جمله آنست که ذکر (مرد) باشد نه امرأة (زن)، زیرا که در حدیث بخاری آمده: «مَا أفلَحَ قَومٌ وَلَّوا أمرَهُم اِمرَأة»[[15]](#footnote-15). چون به سمع مبارک آن حضرت ج رسید که اهل فارس دختر کسری را به بادشاهی برداشته‌اند فرمود: رستگار نشد قومی که والی امر بادشاهی خود ساختند زنی را؛ و زیرا که امرأه ناقص العقل والدین است و در جنگ و پیکار بیکار و قابل حضور محافل و مجالس نی، پس از وی کارهای مطلوب نه برآید. واز آن جمله آنست که حر باشد زیرا که عبد قابل شهادت در خصومات نیست و به نظر مردم حقیر و مهین، و واجب است بر وی مشغول بودن به خدمت سید خود.

و از آن جمله آنست که متکلم و سمیع و بصیر باشد؛ زیرا که لازم است بر خلیفه حکم کردن بوجهی که در مقصد او اشتباه واقع نشود و معرفت مدعی و مدعی علیه و مقر و مقرله و شاهد و مشهود علیه[[16]](#footnote-16) و استماع کلام این جماعه.

و واجب است بر وی تولیت قضاه امصار و نصب عمال و امر کردن مرجیوش را بآنچه در جهاد پیش آید و این همه بدون سلامت اعضاء متحقق نشود و مقدمه واجب واجب است.

و از آن جمله آن است که شجاع باشد و صاحب رای در حرب و سلم وعقد ذمه وفرض مقاتله و تعیین امرا و عمال و صاحب کفایت یعنی دعه دوست (آرام طلب) نباشد و نه ناکرده کار که خبط کند در امور و نتواند سرانجام دادن مهمات را، زیرا که جهاد به جز از شجاع و صاحب رای کافی صورت نه بندد و آن مطلب اعظم است از مطالب خلافت.

و از آن جمله آنست که عدل باشد یعنی مجتنب از کبائر غیر مُصر بر صغائر، و صاحب مروت باشد نه هرزه‌گر خلیع العذار، زیرا که در شاهد و قاضی و راوی حدیث هرگاه این معانی شرط است پس در ریاست عامه که زمام خلق بدست او افتد اولی است بانکه شرط باشد.

قال الله تبارک و تعالی: ﴿مِمَّن تَرۡضَوۡنَ مِنَ ٱلشُّهَدَآءِ﴾[[17]](#footnote-17) [البقرة: 282]. و مرضی بودن مفسّر است بعدالت و مروت.

و از آن جمله آنست که مجتهد باشد زیرا که خلافت متضمن است قضاء و احیاء علوم دین و امر به معروف و نهی از منکر را، و این همه بدون مجتهد صورت نه گیرد «قال رسول الله: الْقُضَاةُ ثَلاَثَةٌ وَاحِدٌ فِى الْجَنَّةِ وَاثْنَانِ فِى النَّارِ فَأَمَّا الَّذِى فِى الْجَنَّةِ فَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ فَقَضَى بِهِ وَرَجُلٌ عَرَفَ الْحَقَّ فَجَارَ فِى الْحُكْمِ فَهُوَ فِى النَّارِ وَرَجُلٌ قَضَى لِلنَّاسِ عَلَى جَهْلٍ فَهُوَ فِى النَّارِ[[18]](#footnote-18)»[[19]](#footnote-19). و اصل معنی اجتهاد آنست که جمله عظیمه از احکام فقه دانسته باشد به ادله تفصیلیه از کتاب و سنت و اجماع و قیاس، و هر حکمی را منوط به دلیل او شناخته باشد و ظن قوی بهمان دلیل حاصل کرده. پس در این زمانه مجتهد نمی‌تواند شد مگر کسیکه جمع کرده باشد پنج علم را.

1- علم کتاب قراءةً و تفسیراً 2 - علم سنت باسانید آن و معرفت صحیح و ضعف در آن 3 - علم اقاویل سلف در مسائل تا از اجماع تجاوز نه نماید و نزدیک اختلاف علی قولین، قول ثالث اختیار نه کند 4- علم عربیت از لغت و نحو و غیر آن 5- علم طرق استنباط و وجوه تطبیق بین المختلفین.

بعد از آن اعمال فکر کند در مسائل جزئیه و هر حکمی را منوط به دلیل او بشناسد و لازم نیست که مجتهد مستقل باشد مثل ابوحنیفه و شافعی بلکه مجتهد منتسب که تحقیق سلف را شناخته و استدلالات ایشان فهمیده ظن قوی در هر مسئله بهم رساند کافی است. و تحقیق آن است که احیای تفسیر قرآن نیز بغیر این علوم پنجگانه میسر نیست لیکن معتبر آنجا احادیث اسباب نزول مناسب اوست و آثار سلف در باب تفسیر و حفظ و قوت فهم سیاق و سباق وتوجیه و مانند آن، وبر علم تفسیر قیاس باید کرد جمیع فنون دینیه را ـ والله اعلم ـ.

و در زمان صحابه اکثر این شروط لازم نبود همین معرفت قرآن و حفظ سنت در کار می‌شد؛ زیرا که عربیت زبان ایشان بود بغیر تعلم نحو بفهم کلام عربی می‌رسیدند و هنوز احادیث متعارضه ظاهر نشده و اختلاف سلف پدید نیامده بود.

و از آن جمله آنست که قریشی باشد باعتبار نسب آبای خود، زیرا که حضرت ابوبکر صدیق صرف کردند انصار را از خلافت باین حدیث که آن حضرت فرمودند: «اَلأَئمَّهُ مِن قُرَيش[[20]](#footnote-20)»[[21]](#footnote-21).

و ابوهریره و جابر روایت می‌کنند: «اَلنَّاسُ تَبعٌ لِقُرَيشٍ فِي هذا الشَّانِ[[22]](#footnote-22)»[[23]](#footnote-23).

و ابن عمر روایت می‌کند «لا يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمُ اثْنَانِ[[24]](#footnote-24)»[[25]](#footnote-25). و معاویه بن ابی سفیان روایت می‌کند «إِنَّ هَذَا الأمْرَ في قُرَيشٍ، لا يُعَاديهِم أَحَدٌ إِلا كَبَّهُ اللهُ على وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ[[26]](#footnote-26)»[[27]](#footnote-27). و غیر این طرق، طرق دیگر هم این حدیث را ثابت است بجهت اختصار برین قدر اکتفاء نمودیم.

و اختلاف کرده‌اند در اشتراط کتابت جمعی اثبات آن کرده‌اند بملاحظه آنکه بسیاری از امور دینیه موقوف است بر معرفت خط از علم کتابت و سنت و انشای احکام و نام‌ها و بعض رد کرده‌اند آن را بآنکه آن حضرت ج امی بودند و حق آنست که بر آنحضرت ج در این امر قیاس نمی‌توان کرد دیگری را، الیوم معرفت دین موقوف است بر شناختن خط و بسیاری از مصالح منوط بنوشتن، بالجمله چون این شروط در شخصی موجود باشد مستحقق خلافت شود و اگر او را خلیفه سازند و خلافت را برای او عقد کنند خلیفه راشد شود و غیر مستجمع این شروط را اگر خلیفه سازند ساعیان خلافت او عاصی گردند لیکن اگر تسلط یابد حکم او فیما یوافق الشرع نافذ باشد برای ضرورت که برداشتن او از مسند خلافت اختلاف امت پیدا کند و هرج و مرج پدید آرد.

مسئله در طرق انعقاد خلافت:

انعقاد خلافت به چهار طریق واقع شود.

طریق اول: بیعت اهل حل و عقد است از علماء و قضات و امرا و وجوه ناس که حضور ایشان متیسّر شود و اتفاق اهل حل و عقد جمیع بلاد اسلام شرط نیست، زیرا که آن ممتنع است و بیعت یک دو کس فائده ندارد زیرا حضرت عمر در خطبه آخر خود فرموده‌اند: «فَمَن بَايعَ رجلا على غير مشورةٍ من الـمسلمينَ فلا يُتَابَعُ هو والذي بايعه تَغِرَّةً أن يُّقتَلاَ[[28]](#footnote-28)»[[29]](#footnote-29). و انعقاد خلافت حضرت صدیق به طریق بیعت بوده است.

طریق دوم: استخلاف خلیفه است. یعنی خلیفه عادل به مقتضای نصح مسلمین شخصی را از میان مستجمعین شروط خلافت اختیار کند و جمع نماید مردمان را و نص کند باستخلاف وی و وصیت نماید باتباع وی پس این شخص میان سائر مستجمعین شروط خصوصیتی پیدا کند وقوم را لازم است که همان را خلیفه سازند انعقاد خلافت حضرت فاروق بهمین طریق بود.

طریق سوم: شورای است به این صورت که خلیفه شائع گرداند خلافت را در میان جمعی از مستجمعین شروط و گوید از میان این جماعه هر کرا اختیار کنند خلیفه او باشد، پس بعد موت خلیفه تشاور کنند و یکی را معین سازند و اگر برای اختیار، شخصی را یا جمعی را معین کند اختیار همان شخص یا همان جمع معتبر باشد و انعقاد خلافت ذی النورینس بهمین طریق بود که حضرت فاروقس خلافت را در میان شش کس شائع ساختند و آخرها عبدالرحمن بن عوفس برای تعیین خلیفه مقرر شد و ایشان حضرت ذی النورین را اختیار نمود.

طریق چهارم: استیلا است، چون خلیفه بمیرد و شخصی متصدی خلافت گردد بغیر بیعت و استخلاف و همه را بر خود جمع سازد بایتلاف قلوب یا بقهر و نصب قتال خلیفه شود و لازم گردد بر مردمان اتباع فرمان او در آنچه موافق شرع باشد و این دو نوع است:

یکی آنکه مستولی (شخصی که بر خلافت استیلاء پیدا کرده) مستجمع شروط باشد و صرف منازعین کند بصلح و تدبیر از غیر ارتکاب محرمی و این قسم جائز است و رخصت. وانعقاد خلافت معاویه بن ابی سفیانس بعد حضرت مرتضیس و بعد صلح امام حسنس به همین نوع بود.

دیگر آنکه مستجمع شروط نباشد و صرف منازعین کند به قتال و ارتکاب محرم و آن جائز نیست و فاعل آن عاصی است لیکن واجب است قبول احکام او چون موافق شرع باشد، و اگر عمال او اخذ زکات کنند از ارباب اموال ساقط شود چون قاضی او حکم نماید نافذ گردد حکم او، و همراه او جهاد می‌توان کرد و این انعقاد بنابر ضرورت است، زیرا که در عزل او افنای نفوس مسلمین و ظهور هرج و مرج شدید لازم می‌آید و به یقین معلوم نیست که این شدائد مفضی شود بصلاح یا نه؟ یحتمل (احتمال دارد) که دیگری بدتر از اول غالب شود پس ارتکاب فتن که قبح او متیقن به است چرا باید کرد برای مصلحتی که موهوم است ومحتمل! و انعقاد خلافت عبدالملک ابن مروان و اول خلفای بنی عباس به همین نوع بود.

بالجمله اگر شخصی متفرد باشد در زمان خود بشروط خلافت یا جمعی هستند متصف بشروط خلافت و این شخص افضل همه است منعقد نشود خلافت او به غیر یکی از طرق مذکوره زیرا که به صفتی که وی دارد بدون تسلط یا بیعت خلاف منقطع نشود و فتنه ساکن نگردد، لهذا جماعه‌ی از صحابه بعد انتقال آن حضرت ج به رفیق اعلی مبادرت کردند به بیعت حضرت صدیقس و اکتفا نه نمودند بر افضلیت او.

و اهل علم تکلّم کرده‌اند در آنکه خلافت حضرت مرتضیس به کدام طریق از طرق مذکوره واقع شد؟

به مقتضای کلام اکثر آنست که به بیعت مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند خلیفه شدند و اکثر نامه‌های حضرت مرتضی که بأهل شام نوشته‌اند شاهد این معنی است.

و جمعی گفته‌اند که به شوری انعقاد خلافت ایشان شد؛ زیرا که مشوره استقرار یافت بر آنکه خلیفه عثمانس باشد یا علیس چون عثمان نماند علی متعین شد، وفیه ما فیه[[30]](#footnote-30).

در ذیل این مسئله نکته چند باید فهمید اینجا سوالی متوجه میشود تقریرش آنکه تو قائلی بآنکه خلافت حضرات شیخین به نص بود از آن حضرت ج پس انعقاد خلافت صدیقس به بیعت اهل حل و عقد و خلافت فاروقس باستخلاف بر قول تو چگونه درست آید؟!.

جواب گوئیم مقصود ما آن است که بنص آنحضرت لازم شد خلیفه ساختن حضرت صدیق و فاروق در زمان مخصوص و به ایشان متوجه شدن و عقد خلافت برای ایشان بستن و امتثال امر ایشان نمودن در آنچه متعلق است بخلیفه، لیکن وجود خلافت بالفعل به بیعت اهل حل و عقد بود یا باستخلاف مثل آنکه نماز فرض شد بر زید در کلام ازلی، و بنص شارع و تعلق حکم وجوب بالفعل منوط گشت بدخول وقت.

پس باعتبار حکمت اسباب و علل نسبت کرده می‌شود انعقاد خلافت به بیعت اهل حل وعقد یا باستخلاف.

و همچنین بالیقین می‌دانیم که شارع علیه الصلوة والسلام نص فرموده است بآنکه امام مهدی در دامان قیامت موجود خواهد شد و وی عند الله و عند رسوله امام بر حق است و پر خواهد کرد زمین را بعدل و انصاف چنانکه پیش از وی پر شده باشد بجور و ظلم پس باین کلمه افاده فرموده‌اند استخلاف امام مهدی را و واجب شد اتباع وی در آنچه تعلق بخلیفه دارد چون وقت خلافت او آید لیکن این معنی بالفعل نیست مگر نزدیک ظهور امام مهدی و بیعت با او میان رکن و مقام.

باز مشوره قوم برای حضرت صدیقس یا خلیفه ساختن صدیق حضرت فاروقس را به رای خود و عزم کردن عبدالرحمن ابن عوفس برای ذی النورینس مستلزم آن نیست که اینجا نصی نباشد بلکه ظاهر آن است که این بزرگان نصی یا اشارتی از شارع دست‌آویز خود ساخته‌اند و مشهور شد در میان مردم نسبت بایشان، چنانکه گویند ابوحنیفه این را واجب ساخته و شافعی این را واجب نموده است یا گویند حضرت فاروق این را حلال گردانید، و موعد تفصیل این سخن فصل سوم است از این رساله[[31]](#footnote-31)، والله اعلم.

مسئله در بیان آنچه برخلیفه واجب است از امضای مصالح مسلمین:

و اصل در این مسئله نظر کردن است در معنی خلافت و دانستن مقدمات اقامت دین که بغیر آن‌ها اقامت دین متصوّر نشود و مکملات او که بدون آن‌ها علی اکمل وجه تحقق نه پذیرد.

واجب است بر خلیفه نگاه داشتن دین محمدی ج بر صفتی که به سنت مستفیضهء آن حضرت ج ثابت شده و اجماع سلف صالح بر آن منعقد گشته بانکار بر مخالف و انکار به آن وجه تواند بود که قتل کند مرتدین و زنادقه را و زجر نماید مبتدعه را.

دیگر اقامت ارکان اسلام نمودن از جمعه و جماعات و زکوه و حج و صوم بآنکه در محل خود بنفس خود اقامت نماید و در مواضع بعیده ائمه مساجد و مصدقان را نصب فرماید و امیر الحج معین نماید و احیای علوم دین کند بنفس خود قدری که متیسر شود. مقرر سازد مدرسین را در هر بلدی چنانکه حضرت عمرس عبدالله بن مسعودس را با جماعت در کوفه نشاند و معقل بن یسار و عبدالله بن معقل را به بصره فرستاد.

و فیصله کند میان اهل خصومت یعنی قضا کند در دعاوی ونصب قضاء نماید برای آن و نگاه‌دارد بلاد اسلام را از شر کفار و قطاع طریق و متقلبان، و سرحدهای دار الاسلام را با افواج و آلات جنگ مشحون سازد و جهاد نماید با اعداء الله ابتداءً و رفعاً و ترتیب دهد جیوش را و فرض ارزاق کند برای مقاتله و اخذ جزیه و خراج و قسمت آن نیز بر غزاه بعمل آرد و تقدیر عطایای قضاء و مفتیان و مدرسان و واعظان و ائمه مساجد باجتهاد خود نماید بغیر اسراف و تقتیر، و نائب گیرد در کارها امناء عدول را و اهل نیک‌خواهی را و همیشه در مشارفه (نگرانی) امور و تصفح (پرس و جو) احوال رعیت و افواج و امراء امصار و جیوش غزاه وقضاه و غیر ایشان مقید باشد تا خیانتی و حیفی درمیان نیاید، و سپردن کارها بکفار اصلاً درست نیست حضرت عمر از این امر نهی شدید فرموده‌اند.

«أخرج شيخ الشيوخ العارفُ السهروردي[[32]](#footnote-32) قدس سره في العوارفِ عن وثيق الرومي قال كنت مملوكا لعُمر فكانَ يَقولُ لِی اَسلِم فَاِنَّكَ اِن اَسلَمتَ اِستَعَنتُ بِكَ عَلى أمَانَةِ المُسلمينَ فَانَّهُ لاينبَغي اَن اَستَعِينَ عَلی اَمَانَتِهِم بِمَن لَيسَ مِنهُم قَالَ فَاَبَيتُ فَقَالَ عُمَرَ لاَ اِكرَاهَ في الدِّينِ فلمَّا حَضَرَتهُ الوفاةُ اعتَقَنيِ فقال: اذهب حيثُ شِئتَ»[[33]](#footnote-33).

این است بیان آنچه واجب است بر خلیفه به طریق اختصار و ایجاز.

مسئله در بیان آنچه بر رعیت واجب است از اطاعت خلیفه:

لازم است بر مسلمین هر چه امر فرماید خلیفه از مصالح اسلام و از آنچه مخالف شرع نباشد خواه خلیفه عادل باشد خواه جائر.

و اگر قوم در مذاهب فروع مختلف باشند و خلیفه حکم فرماید بامری که مجتهد فیه است غیر مخالف کتاب و سنت مشهوره و اجماع سلف و قیاس جلی، بر اصل واضح الثبوت لازم است سخن او شنیدن و بمقتضای قضای او رفتن هر چند موافق مذهب محکوم علیه نباشد.

و حرام است خروج بر سلطان بعد از آنکه مسلمین بر وی مجتمع شدند مگر آنکه کفر بواح ازوی دیده شود، اگرچه آن سلطان مستجمع شروط نباشد و خروج بر خلیفه به سه نوع تواند بود.

یکی آنکه خلیفه کافر شود بانکار ضروریات دین والعیاذ بالله: در این صورت واجب است خروج بر وی و قتال با وی و این قتال اعظم انواع جهاد است تا اسلام متلاشی نگردد و کفر غالب نشود.

دیگر آنکه خروج کند برای نهب اموال و قتل نفوس و تحلیل فروج: که بغیر تأویل شرعی سیف را حَکم سازد نه قانون شرع را و حکم این جماعه حکم قطاع طریق است دفع کردن ایشان و از هم متفرق ساختن جماعت ایشان را واجب است.

سوم آنکه خروج کند به نیت اقامت دین و تقریر کند در خلیفه واحکام او شبه را[[34]](#footnote-34) پس آن تأویل اگر باطل باشد قطعاً هیچ اعتبار ندارد مانند تأویل اهل ردّت و مانعین زکوة در زمان صدیق اکبرس.

و معنی قطعیت بطلان تأویل آن است که مخالف نصّ کتاب یا سنت مشهوره یا اجماع یا قیاس جلی واقع شود و اگر آن تأویل مجتهد فیه است نه قطعی البطلان آن قوم بغاة باشند. در زمان اول حکم این قوم حکم مجتهد مخطی بود إن أخطأَ فَلَهُ أجر.

چون احادیث منع بغی که در صحیح مسلم و غیر آن مستفیض است ظاهر شد و اجماع امت برآن منعقد گشت امروز حکم بعصیان باغی کنیم. اگر از خلیفه جور صریح صادر شود یا حکم بر خلاف شرع نماید و در آن مسئله برهانی از جانب شارع پیش ما موجود است و معنی برهان همان است که تقریر کردیم جائز است قیام بدفع ظلم خلیفه از خود وترک فرمانبرداری او، و جمعی که رفیق سلطان شوند برای ایذای او عصاة باشند و اگر در آن مسئله برهانی از جانب شرع نیست صبر نماید و آفاتی را که بر سر وی می‌گذرد از آفات سماویه شمرد و دست از قتال باز دارد.

و از انواع جهاد است امر کردن خلیفه به معروف و نهی او از منکر بغیر خروج به سیف و می‌باید که به لطف باشد دون العنف، و در خلوت باشد دون الجلوة تا فتنه بر نخیزد و چون معنی خلافت و شروط خلیفه و آنچه متعلق است بخلافت دانسته شد وقت آن رسید که باصل مقصد عود کنیم:

اثبات خلافت عامه برای خلفای اربعه از اجلی بدیهیات[[35]](#footnote-35) است چون مفهوم خلیفه و شروط او را در ذهن تصور نمائیم و از احوال خلفای اربعه آنچه مستفیض شده تذکر فرمائیم بالبداهه ثبوت شروط خلافت در ایشان و ظهور مقاصد خلافت باکمل وجه از ایشان ادراک کرده میشود اگر خفائی در ثبوت خلافت ایشان هست باعتبار اخذ معانی دیگر است در مفهوم خلافت، چنانکه شیعه عصمت و وحی باطنی در امام شرط می‌کنند و الا وجود اسلام و عقل و بلوغ و حرّیت و ذکورت و سلامت اعضاء و قریشیت در این بزرگان محل بحث عاقلی نمی‌تواند بود و هیچ عاقلی انکار نمی‌تواند کرد که مقابله اهل ردّت و فتح بلاد عجم و بلاد روم و مدافعت جیوش کسری و قیصر بتدبیر و امر ایشان بوده است و فی هذا كفاية لمن اکتفی وشیعه باین قدر خود قائل‌اند که حضرات شیخینب خلافت را از دست حضرت مرتضی بغصب بردند و آن متصور نیست الا با کمال جرأت و تدبیر و ایتلاف ناس با خود، پس شجاعت و رای و کفایت را قائل شدند از آن جهت که قصد نه کردند. باقی ماند شرط اجتهاد و عدالت، در اقاویل خلفاء می‌باید تأمل کرد و در قضایای ایشان و مناظرات ایشان خوض می‌باید نمود تا اجتهاد ایشان اظهر من الشمس شود. و تا حال هیچ کس از مخالفان بر دامن ایشان فسق ظاهر نه بسته است هر ژاژی (سخن بی‌اساس و بیهوده) که خائیده‌اند مرجع آن مختلف فیه است که جمهور اسلام آن را نمی‌دانند الا همین فرقه عاملهم الله بعدله.

پس اثبات خلافت برای ایشان بمعنی مذکور مستغنی است از برهان و آنچه در این باب مطلوب می‌شود تجرید معنی خلافت است از معانی دیگر و تحریر شروط خلافت و بیان مقاصد نصب خلیفه لاغیر و این امور را بتوفیق الله تعالی در این عجاله مبین ساختیم، والحمد لله رب العلمين.

فصل دوم: در لوازم خلافت خاصه

در حدیث وارد شده که آن حضرت ج خبر دادند که: چند گاه نبوت و رحمت خواهد شد بعد از آن خلافت و رحمت بعد از آن ملک عضوض بعد از آن جبریت و عتود و در بعض روایات خلافت بر منهاج نبوت واقع شده[[36]](#footnote-36).

و نیز به ثبوت رسیده که آن حضرت ج خبر دادند: «الْخِلافَةُ بَعْدِي ثَلاثُونَ سَنَةً»[[37]](#footnote-37).

و خدایﻷ در چندین آیت از قرآن عظیم باوصاف و علامات خلافتی که در کمال رضا و محبوبیت است تلویح و تصریح فرمود از آنجمله آیت: ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾[[38]](#footnote-38) [الحج: 41].

و آیه‌ی: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ﴾[[39]](#footnote-39) [النور: 55].

وآیه‌ی: ﴿مُحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ﴾[[40]](#footnote-40) [الفتح: 29].

و آیه‌ی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾[[41]](#footnote-41) [المائده: 54]. إلى غير ذلك من الآيات.

و صحابهش در وقت مشاوره در تعیین خلیفه به بعض اوصاف نطق نموده‌اند چنانکه گفتند: «أحق بهذا الأمر، وتوفي رسول الله ج وهو عنهم راضٍ و...».

از استقراء این ادله وصفی چند محصل می‌شود زیاده از اوصافی که در خلافت عامه گفته شد.

در این فصل می‌خواهیم که آن اوصاف را برشمریم و ثبوت آن‌ها در خلفای اربعه رضوان الله علیهم بیان کنیم. باستجماع لوازم خلافت خاصه مقرون بقریشیت نسب تفسیر کرده است قتاده شیخ اهل بصره از تابعین حواریت را.

قال معمر[[42]](#footnote-42)عن قتادة[[43]](#footnote-43): الحواريون كلهم من قريش أبوبكر وعمر وعثمان وعلي وحمزة وجعفر وأبوعبيدة وعثمان بن مظعون وعبدالرحمن بن عوف وسعد بن أبي وقاص وطلحة والزبير، وفسّر قتادة فيما روي عنه روح بن القاسم الحواريين الذين تصلح لهم الخلافة كذا في استيعاب ابن عبدالبر[[44]](#footnote-44).

و اصل در اعتبار این اوصاف سه نکته است:

نکته‌ی نخستین: آنکه نفوس قدسیه انبیاء‡ در غایت صفا و علو فطرت آفریده شده‌اند ودر حکمت الهی بهمان صفا وعلو فطرت مستوجب وحی گشته‌اند وریاست عالم بایشان مفوض شده قال الله تعالی: ﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ﴾[[45]](#footnote-45) [الأنعام: 124].

و از میان امت جمعی هستند که جوهر نفس ایشان قریب به جوهر نفوس انبیاء مخلوق شده و این جماعت در اصل فطرت خلفای انبیاء اند در امت به مثال آنکه آئینه از آفتاب اثری قبول می‌کند که خاک و چوب و سنگ را میسر نیست این فریق که خلاصه امت‌اند ار نفس قدسیه پیغامبر ج بوجهی متأثر میشوند که دیگران را میسر نمی‌آید و آنچه از آن حضرت ج فرا گرفته‌اند بشهادت دل فرا گرفته‌اند گویا دل ایشان آن چیزها را اجمالاً ادراک کرده بود و کلام آن حضرت ج شرح و تفصیل آن معانی اجمالی نمود، و بعد از ایشان جماعت دیگر‌اند پایه بپایه فرودتر تا آنکه نوبت عوام مسلمین آید پس خلافت خاصه آن است که این شخص چنانکه در ظاهر حال رئیس مسلمین شود بحسب وضع طبیعی که مراتب استعدادات افراد بنی آدم است در صفا و علو فطرت الأمثل فالأمثل نیز رئیس امت باشد تا ریاست ظاهر هم دوش ریاست باطن گردد واین جماعت که بوضع طبیعی خلفای انبیاء‌اند در شریعت مسمی‌اند بصدیقین و شهداء و صالحین و این مضمون استفاده میشود از این دو آیه‌ی کریمه:

قال الله تعالى على لسان عباده: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦ صِرَٰطَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمۡتَ عَلَيۡهِمۡ غَيۡرِ ٱلۡمَغۡضُوبِ عَلَيۡهِمۡ وَلَا ٱلضَّآلِّينَ ٧﴾[[46]](#footnote-46) [الفاتحة: 6-7]. وقال تبارك وتعالى: ﴿أُوْلَٰٓئِكَ مَعَ ٱلَّذِينَ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ وَٱلصِّدِّيقِينَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَٱلصَّٰلِحِينَۚ وَحَسُنَ أُوْلَٰٓئِكَ رَفِيقٗا﴾[[47]](#footnote-47) [النساء: 69].

پس در این دو آیه افاده فرمود که مطلوب مسلمین و مسئول ایشان در صلوات خویش و مطمح مهم ایشان در سلوک مراتب قرب موافقت با جماعه منعَم علیهم است، و مراد از منعَم علیهم این چهار فریق‌اند[[48]](#footnote-48).

و در جائی دیگر: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ٥٤ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ ٥٥﴾ [المائدة: 54-55][[49]](#footnote-49). نیز اشاره به همین معنی است یعنی ولی عوام مسلمین افاضل ایشان‌اند که به اقامت صلوة و وصف محبّیت و محبوبیت و غیر آن متصف‌اند و این معنی را عبدالله ابن مسعودس بیان کرده: اخرج أبوعمر في خطبة الاستيعاب «عن ابن مسعودس قال: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِى قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ ج خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ وَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ نَظَرَ فِى قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ ج فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وُزَرَاءَ نَبِيِّهِ يُقَاتِلُونَ عَلَى دِينِهِ»[[50]](#footnote-50).

و بیهقی مثل آن ذکر کرده: «إلا أنه قال: فجعلهم أنصارَ دينه ووُزراءَ نبيه فما رآهُ الـمؤمنون حسَناً فهو عندَ اللهِ حَسَنٌ وما رآه قبيحاً فهو عندَ اللهِ قبيحٌ»[[51]](#footnote-51). و چنانکه اولویت این فریق در خلافت متحقق است اجتهاد این فریق اولی و احق است از اجتهاد دیگران و هر وصفی از اوصاف مذکوره علامات وخواص دارد، آن حضرت ج در میان مناقب صحابه گاهی نص فرموده‌اند باثبات این اوصاف در ایشان گاهی باثبات علامات و خواص، تلویح ابلغ من التصریح ادا کرده.

نکته دوم: آنکه خلیفه حقیقی پیغامبر مثل نَی است که نائی آن را بردهانِ خود نهد بجهت بلند گردانیدن آواز و مانند آن. و انشاء نغمه و تعین کیفیتِ آن راجع است بنائی همچنان از تقاسیم رحمت الهی نصیب پیغامبر گشته و پیغامبر ج قبل از مباشرت آن برفیق اعلی پیوسته بوجهی از وجوه بطور سببیت و نیابت آن معانی را بدست خلفاء اتمام ساخته‌اند، بحقیقت آن همه راجع است به پیغامبر و ایشان بمنزلهء جوارح پیغامبر شده‌اند لا غیر.

پس خلافت خاصه آن است که از خلیفه کارهای که نصیب آن حضرت ج و منسوب بایشان است در قرآن عظیم و حدیث قدسی بدست وی سرانجام شود و آنحضرت ج انابتِ او را تصریحاً و تلویحاً مراتِ کثیره اظهار فرموده باشند تا همه کارها در جرائد اعمال حضرت پیغامبر ج مرقوم گردد و ایشان شرف وساطت حاصل نموده باشند چنانکه آیه: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ...﴾[[52]](#footnote-52) [الفتح: 29].

و این حدیث قدسی نیز شاهد آنست: «إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ فَمَقَتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلاَّ بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لأَبْتَلِيَكَ وَأَبْتَلِىَ بِكَ»[[53]](#footnote-53).

و این قصه بهمان می‌ماند که حضرت داود علیه السلام باقصی همت متوجه بنای مسجد اقصی گشتند و آن کار از دست ایشان سرانجام نیافت لابد فرزندی را طلب کردند که بر دست وی تمام شود و بعلاقه آنکه وی حسنه است از حسنات ایشان در جریده اعمال حضرت داود ثبت گردد که داود بانی مسجد اقصی است.

نکته سوم: آنکه خلافت امر خطیر است و نفوس آدم مجبول (بطور جبلی و فطری پیدا شده) بر اتباع هوا، و شیطان در بنی آدم جاری است مجری الدم چون خلافت به رأی شخص مستقر شود احتمال دارد که جور پیش گیرد و در مقاصد خلافت تهاون صریح بعمل آرد و ضرر این خلیفه در اُمت مرحومه اشدّ باشد از ضرر ترک استخلاف وی، و این احتمال کثیر الوقوع است نمی‌بینی که بادشاهان همه إلا ماشاء الله در این مهلکه گرفتار شده‌اند و می‌‌شوند تا وقتی که این احتمال بر انداخته نشود بوعده الهی یا باوصافی که نزدیک (هنگام) حصول آن‌ها جور و تهاون ممتنع عادی گردد و ظن قوی بعدل و قیام خلیفه به امر ملت بظهور رسد استخلاف این چنین شخص خیر محض نباشد و نفوس آدم باقامت او اطمینان پیدا نه کنند. وکسیکه مرشد خلائق گردد و مربی ایشان در علم ظاهر و باطن یحتمل که در علم و حال خود غلط کرده باشد و دیگران ببعض قرائن متمسک شده همان غلط را رواج داده باشند وما احسن ماقیل:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ای بسا ابلیس آدم روی هست |  | پس بِهر دستی نباید داد دست |

تا اعتماد بر علم و حال شخصی بحدیث مستفیض صادق مصدوق و اشارات او حاصل نشود کار نا تمام است.

پس خلافت کامله همان است که وثوق بصاحب آن داشته باشیم بنص شارع و اشارات او، وخلافت عامه آنکه بمجرد عدالت خلیفه و علم او اکتفا کنیم چون این سه نکته مبین شد خوض در تفصیل نمائیم:

از جمله لوازم خلافت خاصه آنست که خلیفه از مهاجرین اولین باشد و از حاضران حدیبیه و از حاضران نزول سوره نور و از حاضران دیگر مشاهد عظیمه مثل بدر و احد و تبوک که در شرع تنویه شأن آن مشاهد و وعده جنت برای حاضران آن‌ها مستفیض شده.

اما آنکه از مهاجرین اولین باشد از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی درشان مهاجران اولین می‌‌فرماید: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْ﴾[[54]](#footnote-54) [الحج: 39]. بعد از آن فرمود: ﴿ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ﴾[[55]](#footnote-55) [الحج: 40]. بعد از آن فرمود: ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾[[56]](#footnote-56) [الحج: 41]. حاصل معنی این آیات آنست که در باب مهاجرین اولین که اذن قتال برای ایشان داده شد تعلیق می‌‌فرماید که اگر ایشان را تمکین فی الارض دهیم یعنی رئیس گردانیم اقامت صلوة کنند و ایتاء زکوة نمایند و امر به معروف ونهی از منکر بعمل آرند، و نهی از منکر متناول است اقامت جهاد را، زیرا که اشد منکرات کفرست و اشد نهی قتال، و متناول است اقامت حدود را و رفع مظالم را و امر بمعروف متناول است احیای علوم دینیه را.

پس به مقتضای این تعلیق لازم شد که هر شخصی از مهاجرین اولین که ممکن فی الارض شود از دست او مقاصد خلافت سرانجام یابد و در وعده الهی خُلف نیست پس خلیفه اگر از مهاجرین اولین باشد امن حاصل شود بر وی و اطمینان قلب متحقق گردد از خلافت وی و این خصلت نمونه عصمتی است که برای انبیاء‡ ثابت است.

و نیز می‌‌فرماید: ﴿فَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ وَأُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ وَأُوذُواْ فِي سَبِيلِي وَقَٰتَلُواْ وَقُتِلُواْ لَأُكَفِّرَنَّ عَنۡهُمۡ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ وَلَأُدۡخِلَنَّهُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ ثَوَابٗا مِّنۡ عِندِ ٱللَّهِ﴾[[57]](#footnote-57) [آل‌عمران: 195].

و نیز می‌‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ ءَاوَواْ وَّنَصَرُوٓاْ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ حَقّٗاۚ لَّهُم مَّغۡفِرَةٞ وَرِزۡقٞ كَرِيمٞ ٧٤﴾[[58]](#footnote-58) [الأنفال: 74].

و نیز می‌‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهَاجَرُواْ وَجَٰهَدُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ أَعۡظَمُ دَرَجَةً عِندَ ٱللَّهِ﴾[[59]](#footnote-59) [التوبة: 20].

و اما آنکه از حاضران حدیبیه باشد از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾[[60]](#footnote-60) [الفتح: 29]. و بر اثر وی می‌فرماید: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ﴾[[61]](#footnote-61) [الفتح: 29].

حاصل معنی این آیات آنست که بر دست جماعت که همراه آن حضرت ج در این واقعه مبارکه حاضر بودند اظهار دین واعلای كلمة الله واقع خواهد شد، پس چون این وصف در خلیفه ثابت باشد اعتماد متحقق شود که مقاصد خلافت از وی سرانجام خواهد گرفت و در قرآن عظیم اثبات رضا برای این فریق مقرر شد قال الله تعالى: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾[[62]](#footnote-62) [الفتح: 18].

و در حدیث آمده «عن جابر قال رسول الله ج: لَنْ يَلِجَ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْرًا وَالْحُدَيْبِيَةَ»[[63]](#footnote-63).

وعنه قال رسول الله ج: «لاَ يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَة»[[64]](#footnote-64).

و اما آنکه از حاضران نزول سوره نور باشد از آن جهت مطلوب شد که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ﴾[[65]](#footnote-65) [النور: 55].

لفظ ﴿مِنكُمۡ﴾ راجع است بحاضرین نه بمسلمین قاطبةً، زیرا که اگر جمیع مسلمین مراد می‌بود بذکر لفظ منکم با کلمه ­﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ تکرار لازم می‌آمد.

پس حاصل معنی آن است که وعده برای جمعی است از شاهدان نزول آیه که تمکین دین بر وفق سعی ایشان و اجتهاد و کوشش ایشان بظهور خواهد رسید.

و اما آنکه از حاضران مشاهد خیر باشد از آن جهت که اهل بدر افضل صحابه‌اند أخرج البخاري «عن معاذ بن رفاعةَ بن رافعٍ الزُّرَقي عن أبيه وكان ابوه من أهل بدرٍ قال جاء جبرئيل الى النبي ج فقال: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - قَالَ وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلاَئِكَةِ»[[66]](#footnote-66).

و در شان ایشان صحیح شده: «لَعَلَّ اللَّهُ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ او فقد وَجبَت لكم الجنة»[[67]](#footnote-67).

و در حاضران تبوک نازل شده: ﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ﴾[[68]](#footnote-68) [التوبة: 117].

و مبتنی بر همین اصل است کلامی که ابن عمر مهیا کرده بود که برای معاویه بن ابی‌سفیان بگوید: «أَحَقُّ بِهَذَا الأَمْرِ مِنْكَ مَنْ قَاتَلَكَ وَأَبَاكَ عَلَى الإِسْلاَمِ»[[69]](#footnote-69)، أخرجه البخاري[[70]](#footnote-70).

و کلام عبدالرحمن بن غنم اشعری فقیه شام چون ابوهریره و ابودرداء از نزدیک حضرت مرتضی برگشتند (و ایشان میانجی بودند میان امیر معاویه و حضرت مرتضی، و معاویه طلب می‌کرد که علی خلافت را بگذارد وشورائی گرداند در میان مسلمین) «فكان مما قال لهما: عجباً منكما كيفَ جازَ عليكما ماجئتما به تدعُوانِ عليا أن يجعلها شوري وقد علمتما انه قد بايعه الـمهاجرون والأنصار وأهل الحجاز والعراق وانَّ من رضيه خير ممن كرهه ومن بايعه خير ممن لم يبايعه وأيّ مدخلٍ لـمعاويةَ في الشورى وهو من الطُلَقاء[[71]](#footnote-71) الذين لايجوز لهم الخلافة وهو وأبوه رؤوس الأحزاب فندَما على مسيرهما وتابا بين يديه» أخرجه أبوعمر في الاستيعاب[[72]](#footnote-72).

و از لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه مبشَّر به بهشت باشد یعنی بر زبان مبارک آن حضرت ج گذشته باشد که فلان شخص (بخصوص اسم او بغیر تعلیق شرطی) از اهل بهشت است و عاقبت حال او نجات و سعادت است، زیرا که این بشارت افاده می‌فرماید قطعاً سعادت این شخص و ایمان او و تقوای او در آخر حال، و آخر حال خلفاء قیام بامر خلافت بود و ایشان در حالت خلافت از عالم گذشته‌اند، و افاده می‌فرماید ظناً قریباً من الیقین که افعال او در سائر عمر خیر باشد و ایشان مجتنب باشند از معاصی و عامل بطاعات، اگرچه مغفرت مرتکب کبیره پیش اهل سنت و جماعت جائز قلیل الوجود است لیکن اینجا تلبیس عظیم و تدلیس شدید لازم می‌آید و تلبیس و تدلیس از آن حضرت ج منفی است.

و بشارت خلفای اربعه به جنت به حد تواتر رسید بوجهی که احتمال خلاف آن نماند.

اولاً: اجمالاً در آیات مناقب مهاجرین و حضار حدیبیه و جیش العسره و غیر آن، و در احادیث مناقب مطلق صحابه و مناقب حاضران این مشاهد و ذکر آن احادیث طولی دارد.

و ثانیاً: در ضمن عشره‌ی مبشره عن سعید بن زید[[73]](#footnote-73).

و ثالثاً: برای خلفای ثلاثه عن ابی موسی وجابر وغیرهما[[74]](#footnote-74).

و رابعاً: برای شیخین در حدیث ابی سعید خدری و ابن مسعود[[75]](#footnote-75).

وخامساً: فرادی فرادی از جماعه کثیر از آن جمله:

حدیث: «عثمانُ رفيقي في الجنة»[[76]](#footnote-76). «ولعلي بستانٌ في الجنة»[[77]](#footnote-77).

و از لوازم خلافت خاصه آن است که آن حضرت ج نص فرمایند که وی از طبقه علیای امت است از صدیقین یا شهداء و صالحین، و محدَّث[[78]](#footnote-78) نیز شقیق صدیق است و بیک اعتبار داخل در حد وی. یا بیان علو درجه او در بهشت فرموده باشند و این معنی نیز لازم بودن شخص است از طبقه علیای امت.

یارأی او موافق باشد با وحی، و آیات کثیره بر وفق رأی او نازل شده باشد و این معنی نیز لازم بودن شخص است از طبقه علیا.

یا بتواتر ثابت شود که سیرت او در عبادات و تقرّب الی الله اکمل است از سیرت سائر مسلمین و متحلی (آراسته شده) باشد بخصال مرضیه و مقامات علیه واحوال سنیه و کرامات قویه، یعنی چیزهای که امروز باسم طریقه صوفیه مسمی می‌گردد و صاحب «قوت القلوب» وغیر وی در کتب خویش بیان کرده‌اند و هر مسئله را باحادیث و آثار محکم نموده و این نیز لازم صدیقیت و شهادت است، و این معنی در خلیفه برای آن مطلوب شد که ریاست ظاهر او مقرون باشد بریاست باطن، و تشبّه کامل به آن حضرت ج پیدا کند، و در عداد آیه کریمه:

﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾[[79]](#footnote-79) [الفتح: 29]. و در عداد: ﴿يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾[[80]](#footnote-80) [المائدة: 54]. داخل شود و ثبوت این معنی برای خلفای اربعه از ضروریات دین است و ثابت باحادیث بیشمار.

از آن جمله: حدیث ابی‌هریره: «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج كَانَ عَلَى حِرَاءٍ هُوَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِىٌّ وَطَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ فَتَحَرَّكَتِ الصَّخْرَةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج اهْدَأْ فَمَا عَلَيْكَ إِلّا نَبِىٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ»[[81]](#footnote-81).

و حدیثِ: «انس أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج صَعِدَ أُحُدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرَجَفَ بِهِمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج اثبتْ أحُدُ - أُراه ضربه برجله - فإِنما عليك نبيّ وصِدِّيق وشَهيدَانِ»[[82]](#footnote-82).

و از آن جمله حدیث عثمان بمثل حدیث انس وفي آخره شهد معه رجالٌ أخرجه النسائي[[83]](#footnote-83).

و از آن جمله حدیث ابی هریره: «أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِى»[[84]](#footnote-84). وحدیث جابر س: «يا أبابكرٍ اعطاكَ اللهُ الرضوانَ الأكبر فقال بعض القوم ما الرضوان الأكبرُ يا رسول الله! قال يتجلی لعبادة في الآخرةِ عامةً ويتجلى لأبي بكرٍ خاصةً»[[85]](#footnote-85).

و حدیث: «عبدالله بن عمر أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ لأَبِى بَكْرٍ: أَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِى الْغَارِ[[86]](#footnote-86)»[[87]](#footnote-87).

و از آنجمله حدیث: «جَعَلَ اللَّهُ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ[[88]](#footnote-88)». بروایت ابن عمر وأبی ذر وعلی بن ابی طالب»[[89]](#footnote-89).

و حدیث: «لقد كانَ فيما كان قلبكم من الأمَمِ ناسٌ مُحدَّثون فإن يكن في اُمَّتي أحَدٌ فإِنه عمر[[90]](#footnote-90)». به روايت ابي هريره و عائشه[[91]](#footnote-91).

و شبیه بآن است حدیث عقبه بن عامر س: «لَوْ كَانَ بَعْدِي نَبِىٌّ لَكَانَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ»[[92]](#footnote-92).

و حدیث: «وَالَّذِى نَفْسِي بِيَدِهِ مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلاَّ سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ». از حدیث سعد بن ابی وقاص و ابی هریره و عائشه و بریده اسلمیش[[93]](#footnote-93).

و حدیث موافقت فاروق با وحی الهی از روایت عمر و ابن عمر وابن مسعود[[94]](#footnote-94).

و از آنجمله حدیث: «هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ إِلاَّ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ». از روایت علی بن ابی طالب و انس و ابی جحیفه[[95]](#footnote-95).

و حدیث: «إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِى أُفُقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمَا». أخرجه الترمذي وابن ماجه[[96]](#footnote-96). و حدیث: «أَلَا أَسْتَحْيِي مِمَّنْ يَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ يعني عثمان». أخرجه مسلم[[97]](#footnote-97). و حدیث: «لكل نبيٍ رفيقٌ ورفيقي في الجنةِ عثمانُ»[[98]](#footnote-98).

و حدیث: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى». بروایت سعد بن ابی وقاص وجابر وغیرهما[[99]](#footnote-99).

و حدیث: «لأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». رواه جماعة من الصحابة[[100]](#footnote-100).

«و قال عليٌ عن النبي ج: إن لكل نبي سبعة نجباء رُقبَاءَ واُعطيتُ انا اربعةَ عشر قال أنا وأبنائي وجعفر وحمزة وأبوبكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبدالله ابن مسعود وابوذر والـمقداد». رواه الترمذي[[101]](#footnote-101).

و پاره‌ی از سیرت مرضیه خلفای اربعه که بنقل مستفیض المعنی ثابت در فصل آینده نقل خواهیم کرد.

و از لوازم خلافت خاصه آنست که آن حضرت ج با خلیفه معامله فرماید مرّات بسیار کرّات بی شمار چنانکه امیر با منتظر الإماره معامله می‌کند قولاً وفعلاً و این معامله به چند وجه تواند بود:

یکی- آنکه استحقاق خلافت او بیان فرماید و فضائل او باعتبار معامله با امت ذکر کند.

دوم- آنکه اظهار فرماید قرائن بسیار چندانکه فقهاء صحابه بدانند که: «لو كان مستخلفا لاستخلفَ فلاناً و بدانند كه أَحبّ الناس إلى رسول الله ج فلان وبگویند: تُوُفي رسولُ الله ج وهو عنهم راضٍ و آنچه در این باب باشد».

سوم- آنکه در حیات خود این شخص را بکارهای که متعلق بنفس مبارک آنحضرت ج من حیث النبوه است امر فرماید، و این معنی در خلافت خاصه از آن جهت مطلوب شد که وثوق بخلافت خلیفه از جهت شرع بهم رسد واز این رو حضرات شیخین چون می‌خواستند که شخصی را بکاری که تعلق بخلافت داشته باشد امر کنند تفحّص (جستجو) می‌نمودند که آن حضرت ج این شخص را گاهی متولی امری ساخته‌اند از امور مسلمین؟ اگر می‌یافتند امضای عزیمت می‌فرمودند وإلا موقوف می‌داشتند و این قصص بحد تواتر رسیده است ان شاء الله تعالی پارهء از آن در فصل آینده بیان کنیم.

و نیز قیام این شخص بامور دین نسبت کرده شود بآنحضرت ج چنانکه منسوب می‌شود فعل بآمر در مثل بنی الأمیر المدینه[[102]](#footnote-102). اما بیان کردن آن حضرت ج حال خلفاء را باوصافی که حس خلافت بآن حاصل گردد پس مستفیض شده است در بیان مناقب جماعه از افاضل صحابه و تنها تنها نیز، و این بیان آنحضرت بمنزلهء اجازت روایت حدیث و اجازت تدریس علم و فتاوی است چنانکه الیوم علما جمعی را بخلافت خود برمی گزینند و نص می‌نمایند باستحقاق آن اشخاص، آن حضرت ج این منزلت را بفضلای صحابه و کبرای ایشان تنویه فرموده‌اند.

از آن جمله حدیث «أبي سعيد خدري قال رسول الله ج: أرحمُ هذه الأمةِ بها أبو بكرٍ وأقواهم فى دينِ اللهِ عمرُ وأفرضُهم زيدُ بنُ ثابتٍ وأقضاهم علىُّ بنُ أبى طالبٍ.. الخ». أخرجه أبوعمر في أولِ الاستيعاب[[103]](#footnote-103).

و حديث شيخٌ من الصحابة يقال له ابومحجن او محجن بن فلان «قال قال رسول اللهج: إن أَرءف اُمتي بأمتي أبوبکر» فذكر الحديث وحديث أنس بن مالك «أرحمُ اُمتي بأمتي أبوبكر»، أخرجهما أبوعمر في الاستيعاب[[104]](#footnote-104).

و از آنجمله حدیث ابن مسعود و حدیث حذیفه: «لا أدري ما بقائي فيكم فاقتدوا بالذين من بعدي»[[105]](#footnote-105).

و از آنجمله حدیث مرتضی و حذیفه: «إِنْ تُؤَمِّرُوا أَبَا بَكْرٍ تَجِدُوهُ أَمِيناً زَاهِداً فِى الدُّنْيَا رَاغِباً فِى الآخِرَةِ وَإِنْ تُؤَمِّرُوا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا أَمِيناً لاَ يَخَافُ فِى اللَّهِ لَوْمَةَ لاَئِمٍ وَإِنْ تُؤَمِّرُوا عَلِيًّا وَلاَ أُرَاكُمْ فَاعِلِينَ تَجِدُوهُ هَادِياً مَهْدِيًّا يَأْخُذُ بِكُمُ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ»[[106]](#footnote-106).

«وسُئِلَت عائشهُ مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج مُسْتَخْلِفًا لَوِ اسْتَخْلَفَهُ قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ. فَقِيلَ ثُمَّ مَنْ بَعْدَ أَبِى بَكْرٍ قَالَتْ عُمَرُ قِيلَ مَنْ بَعْدَ عُمَرَ قَالَتْ أَبُو عُبَيْدَةَ»[[107]](#footnote-107).

«قال عمر: ما أَحَدًا أَحَقَّ بِهَذَا الأَمْرِ مِنْ هَؤُلاَءِ النَّفَرِ الَّذِينَ تُوُفِّىَ رَسُولُ اللَّهِ ج وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ، فَسَمَّى علياً وعثمانَ والزبير وطلحة وسعداً وعبدالرحمن»[[108]](#footnote-108).

و از آنجمله حدیث «ابي سعيد قال قال رسول الله ج: ما من نبي إلا وله وزيران من أهل الأرض أما وزيراى من أهل السماء فجبرئيل وميكائيل واما وزيراي من أهل الأرض فأبوبكر وعمر». أخرجه الترمذي[[109]](#footnote-109)، وللحديث طرق عند الحاكم وغيره[[110]](#footnote-110).

و قال: «مَنْ كُنْتُ مَوْلاهُ[[111]](#footnote-111) فَعَلَيٌّ مَوْلاهُ» أخرجه جماعةٌ[[112]](#footnote-112).

اما فعل آن حضرت ج با ایشان معامله منتظر الاماره پس شاهد آن تفویض امامت صلوة است در قصه رفتن بقبیله عمروبن عوف، و در تبوک چون افواج مسلمین بیرون شهر آمدند حضرت صدیق را برای عرضه لشکر و اقامت صلوة معین فرمود و در مرض آخر، و آن متواتر بالمعنی است.

و امیر الحج ساختن (حضرت صدیقس) در سال نهم و بغزوات فرستادن چندین بار، وهمیشه مشاورت فرمودن با شیخین در امور مسلمین.

و امیر ساختن حضرت عمرس را در بعض غزوات و عامل صدقات مدینه فرمودن او را، و فرستادن حضرت عثمانس را بجانب اهل مکه در مصالحه حدیبیه، و والی یمن گردانیدن حضرت مرتضیس را و دعاء نمودن برای وی که قضا بر وی آسان شود و این احادیث برهیئت مجموعی متواتر بالمعنی شده است.

و از لوازم خلافت خاصه آن است که آنچه خدایﻷ برای آنحضرت ج وعده فرموده است بعض آن بر دست این خلیفه ظاهر شود، و این علامت خلافت خاصه در وقت خلافت توان شناخت نه قبل از خلافت بخلاف علامات دیگر. و وجود این معنی در خلفا متحقق است در آیه: ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾[[113]](#footnote-113) [الحج: 41]. اقامت صلوة وايتاء زكوة و امر بمعروف و نهی از منکر مذکور شده.

و در آیه: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ...﴾ تمکین و تقویت دین بر دست ایشان و برحسب سعی ایشان و حصول اطمینان از کفار مذکور است.

و در آیه: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ﴾ [الفتح: 29]. اشاره به فتح بلدان و شیوع اسلام در اقالیم معموره، و در آیه: ﴿لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِ﴾ غلبه بر دین یهودیت و نصرانیت و مجوسیت مذکور است، و آن در زمان خلفای ثلاثه بوده است.

و در آیه: ﴿مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ...﴾ [المائدة: 54]. قتال مرتدین مذکور است و آن در زمان صدیق اکبر بظهور پیوست.

و در آیه: ﴿سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ...﴾[[114]](#footnote-114) [الفتح: 16]. جمع عساکر بنفیر عام برای قتال فارس و روم مذکور است و آن در زمان مشائخ ثلاثه (ابوبکر، عمر و عثمان) متحقق شد.

و در آیه: ﴿إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ١٧﴾[[115]](#footnote-115) [القیامة: 17]. جمع قرآن در مصاحف مذکور است و آن در عهد مشائخ ثلاثه ظهور یافت.

و در حدیث قدسی: «إنَّ الله مقَتَ عَرَبهم وعجمهُم ...[[116]](#footnote-116)». قتال عجم مذکور است و آن در ایام خلفای ثلاثه ظاهر گشت.

و در حدیث: «هَلَكَ كِسْرَى فَلا كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلا قَيْصَرَ بَعْدَهُ»[[117]](#footnote-117)، و حدیث: «لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى[[118]](#footnote-118)»[[119]](#footnote-119). فتح فارس و روم مذکور است و آن در زمان خلفای ثلاثه به ظهور رسید.

و در حدیث قتال خوارج: «لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ عَادٍ»[[120]](#footnote-120). ‌و در حدیث دیگر لفظ: «يلي قتلهم أولى الفرقتين»[[121]](#footnote-121) آمده، و آن در زمان حضرت مرتضی واقع شد.

و از لوازم خلافت خاصه آنست که قول خلیفه حجت باشد در دین، نه بآن معنی که تقلید عوام مسلمین او را صحیح باشد، زیرا که این معنی از لوازم اجتهاد است و در خلافت عامه بیان آن گذشت. و نه بآن معنی که خلیفه فی نفسه بی اعتماد بر تنبیه آنحضرت ج واجب الطاعه باشد؛ زیرا که این معنی غیر نبی را میسر نیست بلکه مراد این جا منزلتی است بین المنزلتین.

تفصیل این صورت آنست که آن حضرت ج حواله فرموده باشند بعض امور را بشخصی بخصوص اسم او پس لازم شود متابعت او چنانکه لازم می‌شود متابعت اُمراء جیوش آنحضرت بمقتضای امر آن حضرت ج، و این خصلت در خلفای راشدین به همان می‌ماند که قول زید بن ثابت را در فرائض مقدم باید ساخت بر اقوال مجتهدین دیگر، و قول عبدالله بن مسعود را در قراءت و فقه، و قول ابی بن کعب را در قراءت بر قول دیگران، و قول اهل مدینه نزدیک اختلاف امت بر قول دیگران.

آن حضرت ج به تعلیم اللهﻷ دانستند که بعد آن حضرت اختلاف ظاهر خواهد شد و امت در بعض مسائل بحیرت در مانند رأفت کاملهء آن حضرت ج بر امت اقتضاء فرمود که مَخلص آن حیرت برای ایشان تعیین فرمایند و در این باب حجتی برای امت قائم کنند و این معنی ثابت است برای خلفای اربعه، زیرا که قال الله تبارک وتعالی: ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ﴾ [النور: 55]. در این آیه افاده می‌فرماید آنچه به سعی ایشان ممکن و شائع و مشهور می‌شود دین مرتضی است پس آنچه بکوشش این جماعت شائع شد انتساب او بشرع معلوم گشت.

و می‌فرماید: ﴿إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ [الحج: 41]. در این آیت افاده فرمود که هر نمازی و زکاتی و امر به معروفی و نهی از منکری که از ممکنان ظاهر شود و محمود و محلّ رضا است.

و در حدیث عرباض بن ساریه: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ من بعدي»[[122]](#footnote-122). و در حدیث ابن مسعود و حذیفه: «اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر وعمر»[[123]](#footnote-123). و این معنی از اکابر صحابه مروی است: «أخرج الدارمي عن عبدالله ابن ابي يزيد قال: كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِذَا سُئِلَ عَنِ الأَمْرِ فَكَانَ فِى الْقُرْآنِ أَخْبَرَ بِهِ، وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِى الْقُرْآنِ وَكَانَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج أَخْبَرَ بِهِ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَعَنْ أَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَالَ فِيهِ بِرَأْيِهِ»[[124]](#footnote-124).

و مجتهدان تابعین و تبع تابعین به این اصل قائل شده و اهل مذاهب اربعه بآن رفته‌اند کسیکه در موطا و آثار محمد بن الحسن تأمل نماید به یقین این را بداند اگر چه بعض اصولیان شافعیه در این باب تردد دارند و غالباً منشأ تردد عدم اخذ سلف به بعض آثار خلفاء بوده باشد.

و تحقیق در این باب آن است که نزدیک تعارض ادله، تقدیم بعض ادله شرعیه بر بعض نفی حجیت دیگر نمی‌کند چنانکه خبر واحد را نزدیک مخالفت حدیث مشهور یا اجماع امت ترک می‌کنیم، مأخذ فقه را طبقات است و هر طبقی را حکمی. اینجا کلام امام شافعی به عینه نقل کنیم: «قال البیهقي في السنن الصغري أخبرنا ابوسعيد بن أبي عمر وقال حدثنا ابوالعباس قال أخبرنا الرَّبيع قال قال الشافعي/: ما كان الكتاب والسنة موجودين فالعذر عند من سمعها مقطوع إلا باتباعهما فإذا لم يكن ذلك صرنا إلى أقاويلِ أصحاب النبي ج او واحدِهم، ثم قال قول الايمه ابي بكرٍ وعمر وعثمان قال في القديم وعليٍش إذا صرنا إلى التقليد أحبُّ الينا وذلك إذا لم نجد دلالة في الإختلاف تدُل على اقرب الاختلاف من الكتاب والسنة فنتبع القول الذي معه الدلالةُ.

ثم بسط الكلامَ في ترجيح قول الأيمة الی أن قال: فإذا لم يوجد عن الأئمة[[125]](#footnote-125) فأصحاب رسول الله ج في الدين في موضع الامانة أخذنا بقولهم وكان اتباعهم أولی بنا من اتباع من بعدهم.

وقال: والعلم طبقاتٌ

الاولى: الكتب والسنة إذا ثبت السنة.

ثم الثانية: الاجماع فيما ليس فيه كتابٌ ولا سنهٌ.

والثالثة: ان يقول بعض اصحاب النبي ج ولا نَعلَم له مخالفا منهم.

والرابعة: اختلاف أصحاب النبي ج.

والخامسة: القياس علی بعض هذه الطبقات.

ولايصار إلی شيئ غير الكتب والسنة وهما موجودان وإنما يؤخذ العلم من أعلی»[[126]](#footnote-126).

و از لوازم خلافت خاصه آن است که خلیفه افضل امت باشد در زمان خلافت خود عقلاً و نقلاً از آن جهت که در نکتهء اولی تقریر کردیم که چون خلافت ظاهره هم دوش خلافت حقیقیه باشد وضع شیء در محل خود ثابت گردد لیکن اینجا این نکته باید شناخت که غیر اخص خواص ریاست خواص را لائق نیست، پس خلافت او مطلق نه باشد و نصب غیر افضل رخصت دارد به نسبت عزیمت[[127]](#footnote-127) و رخصت خالی از ضعف نیست و مورد مدح مطلق نمی‌تواند شد.

و از آن جهت که در خلافت خاصه تمکین دین مرضی من کل وجه مطلوب است و آن بغیر استخلاف افضل صورت نمی‌بندد، چنانکه حضرت مرتضی نزدیک استخلاف امام حسن فرمود: «إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِالنَّاسِ خَيْرًا فَسيجمَعَهُمْ بعدي عَلَى خَيْرِهِمْ» رواه الحاكم[[128]](#footnote-128).

بخلاف خلافت عامه که آنجا تمکین دین مرتضی (پسندیده) مِن وجهٍ دون وجهٍ مطلوب است لا من کل الوجوه، و از آن جهت که خلافت خاصه مقیس است بر نبوت، زیرا که در حدیث آمده: «خِلافَةً عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةْ». ونیز آمده: «تكون نبوة ورحمة ثُمَّ خِلَافَة وَرَحْمَة»[[129]](#footnote-129).

و جامع هر دو ریاست عامه است در دین و دنیا ظاهراً و باطناً، پس چنانکه استنباء (پیامبر ساختن) شخص دلالت می‌کند برافضلیت وی بر امت تا قبح از مستنبی جلّ ذِکره مرتفع گردد همچنان استخلاف شخصی بر امت دلالت می‌نماید بر افضلیت وی، و از آن جهت که عامل ساختن شخص مفضول خیانت است.

عن ابن عباس قال قال رسول الله ج: «من استعمل رجلا من عصابة وفي هذه العصابة من هو أرضى لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان الـمؤمنين[[130]](#footnote-130)».

«وعن أبي بكر الصديق قال قال رسول الله ج: مَنْ وُلِّيَ مِنْ أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا فَأَمَّرَ عَلَيْهِمْ أَحَدًا مُحَابَاةً فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنْهُ صَرْفًا وَلَا عَدْلًا حَتَّى يُدْخِلَهُ جَهَنَّمَ[[131]](#footnote-131)». أخرجهما الحاكم.

از اینجا می‌توان دانست که حال خلافت کبری چه خواهد بود.

آری! نزدیک تزاحم امور و اختلاط خیر و شر و عدم انتظام امر علی ما هوحقه می‌توان راه ترخّص پیش گرفت.

و از آن جهت که در وقت مشاورت صحابه مدار استخلاف افضلیت را نهادند و لفظ احق بهذا الامر گفتند، و جمعی که مناقشه داشتند در استخلاف صدیق اکبر چون خطائی رأی خود بر ایشان ظاهر شد قائل شدند به افضیلت او، و این مبتنی است بر آنکه استخلاف با افضلیت مساوق (همراه) بود و افضلیت خلفای اربعه ثابت است بترتیب خلافت به أدله‌ی بسیار. اینجا بر سه مسلک اکتفاء کنیم:

مسلک اول: آنکه استخلاف این بزرگواران به نص و اجماع ثابت شد و استخلاف کذا لازم است افضلیت را کما مرّ تقریره.

مسلک ثانی: احادیث مرفوعه ادله بر افضلیت ایشان نصاً از آن جمله حدیث ابن عمر: «كنا نخيّر في زمان رسول الله ج فنقول أبوبكر خير هذه الأمة ثم عمر ثم عثمان»[[132]](#footnote-132).

و از آن جمله حدیث: «هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»[[133]](#footnote-133).

و تلویحاً مثل حدیث ابی بکره و عرفجه در وزن میزان و رجحان ایشان به ترتیب[[134]](#footnote-134).

و حدیث ابی هریره: «أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِي»[[135]](#footnote-135).

و حدیث جابر «يتجلَّی الله تعالى في الآخرة للناس عامةً ويتجلی لأبي بكر خاصة» رواه الحاكم[[136]](#footnote-136).

و حدیث: «إن أهل الجنة ليتراءون أصحاب الغرف»[[137]](#footnote-137) الخ.

مسلک ثالث: اجماع صحابه اجمالاً و تفصیلاً و این قصه بس دراز است از هر صحابی فقیه لفظ: «خير هذه الأمة وأحق بهذا الأمر» و مانند آن مروی شد، چنانکه حضرت فاروقس در وقت بیعت حضرت صدیقس گفته است: «أنت أفضل منّي»[[138]](#footnote-138).

و ابوعبیده گفته است: «تأتوني وفيكم ثالث ثلاثةٍ»[[139]](#footnote-139) اشاره می‌کرد به آیه‌ی کریمه: ﴿ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ﴾.

و چنانکه حضرت صدیقس وقت استخلاف فاروق اعظمس و شکایت مردمان از وی «لو قد ولينا كان افظَّ واغلظَ گفته است: أبِربّي تخوّفونّي؟ أقولُ: اللهم استخلفتُ عليهم خير خلقكَ»، أخرج أبوبكر بن ابي شيبة كل ذلك[[140]](#footnote-140). لیکن مصرّح‌ترین همه (در مسأله‌ی افضلیت) حضرت مرتضیس است از وی بطریق صحیح ثابت شد که بر منبر کوفه در وقت خلافت خود می‌فرمود: «خير هذه الأمّة أبوبكر ثمّ عمر». این لفظ را محمد بن الحنفیه و ابوجحیفه و علقمه و نزال بن سبره و عبد الخیر و حکم بن حجل و غیر ایشان روایت کرده‌اند، و از هر یکی طرق متعدده منشعب شده[[141]](#footnote-141).

و به طریق استفاضه از وی منقول است که می‌فرمود: «سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ ج وَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَثَلَّثَ عُمَرُ ثُمَّ خَبَطَتْنَا فِتْنَةٌ». رواه عبدالله بن أحمد في زوائد الـمسند والحاكم وغيرهما[[142]](#footnote-142).

و نیز به طریق استفاضه مروی شده که علی مرتضیس بر جنازه‌ی حضرت عمر فاروقس حاضر شد و گفت: «ما من الناس أحدٌ أحبُّ إليّ أن القى الله بما في صحيفته من هذا المُسَجّى». أخرجه الحاكم من طريق سفيان بن عيينه عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر[[143]](#footnote-143)، وأخرجه محمد بن الحسن عن ابي حنيفة عن ابي جعفرٍ الباقر عن علي مرسلاً[[144]](#footnote-144).

و أیضاً روایت کرده شد از طریق ابی جحیفه و عبدالله بن عمر و غیر ایشان و بطریق استفاضه از وی به ثبوت رسید که روایت می‌کرد مرفوعاً: «هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». و اولاد امام حسنس و امام حسینس همه ایشان این حدیث را روایت کرده‌اند[[145]](#footnote-145).

«قال ابوداود: حدثنا محمد بن مسكين قال: حدثنا محمد يعني الفريابي قال سمعت سفيان يقول: مَن زعم أن علياً كان أحق بالولاية منهما فقد خطّأ أبابكرٍ وعمر والـمهاجرين والأنصارش وما أراه يرتفع مع هذا له عملٌ إلی السماء»[[146]](#footnote-146).

وأخرج البيهقي عن الشافعي بطريقٍ متعددةٍ انه قال: «اضطر الناس بعد رسول الله ج إلى أبي بكر فلم يجدوا تحتَ أَديم السماء خيراً من أبي‌بكر فولَّوهُ رقابهم»[[147]](#footnote-147).

در ذیل این مسئله باید دانست که فضیلتی که در شرائع مدار افضلیت خلفاء شده امور عرفیه نیست که شعراء و مانند آن‌ها بآن تطاول کنند مثل براعت نسب و قوت فصاحت و زیادت شجاعت و کمال صباحت (زیبائی) و تناهی در سخاوت اگرچه فی الجمله شرع استحسان این اخلاق فرموده است، و نه علوم غریبه از رمل و جفر و قیافه[[148]](#footnote-148)، و نه اموری که در شرع تصریح بآن نرفته مثل معرفت وحدتِ وجود و مراتب تنُّزلاتِ سته چون این امور در شرع مذکور نشود افضلیت را بر آن دائر ساختن چرا باشد؟ ثبِّت العرش أوّلاً ثم انقُش، بلکه مراد اینجا اوصافی است که در قرآن عظیم و سنت صحیحه صیغه «اعظم درجهً و أكثرُ ثواباً» و مانند آن بر آن دائر ساخته باشند كما قال الله تعالى: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ﴾[[149]](#footnote-149) [الحدید: 10].

وقال تعالی: ﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡۚ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةٗۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا ٩٥﴾[[150]](#footnote-150) [النساء: 95].

وقال رسول الله ج: «فَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِى عَلَى أَدْنَاكُمْ»[[151]](#footnote-151).

«وقال: مِن أَفضل الـمسلمين أهل بدرٍ أو كما قال»[[152]](#footnote-152).

پس باین سباق می‌باید خاطر را راه داد باز از این صفات تفصیلیه می‌باید بکلیاتِ آن انتقال نمود و از مقدمات بمقاصد تا واضح شود که افضلیت خلفاء با یکدگر باعتبار زیادت تشبه بالانبیاء است فيما للأنبياء بحسب نبوتهم.

یا گوئیم باعتبار قوت اوصافی که در خلافت خاصه شرح داده شد أيًّا ما شئتَ فَقُل.

باز مکملات و مقدمات قیام بخلافت خاصه بسیار است اصل مقصود مقاصد خلافت است نه طرق موصله بآن، چون مقاصد خلافت حاصل گشت بمقدمات و مکملات نتوان پرداخت این بهمان می‌ماند که مقصود قتل عدوّی باشد تا شر عام از عالم مرتفع گردد جوانمردی به هر صفت که توانست بآن قیام نمود ساده لوحی می‌گوید قتل بشمشیر اَدَلّ است بر شجاعت از قتل به تیر، یا خشب رمح از فلان درخت بهتر باشد.

پس اقوی وجوه افضلیت کمال تمکین فی الارض است و ظهور دین مرتضی بر دست خلیفه، زیرا که اصل الاصول در ثبوت خلافت عامه و خاصه همان است و مدار مسائل خلافت بر این آیات و این فضیلت در مشائخ ثلثه روشن‌تر است.

و نیز اقوای وجوه افضلیت در خلفاء نص شریعت است باستخلاف ایشان و این معنی در مشائخ ثلثه اجلی است، زیرا که در اکثر احادیثِ خلافت ذکر مشائخ ثلثه آمده است فقط.

و نیز اقوی وجوه افضلیت قیام بامور موعوده برای پیغامبر است بمثال آنکه گَرد را گِرد باد بر می‌دارد و گنبدی اصطناع می‌فرماید، اراده الهی نفس پیغامبر را حرکت داد و بعض کارها بوجود آورد و کارهای دیگر هنوز ناتمام بود که حکمت الهی پیغامبر را از عالم ادنی به رفیق اعلی رسانید آن حضرت ج بنحوی از تسبّب اتمام آن را بخود منسوب گردانیدند و صورت آن کارها بخلفاء راجع گشت و ایام خلافت بحقیقت ایام نبوت بود لیکن وحی از آسمان فرود نمی‌آمد و این وجه در مشائخ ثلثه زیاده‌تر نمایان گشت.

و نیز اقوی وجوه افضلیت اعانت پیغامبر است در تحمل وی اعباء نبوت را مخاصمهً و جهاداً و انفاقاً قال الله تعالی: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ...﴾ [الحدید: 10]. ظاهر است که پیغامبر ج تن تنها بود چون اراده الهی بظهور امر او منعقد گشت الهام در قلوب اذکیای حاضرین افتاد که او را اعانت کنند و در ضمن این اعانات رحمت الهی که پیغامبر را رسیده است شامل حال این اذکیاء شد و این وجه در شیخین خصوصاً قبل از هجرت ظاهر‌تر است.

و نیز اقوی وجوه افضلیت تشبه است به آن حضرت ج در تألیف قلوب ناس بر اسلام، و اتصاف شیخین بآن واضح‌تر است.

و اقوی وجوه افضلیت واسطه بودن است در میان پیغامبر و امت در ترویج علوم از قرآن و سنت، و این معنی در حضرات شیخین آشکار است.

و اقوی وجوه افضلیت جهاد عرب و عجم است و این معنی در مشائخ ثلثه روشن‌تر.

چون لوازم خلافت خاصه مبین شد الحال باید شناخت که جمعی کثیر از اصحاب بفیض صحبت آن حضرت ج قدر متیسّر از این اوصاف حاصل کرده بودند و ایشان بخلافت مقیده فائز گشته مانند: عبدالله بن مسعود در قرائت و فقه، و معاذ بن جبل در قضا، و زید بن ثابت در فرائض.

از این جمله آنانکه قریشی بودند و اهلیت تحمل اعباء ریاست داشتند مستحقق خلافت مطلقه گشتند، باز مستحقان خلافت در بارگاه عزت منتظر ایستاده‌اند تا کدام یک را فضل الهی به مرتبه‌ی استخلاف مطلق بالفعل رساند ﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ﴾[[153]](#footnote-153) [الجمعة: 4].

و در آخر این فصل باید دانست که هر چند هر جمله از این فصل مأخذ است از کتاب و سنت و مؤید است بأقوال کبراء اُمت و عظمای اهل سنت، اما تحریر و ترتیب آن و انتقال از جزئیات بکلیات آن از مستخرجات این بنده ضعیف است و اثری از نور توفیق که سابق بآن اشاره رفته، والحمدُ لله رب العلمين.

فصل سوم: در تفسير آيات داله بر خلافت خلفاء و بر لوازم خلافت خاصه

خدای تعالی در سوره نور که بکلمه تامه ﴿سُورَةٌ أَنزَلۡنَٰهَا وَفَرَضۡنَٰهَا وَأَنزَلۡنَا فِيهَآ ءَايَٰتِۢ بَيِّنَٰتٖ﴾[[154]](#footnote-154) [النور: 1] مصدرش ساخته می‌فرماید:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗاۚ يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗاۚ وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ٥٥﴾ [النور: 55][[155]](#footnote-155).

حقیقت استخلاف در عرف قدیم و جدید خلیفه ساختن و بادشاه گردانیدن است. قال الله تعالى: ﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾[[156]](#footnote-156) [ص: 26].

وقال ج: «مَا مِنْ نَبِيٍّ وَلاَ خَلِيفَةٍ ...». الحديث[[157]](#footnote-157).

وقال: «سيكون في آخر الزمان خليفة يحثو الـمال ...». الحديث[[158]](#footnote-158).

و معنی: ﴿لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ﴾ «ليستخلفنَّ جمعاً منهم» چنانکه گویند استخلف بنو العباس و اثری بنوالتمیم اگر چه متولی خلافت و صاحب ثروت از ایشان در هر وقت یکی باشد بحکم آنکه فائدهء خلافت و ثروت عائد بهمه قوم است و این هر دو نکته که ذکر کردیم نیست بلکه ظاهر استعمال است، زیرا که امثال این کلمات اگر استقرا کنی صد جا موافق همین روز مره بیابی و ده جا بمعنی دیگر، و همین است میزان شناختن تأویل و معنی ظاهر.

باز معنی ﴿لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ﴾ ایجاب انقیاد قوم است در آنچه حق خلیفه باشد چنانکه اگر آن حضرت ج در حق شخصی فرمایند: أمَّرته علیکم، و خلیفه گوید: «جعلتُ فلانا قاضياً عليكم أو ولّيته القضاء عليكم». دلالت می‌کند بر جمیع آنچه حق امیرست بر سریه یا حق قاضی است بر رعیت. این لفظ گویا مختصر ایجاب جمیع حقوق تفصیلیه خلافت است و هیچ فرق نیست در میان آنکه گویند: «استخلفت فلاناً عليكم» و درمیان آنکه «وعدتُ فلاناً أن اَستخلفَهُ عليكم غداً» چون غد برسد و موعد منجَز گردد باز معنی لیستخلفنّهم آنست که خدای تعالی مستخلِف ایشان است و این استخلاف منسوب به اوست، حقیقتش آنست که خدای تعالی مدبّر السماوات والأرض است ولطيفٌ لـمـا يشآء، پس وقتی که صلاح عالَم در نصب خلیفه باشد الهام می‌فرماید در قلوب امت تا شخصی را که حکمت الهی مقتضی استخلاف اوست خلیفه سازند. بحقیقت جمیع حوادث منسوب بحق است لیکن چونکه در بعض حوادث الهام الهی به جهت اقامت خیر متحقق می‌شود و در بعض تأئید او سبحانه که از قبیل خرق عوائد باشد پیش می‌آید وعلی هذا القیاس معانی دیگر که مخصص نسبت این حادثه بحق باشد این استعمال اختیار می‌کنند كما قال تعالی: ﴿فَلَمۡ تَقۡتُلُوهُمۡ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ قَتَلَهُمۡۚ وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ﴾[[159]](#footnote-159) [الأنفال: 17].

پس نسبت استخلاف بخود اظهار کمال تشریف ایشان است و بیان آنکه استخلاف نعمتی است عظیم و امریست راسخ الحقیقت، چنانکه لفظ ­﴿عِبَادِي﴾ و «بيتُ الله» و ﴿وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي﴾ دلالت بر کمال تشریف و رضا می‌کند و لفظ منکم محتمل دو معنی است من الأمة الـمحمدية او من الحاضرين عند نزول الآيه. وعند التحقيق معني ثاني متعین است، زیرا که در معنی اول تکرار بلافائده لازم می‌آید لفظ: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ از ان کلمه مُغنی است و چون دانسته شد که مراد حاضرین نزول سورهء نور‌اند حضرت معاویهس و بنوامیه و بنوعباس از آن خارج باشند وکلمهء ﴿لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ﴾ دلالت می‌کند بر دو معنی:

یکی آنکه این خلفاء که خلافت ایشان موعود است چون وعده منجز شود دین علی اکمل الوجوه بظهور آید.

دوم آنکه از باب عقائد و عبادات و معاملات و مناکحات و احکام خراج آنچه در عصر مستخلفین ظاهر شود و ایشان به اهتمام تمام سعی در اقامت آن کنند دینِ مرتضی است پس اگر الحال قضاء مستخلَفین در مسئله یا فتوای ایشان در حادثه ظاهر شود آن دلیل شرعی باشد که مجتهد بآن تمسّک نماید، زیرا که آن دین مرتضی است که تمکین آن واقع شد هر چند اجتهاد هر مجتهدی ولوکانَ صحابیاً احتمال خطا دارد و نزدیک کسی که می‌گوید کل مجتهدٍ مصیبٌ‌ تعدّد جواب در هر حادثه محتمل است و نزدیک کسی که می‌گوید: «الـمصيب واحد والآخر معذورٌ غير آثمٍ». خطا در هر دو جانب ممکن است لیکن این همه ظنون ظهور حقّیت آنچه در زمان ایشان بسعی ایشان شائع شده بر نمی‌دارد بهر تقدیر قول ایشان از قیاس قائسان و استنباط مستنبطان قوی‌تر خواهد بود، نه چنانکه امامیه می‌گویند که دین مرتضی همیشه مستور و مخفی ماند و ائمهء اهل بیت همیشه تقیه می‌کردند و بر اظهار دین خود هیچگاه قادر نشدند.

بلکه اینجا افاده کرده شد که آن همه غیر مرتضی است و باطل است، زیرا که اگر مرتضی می‌بود بمقتضای این وعده ممکن می‌شد، و کلمه ­﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗا﴾ دلالت می‌کند بر آنکه این مستخلَفین و سائر مسلمین در وقت انجاز موعود مطمئن باشند وآمِن، نه از کفار مختلفه الادیان ترس دارند و نه از یک دیگر چنانکه امامیه گمان می‌کنند که ائمه اهل بیت همیشه ترسان و هراسان می‌بودند و تقیه می‌کردند و همیشه از مسلمانان بایشان و بیاران ایشان غائله و هتک حرمتی می‌رسید و هیچگاه مؤید ومنصور نه شدند.

وکلمهء ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ دلالت می‌نماید بر آنکه جمعی که این وعد در باب ایشان واقع شد وبه نعمت استخلاف منعم شوند متصف بکمال ایمان و عمل صالح باشند. ﴿وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ وعملوا الصلحت در عرف جایی استعمال کنند که در عمل صالح مزیتی داشته باشد بنسبت عامهء مؤمنین.

و جمله‌ی ﴿كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ﴾ مراد آنست چنانکه یک سِفر از تورات در وعدهء فتوح بلاد شام وحکم بلاد مغنومه نازل شد و بنابر حکمت الهی این وعد در زمان حضرت موسی منجز نشد، و حضرت موسی برای انجاز این وعد حضرت یوشعإ را خلیفه ساخت تا حضرت یوشع بعد وفات حضرت موسی فتح هشتاد شهر نمود و بنی اسرائیل را مطمئن گردانید و آن شهرها را بر وفق وصیت حضرت موسی بر بنی اسرائیل تقسیم فرمود همچنین پیغامبر ما را ج وعده فتح بلاد شام و بلاد عجم متحقق شد.

قال الله تعالي: ﴿لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾ و این وعده بنابر حکمت الهی در زمان آنحضرت ج بظهور نه رسید لاجرم خلفاء را بعد آنحضرت منصوب ساخت تا آن موعود منجز گردد.

باز حضرت داود و سلیمان که بعد غلبهء عمالقه و متفرق شدن قبائل بنی اسرائیل خلیفه شدند قال الله تعالی: ﴿يَٰدَاوُۥدُ إِنَّا جَعَلۡنَٰكَ خَلِيفَةٗ فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [ص: 26]. باز مسلمین را مطمئن ساختند همچنان این خلفاء بعد آن حضرت ج وبعد ظهور ارتدادِ عرب مسلمانان را مطمئن ساختند. بالجمله این تشبیه بیان آنست که خلافت ایشان خلافت راشده خواهد بود و مرضی نزدیک خدای تعالی و آثار خبر از آن ظاهر شود.

و کلمه‌ی ﴿لَهُمۡ﴾ في قوله تعالى: ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ﴾ وَلیمکننَّ لهم دلالت می‌کند بر یکی از دو معنی:

یا این است که این تمکین از دست ایشان بر آید و ایشان بتوفیق الهی سعی عظیم در آن باب صرف کنند و تأئید الهی شامل حال ایشان شود و بفضل الهی حسب مدعا بوفور ظهور نمود موافقاً لقوله تعالى: ﴿وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾.

یا این است که همت ایشان بکل متوجه تمکین بود و همیشه از خدای تعالی آن را در خواست می‌نمودند تا آنکه چون واقع شد به آن منتفع شدند و ایشان را سرور کلی حاصل گشت و این نعمت عظیمه تمام شد بر مستخلَفین و حق آن است که هر دو وجه متحقق گشت والله اعلم.

باز کلمهء ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ دلالت می‌کند که این معنی بعد انتقال آنحضرت ج به ملأ اعلی منجز خواهد شد تا معنی: ﴿لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ﴾ راست شود.

و کلمه‌ی ﴿مَن كَفَرَ­﴾ تأکید و تحقیق استخلاف ایشان می‌نماید و افاده می‌فرماید که استخلاف این بزرگواران نعمتی است عظیم مستوجب شکر منعم حقیقی.

اول کسیکه کفران نعمت استخلاف نمود قتله امیرالمؤمنین عثمانس اند ومن بعد فرقهء امامیه که گمان می‌کنند که خلافت را از مستحقق آن غصب کرده‌اند و بلای عظیم از آسمان فرو ریخت که عهد ج همه صحابه مخالفت کردند و با منصوص علیه بالخلافه (یعنی علیس) همه بِأجمعهم عصیان ورزیدند سبحنك هذا بهتانٌ عظيمٌ.

و اول کسیکه از مفسران صحابه این آیه را بر این معنی فرود آورد و این وعده را در زمان حضرت عمرس منجز دانست علی مرتضی است کرم الله وجهه، زیرا که چون فاروق اعظم س طلب مشاوره کرد از صحابه در باب رفتن بجانب عراق، علی مرتضی بهمین آیت متمسک شد اینجا بالبداهه معلوم گردید که خلافت فاروق اعظم از جمله استخلاف موعود است، و این قول مرتضیس به طرق متعدده ظاهر شد هم پیش اهل‌سنت و جماعت و هم پیش شیعه.

در نهج البلاغت مذکور است: «إن هذا الأمر لم يكن نصرتُه ولا خذلانه لأنه بكثرة ولا قلّة وهو دينُ الله الذي أظهره وجنده الذي أعزَّه وأيّده حتی بلغ ما بلغ وطلع حيث طلع ونحن على موعود من الله حيث قال وعد الله الذين آمنوا منكم ...، فالله منجزُ وعده وناصرُ جنده إلى آخر ما قال»[[160]](#footnote-160).

نه چنانکه شیعه گمان می‌کنند که این وعده در زمان مهدی متحقق خواهد شد یا در زمان آن حضرت ج بود و منقضی شد، و کلمهء ﴿لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ﴾ و کلمه‌ی ﴿يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗا﴾ بیان علت غائیه‌ی استخلاف است كما قال عزّ من قائل: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُ ...﴾ [الفتح: 29].

گویا می‌فرماید که استخلاف برای آن مطلوب شد که دین مرتضی ممکن شود و اعلای كلمة الله به ظهور رسد و ظهور دین حق بر جمیع ادیان متحقق گردد.

وقال الله تبارك وتعالى في سورة الحج: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ عَنِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٖ كَفُورٍ ٣٨﴾[[161]](#footnote-161) [الحج: 38].

هر آئینه خدای متعال دفع می‌کند از مسلمانان یعنی ضرر اعدای ایشان را مراد آنست که دفع شرّ کفار از مسلمانان سنت مستمرّه اوست هر آئینه خدا دوست نمی‌دارد هر خیانت کننده ناسپاس دارنده را.

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ بِأَنَّهُمۡ ظُلِمُواْۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ ٣٩﴾ [الحج: 39][[162]](#footnote-162).

دستور جهاد داده شد یعنی بعد از آنکه در مکه قبل هجرت ممنوع بود آنان را که کفار با ایشان جنگ کنند بسبب آنکه ایشان مظلوم شده‌اند و هر آئینه خدا بر نصرت ایشان تواناست.

﴿ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم بِغَيۡرِ حَقٍّ إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُۗ وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعۡضَهُم بِبَعۡضٖ لَّهُدِّمَتۡ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٞ وَصَلَوَٰتٞ وَمَسَٰجِدُ يُذۡكَرُ فِيهَا ٱسۡمُ ٱللَّهِ كَثِيرٗاۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ٤٠﴾ [الحج: 40][[163]](#footnote-163).

و می‌فرماید: ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ٤١﴾[[164]](#footnote-164) [الحج: 41]. دستور جهاد داده شد آنان را که اگر دسترس دهیم ایشان را در زمین بر پا دارند نماز را و بدهند زکوه را و بفرمایند بکار پسندیده و منع کنند از کار ناپسندیده و خدای راست علم نهایت همه کارها.

قوله تعالی: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ﴾ [الحج: 38]. تمهید اذن جهاد به این کلمه موضعی عظیم دارد از بلاغت یعنی سنت مستمرهء ما است دفع شر کفار از سَر مسلمانان و این معنی در جهاد خواهد بود. باز فرمود: ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٖ كَفُورٍ﴾ و این اشاره بمعنی دیگر است یعنی برای آن سنت ما دفع شرّ کفار شد که دوست نمی‌داریم هر خیانت کننده ناسپاس دارنده را و دوست می‌داریم هر متدین شاکر را، چون کفار همیشه متصف بخیانت و کفران نعمت بوده‌اند و موحدان پیوسته متصف بتدین و شکر لاجرم نصرت موحدان وکبت (سر کوبی و خاموش کردن) کافران سنت مستمره ما است قوله تعالی: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ﴾ در این آیت سببی برای جهاد تقریر کرده شد یعنی مظلوم‌اند و خدای تعالی همیشه بر مظلومان رحم می‌فرماید و بر ظالمان شکست می‌آرد. و مظلوم را دفع ظالم از خود در جمیع ملل و نحل جائز است باز تعبیر مسلمانان بموصولی که صله اش یقاتَلونَ است اشاره می‌کند بآنکه کدام ظالم بیشتر از این خواهد بود که با ایشان جنگ می‌کنند. ﴿وَإِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ نَصۡرِهِمۡ لَقَدِيرٌ﴾ بجای واللهِ لانصرنَّهم علی الظلمینَ واقع شد لیکن در تسهیل وعید تهدیدی عجیب است و در تسهیل وعد بشارتی عظیم که الکنایه ابلغ من الصریح سخن بادشاهان است که در شدت غضب گویند مگر بر برانداختن تو قادر نیستم و در کمال رأفت گویند مگر بر نواختن تو توانا نه ایم نظر بآنکه سخن مختصر ایشان کار اطناب دیگران می‌کند.

قوله تعالی الّذینَ اُخرجوا من دیارهم بدل است از ﴿لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ﴾ افاده مظلومیت دیگر می‌کند یعنی یکی آنانکه جنگ می‌کنند و پایمال می‌نمایند و دیگر آنانکه از خانه‌هایشان بیرون رانده می شوند بغیر گناهی که کرده باشند ﴿إِلَّآ أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ﴾ [الحج: 40]. تهکم عجیب است یعنی این عجب از این نادانان گمراه که توحید را که موجب تعظیم و توقیر بوَد در حساب گناه شمرده‌اند و با موحّدان معامله اشدّ گناه گاران پیش گرفتند.

قوله تعالی: ﴿وَلَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ﴾ سببی دیگر برای اذن جهاد افاده می‌نماید یعنی چنانکه مظلوم را دفع ظالم از عِرض و مال و جان خود محمود است کما قال: ﴿فَقَدۡ جَعَلۡنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلۡطَٰنٗا فَلَا يُسۡرِف فِّي ٱلۡقَتۡلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورٗا﴾ [الإسراء: 33][[165]](#footnote-165).

همچنان مصلحتی ملّیه (دینی و به نفع همه ملّت) در ضمن جهاد موجود است و آن آنست که حکمت الهیه مقتضی ظهور ملت حقه بر دست رسل و نواب ایشان است در هر زمانی، و کفار همیشه گزنده انامل خود بر غلبه ملت و ساینده دندان خود بر شوکت موحدان می‌باشند پس اگر موحدین را بمنزله جوارح خود ساخته دفع شر کفار نه کنیم عبادت خانه‌ها در هر ملتی خراب می‌شود و رواج ذکر خدای تعالی و تقرب بجناب او معدوم می‌گردد ﴿وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ﴾ [الحج: 40]. اشاره است بشرط کسی که او را کالجارحه می‌سازند و بر دست وی نصرت دین ظاهر می‌کنند یعنی تا شخص بجان و دل کمر همت به اعلای کلمه الله نه بندد مستوجب آن نیست که نصرتش دهند و کالجارحه‌اش سازند و نائب پیغامبر در حمل داعیه و جهاد و اعلای دین گردانند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هزار نکته‌ی باریک‌تر از مو اینجاست |  | نه هر که سر بتراشد قلندری داند |

قوله تعالی: ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ﴾ بدل است از ﴿لِلَّذِينَ يُقَٰتَلُونَ﴾ و ﴿ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِم﴾ و معنی ﴿إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ﴾ «إن مكنّا بعضهم» مثل آنکه گویند بنو عباس خلیفه شدند و بنو تمیم دولتمند گشتند، زیرا که تمکین کلّ مهاجرین بل کل جم غفیر مستحیل عادی است و ذهن به آن سبقت نمی‌کند صد جا در حدیث خوانده باشی «قالت الأنصار كذا وفعل بنو تميم كذا». و مراد زعمای ایشان می‌باشند نه کل فرد فرد.

باز معنی ﴿إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ﴾ تعلیق یک جزء نفسی خلافت است بجزء دیگر، زیرا که خلافت شرعی تمکین فی الأرض است با قامت دین، اینجا افاده می‌فرماید که اگر تمکین این جماعه فی الأرض متحقق شود البته آن تمکین مقترن خواهد بود با اقامت دین وهمین است معنی خلافت راشده.

پس حضرت خلفاء از مهاجرین اولین بودند که یقاتلون، واُخرجوا من دیارهم، و اذن جهاد برای ایشان بالقطع محقق شد و ممکن شدند در ارض بالقطع پس لازم آمد که اقامت دین کرده باشند بالقطع بمقتضای این تعلیق پس بالقطع خلفای راشدین بودند، زیرا که معنی خلافت راشده غیر این دو جزء نیست، ﴿أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ اشاره است باقامت ارکان اسلام و أمروا بالمعروف شامل است احیای علوم دین را و نهوا عن المنکر شامل است جهاد کفار و اخذ جزیه را، زیرا که منکری زیاده‌تر از کفر نیست و نهی و ردعی بالاتر از قتل اهل کفر و گرفتن جزیه نیست. و شامل است اقامت حدود و تعزیرات را بر عصاة مسلمین.

باز مفهوم اقاموا و آتوا و أمروا و نهَوا آنست که هر چه از ممکنین در ایام تمکین ایشان از این ابواب ظاهر شود همه معتد به خواهد بود شرعاً.

باز معنی ﴿إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ﴾- إذا مکنهم است اِخبار است به تمکین ایشان در زمان آینده نه صرف تعلیق تالی بمقدم[[166]](#footnote-166) بدون تحقق مقدم، زیرا که سابق مذکور شد إن الله يدافعُ ولو لادفعَ اللهِ الناسَ.

و کلمه ﴿لِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ﴾ معنیش آنست که عواقب امور می‌دانیم و آنچه در آخر خواهد بود می‌شناسیم و لهذا اذن جهاد دادیم مراد آنست که این جهاد البته مفضی بمدافعت کفار خواهد بود.

چون معانی لغویه و شرعیه کلمات مفرده این آیات شناختی وقت آن آمد که نکتهء دیگر بفهمی و آن آنست که هر دو آیت، آیت استخلاف و آیت تمکین در یک قصّه است مقصود واحد است و تعبیر مختلف و این نکته را یکی از فروع آیهء کریمه‌ی: ﴿كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ﴾ [الزمر: 23].[[167]](#footnote-167) می‌باید شناخت؛ یک جا: ﴿لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ كَمَا ٱسۡتَخۡلَفَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ﴾ گفته شد و جای دیگر تمکین فی الأرض با اقامت دین گفته آمد و حاصل هر دو یکی است.

اینجا لفظ ﴿وَعۡدَ ٱللَّهِ﴾ مذکور شد و آنجا إن مکنهم با سبْقِ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ﴾ و ﴿لَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاس﴾.

اینجا و ﴿لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ﴾ گفته شد و آنجا ﴿يَعۡبُدُونَنِي لَا يُشۡرِكُونَ بِي شَيۡ‍ٔٗا﴾ گفته آمد و آنجا ﴿أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾.

اینجا تصویب اعمال ایشان و اعتداد اقامت حدود و تعزیرات ایشان شرعاً از لفظ لیمکنن لهم دینهم الّذی ارتضی لهم مفهوم شد و آنجا از کلمهء ﴿أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ...﴾.

اینجا ﴿وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّنۢ بَعۡدِ خَوۡفِهِمۡ أَمۡنٗا﴾ گفته شد و آنجا ﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُدَٰفِعُ﴾ و ﴿لَوۡلَا دَفۡعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاس﴾.

یکجا منکم ای من الحاضرین عند نزول الآیه گفته و جای دیگر ﴿أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ﴾. و در مفهوم هر دو کلمه عموم و خصوص من وجه[[168]](#footnote-168) است؛ زیرا که بعضی مهاجرین در بدر و اُحد کشته شدند و نزول آیت استخلاف را ادراک نه کردند و جمعی از صحابه، مهاجرین اولین نه بودند و ادراک آیت استخلاف نمودند. پس خلافت در آن جماعه است که هر دو صفت در ایشان مجتمع شد و هرجا که قصه واحد باشد و تعبیر مختلف، ظاهر یک تعبیر را بنص تعبیر دیگر می‌توان محکم ساخت و عام یکی را بخصوص تعبیر می‌توان مخصص نمود و مطلق یکی را بمقید تعبیر دیگر می‌توان مقید گردانید.

چون این همه گفته شد به اصل غرض متوجه شویم:

این هر دو آیت که بحقیقت واحد اند به تعبیر مختلف دلالت می‌کنند بر خلافت خلفاء، زیرا که وعْد خدای تعالی راست است و البته در خارج واقع شدنی است.

پس استخلاف و تمکین فی الأرض مهاجرین اولین و حاضرین آیهء استخلاف البته واقع شد و اگر ایشان این خلفاء نباشند وعد واقع نشده باشد تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً، زیرا که صحابه هیچکس از ایشان بعد صد سال از وفات آن حضرت ج باقی نماند فکیف مهاجرین اولین وحاضرین آیهء استخلاف

پس اگر در آن زمان استخلاف موعود و تمکین موعود متحقق نشد إلی یوم القیامه بودنی نیست و در آن زمان غیر این عزیزان ممکن نشدند و مستخلف نه شدند. پس مستخلَفین و ممکنین ایشان اند بالقطع.

و آن جاهلان که می‌گویند خلافت را از مستحقق آن غصب کرده شد و بغیر مستحقق رسید مکذِّب خدا و مکذِّب رسول اویند، زیرا که مخالفت امر تشریعی متصور است که زید را امر بنماز کردند و وی نماز نه گذارد نه مخالفت وعدهء الهی!.

اینجا مقدّم وعد است و اخبار از آینده و تشریع استخلاف ایشان تابع وعد شده است که باین تشریف و تصویب غیر مرضی نخواهد بود.

وچون وَعد استخلاف منجز شد معنی «استخلفتُ عليكم فلاناً ثم فلاناً ثم فلاناً» بر روی کار آمد و آن ایجاب انقیاد است پس ظاهر وعد است و باطن ایجاب انقیاد هر چند قدر این بزرگواران از این سخن که میگوئیم بالاتر است.

اما بفرض می‌توان گفت که اگر خدای تعالی در باب شخصی فرماید که وعده کرده‌ام که خطیب این روز جمعه را فلان نعمت و فلان نعمت بدهم یا فرماید که خطیب این روز جمعه عالم قاری صالح است باز در میان دو خطیب تنافس (مسابقه) واقع شد و کار بمصارعت و مصادمت افتاد آخرها یکی غالب آمد و دست و پای آن دیگر بر بست و بر منبر رفت و خطبه خواند مستحق کرامت همان خطیب خواهد بود نه مصروع مدفوع.

خلافت حضرت سیدالمرسلین ج امری نیست که بآن عامه را مکلف ساخته باشند فقط پس اگر بحسب امر عمل کردند مطیع شدند و اگر عصیان ورزیدند مستوجب عقوبت گشتند، بلکه وعده بود از فوق عرش نازل شده که امکان تخلف نداشت و در این وعد تعلق بجبری و اختیار احدی نبود.

آری! تا وقتیکه اشخاص معینه بر صدر مسند خلافت نه نشسته بودند اذهان مسلمین هر طرف می‌رفت چنانکه در قصه خیبر چون آن حضرت ج فرمود: «سَأعطيَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»[[169]](#footnote-169).

مسلمین را علم بالقطع حاصل شد که عقد رایت برای هر که خواهد بود محب و محبوب است لیکن نمی‌دانستند که کدام شخص معین باین دولت سرافراز گردد؟ روز دیگر چون عقد رایت برای حضرت مرتضیس از جناب نبوی ج کرامت شد بتحقیق پیوست که آن مرد موصوف حضرت مرتضیس است.

همچنان بمقتضای این آیات معلوم بالقطع شد که جمعی را مستخلَف وممکن خواهند ساخت هنوز غموض و اشکال باقی مانده بود که آن افراد معینه کدام کس خواهند بود چون پرده برانداخته شد و باهتمام جماعت خلافت اشخاصِ معینه بوجود آمد و بر دست آن خلفاء فتوح بلاد و تمکین دین مرتضی و اعلای كلمة الله تحقق یافت به یقین دانستیم که وعد برای ایشان بود قرعه استخلاف وتمكين في الأرض بنام ایشان برآمد.

اگر بخاطر تو تردّدی راه می‌یابد از جهت آنکه امام بغوی در تفسیر این آیت می‌گوید:

«قال قتادة كما استخلفَ داود وسليمان وغيرهُما منَ الأنبياء‡ وقيل كما استخلفَ الذينَ من قبلهم يعني بني اسرائيل حيثُ أهلكَ الجبابره بمصر والشام وأورثهم أرضهم وديارهم»[[170]](#footnote-170).

بر قول قتاده[[171]](#footnote-171) استخلاف خلیفه ساختن است اما بر قول دیگر قومی را بجای قومی نشاندن و همچنین محتمل است که مراد تمکین کافه‌ی مهاجرین اولین باشد و حینئذٍ استدلال بر خلافت خلفاء باین آیت درست نشود.

گوئیم: توجیه اول (گفته‌ی قتاده/) متصور است باعتبار استعمال عرب و باعتبار تفسیر آن حضرت ج و حینئذٍ التفات کرده نمی‌شود بقول دیگر.

و علی تقدیر التسلیم استخلاف جماعه عظیمه و تمکین ایشان بغیر خلیفه ممکن فی الأرض ممکن عادی نیست و صورت خارجیه مستقر ساختن مسلمین و تمکین مهاجرین نصب خلیفه و تمکین رئیس ایشان است.

پس وعد استخلاف و تمکین کافه‌ی مسلمین در حقیقت وعده خلیفه ممکن فی الأرض است.

اینجا مقدمه ذکر کنیم کثیر الفوائد:

حق سبحانه وتعالی وعده فرمود که قرآن را علی ممرّ الدهور حفظ فرماید قال تعالی: ﴿وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾ [الحجر: 9][[172]](#footnote-172).

باز در آیه‌ی دیگر صورت حفظ بیان فرمود: ­﴿إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ ١٧﴾[[173]](#footnote-173) [القیامة: 17].

پس وعده‌ی خدای تعالی حق است و حفظ لابد بودنی.

لیکن حفظ او سبحانه در خارج بصفت حفظ بنی آدم اشیای خود را یا مانند نقش بر حجر مثلاً ظاهر نمی‌شود بلکه صفت ظهور حفظ الهی در خارج آن است که الهام فرمود در قلوب صالحین از امت مرحومه که بسعی هر چه تمامتر تدوین آن کنند بین الّلوحین و جمیع مسلمین مجتمع شوند بر یک نسخه، و همیشه جماعات عظیمه از قراء خصوصاً و سائر مسلمین عموماً بقرائت و مدارست آن مشغول باشند تا سلسلهء تواتر از هم گسیخته نه گردد بلکه یوماً‌ فیوماً متضاعف شود و همیشه جماعات دیگر در تفسیر و شرح غریب و بیان اسباب نزول آن سعی بلیغ بجا آرند تا در هر زمانی جماعه‌ی قیام کنند بامر تفسیر، صورت حفظ همین را معین فرمودند نه نقش بر حجر مثلاً.

چون صورت حفظ متحقق شد دانستیم که آن حصّه از قرآن که محفوظ نیست (منسوخ شده) تلاوت آن مرضی نیست[[174]](#footnote-174)، لهذا محققین علماء بآن رفته‌اند که در صلوات و غیر آن خوانده نشود مگر قرائت متواتره.

و قرائت متواتره آنست که در وی دو شرط بهم آیند:

یکی آنکه سلسله روایت آن ثقه عن ثقه تا صحابه کرام رسد نه مجرد محتمل خطی.

دوم آنکه خط مصاحف عثمانیه محتمل آن باشد، زیرا که چون صورت حفظ آن تدوین بین اللوحین و جمع امت بر آن مقرر شد هر چه غیر آن است غیر محفوظ است، و هر چه غیر محفوظ است غیر قرآن است لأن الله تعالی قال: ﴿وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ﴾. وقال ﴿إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُ﴾ الآية.

پس قراءت والذَّکر والاُنثی (بجای وما خلق الذکر والأنثی) شاذ است در نماز نمی‌توان خواند حال آنکه از حدیث ابن مسعودس وابی الدرداءس صحیح شده است.

و در وقت انتساخ مصاحف عثمانیه از اصل شیخین ابن عباسس باصحابهء دیگر مباحثه فرمود، در تهجی بعض آیات «وصّي ربُّك» بجای ﴿قَضَىٰ رَبُّكَ﴾ گفت، «أولم يتبيّن» بجای «أولم ييئس» خوانده آخرها جماعه دیگر التفات به تهجی او نه کرده ﴿قَضَىٰ رَبُّكَ﴾ و «أولم ييئس» نوشتند و همان نسَخ در آفاق شائع شد.

ما به همین قاعده دانستیم که قول جماعه صحیح بود و تحری ابن عباسس من باب خطاء المعذور.

همچنین جمعی از صحابه تنافس کردند در جمع قرآن هر یکی مصحفی مرتّب نمود و هر یکی از اهل آن عصر سوَر قرآن را به لغت خود نوشت بر غیر لغت قریش، حضرت ذی النورینس بالهام ربانی محو آن کرد و بر یک قرآن همه را جمع نمود. در آن وقت باب قیل و قال مفتوح شد و اعتراضات از هر دو جانب بمیان آمد، چون تمام عالم بر مصاحف عثمانیه جمع شدند یقین کردیم که محفوظ همانست و غیر آن مراد الحفظ نبود واگر مراد الحفظ بود محو نمی‌شد. و این را هیچ عاقلی حفظ نشمارد که نزدیک امام موهوم الوجود مختفی الحال ادعاء کنند که نهاده شده است سبحنك هذا بهتانٌ عظيمٌ.

یا در روایت غریبی یا در کتاب نادری بطریق تعجب آورده باشد که فلان چنین گفت و فلان چنین نوشت در اشکال یک جانب اصابت بود و یک جانب خطأ المعذور چون پرده از روی کار برداشتند و حق مثل فلق الصّبح پدیدار گشت مجال خلاف نماند هر که الحال یمیناً و شمالاً افتد زندیق است او را می‌باید بقتل رسانید.

اگر گوش شنوا و دل دانا داری سخنی باریک‌تر بشنو خدای تعالی همیشه مدبّر عالم است بالهام امور حق در قلوب عباد صالحین تا تمشیت مراد او کنند (مقصود او را جاری کنند) و موعود او را سرانجام دهند و وی تعالی قصه خضر با حضرت موسی ذکر نکرد مگر برای افاده همین نکته. اما چون ایام نبوت موجود بود وحی مفترض الطاعة در قلب پیغامبر می‌رسید و شک و شبهه را آنجا هیچ گنجایش نه، نه در اول و نه در آخر.

وقتی که ایام نبوت منقضی شد و وحی منقطع گشت در آمدِ عباد الله الصالحین در کارهای مطلوب بنوعی از فکر و اجتهاد یا نوعی از رویا و الهام و فراست خواهد بود. و آن همه حجت قائمه موجب تکلیف ناس نیست چون کار بآخر رسید و رشد آن مانند فلق الصبح ظاهر گشت معلوم همه اهل تحقیق شد که آن محض حق بوده است «كما قال عمرس في مباحثته مع أبي بكرس في مسئلة الـمرتدين: فعرفت انهُ الحقُ»[[175]](#footnote-175)، دواعی که قلوب خلفاء فرو می‌ریخت بآن صفت بود.

ایام خلافت بقیهء نبوت بوده است گویا در ایام نبوت حضرت پیغامبر ج تصریحاً بزبان می‌فرمود و در ایام خلافت ساکت نشسته بدست و سر اشاره می‌فرماید بعضی پی بمقصود بردند و بعضی راه را غلط کردند.

و معنی اجماع که بر زبان علمای دین شنیده باشی، این نیست که همه مجتهدان لایشذُّ فردٌ در عصر واحد بر مسئلهء اتفاق کنند، زیرا که این صورتی است غیر واقع بل غیر ممکن عادی بلکه معنی اجماع حکم خلیفه است بچیزی بعد مشاوره ذوی الرأی یا بغیر آن و نفاذ آن حکم تا آنکه شائع شد و در عالم ممکن گشت.

قال النبي ج: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ من بَعْدِي». الحديث[[176]](#footnote-176).

چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که خدای تعالی وعده فرمود: ﴿إنّ ٱللَّهَ لَا يُخۡلِفُ ٱلۡمِيعَاد﴾ که مهاجرین اولین را که در مضمار (میدان) ایمان و عبادت پیش قدم‌اند خلفاء خواهیم ساخت و از ایشان کارهای معلومه به ظهور خواهد آمد و صورت ظهور این وعده آنست که واحدٌ بعد واحدٍ از این جماعه خلیفه شود بدون نصب خلیفه غلبه‌ی قوم کثیر محال عادی است.

قال ج: الإمام جُنهٌ يقاتَل مِن وَّرائِه[[177]](#footnote-177).

وقال قائلهم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لايصلح الناسُ فوضی لاسراةَ لهم |  | ولا سراة إذا جهالهم سادوا[[178]](#footnote-178) |

این قدر معلوم بالقطع است لیکن در این وقت نوعی از غموض و اشکال موجود بود که کدام کس خلیفه خواهد شد و مدت خلافت موصوفه چه قدر باشد و ترتیب خلافت ایشان بچه اسلوب؟ آن وقت وقتِ مشاوره بود که قرعهء اختیار بنام کدام یکی خواهد برآمد و از آن جماعهء موصوفه کرا باین دولت سرافراز کنند؟

چون الهام بتعیین واحدٍ بعد واحدٍ فرود آمد جمعی آن الهام را اولاً قبول کردند و در اتمام آن اهتمام نمودند جمعی بعد اللتیا واللتی (چون و چرا) و بعد تقلیب امور سرفرود آوردند.

بعد انطباق اوصاف بر همه منکشف شد که آنچه حق بود واقع شد و چشم وا گشت بر آن فعل که (از) جماعه نبود (بلکه) وعد الله بود که از پس پرده چندین افکار و أقیسه بروز نمود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کار زلف تست مشک افشانی اما عاشقان |  | مصلحت را تهمتی بر آهوِ چین بسته‌اند |

و اگر هنوز تردّدی بخاطر تو می‌رسد که وعد الهی راست است اما از کجا بیقین دانیم که انجاز وعده به همین اشخاص معینه واقع شد، ﴿مِنكُمۡ﴾[[179]](#footnote-179) احتمال دارد که تأکید باشد نه تأسیس[[180]](#footnote-180).

حکایتی بشنو که یکی از ادلّه نبوت آن حضرت ج اِخبار انبیای متقدمین است و نصوص تورات و انجیل و سائر کتب الهیه، و آن بابی است وسیع. صحابه و مؤمنین اهل کتاب چیز بسیاری از این باب روایت کرده‌اند متأخرین متکلمین اعتراضی براین مسلک ایراد می‌کنند و از جواب آن عاجز می‌شوند و آخرها بضعف این مسلک میل می‌نمایند. حاصل اعتراض آنکه اگر در کتب الهیه چیزی از وصف آن حضرت ج مذکور هست نهایت کار آنست که ذهن سامع از آن وصف بفرد منتشر متعلق شود که فردٌ ما مِن الكلي الـمنتزع من هذه الأوصاف الكلّية پیغمبر خواهد بود هیچگاه اوصاف کلیه بدون اشاره حسیه بفرد خاص نخواهد رسانید تا هر جا که اوصاف کلیه جمع کنند غیر کلی ثمره نخواهد داد بلکه تعلق ذهن بفرد منتشر نیز ممنوع است، زیرا که در کتب الهیه رموز مذکور است نه ذکر عنوان نبوت و نه استقصا در ذکر مشخصات و حینئذ تکلیف ناس باقرار نبوت فرد خاص گنجائش ندارد.

قال القاضي عضد في الـمواقف: «فإن قيل إن زعمتم مجيء صفته مفصلاً انه يجيء في السنة الفلانية في البلدة الفلانية وصفته كيت وكيتَ فاعلموا انه نبي فباطلٌ لأنا نجدُ التوریة والإنجيل خاليين عن ذلك وأما ذكره مجملاً فان سُلِّم فلا يدل علي النبوه بل علی ظهور انسان كامل أو نقول لعله شخصٌ آخرُ لم يظهر بعدُ.

قلنا: الـمعتمد ظهور المعجزة علی يده وهذه الوجوه الأخر للتكمله والزياده[[181]](#footnote-181)».

فقیر می‌گوید عفا الله عنه: این زلت قدمی است که از متاخرین متکلمین واقع شد عفا الله عنا وعنهم، عامه مسلمین را باید که گوش بآن نه نهند و علماء را باید که انکار آن کنند و این سخن بهمان می‌ماند که علماء متفق‌اند بر آنکه اگر اجتهاد مجتهد و قضای قاضی بر خلاف صریح قرآن یا صریح سنت مشهوره یا صریح اجماع یا صریح قیاس جلی واقع شود نافذ نیست و تقلید آن جائز نه.

خدای تعالی می‌فرماید:

﴿أَوَ لَمۡ يَكُن لَّهُمۡ ءَايَةً أَن يَعۡلَمَهُۥ عُلَمَٰٓؤُاْ بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ١٩٧﴾[[182]](#footnote-182) [الشعراء: 197].

و می‌فرماید: ﴿يَعۡرِفُونَهُۥ كَمَا يَعۡرِفُونَ أَبۡنَآءَهُمُۘ﴾[[183]](#footnote-183) [الأنعام:20].

و از اینجا معلوم می‌شود بالقطع که دانندگان کتاب بسبب شناخت پیغامبر آخر الزمان مکلف شدند و حجت تشریعیه بر ایشان قائم شد پس قول بآنکه این اخبار حجت ملزمه نیست خلاف قرآن است.

تحقیق در این باب آنست که بقدری که در کتب سابقه بود حجت قائم گشت و تکلیف متحقق شد یقین حاصل می‌شود بدو چیز:

1. به اقیسه‌ی[[184]](#footnote-184) اقترانیه و استثنائیه[[185]](#footnote-185) چون مواد آن یقینیه باشند و شکل[[186]](#footnote-186) مُنتِج.
2. به حدس که تمام مقدمات[[187]](#footnote-187) را ذکر نه کنند و از بعض مقدمات بطریق طفره بمطلب انتقال نمایند مثل نور القمر مستفاد من نور الشمس بشناسیم بسبب دیدن اختلاف احوال قمر باختلاف قُرب و بُعد او از شمس.

لیکن حدس دو قسم است:

1. حدسی که غیر افراد قلیله از بنی آدم بآن پی نه برند لغموض مأخذه، و خدای تعالی باین قسم تکلیف نمی‌دهد عامه را.
2. و حدسی که اکثر افراد انسانی بآن پی می‌برند مثل آنکه وجود لیل و نهار از جهت غیبوبت شمس و طلوع اوست و باین قسم تکلیف واقع می‌شود و حجت قائم می‌گردد، نصوص کتب الهیه در باب اخبار بوجود پیغمبر آخر زمان ج هر چند از جهت اقیسهء اقترانیه و استثنائیه بتعیین فرد خاص که افضل افراد بشر است نمی‌رسانند اما از جهت حدس قریب المأخذ می‌رسانند و بهمان مکلف می‌شوند شک نیست که وجود جامع این اوصاف مبَشّر بها بعد مُدَد متطاوله یکی خواهد بود همین که در فرد خاص یافته شد حدس آنجا قرار گرفت.

چون این حکایت آخر شد باید دانست که آیات خلافت خلفاء هر چند نوعی از غموض داشته باشند چون فتح عجم و شام به این طریق که از زمان حضرت آدم تا این عصر گاهی نشده بود بظهور انجامید و تألیف مسلمین و اطمینان قلوب ایشان و تمکین دین بوجهی متحقق شد که در هیچ ملتی و زمانی عُشر عَشیر آن بوجود نیامده پس برای مصداق وعدهء استخلاف کدام خلافت بهتر از این خواهد بود؟!.

و همچنین قرائن بسیار مثل این صورت باین ملحق شد حدس قریب المأخذ بهم رسید که این عزیزان برای مردمان بشارت داده شده‌اند و مردمان بهمان حدس قریب مأخوذ شدند.

و این نوع سخن در تفسیر آیات برای جمعی است که تتبّع احادیث نبویه پیش نه گرفته‌اند وإلا آن حضرت ج مبین قرآن عظیم است هرجا اشکالی بهم رسد بحدیث آنحضرت رجوع میباید کرد.

قال الله تعالى: ﴿لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [النحل: 44][[188]](#footnote-188).

حالا پرده برگردانیم و سخن را به قانون دیگر سرائیم:

چون این آیات نازل شد که در اصل معنی خفایی نداشت و در تعیین آن افراد و ترتیب ایشان در خلافت و مدت خلافت ایشان غموضی واقع بود، آن حضرت ج منتظر عالَم غیب ماندند که چه افاضه می‌شود خدای تعالی در رؤیا حل معمّا فرمود. بعضی رؤیا خود دیدند و بعض رؤیا اصحاب آن حضرت ج دیدند و تعبیر آن را آن حضرت ج فرمودند كقصةِ رؤیا الأذان[[189]](#footnote-189) ورؤیا ليلة القدر[[190]](#footnote-190).

«قال ج: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِى عَلَى قَلِيبٍ عَلَيْهَا دَلْوٌ فَنَزَعْتُهُ فَنَزَعْتُ مِنهَا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِى قُحَافَةَ فَنَزَعَ مِنهَا ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ وَفِى نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَأَخَذَهَا ابْنُ الْخَطَّابِ فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ». أخرجه الشيخان من حديث أبي هريرة، والترمذي من حديث ابن عمر[[191]](#footnote-191).

وأخرج ابن مردويه «عن ابن عمر: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ج ذَاتَ غَدَاةٍ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَقَالَ: رَأَيْتُ قُبَْيلَ الْفَجْرِ كَأَنِّى أُعْطِيتُ الْمَقَالِيدَ وَالْمَوَازِينَ فَأَمَّا الْمَقَالِيدُ فَهَذِهِ الْمَفَاتِيحُ وَأَمَّا الْمَوَازِينُ فَهَذِهِ الَّتِى تَزِنُونَ بِهَا فَوُضِعْتُ فِى كِفَّةٍ وَوُضِعَتْ أُمَّتِى فِى كِفَّةٍ فَوُزِنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُ ثُمَّ جِىءَ بِأَبِى بَكْرٍ فَوُزِنَ بِهِمْ فَوَزَنَ ثُمَّ جِىءَ بِعُمَرَ فَوُزِنَ فَوَزَنَ ثُمَّ جِىءَ بِعُثْمَانَ فَوُزِنَ بِهِمْ ثُمَّ رُفِعَتْ»[[192]](#footnote-192).

وأخرج أبوداود «عن أبي بكرة أن رجلا قال لرسول الله ج: رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنْتَ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرَجَحْتَ أَنْتَ بِأَبِى بَكْرٍ وَوُزِنَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَرَجَحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرَجَحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ فَسَاءَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: خِلاَفَةُ نُبُوَّةٍ ثُمَّ يُؤْتِى اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ»[[193]](#footnote-193).

وأخرج ابوعمر عن عرفجه نحوه[[194]](#footnote-194).

وأخرج أبودود «عن جابر أنّ رسول الله ج قال: أُرِىَ اللَّيْلَةَ رَجُلٌ صَالِحٌ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ نِيطَ بِرَسُولِ اللَّهِ ج وَنِيطَ عُمَرُ بِأَبِى بَكْرٍ وَنِيطَ عُثْمَانُ بِعُمَرَ. قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا قُمْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ج قُلْنَا أَمَّا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَرَسُولُ اللَّهِ ج وَأَمَّا تَنَوُّطُ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ فَهُمْ وُلاَةُ هَذَا الأَمْرِ الَّذِى بَعَثَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّهُ ج»[[195]](#footnote-195).

وأخرج أبوداود «عن سمرة بن جندب: أَنَّ رَجُلاً قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّى رَأَيْتُ كَأَنَّ دَلْوًا دُلِّىَ مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شُرْبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِىٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَانْتَشَطَتْ وَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَىْءٌ»[[196]](#footnote-196). العراقي جمع عرقوه وعرقوة الدلو هي الخشبة الـمعترضه علی فم الدلو. انتشطت: انحلَّت[[197]](#footnote-197).

«وعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَجُلاً جَاءَ إِلَى النَّبِىِّ ج فَقَالَ إِنِّى رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ ظُلَّةً يَنْطِفُ مِنْهَا السَّمْنُ وَالْعَسَلُ وَرَأَيْتُ النَّاسَ يَسْتَقُونَ بِأَيْدِيهِمْ فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ وَرَأَيْتُ سَبَبًا وَاصِلاً مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ وَأَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ بَعْدَكَ فَعَلاَ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ بَعْدَهُ فَعَلاَ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ فَقُطِعَ بِهِ ثُمَّ وُصِلَ لَهُ فَعَلاَ بِهِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَىْ رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى وَاللَّهِ لَتَدَعَنِّى أَعْبُرْهَا فَقَالَ: اعْبُرْهَا ». فَقَالَ أَمَّا الظُّلَّةُ فَظُلَّةُ الإِسْلاَمِ وَأَمَّا مَا يَنْطِفُ مِنَ السَّمْنِ وَالْعَسَلِ فَهُوَ الْقُرْآنُ لِينُهُ وَحَلاَوَتُهُ وَأَمَّا الْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ فَهُوَ الْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ مِنْهُ وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ فَهُوَ الْحَقُّ الَّذِى أَنْتَ عَلَيْهِ فَأَخَذْتَ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ بَعْدَكَ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ بَعْدَهُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ بِهِ ثُمَّ يُوصَلُ لَهُ فَيَعْلُو أَىْ رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِّى أَصَبْتُ أَوْ أَخْطَأْتُ. فَقَالَ النَّبِىُّ ج: أَصَبْتَ بَعْضًا وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا.

فقَالَ أَقْسَمْتُ بِأَبِى أَنْتَ وَأُمِّى لَتُخْبِرَنِّى مَا الَّذِى أَخْطَأْتُ.

فَقَالَ النَّبِىُّ ج لاَ تُقْسِمْ». أخرجه البخاري ومسلم والدارمي وأبوداود والترمذي[[198]](#footnote-198).

قوله اخطأتَ بعضاً علماء در وجه خطا سخن‌ها گفته‌اند لیکن آنچه بذهن این فقیر مقرر شده آنست که مراد از خطا ترک تسمیه این خلفاء است بوجهی از استعار بلفظ خطا تعبیر کرده شده است.

وعن الحسن قال قال أبوبكر: «يا رسول الله! ما أزال أراني اطأُ في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل. قال: رأيت في صدري رقمتين قال سنتين. معزوٌ إلى ابن سعد»[[199]](#footnote-199).

باز فراست آن حضرت ج در بعض حوادث کار کرد و از آنجا استنباط فرمود که این جماعت خلفاءاند أخرج الحاكم «عن سفينة قال: لمّا بنی النبي ج الـمسجد وضع حجرا ثم قال: ليضع أبوبكر حجراً إلی جنب حجري ثم قال: ليضع عمر حجرا إلی جنب حجر ابي بكر ثم قال: ليضع عثمان حجراً إلى جنب حجر عمر ثم قال هؤلاء الخلفاء بعدي»[[200]](#footnote-200).

وأخرج أبويعلي والحاكم «عن عائشة لـما اَسّس رسول الله ج مسجد الـمدينة جاء بحجر فوضعه وجاء أبوبكر بحجر فوضعه وجاء عمر بحجر فوضعه وجاء عثمان بحجر فوضعه وسُئِل رسول الله ج عن ذلك فقال هم الخلفاء من بعدي»[[201]](#footnote-201).

وأخرج البزار والطبراني في الأوسط والبیهقي «عن أبي ذرٍ قال: كان النبي ج جالسا وحده فجئت حتی جلست اليه فجاء ابوبكر فسلّم ثم جاء عمر ثم جاء عثمان وبين يدي رسول الله ج سبع حصياتٍ فاَخذهن فوضعهن في كفه فسبّحن حتی سمعت لهنّ حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم اخذهن فوضعهن في يد ابي بكر فسبّحن حتى سمعت لهن حنيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم تناولهن فوضعهن في يد عمر فسبحن حتی سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن، ثم تناولهن فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتی سمعت لهن حنيناً كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فقال رسول الله ج: هذه خلافة نبوة»[[202]](#footnote-202).

وأخرج ابن عساكر: «عن أنس أن النبي ج اَخذ حصيات في يده فسبّحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيّرهن في يد ابي بكر فسبحن حتي سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عمر فسبحن حتی سمعنا التسبيح ثم صيرهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعنا التسبيح ثم صيرهن في أيدينا رجلا رجلا فما سبحت حصاه منهنَّ»[[203]](#footnote-203).

چون دل مبارک آن حضرت ج از این افاضات غیبیه پر شد طُفاحه (قسمتی) از آن در مخاطبه‌ی ناس ظاهر گردید تعیین زمان و مکان فرمودند و خبر دادند که ایشانان قائم بامر ملت خواهند بود.

وفی حدیث سفینه: «الْخِلَافَة بَعْدِي ثَلَاثُونَ سَنَة»[[204]](#footnote-204).

وفی حدیث ابن مسعود: «تَدُورُ رَحَى الإِسْلامِ لِخَمْسٍ وَثَلاثِينَ سنة»[[205]](#footnote-205).

و تناقض در میان این دو حدیث نیست؛ زیرا که چون حضرت مرتضیس را با خلفاء عد کنند نظر به قوت سوابق اسلامیه او و افضل ناس بودن او در زمان خلافت خود مدت خلافت ثلاثین شود. و اگر عد نه کنند نظر بآنکه خلافت ایشان انتظام نیافت بموت حضرت عثمان خلافت خاصه منقطع گشت و اکثر احادیث بهمین مضمون وارد شده.

وفی حدیث أبی هریره وغیره: «الخلافة بالـمدينة والـملك بالشام»[[206]](#footnote-206).

و ایراد لفظ خلافت در این احادیث و در احادیثی که مِن بعد خواهد آمد دلالت می‌نماید بر آن که مراد تفسیر لفظ استخلاف است که در آیه‌ی کریمه آمده چنانکه لفظ: «خُذُوا عَنِّي خُذُوا عَنِّي قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا»[[207]](#footnote-207)، بوده است[[208]](#footnote-208).

واخرج الحاكم عن أنس بن مالك قال: «بعثني بنو الـمصطلق إلی رسول الله ج إلی من ندفع زكوتنا إذا حدث لك حدثٌ؟

فقال: ادفعوها إلی أبي بكر فقلت ذلك لهم.

قال قالوا: سَلْه اِن حدث بابي بكر حدث الـموت فإلی من ندفع زكوتنا؟ فقلت له ذلك فقال: تدفعونها إلی عمر. قالوا فإلی من ندفعها بعد عمر؟ فقلتُ له، قال: ادفعوها الی عثمان»[[209]](#footnote-209).

«عن سهل بن ابي حثمة قال: بايع أعرابي النبيَّ ج فقال عليٌ للأعرابي: اِيت النبي ج فاسألْه اِن اَتی عليه اجَله من يقضيه؟ فأتى الأعرابي النبي ج فسأله فقال: يقضيك ابوبكر فخرج اِلی علي فأخبره فقال ارجع واسأله اِن أتی على أبي بكر اجله من يقضيه فأتى الأعرابي النبيَّ ج فسأله فقال: يقضيك عمر فخرج إلى علي فاخبره فقال ارجع فاسأله مَن بعد عمر فقال يقضيك عثمان فقال علي للاعرابي: ايت النبي ان أتی علی عثمان أجله من يقضيه فقال النبي ج: إذا اتی علی ابي بكر اجله وعمر اجله وعثمان اجله فإن استطعت أن تموت فمُت» أخرجه الإسماعيلي في معجمه[[210]](#footnote-210).

وأخرج أيضاً من حديث ابي هريرة وفيه: «أن النبي ج بايع أعرابيا بقلايص إلى أجل فقال يا رسول الله ان اعجلتْك منيّتك فمَن يقضيني؟ قال: أبوبكر قال فاِن عجِلَتْ باَبي‌بكر منيّته فمن يقضيني؟ قال: عمر. قال وإن عجِلت بعمر منيته فمن يقضيني؟ قال: عثمان. قال: فإن عجلَت بعثمان منيته فمن يقضيني؟ قال: ان استطعتَ اَن تموت فمُت»[[211]](#footnote-211).

«عن جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَتَتِ النَّبِىَّ ج امْرَأَةٌ فَكَلَّمَتْهُ فِى شَىْءٍ فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ، قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ، كَأَنَّهَا تُرِيدُ الْمَوْتَ، قَالَ: إِنْ لَمْ تَجِدِينِى فَأْتِى أَبَا بَكْرٍ». أخرجه البخاري ومسلم والترمذي وأبوداود وابن ماجه[[212]](#footnote-212).

«وعن أبي هريره أن النبي ج استسلف مِن يهودي شيئا إلی الحول فقال: أرايتَ إن جئتُ ولم اجدْك فإلی مَن اذهب؟ قال: الی ابي بكر. قال: فإن لم أجده قال: إلى عمر قال: فإن لم أجده قال إن استطعت أن تموت إذا مات عمر فمت». ذكره الـمحب الطبري في الرياض عن القلعي[[213]](#footnote-213).

وأخرج ابن سعد: «عن ابن شهاب قال رأی النبي ج رؤيا فقصّها علی أبي بكر فقال يا أبابكر رأيتُ كأني استَبَقْتُ اَنا وانت درجة فسبقتُكَ بمِرقاتَين ونصف فقال: يا رسول الله يقبضك الله تعالی الی رحمته ومغفرته واَعيش بعدك سنتين ونصفا»[[214]](#footnote-214).

«وعن ابن عمر قال سمعت رسول الله ج يقول: سيكون فيكم اثتنا عشر خليفة ابوبكر الصديقُ لايلبث خلفي الا قليلاً وصاحبُ رحی دارة العرب يعيش حميداً ويموت شهيداً قال رجلٌ: ومن هو يا رسول الله! قال: عمر بن الخطاب، ثم التفت الی عثمان بن عفان فقال وأنتَ يسألك الناس ان تخلع قميصاً كساكَهُ الله والذي بعثني بالحق لئِن خلعتَه لا تدخل الجنه حتی يلج الجمل في سَمّ الخياط»[[215]](#footnote-215).

وأخرج أبويعلي «عن أبي عبيدة بن الجراح ومعاذ بن جبل عن النبي ج إِنَّهُ بَدَأَ هَذَا الأَمْرُ نُبُوَّةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَائِنٌ خِلافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَائِنٌ مُلْكًا عَضوضًا، ثُمَّ كَائِنٌ عُتُوًّا وَجَبْرِيَّةً وَفَسَادًا فِي الأُمَّةِ، يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيرَ وَالْخُمُورَ وَالْفُرُوجَ وَالْفَسَادِ فِي الأُمَّةِ، يُنْصَرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيُرْزَقُونَ أَبَدًا حَتَّى يَلْقُوا اللَّهَ»[[216]](#footnote-216).

«وعن علي ما خرج رسول الله ج من الدنيا حتى عهد اِليّ اَن اَبابكر يلي الأمرَ بعده ثم عمر ثم عثمان ثم اِليَّ فلا يجتمع عَليَّ». بعضی طرق این حدیث در ریاض نضره و بعضی در غنية الطالبین مذکور است[[217]](#footnote-217).

و بعضی مردم در این حدیث اشکالی دارند که اگر این معنی معلوم حضرت مرتضیس باشد توقف وی در بیعت ابی بکر الصدیقس تا مدتی و توقف وی در امر عثمانس تا تحکیم عبدالرحمنس وجهی ندارد و احتمال نسیان حدیث بغایت بعید است.

و آنچه پیش این فقیر (در جواب این اشکال مردم) مقرر شده است صحت این معنی است (که پیامبر خدا برای حضرت مرتضی از این موضوع خبر داده بودند) لیکن آن عهد بنوعی از غموض و دقت بود که در اول امر مفهوم نشد و بعد وقوع (خلافت حضرات ابوبکر، عمر و عثمانش) مثل فلق الصبح واضح گشت، و سخت بعید است که از احادیث مستفیضه رؤیا یکی هم بحضرت مرتضیس نه رسیده باشد.

و از مرویات حضرت مرتضیس است حدیث: «إن تستخلفوا أبابكر تجدوه الخ»[[218]](#footnote-218)، و آن نیز اشاره می‌کند به خلافت شیخین.

«وعن ابن عباس قال: والله إن امارة أبي بكر وعمر لفي كتاب الله قال الله تعالی: واِذ أسرَّ النبيُ اِلی بعض أزواجه حديثاً[[219]](#footnote-219) قال لحفصة ابوك وابو عائشة اولياءُ الناس بعدي فإياك أن تخبري به اَحداً. اخرجه الواحدي وله طرقٌ ذكر بعضها في الرياض النضرة»[[220]](#footnote-220).

ودر غنية الطالبين مذکور است:

روي عن ابي هريرة عن النبي ج انه قال: «لما عُرج بي سألتُ ربي اَن يجعل الخليفة من بعدي علي بن ابي طالب فقالت الـملائكة: يا محمد اِن الله يفعل ما يشاء، الخليفة من بعدك أبوبكر»[[221]](#footnote-221).

وفي حديث البخاري «أن عمر سأل حذيفة عن الفتنة التي تموج كموج البحر ماذا حفظ عن النبي ج فيها؟ فقال: ما لك ولها يا اميرالـمؤمنين إن بينك وبينها بابا مغلقا قال: اَيُكسَر الباب أو يفتح؟ قال قلت: لا بل يكسر قال ذلك حريٌ ان لا يغلق أبداً ثم فسر حذيفة الباب بعمر»[[222]](#footnote-222). بعد از آن تصریحاً و تلویحاً امر فرمود به اقتدای ایشان، في حديث ابن مسعود: «اقتدُوا بالّذَين مِن بعدي أبي بكر وعمر»[[223]](#footnote-223).

و در حدیث حذیفه: «إِنِّى لاَ أَدْرِي مَا بَقَائِى فِيكُمْ فَاقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي وَأَشَارَ إِلَى أَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ»[[224]](#footnote-224).

و بنای کلام بر موصول نهادن (یعنی الّذَین) دلالت می‌کند بر آنکه علم ایشان بقیام شیخین به امر امت بعد آن حضرت ج محیط بود کیف لا و چندین حدیث باین تشخیص و تعیین شنیده بودند!.

وفي حديث ابن ماجه عن عرباض بن ساريه «فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِسُنَّتِي، وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ، عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ»[[225]](#footnote-225).

باز نزدیک وفات قولاً و فعلاً بخلافت حضرت ابی بکر اشاره فرمودند: «عن عائشه أن النبي ج قال قُبَيل مرضه لَقَدْ هَمَمْتُ - أَوْ أَرَدْتُ أَنْ أُرْسِلَ إِلَى أَبِى بَكْرٍ وَابْنِهِ فَأَعْهَدَ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُونَ أَوْ يَتَمَنَّى الْمُتَمَنُّونَ ثُمَّ قُلْتُ يَأْبَى اللَّهُ وَيَدْفَعُ الْمُؤْمِنُونَ، أَوْ يَدْفَعُ اللَّهُ وَيَأْبَى الْمُؤْمِنُونَ» أخرجه البخاري ومسلم معناه وفيه «وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلاَّ أَبَا بَكْرٍ»[[226]](#footnote-226).

و این حدیث صحیح و صریح است در آنکه نزدیک آن حضرت ج استخلاف حضرت صدیق مراد بود، و ترک کردند استخلاف معتاد را بنا بر اعتماد بر فعل الهی بعد از آن امامتِ نماز باو تفویض فرمودند و این قصه مشهور است.

بالجمله این است آنچه آن حضرت ج در بیان آیات افاده فرمود ولا بیان بعد بیانه و در جای خود بیشتر از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

بالجمله این همه احادیث باصل آیت ملحق شد چنانکه بیان قدر مسح در حدیث مسح باصل آیت ملحق گشت پس گویا در آیت نام این بزرگوران گفته آمد بمعنی قومی را جانشین ساختن بعد قومی هست تعین صورت موعود بیان نمودند که نصب این عزیزان است والله أعلم بالصواب.

قال الله تبارك وتعالى في سوره الأنبياء: ﴿وَلَقَدۡ كَتَبۡنَا فِي ٱلزَّبُورِ مِنۢ بَعۡدِ ٱلذِّكۡرِ أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ ١٠٥﴾[[227]](#footnote-227) [الأنبیاء: 105].

مراد از زبور جنس صحیفه‌ها است یا زبور حضرت داود و لفظ زبور بمعنی مکتوب است و کلام الله بعض او مصدق بعض است قال تعالی: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ...﴾ [[228]](#footnote-228) [الفتح: 29].....

قصه واحد است و تعبیر مختلف، اینجا زبور و ذِکر گفته شد آنجا تورات و انجیل اینجا میراث ارض گفته شد آنجا اَخرج شطأه که حاصل آن غلبه دولت اسلامیه است اینجا عبادی الصلحون ذکر کرده شد آنجا ضمیر ذلك مثلهم بالذين معه گردانیده آمد.

در این فصل نقلی چند از خصائص شیخ جلال الدین سیوطی مذکور نمائیم:

«اَخرج ابن ابي حاتم في تفسيره عن ابن عباس في الآية قال: أخبر الله سبحانه في التورات والزبور بسابق علمه قبل أن تكون السموات والأرض أن يورِث أمة محمد في الأرض[[229]](#footnote-229).»

وأخرج ابن أبي حاتم «عن أبي الدرداء انه قرأ قوله تعالى: ﴿أَنَّ ٱلۡأَرۡضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ ٱلصَّٰلِحُونَ﴾ [الأنبیاء: 105]» فقال: نحن الصالحون[[230]](#footnote-230).

«قال السيوطي: وقد وقفت علی نسخة من الزبور وهو مائة وخمسون سورة[[231]](#footnote-231) ورأيت في السورة الرابعة منه ما نصه: يا داود اسمع ما أقول ومُر سليمان فليقله للناس مِن بعدك ان الأرض اُورثُها محمداً ج وامَّته»[[232]](#footnote-232).

وأخرج ابن عساكر «عن ابن مسعود قال قال أبوبكر الصديق: خرجتُ إلى اليمن قبل أن يبعث النبي ج فنزلت على شيخ من الأزد عالم قد قرأ الكتب واتت عليه اربع مائه سنة إلا عشر سنين فقال لي أحسبك حرميا قلت: نعم. قال: أحسبك قرشيا قلت: نعم قال: واحسبك تيميا[[233]](#footnote-233) قلت: نعم قال بقيتْ لي منك واحده قلت: ماهي؟ قال: تكشفُ لي عن بطنك قلت لم ذاك؟ قال: أجد في العلم الصادق ان نبيا يبعث في الحرم يعاون على أمره فتي وكهل[[234]](#footnote-234) فاما الفتي فخوّاض غمرات ودفّاع معضلات فاما الكهل فابيض نحيفٌ على بطنه شامه وعلى فخذه اليسری علامة وما عليك ان تريني فقد تكاملَت لي فيك الصفه الا ما خفي عليّ. قال ابوبكر: فكشفت له عن بطني فرأی شامة سوداء فوق سرتي فقال: أنت هو ورب الكعبة»[[235]](#footnote-235).

وأخرج ابن عساكر «عن الربيع ابن انس قال مكتوب في الكتاب الأول مثل ابي بكر الصديق مثل القطر اينما وقع نفع»[[236]](#footnote-236).

وأخرج ابن عساكر «عن أبي بكرة قال اتيت عمر وبين يديه قوم ياكلون فرمي ببصره في مؤخّرالقوم الي رجل فقال ما تجد فيما تقرأ قبلك من الكتب قال خليفة النبي ج صديقه»[[237]](#footnote-237).

«واخرج الدينوري في الـمجالسة وابن عساكر من طريق زيد بن أسلم قال أخبرنا عمر بن الخطاب قال خرجت مع ناس من قريش في تجارة الى الشام في الجاهلية فلما خرجنا من مكة نسيت قضاء حاجة فرجعت فقلت لأصحابي الحقكم. فوالله اني لفي سوق من أسواقها اذا انا ببطريق قد جاء فاخذ بعنقي فذهبت انازعه فادخلني كنيسة فاذا تراب متراكب بعضه علي بعض فدفع اليّ محرفه وفأساً وزنبيلاً وقال انقل هذا التراب فجلست اتفكر في امري كيف اصنع فاتاني في الهاجِره فقال لي: لمْ ارَك اخرجت شيئا ثم ضمّ أصابعه فضرب بها وسط رأسي فقمتُ فضربت بها هامته فإذا دماغه قد انتشر ثم خرجت على وجهي ما أدري أين أسلك فمشيت بقية يومي وليلتي حتى اصبحت فانتهيت إلى دَير فاستظللت في ظله فخرج إليّ رجلٌ فقال: يا عبدالله مايجيئك ههنا؟ قلت ضللت عن اصحابي فجاءني بطعام وشراب وصعّد فيَّ النظر وخفّضه ثم قال: يا هذا قد علم اهل الكتاب انه لم يبق علی وجه الارض احدٌ اعلم مني بالكتاب واني اجد صفتك الذي تُخرجنا من هذا الدير وتغلب على هذه البلدة فقلت له: أيها الرجل لقد ذهبتَ في غير مذهب. قال: ما اسمك؟ قلت: عمر بن الخطاب قال: أنت والله صاحبنا غير شك فاكتب لي عليّ ديري وما فيه قلت: ايها الرجل قد صنعتَ معروفا فلا تكدره فقال: اكتب لي كتابا في رقّ ليس عليك فيه شيء فإن تك صاحبنا فهو ما نريد وإن تكن الاخری فليس يضرّك. قلت: هات فكتبت له ثم ختمت عليه. فلما قدم عمر الشام في خلافته أتاه ذلك الراهب وهو صاحب دير القدس[[238]](#footnote-238) بذلك الكتاب فلما رآه عمر تعجب منه فانشأ يحدثنا حديثه: فقال: اوف لي بشرطي فقال عمر: ليس لعمر ولا لابن[[239]](#footnote-239) عمر منه شيء»[[240]](#footnote-240).

«وعن ابن مسعود قال ركض عمر فرسا فانكشف ثوبه عن فخذه فرأی اهل نجران بفخذه شامة سوداء فقالوا: هذا الذي نجد في كتابنا انه يخرجنا من ارضنا»[[241]](#footnote-241).

وأخرج عبدالله بن احمد في زوائد الزهد من طريق «أبي اسحق عن عبيده قال: ركض عمر فرسا علی عهد النبي ج فانكشف فخذه من تحت القبا[[242]](#footnote-242) فأبصر رجل من اهل نجران شامه في فخذه فقال: هذا الذي نجده في كتبنا يخرجنا من ديارنا»[[243]](#footnote-243).

وأخرج ابونعيم من طريق شهر بن حوشب «عن كعب قال: قلت لعمر بالشام انه مكتوب في هذه الكتب أن هذه البلاد مفتوحة على يد رجل من الصالحين رحيم بالـمؤمنين شديد على الكافرين، سره مثل علانيته، قوله لايخالف فعله، القريب والبعيد سواءٌ في الحق عنده، اتباعه رهبان بالليل واُسد بالنهار، متراحمون متواصلون متبارّون، قال عمر: اَحَقٌ ما تقول؟ قال: اي والله قال الحمد لله الذي اعزنا واكرمنا وشرفنا ورحمنا بنبينا محمد ج»[[244]](#footnote-244).

وأخرج ابن عساكر «عن عبيد بن آدم وأبي مريم وأبي شعيب بن عمر أن عمر بن الخطاب كان بالجابية فقدم خالد بن الوليد إلى بيت الـمقدس فقالوا له: ما اسمك؟ قال: خالد بن الوليد قالوا: وما اسم صاحبك؟ قال: عمر بن الخطاب قالوا: انعيه لنا. فنعتُّه قالوا: أما أنت فلست تفتحها ولكن عمر، فإنا نجد في الكتاب ان قيسارية[[245]](#footnote-245) تفتح قبل بيت الـمقدس فاذهبوا فافتحوها ثم تعالَوا بصاحبكم»[[246]](#footnote-246).

وأخرج الطبراني وابونعيم في الحلية «عن مغيث الأوزاعي أن عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار: كيف تجد نعتي في التوراة؟ قال: خليفةٌ قِرنٌ من حديد أمير شديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم يكون من بعدك خليفة تقتله امةٌ ظالـمون له ثم يقع البلاءُ بعده»[[247]](#footnote-247).

وأخرج ابن عساكر «عن الأقرع مؤذن عمر أن عمر دعا الأسقف فقال: هل تجدونا في شيء من كتُبكم؟ قال: نجد في كتبنا صفتكم وأعمالكم ولا نجد أسماءكم. قال: كيف تجدوني؟ قال: قِرناً من حديد. قال ما قرن من حديد؟ قال: أمير شديد. قال عمر: الله اكبر قال: فالذي من بعدي؟ قال: رجلٌ صالح يوثِر اقربائه. قال عمر: يرحم الله ابن عفان.

قال: فالذي من بعده قال صداء من حديد فقال عمر: وا دفراه! قال مهلا يا أمير الـمؤمنين فانه رجلٌ صالح ولكن تكون خلافته في هراقة من الدماء والسيف مسلول»[[248]](#footnote-248).

واخرج ابن عساكر «عن ابن سيرين قال: قال كعب الأحبار لعمر يا أمير الـمؤمنين هل تری في منامك شيئاً؟ فانتهره.

فقال: أنا أجد رجلاً يری أمر الأمة في منامه[[249]](#footnote-249)»[[250]](#footnote-250).

وأخرج ابن راهويه في مسنده بسند حسن «عن أفلح مولی أبي ايوب الأنصاري قال: كان عبدالله بن سلام قبل اَن يأتي اهل مصر يدخل على رؤوس قريش فيقول لهم: لاتقتلوا هذا الرجل يعني عثمان فيقولون والله ما نريد قتله فيخرج وهو يقول والله ليقتلُنه. ثم قال لهم: لاتقتلوه فو الله ليموتَن إلى أربعين يوما فابوا فخرج عليهم بعد أيام فقال لهم لاتقتلوه فوالله ليموتن إلى خمس عشرة ليلة»[[251]](#footnote-251).

وأخرج ابن سعد وابن عساكر «عن طاؤس قال سئل عدالله بن سلام حين قُتل عثمان كيف تجدون صفة عثمان في كتبكم؟ قال: نجده يوم القيامة أميرا علی القاتل والخاذل»[[252]](#footnote-252).

وأخرج ابن عساكر من طريق محمد بن يوسف «عن جده عبد الله بن سلام أنه دخل على عثمان فقال له: ما ترى في القتال والكفّ؟ قال: الكف أبلغ للحجة وإنا لنجد في كتاب الله انك يوم القيامة امير علی القاتل والآمر[[253]](#footnote-253). وأخرج من هذا الطريق ان عبدالله بن سلام قال للمصريين: لاتقتلوا عثمان فإنه لايستكمل ذا الحجة حتی يأتي على أجله»[[254]](#footnote-254). (قبل از این که ماه ذوالحجه به پایان برسد او به مرگ طبیعی خویش وفات خواهد کرد).

وأخرج الحاكم «عن ابي الأسود الدِيلي عن عليس قال: أتاني عبدالله بن سلام وقد وضعتُ رجلي في الغرْز[[255]](#footnote-255) وأنا أريد العراق فقال: لا تاتي العراق فإنك ان اتيته أصابك به ذباب السيف قال علي وايمُ الله لقد قالها لي رسول الله ج قبلك. قال ابوالاسود: فقلت في نفسي بالله ما رأيت كاليوم رجل محارب يحدّث الناس بمثل هذا»[[256]](#footnote-256) [[257]](#footnote-257).

وأخرج ابوالقاسم البغوي «عن سعيد بن عبدالعزيز قال: لـما توُفي رسول الله ج قيل لذي قرُبات الحِمْيَري وكان من أعلم يهود يا قربات من بعده؟ قال: الأمين يعني ابابكر. قيل: فمن بعده؟ قال: قِرن من حديد يعني عمر. قيل: فمن بعده قال الوضاح الـمنصور يعني معاوية»[[258]](#footnote-258).

وأخرج ابن راهويه والطبراني «عن عبدالله بن مغفّل قال: قال لي ابن سلام لـما قُتل عليٌ هذا رأس اربعين سنة وسيكون عندها صلح»[[259]](#footnote-259).

وأخرج ابن سعد «عن ابي صالح قال كان الحادي يحدو بعثمان وهو يقول:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إن الأمير بعده عليّ |  | وفي الزبير خلَفٌ مرضي |

فقال كعب: لا بل معاوية، فأخبر معاوية بذلك فقال: يا ابا اسحاق أنّی يكون هذا وههنا اصحاب محمد عليٌّ والزبير! قال: انت صاحبها»[[260]](#footnote-260).

باید دانست که سنه الله جاری شده است بر آنکه چون امری عظیم در عالم غیب مقدر شود ودر ملأ اعلی صورت آن مرتسم گردد، ملأ سافل آن امر را تلقی نمایند چون نوبت اینجا رسد کهان بکهانت خود آن امر را بشناسند واهل اذهان صافیه به رؤیا، بلکه در بعض اجسام و جسمانیات نیز صورت آن واقعه مرتسم گردد از این باب نیز نقلی چند بر نگاریم. هم از خصائص من قول السطيح[[261]](#footnote-261) بعد ذكر النبي ج ثم يلي اَمره الصديق إذا قضی صدَق وفي رد الحقوق لا خرَق ولانزَق[[262]](#footnote-262)، ثم يلي امره الحنيف مجرب غِطْريف[[263]](#footnote-263) قد أضاف المضيف واحكم التحنيف، ثم يلي امره وارعٌ لأمرة مجرب فيجتمع له جموع وعصب فيقتلونه نقمة عليهم وغضب فيؤخذ الشيخ فيذبح اِربا فيقوم له رجال خِطبا، ثم يلي امره الناصر يخلط الرّأي باَمرماكر يظهر في الأرض العساكر»[[264]](#footnote-264).

والـمراد من الناصر ههنا معاوية بن أبي سفيان.

وأخرج ابن عساكر «عن أبي الطيب عبدالـمنعم بن غلبون الـمقري قال: لـما فُتِحَت عمورية وجدوا علی كنيسة من كنائسها مكتوب بالذهب شرّ الخلَف خلف يشتم السّلَف، واحدٌ من السلف خير من الف من الخلف. صاحب الغار نلْت كرامة الافتخار اذ اثنی عليك الملك الجبار اذ يقول في كتابه الـمنزل علی نبيه الـمرسل: ﴿ثَانِيَ ٱثۡنَيۡنِ إِذۡ هُمَا فِي ٱلۡغَارِ﴾. يا عمر ما كنت والياً بل كنت والداً. عثمان قتلوك مقهوراً ولم يزوروك مقبوراً. واَنت يا عليُ اِمام الابرار والذابّ عن وجه رسول الله ج الكفار.

فهذا صاحب الغار وهذا أحد الأخيار وهذا غياث الامصار وهذا امام الابرار فعلی من ينتقصهم لعنة الجبار. فقلتُ لصاحب له: قد سقطت حاجباه علی عينیه من الكبر مُنذ كم هذا علی باب كنيستكم مكتوباً؟ قال: مِن قبل ان يبعث نبيكم باَلفي عام»[[265]](#footnote-265).

وأخرج ابن عساكر في تاريخ دمشق عن كعب «قال كان اِسلام ابي بكر الصديق سببه بوحي من السماء وذلك انه كان تاجراً بالشام فرأی رؤيا فقصها علی بحيراء الراهب فقال له من أين أنت؟ قال: من مكة.

قال من أيّها؟ قال: من قريش. قال: فاَيْش أنت؟ قال: تاجر. قال: صدّق اللهُ رؤياك، فإنه يبعث نبي من قومك تكون وزيره في حياته وخليفته بعد موته فاسرّها ابوبكر حتی بُعث النبي ج فجاءه فقال يا محمد ماالدليل علی ما تدّعي؟ قال: الرؤيا التي رأيت بالشام فعانقه وقبّل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله»[[266]](#footnote-266).

«وأخرج ابن عساكر «عن علي قال قال رسول الله ج ليلة اُسري بي رأيتُ على العرش مكتوبا لا إله إلا الله محمد رسول الله أبوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان ذوالنورين»[[267]](#footnote-267).

وأخرج ابويعلي والطبراني في الأوسط وابن عساكر والحسن بن عرفه في جزئته الـمشهوره «عن ابي هريرة قال قال رسول الله ج: ليلة عُرج بي الى السماء مامررت بسماءٍ الا وجدت اسمي فيها مكتوبا محمد رسول الله وأبوبكر الصديق خلفي»[[268]](#footnote-268).

وأخرج الدار قطني في الافراد والخطيب وابن عساكر «عن ابي الدرداء عن النبي ج قال: رأيت ليلة اُسرى بي في الفراش فِرِنده[[269]](#footnote-269) خضراء فيها مكتوب بنور ابيض لا إله إلا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق عمر الفاروق»[[270]](#footnote-270).

وأخرج ابن عساكر وابن النجار في تاريخيهما «عن ابي الحسن علي بن عبدالله الها شمي الرقي قال دخلت بلاد الهند فرأيت في بعض قراها شجرة وردٍ اسود ينفتح عن وردة كبيرة طيبة الرائحة سوداء عليها مكتوبٌ بخطٍ ابيض لا إله إلا الله محمد رسول الله ابوبكر الصديق عمر الفاروق فشككت في ذلك وقلت انه معمول فعمدت إلى حبة لم تفتح ففتحتها فرأيتُ فيهما كما رأيت في سائر الورد وفي البلد منه شيء كثيرٌ»[[271]](#footnote-271).

قال الله تعالى في سوره الـمـائدة: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤﴾[[272]](#footnote-272) [المائد: 54].

و فرموده: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُمۡ رَٰكِعُونَ ٥٥﴾[[273]](#footnote-273) [المائدة: 55].

و فرموده: ﴿وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فَإِنَّ حِزۡبَ ٱللَّهِ هُمُ ٱلۡغَٰلِبُونَ ٥٦﴾[[274]](#footnote-274) [المائدة: 56].

قوله تعالی: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ غرض از این کلام اخبارست به آن حادثه که در مرض موت آن حضرت ج پیش آمد و بعد انتقال او ج متکامل شد و اعلام تدبیری که خدا تعالی در غیب الغیب مقرر فرموده است تا چون آن حادثه رو بدهد علی البصیره باشند از آن واضطراب بر بواطن ایشان غالب نیاید و چون آن تدبیر رو نماید در اهتمام آن کوشند و بذل مساعی در اتمام آن سعادت خود دانند.

شرح این حادثه آنکه در اواخر ایام آن حضرت ج سه فرقه از عرب مرتد شدند و در هر فرقه شخصی مدعی نبوت برخاست و قوم وی تصدیق او کردند و فتنه عظیم بر پا شد ذوالخمار عنسی که در کهانت و شعبده بازی دستِ تمام داشت در میان مَذحِج دعوی نبوت نمود. آن حضرت ج بجانب معاذ بن جبلس و جمعی از مسلمین که همراه او بودند نامه نوشت تا برای قتال او آماده شوند. فیروز دیلمی از انجماعه متصدی قتل او شد و جناب نبوی ج بر صورت این ماجرا بوحی مطلع شدند و فرمودند: فاز فیروز و در خارج خبر این واقعه آخر ربیع الأول بصدیق اکبرس رسید و این اول مژده فتحی بود که حضرت صدیق اکبر بآن مسرور گردید.

و مسیلمه کذاب در میان بنی حنیفه در شهر یمامه بدعوی نبوت برخاست و بجانب اقدس نبی ج نامه نوشت مِن مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله اما بعد فان الارض نصفها لی ونصفها لک واین نامه را بدست دو کس بحضور مقدس فرستاد آن حضرت ج آن دو کس را فرمودند «اتشهدان أنَّ مسيلمة رسول الله؟ قالا: نعم فقال النبي ج: لو لا أن الرسل لا تُقتل لضربت اعناقكما. بعد از آن در جواب نامه‌ی او نوشتند: «مِن محمد رسول الله إلى مسيلمة الكذاب! أما بعد: فإن الأرض لله يورثها من يشاء والعاقبة للمتقين»[[275]](#footnote-275).

بعد از این ماجرا آن حضرت ج مریض شدند و تدبیر دفع او نافرموده به رفیق اعلی پیوستند. صدیق اکبرس خالد بن ولیدس را با جیشی کثیر بطرف مسیلمه روان فرمود و کار او را آخر نمود، وحشی (بن حرب قاتل سیّد الشهداء حمزهس) آن کذاب را بکشت و جموع او متفرق گشتند و بعضی از ایشان تائب شدند.

و طلیحه اسدی در میان بنی اسد مدعی نبوت شد هم در حیات آن حضرت ج و بعد انتقال وی ج حضرت صدیقس خالد بن ولیدس را بر سر آن جماعت فرستاد. خالد آن جمع را هزیمت داد طلیحه بگریخت و بعد از آن مسلمان شد و در غزوه‌ی قادسیه تردّد نمایان بعمل آورد[[276]](#footnote-276).

بعد از آن فتنه‌ی ردت بغایت بلند شد اکثر عرب غیر حرمین و قریهء جُواثی[[277]](#footnote-277) راه ارتداد پیش گرفتند و فرقه ای منع زكوة نمودند. در باب این جماعه فقهای صحابه با هم در مباحثه افتادند که اهل قبله‌اند قتال با ایشان جائز نباشد. از آن جمله عمر فاروقس گفت «كَيْفَ تُقَاتِلُ النَّاسَ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ. فَمَنْ قَالَهَا فَقَدْ عَصَمَ مِنِّى مَالَهُ وَنَفْسَهُ إِلاَّ بِحَقِّهِ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ فقال ابوبكر: لأُقَاتِلَنَّ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَ الصَّلاَةِ وَالزَّكَاةِ، فَإِنَّ الزَّكَاةَ حَقُّ الْمَالِ، وَاللَّهِ لَوْ مَنَعُونِى عَنَاقًا كَانُوا يُؤَدُّونَهَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ج لَقَاتَلْتُهُمْ عَلَى مَنْعِهَا. قَالَ عُمَرُ س فَوَاللَّهِ مَا هُوَ إِلاَّ أَنْ قَدْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَ أَبِى بَكْرٍس فَعَرَفْتُ أَنَّهُ الْحَقُّ». أخرجه الشيخان وغيرهما[[278]](#footnote-278).

و شرح تدبیری که خدای تعالی برای این حادثه مقرر فرمود آنست که داعیه‌ی قتال در خاطر صدیق اکبرس باهتمام تمام فرو ریخت و آن سرّ قول آن حضرت بود ج در این فتنه العصمة فيها السيف رواه حذیفهس[[279]](#footnote-279).

اکثر صحابه در این امر متوقف بودند تا آنکه فاروق اعظمس از صدیق اکبرس طلب رفق نمود و حضرت صدیق فرمود: «اَجبّار أنت في الجاهلية خوّار في الإسلام»[[280]](#footnote-280)؟.

و با حضرت مرتضیس نیز مانند این جواب و سوال در میان آمد قال انس بن مالک: كره الصحابة قتالَ مانعي الزكاة وقالوا اهل القبلة فتقلد ابوبكر سيفه وخرج وحده فلم يجدوا بدّا من الخروج[[281]](#footnote-281).

وقال ابن مسعود س: «كرهنا ذلك في الإبتداء ثم حمدناه عليه في الانتهاء». اخرجها البغوي وغيره[[282]](#footnote-282).

داعیه‌ی که در قلب حضرت صدیقس ریختند به منزله‌ی چراغی بود هر که محاذی او می‌افتاد به نور آن متنور می‌شد تا آنکه جموع عظیمه از مسلمین مهیا برای قتال شدند و سعی هر چه تمام‌تر بکار بردند. «قال ابوبكر بن عياش سمعت أبا حصين يقول ما ولد بعد النبيين افضل من أبي بكرٍ قام مقام نبي من الأنبياء في قتال اهل الردة» اخرجه البغوي[[283]](#footnote-283).

و این اشاره است به تحمل داعیه (اراده) الهیه که در نفس نفیس اوس مرتسم شد و از آنجا اهتمام بامر جهاد در خاطر مسلمانان مرسوم گشت.

أخرج ابوبكر «عن القاسم بن محمد عن عائشه انها كانت تقول توفي رسول الله ج فنزل بابي بكر ما لو نزل بالجبال لهاضها[[284]](#footnote-284) اِشْرَاَبّ النفاق بالـمدينة وارتدت العرب فوالله ما اختلفوا في نقطه إلا طار أبي لحطها وغنائها في الإسلام، وكانت تقول مع هذا: ومن راي عمر بن الخطاب عرف انه خُلق غناءً للاسلام كان والله احوذياً نسيج وحده وقد اعدّ للامور اَقرانها»[[285]](#footnote-285). قوله تعالی: ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ﴾ این آوردن باین وجه نیست که از عدم بوجود آرد یا از کفر باسلام بلکه از زمرۀ مسلمین جمعی را بسبب داعیۀ که در قلب صدیق اکبر ریختند منبعث گرداند بسوی جهاد و در میان ایشان گِرهی زند تا همه بصورت اجتماعیۀ خود آوردۀ حق باشند، یعنی آن هیئت اجتماعیه بتدبیر الهی و الهام او بالقای داعیه در قلوب ایشان متحقق گشت. قوله تعالی: ﴿يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾[[286]](#footnote-286) [المائده: 54]. اینجا شش صفت مذکور شد دو از آن در میان خدا و عباد او و دو در میان ایشان و غیر ایشان از بنی آدم هر که مؤمن است به نسبت او معامله والد با ولد می‌کنند، و هر که کافر است در حق او مثل جبرئیل در وقت صیحه ثمود جارحۀ از جوارح الهی می‌شوند در فعل اتلاف و اهلاک.

و دو صفت در نصرت ملت یکی فعل جهاد وفی معناه الامر بالمعروف والنهی عن المنکر و یکی قوت داعیه او که بگفت مردم یا بسبب قرابت و مانند آن، آن داعیه متلاشی نه گردد ﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ﴾ [المائدة: 54].

﴿فَذَٰلِكَ﴾ است عظیم القدر در تحقیق تثبیت این خصال و بیان منزلت آن‌ها عند الله. و از اینجا معلوم می‌شود که قتال مرتدین تِلو غزوه بدر و حدیبیه بود و نمونۀ از مشاهد عظیمه القدر.

قوله تعالی: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ﴾ [المائدة: 55]. انما در کلام عرب برای دلیل جمله سابقه و تحقیق و تثبیت او می‌آید.

یعنی ای مسلمانان از ارتداد عرب و جموع مجتمعه ایشان چرا می‌ترسید جز این نیست که کار ساز و ناصر و یاری دهندۀ شما در حقیقت خدا است که می‌ریزد الهام خیر و می‌نماید تدبیر امور، و رسول او که سر رشته ترغیب بر جهاد در عالم آوردۀ اوست و برای امت خود بدعای خیر دستگیر ایشان است.

و در ظاهر محقین اهل ایمان که به اقامت صلوة و ايتاء زكوة بوصف خشوع و نیایش متصف‌اند و تحمل داعیه‌ی الهیه کنند و خدای تعالی بر دست ایشان کارهای نیک در عالم سرانجام فرماید.

و سبب نزول و ماصدَق این آیت صدیق اکبرس است لفظ عام است شامل همه محقین، و دخول سبب نزول قطعی[[287]](#footnote-287).

أخرج البغوي «عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ﴾ نزلت في الـمؤمنين فقيل له: انها نزلت في علي فقال: هو من الـمؤمنين»[[288]](#footnote-288).

نه چنانکه شیعه گمان بردند و قصه‌ی موضوعه روایت کنند و ﴿رَٰكِعُونَ﴾ را حال از ﴿وَيُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ می‌گیرند و برتافتن انگشتری بجانب فقیری در حالت رکوع فرود می‌آرند و سیاق و سباق آیت را برهم زنند. خدای تعالی اعضای ایشان را از هم جدا سازد چنانکه ایشان آیات متسقه بعضها ببعض را از هم جدا کردند.

﴿وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ مفهوم این کلام آنست که ولایت مسلمانان و کار سازی ایشان خصوصاً در مثل این حوادث عظام بسابقین متصفین بصفات کمال لائق است نه غیر ایشان.

قوله تعالی: ﴿مَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ﴾ امرست بطاعت خدا و رسول و خلیفهء رسول و ترغیب است بر آن، و بیان آنکه غلبهء اسلام موقوف است بر آن و سعادت محصور است در آن.

چون این همه بیان نموده شد باید دانست که وعدۀ خدای تعالی راست است و انجاز این وعده در زمان حیات آنحضرت ج واقع نشد، زیرا که فوجی مجتمع برای قتل اهل ارتداد در آن زمان نه برآمد و بعد شیخین در این مُدَد متطاوله نیز قتال مرتدین بجمع رجال و نصب آلات قتال بوقوع نیامده لامحاله مصداق وعده جنود مجنّده صدیق اکبر استس که بجهت محاربه مرتدین برآمدند و بعون الهی در اسرع حین و احسن وجوه سرانجام آن امر عظیم دادند. و جمع رجال و نصب قتال بافِرَق مرتدین یکی از لوازم خلافت است، زیرا که خلافت راشده ریاست خلق است در اقامت دین و جهاد اعداء الله واعلاء کلمه الله بوجهی که وی و تابعان وی در این اقامت ممدوح باشند و ثنا و رضا بایشان متوجه شود، و جهاد مرتدین از اعظم انواع اقامت دین است و رضا و ثنا بر ایشان در این آیات اظهر من الشمس فی رابعه النهار.

و نیز باید دانست که ﴿وَمَن يَتَوَلَّ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ ترغیب است بتولّی خلیفه راشد و صدیق اکبرس مورد نص است و آن قطعی الدخول است و این اشاره است بوجوب انقیاد خلیفه راشد و دلالت است بر تحقق خلافت حضرت صدیق.

و نیز باید دانست که حق سبحانه بتأکید گواهی میدهد بر آن که آن جماعه در وقت قیام بقتال مرتدین محبوبین ومحبّین و کذا کذا باشند و این همه صفات کمال است پس اگر حضرت صدیق در خلافت خود بر حق نمی‌بود جمعی که به امر او جهاد کردند و با او بیعت نمودند و به استخلاف او راضی شدند محبین و محبوبین و متصفین باوصاف کمال نباشند واللّازم باطل بشهاده الله تعالی.

و نیز باید دانست که اینجا گفته شد ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ﴾ و در ظاهر صورت اجتماعیه آوردن مسلمین از دست حضرت صدیقس اتفاق افتاد واین همچنانست که فرمود: ﴿وَمَا رَمَيۡتَ إِذۡ رَمَيۡتَ وَلَٰكِنَّ ٱللَّهَ رَمَىٰ﴾ [الأنفال: 17][[289]](#footnote-289). اتيان بقوم كذا و كذا في الحقيقت فعل حق است سبحانه و تعالی و حضرت صدیق کالجارحه ‌اند در آن. کدام منزلت بالاتر از این منزلت خواهد بود بعد منزله الانبیاء صلوات الله وسلامه علیهم؟ و کدام کامل و مکمل مانند او باشد ﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ ذُو ٱلۡفَضۡلِ ٱلۡعَظِيمِ ٤﴾ [الجمعة: 4].

و نیز باید دانست که ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ ٱللَّهُ﴾ هر چند لفظ عام است اما مورد نص صدیق اکبرس است و دخول مورد نص در عام قطعی است پس صدیق اکبر ولی مسلمانان و کارساز ایشان است و همین است معنی خلافت راشده. و صدیق اکبر متصف باقامت صلوه و ایتاء زکوه است با وصف خشوع یا با وصف اکثار نوافل صلوه و این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است.

و نیز باید دانست که امر جهاد و قتال منسوب می‌شود بآمر در عرف شائع بلکه آمر می‌باید که احق باین صفات باشد تا پرتو وی در دل دیگران کار کند پس صفات ششگانه در صدیق اکبرس علی أکمل الوجوه متحقق باشد و این معنی از لوازم خلافت خاصه است بلکه می‌تواند بود که اینهمه صفات ششگانه صفات صدیق باشد که بطریق تعریض ادا کرده شد كما قال عزّ من قائل: ﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ﴾ [النور: 22]. الآية

مراد اینجا حضرت صدیق استس تنها اما بلفظ جمع بیان نموده آمد چنانکه قاعده‌ی تعریض است.

و از قرائن این معنی آنست که در صورت قتال مرتدین لوم لائمی که از مسلمانان باشد پیش نمی‌آید و لوم کافران را اعتبار نیست پس ذکر ﴿وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖ﴾ تنها برای صدیق اکبر است چون در قتال مانعین زکوه صحابه اشکال داشتند و ملامت پیش گرفته بودند و نزدیک حضرت صدیق کفر و ارتداد آن فریق محقق بود، به اشکال و ملامت آنجماعه التفات نه نمود و از بحث ایشان خوفی بر دل مبارک او راه نیافت و از امضای رأی خود باز نماند فذلک قوله تعالی: ﴿لَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ﴾.

وقال الله تعالى في سورة الفتح: ﴿قُل لِّلۡمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلۡأَعۡرَابِ سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَۖ فَإِن تُطِيعُواْ يُؤۡتِكُمُ ٱللَّهُ أَجۡرًا حَسَنٗاۖ وَإِن تَتَوَلَّوۡاْ كَمَا تَوَلَّيۡتُم مِّن قَبۡلُ يُعَذِّبۡكُمۡ عَذَابًا أَلِيمٗا ١٦﴾[[290]](#footnote-290) [الفتح: 16].

«بگو یا محمد پس ماندگان را از بادیه نشینان که عنقریب خوانده خواهید شد بسوی جنگ قومی خداوندِان کار زار سخت که جنگ کنید با ایشان یا آنکه ایشان مسلمان شوند پس اگر فرمان برداری کردید بدهد خدای تعالی شما را مزد نیک و اگر رد گردانید چنانکه رو گردانیده بودید پس از آن دعوت عقوبت کند شما را عقوبت درد دهنده».

سبب نزول آیه بر وفق اجماع مفسرین و دلالت سیاق و سباق آیات و برطبق مضمون احادیث صحیحه آنست که آن حضرت ج سال حدیبیه اراده نمودند که عمره بجا آرند پس دعوت فرمودند اعراب و اهل بوادی را تا در این سفر برکاب آن جناب ج سعادت اندوز باشند؛ زیرا که احتمال قوی بود که قریش از دخول مکه مانع آیند و سبب کینه‌های که از جهت کشته شدگان بدر و احد و احزاب در قلوب ایشان متمکن بود متعرض بحرب شوند، و در این هنگام بحسب تدبیر عقل لابد است از استصحاب جمعی کثیر تا از شرّ قریش ایمنی حاصل شود. بسیاری از اعراب دعوت آن حضرت ج گوش نکرده از این سفر تخلف نمودند و بعضی به اشغال ضروریه در اهل و مال تعلل کردند و مخلصین مسلمین که سر تا پا به بشاشت ایمان ممتلی بودند مرافقت و موافقت را سعادت دانسته صحبت اختیار نمودند چون نزدیک بحدیبیه رسیده شد قریش بحمیت جاهلیت مبتلا گشته مستعدّ قتال و جدال شدند بعد اللتیا واللتی صلح مغلوبانه در آنجا اتفاق افتاد و بیرون مکه دَم احصار[[291]](#footnote-291) ادا کردند و بازگشتند چون در این سفر اخلاص مخلصان مُبرهن گشت و بر خواطر ایشان کرْب عظیم مستولی شده بود بسبب فوت عمره و از جهت صلح مغلوبانه، حکمت الهی تقاضا فرمود که جبر قلوب ایشان نماید به مغانم خیبر که عنقریب بدست ایشان افتد و آن مغانم را خاص بحاضرین حدیبیه گرداند غیر ایشان را اذن خروج نداد و در آن مغانم شریک نگردانید.

قال الله تعالى: ﴿سَيَقُولُ ٱلۡمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقۡتُمۡ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأۡخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعۡكُمۡۖ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُواْ كَلَٰمَ ٱللَّهِۚ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمۡ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبۡلُ﴾[[292]](#footnote-292) [الفتح: 15].

و به اِخبار[[293]](#footnote-293) رضای خود از آنجماعه که در حدیبیه بیعت نمودند.

قال الله تعالى: ﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾[[294]](#footnote-294) [الفتح: 18]. و هیچکس از حاضران حدیبیه از این بیعت تخلف نه کرد إلا جُدّ بن قیس منافق تنها.

وأخرج البغوي وغيره «عن جابرس أن رسول الله ج قال: لاَ يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»[[295]](#footnote-295).

و این مشهد یکی از مشاهد خیر است که صحابۀ کرام در آن مشهد به مقامات عالیه فائز گشتند.

و به مغانمی که بعد مهلتی بدست ایشان افتد مانند غنائم حنین.

و به مغانم اخری که گاهی عرب بر آن قادر نشده بودند و آن مغانم فارس و روم است که بسبب قوت و شوکت و کثرت عدد و عُدد ایشان اصلاً غلبه بر آن جماعه و اخذ مغانم از ایشان در خیال عرب نمی‌گذشت. قال الله تعالی: ­﴿وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةٗ﴾ [الفتح: 20]. مغانم عرب است حنین و مانند آن ﴿فَعَجَّلَ لَكُمۡ هَٰذِهِ﴾ مغانم خیبر است که متصل حدیبیه بدست ایشان آمده ﴿وَأُخۡرَىٰ لَمۡ تَقۡدِرُواْ عَلَيۡهَا﴾ [الفتح: 21]. مغانم فارس و روم است.

و نیز حکمت الهیه تقاضا نمود که تهدید متخلفین و تفضیح حال ایشان کرده شود. قال الله تعالی: ﴿قُل لِّلۡمُخَلَّفِينَ...﴾ [الفتح: 16]. و از آینده دعوتِ ایشان است برای قتال اولی باس شدید اعلام کرده آید تا پیش از وقوع واقعه تأمل وافی در عواقب قبول دعوت و عدم قبول آن کرده باشند و چون روی دهد بر بصیرت باشند از آن، و احتمالات عقلیه[[296]](#footnote-296) مشوش حال ایشان نگردد فذلک قوله ﴿سَتُدۡعَوۡنَ﴾ بطریق اقتضا[[297]](#footnote-297) از این کلمه مفهوم شد که در زمان مستقبل داعیی خواهد بود اعراب را بسوی جهاد کفار، و از این دعوت تکلیف شرعی متحقق خواهد شد اگر قبول دعوت کنند ثواب آن بیابند و اگر رد کنند معاقَب شوند و این لازم بین[[298]](#footnote-298) خلیفه‌ی راشد است و دعوت بسوی جهاد اعظم صفات خلیفه است.

پس از این آیت وعدۀ وجود داعی بسوی جهاد و اثبات خلافت او مفهوم شد در تفتیش آنیم که این داعیان که بودند و این اوصاف بر کدام شخص منطبق شد؟

یکی از آن اوصاف آنست که دعوت برای اعراب باشد که بادیه نشینان‌اند گو اهل شهر را نیز دعوت کنند.

دوم آنکه دعوت بقتال کفار اولی بأس شدید باشد و معنی اولی بأس شدید آن است که از جماعۀ که مستعد قتال شده‌اند داعیان و مدعوان همه شدت بأس بیشتر داشته باشند و إلا شدت و ضعف امر نسبتی است هر ضعیفی شدید است به نسبت اضعف ازو، و لیکن عرف عام با مستعدان قتال می‌سنجد اگر به نسبت این مستعدان اکثر و قوی و به ا سباب بیشتر باشند اولی بأس شدید گویند و الا نه. معنی اولی بأس شدید آن است که بمقتضای قیاس و بحکم عقول مفطوره در بنی آدم اقرب بغلبه دیده شود اگر چه فضل الهی بخرق عادت آن جموع مجموعه را بدست اولین بر هم زند.

سوم آنکه دعوت برای غیر قریش باشد، زیرا که تنکیر قوم[[299]](#footnote-299) می‌فهماند که هُم غیر الاولین الذین دعا الیهم رسول الله ج فی الحدیبیه و در صورتی که مدعو الیهم قریش باشند نظم کلام چنین باید ساخت ستدعون إليهم مرة أخری و گفته نشود ستدعون إلى قوم.

چهارم آنکه این دعوت برای قتالی باشد که منتهی نه گردد إلا به اسلام یا قتال این قوم اولی بأس شدید نه دعوت برای احکام خلافت خلیفه و شکست بغاة مسلمین چنانکه حضرت مرتضی کرم الله وجهه دعوت فرمود اهل مدینه را (برای تقویه خلافت خویش و شکست دادن مخالفین در جنگ جمَل و جنگ صفّین)، یا برای ترسانیدن دشمن و چون هیبت افتاد باز گردند بدون قتال چنانکه آنحضرت ج در تبوک دعوت فرمودند بر خروج بسوی روم و چون قیصر از جای خود حرکت نه کرد بازگشتند و در آنجا قتالی واقع نشد.

چون این مقدمه دانسته شد باید دانست که این داعی صادق است بر خلفای ثلاثه لاغیر، زیرا که بحسب احتمالات عقیله این داعی یا جناب مقدس نبوی است ج یا خلفای ثلاثه یا حضرت مرتضی رضوان الله علیهم یا بنی اُمیه یا بنی عباس یا اتراک که بعد دولت عرب سر بر آوردند لايتجاوز الأمر عن ذلك.

از آن حضرت ج دعوت کذا واقع نشد، زیرا که نزول آیت در قصۀ حدیبیه است و غزوات آن حضرت ج بعد حدیبیه محصور و معلوم است، بر هیچ یک دعوت کذا صادق نمی‌آید متصل حدیبیه غزوۀ خیبر واقع شد و هیچکس را از اعراب در آن غزوه دعوت نه فرمودند بلکه غیرِ حاضرین حدیبیه ممنوع بودند از حضور در آن مشهد کما قال: ﴿قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمۡ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبۡلُۖ﴾ [الفتح: 15][[300]](#footnote-300).

و بعد از آن غزوۀ الفتح پیش آمد فی الجمله دعوتی واقع شد اما نه برای قتال قوم اولی بأس شدید، زیرا که ایشان همان بودند که دعوت حدیبیه برای ایشان بود و نظم کلام دلالت بر تغایر این دو قوم می‌نماید.

و غزوه‌ی حنین نیز مراد نیست؛ زیرا که «هوازن» اَقل و اذل بودند از آنکه به نسبت دوازده هزار مرد جنگی که در رکاب شریف حضرت نبوی ج از مهاجرین و انصار و اعراب و مسلمه الفتح نهضت کرده بودند ایشان را اولی بأس شدید گفته شود و هر چند حکمت الهی در مقابله ﴿أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ﴾ جولتی در کار ایشان کرده باشد[[301]](#footnote-301).

و غزوه تبوک نیز مراد نیست، زیرا که ﴿تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَ﴾ در آنجا متحقق نشد غرض آنجا ایقاع هیبت بود در قلوب شام و روم چون هر قل جنبش نه کرد و فوجی نه فرستاد باز مراجعت فرمودند.

و بنو امیه و بنو عباس و مَن بعد ایشان گاهی اعراب حجاز و یمن را بقتال کفار نخوانده‌اند کما هو معلوم من التاریخ.

قطعاً این دعوت مقیده در این مدد متطاوله غیر از خلفای ثلاثه متحقق نه گشت. قال الواقدی: «لـما قُبض رسول الله ج استخلف ابوبكرس فقُتل في خلافته مسيلمةُ الكذاب ابن قيس الذي ادّعي النبوة وقاتل بني حنيفة وقُتل ايضاً سجاح والأسود العنسي وهرب طليحة الى الشام وفتح اليمامه وأطاعت العربُ لأبي بكر الصديقس فعوّل عند ذلك أن يبعث جيوشه إلى الشام وصرف وجهه إلى قتال الروم فجمع الصحابة في الـمسجد وقام فيهم فحمد الله واَثنی عليه وذكر النبي ج ثم قال: أيها الناس إعلمو ان الله تعالى قد فضّلكم بالإسلام وجعلكم من أمة محمد عليه الصلوه والسلام وزادكم إيمانا ويقينا ونصركم نصرا مبينا فقال فيكم اليوم اكملت لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام دينا واعلموا أن الرسول ج كان بوجهه وهمته إلى الشام فقبضه الله تعالى واختار له ما لديه ج الا واني عازم ان اوجه الـمسلمين باهاليهم وأموالهم إلى الشام فإن رسول الله ج أمرني بذلك قبل موته فقال زُويت لي الأرضُ مشارقها ومغاربها وسيبلغ ملك امتي ما زوي لي منها فما قولكم في ذلك رحمكم الله؟ قالوا: يا خليفة رسول الله ج مُرنا باَمرك ووجّهنا حيث شئت فان الله فرض طاعتك علينا فقال تعالى: واطيعوا الله واطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم. قال: ففرح ابوبكرس بقولهم وسرَّ سرورا عظيماً ونزل عن الـمنبر فكتب الكتاب الی ملوك اليمن وامراء العرب والى أهل مكه وكانت الكتب كلها يومئذ نسخة واحده بسم الله الرحمن الرحيم من عبدالله عتيق ابن ابي قحافه الی سائر الـمسلمين سلامٌ عليكم فإني احمد الله الذي لا إله إلا هو ونصلي على نبيه محمد ج واني قد عزمت علی ان اوجّهكم الی الشام لتأخذوها من ايدي الكفار فمن عول منكم على الجهاد فليبادر على طاعة الله وطاعة رسوله ثم كتب: انفروا خفافا وثقالاً الاية ثم بعث الكتاب إليهم واقام منتظر جوابهم وقدومهم فكان أوّل من بعث إلی اليمن انس بن مالك خادم رسول الله ج انتهی كلامه»[[302]](#footnote-302).

و برهان بر بودن حضرت صدیقس کالجارحه در این دعوت و ظهور سرّ حدیث قدسی که در مخاطبه‌ی آن حضرت ج واقع است ابْعث جيشاً نبعث خمسة مثلَه[[303]](#footnote-303) در این واقعه ظاهر و باهر بود و این نامه در دل مردم کاری کرد که از میزان عقل معاشی بیرون است تا آنکه در غزوه یرموک چهل هزار کس مجتمع شد و کوشش عجیب از دست ایشان بر روی کار آمد و فتحی که هیچگاه از زمان حضرت آدم تا این دم واقع نشده بود ظهور نمود. کشودِ کار اضعافا مضاعف از کوشش و اهتمام ظاهر گردید و این فعل حضرت صدیق دستور العمل فاروق اعظم شدب، به همین اسلوب در واقعه قادسیه دعوت اعراب فرمود.

في كتاب روضة الأحباب عند ذكر غزوة القادسية چون خبر رسید که عجم یزد گرد را بباد شاهی برداشتند و امور خود مهیا ساختند امیرالمؤمنین عمرس به هر یک از عمال خود نامه نوشت بدین مضمون که: باید در آن ناحیه هر کرا داند که اسپ و سلاح دارد و از اهل نجدت و شجاعت و مقاتله بود ساختگی نموده بتعجیل تمام بجانب مدینه روان سازد[[304]](#footnote-304).

و همچنین دعوت امیر المؤمنین عثمانس برای کمک عبدالله بن ابی سرح[[305]](#footnote-305) چون در افریقیه با مَلِک آنجا مقاتله در پیش کرد مشهور است.

چون ثابت شد که این خلفا داعی بودند بدعوت موصوفه فی القرآن ثابت شد که خلفای راشدین بودند دعوت ایشان موجب تکلیف ناس شد و بقبول آن مستحق ثواب و بعدم قبول مستوجب عذاب گشتند وقال الله تعالى في سوره الفتح:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: 29].

یعنی: «محمد ج پیغامبر خداست و آنانکه همراه اویند سخت‌اند بر کافران مهربان‌اند در میان خودها می‌بینی ای بیننده ایشان را رکوع کننده و سجده نماینده می‌طلبند بخشایش از خدا و خوشنودی را، علامت صلاح ایشان در روهای ایشان است از اثر سجده، آنچه مذکور می‌شود داستان ایشان است در تورات و داستان ایشان است در انجیل ایشان مانند زراعتی هستند که بر آورده است گیاه سبز خود را پس قوت داد آن را پس سطبر شد پس با یستاد بر ساقهای خود، به شگفت می‌آرد زراعت کنندگان را عاقبت حال غلبه اسلام آنست که بخشم آرد خدای تعالی بسبب ایشان کافران را وعده داده است خدای تعالی آنان را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کردند از این امت آمرزش بزرگ».

سوق کلام برای تشریف آن مخلصان است که در سفر حدیبیه همراه آن حضرت ج بودند و بشارت بغلبه ایشان بر جمیع امم. قوله تعالی محمد رسول الله چون سخن در ستایش این قوم افتاد لازم شد اولاً ذکر امام ایشان و در ستودن پیغامبر ج بهمین کلمه اکتفا کرده شد که محمد رسول الله یعنی کدام فضیلت است که در ضمن رسول الله نیامده؟ «وكلّ الصيد في جوف الفرا»[[306]](#footnote-306).

قوله: ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾ مراد از این جماعت آنانند که در سفر حدیبیه همراه آن جناب بودند ج، زیرا که سوق کلام برای تشریف این جماعه است و حقیقت معیت، معیت در جای است یا در سفری، و معیت دینیه مثلا مجاز است لايلتفت إليه مادام للحقيقة مساغ.

و در حدیث مستفیض فضیلت اهل حدیبیه آمده.

قوله ­﴿أَشِدَّآء﴾ (از این جا فضائل این گروه شروع می شود) و فضائل مجموع‌اند در دو نوع:

1. حسن معامله که در میان ابناء جنس خود باشد.
2. حسن معامله که در تهذیب نفس خود بود.

خدای تعالی هر دو قسم را برای ایشان جمع می‌فرماید، درمیان ابنای جنس خود به این وضع معامله می‌کنند که قوت غضبیه را مقتدی بغضب الهی ساخته‌اند و رحمت و رأفت را موافق رحمت الهیه گردانیده‌اند هر که مردود اوست شدت غضب ایشان بروست و هر که مقبول اوست رأفت و رحمت ایشان برای اوست و هذا کمال التخلّق بأخلاق الله تعالی، و برای تهذیب فیما بینهم وبین الله به اکثار صلوات مشغول‌اند که الصلوة معراج المؤمن.

﴿يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا﴾ بیان کمال اخلاص ایشان است باطن ایشان موافق با ظاهر است.

﴿سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم﴾ یعنی خشوع و نیایش ایشان در بارگاه الهی نه خطره ایست که از یک طرف دیگری می‌رود بلکه ملَکه[[307]](#footnote-307) ایست راسخه که عمری در تحصیل این صفت صرف کرده‌اند و دل‌های ایشان از صلوات ایشان حظ وافر گرفته و رنگ مناجات محیط بواطن ایشان شده تا آنکه بر چهره ایشان طفاحه از دل ایشان جوشید و پرتوی از انوار باطن ایشان بر ظاهر افتاده که كلّ إناء يترشح بما فيه.

قوله تعالی: ﴿ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ﴾ و ﴿ذَٰلِكَ﴾ اینجا اشاره است بكلمة كزرعٍ كقوله تعالی: ﴿وَقَضَيۡنَآ إِلَيۡهِ ذَٰلِكَ ٱلۡأَمۡرَ أَنَّ دَابِرَ هَٰٓؤُلَآءِ مَقۡطُوعٞ مُّصۡبِحِينَ ٦٦﴾[[308]](#footnote-308) [الحجر: 66].

قوله تعالی ﴿كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُ﴾ اینجا چهار کلمه گفته شد اول دلالت می‌کند بر ابتدای امر و آخر دلالت می‌نماید بر کمال نمو او که بعد از آن نموی نیست و شک نیست که انتقال آن حضرت÷ از حالی بحالی تدریجاً بوقوع آمد بوجهی که چهار مرتبه ضبط آن عدد کثیر نمی‌نماید، لامحاله مراد اینجا انتقالات کلیه است که در چهار عدد محصور شود این است دلالت لفظ و چون ماصدق این کلام را تأمل کنیم انتقالات کلیه چهار عدد می‌یابیم:

اول آنکه آن حضرت ج در مکه مبعوث شدند و اهل مکه همه مشرک بودند بتحریفات آبای خود مطمئن گشته بانکار و اضرار برخاستند اینجا اسلام نو پیدا شد بر اظهار آن قادر نبودند.

دوم آنکه از دست مشرکین خلاص شده بمدینه هجرت کردند و به جهاد اعداء الله مشغول شدند بقتال قریش قصداً و بقتال غیر ایشان تبعاً تا آنکه فتح مکه نمودند و تمام حجاز در اطاعت آنحضرت ج راست گشت اینجا صورت بادشاهی ناحیه از نواحی زمین پیدا شد و در انتهاء این حال آنحضرت ج از دار دنیا برفیق اعلی انتقال فرمودند.

حرکت سوم آن بود که شیخین با دو بادشاه ذو شوکت که بر تمام عالم غالب بودند کسرای و قیصر قصد جهاد نمودند تا آنکه هر دو دولت پائمال شوکت اسلام گشت و از آن‌ها نامی و نشانی نماند.

حرکت چهارم خُرد کاریها که ملوک نواحی را که در اصل باج دِه کسری و قیصر بودند و در حد ذات خود نیز قوتی و شوکتی بهم رسانیده بودند بر انداخته شود و رواج اسلام در بلاد مفتوحه پدید آید و در هر شهری مساجد بنا شوند و قضات منصوب گردند و روات حدیث و مفتیان فقه مسکن گیرند چون خبر را با مخبَر عنه در انتقالات کلیه مطابقت یافتیم معلوم شد که مطمح اشارت قرآن همین انتقالات بوده است.

چون این مقدمه واضح شد باید دانست که خلفاء از جمله ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُ﴾ بودند بالقطع پس ﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ...﴾ وصف ایشان باشد و این یکی از لوازم خلافت خاصه است و مطمح اشارت ﴿فَٱسۡتَغۡلَظ﴾ خلافت شیخین است و مرمی بصر در ﴿فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ﴾خُرد کاریهاست که در زمان حضرت عثمانس به وقوع آمد و نیز آنچه بعد ذهاب فرقه مسلمین و وجود کلمه ایشان بقصد خلیفه وقت یا بغیر قصد او بمجرد تدبیر الهی صورت گرفته است اینجا معلوم شد فخامت شأن خلفاء و رسوخ قدم ایشان در تائید اسلام و آنکه بدست ایشان جهاد اعداء الله و اعلای كلمة الله بوجهی واقع شد که مقبول جناب ربوبیت باشد و موجب ثنای جمیل گردد.

قوله تعالى: ­﴿يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ﴾ اشاره بکمال رضا است، زیرا که در قصبه مسلمین زارع حضرت الوهیت است.

قوله تعالى: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم﴾ ضمیر مِنهم راجع است بآنچه از ﴿ َ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِه﴾ مفهوم گشت یعنی اسلام غالب خواهد آمد و جمعی کثیر در اسلام داخل خواهند شد وعده کرده است خدای تعالی مر جمعی را که از این جماعه ایمان آوردند و عمل صالح نمودند اجر عظیم که نعیم مقیم است قال الله تعالي في سورة التوبة بعد ما أمر بمقاتلة اهل الكتاب: ﴿حَتَّىٰ يُعۡطُواْ ٱلۡجِزۡيَةَ عَن يَدٖ وَهُمۡ صَٰغِرُونَ٢٩﴾ [التوبة: 29].[[309]](#footnote-309) وبعد ما ذكر من كفرهم واتخاذهم أرباباً من دون الله ما يقتضي غضب الله عليهم والأمر بقتلهم: ﴿يُرِيدُونَ أَن يُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَيَأۡبَى ٱللَّهُ إِلَّآ أَن يُتِمَّ نُورَهُۥ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٣٢ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٣٣﴾[[310]](#footnote-310) [التوبة: 32-33].

ثم قال في سوره الصف بعد ما ذكر الـمفترين على اللهﻷ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ وَٱللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٩﴾[[311]](#footnote-311) [الصف: 8-9].

«می‌خواهند مشرکان و نصاری و غیر ایشان که فرو نشانند نور خدا را به دهان خویش و قبول نمی‌کند خدا تعالی مگر آن که تمام گرداند نور خدا را اگر چه ناخوش دارند آن را کافران اوست آن که فرستاد پیغامبر خود را بهدایت و دین درست تا غالب سازد آن را بر ادیان همه آن اگر چه ناخوش باشند از آن مشرکان».

سوق کلام برای آنست که نصاری خصوصاً و جمیع اهل ادیان منسوخه عموماً اعتقاد سوء در جناب ربوبیت بهم رسانیدند و در پی عداوت دین حق که حنیفی (ابراهیمی) است افتادند و این معنی مهیج غضب الهی گشت لهذا ارادهء ایزدی متعلق شد بکبْت و بر هم زدن این فرَق و صورت کبت و بر هم زدن ایشان در غیب الغیب چنین مقرر شد که ارسال رسول با هدایت و دین راست کرده شود بوجهی که مفضی گردد به اظهار دین حق بر جمیع ادیان.

قوله: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطۡفِ‍ُٔواْ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفۡوَٰهِهِمۡ﴾ بدو وجه مفسر شود.

یکی آنکه نور الله را چراغی یا آتش قلیلی گمان نموده‌اند که به پُف دهان فرد میرد حاش لله این نور خدا است فف دهان را آنجا چه گنجایش!.

دیگر آن که شبهات باطله ایراد می‌نمایند و امر را بر کسیکه ضعیف العقل است مشتبه می‌سازند بخیال آنکه دین اسلام به این فعل نقصانی پذیرد حاش لله این مراد حق است سبحانه او را نتوان ناقص ساخت.

قوله تعالی: ﴿لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾ چون ظهور دین حق بر جمیع ادیان در زمان آن حضرت ج صورت نه گرفت؛ زیرا که هنوز نصارا و مجوس با طمطراق خود قائم بودند عامه‌ی مفسرین در تفسیر این آیه فرو ماندند.

قال الضحاك: «ذلك عند نزول عيسى÷»[[312]](#footnote-312).

«وقال الحسن بن الفضل ليظهره على الدين كله بالحجج الواضحة»[[313]](#footnote-313).

امام شافعی سخنی از این همه استوارتر آورد قال: «أظهر اللهُ رسوله على الأديان بأن لكل من سمع انه الحق وما خالفه من الأديان باطل وقد أظهره بأن جُمّاع الشرك دينان دين أهل الكتاب ودين الأميين[[314]](#footnote-314) فقهر رسول الله ج الأمّيّين حتی دانوا بالإسلام واعطى بعض أهل الكتب الجزية صاغرين وجرى عليهم حكمة فهذا ظهوره على الدين كله»[[315]](#footnote-315).

فقیر می‌گوید -عفی عنه-: چون در معنی آیتی اشکالی بهم می‌رسد دو چیز ضرور است:

یکی آنکه کتاب الله را با معنای که تقریر می‌کنند در میزان صُراح عقل که مألوف به اوهام نباشد بسنجیم اگر هر دو با هم موافق شدند فبها وإلا آن معنی را ترک نمائیم.

دیگر آنکه حدیث آنحضرت ج را پیشوای خود سازیم؛ زیرا که وی ج مبین قرآن است. چون غلبه آنحضرت ج بر نصارای نجران و مجوس هجر و یهود خیبر و اخذ جزیه و خراج از ایشان در یک پله نهیم و کلمه ﴿لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾ در پله دیگر گزاریم با هم موافق نه شوند غلبه بر طائفه قلیله از اهل دین غلبه بر ادیان نباشد، غلبهء تمام آن است که بیضه آن دین مستباح گردد و حامیانش همه بر هم خورند تا آن که هیچ کس داعی آن دین نماند و عزّ و شرف آن دین مطلقاً زائل گردد.

اما حديث النبي ج فقد أخرج مسلم: «عَنْ عِيَاضِ بْنِ حِمَارٍ الْمُجَاشِعِىِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِج قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ فِى خُطْبَتِهِ « أَلاَ إِنَّ رَبِّى أَمَرَنِى أَنْ أُعَلِّمَكُمْ مَا جَهِلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِى يَوْمِى هَذَا كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عَبْدًا حَلاَلٌ وَإِنِّى خَلَقْتُ عِبَادِى حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَّمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحْلَلْتُ لَهُمْ وَأَمَرَتْهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِى مَا لَمْ أُنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ فَمَقَتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلاَّ بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لأَبْتَلِيَكَ وَأَبْتَلِىَ بِكَ وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لاَ يَغْسِلُهُ الْمَاءُ تَقْرَؤُهُ نَائِمًا وَيَقْظَانَ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِى أَنْ أُحَرِّقَ قُرَيْشًا فَقُلْتُ رَبِّ إِذًا يَثْلَغُوا رَأْسِى فَيَدَعُوهُ خُبْزَةً قَالَ اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخْرَجُوكَ وَاغْزُهُمْ نُغْزِكَ وَأَنْفِقْ فَسَنُنْفِقَ عَلَيْكَ وَابْعَثْ جَيْشًا نَبْعَثْ خَمْسَةً مِثْلَهُ»[[316]](#footnote-316).

وأخرج مسلم «عَنْ ثَوْبَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِىَ الأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ أُمَّتِى سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِىَ لِى مِنْهَا وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الأَحْمَرَ وَالأَبْيَض»[[317]](#footnote-317).

وأخرج مسلم «عن أبي‌هريرة قال قال رَسُولُ اللَّه ج: هَلَكَ كِسْرَى ثُمَّ لاَ يَكُونُ كِسْرَى بَعْدَهُ وَقَيْصَرُ لَيَهْلِكَنَّ ثُمَّ لاَ يَكُونُ قَيْصَرُ بَعْدَهُ وَلَتُقْسَمَنَّ كُنُوزُهُمَا فِى سَبِيلِ اللَّهِ»[[318]](#footnote-318).

وأخرج مسلم «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ « لَتَفْتَحَنَّ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَوْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ كَنْزَ آلِ كِسْرَى الَّذِى فِى الأَبْيَضِ»[[319]](#footnote-319).

وأخرج الترمذي في حديث طويل «عَنْ عَدِىِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ قال رَسُولُ اللَّه ج:: إِنِّى لاَ أَخَافُ عَلَيْكُمُ الْفَاقَةَ فَإِنَّ اللَّهَ نَاصِرُكُمْ وَمُعْطِيكُمْ حَتَّى تَسِيرَ الظَّعِينَةُ فِيمَا بَيْنَ يَثْرِبَ وَالْحِيرَةِ أَكْثَرُ مَا تَخَافُ عَلَى مَطِيَّتِهَا قَالَ فَجَعَلْتُ أَقُولُ فِى نَفْسِى فَأَيْنَ لُصُوصُ طَيِّئٍ»[[320]](#footnote-320)؟.

وأخرج احمد «عن الـمقداد انه سمع رسول الله ج يقول: لاَ يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ بَيْتُ مَدَرٍ وَلاَ وَبَرٍ إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الإِسْلاَمِ بِعِزِّ عَزِيزٍ أَوْ ذُلِّ ذَلِيلٍ إِمَّا يُعِزُّهُمُ اللَّهُ فَيَجْعَلُهُمْ مِنْ أَهْلِهَا أَوْ يُذِلُّهُمْ فَيَدِينُونَ لَهَا قلت فيكون الدين كله لله»[[321]](#footnote-321).

آنچه مقتضای این احادیث صحیحه است آنست که تمام ظهور دین بعد آنحضرت ج خواهد بود.

اگر عائد (ضمیر منصوب متصل) در ﴿لِيُظۡهِرَهُ﴾ به هُدی و دین حق راجع گردانیم معنی چنین باشد که ارسال رسول به هدی و دین حق مفضی خواهد بود بظهور آن هدی ودین حق بر جمیع ادیان اینجا لازم نیست که بحضور آن حضرت باشد ارسال مفضی به ظهور بوده است گو بعض ظهور بر دست نوّاب آنجناب بوقوع آید ج و اگر عائد راجع به رسول باشد نیز دور نیست ظهور دین که بر دست نواب آنحضرت واقع شود ظهور آن حضرت است ج بلاشبه.

اگر می‌توانی شنیدن نکته باریک بشنو خدای تعالی چون پیغامبری را برای اصلاح عالم و تقریب ایشان به خیر و تبعید ایشان از شر مبعوث گرداند و در غیب الغیب آن اصلاح را صورتی معین فرماید تا در همان صورت ظاهر شود لا جرم آن صورت در بعثتِ پیغامبر ملفوف خواهد بود باز چون حکمت الهی اقتضا فرماید انتقال پیغامبر از عالم ادنی به رفیق اعلی پیش از تکمیل آن صورت، لامحاله آن پیغامبر بجهت اتمام آن مقاصد که مضمون و ملفوف در بعثت اوست شخصی از امت خود را جارحه خود سازد و او را تربیت کند تا دل او شایسته حلول داعیه الهی گردد باز وصیت نماید او را به آن و تحضیض (ترغیب) فرماید بر آن و دعا کند برای اتمام آن چنانکه شخصی استطاعت بدنی نداشته باشد که قصد حج نماید و استطاعت مالی دارد واجب شود بر وی خروج از عهده حج به احجاج غیر[[322]](#footnote-322) و در نامه اعمال او این حج ثبت گردد و بسبب این سببیت مطیع شود و سهم اوفی از ثواب حج تحصیل نماید. این قسم استخلاف در هر ملت واقع شده حضرت موسی÷ حضرت یوشع÷ را خلیفه خود ساختند و حضرت عیسی÷ حواریین را خلیفه گردانیدند.

در انجیل مذکور است که حضرت عیسی÷ نانی بدست خود گرفتند و گفتند این گوشت و پوست عیسی است باز آن را در میان حواریین قسمت فرمودند چون ایشان آن نان را خوردند حضرت عیسی مناجات فرمود چنانکه ایشان آن نان را بخوردند و در ابدان ایشان فرو رفت همچنان عیسی در بدن ایشان درآید خداوندا نظر رحمتی که بمن داری در کار ایشان کن تا بندگان ترا بسوی تو خوانند.

موافق همین قاعده چون عالم به اعتقاد سوء ممتلی شد در جناب ربوبیت، و به عقیده ارجا یعنی تأخیر اعمال از مرتبه اعتبار و عدم خوف از عواقب آن که مخالف مذاهب جمیع انبیاء است‘غضب الهی بجوشید و داعیه انتقام در ملکوت پیدا شد بعد از آن اهلاک و اتلاف ایشان را به اجَلی باز بست کما قال: ﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٞۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَأۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ٣٤﴾ [الأعراف: 34][[323]](#footnote-323).

چون آن وقت در رسد افضل افراد بشر را مبعوث گردانید که ذات مقدس آن حضرت باشد ج و وحی خود بر وی ج نازل فرمود وآنجناب به اقصی الهمّه بجانب آن هُدی و دین حق دعوت نمود مستعد آن سعادت اندوز گشتند و اشقیا ملعون ابدی شدند و در عین این بعثت معنی انتقام از آن جماعات که سوء اعتقاد در جناب الوهیت داشتند ملفوف شد و آن حضرت ج و اصحاب او در این انتقام بمنزله جارحه بودند مانند جبرئیل در صیحه[[324]](#footnote-324) ثمود، لهذا حروبی که به امر آن حضرت ج واقع شد مظنّه نزول برکات عظیمه بر حاضرین واقعه گشت یک ساعت حضور در آن مشاهد خیر کار ریاضت صد ساله می‌کند در تهذیب باطن لهذا در شریعت ما ثواب جهاد بالاترین ثواب سائر قربات است و فضل اهل بدر و احد و حدیبیه محقق و مقرر.

پس صورت اصلاح عالم و گرفتن انتقام از اعداء الله نزدیک خدا به وضعی خاص معین شد غیر خسف ایشان بزمین یا نزول مطر حجاره یا اهلاک به صیحه وذلک لحکمه لایعلمها إلا هو و آن وضع خاص ظهور دین ایشان است بر ادیان همه آن در ضمن کبْتِ حامیان ادیان و داعیان آن‌ها بقتل و سبْی و نهب و اخذ خراج و جزیه و ازاله دولت و شوکت ایشان و پایمال و بی مقدار ساختن ایشان و این وضع خاص در اصل بعثت آنحضرت ج ملفوف شد و بعثت آن‌جناب متضمن آن صورت گشت فذلك قوله تعالى: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ وَلَوۡ كَرِهَ ٱلۡمُشۡرِكُونَ ٩﴾[[325]](#footnote-325) [الصف: 9]. وقوله ج (فی الحدیث القدسی): «إِنَّمَا بَعَثْتكَ لأَبْتَلِيَكَ وَأَبتَلِيَ بِكَ»[[326]](#footnote-326).

در تواریخ عجم و روم بالبداهه معلوم می‌شود که ایشان یقین داشتند به آنکه عنقریب دولت ایشان بر هم خورد و دولت عرب متمکن گردد، نجومیان این را از نحوست دلائل سلطنت در افلاک و نظر عداوت اینها در میان خودها و قوت کوکب عرب الی غیر ذلک دانستند، و کاهنان بکهانت خود و سائر ناس به رؤیا و هواتف و مانند آن شناختند اما این نکته بر آن جماعه مخفی ماند که داعیه انتقام از فوق سبع سموات نازل شده و ملأ اعلی و ملأ سافل همه بآن رنگ رنگین گشته این اوضاع فلکیه اجلی است برای انتقام این جماعات نه مؤثر حقیقی اگر داعیه نازله از غیب الغیب می‌شناختند حق را از باطل جدا می‌دیدند.

بالجمله در آن وقت جمیع ارض تحت حکم دو بادشاه ذی شوکت مجتمع بود کسری و قیصر، و دین این هر دو با دشاه بر ادیان دیگر غالب و هر دو دین به اباحت میل دارند و عقیده ارجا بر هر دو غالب است کسری و قیصر حامیان این دو دین بودند و داعیان بسوی آن قولاً و فعلا و تسبباً كه الناس على دين ملوكهم.

روم و روس و فرنگ و المان و افریقیه و شام و مصر و بعض بلاد مغرب و حبشه در دین نصرانیت بودند بموافقت قیصر. و خراسان و توران و ترکستان و زاولستان و باختر و غیر آن مجوس بودند بمتابعت کسری. و سائرادیان مثل دین یهودیت و دین مشرکین و دین هنود و دین صابئین پامال شوکت این هردو پادشاه شده بودند ضعیف گشته و متدینان این‌ها برهم خورده، لاجرم داعیه ظهور دین بر حق و قصد انتقام از کفره فجره بر هم زدن دولت کسری و قیصر را آشیانه خود گردانید تا چون این هر دو دولت بر هم خورد اعظم ادیان موجوده و اشهر آن‌ها بر هم خورده باشد و چون سطوت اسلام بجای سطوت این دو ملت بنشیند سائر ادیان خود بخود پائمال شوکت اسلام شوند مانند پائمال بودن آن‌ها به این دو ملت بعد استقرار ملت حقه در قُطر حجاز که نه در تصرف کسری بود و نه در تصرف قیصر هر دو از آن غافل بودند و غلبه بر طور غلبهء ملوک در غیر این قطر متصور نبود.

چون خدای تعالی برای آن حضرت ج نعم روحانیه که جز بلُحوق رفیق اعلی میسر نیاید اختیار فرمود لازم شد که به جهت اکمال ظهور دین حق و اتمام کبت اعداء الله استخلاف فرماید تا آن همه در جریدهء اعمال آن حضرت ج مثبت شود و التفاف انتقام در بعثت آن حضرت ج کار خود کرده باشد مثل آنکه بندهء خاص از بندگان بادشاه خود در مجالس انس و محافل قدس همنشین بادشاه شود و فتح بعض قلاع که بادشاه بآن قدغن بلیغ نموده است به یکی از عمده‌های خود بازگذارد و به فتح کردن آن قلعه این بنده‌ی خاص به زیادت عز و به خلَع و عطایا مخصوص گردد.

چون این همه گفته شد باید دانست که توجیه صحیح در این آنست که هر ظهوری که دین حق را حاصل شد همه در کلمه ﴿لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ﴾ مندرج است و اعظم انواع آن که بر هم زدن دولت کسری و قیصر است بالأولی داخل دروست و حامل لوای این مرتبه خلفاء بودندش. مساعی این بزرگواران مقتضای ارسال آن حضرت ج بود و مندرج در آن و ایشان بمنزلهء جارحه تدبیر غیب بودند در ظهور آن و همین است معنی خلافت خاصه.

باز معنی ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَرۡسَلَ رَسُولَهُۥ بِٱلۡهُدَىٰ وَدِينِ ٱلۡحَقِّ لِيُظۡهِرَهُۥ عَلَى ٱلدِّينِ كُلِّهِۦ﴾ آنست که هُدی و دین حق که آنحضرت ج به آن مرسل بودند ظاهر و غالب باشد و جلی و مشهور نه مخفی و مستور. و این آیه حَکم است در میان اهل سنت و اهل بدعت خدای تعالی هُدی و دین حق را بر آنحضرت ج نازل فرمود و وی ج آن را به صحابهش اجمعین تبلیغ نمود و صحابه آن معنی که مراد حضرت پیغمبر ج بود فهمیدند و به قرن تابعین رسانیدند ثم وثم، زیرا که اراده‌ی الهی نه محض تعلیم آن حضرت بود ج و نه خروج آنجناب از عهده‌ی تبلیغ اگر چه سامعان نفهمند بلکه مراد ظهور دین حق است قرناً بعد قرن.

پس کسی که گوید که آنحضرت ج دین حق را به صحابه رسانیدند لیکن ایشان معنی که مراد بود نه فهمیدند یا فهمیدند اما غرض نفسانی حامل شد ایشان را بر کتمان آن وی مبتدع است.

پس معتزله و شیعه که می‌گویند: «انكم سَترون ربكم ...»[[327]](#footnote-327). معنای آن علم یقینی بود صحابه از جهت غموض فهم معنی آن نکردند. و شیعه که می‌گویند آن حضرت ج بر خلافت حضرت مرتضی نصی فرموده بودند صحابه به غرض نفسانی خود کتم آن کردند و عصیان امر ورزیدند مبتدع‌اند اینجا مراد حق ظهور دین است مراد او را جلّ وعلا بر هم نمی‌توان زد سبحانک هذا بهتان عظیم.

قال الله تعالى في سورة آل عمران: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَتَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَتُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِۗ وَلَوۡ ءَامَنَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ لَكَانَ خَيۡرٗا لَّهُمۚ مِّنۡهُمُ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَأَكۡثَرُهُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ ١١٠﴾[[328]](#footnote-328) [آل‌عمران: 110].

قوله ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ﴾ به دو وجه مفسر است هستید شما به این صفت یا بودید درعلم الهی به این صفت. قوله ﴿أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ این بر آوردن نه چنان است که از عدم یا از مضیقی بر آورده باشند بلکه معنایش آنست که باطن مقدس آن حضرت را ج به داعیه اصلاح ناس ممتلی ساختند و شعاع نور از دل وی ج بیرون افتاد جمعی که مستعد بودند به آن نور متنور گشتند و همان داعیه از باطن ایشان سر برآورد، از میان افراد بشر این طائفه به این دولت سر فراز شدند و به این نعمت مخصوص گشتند پس این جماعه بر آوردگان حق‌اند از میان مردم و ﴿لِلنَّاسِ­﴾ افاده می‌فرماید که این تدبیر الهی است برای اصلاح عباد تا عالمی بواسطه‌ی این گروه متنور و متأدب گردد.

وأخرج البغوي وغيره «عن أبي سعيد الخدري عن النبي ج: ألا وان هذه الأمة تُوفِي سبعين أمة هي خيرها وأكرمها على اللهﻷ»[[329]](#footnote-329).

وأخرج البغوي «عن بهز بن حكيم عن أبيه عن جده أنه سمع النبي ج يقول في قوله تبارك وتعالي: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ قال: انكم تتمّون سبعين أمة أنتم خيرها وأكرمها على الله»[[330]](#footnote-330).

وأخرج أبوعمر في الاستيعاب «عن عبدالله بن مسعود قال: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِى قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ ج خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ فَابْتَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ نَظَرَ فِى قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وُزَرَاءَ نَبِيِّهِ يُقَاتِلُونَ عَلَى دِينِهِ»[[331]](#footnote-331).

وأخرج ابوعمر «عن أبي هريره في قوله تعالى: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ﴾ قال: خير الناس للناس يجيئون بهم في السلاسل يدخلونهم في الإسلام»[[332]](#footnote-332).

قوله: ‌﴿تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ استیناف است برای بیان وجه خیریت قال مجاهدٌ: «كانوا خير الناس على الشرط الذي ذكره الله تعالى ﴿تَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ...﴾»[[333]](#footnote-333).

باز اینجا دو وصف ذکر کرده شد یکی فیما بینهم وبین الناس و آن امر به معروف و نهی عن المنکر است و یکی فيما بينهم وبين الله و آن ایمان است که متضمن هفتاد و چند شعبه است.

قوله: ﴿وَلَوۡ ءَامَنَ أَهۡلُ ٱلۡكِتَٰبِ﴾ افاده می‌فرماید سبب برآوردن این امت و آن، آن است که اهل کتاب وقتی از اوقات امه اخرجت للناس بودند صفت ایشان متغیر شد لهذا حکمت الهی اقتضا نمود اخراج امتی دیگر از عرب. «قال البغوي روي عن عمرس قال: ﴿كُنتُمۡ خَيۡرَ أُمَّةٍ أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ تكون لأولنا ولا تكون لآخرنا»[[334]](#footnote-334).

«وقال ابوعمر جاء عن عمر بن الخطاب: من سرّه أن يكون من تلك الأمة فليؤد شرط الله تعالى فينا»[[335]](#footnote-335).

و هر دو قول با هم نزاع ندارند، زیرا که مفهوم آیت عام است برای هر که روح داعیه اصلاح عالم در قلب او نفخ کنند اول امت باشد یا آخر آن لیکن مصداق آن در خارج اول امت است فقط زیرا که من بعد رسم جهاد و امر به معروف و نهی از منکر مندرس شد چون این همه مبین گردید باید دانست که حضرات خلفاء از آن امت بوده‌اند که ﴿أُخۡرِجَتۡ لِلنَّاسِ﴾ صفت ایشان است از جهت آنچه از حالات ایشان به تواتر ثابت گشته زیاده از این چه خواهد بود که جماعات عظیمه از مسلمین به قوت همت این بزرگان مؤتلف شدند و اقالیم وسیعه را فتح نمودند و طوائف ناس به سعی ایشان در ربقهء اسلام در آمدند پس ایشان خیر امت باشند وهو المراد.

(آیه‌ی نهم) قال الله تعالي في سورة الحديد: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ﴾ [الحدید: 10][[336]](#footnote-336).

این آیت افاده می‌فرماید که همه صحابه در یک مرتبه نیستند جمعی از جمعی افضل و اکمل‌اند بحسب تقدم و تأخر انفاق و قتال.

أخرج الحفاظ من حديث «أبي سعيد الخدري عن النبي ج قال: لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى فَوَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ[[337]](#footnote-337) أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَه»[[338]](#footnote-338).

مِن قبل الفتح مفسر به دو وجه است:

یکی فتح مکه وهو قول الاکثر.

و دیگری صلح حدیبیه وهو أقعد باحادیث فضائل الحدیبیه.

و این اختلاف مبنی است بر تفسیر کلمه: ﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ١﴾ [الفتح: 1]. که بر این دو وجه تفسیر کرده‌اند. و این آیت به طریق منطوق[[339]](#footnote-339) افاده می‌فرماید تفضیل جماعه که قبل فتح انفاق و قتال از ایشان بظهور آمد بر جماعه‌ای که بعد از فتح انفاق و قتال نموده‌اند و به طریق مفهوم موافق می‌فهماند که هر که انفاق و قتال او مقدم‌تر افضل‌تر. و قتالی که در مکه بود به دست و عصا بود و قتالی که بعد هجرت واقع شد به شمشیر و رماح و در لغت هر دو را قتال می‌توان گفت.

به ملاحظه همین مفهوم موافق گفته‌اند که نزلت فی ابی بکر الصدیق.

قال البغوي: «وروى محمد بن فضيل عن الكلبي أن هذه الآیة نزلت في أبي بكر الصديقس فانه أول من أسلم وأول من أنفق في سبيل اللهﻷ قال عبدالله بن مسعودس أول من اظهر اسلامه بسيفه أبوبكرس والنبي ج»[[340]](#footnote-340).

«وروي عن ابن عمر قال: كنت عند النبي ج وعنده ابوبكر الصديقس وعليه عباءةٌ قد خلها في صدره بخلال فنزل جبرئيل÷ فقال مالي اَري ابابكر عليه عباءة قد خلها في صدره بخلال فقال انفق ماله علیّ قبل الفتح قال فان الله يقول اقرأ عليه السلام وقل له أراضٍ انت عني في فقرك هذا أم ساخط؟ فقال رسول الله ج: يا ابابكر ان اللهﻷ يقرأ عليك السلام ويقول لك أراض أنت في فقرك هذا أم ساخط فقال ابوبكرس: ءَاسخطُ على ربي أنا عن ربي راض»[[341]](#footnote-341).

«أخرج الحاكم وأبوعمر عن هشام بن عروة عن أبيه قال أسلم ابوبكر وله أربعون ألفا انفقها كلها على رسول الله ج في سبيل الله»[[342]](#footnote-342).

فی رياض النضرة: «عن عائشةل قالت: لـما اجتمع أصحاب رسول الله ج وكانوا تسعة وثلاثين رجلا الحَّ ابوبكر على رسول الله ج في الظهور فقال يا أبابكر: إنا قليل فلم يزل يلح على رسول الله ج حتى ظهر رسول الله ج وتفرق الـمسلمون في نواحي الـمسجد وقام ابوبكر في الناس خطيبا ورسول الله ج جالس وكان أول خطيب دعا إلى الله وإلى رسوله ج وثار الـمشركون على ابي بكر وعلى الـمسلمين فضربوهم في نواحي الـمسجد ضرباً شديدا ووُطئ ابوبكر وضُرب ضرباً شديداً ودنا منه الفاسق عتبه بن ربيعه فجعل يضربه بنعلين مخصوفتين ويخرّقهما بوجهه واثر ذلك حتى مايعرف انفه من وجهه وجاءت بنوتيم تتعادي فاجلوا الـمشركين عن ابي بكر وحملوا أبابكر في ثوب حتى أدخلوه في بيته ولايشكّون في موته ورجع بنو تيم فدخلوا الـمسجد وقالوا والله لئن مات ابوبكر لنقتلن عتبه ورجعوا الي ابي بكر فجعل ابو قحافه وبنو تيم يكلمون ابابكر حتى أجابهم فتكلم اخرالنهار ما فعل رسول الله ج؟ فنالوه بألسنتهم وعذلوه ثم قاموا وقالوا لأم الخير بنت صخرٍ: انظري ان تطعميه شيئا او تسقيه اياه فلما خلت به والحت جعل يقول ما فعل رسول الله ج قالت: والله مالي علم بصاحبك فقال اذهبي الي ام جميل بنت الخطاب فاسأليها عنه فخرجت حتي جاءت ام جميل فقالت: ان أبابكر يسألكِ عن محمد بن عبدالله قالت: ما اعرف ابابكر ولا محمد بن عبدالله وان تحبي ان امضي معك الى ابنكِ فعلتُ. قالت: نعم فمضت معها حتى وجدَت ابابكر صريعاً دَنِفا فدنت منه ام جمیل واعلنت بالصياح وقالت ان قوماً نالوا منك هذا لأهل فسق وإني لأرجوا ان ينتقم الله لك. قال: ما فعل رسول الله ج؟ قالت: هذه أمك تسمع. قال: فلا عين عليكِ منها قالت: سالم صحيح. قال: فأين هو؟ قالت: في دار الأرقم. قال: فان الله على اَلِیّة أن لا اذوق طعاماً او شراباً أو اتي رسول الله ج فامهلتا حتي اذا هدأت الرجل وسكن الناس خرجتا به يتكيء عليهما حتي ادخلتاه علي النبي ج قالت: فانكبّ عليه فقبّله وانكبّ عليه الـمسلمون ورقّ له رسول الله ج رقة شديدة فقال أبوبكر س: بأبي أنت وأمي ليس بي ما نال الفاسق من وجهي هذه امي برة بوالديها وانت مبارك فادعها الى الله تعالى وادع اللهﻷ لها عسى ان يستنقذها بك من النار فدعا لها رسول الله ج فاسلمتْ فأقاموا مع رسول الله ج شهرا وهم تسعة وثلثون رجلا وكان اسلام حمزة يوم ضُرب ابوبكر»[[343]](#footnote-343).

واخرج البخاري: «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ج قَالَ رَأَيْتُ عُقْبَةَ بْنَ أَبِى مُعَيْطٍ جَاءَ إِلَى النَّبِىِّ ج وَهُوَ يُصَلِّى، فَوَضَعَ رِدَاءَهُ فِى عُنُقِهِ فَخَنَقَهُ بِهِ خَنْقًا شَدِيدًا، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَفَعَهُ عَنْهُ فَقَالَ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّىَ اللَّهُ. وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ»[[344]](#footnote-344).

واخرج الحاکم: «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: لَقَدْ ضَرَبُوا رَسُولَ اللَّهِ ج مَرَّةً حَتَّى غُشِيَ عَلَيْهِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍس فَجَعَلَ يُنَادِي: وَيْلَكُمْ أَتَقْتُلُونَ رَجُلا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؟ فَقَالُوا: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ الْمَجْنُونُ»[[345]](#footnote-345).

«وقال ابن اسحق: حدثني نافعٌ عن ابن عمر قال لـما اسلم عمر قال: اَيّ قريش أنقل للحديث؟ قيل له: جميل بن معمر الجمحي قال فغدا عليه قال عبدالله بن عمر وغدوتُ اتّبع اثره وانظر ما يفعل وانا غلام اعقل كل ما رأيتُ حتي جاءه فقال: اعلمتَ يا جميل اني اسلمت ودخلت في دين محمد ج؟ قال: فوالله ما راجعه حتی قام يجرّ رداءه واتبعه عمر واتبعتُ ابي حتي اذا اقام علي باب الـمسجد صرخ بأعلی صوته يا معشر قريش! -وهم في انديتهم حول الكعبه- اَلا ان ابن الخطاب قد صبا.

قال: يقول عمر من خلفه كذب ولكن قد اسلمتُ وشهدت أن لآإله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله وثاروا إليه فما برح يقاتلهم ويقاتلونه حتد قامت الشمس علی رؤوسهم. قال: وبلَح فقعد وقاموا علی رأسه وهو يقول: افعلوا ما بدا لكم فاَحلف بالله لو كنا ثلاثمائة رجل لقد تركناها لكم او تركتموها لنا. قال: فبينا هو علی ذلك إذا قبل شيخ من قريش عليه حلة حيرة وقميص موشّي حتی وقف عليه فقال: ما شأنكم؟ قالوا: صبا عمر قال: فمَه رجل اختار لنفسه امراً فماذا تريدون اَترون بني عدي بن كعب يسلّمون لكم صاحبهم هذا خلّوا عن الرجل قال: فوالله لكانّما كانوا ثوبا كُشط عنه قال: فقلت لابي بعد أن هاجر الی الـمدينة يا ابت من الرجل الذي زجر القوم فيك بمكة يوم اسلمتَ وهم يقاتلونك قال ذاك اي بنيّ العاص بن وائل السهمي»[[346]](#footnote-346).

چون این همه بیان نمودیم می‌گوئیم چون افضلیت شیخین بر جماعه‌ی که بعد فتح مسلمان شدند بالمنطوق ثابت شد و بر جماعهء متقدمه بالمفهوم، خلافت ایشان خلافت راشده باشد.

و یکی از لوازم خلافت خاصه افضلیت خلیفه است بر عامه مسلمین بفضل کلی به نسبت خواص ایشان که مستعد خلافت اند و آن حضرت ج با ایشان معامله منتظر الاماره می‌فرمود. و فضل جزئی معتد به در حکم فضل کلی باشد خصوصا در اموریکه مناسب ریاست و خلافت باشند والله اعلم.

قال الله تعالی في سورة الحجر: ­﴿إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ٩﴾[[347]](#footnote-347) [الحجر: 9].

وقال في سورة القيامة: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ١٧﴾[[348]](#footnote-348) [القیامة: 16-17].

اخرج مسلم في حديث عياض بن حمار: «عن النبي ج عن ربه تبارك وتعالی وأنزلت عليك قرآنا لا يغسله الـماء»[[349]](#footnote-349).

و این کنایه است از آنکه اگر مساعی بنی آدم صرف شوند در محو قرآن قادر نشوند بر آن و این تفسیر حفظ قرآن است.

باز در آیه دیگر صورت حفظ بیان فرمود اَخرج البخاري: «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِى قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦﴾ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج يُعَالِجُ مِنَ التَّنْزِيلِ شِدَّةً، وَكَانَ مِمَّا يُحَرِّكُ شَفَتَيْهِ - فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَنَا أُحَرِّكُهُمَا لَكُمْ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج يُحَرِّكُهُمَا. وَقَالَ سَعِيدٌ أَنَا أُحَرِّكُهُمَا كَمَا رَأَيْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ يُحَرِّكُهُمَا. فَحَرَّكَ شَفَتَيْهِ - فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿لَا تُحَرِّكۡ بِهِۦ لِسَانَكَ لِتَعۡجَلَ بِهِۦٓ ١٦ إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُۥ١٧﴾ قَالَ جَمْعُهُ لَهُ فِى صَدْرِكَ، وَتَقْرَأَهُ ﴿فَإِذَا قَرَأۡنَٰهُ فَٱتَّبِعۡ قُرۡءَانَهُۥ ١٨﴾ قَالَ فَاسْتَمِعْ لَهُ وَأَنْصِتْ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا أَنْ تَقْرَأَهُ. فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا أَتَاهُ جِبْرِيلُ اسْتَمَعَ، فَإِذَا انْطَلَقَ جِبْرِيلُ قَرَأَهُ النَّبِىُّ ج كَمَا قَرَأَهُ»[[350]](#footnote-350).

و مرفوع در این حدیث قصه‌ی آنحضرت است ج فقط.

و تفسیر جمعَه ‌ای جمعه فی صدرک تفقه ابن عباس است.

فقیر می‌گوید عفی عنه در این تفسیر نظر است، زیرا که سه کلمه را بر معانی متقاربه حمل کردن بعید می‌نماید آری در تفسیر ﴿سَنُقۡرِئُكَ فَلَا تَنسَىٰٓ ٦﴾ [الأعلی: 6]. این را تقریر کردن گنجایش می‌دارد، باز فرود آوردنِ ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيۡنَا بَيَانَهُۥ ١٩﴾ بر معنی که بغیر تراخی معتد به واقع شده باشد بُعدی دارد.

اوجَه در تفسیر آیت آن می‌نماید که معنی ﴿إِنَّ عَلَيۡنَا جَمۡعَهُۥ﴾ آن است که لازم است وعده جمع کردن قرآن بر ما در مصاحف ﴿وَقُرۡءَانَهُ﴾ یعنی توفیق دهیم قرّای امت آن حضرت را ج و عوام ایشان را بر تلاوت آن تا سلسله تواتر از هم گسسته نشود. خدای تعالی می‌فرماید: که در فکر آن مباش که قرآن از دل تو فراموش شود و مشقت تکرار آن مکش یکی از خرق عوائد است که آن حضرت ج صعوبت تکرار که جمهور مسلمین در حفظ قرآن می‌کشند نمی‌کشیدند و بمجرد تبلیغ جبرئیل بخاطر مبارک متمکن می‌شد چه جای این فکر که ما بر خود لازم گردانیده ایم آنچه بمراتب از تبلیغ تو متأخر است و آن جمع قرآن است در مصاحف و خواندن امت است آن را چه خواص و چه عوام پس خاطر خود را مشغول مشقت حفظ آن مگردان بلکه چون ما بر زبان جبرئیل تلاوت کنیم در پی استماع آن باش. باز بر ماست توضیح قرآن در هر عصری، جمعی را موفق بشرح غیب قرآن و بیان سبب نزول آن فرمائیم تا ما صدق حکم آن بیان کنند و این همه بمراتب متأخر است از حفظ تو و تبلیغ تو آن را چون آیات قرآن متشابه اند بعض آن مصدق بعض است و آن حضرت ج مبین قرآن عظیم است حفظ قرآن که موعود حق است به این صورت ظاهر شد که جمع آن در مصاحف کنند و مسلمانان توفیق تلاوت آن شرقاً و غربا، لیلا و نهارا یابند و همین است معنی لایغسله الماء.

باز ﴿جَمۡعَهُۥ وَقُرۡءَانَهُ﴾ یک جا ایراد فرمودن و در وعد بیان کلمه ﴿ثُمَّ﴾ که برای تراخی است ذکر نمودن می‌فهماند که در وقت جمع قرآن در مصاحف اشتغال به تلاوت آن شائع شد و تفسیر آن مِن بعد بظهور آمد و در خارج همچنین متحقق شد.

اول شروع حفظ آن از جانب ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود بوده است در زمان حضرت عمر.

و اول اشتغال به تفسیر از ابن عباسس واقع شد بعد انقضای ایام خلافت. چون این همه ذکر کردیم باید دانست که جمع کردن شیخین قرآن عظیم را در مصاحف سبیل حفظ آن شد که خدای تعالی بر خود لازم ساخته بود و وعده آن فرموده و فی الحقیقت این جمع فعل حق است و انجاز وعده اوست که بر دست شیخین ظهور یافت و این یکی از لوازم خلافت خاصه است.

الحال این فصل را بر نکته‌ی باریکی ختم می‌کنیم:

پیش اهل حق نبوت مکتسب نیست که به ریاضت نفسانیه و بدنیه آن را توان یافت و نه امری است جِبلّی که نفس پیغمبر را نفس قدسیه آفریده‌اند پس به ضرورت جبلیه مندفع شود به افاعیل مناسبه قدس، بلکه چون حال عالم به وجهی باشد که حکمت الهیه مقتضی آن شود که خدای تعالی از فوق سماوات سبع اراده فرماید اصلاح بنی آدم و اقامت عوَج ایشان به القای داعیه در قلب ازکی بنی آدم واسمَح و اعدل ایشان تا بعلوم و اعمالی که صلاح ایشان در آن خواهد بود امر فرماید و بر ایشان الزام کند آن را، اگر کردند فبها و اگر نه کنند مخاصمه نماید یا مجاهده تا آنکه سُعَدا از اشقیا ممتاز گردند و عالمی به نور هدایت متنور شود و اقتضای عالم این کیفیت خاص را چنان است که اجتماع صغری و کبری مقتضی افاضه نتیجه گردد بر نفس شخص یا تسخین ماء مقتضی گردد انقلاب آن را به هوا چون عالم این را اقتضا کند قضای الهی نازل شود از فوق سبع سماوات بملأ اعلی و ملأ اعلی همه بآن رنگ رنگین شوند و سیل سیل برکات ملأ اعلی برین نفس قدسیه فرو ریزد، و ملأ اعلی برای این نفس بصوَر مناسبه متمثل شوند و علوم شرعیه و احسانیه و غیرها در این نفس اندازند و این نفس قدسیه بتدبیر مجرّد از فوق سبع سماوات نازل شده در سدره المنتهی به احکام مثالیه مکتَسی گشته در ملأ اعلی شائع شده در زمین فرود آمده است مطلع شود و به وحی متلو یا غیر متلو که از عالم مجرد بمشایعت این اراده نزول فرمود لباس مناسب ملأ اعلی پوشیده بار دیگر لباس الفاظ و حروف شهادی در بر کرده بر قلب این پیغامبر نزول فرماید در این وقت در لسان شرع گفته شود بعث الله فلاناً نبیا واَمره بتبلیغ الاحکام و اَوحی الیه پس نبوت امری است حادث بسبب تعلق اراده به بعث این پیغامبر بجهت اصلاح عالم نه امر جبلی و نه مکتسب به ریاضت.

آری! این دولت نمی‌دهند مگر کسی را که نفس او نفس قدسیه باشد در اصل جبلت معدود از ملأ اعلی و قوای ملکیه که در وی مندمج است در غایت ظهور و غلبه و صفا و صلاح و سعادت و مزاج بدن او در نهایت اعتدال انسانی، طبیعت قویه دارد فی الغایه اما منقاد قلب، و قلب او در شدت متانت و شهامت اما منقاد عقل، و عقل او در کمال جودت و استقامت اما منقاد ملأ اعلی و نسخه از ایشان و آئینه برای ایشان، قوت عاقله او شبیه به ادراک ملأ اعلی است و لهذا قبول وحی می‌فرماید، و قوت عامله او در غایت صلاح و لهذا عصمت صفت او می‌باشد و این امور لازم اعظم نبوت است سنه الله به آن جاری شده که نبوت عنایت نفرمایند مگر کسی را که چنین آفریده باشند و بسا مردم اصحاب نفوس قدسیه که به بعض این اوصاف یا به اکثر آن متصف باشند و نبوت نصیب ایشان نباشد چنانچه مثل مشهور است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| گور نه گرفت مگر آنکه دوید |  | نه هر آنکه دوید گور گرفت |

در شعر عربی نیز این مضمون را چنین به نظم آورده‌اند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ولا كل من يسعی يصید غزالة |  | ولكن من صاد الغزالة قد سعی[[351]](#footnote-351) |

قال الله تعالی: ﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥ﴾[[352]](#footnote-352) [الأنعام: 124].

و چنانکه نبوت مکتسب و جبلی نیست همچنین خلافت خاصه پیغمبر نیز مکتسب و جبلی نیست اراده‌ی الهی از فوق سبع سماوات نازل می‌شود برای تمشیت هدایت پیغامبر در میان مردم و اتمام نور او و اظهار دین او و انجاز موعود برای او پس داعیه احداث می‌فرماید در قلب خلیفه هر چند حواریان پیغمبر که داعیه نصرت دین پیغامبر از قبل افاضات غیبیه در دل ایشان متمکن شده هزاران باشند این خلیفه بمنزله دل است و آن جماعه به منزله جوارح، اول محل حلول داعیه الهیه دل خلیفه است و از آنجا بمنزله نور چراغ که در آئینه‌های منصوبه دیوارها منطبع شود بدیگران فرود می‌آید و این همه به حدس[[353]](#footnote-353) قریب المأخذ ادراک کرده می‌شود گویا امری است بدیهی بلکه محسوس بحاسّه بصر.

کلمه‌ی النبي مَن اُمر بتبليغ شريعة الله ظهری دارد و بطنی.

ظهر او رسانیدن شریعت است به مردم و بطن او داعیه است قویه که از میان فواد او جوشیده است.

و همچنین کلمه‌ی «الخليفة من يُمشّي شريعة النبي في الناس ويظهر على يده موعود الله لنبيه» ظهری دارد و بطنی.

ظهرش صورت تمشیت است و بطنش داعیه ایست قویه که بواسطه پیغامبر در دل او متمکن شده بلکه از جذر دل او جوشیده و اگر این داعیه از دل کسی نجوشد او را خلیفه خاص نمی‌توان گفت اگر فاجر است مصداق اِن الله یؤید هذا الدین بالرجل الفاجر گردد و اگر فاجر نیست مثل سنگ و چوب او را تحریک کنند و بتحریک او کار مطلوب باتمام رسانند و او را هیچ فضیلتی نه.

و حدس قریب المأخذ که بمنزله بدیهی است یا بمنزله محسوس در خلیفه خاص اثبات آن داعیه می‌کند هر چند احتمال عقلی تجویز می‌نماید که شخصی در آخر ایام حیات پیغمبر مسلمان شود و این داعیه از دل او بجوشد اما این احتمال هرگز واقع نیست سنه الله چنین رفته است ولن تجد لسنه الله تحویلا این داعیه قویه نازله از فوق سبع سماوات مکتسیه بهمم ملأ اعلی در دل کسی نمی‌ریزند مگر آنکه جوهر نفس او شبیه بجوهر نفس انبیاء آفریده باشند و قوت عاقله او نمونه وحی ودیعت نهاده باشند و آن محدَّثیت است، و در قوت عامله او نمونه از عصمت گذاشته و آن صدّیقیت است، و فرار شیطان از ظل او إلا آنکه استعداد نفس او خواب آلود است تا پیغامبر ایقاظ آن نکند بیدار نشود و قابلیت نفس او بالقوه است جز بتائید نفس پیغمبر بفعل نیاید واین کلمه ایست مجمله که شرح آن بسطی دارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| عمری باید که یار آید به کنار |  | این دولت سرمد همه کس را ندهند |

سال‌ها سال باید که در سایه پیغمبر زندگی کرده باشد و بارها پرتو نفس قدسیه پیغامبر انانیت او را زیر و زبر ساخته و با رسول الله محبت عظیم بهم رسانیده باشد که «لايؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من نفسه وماله وولده والـماء الزلال للعطشان»[[354]](#footnote-354) و در اعانت پیغامبر بنفس و مال خود گوی مسابقت ربوده و تقلید پیغامبر در تحمل اعباء جهاد در حق او بمرتبه تحقیق رسیده در شدائد و مکاره شریک پیغامبر گشته و آن حوادث را گویا بالإصاله خود برداشته در تهذیب نفس از درجه اصحاب الیمین[[355]](#footnote-355) در گذشته بر صدر مسند سابقین جا گرفته نفس قدسیه پیغامبر بارها فرو رفتن اعمال منجیه در جوهر نفس این عزیز تجربه فرموده و اجتناب نفس او از الوان اعمال خسیسه مهلکه و اخلاق نامرضیه دانسته و کرات و مرات بشارت نجات و فوز به درجات داده و باحوال سَنیه و مقامات عالیه او اخبار فرموده و شرف عظمت وی و لیاقت او بخلافت قولاً و فعلاً از آن حضرت ج تراوش نموده، مثل این کس قابلیت آن پیدا کرده است که داعیه نازل از فوق سبع سماوات مکتسیه و به الوان ملأ اعلی در جوهر نفس خود تحمل کند و بآن داعیه تمشیت دین پیغامبر و انجاز موعود او فرماید ﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُ﴾ این خلافت خاصه است که بقیه ایام نبوت باشد. این خلافت خاصه نوعی است از انواع ولایت که اشبه بکمالات انبیاء است تشبّه بالنبی من حیث هو نبی برین نوع بالاصاله صادق می‌آید و اینهمه لازم اعم خلافت خاصه است بسا شخص عزیز القدر که سوابق اسلامیه و غیر آن همه دارد لیکن اراده‌ی الهیه بخلافت او منعقد نه شد و تدبیر غیب او را برین مسند عالی نه نشاند و سبب تخصیص بعض کاملان به ارادهء الهیه از‌آن قبیل نیست که علوم بشر محیط آن تواند شد چنان که تخصیص بعضی مفهّمین[[356]](#footnote-356) دون بعضی به نبوت از آن قبیل نیست که ادراک عامه پیرامون آن گردد إلا آنکه این شخص منصوب مستخلف را دو نوع افضیلت است بر جمیع رعیت خود یکی بعد استخلاف، زیرا که ریاست عالم او را عطا فرمودند نه غیر او را و قائم مقام پیغمبر او را گردانیدند و یکی قبل استخلاف که فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمه و آن به نسبت غیر مستحقین خلافت فضل کلی است و به نسبت مستحقان خلافت که خلاصه اصحاب پیغامبر اند فضل جزئی معتد به که در حکم فضل کلی باشد.

و اگر سوای تمکن شخص در حسن سیاست و تألیف قلوب مسلمین دیگر نباشد آن هم بسیار است تحمل داعیه و وجود اعلای کلمه الله بر دست این شخص اصل است و لوازم دیگر فرع زیادت اوصاف معتبره در لوازم خلافت اگر تحمل آن داعیه ندهند و تمشیت دین حق بر دست او نکنند مَروَرا بالا نمی‌نشاند و اگر آن داعیه در دل شخصی فرو ریزند و دین را بر دست او ظاهر کنند و اصل این لوازم قدری که بدون آن این داعیه فرود نمی‌آید داشته باشد او خلیفه است چنانکه مطلوب قتل شریری باشد شخصی او را به خَنق یا به ضرب حجَر کشت و در بارگاه سلطنت عزت یافت ساده لوحی اعتراض می‌نماید که فن تیر‌اندازی یا اسپ تازی فلان کس از وی بهتر می‌داند آن شخص جوابش می‌دهد که قوت شجاعت که برای قتل شریری که در کار بود در من موجود است زیاده از آن در مقصد من در کار نیست بلکه اصل قتل کسی منظور نیست اِلا بالعرض بلکه اصل قوت و شجاعت مراد نیست الا بالعرض مدّعای من رضای سلطان بوده است و قد حصل.

چون این مقدمه با این آب و تاب در کتب کلامیه نخوانده یحتمل که وحشتی بخاطر تو راه یابد لهذا می‌خواهیم که حدیثی که شواهد مقصد توانند بود برنگاریم.

اما آنکه هیأت بنی آدم از جهل و غوایت و سوء اعتقاد در جناب الوهیت و مانند آن اقتضا می‌کند بعث رسل را پس از اجلّ بدیهیات ملت است قال الله تعالى: ﴿لِتُنذِرَ قَوۡمٗا مَّآ أُنذِرَ ءَابَآؤُهُمۡ﴾[[357]](#footnote-357) [یس: 6].

وفي حديث عياض عن النبي ج عن ربه تبارك وتعالى: «كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عَبْدًا حَلاَلٌ وَإِنِّى خَلَقْتُ عِبَادِى حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَّمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحْلَلْتُ لَهُمْ وَأَمَرَتْهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِى مَا لَمْ أُنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ فَمَقَتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلاَّ بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لأَبْتَلِيَكَ وَأَبْتَلِىَ بِك» الحديث أخرجه مسلم[[358]](#footnote-358).

و اما آن که قضای الهی اولا بملأ اعلی فرود می‌آید از شواهد آن حدیث القای محبت است.

أخرج مالك «عن أبي هريرة ان رسول الله ج قال: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ الْعَبْدَ قَالَ لِجِبْرِيَلَ: قَدْ أَحْبَبْتُ فُلانًا فَأَحِبَّهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ÷، ثُمَّ يُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ: إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَبَّ فُلانًا، فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، ثُمَّ يَضَعُ لَهُ الْقَبُولَ فِي الأَرْضِ»[[359]](#footnote-359).

اما آن که انبیاء‡ در اخلاق جبلیه خود فوقیت دارند بر غیر خویش این نیز از بدیهیات ملت است و کسی که بقوانین حکمت خلقیه مطلع است به ضرورت می‌داند که انتظام اخلاق جمیله به این روش که در انبیاء ظاهر شد بدون انقیاد نفس قلب را و قلب عقل را میسّر نیست.

از شواهد آن حديث انسس است: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ جَ أَحْسَنَ النَّاسِ وَأَشْجَعَ النَّاسِ وَأَجْوَدَ النَّاسِ» أخرجه الشيخان[[360]](#footnote-360).

وأخرج البخاري: «عن محمد بن جبير عن أبيه أنه بينما هو يسير مع النبي ج ومعه الناس مَقْفَلَهُ مِنْ حُنَيْن، فَعَلِقَهُ الأعْرَابُ يَسْألُونَهُ، حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلَى سَمُرَة، فَخَطِفَت رِدَاءهُ، فَوَقَفَ النَّبيُّ ج، فقال: أعْطُوني رِدَائي، فَلَوْ كَانَ لِي عَدَدُ هذِهِ العِضَاهِ نَعَماً، لَقَسَمْتُهُ بَينَكُمْ، ثُمَّ لا تَجِدُونِي بَخِيلاً وَلاَ كَذّاباً وَلاَ جَبَاناً»[[361]](#footnote-361).

وأخرج الدارمي «عَنِ الزُّهْرِىِّ قَالَ: إِنَّ جِبْرِيلَ قَالَ: مَا فِى الأَرْضِ أَهْلُ عَشَرَةِ أَبْيَاتٍ إِلاَّ قَلَّبْتُهُمْ، فَمَا وَجَدْتُ أَحَداً أَشَدَّ إِنْفَاقاً مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج».[[362]](#footnote-362).

و اما آنکه غیر انبیاء هم گاهی در اصل جوهر نفس شبیه می‌باشند بجوهر نفس انبیاء‡ پس شاهد آن:

قال رسول الله ج: «رُؤْيَا الصَّالِحَةُ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ» أخرجه البخاري[[363]](#footnote-363).

وقال: «السَّمْتَ الصَّالِحَ، جُزْءٌ مِنْ خَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ». أخرجه مسلم[[364]](#footnote-364).

و اما آنکه خلفاء شبیه بودند به جوهر انبیاء:

أخرجه ابوعمر «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ فَوَجَدَ قَلْبَ مُحَمَّدٍ ج خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَاصْطَفَاهُ وبعثه بِرِسَالَتِهِ ثُمَّ نَظَرَ فِي قُلُوبِ الْعِبَادِ بَعْدَ قَلْبِ مُحَمَّدٍ ج فَوَجَدَ قُلُوبَ أَصْحَابِهِ خَيْرَ قُلُوبِ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ وُزَرَاءَ نَبِيِّهِ ج يُقَاتِلُونَ عَن دِينِهِ»[[365]](#footnote-365).

وأخرج ابوعمر «عن ابن عباس في قول اللهﻷ: ﴿قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَىٰٓ﴾ قال: اصحاب محمد ج. قاله السدي والحسن البصري وابن عيينه والثوري»[[366]](#footnote-366).

أخرج البخاری ومسلم: «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَس قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: لَقَدْ كَانَ فِيمَا قَبْلَكُمْ مِنَ الأُمَمِ مُحَدَّثُونَ، فَإِنْ يَكُ فِى أُمَّتِى أَحَدٌ فَإِنَّهُ عُمَرُ»[[367]](#footnote-367).

وأخرج الترمذي: «عَنْ عَائِشَةَل قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج جَالِسًا فَسَمِعْنَا لَغَطًا وَصَوْتَ صِبْيَانٍ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَإِذَا حَبَشِيَّةٌ تُزْفِنُ وَالصِّبْيَانُ حَوْلَهَا فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ تَعَالَىْ فَانْظُرِى. فَجِئْتُ فَوَضَعْتُ لَحْيَىَّ عَلَى مَنْكِبِ رَسُولِ اللَّهِ ج فَجَعَلْتُ أَنْظُرَ إِلَيْهَا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبِ إِلَى رَأْسِهِ فَقَالَ لِى أَمَا شَبِعْتِ أَمَا شَبِعْتِ. قَالَتْ فَجَعَلْتُ أَقُولُ لاَ لأَنْظُرَ مَنْزِلَتِى عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ عُمَرُ قَالَ فَارْفَضَّ النَّاسُ عَنْهَا قَالَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنِّى لأَنْظُرُ إِلَى شَيَاطِينِ الإِنْسِ وَالْجِنِّ قَدْ فَرُّوا مِنْ عُمَرَ فَرَجَعْتُ»[[368]](#footnote-368).

و اما آنکه انبیاء را داعیه‌ی قویه می‌دهد در هدایت قوم خود، شاهد آن حدیث: «وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لأُقَاتِلَنَّهُمْ عَلَى أَمْرِى حَتَّى تَنْفَرِدَ سَالِفَتِى أَوْ لَيُنَفِّذَنَّ اللَّهُ أَمْرَهُ». أخرجه البخاري[[369]](#footnote-369).

همین لفظ را آن حضرت ج در مکه بمخاطبهء ابوطالب ارشاد فرمود و در مخاطبه ابوسهیل نیز همین لفظ در حدیبیه فرمود.

و اما آنکه حواری را این داعیه می‌دهند شاهد آن:

قال الله تعالى: ﴿قَالَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَ لِلۡحَوَارِيِّ‍ۧنَ مَنۡ أَنصَارِيٓ إِلَى ٱللَّهِۖ قَالَ ٱلۡحَوَارِيُّونَ نَحۡنُ أَنصَارُ ٱللَّهِ﴾[[370]](#footnote-370) [الصف: 14]. و این اشاره است به ظهور داعیه نصرت در قلوب ایشان و دواعی شیخین در تمشیت دین حق اظهر ازان است که بشاهدی احتیاج افتد و از اجلّ بدیهیات است که سالها افعال متقاربه مترتبه لیلاً و نهاراً از شخصی ظاهر نمی‌شود الا بداعیه قویه در اصل نفس شخص.

هیچ عاقلی باور کند که خواجه حافظ دیوان خود را بغیر بصیرت در فن شعر و بدون صرف همت بلیغه در نظم این غزل‌ها تدوین کرده باشد یا ابوعلی «قانون» را بغیر بصیرت در فن طب و جمع همت بر تحقیق و ترتیب مسائل این فن تصنیف نموده باشد؟ سبحانك هذا بهتان عظيم!.

اگر داعیه نمی‌بود این افعال متقاربه در مُدَد متطاوله چگونه ظاهر می‌شد و اگر داعیه دنیا بود چرا بر لسان غیب ترجمان آن حضرت ج مدح ایشان جاری گشت تا اینجا که بحد تواتر رسید و اگر داعیه ملتئه (مرکّب) از قوای نفس بود و رأی آنکه از فوق نازل شود این همه برکات ظهور نمی‌نمود و گشایش زیاده از کوشش بر روی کار نمی‌آمد.

و اما آن که گفتیم که بمجرد تعلق اراده بخلافت ایشان افضلیتی حاصل می‌شود از شواهد آن حدیث ابی ذر است:

أخرج الدارمي: «عَنْ أَبِى ذَرٍّ الْغِفَارِىِّ قَالَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ عَلِمْتَ أَنَّكَ نَبِىٌّ حَتَّى اسْتَيْقَنْتَ؟ فَقَالَ:«يَا أَبَا ذَرٍّ أَتَانِى مَلَكَانِ وَأَنَا بِبَعْضِ بَطْحَاءِ مَكَّةَ، فَوَقَعَ أَحَدُهُمَا إِلَى الأَرْضِ وَكَانَ الآخَرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: أَهُوَ هُوَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَزِنْهُ بِرَجُلٍ. فَوُزِنْتُ بِهِ فَوَزَنْتُهُ، ثُمَّ قَالَ: زِنْهُ بِعَشَرَةٍ. فَوُزِنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ، ثُمَّ قَالَ: زِنْهُ بِمِائَةٍ فَوُزِنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ، ثُمَّ قَالَ: زِنْهُ بِأَلْفٍ فَوُزِنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُهُمْ، كَأَنِّى أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَنْتَثِرُونَ عَلَىَّ مِنْ خِفَّةِ الْمِيزَانِ، قَالَ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: لَوْ وَزَنْتَهُ بِأُمَّتِهِ لَرَجَحَهَا»[[371]](#footnote-371).

واَخرج الدارمي من حديث عتبه بن عبدالسلمي قصة طويلة فيها شق صدره ج عند ظِئره حليمه قال أحدهما صاحبه: «اجْعَلْهُ فِي كِفَّةٍ وَاجْعَلْ أَلْفًا مِنْ أُمَّتِهِ فِي كِفَّةٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِذَا أَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْأَلْفِ فَوْقِي أُشْفِقُ أَنْ يَخِرَّ عَلَيَّ بَعْضُهُمْ فَقَالَ لَوْ أَنَّ أُمَّتَهُ وُزِنَتْ بِهِ لَمَالَ بِهِمْ ثُمَّ انْطَلَقَا وَتَرَكَانِي»[[372]](#footnote-372).

وأخرج محمد بن مردويه: «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ج ذَاتَ غَدَاةٍ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ فَقَالَ: رَأَيْتُ قُبَيلَ الْفَجْرِ كَأَنِّى أُعْطِيتُ الْمَقَالِيدَ وَالْمَوَازِينَ فَأَمَّا الْمَقَالِيدُ فَهَذِهِ الْمَفَاتِيحُ وَأَمَّا الْمَوَازِينُ فَهَذِهِ الَّتِى تَزِنُونَ بِهَا فَوُضِعْتُ فِى كِفَّةٍ وَوُضِعَتْ أُمَّتِى فِى كِفَّةٍ فَوُزِنْتُ بِهِمْ فَرَجَحْتُ ثُمَّ جِىءَ بِأَبِى بَكْرٍ فَوُزِنَ بِهِمْ فَوَزَنَ ثُمَّ جِىءَ بِعُمَرَ فَوُزِنَ فَوَزَنَ ثُمَّ جِىءَ بِعُثْمَانَ فَوُزِنَ بِهِمْ ثُمَّ رُفِعَتْ»[[373]](#footnote-373).

آن حضرت ج از وزن با امت و رجحان خود بر ایشان نبوت خود را شناختند و این وزن و رجحان دلالت کرد بر افضلیت به فضل کلی معتبر عندالله پس آن لازم نبوت است و همین رؤیا را آن حضرت ج در باب خلفاء دیدند پس از اینجا دانسته شد که افضلیت خلفاء بر رعیت خود عندالله و رجحان ایشان فی علم الله برآن جماعه لازم خلافت خاصه است، چنانکه حقیقت استخلاف بمجرد تعلق اراده‌ی الهیه ثابت است و امور دیگر به حسب عادت الله لازم الوجود خلافت می‌باشد همچنین این نوع از افضلیت بمجرد اراده ثابت است در ضمن استخلاف و همراه او افضلیتی که بنا بر سوابق اسلامیه یا احکام جبلیه از حسن سیماست و غیر آن باشد امری است عادی.

والله أعلم بحقيقة الحال ولْيكن هذا آخر الفصل الثالث.

فصل چهارم: در روايت احاديث و آثار[[374]](#footnote-374) داله بر خلافت خلفاء به تصريح يا تلويح و بر اثبات لوازم خلافت خاصه

و پیش از آن که شروع در مقصود کنیم باید دانست که علماء در اثبات خلافت خلفاء تصانیف ساخته‌اند و هر یکی به بیانی موفق شده و فقیر کثیر التقصیر را چنان بخاطر می‌رسید که احادیث این باب را بر مسانید[[375]](#footnote-375) صحابه موزَّع سازد و زیر مرفوع هر صحابی موقوف او را مذکور نماید تا معلوم خواص و عوام گردد که آنچه مشهور است که ثبوت خلافت ایشان به اجماع و وصیت خلیفه متقدم بوده است کلام محقق است، لیکن معنی اجماع آن نیست که هر یکی بفکری که مستند به شرع نباشد و فقط به صلاح دید وقت عمل نماید بلکه معنی اجماع این است که هر یکی به دلیل شرعی که از سنت سَنیه آن حضرت ج بر خلافت ایشان استنباط نموده از تصریحات آنحضرت تاره و تلویحات آنحضرت ج اخری تا آن که هر یکی بملاحظه آن دلیل مکلف شد به قبول خلافت ایشان. و چون مجتهدان عصر اول اتفاق کردند بر آن، صورت اجماع متحقق گشت و مِن بعد کسی را مجال خلاف نماند.

و تلویحات آن حضرت ج بخلافت ایشان راجعست یا به اثبات لوازم خلافت عامه یا لوازم خلافت خاصه ایشان را مثلاً جای که گفتند زکوه را مِن بعد به ابوبکر خواهید داد اثبات بعض لوازم خلافت عامه نمودند که حفظ بیت المال و اخذ زکوة مسلمین است و جائیکه گفتند ابوبکرس صدیق است و عمرس شهید یا گفتند درجات ایشان در بهشت اعلی درجات خواهد بود یا ایشان را بشارت بهشت دادند لاسیما چون بترتیب خلافت باشد، یا گفتند بهترین امت ایشان‌اند و علی هذا القیاس اثبات لوازم خلافت خاصه فرمودند اینهمه تلویح است بخلافت راشده ایشان.

و اگر بخاطر توترددی میگذرد که دلالت لازم مساوی[[376]](#footnote-376) بر وجود ملزوم مسلَّم است اما دلالت لازم اعم بر وجود ملزوم مسلم نمیداریم و این همه اوصاف لازم اعم خلافت خاصه است در غیر خلیفه خاص بعض این صفات یافته می‌شود گوئیم:

تعریض نوعی است از بیان تفهیم و تفهُّم به آن حاصل می‌شود. أخرج مالك «عَنْ أُمِّهِ عَمْرَةَ بِنْتِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ رَجُلَيْنِ اسْتَبَّا فِى زَمَانِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلآخَرِ وَاللَّهِ مَا أَبِى بِزَانٍ وَلاَ أُمِّى بِزَانِيَةٍ. فَاسْتَشَارَ فِى ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ قَائِلٌ مَدَحَ أَبَاهُ وَأُمَّهُ وَقَالَ آخَرُونَ قَدْ كَانَ لأَبِيهِ وَأُمِّهِ مَدْحٌ غَيْرُ هَذَا نَرَى أَنْ تَجْلِدَهُ الْحَدَّ. فَجَلَدَهُ عُمَرُ الْحَدَّ ثَمَانِينَ»[[377]](#footnote-377).

پس تعریض جلی ملحق بصریح است و تحقیق در تعریض آن است که دلالت نمی‌کند بمحض لفظ لیکن دلالت می‌کند بمساعدت قرائن، شک نیست که قرائن را دلالتی هست إما قطعیه واما ظنیه مثل دلالت دخان بر وجود نار و دلالت ابر و هوای رطب بر باران. و همچنین لفظ را نیز دلالت هست بر معنی منطوق خود پس در تعریض هر دو جمع می‌شوند ابهام بعض را بعض دیگر منجبر می‌گرداند و همچنین تحقیق نزدیک فقیر در ایماآت و فحاوی و غیر آن همین است که دلالت لفظ فقط نیست بلکه لفظ مع القرائن. و آن قرائن گاهی خفیه می‌باشند و گاهی جلیه.

میزان در استنباط معانی از مثل این دلائل فهم اهل لسان است در مثل این حالت لهذا مفهوم وصف نزدیک امام شافعی که رأس و رئیس مستنبطان است موقوف آمد بر شروط چندان که آن‌ها محقق قرائن معنی مقصود باشند.

و چون حال بر این منوال است دلالت وجود لازم اعم بر وجود ملزوم اخص مستبعد و مستنکر نیست.

چون این مقدمه ممهّد شد خوض در مقصود نمائیم.

مسند أبی بکر الصدیقس (9 روایت)

أخرج الدارمي «عن حية بنت أبي حية عن أبي بكر الصديق في قصة قالت: فَذَكَرْتُ غَزْوَنَا خَثْعَماً وَغَزْوَةَ بَعْضِنَا بَعْضاً فِى الْجَاهِلِيَّةِ وَمَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الأُلْفَةِ وَأَطْنَابِ الْفَسَاطِيطِ - وَشَبَّكَ ابْنُ عَوْنٍ أَصَابِعَهُ، وَوَصَفَهُ لَنَا مُعَاذٌ، وَشَبَّكَ أَحْمَدُ - فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ حَتَّى مَتَى تَرَى أَمْرَ النَّاسِ هَذَا؟ قَالَ: مَا اسْتَقَامَتِ الأَئِمَّةُ. قُلْتُ: مَا الأَئِمَّةُ؟ قَالَ: أَمَا رَأَيْتِ السَّيِّدَ يَكُونُ فِى الْحِوَاءِ فَيَتَّبِعُونَهُ وَيُطِيعُونَهُ، فَمَا اسْتَقَامَ أُولَئِكَ»[[378]](#footnote-378).

وأخرج الدارمي: «عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِى حَازِمٍ قَالَ: دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى امْرَأَةٍ مِنْ أَحْمَسَ يُقَالُ لَهَا زَيْنَبُ - قَالَ - فَرَآهَا لاَ تَتَكَلَّمُ فَقَالَ: مَا لَهَا لاَ تَتَكَلَّمُ؟ قَالُوا: نَوَتْ حَجَّةً مُصْمِتَةً. فَقَالَ لَهَا: تَكَلَّمِى، فَإِنَّ هَذَا لاَ يَحِلُّ، هَذَا مِنْ عَمَلِ الْجَاهِلِيَّةِ.

قالَ: فَتَكَلَّمَتْ فَقَالَتْ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا امْرُؤٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ. قَالَتْ: مِنْ أَىِّ الْمُهَاجِرِينَ؟ قَالَ: مِنْ قُرَيْشٍ؟ قَالَتْ: فَمِنْ أَىِّ قُرَيْشٍ أَنْتَ؟ قَالَ: إِنَّكِ لَسَئُولٌ، أَنَا أَبُو بَكْرٍ. قَالَتْ: مَا بَقَاؤُنَا عَلَى هَذَا الأَمْرِ الصَّالِحِ الَّذِى جَاءَ اللَّهُ بِهِ بَعْدَ الْجَاهِلِيَّةِ؟ قَالَ: بَقَاؤُكُمْ عَلَيْهِ مَا اسْتَقَامَتْ بِكُمْ أَئِمَّتُكُمْ. قَالَتْ: وَمَا الأَئِمَّةُ؟ قَالَ: أَمَا كَانَ لِقَوْمِكِ رُؤَسَاءُ وَأَشْرَافٌ يَأْمُرُونَهُمْ فَيُطِيعُونَهُمْ؟ قَالَتْ: بَلَى. قَالَ: فَهُمْ مِثْلُ أُولَئِكَ عَلَى النَّاسِ»[[379]](#footnote-379).

قوله: «ما استقامت» این استقامت شامل است علم و عدالت و کفایت و شجاعت و غیر آن را.

اخرج البخاري في حديث عمر الطويل أنّ ابابكر قال للانصار[[380]](#footnote-380): «مَا ذَكَرْتُمْ فِيكُمْ مِنْ خَيْرٍ فَأَنْتُمْ لَهُ أَهْلٌ، وَلَنْ يُعْرَفَ هَذَا الأَمْرُ إِلاَّ لِهَذَا الْحَىِّ مِنْ قُرَيْشٍ، هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ نَسَبًا وَدَارًا»[[381]](#footnote-381).

أخرج أبوبكر ابن ابي شيبه في حديث طويل: «فقال أبو بكر على رسلكم فذهبت لأتكلم فقال أنصت يا عمر فحمد الله وأثنى عليه ثم قال يا معشر الأنصار إنا والله ما ننكر فضلكم ولا بلاءكم في الإسلام ولا حقكم الواجب علينا ولكنكم قد عرفتم أن هذا الحي من قريش بمنزلة من العرب ليس بها غيرهم وإن العرب لن تجتمع إلا على رجل منهم فنحن الأمراء وأنتم الوزراء فاتقوا الله ولا تصدعوا الإسلام ولا تكونوا أول من أحدث في الإسلام»[[382]](#footnote-382).

اشتراط نسب قریش در خلیفه مجمع علیه اهل سنت است.

اخرج البخاري ومسلم والدارمي وغيرهم عن ابن عباس: «كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ: أَنَّ رَجُلاً أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ج فَقَالَ إِنِّى رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ ظُلَّةً يَنْطِفُ مِنْهَا السَّمْنُ وَالْعَسَلُ فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ فِى أَيْدِيهِمْ فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ وَأَرَى سَبَبًا وَاصِلاً مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ فَأَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلاَ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلاَ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ بِهِ ثُمَّ وُصِلَ لَهُ فَعَلاَ قَالَ أَبُو بَكْرٍس أَىْ رَسُولَ اللَّهِ بِأَبِى أَنْتَ وَاللَّهِ لَتَدَعَنِّى فَلأَعْبُرَهَا فَقَالَ اعْبُرْهَا فَقَالَ أَمَّا الظُّلَّةُ فَظُلَّةُ الإِسْلاَمِ وَأَمَّا التَّنَطُّفُ مِنَ السَّمْنِ وَالْعَسَلِ فَهُوَ الْقُرْآنُ وَلِينُهُ وَحَلاَوَتُهُ وَأَمَّا الْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ فَهُوَ الْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ مِنْهُ وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ فَهُوَ الْحَقُّ الَّذِى أَنْتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ بَعْدَكَ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ آخَرُ بَعْدَهُ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيُقْطَعُ بِهِ ثُمَّ يُوصَلُ فَيَعْلُو بِهِ أَىْ رَسُولَ اللَّهِ ج لَتُحَدِّثَنِّى أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ قَالَ: أَصَبْتَ بَعْضًا وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا. قَالَ: أَقْسَمْتُ بِأَبِى أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِّى بِالَّذِى أَخْطَأْتُ فَقَالَ النَّبِىُّ ج: لاَ تُقْسِمْ»[[383]](#footnote-383).

از این حدیث معلوم می‌شود که حضرت صدیقس می‌دانست که خلافت بعد آن حضرت ج به سه کس علی الترتیب خواهد رسید و ایشان بر منهاج پیغامبر خواهند بود و بر منهاج پیغمبر خواهند گذشت باقی ماند آنکه هرگاه موافق تعبیر حضرت صدیق در خارج بوقوع آمد پس خطا به چه وجه ثابت است؟

فقیر می‌گوید: سکوت از تسمیه آن اشخاص با وجود قدرت بر تسمیه ایشان به طریق مشاکلت منسوب بخطا شد و شاهد آن که حضرت صدیقس ایشان را به اعیانهم می‌شناخت آثاری چند است که درخصائص مذکور است.

اخرج ابن عساكر: «عن كعب قال كان اسلام أبي بكر الصديق سببه بوحيٍ من السماءِ وذلك انه كان تاجراً بالشام فرأی رؤيا فقصها علی بحيراء الراهب فقال: من أين أنت؟ قال من مكة قال: من ايّها؟ قال من قريش. قال: فايش أنت؟ قال: تاجر قال: صدق الله رؤياك فانه يبعث نبيٌ من قومك تكون وزيره في حياته وخليفته بعد موته فأسرها ابوبكر حتی بُعث النبي ج فجاءه فقال يا محمد ما الدليل علی ما تدّعي؟ قال: الرؤيا التي رأيت بالشام فعانقه وقبّل ما بين عينيه وقال اشهد انك رسول الله»[[384]](#footnote-384).

وأخرج ابن عساكر «عن ابن مسعود قال قال ابوبكر الصديق: خرجتُ إلى اليمن قبل أن يُبعث النبي ج فنزلتُ على شيخ من الاَزد قد قرأ الكتب وأتت عليه أربع مائة سنة الا عشر سنين فقال لي احسبك حرَميا قلت: نعم قال واحسبك قريشيا قلت نعم قال واحسبك تيميا قلت نعم قال بقيت لي منك واحدة قلت: ما هي؟ قال تكشف لي عن بطنك قلت لم ذاك قال اجد في العلم الصادق ان نبيا يُبعث في الحرم يعاون على أمره فتی وكهل فأما الفتی فخوّاض غمرات ودفّاع معضلات وأما الكهل فأبيض نحيف على بطنه شامه وعلى فخذه اليسری علامه وما عليك ان تريني فقد تكاملت لي فيك الصفة الا ما خفي عليّ قال ابوبكر: فكشفت له عن بطني فرأی شامه سوداء فوق سرّتي فقال: أنت هو ورب الكعبة»[[385]](#footnote-385).

وأخرج ابن سعد «عن الحسن قال قال أبوبكر: يا رسول الله ما اَزال اراني اطأ في عذرات الناس قال لتكونن من الناس بسبيل قال رأيتُ في صدري كالرقمتين قال سنتين»[[386]](#footnote-386).

و اگر کسی گوید که صدیقس اگر می‌دانست که مبشّر بخلافت اوست در وقت بیعت چرا توقف فرمود و چرا اشارت به فاروق و ابوعبیده نمود که بایعوا اَحد هذین؟!.

گوئیم: بشارت به چیزی مقتضی آن نیست که البته آن را طلب نمایند چنانکه آنحضرت ج معلوم فرمودند که حضرت عائشهل زوجه آن‌جناب خواهد بود معهذا سعی در تزوّج او نه نمودند و فرمودند ان یکن هذا من عند الله یمضه[[387]](#footnote-387).

احوال اهل الله در مثل این صورت مختلف است گاهی سعی در مبشّر به می‌کنند با وثوق به وجود آن و گاهی تن می‌زنند و منتظر تدبیر غیب می‌باشند که لطف الهی در کدام قالب آن روح را منفوخ می‌سازد حضرت صدیق راه توقف را اختیار نمود تا ابعد باشد از خط نفس یا بسببی دیگر مانند این.

اما اثبات حضرت صدیقس خلافت خود را به سوابق اسلامیه:

فقد أخرج الترمذي: «عَنْ أَبِى سَعِيدٍ قَالَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا أَلَسْتُ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا»[[388]](#footnote-388)؟.

اما استدلال صدیق بر منع توقف از بیعت بعد انعقاد بیعت عامه بلزوم شق عصا المسلمین:

فقد أخرج الحاكم «عن أبي سعيد في قصة طويلة فلما قعد ابوبكر على الـمنبر نظر في وجوه القوم فلم ير علياً فسأل عنه فقام ناسٌ من الأنصار فأتوا به فقال ابوبكر: ابن عم رسول الله ج وختنَه اردتَّ ان تَشُق عصا الـمسلمين؟ فقال: لاتثريب يا خليفة رسول الله ج فبايعه ثمّ لم ير الزبير بن العوام فسأل عنه جاؤا به فقال ابن عمة رسول الله ج وحواريه اردتَ ان تشقق عصا الـمسلمين؟ فقال لاتثريب يا خليفة رسول الله ج مثل قوله فبايعاه»[[389]](#footnote-389).

اما اثبات صدیقس خلافت حضرت فاروق را به ا فضیلت او: فقد أخرج الترمذي: «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عُمَرُ لأَبِى بَكْرٍ يَا خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَمَا إِنَّكَ إِنْ قُلْتَ ذَاكَ فَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ»[[390]](#footnote-390).

وأخرج أبوبكر ابن أبي شيبة «عن زيد بن الحارث أن أبا بكر حين حضره الـموت أرسل إلى عمر يستخلفه فقال الناس تستخلف علينا فظا غليظا ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ فما تقول لربك إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر قال أبو بكر أبربي تخوفونني أقول: اللهم استخلفت عليهم خير خلقك» الحديث[[391]](#footnote-391).

وأخرج أبوبكر بن أبي شيبه «عن محمد عن رجل من بني زريق في قصة طويلة قال أبو بكر لعمر: أنت أقوى مني، فقال عمر: أنت أفضل مني»[[392]](#footnote-392).

ناظر منصف در این آثار مضطر می‌شود در آنکه این اوصاف را دخلی هست در اثبات خلافت خاصه که در طبقه اولی بود و الا ذکر این کلمات در مبحث اثبات خلافت خارج از قانون مخاطبات باشد.

من مسند عمر بن الخطابس

اما شروط خلافت:

فقد أخرج ابويوسف «عن أبي الـمليح بن اسامة الهذلي قال خطب عمر بن الخطابس فقال: أيها الرعاء ان لنا عليكم حق النصيحة بالغيب والـمعونة على الخير. أيها الرعاء انه ليس من حلم احب الی الله ولا اعم نفعا من حلم امام ورفقه وليس من جهل أبغض الی الله اعم ضرراً من جهل امام وخرقه وانه من يأخذ بالعافيه فيما بين ظهرانيه يُعطي العافية من فوقه»[[393]](#footnote-393).

وأخرج أبويوسف «عن عثمان بن عطاء الكلاعي عن أبيه قال: خطب عمر الناس فحمد الله وأثنی عليه ثم قال اما بعد فاني اوصيكم بتقوی الله الذي يَبقي ويهلك من سواه، الذي بطاعته ينفع أولياءه وبمعصيته يضر اعداءه فانه ليس لهالك هلك معذرة في تعمد ضلالهٍ حسبها هدي ولا في ترك حق حسبه ضلالة وان احق ما تعاهد الراعي من رعيته تعاهدهم بالذي لله عليهم في وظائف دينهم الذي هداهم الله له وإنما علينا ان نأمركم بما أمركم الله به من طاعته وان ننهاكم عما نهاكم الله عنه من معصيته وان نقيم امر الله في قريب الناس وبعيدهم ولا نبالي علي من قال الحق. ألا وان الله فرض الصلوة وجعل لها شروطا فمِن شروطها الوضوء والخشوع والركوع والسجود. واعلموا أيها الناس ان الطمع فقرٌ وان الياس غني وفي العزلة راحة من خلطاء السوء واعلموا انه من لم يرض عن الله فيما كره من قضائه لم يودّ اليه فيما يحب كنهَ شكره واعلموا ان لله تعالی عباداً يميتون الباطل بهجره ويحيُون الحق بذكره رغبوا ورهبوا فرهبوا ان خافوا فلم يأمنوا فابصروا من اليقين مالم يعاينوا فخلصوا بمالم يزايلوا اخلصهم الخوف فهجروا ما ينقطع عنهم الحيوة عليهم نقمة والـموت لهم كرامة»[[394]](#footnote-394).

وأخرج ابويوسف «عن الزهري قال جاء رجل الى عمر بن الخطابس فقال يا أمير الـمؤمنين لا أبالي في الله لومة لائم خیر لی ام اقبل على نفسي؟ فقال اما من تولی من أمر الـمسلمين شيئا فلا يخاف في الله لومة لائم ومن كان خلواً من ذلك فليقبل علی نفسه ولينصح لولي أمره»[[395]](#footnote-395).

وأخرج أبويوسف «عن سعيد بن أبي برده قال كتب عمر بن الخطاب إلى ابي موسى أما بعد: فاِن اسعد الرعاة عند الله من سعد به رعيته وان اشقي الرعاه عند الله من شقيت به رعيته وإياك أن ترتع فترتع عُمالك فيكون مثَلك عند الله مثل البهيمة نظرت الى خُضرة من الأرض فرَتعت فيها تبتغي بذلك السمَن وانما حتفها في سمنها والسلام»[[396]](#footnote-396).

وأخرج ابويوسف «عن رجل عن عمر قال لايقيم امر الله الا رجل لا يضارع ولا يصانع ولا يتّبع الـمطامع ولا يقيم أمر الله الا رجل لاينتقص غَربَه ولا يكظم في الحق على حزبه»[[397]](#footnote-397).

«وقال ابويوسف حدثني من سمع طلحة بن معدان اليعمري قال خطَبنا عمر بن الخطابس فحمد الله واثنی عليه ثم صلّی علی النبي ج وذكر ابابكر الصديق فاستغفر له ثم قال: ايها الناس انه لم يبلغ ذو حق في حقه ان يطاع في معصية الله واني لم أجد في هذا الـمال مصلحه الا خِلالاً ثلاثاً ان يؤخذ بالحق ويُعطي بالحق يمنع من الباطل وانما انا ومالكم كوالي اليتيم ان استغنيتُ عنه استعففت وان افتقرت اكلت بالمعروف ولست ادَع احداً يظلم احداً ولا يعتدي عليه حتي اضع خدّه علي الارض واضع قدمي علي الخد الآخر حتي يذعن بالحق ولكم عليّ ايها الناس خصال أذكرها لكم فخذوني بها لكم عليّ ان لا اجتبي شیئاً من خراجكم ولا ما افاء الله عليكم الا من وجهه ولكم عليّ اذا وقع في يدي اَلّا يخرج مني اِلا في حقه ولكم عليّ ان ازيد عطياتكم وأرزاقكم ان شاء الله وحده واسدّ لكم ثغوركم ولكم عليّ ان لا القيكم في المهالك ولا اُجمّركم في ثغوركم وقد اقترب منكم زمان قليل الامنآء كثير القراء قليل الفقهاء كثير الامل يعمل فيه اقوام للآخره يطلبون به دنيا عريضه تأكل دين صاحبها كما تأكل النارُ الحطب، اَلا فمن ادرك ذلكم منكم فليتق الله ربه وليصبر يا ايها الناس ان الله عظُم حقّه فوق حق خلقه فقال فيما عظم حقه: ﴿وَلَا يَأۡمُرَكُمۡ أَن تَتَّخِذُواْ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ وَٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ أَرۡبَابًاۗ أَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡكُفۡرِ بَعۡدَ إِذۡ أَنتُم مُّسۡلِمُونَ ٨٠﴾[[398]](#footnote-398) [آل‌عمران: 80]. الا واني لم ابعثكم أمراء ولا جبارين ولكن بعثتُكم ائمه الهدی يُهتدی بكم فادرّوا علی المسلمين حقوقهم ولا تضربوهم فتذلوهم ولا تجمّروهم فتفتنوهم ولا تغلقوا الابواب دونهم فيأكل قويهم ضعيفهم ولا تستأثروا عليهم فتظلموهم ولا تجهلوا عليهم وقاتلوا بهم الكفار طاقتهم فاذا رأيتم بهم كلاله فكفوا عن ذلك فإنّ ذلک ابلغ في جهاد عدوكم. ايها الناس اني اشهدكم علي اُمراء الامصار اني لم ابعثهم الا ليفقهوا الناس في دينهم ويقسموا فيئهم ويحكموا بينهم فان اشكل شيئٌ رفعوه إليّ.

قال (طلحة بن معدان الیعمری): وكان عمر بن الخطابس يقول لايصلح هذا الأمر الا بشدة في غير تجبر ولين في غير وهن»[[399]](#footnote-399).

وأخرج ابويعلي «عَنْ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَلا أُخْبِرُكُمْ بِخِيَارِ أَئِمَّتِكُمْ مِنْ شِرَارِهِمْ؟ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ، وَيَدْعُونَ لَكُمْ وَتَدْعُونَ لَهُمْ، وَشِرَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ، وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ»[[400]](#footnote-400).

وأخرج مسلم وابويعلي وغيرهما «أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ خَطَبَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَذَكَرَ نَبِىَّ اللَّهِ ج وَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ قَالَ إِنِّى رَأَيْتُ كَأَنَّ دِيكًا نَقَرَنِى ثَلاَثَ نَقَرَاتٍ وَإِنِّى لاَ أُرَاهُ إِلاَّ حُضُورَ أَجَلِى وَإِنَّ أَقْوَامًا يَأْمُرُونَنِى أَنْ أَسْتَخْلِفَ وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيُضَيِّعَ دِينَهُ وَلاَ خِلاَفَتَهُ وَلاَ الَّذِى بَعَثَ بِهِ نَبِيَّهُ ج فَإِنْ عَجِلَ بِى أَمْرٌ فَالْخِلاَفَةُ شُورَى بَيْنَ هَؤُلاَءِ السِّتَّةِ الَّذِينَ تُوُفِّىَ رَسُولُ اللَّهِ ج وَهُوَ عَنْهُمْ رَاضٍ». الحديث[[401]](#footnote-401).

قوله: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيُضَيِّعَ دِينَهُ» هذا فيما أري في الخلافة الخاصة فقط والا ففي أيام الخلافة العامة قال قد اقترب زمان قليل الامناء الخ.

قوله: «أَنَّ أَقْوَاماً سَيَطْعُنُونَ فِى هَذَا الأَمْرِ».

هذا فيما أری اشارة الی انتقال الخلافة الخاصة إلی العامة وان يتصدی لها من ليس من الـمهاجرين الاولين. وقوله اولئك أعداء الله الضلال تهديد وتخويف فلم يرد حقيقة الكفر والله أعلم.

وأخرج البخاري وابويعلي وغيرهما «عن عبدالرحمن بن ابي ليلي قال خرجت مع عمر بن الخطاب الی مكة فاستقبلنا امير مكه نافع بن علقمة فقال له: يا نافع مَن استخلفتَ علی مكه قال استخلفت عليها عبدالرحمن بن اَبزَی قال: عمدت الى رجل من الـموالي فاستخلفته علی من بها من قريش اصحاب رسول الله ج قال: نعم وجدته اقرأهم بكتاب الله ومكة ارضٌ محتضرة فاحببتُ أن يسمعوا كتاب الله من رجل حسَن القراءة قال: نِعم ما رأيتَ ان الله يرفع بالقرآن اقواماً ويضع بالقران اقواماً وان عبدالرحمن بن ابزي ممن رفعه الله بالقرآن وفي رواية فغضب عمر حتی قام في الغرز فقال اتستخلف على آل الله عبدالرحمن بن ابزي؟ قال: إني وجدته اقرأهم لكتاب الله افقههم في دين الله فتواضع لها عمر حتی اطمئن علی رَحله فقال لئن قلت ذاك لقد سمعت رسول الله ج يقول: ان الله سيرفع بهذا الدين أقواماً ويضع به آخرين»[[402]](#footnote-402).

اما افضلیت صدیقس از قول عمر بن الخطابس متواتر است:

فمن حديث عائشه أخرج البخاري «عن عائشهل في قصة الاتفاق على ابي بكر ثُمَّ تَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَتَكَلَّمَ أَبْلَغَ النَّاسِ فَقَالَ فِى كَلاَمِهِ نَحْنُ الأُمَرَاءُ وَأَنْتُمُ الْوُزَرَاءُ. فَقَالَ حُبَابُ بْنُ الْمُنْذِرِ لاَ وَاللَّهِ لاَ نَفْعَلُ، مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لاَ، وَلَكِنَّا الأُمَرَاءُ وَأَنْتُمُ الْوُزَرَاءُ هُمْ أَوْسَطُ الْعَرَبِ دَارًا، وَأَعْرَبُهُمْ أَحْسَابًا فَبَايِعُوا عُمَرَ أَوْ أَبَا عُبَيْدَةَ. فَقَالَ عُمَرُ بَلْ نُبَايِعُكَ أَنْتَ، فَأَنْتَ سَيِّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ج. فَأَخَذَ عُمَرُ بِيَدِهِ فَبَايَعَهُ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ»[[403]](#footnote-403).

وأخرج الحاكم «عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ كان أَبُو بَكْرٍ سَيِّدُنَا وَخَيْرُنَا وَأَحَبُّنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ج »[[404]](#footnote-404).

ومن حديث ابن عباس اخرج البخاري «عن ابن عباس قول عمرس في قصة الاتفاق علی ابي بكر ثم إنه بلغني أنَّ قائلا منكم يقول: والله لو مات عمرُ بَايعتُ فُلانا، فلا يَغتَرَّ امْرؤٌ أَنْ يقول: إنما كان بَيعةُ أبي بَكرٍ فَلتَة[[405]](#footnote-405)، وَتَمَّتْ، أَلا وإنها قد كانت كذلك، ولكنَّ الله وَقَى شرَّها، وليس فيكم مَنْ تُقْطعُ إليه الأَعْنَاقُ مثلُ أبي بكر، وفي هذا الحديث ايضا قال ابوبكر وَقَدْ رَضِيتُ لَكُمْ أَحَدَ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ فَبَايِعُوا أَيَّهُمَا شِئْتُمْ وَأَخَذَ بِيَدِى وَبِيَدِ أَبِى عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَنَا فَلَمْ أَكْرَهْ مِمَّا قَالَ غَيْرَهَا كَانَ وَاللَّهِ أَنْ أُقَدَّمَ فَتُضْرَبَ عُنُقِى لاَ يُقَرِّبُنِى ذَلِكَ مِنْ إِثْمٍ أَحَبَّ إِلَىَّ مِنْ أَنْ أَتَأَمَّرَ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُ اللَّهُمَّ إِلاَّ أَنْ تُسَوِّلَ لِى نَفْسِى عِنْدَ الْمَوْتِ شَيْئًا لاَ أَجِدُهُ الآنَ»[[406]](#footnote-406).

ومن حديث انس أخرج البخاري: «عَنْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍس أَنَّهُ سَمِعَ خُطْبَةَ عُمَرَ الْآخِرَةَ حِينَ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَذَلِكَ الْغَدَ مِنْ يَوْمٍ تُوُفِّيَ النَّبِيُّ ج فَتَشَهَّدَ وَأَبُو بَكْرٍ صَامِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ قَالَ كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَعِيشَ رَسُولُ اللَّهِ ج حَتَّى يَدْبُرَنَا يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَكُونَ آخِرَهُمْ فَإِنْ يَكُ مُحَمَّدٌ ج قَدْ مَاتَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ نُورًا تَهْتَدُونَ بِهِ هَدَى اللَّهُ مُحَمَّدًا ج وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ج ثَانِيَ اثْنَيْنِ فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِكُمْ فَقُومُوا فَبَايِعُوهُ وَكَانَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ قَدْ بَايَعُوهُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ وَكَانَتْ بَيْعَةُ الْعَامَّةِ عَلَى الْمِنْبَرِ»[[407]](#footnote-407).

ومن حديث شيبه أخرج البخاري: «عَنْ أَبِي وَائِلٍ قَالَ جَلَسْتُ مَعَ شَيْبَةَ عَلَى الْكُرْسِيِّ فِي الْكَعْبَةِ فَقَالَ لَقَدْ جَلَسَ هَذَا الْمَجْلِسَ عُمَرُس فَقَالَ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ لَا أَدَعَ فِيهَا صَفْرَاءَ وَلَا بَيْضَاءَ إِلَّا قَسَمْتُهُ قُلْتُ إِنَّ صَاحِبَيْكَ لَمْ يَفْعَلَا قَالَ هُمَا الْمَرْءَانِ أَقْتَدِي بِهِمَا»[[408]](#footnote-408).

«ومن حديث رجل من بني زريق في قصة الاتفاق علی ابي بكر اخرج ابوبكر بن ابي شيبه قال عمر بايعوا أبا بكر، فقال أبو بكر لعمر: أنت أقوى مني، فقال عمر: أنت أفضل منى، فقالاها الثانية، فلما كانت الثالثة قال له عمر: إن قوتي لك مع فضلك، فبايعوا أبا بكر»[[409]](#footnote-409).

ومن حديث جابر بن عبدالله أخرج الترمذي: «عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ عُمَرُ لأَبِى بَكْرٍ يَا خَيْرَ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَمَا إِنَّكَ إِنْ قُلْتَ ذَاكَ فَلَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ عَلَى رَجُلٍ خَيْرٍ مِنْ عُمَرَ»[[410]](#footnote-410).

ومن حديث علقمه بن قيس وقيس بن مروان أخرج ابويعلي «عن علقمه وقيس بن مروان كليهما في فضائل عبدالله بن مسعود عن عمر قَالَ فَغَدَوْتُ إِلَيْهِ لأُبَشِّرَهُ فَوَجَدْتُ أَبَا بَكْرٍ قَدْ سَبَقَنِى إِلَيْهِ فَبَشَّرَهُ وَلاَ وَاللَّهِ مَا سَبَقْتُهُ إِلَى خَيْرٍ قَطُّ إِلاَّ سَبَقَنِى إِلَيْهِ»[[411]](#footnote-411).

وفي الـمشكوة: «عن عمر ذُكِرَ عنده أبو بكر، فبكى، وقال: وَدِدْتُ أن عملي كلَّه مثلُ عمله يوما واحدا من أيامه، وليلة واحدة من لياليه، أما ليلتُه، فالليلةُ التي سار مع النبيِّ ج إِلى الغار فلما انتهيا إِليه قال: والله لا تدخلَه حتى أدْخلَه قبلكَ، فإن كان فيه شيء أصابني دُونَكَ، فدخل فكَسَحَه، فوجد في جانبه ثُقَبا، فَشَقَّ إِزاره، وسدَّها به، فبقي منها اثنان، فألْقَمُهما رِجْليه، ثم قال لرسول الله ج: ادخل، فدخل النبي ج، وَوَضع رأْسه في حَجْرِهِ ونام، فلُدِغَ أبو بكر في رِجْله من الجُحر، ولم يتحرَّكْ مخافةَ أن ينتبه النبيُّ ج، فسقطت دُمُوعُه على وجه النبيِّ ج، فقال: ما لك يا أبا بكر؟ قال: لُدِغتُ، فِداك - أَبي وأُمِّي - فتفل عليه النبيُّ ج، فذهب ما يجده، ثم انتقض عليه، وكان سببَ موته، وَأَما يومُهُ، فلما قُبِضَ النبيُّ ج ارتدت العرب، وقالوا: لا نُؤَدِّي زكاة، فقال: لو منعوني عِقالا لجاهدتُهم عليه، فقلتُ: يا خليفةَ رسولِ الله، تَأَلَّفِ الناسَ، وارْفُقْ بهم، فقال لي: أَجَبَّار في الجاهلية وخَوَّار في الإِسلام؟ إِنَّهُ قد انقطع الوحيُ، وتَمَّ الدِّينُ، أَيَنْقُصُ وأنا حَيّ؟»[[412]](#footnote-412).

اما استدلال او برخلافت صدیق به تفویض امامت صلوة باو: فقد أخرج الحاكم وابوبكر «عَنْ عَاصِمٍ عَنْ زِرٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ج قَالَتِ الأَنْصَارُ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ قَالَ فَأَتَاهُمْ عُمَرُس فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ يَؤُمُّ النَّاسَ فَأَيُّكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ.

فَقَالَتِ الأَنْصَارُ نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ»[[413]](#footnote-413).

وأخرج احمد «عن رافع الطائي رفيق ابي بكر فِى غَزْوَةِ السَّلاَسِلِ - قَالَ وَسَأَلْتُهُ عَمَّا قِيلَ مِنْ بَيْعَتِهِمْ فَقَالَ وَهُوَ يُحَدِّثُهُ عَمَّا تَكَلَّمَتْ بِهِ الأَنْصَارُ وَمَا كَلَّمَهُمْ بِهِ وَمَا كَلَّمَ بِهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الأَنْصَارَ وَمَا ذَكَّرَهُمْ بِهِ مِنْ إِمَامَتِي إِيَّاهُمْ بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ ج فِى مَرَضِهِ فَبَايَعُونِى لِذَلِكَ وَقَبِلْتُهَا مِنْهُمْ وَتَخَوَّفْتُ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةٌ تَكُونُ بَعْدَهَا رِدَّةٌ»[[414]](#footnote-414).

و اما استدلال او بر خلافت صدیق به سوابق اسلامیه‌اش: «فقد أخرج ابوبكر عن ابن عباس في قصة الاتفاق علی ابي بكر ثم قلت: يا معشر الانصار! يا معشر الـمسلمين! إن أولى الناس بأمر رسول الله ج من بعده ثاني إثنين إذ هما في الغار أبو بكر السباق المبين، ثم أخذت بيده وبادرني من الانصار فضرب على يده قبل أن أضرب على يده ثم ضربت على يده وتتابع الناس»[[415]](#footnote-415).

اما فهمیدن او خلافت خاصه‌ی خلفاء را از وقوع خلافت ایشان در ایام ظهور اسلام و قوت او: فقد أخرج ابو يعلي «عن علقمة بن عبدالله الـمزني عن رَجُلٌ قَالَ كُنْتُ فِى مَجْلِسٍ فِيهِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ لِرَجُلٍ مِنَ الْقَوْمِ ا فُلاَنُ كَيْفَ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ج يَنْعَتُ الإِسْلاَمَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: إِنَّ الإِسْلاَمَ بَدَأَ جَذَعاً ثُمَّ ثَنِيًّا ثُمَّ رَبَاعِيًّا ثُمَّ سَدِيساً ثُمَّ بَازِلاً. قَالَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَمَا بَعْدَ الْبُزُولِ إِلاَّ النُّقْصَانُ»[[416]](#footnote-416).

و این موافق است بمضمون آیه‌ی ﴿أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ﴾ [الفتح: 29].

اما فهمیدن او خلافت خاصه خلفا از حدیث قرون ثلاثه: فقد أخرج الترمذي «عن ابن عمر قال: خطبنا عمر بالجابية فقال ا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّى قُمْتُ فِيكُمْ كَمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ج فِينَا فَقَالَ أُوصِيكُمْ بِأَصْحَابِى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَفْشُو الْكَذِبُ حَتَّى يَحْلِفَ الرَّجُلُ وَلاَ يُسْتَحْلَفُ وَيَشْهَدَ الشَّاهِدُ وَلاَ يُسْتَشْهَدُ»[[417]](#footnote-417).

اما فهمیدن او خلافت خاصه خود را از آنکه تا او هست فتنه‌ی عامه نخواهد بود: «فقد أخرج البخاري عن شقيق قال سَمِعْتُ حُذَيْفَةَ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ عُمَرَ قَالَ أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ النَّبِىِّ ج فِى الْفِتْنَةِ. قَالَ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِى أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ، تُكَفِّرُهَا الصَّلاَةُ وَالصَّدَقَةُ وَالأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْىُ عَنِ الْمُنْكَرِ. قَالَ لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ، وَلَكِنِ الَّتِى تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ. قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا. قَالَ عُمَرُ أَيُكْسَرُ الْبَابُ أَمْ يُفْتَحُ قَالَ بَلْ يُكْسَرُ. قَالَ عُمَرُ إِذًا لاَ يُغْلَقَ أَبَدًا. قُلْتُ أَجَلْ. قُلْنَا لِحُذَيْفَةَ أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ قَالَ نَعَمْ كَمَا أَعْلَمُ أَنَّ دُونَ غَدٍ لَيْلَةً، وَذَلِكَ أَنِّى حَدَّثْتُهُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ. فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ مَنِ الْبَابُ فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ مَنِ الْبَابُ قَالَ عُمَرُ»[[418]](#footnote-418).

اما استدلال او بر خلافت خود به محدّثیت و موافقت وحی: أخرج مسلم «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ عُمَرُ: وَافَقْتُ رَبِّى فِى ثَلاَثٍ فِى مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ وَفِى الْحِجَابِ وَفِى أُسَارَى بَدْرٍ»[[419]](#footnote-419).

اما بیان افضلیت خود در زمان خلافت خود: اخرج محمد في الـمؤطا «عن سالم بن عبد الله قال: قال عمر بن الخطابس: لو علمت أن أحدا أقوى على هذا الأمر مني لكان أن أقدم فيضرب عنقي أهون علي فمن ولي هذا الأمر بعدي فليعلم أن سيرده عنه القريب والبعيد وأيم الله إن كنت لأقاتل الناس عن نفسي»[[420]](#footnote-420).

وأخرج مسلم: «عن سماك عن عمر في قصة الايلاء وَقَلَّمَا تَكَلَّمْتُ وَأَحْمَدُ اللَّهَ بِكَلاَمٍ إِلاَّ رَجَوْتُ أَنْ يَكُونَ اللَّهُ يُصَدِّقُ قَوْلِي الَّذِى أَقُولُ»[[421]](#footnote-421).

و اما بیان خلافت من بعد و شوری ساختن او در میان شش کس: أخرج البخاري في قصه مقتل عمر والاتفاق علی عثمان من حديث عمرو بن ميمون «عن عمر قَالُوا أَوْصِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اسْتَخْلِفْ. قَالَ مَا أَجِدُ أَحَقَّ بِهَذَا الأَمْرِ مِنْ هَؤُلاَءِ النَّفَرِ أَوِ الرَّهْطِ الَّذِينَ تُوُفِّىَ رَسُولُ اللَّهِ ج وَهْوَ عَنْهُمْ رَاضٍ. فَسَمَّى عَلِيًّا وَعُثْمَانَ وَالزُّبَيْرَ وَطَلْحَةَ وَسَعْدًا وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ»[[422]](#footnote-422).

ومن مسند عثمان بن عفانس (17 روایت):

اما استدلال بر خلافت خاصه مشائخ ثلاثه به آنکه از سابقین بوده‌اند: فقد أخرج الترمذي «عَنْ أَبِى عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِىِّ قَالَ لَمَّا حُصِرَ عُثْمَانُ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ فَوْقَ دَارِهِ ثُمَّ قَالَ أُذَكِّرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حِرَاءَ حِينَ انْتَفَضَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: اثْبُتْ حِرَاءُ فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلاَّ نَبِىٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ. قَالُوا نَعَمْ»[[423]](#footnote-423).

وأخرج الترمذي: «عن ثمامة بن حزن القشيري في قصة طويلة قال عثمان: أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ وَالْإِسْلَامِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج كَانَ عَلَى ثَبِيرٍ[[424]](#footnote-424) مَكَّةَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَنَا فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَرَكَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ ج بِرِجْلِهِ وَقَالَ اسْكُنْ ثَبِيرُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ شَهِدُوا لِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ يَعْنِي أَنِّي شَهِيدٌ».ثلاثا[[425]](#footnote-425).

وأخرج البخاري «عن عبيدالله بن علاء بن الخيار في قصة قال عثمان: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا ج بِالْحَقِّ، فَكُنْتُ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَآمَنْتُ بِمَا بُعِثَ بِهِ، وَهَاجَرْتُ الْهِجْرَتَيْنِ كَمَا قُلْتَ، وَصَحِبْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج وَبَايَعْتُهُ، فَوَاللَّهِ مَا عَصَيْتُهُ وَلاَ غَشَشْتُهُ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ، ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ مِثْلُهُ، ثُمَّ عُمَرُ مِثْلُهُ، ثُمَّ اسْتُخْلِفْتُ، أَفَلَيْسَ لِى مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِى لَهُمْ قُلْتُ بَلَى. قَالَ فَمَا هَذِهِ الأَحَادِيثُ الَّتِى تَبْلُغُنِي عَنْكُمْ»[[426]](#footnote-426).

و اما استدلال بر منع خروج بر وی به سوابق اسلامیه خود پس متواتر است جمعی کثیر آن را از ذی النورین روایت کرده‌اند: فمن رواية أبي اسحق عن ابي عبدالرحمن السلمي عنه: اخرج الترمذي «عَنْ أَبِى عَبْدِ الرَّحْمَنِ السُّلَمِىِّ قَالَ لَمَّا حُصِرَ عُثْمَانُ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ فَوْقَ دَارِهِ ثُمَّ قَالَ أُذَكِّرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حِرَاءَ حِينَ انْتَفَضَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: اثْبُتْ حِرَاءُ فَلَيْسَ عَلَيْكَ إِلاَّ نَبِىٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ أُذَكِّرُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ فِى جَيْشِ الْعُسْرَةِ[[427]](#footnote-427) مَنْ يُنْفِقُ نَفَقَةً مُتَقَبَّلَةً. وَالنَّاسُ مُجْهَدُونَ مُعْسِرُونَ فَجَهَّزْتُ ذَلِكَ الْجَيْشَ قَالُوا نَعَمْ.

ثم قال: اذكركم بالله هَلْ تَعْلَمُونَ أَنْ رُومَةَ لَمْ يَكُنْ يَشْرَبُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلاَّ بِثَمَنٍ فَابْتَعْتُهَا بِمَالِى فَجَعَلْتُهَا لِلْغَنِىِّ وَالْفَقِيرِ وَابْنِ السَّبِيلِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ فِى أَشْيَاءَ عَدَّدَهَا»[[428]](#footnote-428).

ومن رواية احنف بن قيس أخرج النسائي: «عَنِ الأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ خَرَجْنَا حُجَّاجًا فَقَدِمْنَا الْمَدِينَةَ وَنَحْنُ نُرِيدُ الْحَجَّ فَبَيْنَا نَحْنُ فِى مَنَازِلِنَا نَضَعُ رِحَالَنَا إِذْ أَتَانَا آتٍ فَقَالَ إِنَّ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا فِى الْمَسْجِدِ وَفَزِعُوا. فَانْطَلَقْنَا فَإِذَا النَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى نَفَرٍ فِى وَسَطِ الْمَسْجِدِ وَفِيهِمْ عَلِىٌّ وَالزُّبَيْرُ وَطَلْحَةُ وَسَعْدُ بْنُ أَبِى وَقَّاصٍ فَإِنَّا لَكَذَلِكَ إِذْ جَاءَ عُثْمَانُس عَلَيْهِ مُلاَءَةٌ صَفْرَاءُ قَدْ قَنَّعَ بِهَا رَأْسَهُ فَقَالَ أَهَا هُنَا طَلْحَةُ أَهَا هُنَا الزُّبَيْرُ أَهَا هُنَا سَعْدٌ قَالُوا نَعَمْ. قَالَ فَإِنِّى أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِى لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: مَنْ يَبْتَاعُ مِرْبَدَ بَنِى فُلاَنٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ. فَابْتَعْتُهُ بِعِشْرِينَ أَلْفًا أَوْ بِخَمْسَةٍ وَعِشْرِينَ أَلْفًا فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ: اجْعَلْهُ فِى مَسْجِدِنَا وَأَجْرُهُ لَكَ. قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِى لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: مَنِ ابْتَاعَ بِئْرَ رُومَةَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ فَابْتَعْتُهَا بِكَذَا وَكَذَا فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج فَقُلْتُ قَدِ ابْتَعْتُهَا بِكَذَا وَكَذَا قَالَ: اجْعَلْهَا سِقَايَةً لِلْمُسْلِمِينَ وَأَجْرُهَا لَكَ. قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ الَّذِى لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج نَظَرَ فِى وُجُوهِ الْقَوْمِ فَقَالَ: مَنْ يُجَهِّزْ هَؤُلاَءِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ. يَعْنِى جَيْشَ الْعُسْرَةِ فَجَهَّزْتُهُمْ حَتَّى لَمْ يَفْقِدُوا عِقَالاً وَلاَ خِطَامًا. فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدِ اللَّهُمَّ اشْهَدِ اللَّهُمَّ اشْهَدْ»[[429]](#footnote-429).

ومن رواية ثمامة بن حزن القشيري عنه أخرج الترمذي والنسائي وهذا لفظ النسائي: «عَنْ ثُمَامَةَ بْنِ حَزْنٍ الْقُشَيْرِىِّ قَالَ شَهِدْتُ الدَّارَ حِينَ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ عُثْمَانُ فَقَالَ أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ وَبِالإِسْلاَمِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَدِمَ الْمَدِينَةَ وَلَيْسَ بِهَا مَاءٌ يُسْتَعْذَبُ غَيْرَ بِئْرِ رُومَةَ فَقَالَ: مَنْ يَشْتَرِى بِئْرَ رُومَةَ فَيَجْعَلُ فِيهَا دَلْوَهُ مَعَ دِلاَءِ الْمُسْلِمِينَ بِخَيْرٍ لَهُ مِنْهَا فِى الْجَنَّةِ. فَاشْتَرَيْتُهَا مِنْ صُلْبِ مَالِى فَجَعَلْتُ دَلْوِى فِيهَا مَعَ دِلاَءِ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْتُمُ الْيَوْمَ تَمْنَعُونِى مِنَ الشُّرْبِ مِنْهَا حَتَّى أَشْرَبَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ وَالإِسْلاَمِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنِّى جَهَّزْتُ جَيْشَ الْعُسْرَةِ مِنْ مَالِى قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ وَالإِسْلاَمِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ الْمَسْجِدَ ضَاقَ بِأَهْلِهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: مَنْ يَشْتَرِى بُقْعَةَ آلِ فُلاَنٍ فَيَزِيدُهَا فِى الْمَسْجِدِ بِخَيْرٍ لَهُ مِنْهَا فِى الْجَنَّةِ.

فَاشْتَرَيْتُهَا مِنْ صُلْبِ مَالِى فَزِدْتُهَا فِى الْمَسْجِدِ وَأَنْتُمْ تَمْنَعُونِى أَنْ أُصَلِّىَ فِيهِ رَكْعَتَيْنِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ وَالإِسْلاَمِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج كَانَ عَلَى ثَبِيرٍ ثَبِيرِ مَكَّةَ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَأَنَا فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَرَكَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ ج بِرِجْلِهِ وَقَالَ: اسْكُنْ ثَبِيرُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِىٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ. قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ. قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ شَهِدُوا لِى وَرَبِّ الْكَعْبَةِ. يَعْنِى أَنِّى شَهِيدٌ»[[430]](#footnote-430).

ومن روايه أبي سلمه بن عبدالرحمن بن عوف: أخرج النسائي: «عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ عُثْمَانَ أَشْرَفَ عَلَيْهِمْ حِينَ حَصَرُوهُ فَقَالَ أَنْشُدُ بِاللَّهِ رَجُلًا سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج يَقُولُ يَوْمَ الْجَبَلِ[[431]](#footnote-431) حِينَ اهْتَزَّ فَرَكَلَهُ بِرِجْلِهِ وَقَالَ اسْكُنْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدَانِ وَأَنَا مَعَهُ فَانْتَشَدَ لَهُ رِجَالٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدُ بِاللَّهِ رَجُلًا شَهِدَ رَسُولَ اللَّهِ ج يَوْمَ بَيْعَةِ الرِّضْوَانِ يَقُولُ هَذِهِ يَدُ اللَّهِ وَهَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ فَانْتَشَدَ لَهُ رِجَالٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدُ بِاللَّهِ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ج يَوْمَ جَيْشِ الْعُسْرَةِ يَقُولُ مَنْ يُنْفِقُ نَفَقَةً مُتَقَبَّلَةً فَجَهَّزْتُ نِصْفَ الْجَيْشِ مِنْ مَالِي فَانْتَشَدَ لَهُ رِجَالٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدُ بِاللَّهِ رَجُلًا سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ مَنْ يَزِيدُ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ بِبَيْتٍ فِي الْجَنَّةِ فَاشْتَرَيْتُهُ مِنْ مَالِي فَانْتَشَدَ لَهُ رِجَالٌ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدُ بِاللَّهِ رَجُلًا شَهِدَ رُومَةَ تُبَاعُ فَاشْتَرَيْتُهَا مِنْ مَالِي فَأَبَحْتُهَا لِابْنِ السَّبِيلِ فَانْتَشَدَ لَهُ رِجَالٌ»[[432]](#footnote-432).

اما جواب او از قدح در سوابق اسلامیه: فقد أخرج احمد «عَنْ عَاصِمٍ عَنْ شَقِيقٍ قَالَ لَقِىَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ مَا لِى أَرَاكَ قَدْ جَفَوْتَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَبْلِغْهُ أَنِّى لَمْ أَفِرَّ يَوْمَ عَيْنَيْنِ - قَالَ عَاصِمٌ يَقُولُ يَوْمَ أُحُدٍ - وَلَمْ أَتَخَلَّفْ يَوْمَ بَدْرٍ وَلَمْ أَتْرُكْ سُنَةَ عُمَرَ. قَالَ فَانْطَلَقَ فَخَبَّرَ ذَلِكَ عُثْمَانَ قَالَ فَقَالَ أَمَّا قَوْلُهُ إِنِّى لَمْ أَفِرَّ يَوْمَ عَيْنَيْنِ فَكَيْفَ يُعَيِّرُنِى بِذَنْبٍ وَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُ فَقَالَ ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ﴾ [آل‌عمران: 155]. وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنِّى تَخَلَّفْتُ يَوْمَ بَدْرٍ فَإِنِّى كُنْتُ أُمَرِّضُ رُقْيَّةَ بِنْتَ رَسُو لِ اللَّهِ ج حَتَّى مَاتَتْ وَقَدْ ضَرَبَ لِى رَسُو لُ اللَّهِ ج بِسَهْمِى وَمَنْ ضَرَبَ لَهُ رَسُو لُ اللَّهِ ج بِسَهْمِهِ فَقَدْ شَهِدَ وَأَمَّا قَوْلُهُ إِنِّى لَمْ أَتْرُكْ سُنَةَ عُمَرَ فَإِنِّى لاَ أُطِيقُهَا وَلاَ هُوَ فَائْتِهِ فَحَدِّثْهُ بِذَلِكَ»[[433]](#footnote-433).

و اما آن که خود را بالقطع می‌دانست که از اهل جنت است: «فقد اخرج احمد عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ شَهِدْتُ عُثْمَانَ يَوْمَ حُوصِرَ فِى مَوْضِعِ الْجَنَائِزِ وَلَوْ أُلْقِىَ حَجَرٌ لَمْ يَقَعْ إِلاَّ عَلَى رَأْسِ رَجُلٍ فَرَأَيْتُ عُثْمَانَ أَشْرَفَ مِنَ الْخَوْخَةِ الَّتِى تَلِى مَقَامَ جِبْرِيلَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَفِيكُمْ طَلْحَةُ فَسَكَتُوا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَفِيكُمْ طَلْحَةُ فَسَكَتُوا ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَفِيكُمْ طَلْحَةُ فَقَامَ طَلْحَةُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ أَلاَ أَرَاكَ هَا هُنَا مَا كُنْتُ أَرَى أَنَّكَ تَكُونُ فِى جَمَاعَةٍ تَسْمَعُ نِدَائِى آخِرَ ثَلاَثِ مَرَّاتٍ ثُمَّ لاَ تُجِيبُنِى أَنْشُدُكَ اللَّهَ يَا طَلْحَةُ تَذْكُرُ يَوْمَ كُنْتُ أَنَا وَأَنْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج فِى مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ غَيْرِى وَغَيْرُكَ. قَالَ نَعَمْ. فَقَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ ج: يَا طَلْحَةُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ نَبِىٍّ إِلاَّ وَمَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ رَفِيقٌ مِنْ أُمَّتِهِ مَعَهُ فِى الْجَنَّةِ وَإِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ هَذَا - يَعْنِينِى - رَفِيقِى مَعِي فِي الْجَنَّةِ. قَالَ طَلْحَةُ اللَّهُمَّ نَعَمْ. ثُمَّ انْصَرَفَ»[[434]](#footnote-434).

و اما آنکه به یقین می‌دانست که این بلوی او را پیش خواهد آمد: فقد أخرج الترمذي والحاكم: «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِى خَالِدٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِى حَازِمٍ حَدَّثَنِى أَبُو سَهْلَةَ قَالَ قَالَ لِى عُثْمَانُ يَوْمَ الدَّارِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ عَهْدًا فَأَنَا صَابِرٌ عَلَيْهِ»[[435]](#footnote-435).

وأخرج الحاكم والترمذي: «عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: يَا عُثْمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلاَ تَخْلَعْهُ لَهُمْ»[[436]](#footnote-436).

وصح من حديث ابي موسى قوله ج «بشره بالجنة على بلوی تصيبه»[[437]](#footnote-437).

و اما آنکه بالقطع می‌دانست که وی بر حق است: فقد أخرج الترمذي من حديث مرة بن كعب: «ان رسول الله ذَكَرَ الْفِتَنَ فَقَرَّبَهَا فَمَرَّ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ فِى ثَوْبٍ فَقَالَ هَذَا يَوْمَئِذٍ عَلَى الْهُدَى فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. قَالَ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ فَقُلْتُ: هَذَا؟ قَالَ نَعَمْ»[[438]](#footnote-438).

وأخرج الترمذي: «عن ابن عمر قال ذكر رسول الله ج فتنة فقال يقتل هذا فيها مظلوما لعثمان»[[439]](#footnote-439).

وأخرج الحاكم: «عن ابي هريرة قال سمعت رسول الله ج يقول: انها ستكون فتنة واختلاف واختلاف وفتنة قال قلنا يا رسول الله فما تأمرنا قال عليكم بالأمير واصحابه واشار الی عثمان»[[440]](#footnote-440).

واخرج احمد: «عن كثير ابن الصلت قال اَغفی[[441]](#footnote-441) عثمان بن عفان في اليوم الذي قتل فيه، فاستيقظ فقال: لولا أن يقول الناس: تمنى عثمان أمنية لحدثتكم قال: قلنا: أصلحك الله حدثنا فلسنا نقول ما يقول الناس؛ فقال: إني رأيت رسول الله ج في منامي هذا فقال: إنك شاهد معنا الجمعة»[[442]](#footnote-442).

وأخرج احمد: «عَنْ نَائِلَةَ بِنْتِ الْفَرَافِصَةَ امْرَأَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَتْ نَعَسَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانُ فَأَغْفَى فَاسْتَيْقَظَ فَقَالَ لَيَقْتُلَنَّنِى الْقَوْمُ قُلْتُ كَلاَّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَمْ يَبْلُغْ ذَاكَ إِنَّ رَعِيَّتَكَ اسْتَعْتَبُوكَ. قَالَ إِنِّى رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج فِى مَنَامِي وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَقَالُوا: تُفْطِرُ عِنْدَنَا اللَّيْلَةَ»[[443]](#footnote-443).

ومن مسند علی بن ابی طالبس[[444]](#footnote-444) (36 روایت):

اما شروط خلافت: فقد اخرج احمد «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ عُمَارَةَ بْنِ رُوَيْبَةَ عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ قَالَ سَمِعَتْ أُذُنَاىَ وَوَعَاهُ قَلْبِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ صَالِحُهُمْ تَبَعٌ لِصَالِحِهِمْ وَشِرَارُهُمْ تَبَعٌ لِشِرَارِهِمْ»[[445]](#footnote-445).

واخرج ابويعلي: «عَنْ عَلِيٍّ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج خَطَبَ النَّاسَ ذَاتَ يَوْمٍ، فَقَالَ: أَلا إِنَّ الأُمَرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ، أَلا إِنَّ الأُمَرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ، أَلا إِنَّ الأُمَرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ مَا أَقَامُوا بِثَلاثٍ: مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا، وَمَا عَاهَدُوا فَوَفَوْا، وَمَا اسْتُرْحِمُوا فَرَحِمُوا، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»[[446]](#footnote-446).

اما بیان افضلیت شیخین پس از وی متواتر شده مرفوعاً وموقوفاً هر چند این مسئله مذهب جمیع اهل حق است اما کسی از صحابه آن را مصرّح‌تر و محکم‌تر چون علی مرتضی نیاورده اما مرفوعه: فحدیث: «أَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ». روي بطريق متعددة عنه، ومن طريق الشعبي عن الحارث عن علي اخرج الترمذي وابن ماجة «عن النبي ج قال: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ مَا خَلاَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ لاَ تُخْبِرْهُمَا يَا عَلِىُّ»[[447]](#footnote-447).

ومن طريق وُلد الحسن بن علي: أخرج عبدالله ابن احمد في زوائد الـمسند: «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَسَنٍ حَدَّثَنِى أَبِى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِىٍّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِىِّ ج فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ: يَا عَلِىُّ هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَشَبَابِهَا بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»[[448]](#footnote-448).

ومن طريق وُلد حسين بن علي: أخرج الترمذي «عَنِ الزُّهْرِىِّ عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ إِلاَّ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ يَا عَلِىُّ لاَ تُخْبِرْهُمَا»[[449]](#footnote-449).

وقد وافق علياس غيره من الصحابة فقد أخرج الترمذي: «عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج لأَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ: هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لاَ تُخْبِرْهُمَا يا علي»[[450]](#footnote-450).

واخرج ابن ماجه: «عنْ أَبِى جُحَيْفَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ إِلاَّ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»[[451]](#footnote-451).

ومن موقوفه: «خير هذه الأمة ابوبكر ثم عمر»[[452]](#footnote-452).

و آن را جمعی کثیر روایت کرده‌اند[[453]](#footnote-453) فمن رواية ابنه محمد بن الحنفية عنه: أخرج البخاري وأبوداود من طريق سفيان الثوري «عن جَامِعُ بْنُ أَبِى رَاشِدٍ قال حَدَّثَنَا أَبُو يَعْلَى عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ قُلْتُ لأَبِى أَىُّ النَّاسِ خَيْرٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج قَالَ أَبُو بَكْرٍ. قَالَ قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ ثُمَّ عُمَرُ. قَالَ ثُمَّ خَشِيتُ أَنْ أَقُولَ ثُمَّ مَنْ فَيَقُولَ عُثْمَانُ فَقُلْتُ ثُمَّ أَنْتَ يَا أَبَةِ قَالَ مَا أَنَا إِلاَّ رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»[[454]](#footnote-454).

ومن روایه عبدالله بن سلمه عنه: اخرج ابن ماجه «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج أَبُو بَكْرٍ وَخَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ أَبِى بَكْرٍ عُمَرُ»[[455]](#footnote-455).

ومن روایه علقمه بن قیس: اخرج احمد «ومن رواية عبد الخير صاحب لواء علي عنه وفي طرقها العدد فقد روی عنه حَبِيبِ بْنِ أَبِى ثَابِتٍ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ الْهَمْدَانِىِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا قَالَ فَذَكَرَ أَبَا بَكْرٍ ثُمَّ قَالَ أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِالثَّانِى قَالَ فَذَكَرَ عُمَرَ ثُمَّ قَالَ لَوْ شِئْتُ لأَنْبَأْتُكُمْ بِالثَّالِثِ قَالَ وَسَكَتَ فَرَأَيْنَا أَنَّهُ يَعْنِى نَفْسَهُ فَقُلْتُ أَنْتَ سَمِعْتَهُ يَقُولُ هَذَا قَالَ نَعَمْ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ وَإِلا صُمَّتَا»[[456]](#footnote-456).

وروی عطاء بن السائب: «عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ عَلِىٍّ قَالَ أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَخَيْرُهَا بَعْدَ أَبِى بَكْرٍ عُمَرُ ثُمَّ يَجْعَلُ اللَّهُ الْخَيْرَ حَيْثُ أَحَبَّ»[[457]](#footnote-457).

«وروي عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَامَ عَلِىٌّ فَقَالَ خَيْرُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَإِنَّا قَدْ أَحْدَثْنَا بَعْدَهُمْ أَحْدَاثاً يَقْضِى اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا مَا شَاءَ[[458]](#footnote-458)».

«عَنْ أَبِي إِسْحَقَ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ: خَيْرُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[[459]](#footnote-459).

ومن رواية ابي جحيفه عنه وفي طرقها العدد «عن عَاصِمُ بْنُ أَبِى النَّجُودِ عَنْ زِرٍّ - يَعْنِى ابْنَ حُبَيْشٍ - عَنْ أَبِى جُحَيْفَةَ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ - ثُمَّ قَالَ - أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ أَبِى بَكْرٍ عُمَرُ»[[460]](#footnote-460).

«وعَنِ الشَّعْبِىِّ قالَ حَدَّثَنِى أَبُو جُحَيْفَةَ الَّذِى كَانَ عَلِىٌّ يُسَمِّيهِ وَهْبَ الْخَيْرِ قَالَ قَالَ لِى عَلِىٌّ يَا أَبَا جُحَيْفَةَ أَلاَ أُخْبِرُكَ بِأَفْضَلِ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا قَالَ قُلْتُ بَلَى. قَالَ وَلَمْ أَكُنْ أَرَى أَنَّ أَحَداً أَفْضَلُ مِنْهُ قَالَ أَفْضَلُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَبَعْدَ أَبِى بَكْرٍ عُمَرُ وَبَعْدَهُمَا آخَرُ ثَالِثٌ وَلَمْ يُسَمِّهِ»[[461]](#footnote-461).

«وعَنْ أَبِى إِسْحَاقَ عَنْ أَبِى جُحَيْفَةَ قَالَ قَالَ عَلِىٌّ خَيْرُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَبَعْدَ أَبِى بَكْرٍ عُمَرُ وَلَوْ شِئْتُ أَخْبَرْتُكُمْ بِالثَّالِثِ»[[462]](#footnote-462).

«وعن عَوْنُ بْنُ أَبِى جُحَيْفَةَ قَالَ كَانَ أَبِى مِنْ شُرَطِ عَلِىٍّ وَكَانَ تَحْتَ الْمِنْبَرِ فَحَدَّثَنِى أَبِى أَنَّهُ صَعِدَ الْمِنْبَرَ يَعْنِى عَلِيًّا فَحَمِدَ اللَّهَ تَعَالَى وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِىِّ ج وَقَالَ خَيْرُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ وَالثَّانِى عُمَرُ. وَقَالَ يَجْعَلُ اللَّهُ تَعَالَى الْخَيْرَ حَيْثُ أَحَبَّ»[[463]](#footnote-463).

«وعن سُفْيَانُ الثوري عَنِ الأَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ رَجُلٍ، عَنْ عَلِىٍّ، أَنَّهُ قَالَ يَوْمَ الْجَمَلِ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمْ يَعْهَدْ إِلَيْنَا عَهْدًا نَأْخُذُ بِهِ فِى الإِمَارَةِ، وَلَكِنَّهُ شَىْءٌ رَأَيْنَاهُ مِنْ قِبَلِ أَنْفُسِنَا، ثُمَّ اسْتُخْلِفَ أَبُو بَكْرٍ، رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيه، فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، ثُمَّ اسْتُخْلِفَ عُمَرُ، فَأَقَامَ وَاسْتَقَامَ، حَتَّى ضَرَبَ الدِّينُ بِجِرَانِهِ»[[464]](#footnote-464). اخرج هذه الروايات كلها احمد.

ومن رواية مسعر بن كدام «عن عبدالـملك بن ميسرة عن النزال بن سبرة عن علي قال: خَيْرُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ و عُمَرُ» أخرجه أبوعمر في الاستيعاب[[465]](#footnote-465).

ومن موقوفه أخرج الحاكم: «عَنْ قَيْسٍ الْخَارِفِىِّ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيًّا يَقُولُ عَلَى هَذَا الْمِنْبَرِ سَبَقَ رَسُولُ اللَّهِ ج وَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَثَلَّثَ عُمَرُ ثُمَّ خَبَطَتْنَا فِتْنَةٌ یعفو اللَّهُ عَمّن يشاء»[[466]](#footnote-466).

«عن الشعبي عن ابي وائل قال قيل لعلي بن ابي طالب الا تستخلف علينا؟ قال: ما استخلف رسول الله ج فاستخلِف ولكن إن يرد الله بالناس خيرا فسيجمعهم بعدي علی خيرهم»[[467]](#footnote-467).

ومن موقوفه المشتمل علي الـمرفوع: ما أخرج البخاري وغيره: «عَنِ ابْنِ أَبِى مُلَيْكَةَ أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَقُولُ وُضِعَ عُمَرُ عَلَى سَرِيرِهِ، فَتَكَنَّفَهُ النَّاسُ يَدْعُونَ وَيُصَلُّونَ قَبْلَ أَنْ يُرْفَعَ، وَأَنَا فِيهِمْ، فَلَمْ يَرُعْنِى إِلاَّ رَجُلٌ آخِذٌ مَنْكِبِى، فَإِذَا عَلِيٌّ فَتَرَحَّمَ عَلَى عُمَرَ، وَقَالَ مَا خَلَّفْتَ أَحَدًا أَحَبَّ إِلَيَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ بِمِثْلِ عَمَلِهِ مِنْكَ، وَايْمُ اللَّهِ، إِنْ كُنْتُ لأَظُنُّ أَنْ يَجْعَلَكَ اللَّهُ مَعَ صَاحِبَيْكَ، وَحَسِبْتُ أَنِّى كُنْتُ كَثِيرًا أَسْمَعُ النَّبِىَّ ج يَقُولُ ذَهَبْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[[468]](#footnote-468).

وأخرج احمد عن نافع: «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ وُضِعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ بَيْنَ الْمِنْبَرِ وَالْقَبْرِ فَجَاءَ عَلِىٌّ حَتَّى قَامَ بَيْنَ يَدَىِ الصُّفُوفِ فَقَالَ هُوَ هَذَا ثَلاَثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ قَالَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ مَا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَىَّ مِنْ أَنْ أَلْقَاهُ بِصَحِيفَتِهِ بَعْدَ صَحِيفَةِ النَّبِىِّ ج مِنْ هَذَا الْمُسَجَّى عَلَيْهِ ثَوْبُهُ»[[469]](#footnote-469).

واخرج احمد: «عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِى جُحَيْفَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ عُمَرَ وَهُوَ مُسَجًّى بِثَوْبِهِ قَدْ قَضَى نَحْبَهُ فَجَاءَ عَلِىٌّ فَكَشَفَ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِهِ ثُمَّ قَالَ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْكَ أَبَا حَفْصٍ فَوَاللَّهِ مَا بَقِىَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج أَحَدٌ أَحَبُّ إِلَىَّ أَنْ أَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى بِصَحِيفَتِهِ مِنْكَ»[[470]](#footnote-470).

وأخرج الحاكم: «عن سفيان بن عيينة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد اللهب، أن عليا دخل على عمر وهو مسجى، فقال: صلى الله عليك، ثم قال: ما من الناس أحد أحب إليّ أن ألقى الله بما في صحيفته من هذا الـمسجى»[[471]](#footnote-471).

واخرج محمد في كتاب الآثار: «عن أبي حنيفة عن محمد بن علي مرسلا[[472]](#footnote-472) نحوا من ذلك»[[473]](#footnote-473).

اما بیان آنکه هر که مرتضی را تفضیل دهد بر شیخین مبتدع است و مستحق تعزیر: فقد أخرج ابوعمر في الاستيعاب: «عن الحكم بن جحل قال: قال على لا يفضلنى أحد على أبى بكر وعمر إلا جلدته حد الـمفتري»[[474]](#footnote-474).

قال ابوالقاسم الطلحي في كتاب السنة له: «أخبرنا أبوبكر بن مردويه قال حدثنا سليمان بن احمد حدثنا الحسن بن منصور الرماني حدثنا داود بن معاذ حدثنا ابوسلمه العتكي عبدالله بن عبدالرحمن عن سعيد بن أبي عروبة عن منصوربن الـمعتمر عن علقمة قال بلغ عليا أن أاقواما يفضلونه على أبي بكر وعمر فصعد الـمنبر فحمد الله واثني عليه ثم قال: ايها الناس! انه بلغني ان قوما يفضّلوني علي أبي بكر وعمر ولو كنتُ تقدمتُ فیه لعاقبت فيه فمن سمعته بعد هذا اليوم يقول هذا فهو مفترٍ عليه حد الـمفتري ثم قال ان خير هذه الامة بعد نبيها ابوبكر ثم عمر ثم الله أعلم بالخير بعدُ. قال: وفي الـمجلس الحسن بن علي فقال: والله لو سمّی الثالث لسمّی عثمان»[[475]](#footnote-475).

وأخرج ابو القاسم: «عن عبد خير صاحب لواء علي أن علياً قال ألا أخبركم بأول من يدخل الجنة من هذه الأمة بعد نبيها؟ فقيل له: بلي يا أميرالـمؤمنين قال: أبوبكر ثم عمر قيل فتدخلانها قبلك يا أميرالـمؤمنين فقال علي: اِي والذي فلق الحبة وبَرء النسمة ليدخلانها واني لمع معاوية موقوف في الحساب[[476]](#footnote-476).

ومما يدل علی بشارتهما بالجنة من حديثه: اخرج البخاري من حديث الحسن بن محمد بن علي انه سمع عبيدالله بن ابي رافع كاتب عليّ عن علي ان النبي ج قال في قصة حاطب بن ابي بلتعة[[477]](#footnote-477): انه قد شهد بدراً، وما يدريك لعلّ الله اطّلع علی أهل بدر فقال اعملوا ما شئتم فقد غفرتُ لكم»[[478]](#footnote-478).

ومما يدل علی كونهما من السابقين المـقربين من حديثه: أخرج الترمذي «عن علي قال قال رسول الله ج: إن لكل نبي سبعة نجباء رقباء وأعطيت أربعة عشر قلنا: مَن هم؟ قال: أنا وابناي وجعفر وحمزة وابوبكر وعمر ومصعب بن عمير وبلال وسلمان وعمار وعبدالله بن مسعود وابوذر والـمقداد»[[479]](#footnote-479).

اما استدلال بر خلافت شیخین از جهت معامله منتظر الاماره من حدیثه: «عن ابي اسحق عن زيد بن يَسمع[[480]](#footnote-480) عن على قال: قيل يا رسول الله من نؤمر بعدك قال إن تؤمروا أبا بكر تجدوه أمينا زاهدا فى الدنيا راغبا فى الآخرة وإن تؤمروا عمر تجدوه قويا أمينا لا يخاف فى الله لومة لائم وإن تؤمروا عليا ولا أراكم فاعلين تجدوه هاديا مهديا يأخذ بكم الطريق الـمستقيم»[[481]](#footnote-481).

واما استدلال بر خلافت شیخین از جهت تعریض جلی من حدیثه: اخرج الترمذي من حديث ابي حبّان التيمي: «عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِىٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: رَحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ زَوَّجَنِى ابْنَتَهُ وَحَمَلَنِى إِلَى دَارِ الْهِجْرَةِ وَأَعْتَقَ بِلاَلاً مِنْ مَالِهِ رَحِمَ اللَّهُ عُمَرَ يَقُولُ الْحَقَّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا تَرَكَهُ الْحَقُّ وَمَالَهُ صَدِيقٌ رَحِمَ اللَّهُ عُثْمَانَ تَسْتَحْيِيهِ الْمَلاَئِكَةُ رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ»[[482]](#footnote-482).

اما استدلال بر خلافت صدیق از جهت تفویض امامت صلاة به او: فأخرج ابوعمر في الاستيعاب «عن الحسن البصري عن قيس بن عباد قال قال لي علي بن ابي طالب ان رسول الله ج مرِض ليالي وأياماً ينادي بالصلوة فيقول مروا أبابكر يصلي بالناس فلما قبض رسول الله ج نظرتُ فإذا الصلاة علَم الإسلام وقوام الدين فرضينا لدنيانا من رضي رسول الله ج لديننا فبايعنا أبابكر»[[483]](#footnote-483).

وأما ثنائه علي الصديق بعد موته: «ذكر ابوعمر في ترجمة اسيد بن صفوان انه أدرك رسول الله ج وروى عن علي حديثاً حسنا في ثنائه على أبي بكر يوم مات رواه عمر بن ابراهيم بن خالد عن عبدالـملك بن عمير عن اسيد بن صفوان وكان قد أدرك النبي ج قال لما قبض أبوبكر رحمه الله وسجي يثوب ارتجّت الـمدينة بالبكاء ودهش القوم كيوم قبض رسول الله ج فأقبل علي بن ابي طالب مسرعاً باكياً مسترجعاً حتى وقف على باب البيت فقال: رحمك الله يا أبابكر وذكر الحديث بطوله»[[484]](#footnote-484).

ثم وجدت هذا الحديث في الرياض النضرة وهذا لفظه: «عن أسيد بن صفوان وكان قد أدرك النبي ج قال: لـما قُبض أبوبكر سجّي عليه وارتجّت المدينة بالبكاء عليه كيوم قبض رسول الله ج فجاء عليّ مسترجعاً وهو يقول: اليوم انقطعت خلافة النبوة حتى وقف على باب البيت الذي فيه أبو بكر وهو مسجي فقال يرحمك الله يا أبابكر كنت اِلْف رسول الله ج واُنسه ومسترجعه وثقته وموضع سره ومشاورته كنتَ اول القوم اسلاماً واخلصهم ايماناً واشدهم يقيناً وأخوفهم لله واعظمهم غناءً في دين الله واحوطهم علي رسول الله ج واَحْدَبهم على الإسلام وايمنهم على اصحابه واحسنهم صحبه وأكثرهم مناقب وافضلهم سوابق وارفعهم درجة واقربهم وسيلة واشبههم برسول الله ج هدياً وسَمتاً ورحمة وفضلاً واشرفهم منزلة واكرمهم عليه واوثقهم عنده فجزاك الله عن الإسلام خيراً وعن رسوله خيراً كنت عنده بمنزلة السمع والبصر صدّقت[[485]](#footnote-485) رسول الله ج حين كذبه الناس فسماك الله في تنزيله صدّيقا فقال: ﴿وَٱلَّذِي جَآءَ بِٱلصِّدۡقِ وَصَدَّقَ بِهِۦٓ﴾ الذي جاء بالصدق محمد ج وصدّق به ابوبكر وآسيته حين بخلوا وقمت به عند الـمكارة حين عنه قعدوا وصحبتْه في الشدة، اكرم الصحابه ثاني اثنين وصاحبه في الغار المُنزَل عليه السكينة والوقار ورفيقه في الهجرة وخليفته في دين الله وامته، احسنت الخلافة حين ارتدّ الناس وقمت بالأمر مالم يقم به خليفة نبي فنهضتَ حين وهن أصحابك وبرزت حين استكانوا وقويت حين ضعفوا ولزمتَ منهاج رسول الله ج إذ هموا كنتَ خليفةً حقاً لم تنازع ولم تُصدَع برغم الـمنافقين وكَبْت الكافرين وكره الحاسدين وغيظ الباغين وقمت بالأمر حين فشلوا وثبتّ اذ تَتعتَعوا[[486]](#footnote-486) ومضيت بنور الله اذ وقفوا فاتّبعوك فهُدوا وكنت اخفضهم صوتاً واعلاهم فوقاً وامثلهم كلاماً واصوبهم منطقاً واطولهم صمتاً وأبلغهم قولاً واشجعهم نفساً وأعرفهم بالأمور وأشرفهم عملاً كنت والله للدين يعسوبا[[487]](#footnote-487) أولاً حين نفر عنه الناس وآخراً حين اقبلوا كنت للمؤمنين اباً رحيماً حتى صاروا عليك عيالاً فحملت اثقال ما ضعفوا ورعيت ما اهملوا وحفظت ما أضاعو وعلمت ما جهلوا وشمرت إذ خفضوا وصبرت إذ جزعوا فادركت اوتار ما طلبوا وراجعوا رشدهم برأيك فظفروا ونالوا بك مالم يحتسبوا، كنت على الكافرين عذاباً صباً ولهباً وللمؤمنين رحمة وانساً وحصناً، فطرت والله بعُبابها وفزت بحبابها[[488]](#footnote-488) وذهبت بفضائلها وأدركت سوابقها ولم تغلل حُجتك ولم تضعف بصيرتك ولم تجبن نفسك ولم يرع قلبك ولم تجَر، كنتَ كالجبل الذي لاتحركة القواصف ولا تزيلة العواصف وكنت كما قال رسول الله ج: امنّ الناس علينا في صحبتك وذات يدك وكنت كما قال ضعيفاً في بدنك قوياً في امر الله متواضعاً في نفسك عظيماً عند الله جليلاً في اعين الناس كبيراً في أنفسهم لم يك لأحد فيك مغمز ولا لقائل فيك مهمز ولا لاَحد فيك مطمع ولا لـمخلوق عندك هوادَة، الضعيف الذليل عندك قوي عزيز حتى تأخذ بحقه والقوي عندك ضعيف ذليل حتى تأخذ منه الحق، القريب والبعيد عندك في ذلك سواءٌ، اقرب الناس إليك اطوعهم لله واتقاهم له، شأنك الحق والصدق والرفق، قولك حكم وحتم وأمرك جلم وحزم ورأيك علم وعزم، فاقلعت[[489]](#footnote-489) وقد نهج السبيل وسهل العسير واطفئت النيران واعتدل بك الدين وقوي بك الإيمان وثبت الإسلام والـمسلمون وظهر أمرالله ولو كره الكافرون، فسبقت والله سبقاً بعيدا واتعبت من بعدك اتعاباً ‌شديداً، فزت بالخير فوزاً مبيناً فجلَلت عن البكاء وعظمت رزيّتك في السماء وهدّت مصيبتك الانام فإنا لله وإنا إليه راجعون رضينا عن الله قضاءه وسلمنا له أمره فو الله لن يصاب المسلمون بعد رسول الله بمثلك أبداً، كنت للدين عزاً وحرزاً وكهفاً وللمؤمنين فئهً وحصناً وغيثاً وعلى الـمنافقين غلظةً وغيظاً، فالحَقك الله نبیك ج، ولا حرّمنا أجرك ولا اضلّنا بعدك فإنا لله وإنا إليه راجعون. قال وسكت الناس حتى انقضي كلامه ثم بكوا حتى علت أصواتهم وقالوا: صدقت يا ختن رسول الله»[[490]](#footnote-490).

اما تبريته على نفسه من قتل عثمان[[491]](#footnote-491) والشهادة على فضله: فقد أخرج الحاكم من طريقين من حديث هارون بن اسمعيل الخزاز «عن قره بن خالد عن قيس بن عباد، قال: سمعت علياس يوم الجمل يقول: اللهم إني أبرأ إليك من دم عثمان، ولقد طاش عقلي يوم قتل عثمان، وأنكرت نفسي وجاءوني للبيعة، فقلت: والله إني لأستحيي من الله أن أبايع قوما قتلوا رجلا قال له رسول الله ج: ألا أستحيي ممن تستحيي منه الـملائكة، وإني لأستحيي من الله أن أبايع وعثمان قتيل على الأرض لم يدفن بعد، فانصرفوا، فلما دفن رجع الناس فسألوني البيعة، فقلت: اللهم إني مشفق مما أقدم عليه، ثم جاءت عزيمة فبايعت فلقد قالوا: يا أمير المؤمنين، فكأنما صدع قلبي، وقلت: اللهم خذ مني لعثمان حتى ترضى»[[492]](#footnote-492).

وأخرج الحاكم: «عن الأوزاعي سمعت ميمون بن مهران يذكر: أن علي بن أبي طالب س قال: ما يسرني إن أخذت سيفي في قتل عثمان و إن لي الدنیا وما فيها»[[493]](#footnote-493).

واخرج الحاکم من حدیث اسماعیل بن ابی خالد «عن حصين الحارثي قال جاء علي بن ابي طالب إلى زيد بن ارقمس يعوده وعنده قوم فقال علي اسكتوا اسكتوا فوالله لا تسألوني عن شيء الا أخبرتكم فقال زيد: أنشدك الله أنت قتلت عثمان؟ فاَطرَق عليّ ساعة ثم قال والذي فلق الحبه وبرء النسمه ما قتلتُه ولا أمرت بقتله»[[494]](#footnote-494).

«وأما شهادته علي عثمان بأنه من الذين آمنوا ﴿ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّءَامَنُواْ ثُمَّ ٱتَّقَواْ وَّأَحۡسَنُواْ﴾[[495]](#footnote-495) [المائده: 93] ، وانه من أهل الجنة ممن قال الله تعالى فيهم: ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ﴾[[496]](#footnote-496) [الأعراف: 43] ». «فقد أخرج الحاكم من حديث الحاطبي عبدالرحمن بن محمد عن أبيه قال لـما كان يوم الجمل خرجت انظر في القتلی قال فقام علي والحسن ابن علي وعمار بن ياسر ومحمد بن ابي بكر وزيد بن صوحان في القتلی قال فابصر الحسن بن علي قتيلاً مكبوباً علی وجهه فقلبه علي قفاه ثم صرخ ثم قال: إنا لله وإنا إليه راجعون فرخ قريش والله، فقال له أبوه: مَن هو يا بني؟ قال: محمد بن طلحه بن عبيدالله فقال: إنا لله وإنا إليه راجعون أما والله لقد كان شابا صالحاً ثم قعد كئيبا حزيناً فقال الحسن: يا ابت قد كنت انهاك عن هذا السير فغلبك علی رأيك فلان وفلان قال قد كان ذلك يا بُنيّ ولوددت لو اني متّ قبل هذا بعشرين سنه. قال محمد بن حاطب: فقمت فقلت يا أمير الـمؤمنين انّا قادمون الـمدينة والناس سائلونا عن عثمان فماذا نقول فيه؟ قال فاغتمّ عمار بن ياسر ومحمد ابن ابي بكر فقالا وقالا فقال لهما علي يا عمار ويا محمد تقولان ان عثمان استاثر واساء الإمْرة وعاقبتم والله فأسأتم العقوبة ومستقدمون علی حَكم عدل يحكم بينكم ثم قال يا محمد بن حاطب إذا قدمت الـمدينة وسُئلت عن عثمان فقلت: كان والله من الذين آمنوا ثم اتقو وآمنوا ثم اتقوا واحسنوا والله يحب الـمحسنين وعلی الله فليتوكل الـمؤمنون[[497]](#footnote-497)».

واخرج الحاکم من حدیث «هارون بن عنترة، عن أبيه قال: رأيت علياس بالخورنق[[498]](#footnote-498)وهو على سريره، وعنده أبان بن عثمان، فقال: إني لأرجو أن أكون أنا وأبوك من الذين قال اللهﻷ: **﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ٤٧﴾** [الحجر: 47] »[[499]](#footnote-499).

ومن مسند ابی عبیده بن الجراح ومعاذ بن جبلب (2 روایت):

اما ما یستدل به من حديثهما علی خلافتهم الخاصة من جهة وقوع خلافتهم في مرتبة سماها النبي ج خلافة ورحمة: فقد أخرج ابويعلي من حديث الليث: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَابِطٍ، عَنْ أَبِي ثَعْلَبَةَ الْخُشَنِيِّ، قَالَ: كَانَ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَمُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ يَتَنَاجَيَانِ بَيْنَهُمَا بِحَدِيثٍ، فَقُلْتُ لَهُمَا: مَا حَفِظْتُمَا وَصِيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ج بِي؟ قَالَ: وَكَانَ أَوْصَاهُمَا بِي، قَالا: مَا أَرَدْنَا أَنْ نَنْتَجِي بِشَيْءٍ دُونَكَ، إِنَّمَا ذَكَرْنَا حَدِيثًا حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ج، فَجَعَلا يَتَذَاكَرَانِهِ، قَالا: إِنَّهُ بَدَأَ هَذَا الأَمْرُ نُبُوَّةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَائِنٌ خِلافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَائِنٌ مُلْكًا عَضَوضًا، ثُمَّ كَائِنٌ عُتُوًّا وَجَبْرِيَّةً وَفَسَادًا فِي الأُمَّةِ، يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيرَ وَالْخُمُورَ وَالْفُرُوجَ وَالْفَسَادِ فِي الأُمَّةِ، يُنْصَرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيُرْزَقُونَ أَبَدًا حَتَّى يَلْقُوا اللَّهَ»[[500]](#footnote-500).

وأما استدلال أبوعبيده على خلافه أبي بكرس بسوابقه الإسلامية: «فقد أخرج أبوبكر بن أبي شيبه عن ابن عون عن محمد يعني ابن سيرين في حديث طويل قال محمد: وأتی الناس عند بيعة أبي بكر أبا عبيدة بن الجراح فقال: تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة يعني أبا بكر فقلت لـمحمد من الثالث ثلاثلة؟ قال: قول الله: ثاني اثنين إذ هما في الغار»[[501]](#footnote-501).

ومن مسند عبدالرحمن بن عوفس (3 روایت):

اما حديثه في بشارة العشرة بالجنة: فقد أخرج ابويعلي من حديث قتيبة بن سعيد «عن مالك بن انس عن عبدالعزيز بن محمد عن عبدالرحمن بن حميد عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: عَشَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ: أَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ، وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ، وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ، وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ فِي الْجَنَّةِ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو فِي الْجَنَّةِ، وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ فِي الْجَنَّةِ»[[502]](#footnote-502).

واما رأيه في خلافة أبي بكرس: فقد أخرج الحاكم: «عَنْ مُوسَى بْنِ عُقْبَةَ عَنْ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنِى إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ كَانَ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِب وَأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ مَسْلَمَةَ كَسَرَ سَيْفَ الزُّبَيْرِبثُمَّ قَامَ أَبُو بَكْرٍس فَخَطَبَ النَّاسَ وَاعْتَذَرَ إِلَيْهِمْ وَقَالَ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ حَرِيصًا عَلَى الإِمَارَةِ يَوْمًا وَلاَ لَيْلَةٍ قَطُّ وَلاَ كُنْتُ فِيهَا رَاغِبًا وَلاَ سَأَلْتُهَا اللَّهَ فِى سِرٍّ وَلاَ عَلاَنِيَةٍ وَلَكِنِّى أَشْفَقْتُ مِنَ الْفِتْنَةِ وَمَا لِى فِى الإِمَارَةِ مِنْ رَاحَةٍ وَلَكِنْ قُلِّدْتُ أَمْرًا عَظِيمًا مَا لِى بِهِ طَاقَةٌ وَلاَ يَدَانِ إِلاَّ بِتَقْوِيَةِ اللَّهِ وَلَوَدِدْتُ أَنَّ أَقْوَى النَّاسِ عَلَيْهَا مَكَانِى عَلَيْهَا الْيَوْمَ فَقَبِلَ الْمُهَاجِرُونَ مِنْهُ مَا قَالَ»[[503]](#footnote-503).

واما رأيه في خلافة عثمان فقد أخرج البخاري في قصة مقتل عمر والاتفاق علی عثمان «فَلَمَّا فُرِغَ مِنْ دَفْنِهِ اجْتَمَعَ هَؤُلاَءِ الرَّهْطُ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ اجْعَلُوا أَمْرَكُمْ إِلَى ثَلاَثَةٍ مِنْكُمْ. فَقَالَ الزُّبَيْرُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَلِىٍّ. فَقَالَ طَلْحَةُ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِى إِلَى عُثْمَانَ. وَقَالَ سَعْدٌ قَدْ جَعَلْتُ أَمْرِي إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ. فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَيُّكُمَا تَبَرَّأَ مِنْ هَذَا الأَمْرِ فَنَجْعَلُهُ إِلَيْهِ، وَاللَّهُ عَلَيْهِ وَالإِسْلاَمُ لَيَنْظُرَنَّ أَفْضَلَهُمْ فِى نَفْسِهِ. فَأُسْكِتَ الشَّيْخَانِ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ أَفَتَجْعَلُونَهُ إِلَىَّ، وَاللَّهُ عَلَىَّ أَنْ لاَ آلُوَ عَنْ أَفْضَلِكُمْ قَالاَ نَعَمْ، فَأَخَذَ بِيَدِ أَحَدِهِمَا فَقَالَ لَكَ قَرَابَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج وَالْقَدَمُ فِى الإِسْلاَمِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، فَاللَّهُ عَلَيْكَ لَئِنْ أَمَّرْتُكَ لَتَعْدِلَنَّ، وَلَئِنْ أَمَّرْتُ عُثْمَانَ لَتَسْمَعَنَّ وَلَتُطِيعَنَّ. ثُمَّ خَلاَ بِالآخَرِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَلَمَّا أَخَذَ الْمِيثَاقَ قَالَ ارْفَعْ يَدَكَ يَا عُثْمَانُ. فَبَايَعَهُ، فَبَايَعَ لَهُ عَلِىٌّ، وَوَلَجَ أَهْلُ الدَّارِ فَبَايَعُوهُ»[[504]](#footnote-504).

ومن مسند الزبیر ابن العوامس (1 روایت):

اما رجوعه إلى القول بخلافة ابي بكر بعد توقف ما والقول بفضله واستحقاقه للخلافة: فقد أخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن عبدالرحمن بن عوف في حديث طويل: «فقبل الـمهاجرون منه ما قال وما إعتذر به قال عليس والزبير: ما غضبنا إلا لأنا قد أخرنا عن الـمشاورة وإنا نرى أبا بكر أحق الناس بها بعد رسول الله ج إنه لصاحب الغار وثاني اثنين وإنا لنعلم بشرفه وكبره ولقد أمره رسول الله ج بالصلاة بالناس وهو حي»[[505]](#footnote-505).

ومن مسند طلحة بن عبید اللهس (3 روایت):

اما ثناؤه على عمرس: فذكر الـمحب الطبري «عن ابن مسعودس ان عمر شاور الناس في الزحف الی قتال ملوك فارس التي اجتمعت بنهاوند فقام طلحه بن عبيدالله وكان من خطباء الصحابة تشهّد ثم قال: أما بعد يا امير الـمؤمنين فقد احكمتك الأمور وعجنتك البلايا واحتنكتك التجارب فانت وشأنك وأنت ورأيك اليك هذا لأمر فمُرنا نُطع وادعنا نجب واحملنا نركب وقُدنا ننقَد فإنك ولي هذه الأمور وقد بلوت واختبرت وجربت فلم ينكشف لك عن شيء من عواقب قضاء الله الا عن خيار ثم جلس»[[506]](#footnote-506).

واما حديثه في فضل عثمان: أخرج الحاكم: «عن زيد بن اسلم عن أبيه قال شهدت عثمان يوم حُصر في موضع الجنائز فقال: أَنْشُدُكَ اللَّهَ يَا طَلْحَةُ تَذْكُرُ يَوْمَ كُنْتُ أَنَا وَأَنْتَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج فِى مَوْضِعِ كَذَا وَكَذَا، لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ غَيْرِى وَغَيْرُكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَقَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّه ج: يَا طَلْحَةُ، إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ نَبِىٍّ إِلاَّ وَمَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ رَفِيقٌ مِنْ أُمَّتِهِ مَعَهُ فِى الْجَنَّةِ، وَإِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ، هَذَا يَعْنِينِى، رَفِيقِى فِى الْجَنَّةِ مَعِى. قَالَ طَلْحَةُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ»[[507]](#footnote-507).

واخرج ابويعلي «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: لِكُلِّ نَبِيٍّ رَفِيقٌ، وَرَفِيقِي عُثْمَانُ»[[508]](#footnote-508).

ومن مسند سعد بن ابی وقاصس (5 روایت):

أما حديث ما لقيك الشيطان...: فقد أخرج مسلم من حديث ابن شهاب «قال أَخْبَرَنِى عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زَيْدٍ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ سَعْدِ بْنِ أَبِى وَقَّاصٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ أَبَاهُ سَعْدًا قَالَ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ج وَعِنْدَهُ نِسَاءٌ مِنْ قُرَيْشٍ يُكَلِّمْنَهُ وَيَسْتَكْثِرْنَهُ عَالِيَةً أَصْوَاتُهُنَّ فَلَمَّا اسْتَأْذَنَ عُمَرُ قُمْنَ يَبْتَدِرْنَ الْحِجَابَ فَأَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ج وَرَسُولُ اللَّهِ ج يَضْحَكُ فَقَالَ عُمَرُ أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: عَجِبْتُ مِنْ هَؤُلاَءِ اللاَّتِى كُنَّ عِنْدِى فَلَمَّا سَمِعْنَ صَوْتَكَ ابْتَدَرْنَ الْحِجَابَ. قَالَ عُمَرُ فَأَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحَقُّ أَنْ يَهَبْنَ. ثُمَّ قَالَ عُمَرُ أَىْ عَدُوَّاتِ أَنْفُسِهِنَّ أَتَهَبْنَنِى وَلاَ تَهَبْنَ رَسُولَ اللَّهِ ج قُلْنَ نَعَمْ أَنْتَ أَغْلَظُ وَأَفَظُّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ مَا لَقِيَكَ الشَّيْطَانُ قَطُّ سَالِكًا فَجًّا إِلاَّ سَلَكَ فَجًّا غَيْرَ فَجِّكَ»[[509]](#footnote-509).

وأخرج أبو بكر بن أبي شيبه من حديث: «أبي سلمة قال قال سعد: أما والله ما كان بأقدمنا اسلاما ولا أقدمنا هجرة ولكن قد عرفت بأي شيء فضلنا كان أزهدنا في الدنيا يعني عمر بن الخطاب»[[510]](#footnote-510).

أما منعه من الخروج على عثمان: فقد اخرج ابويعلي «عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ، أَنَّ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ، قَالَ: عِنْدَ فِتْنَةِ عُثْمَانَ: أَشْهَدُ لَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج، قَالَ: إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةٌ، الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي، وَالْمَاشِي خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي، قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ دَخَلَ عَلَيَّ بَيْتِي، وَبَسَطَ يَدَهُ لِيَقْتُلَنِي؟ قَالَ: كُنْ كَابْنِ آدَمَ»[[511]](#footnote-511).

واخرج ابويعلي من حديث: «عَامِرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، أَنَّ أَبَاهُ حِينَ رَأَى اخْتِلافَ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ج وَتَفَرُّقَهُمُ اشْتَرَى لَهُ مَاشِيَةً، ثُمَّ خَرَجَ فَاعْتَزَلَ فِيهَا بِأَهْلِهِ عَلَى مَاءٍ، يُقَالُ لَهُ: قَلَهَّى، قَالَ: وَكَانَ سَعْدٌ مِنْ أَحَدِّ النَّاسِ بَصَرًا، فَرَأَى ذَاتَ يَوْمٍ شَيْئًا يَزُولُ، فَقَالَ لِمَنْ تَبِعَهُ: تَرَوْنَ شَيْئًا؟ قَالُوا: نَرَى شَيْئًا كَالطَّيْرِ، قَالَ: أَرَى رَاكِبًا عَلَى بَعِيرٍ، ثُمَّ جَاءَ بَعْدَ قَلِيلٍ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَلَى بُخْتِيٍّ أَوْ بُخْتِيَّةٍ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا جَاءَ بِهِ، فَسَلَّمَ عُمَرُ، ثُمَّ قَالَ لأَبِيهِ: أَرَضِيتَ أَنْ تَتْبَعَ أَذْنَابَ[[512]](#footnote-512) هَذِهِ الْمَاشِيَةِ بَيْنَ هَذِهِ الْجِبَالِ، وَأَصْحَابُكَ يَتَنَازَعُونَ فِي أَمْرِ الأُمَّةِ؟ فَقَالَ سَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج، يَقُولُ: إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي فِتَنٌ أَوْ قَالَ: أُمُورٌ خَيْرُ النَّاسِ فِيهَا الْغَنِيُّ الْخَفِيُّ التَّقِيُّ، فَإِنِ اسْتَطَعْتَ يَا بُنَيَّ أَنْ تَكُونَ كَذَلِكَ فَكُنْ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَمَا عِنْدَكَ غَيرُ هَذَا؟ فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: لا يَا بُنَيَّ، فَوَثَبَ عُمَرُ لَيَرْكَبَ، وَلَمْ يَكُنْ حَطَّ عَنْ بَعِيرِهِ، فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ: أَمْهِلْ حَتَّى نُغُدِّيَكَ، قَالَ: لا حَاجَةَ لِي بِغَدَائِكُمْ، قَالَ سَعْدٌ: فَنَحْلِبُ لَكَ فَنَسْقِيَكَ، قَالَ: لا حَاجَةَ لِي بِشَرَابِكُمْ، ثُمَّ رَكِبَ فَانْصَرَفَ مَكَانَهُ»[[513]](#footnote-513).

واما ما یستأنس به حدیث على ان الخلافة لقريش: فقد أخرج ابو يعلي «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ ج: مَنْ يُرِدْ هَوَانَ قُرَيْشٍ أَهَانَهُ اللَّهُﻷ».

ومن مسند سعید بن زیدس (4 روایت):

أما حديثه في بشارة العشرة بالجنة: فقد أخرج أبويعلي «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَخْنَسِ قَالَ خَطَبَنَا الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ فَنَالَ مِنْ عَلِيٍّس فَقَامَ سَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ النَّبِيُّ فِي الْجَنَّةِ وَأَبُو بَكْرٍ فِي الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِي الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَعَلِيٌّ فِي الْجَنَّةِ وَطَلْحَةُ فِي الْجَنَّةِ وَالزُّبَيْرُ فِي الْجَنَّةِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي الْجَنَّةِ وَسَعْدٌ فِي الْجَنَّةِ وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ الْعَاشِرَ لَسَمَّيْتُ»[[514]](#footnote-514).

وأخرج الترمذي: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ سَعِيدَ بْنَ زَيْدٍ حَدَّثَهُ فِى نَفَرٍ أَنَّ رَسُولَ ج قَالَ: عَشَرَةٌ فِى الْجَنَّةِ أَبُو بَكْرٍ فِى الْجَنَّةِ وَعُمَرُ فِى الْجَنَّةِ وَعُثْمَانُ وَعَلِىٌّ وَالزُّبَيْرُ وَطَلْحَةُ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ وَأَبُو عُبَيْدَةَ وَسَعْدُ بْنُ أَبِى وَقَّاصٍ. قَالَ فَعَدَّ هَؤُلاَءِ التِّسْعَةَ وَسَكَتَ عَنِ الْعَاشِرِ فَقَالَ الْقَوْمُ نَنْشُدُكَ اللَّهَ يَا أَبَا الأَعْوَرِ مَنِ الْعَاشِرُ قَالَ نَشَدْتُمُونِى بِاللَّهِ أَبُو الأَعْوَرِ فِى الْجَنَّةِ »[[515]](#footnote-515).

وأما بيان أبابكر صديق وسائرهم شهداء: فقد أخرج ابو يعلي: «عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ زِرٍّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ زَيْدٍ، قَالَ: اخْتَبَأْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج فَوْقَ حِرَاءٍ، فَلَمَّا اسْتَوَيْنَا رَجَفَ بِنَا، فَضَرَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ ج بِكَفِّهِ، قَالَ: اسْكُنْ حِرَاءُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلا نَبِيٌّ، أَوْ صِدِّيقٌ، أَوْ شَهِيدٌ، وَعَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ج، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلِيٌّ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَسَعْدٌ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدٍ، الَّذِي حَدَّثَ بالْحَدِيثَ»[[516]](#footnote-516).

وأخرج البخاري: «عَنْ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ سَعِيدَ بْنَ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ فِى مَسْجِدِ الْكُوفَةِ يَقُولُ وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنِى وَإِنَّ عُمَرَ لَمُوثِقِى عَلَى الإِسْلاَمِ قَبْلَ أَنْ يُسْلِمَ عُمَرُ، وَلَوْ أَنَّ أُحُدًا ارْفَضَّ لِلَّذِى صَنَعْتُمْ بِعُثْمَانَ لَكَانَ»[[517]](#footnote-517).

مسانيد الـمكثرين[[518]](#footnote-518) من أصحاب النبي **ج**

أولها مسند عبدالله بن مسعود **س** :

أما بشارة الشيخين بالجنة: فقد أخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلِمَةَ عَنْ عَبِيدَةَ السَّلْمَانِىِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَاطَّلَعَ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ قَالَ: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. فَاطَّلَعَ عُمَرُ»[[519]](#footnote-519).

واما أمره ج امته بالاقتداء بهما: فقد أخرج الترمذي والحاكم من حديث «سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ عَنْ أَبِى الزَّعْرَاءِ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِى مِنْ أَصْحَابِى أَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ وَاهْتَدُوا بِهَدْىِ عَمَّارٍ وَتَمَسَّكُوا بِعَهْدِ ابْنِ مَسْعُودٍ»[[520]](#footnote-520).

وأما جعله قولَ الخلفاء إذا قضوا وامضوا في ترتيب الأدلة بعد حديث النبي ج وقبل القياس: فقد أخرج الدارمي: «عَنْ سُفْيَانَ عَنِ الأَعْمَشِ عَنْ عُمَارَةَ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ حُرَيْثِ بْنِ ظُهَيْرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: أَتَى عَلَيْنَا زَمَانٌ لَسْنَا نَقْضِى وَلَسْنَا هُنَالِكَ، وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ قَدَّرَ مِنَ الأَمْرِ أَنْ قَدْ بَلَغْنَا مَا تَرَوْنَ، فَمَنْ عَرَضَ لَهُ قَضَاءٌ بَعْدَ الْيَوْمِ فَلْيَقْضِ فِيهِ بِمَا فِى كِتَابِ اللَّهِ، فَإِنْ جَاءَهُ مَا لَيْسَ فِى كِتَابِ اللَّهِ فَلْيَقْضِ بِمَا قَضَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ج فَإِنْ جَاءَهُ مَا لَيْسَ فِى كِتَابِ اللَّهِ وَلَمْ يَقْضِ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ج فَلْيَقْضِ بِمَا قَضَى بِهِ الصَّالِحُونَ، وَلاَ يَقُلْ: إِنِّى أَخَافُ وَإِنِّى أُرَى، فَإِنَّ الْحَرَامَ بَيِّنٌ وَالْحَلاَلَ بَيِّنٌ وَبَيْنَ ذَلِكَ أُمُورٌ مُشْتَبِهَةٌ، فَدَعْ مَا يَرِيبُكَ إِلَى مَا لاَ يَرِيبُكَ»[[521]](#footnote-521).

وأخرج الدارمي هذا الحديث من حديث شعبه بالاسناد الـمذكور وفيه: «إِذَا سُئِلْتُمْ عَنْ شَىْءٍ فَانْظُرُوا فِى كِتابِ اللَّهِ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُ فِى كِتَابِ اللَّهِ فَفِى سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ج فَإِنْ لَمْ تَجِدُوهُ فِى سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ج فَمَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ، فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا أَجْمَعَ عَلَيْهِ الْمُسْلِمُونَ فَاجْتَهِدْ رَأْيَكَ، وَلاَ تَقُلْ: إِنِّى أَخَافُ وَأَخْشَى»[[522]](#footnote-522).

وأخرج الدارمي من حديث أبي عوانة وجرير كليهما عن الأعمش نحوا من ذلك[[523]](#footnote-523).

وأخرج الدارمي من طريق الأعمش: «عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: كَانَ عُمَرُ إِذَا سَلَكَ بِنَا طَرِيقاً وَجَدْنَاهُ سَهْلاً، وَإِنَّهُ قَالَ فِى زَوْجٍ وَأَبَوَيْنِ: لِلزَّوْجِ النِّصْفُ وَلِلأُمِّ ثُلُثُ مَا بَقِىَ»[[524]](#footnote-524).

وأخرج الدارمي من هذا الطريق ايضاً قال عبدالله: «كَانَ عُمَرُ إِذَا سَلَكَ طَرِيقاً اتَّبَعْنَاهُ فِيهِ وَجَدْنَاهُ سَهْلاً، وَإِنَّهُ قَضَى فِى امْرَأَةٍ وَأَبَوَيْنِ مِنْ أَرْبَعَةٍ، فَأَعْطَى الْمَرْأَةَ الرُّبُعَ، وَالأُمَّ ثُلُثَ مَا بَقِىَ، وَالأَبَ سَهْمَيْنِ»[[525]](#footnote-525).

أما قوله بأفضلية أبي بكرس: فقد أخرج أبو عمر في الاستيعاب «عن ابن مسعود اجعلوا إمامكم أفضلكم فإن رسول الله ج جعل أبا بكر إمامهم»[[526]](#footnote-526).

واما ثناءه على عمر وذكره سوابقه: «فقد أخرج أبو عمر عنه أنه قال لأن أجلس مع عمر ساعة خير عندي من عبادة سنة»[[527]](#footnote-527).

وأخرج الحاكم من طريق مجالد: «عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ مَسْرُوقٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بن مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج:اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلامَ بِعُمَرَ بن الْخَطَّابِ أَوْ بِأَبِي جَهْلِ بن هِشَامٍ، فَجَعَلَ اللَّهُ دَعْوَةَ رَسُولِهِ لِعُمَرَ بن الْخَطَّابِ، فَبَنَى عَلَيْهِ الإِسْلامَ وَهَدَمَ بِهِ الأَوْثَانَ»[[528]](#footnote-528).

وأخرج الحاكم من طريق الـمسعودي: «عَنِ الْقَاسِمِ، قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: إِنَّ إِسْلامَ عُمَرَ كَانَ فَتْحًا، وَإِنَّ هِجْرَتَهُ كَانَتْ نَصْرًا، وَإِنَ إِمَارَتَهُ كَانَتْ رَحْمَةً، وَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْنَا أَنْ نُصَلِّيَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ ظَاهِرِينَ حَتَّى أَسْلَمَ عُمَرُ»[[529]](#footnote-529).

وأخرج الحاكم: «عن أبي إسحاق عن أبي عبيدة عن عبد الله قال: إن أفرس الناس ثلاثة العزيز حين تفرس في يوسف فقال لامرأته أكرمي مثواه والـمرأة التي أتت موسى فقالت لأبيها يا أبة أستأجره وأبو بكر حين استخلف عمر»[[530]](#footnote-530).

وأخرج الحاكم من طريق زهير: «عن يزيد بن أبي زياد، عن أبي جحيفة، عن عبد الله بن مسعودس قال: إن كان عمر حصنا حصينا يدخل الإسلام فيه، ولا يخرج منه، فلما أصيب عمر انثلم الحصن فالإسلام يخرج منه، ولا يدخل فيه إذا ذكر الصالحون فحيهلا بعمر»[[531]](#footnote-531).

واما حكايته دفع الانصار بحديث امامة الصديقس: فقد أخرج الحاكم: «عن عَاصِمٌ عَنْ زِرٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمَّا قُبِضَ النَّبِىُّ ج قَالَتِ الأَنْصَارُ مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ. فَأَتَاهُمْ عُمَرُ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الأَنْصَارِ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ أَنْ يَؤُمَّ النَّاسَ قَالُوا بَلَى. قَالَ فَأَيُّكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ قَالَتِ الأَنْصَارُ نَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ نَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ»[[532]](#footnote-532).

واما استدلاله علی خلافة الصديق بالاجماع: فقد أخرج الحاكم من حديث عاصم: «عن زرّ عن عبدالله قال مَا رَأَى الْمُسْلِمُونَ حَسَنًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ حَسَنٌ وَمَا رَأَوْا سَيِّئًا فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ سَيِّئٌ وقد رأی الصحابة جميعا أن يستخلفوا أبا بكر»[[533]](#footnote-533).

وأما استدلاله بخطبة النبي ج قبل وفاته بخمس ليال بمناقب الصديق مما هو تعريض ظاهر على خلافته وعلی هذه الطريقة اعتمد ابوعمر في الاستيعاب: فقد أخرج مسلم «عَنْ أَبِى الأَحْوَصِ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ يُحَدِّثُ عَنِ النَّبِىِّ ج أَنَّهُ قَالَ: لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً وَلَكِنَّهُ أَخِى وَصَاحِبِى وَقَدِ اتَّخَذَ اللَّهَُ صَاحِبَكُمْ خَلِيلاً»[[534]](#footnote-534).

واما ما يستدل به علی خلافة الخلفاء الثلاثة من بيان مدة التي ضربها النبي ج لدوران رحی الإسلام ووقوع خلافتهم في تلك الـمدة: فقد أخرج الحاكم من طريق: «عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ رِبْعِىٍّ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ نَاجِيَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ النَّبِىِّ ج قَالَ: تَدُورُ رَحَى الإِسْلاَمِ بِخَمْسٍ وَثَلاَثِينَ أَوْ سِتٍّ وَثَلاَثِينَ أَوْ سَبْعٍ وَثَلاَثِينَ فَإِنْ يَهْلِكُوا فَسَبِيلُ مَنْ قَدْ هَلَكَ وَإِنْ يَقُمْ لَهُمْ دِينُهُمْ يَقُمْ لَهُمْ سَبْعِينَ عَاماً. قَالَ قُلْتُ أَمِمَّا مَضَى أَمْ مِمَّا بَقِىَ قَالَ مِمَّا بَقِىَ»[[535]](#footnote-535).

«وروی الحاكم بأسانيد صحيحة من طرق متعددة أن عثمانس قتل في ذي الحجة سنة خمس وثلاثين وكانت خلافته ثنتي عشر سنة»[[536]](#footnote-536).

واما ما يستدل به علی خلافتهم من حديث القرون الثلاثة: فقد أخرج احمد «عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبِيدَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَأْتِى بَعْدَ ذَلِكَ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَاتُهُمْ أَيْمَانَهُمْ وَأَيْمَانُهُمْ شَهَادَاتِهِم»[[537]](#footnote-537).

و بنای این استدلای بر توجیه صحیحی است که اکثر احادیث شاهد آن است قرن اول از زمان هجرت آن‌حضرت است ج تا زمان وفات وی، و قرن ثانی از ابتدای خلافت حضرت صدیق تا وفات حضرت فاروقب، و قرن ثالث قرن حضرت عثمانس و در هر قرنی قریب به دوازده سال بوده.

قرن در لغت: «قوم متقارنين في السن» بعد ازان قومی که در ریاست و خلافت مقترن باشند قرن گفته شد چون خلیفه دیگر باشد و وزراء حضور دیگر و امرای دیگر و رؤساء جیوش دیگر و ساهیان دیگر و حربیان دیگر و ذمیان دیگر تفاوت قرون بهم می‌رسد[[538]](#footnote-538).

أما قوله في خلافة عثمان: فقد أخرج الحاكم من حديث الاعمش: «عن عبدالله بن بشار قال لما جاءت بيعة عثمان قال عبدالله: مَا آلَو عَنْ أَعْلانَا ذَا فَوْقُ»[[539]](#footnote-539).

واما منعه من الخروج علی عثمان: «فقد أخرج أبو بكر بن أبي شيبة عن ابي سعيد مولی ابن مسعود قال قال عبدالله والله لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا»[[540]](#footnote-540).

ومن مسند عبدالله بن عمرس (24 روایت):

أما ان الخلافة في قريش: فقد أخرج احمد وأبويعلي وغيرهما من طرق شتی «ان عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: لاَ يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ فِى قُرَيْشٍ مَا بَقِىَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ »[[541]](#footnote-541).

وأما ان الـمهاجرين الاولين الذين جاهدوا مع رسول الله ج قريشا في أول الأسلام أولي بالخلافة: فقد أخرج البخاري من طريق معمر «عَنِ الزُّهْرِىِّ عَنْ سَالِمٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ وَأَخْبَرَنِى ابْنُ طَاوُسٍ عَنْ عِكْرِمَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى حَفْصَةَ وَنَسْوَاتُهَا تَنْطُفُ، قُلْتُ قَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ مَا تَرَيْنَ، فَلَمْ يُجْعَلْ لِى مِنَ الأَمْرِ شَىْءٌ. فَقَالَتِ الْحَقْ فَإِنَّهُمْ يَنْتَظِرُونَكَ، وَأَخْشَى أَنْ يَكُونَ فِى احْتِبَاسِكَ عَنْهُمْ فُرْقَةٌ. فَلَمْ تَدَعْهُ حَتَّى ذَهَبَ، فَلَمَّا تَفَرَّقَ النَّاسُ خَطَبَ مُعَاوِيَةُ قَالَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِى هَذَا الأَمْرِ فَلْيُطْلِعْ لَنَا قَرْنَهُ، فَلَنَحْنُ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ وَمِنْ أَبِيهِ. قَالَ حَبِيبُ بْنُ مَسْلَمَةَ فَهَلاَّ أَجَبْتَهُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ فَحَلَلْتُ حُبْوَتِى وَهَمَمْتُ أَنْ أَقُولَ أَحَقُّ بِهَذَا الأَمْرِ مِنْكَ مَنْ قَاتَلَكَ وَأَبَاكَ عَلَى الإِسْلاَمِ. فَخَشِيتُ أَنْ أَقُولَ كَلِمَةً تُفَرِّقُ بَيْنَ الْجَمْعِ، وَتَسْفِكُ الدَّمَ، وَيُحْمَلُ عَنِّى غَيْرُ ذَلِكَ، فَذَكَرْتُ مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِى الْجِنَانِ. قَالَ حَبِيبٌ حُفِظْتَ وَعُصِمْتَ»[[542]](#footnote-542).

اما افضلية الخلفاء علی ترتيب الخلافة: فقد اشتهر عن ابن عمر بروايات فيها العدد والثقة فقد أخرج البخاري من طريق يحيي بن سعيد «عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَب قَالَ كُنَّا نُخَيِّرُ بَيْنَ النَّاسِ فِى زَمَنِ النَّبِىِّ ج فَنُخَيِّرُ أَبَا بَكْرٍ، ثُمَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، ثُمَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ[[543]](#footnote-543)»[[544]](#footnote-544).

وأخرج البخاري وأبوداود: «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كُنَّا نَقُولُ فِى زَمَنِ النَّبِىِّ ج لاَ نَعْدِلُ بِأَبِى بَكْرٍ أَحَدًا ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ عُثْمَانَ ثُمَّ نَتْرُكُ أَصْحَابَ النَّبِىِّ ج لاَ تَفَاضُلَ بَيْنَهُمْ»[[545]](#footnote-545).

وأخرج أبوداود من حديث يونس: «عَنْ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ قَالَ سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ ابْنَ عُمَرَ قَالَ كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ ج حَيٌّ أَفْضَلُ أُمَّةِ النَّبِيِّ ج بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ»[[546]](#footnote-546).

وأخرج الترمذي من طريق حارث بن عمير: «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عبدالله بْنِ عُمَرَ عَنْ نَافِعٍ عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كُنَّا نَقُولُ وَرَسُولُ اللَّهِ ج حَيٌّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ»[[547]](#footnote-547).

وفي بعض طرق احمد وابي يعلي ذكر عليس فأخرج ابويعلي: «عن ابن عمر قال كنا نقول على عهد رسول الله ثم أبو بكر ثم عمر ولقد أعطي علي بن أبي طالب ثلاث خصال لأن يكون فيّ واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم تزوج فاطمة وولدت له وغلق الأبواب غير بابه ودفع الراية إليه يوم خيبر»[[548]](#footnote-548).

اما رؤيا القليب التي هي حجة ظاهرة في خلافة الشيخين: فقد أخرج البخاري من حديث عبيدالله: «عن ابي بَكْرِ بْنُ سَالِمٍ عَنْ سَالِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَب أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: أُرِيتُ فِى الْمَنَامِ أَنِّى أَنْزِعُ بِدَلْوِ بَكْرَةٍ عَلَى قَلِيبٍ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ نَزْعًا ضَعِيفًا، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا يَفْرِى فَرِيَّهُ حَتَّى رَوِىَ النَّاسُ وَضَرَبُوا بِعَطَنٍ»[[549]](#footnote-549).

أما التعريض الظاهر على خلافتهم من جهه ذكر فضائلهم علي الترتيب: فقد أخرج ابو يعلي من طريق: «مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ ابنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَرْأَفُ أُمَّتِي بِأُمَّتِي أَبُو بَكْرٍ، وَأَشَدُّهُمْ فِي الإِسْلامِ عُمَرُ، وَأَصْدَقُهُمْ حَيَاءً عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ، وَأَقْضَاهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَأَفْرَضُهُمْ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ، وَأَعْلَمُهُمْ بِالْحَلالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، وَأَقْرَؤُهُمْ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ، وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ، وَأَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ»[[550]](#footnote-550).

اما بشارة الشيخين بأنهما يبعثان مع النبي ج: فقد أخرج الترمذي والحاكم من طريق «عَاصِمُ بْنُ عُمَرَ الْعُمَرِىُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَنَا أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ عَنْهُ الأَرْضُ ثُمَّ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ آتِى أَهْلَ الْبَقِيعِ فَيُحْشَرُونَ مَعِى ثُمَّ أَنْتَظِرُ أَهْلَ مَكَّةَ حَتَّى أُحْشَرَ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ»[[551]](#footnote-551).

وأخرج ابن ماجة والحاكم من طريق «اسمعيل بن امية عن نافع عن ابن عمر قال خَرَجَ النَّبِيُّ ج بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ، فَقَالَ:"هَكَذَا نُبْعَثُ»[[552]](#footnote-552).

وأما مناقب الصديقس: فقد أخرج البخاري من طريق «مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ عَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: مَنْ جَرَّ ثَوْبَهُ خُيَلاَءَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ إِنَّ أَحَدَ جَانِبَىْ إِزَارِى يَسْتَرْخِى إِنِّى لأَتَعَاهَدُ ذَلِكَ مِنْهُ. قَالَ: لَسْتَ مِمَّنْ يَفْعَلُهُ خُيَلاَءَ»[[553]](#footnote-553).

وأخرج الترمذي من حديث: «عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ التَّيْمِىِّ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ لأَبِى بَكْرٍ: أَنْتَ صَاحِبِى عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِى فِى الْغَارِ»[[554]](#footnote-554).

وأما مناقب عمر بن الخطاب س: فقد أخرج البخاري ومسلم وغيرهما بطرق متعددة «عن ابن عمر أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ شَرِبْتُ يَعْنِي اللَّبَنَ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَى الرِّيِّ يَجْرِي فِي ظُفُرِي أَوْ فِي أَظْفَارِي ثُمَّ نَاوَلْتُ عُمَرَ فَقَالُوا فَمَا أَوَّلْتَهُ قَالَ الْعِلْمَ»[[555]](#footnote-555).

واخرج البخاري من طريق «عمر بن مُحَمَّدٍ أَنَّ زَيْدَ بْنَ أَسْلَمَ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلَنِى ابْنُ عُمَرَ عَنْ بَعْضِ شَأْنِهِ - يَعْنِى عُمَرَ – فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ جمِنْ حِينَ قُبِضَ كَانَ أَجَدَّ وَأَجْوَدَ حَتَّى انْتَهَى مِنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ»[[556]](#footnote-556).

وأخرج الترمذی من طریق «خَارِجَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الأَنْصَارِىُّ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلاَمَ بِأَحَبِّ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ إِلَيْكَ بِأَبِى جَهْلٍ أَوْ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. قَالَ وَكَانَ أَحَبَّهُمَا إِلَيْهِ عُمَرُ»[[557]](#footnote-557).

وأخرج الترمذي ايضاً من هذا الطريق: «عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ وَقَلْبِهِ. وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ مَا نَزَلَ بِالنَّاسِ أَمْرٌ قَطُّ فَقَالُوا فِيهِ وَقَالَ فِيهِ عُمَرُ أَوْ قَالَ ابْنُ الْخَطَّابِ فِيهِ شَكَّ خَارِجَةُ إِلاَّ نَزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ عَلَى نَحْوِ مَا قَالَ عُمَرُ»[[558]](#footnote-558).

وأخرج الحاكم من طريق «خَالِدُ بن أَبِي بَكْرِ بن عُبَيْدِ اللَّهِ بن عَبْدِ اللَّهِ بن عُمَرَ, عَنْ سَالِمِ بن عَبْدِ اللَّهِ, عَنِ ابْنِ عُمَرَ, عَنْ أَبِيهِ: أَنّ رَسُولَ اللَّهِ ج, ضَرَبَ صَدْرَ عُمَرَ بن الْخَطَّابِ بِيَدِهِ حِينَ أَسْلَمَ ثَلاثَ مِرَارٍ, وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ أَخْرِجْ مَا فِي صَدْرِهِ مِنْ غِلٍّ, وَأَبْدِلْهُ إِيمَانًا, يَقُولُ ذَلِكَ ثَلاثًا»[[559]](#footnote-559).

وأخرج الحاكم من حديث «عبيدالله عن نافع عن ابن عمر أن النبي ج قال: اللهم أيّد الدين بعمر بن الخطاب**»** [[560]](#footnote-560).

واما بشارة أهل بدر: فقد أخرج ابويعلي من طريق: «عُمَرُ بْنُ حَمْزَةَ، عَن سَالِمٌ، عَن أبيه قصة حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ، وفيه قَالَ عُمَرُ: ائْذَنْ لِي فِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَوَ كُنْتَ قَاتَلَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، إِنْ أَذِنْتَ لِي فِيهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج وَمَا يُدْرِيكَ، لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ، فَقَالَ: اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ؟»[[561]](#footnote-561).

واما ذبه عن عثمان: فقد أخرج البخاري: «عَنْ عُثْمَانَ بْنِ مَوْهَبٍ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ حَجَّ الْبَيْتَ فَرَأَى قَوْمًا جُلُوسًا فَقَالَ مَنْ هَؤُلاَءِ الْقُعُودُ قَالُوا هَؤُلاَءِ قُرَيْشٌ. قَالَ مَنِ الشَّيْخُ قَالُوا ابْنُ عُمَرَ. فَأَتَاهُ فَقَالَ إِنِّى سَائِلُكَ عَنْ شَىْءٍ أَتُحَدِّثُنِى، قَالَ أَنْشُدُكَ بِحُرْمَةِ هَذَا الْبَيْتِ أَتَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ فَرَّ يَوْمَ أُحُدٍ قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَتَعْلَمُهُ تَغَيَّبَ عَنْ بَدْرٍ فَلَمْ يَشْهَدْهَا قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَتَعْلَمُ أَنَّهُ تَخَلَّفَ عَنْ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَلَمْ يَشْهَدْهَا قَالَ نَعَمْ. قَالَ فَكَبَّرَ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ تَعَالَ لأُخْبِرَكَ وَلأُبَيِّنَ لَكَ عَمَّا سَأَلْتَنِى عَنْهُ، أَمَّا فِرَارُهُ يَوْمَ أُحُدٍ فَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ عَفَا عَنْهُ، وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَدْرٍ فَإِنَّهُ كَانَ تَحْتَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ج وَكَانَتْ مَرِيضَةً، فَقَالَ لَهُ النَّبِىُّ ج: إِنَّ لَكَ أَجْرَ رَجُلٍ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا وَسَهْمَهُ. وَأَمَّا تَغَيُّبُهُ عَنْ بَيْعَةِ الرُّضْوَانِ فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ أَحَدٌ أَعَزَّ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ لَبَعَثَهُ مَكَانَهُ، فَبَعَثَ عُثْمَانَ، وَكَانَ بَيْعَةُ الرُّضْوَانِ بَعْدَ مَا ذَهَبَ عُثْمَانُ إِلَى مَكَّةَ فَقَالَ النَّبِىُّ ج بِيَدِهِ الْيُمْنَى هَذِهِ يَدُ عُثْمَانَ. فَضَرَبَ بِهَا عَلَى يَدِهِ فَقَالَ: هَذِهِ لِعُثْمَانَ. اذْهَبْ بِهَذَا الآنَ مَعَكَ»[[562]](#footnote-562).

واما روايته في عثمان أنه يقتل مظلوما: فقد أخرج الترمذي: «عَنْ كُلَيْبِ بْنِ وَائِلٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ج فِتْنَةً فَقَالَ: يُقْتَلُ فِيهَا هَذَا مَظْلُومًا؛ لِعُثْمَانَ»[[563]](#footnote-563).

وأخرج الحاكم: «عن أيوب، عن نافع، عن ابن عمرب، أن عثمان أصبح فحدث، فقال: إني رأيت النبي ج في الـمنام الليلة، فقال: يا عثمان، أفطر عندنا»[[564]](#footnote-564).

وأما قعوده من الفتنة: فأخرج ابويعلي من حديث «عمر بن محمد أن أباه حدثه عن عبدالله بن عمر قال: كنا نتحدث في حجة الوداع ورسول الله ج بين أظهرنا لا ندري ما حجة الوداع فحمد الله - رسوله - وحده وأثنى عليه ثم ذكر الـمسيح الدجال فأطنب في ذكره ثم قال: ما بعث الله من نبي إلا قد أنذره أمته: لقد أنذره نوح والنبيون من بعده وإنه يخرج فيكم وما خفي عليكم من شأنه فلا يخفى عليكم إنه أعور عين اليمنى كأنها عنبة طافية ثم قال: إن الله حرم عليكم دماءكم واموالكم كحرمة يومكم هذا في بلدكم هذا في شهركم هذا ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم قال اللهم اشهد ثم قال: ويلكم - أو ويحكم - انظروا لا ترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض»[[565]](#footnote-565).

وأخرج ابويعلي «عن بْنُ فُضَيْلٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ سَالِمٍ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج، يَقُولُ: إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِيءُ مِنْ هَا هُنَا، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ، وَأَنْتُمْ يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ، وَإِنَّمَا قَتْلَ مُوسَى الَّذِي قَتْلَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ خَطَأً، قَالَ اللَّهُ لَهُ: وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا »[[566]](#footnote-566).

ومن مسند عبدالله بن عباسس (12 روایت):

أما ما يستدل به على خلافة الصديقس من خطبة النبي ج قبل وفاته: فقد أخرج البخاري من حديث: «أَيُّوبُ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍب عَنْ النَّبِيِّ ج قَالَ لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أَخِي وَصَاحِبِي»[[567]](#footnote-567).

وأخرج احمد من حديث جرير: «عَنْ يَعْلَى بْنِ حَكِيمٍ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ ج فِى مَرَضِهِ الَّذِى مَاتَ فِيهِ عَاصِباً رَأْسَهُ فِى خِرْقَةٍ فَقَعَدَ عَلَى الْمِنْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ أَمَنَّ عَلَىَّ فِى نَفْسِهِ وَمَالِهِ مِنْ أَبِى بَكْرِ بْنِ أَبِى قُحَافَةَ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذاً مِنَ النَّاسِ خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً وَلَكِنْ خُلَّةُ الإِسْلاَمِ أَفْضَلُ سُدُّوا عَنِّى كُلَّ خَوْخَةٍ فِى هَذَا الْمَسْجِدِ غَيْرَ خَوْخَةِ أَبِى بَكْرٍ»[[568]](#footnote-568).

وأما ما يستدل به على خلافة الصديقس من حديث الامامة: فقد أخرج احمد من حديث أبي اسحق «عن ارقم بن شرحبيل عن ابن عباس في قصة مرضه ج فجاء بلال يؤذنه بالصلوة فقال مروا أبا بكر يصلي بالناس»[[569]](#footnote-569).

وأما مناقب عمر بن الخطابس: فقد أخرج ابن ماجه من حديث «عَوَّامِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ لَمَّا أَسْلَمَ عُمَرُ نَزَلَ جِبْرِيلُ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ لَقَدِ اسْتَبْشَرَ أَهْلُ السَّمَاءِ بِإِسْلاَمِ عُمَرَ»[[570]](#footnote-570).

وأخرج الحاكم «عن ابن عباس عن النبي ج انه قال: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلاَمَ بِعُمَرَ »[[571]](#footnote-571).

وأخرج الترمذي من حديث «النَّضْرِ أَبِى عُمَرَ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلاَمَ بِأَبِى جَهْلِ بْنِ هِشَامٍ أَوْ بِعُمَرَ. قَالَ فَأَصْبَحَ فَغَدَا عُمَرُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ج»[[572]](#footnote-572).

واخرج البخاری من حدیث «أَيُّوبُ عَنِ ابْنِ أَبِى مُلَيْكَةَ عَنِ الْمِسْوَرِ بْنِ مَخْرَمَةَ قَالَ لَمَّا طُعِنَ عُمَرُ جَعَلَ يَأْلَمُ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ - وَكَأَنَّهُ يُجَزِّعُهُ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَئِنْ كَانَ ذَاكَ لَقَدْ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ج فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهْوَ عَنْكَ رَاضٍ، ثُمَّ صَحِبْتَ أَبَا بَكْرٍ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُ، ثُمَّ فَارَقْتَهُ وَهْوَ عَنْكَ رَاضٍ، ثُمَّ صَحِبْتَ صَحَبَتَهُمْ فَأَحْسَنْتَ صُحْبَتَهُمْ، وَلَئِنْ فَارَقْتَهُمْ لَتُفَارِقَنَّهُمْ وَهُمْ عَنْكَ رَاضُونَ. قَالَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ ج وَرِضَاهُ، فَإِنَّمَا ذَاكَ مَنٌّ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى مَنَّ بِهِ عَلَىَّ، وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ صُحْبَةِ أَبِى بَكْرٍ وَرِضَاهُ، فَإِنَّمَا ذَاكَ مَنٌّ مِنَ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ مَنَّ بِهِ عَلَىَّ، وَأَمَّا مَا تَرَى مِنْ جَزَعِى، فَهْوَ مِنْ أَجْلِكَ وَأَجْلِ أَصْحَابِكَ، وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِى طِلاَعَ الأَرْضِ ذَهَبًا لاَفْتَدَيْتُ بِهِ مِنْ عَذَابِ اللَّهَِ قَبْلَ أَنْ أَرَاهُ»[[573]](#footnote-573).

وأما جعله قول الشيخينب في ترتيب الأدلة بعد حديث النبی ج وقبل القياس: فقد اخرج الدارمي «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَزِيدَ قَالَ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِذَا سُئِلَ عَنْ الْأَمْرِ فَكَانَ فِي الْقُرْآنِ أَخْبَرَ بِهِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي الْقُرْآنِ وَكَانَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج أَخْبَرَ بِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فَعَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَالَ فِيهِ بِرَأْيِهِ»[[574]](#footnote-574).

وأما ما يستدل به علي خلافة الخلفاء من حديث رويا الظلة: فقد أخرج احمد وغيره من حديث «سفيان عَنِ الزُّهْرِىِّ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ رَأَى رَجُلٌ رُؤْيَا فَجَاءَ لِلنَّبِىِّ ج فَقَالَ إِنِّى رَأَيْتُ كَأَنَّ ظُلَّةً تَنْطِفُ عَسَلاً وَسَمْناً وَكَأَنَّ النَّاسَ يَأْخُذُونَ مِنْها فَبَيْنَ مُسْتَكْثِرٍ وَبَيْنَ مُسْتَقِلٍّ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَكَأَنَّ سَبَباً مُتَّصِلاً إِلَى السَّمَاءِ - وَقَالُ يَزِيدُ مَرَّةً وَكَأَنَّ سَبَباً دُلِّىَ مِنَ السَّمَاءِ - فَجِئْتَ فَأَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ فَعَلاَّكَ اللَّهُ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكَ فَأَخَذَ بِهِ فَعَلاَ فَعَلاَّهُ اللَّهُ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكُمَا فَأَخَذَ بِهِ فَعَلاَ فَأَعْلاَهُ اللَّهُ ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ بَعْدِكُمْ فَأَخَذَ بِهِ فَقُطِعَ بِهِ ثُمَّ وُصِلَ لَهُ فَعَلاَ فَأَعْلاَهُ اللَّهُ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ ائْذَنْ لِى يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَعْبُرَهَا. فَأَذِنَ لَهُ فَقَالَ أَمَّا الظُّلَّةُ فَالإِسْلاَمُ وَأَمَّا الْعَسَلُ وَالسَّمْنُ فَحَلاَوَةُ الْقُرْآنِ فَبَيْنَ مُسْتَكْثِرٍ وَبَيْنَ مُسْتَقِلٍّ وَبَيْنَ ذَلِكَ وَأَمَّا السَّبَبُ فَمَا أَنْتَ عَلَيْهِ تَعْلُو فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِكَ رَجُلٌ عَلَى مِنْهَاجِكَ فَيَعْلُو وُيُعْلِيهِ اللَّهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِكُمَا رَجُلٌ يَأْخُذُ بِأَخْذِكُمَا فَيَعْلُو فَيُعْلِيهِ اللَّهُ ثُمَّ يَكُونُ مِنْ بَعْدِكُمْ رَجُلٌ يُقْطَعُ بِهِ ثُمَّ يُوصَلُ لَهُ فَيَعْلُو فَيُعْلِيهِ اللَّهُ - قَالَ - أَصَبْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: أَصَبْتَ وَأَخْطَأْتَ ». قَالَ أَقْسَمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُخْبِرَنِّى. فَقَالَ: لاَ تُقْسِمْ»[[575]](#footnote-575).

وأما ان النبي ج لم ينص بالخلافة لعلي خاصّة ولا لبني هاشم عامه: فقد أخرج احمد من حديث «ابْنِ الْمُبَارَكِ عَنْ يُونُسَ عَنِ الزُّهْرِىِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ خَرَجَ عَلِىٌّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ج فِى مَرَضِهِ فَقَالُوا كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ج يَا أَبَا حَسَنٍ فَقَالَ أَصْبَحَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِئاً. فَقَالَ الْعَبَّاسُ أَلاَ تَرَى إِنِّى لأَرَى رَسُولَ اللَّهِ ج سَيُتَوَفَّى مِنْ وَجَعِهِ وَإِنِّى لأَعْرِفُ فِى وُجُوهِ بَنِى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْمَوْتَ فَانْطَلِقْ بِنَا إِلَى رَسُولِ اللَّهِ فَلْنُكَلِّمْهُ فَإِنْ كَانَ الأَمْرُ فِينَا بَيَّنَهُ وَإِنْ كَانَ فِى غَيْرِنَا كَلَّمْنَاهُ وَأَوْصَى بِنَا. فَقَالَ عَلِىٌّ إِنْ قَالَ الأَمْرُ فِى غَيْرِنَا لَمْ يُعْطِنَاهُ النَّاسُ أَبَداً وَإِنِّى وَاللَّهِ لاَ أُكَلِّمُ رَسُولَ اللَّهِ ج فِى هَذَا أَبَداً»[[576]](#footnote-576).

وأما أن أبابكر صديق وسائرهم شهيد: فقد أخرج ابو يعلي باسناد غريب «عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج عَلَى حِرَاءَ فَتَزَلْزَلَ الْجَبَلُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: اثْبُتْ حِرَاءُ، مَا عَلَيْكَ إِلا نَبِيٌّ، أَوْ صِدِّيقٌ، أَوْ شَهِيدٌ وَعَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ج، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعَلِيٌّ، وَعُثْمَانُ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، وَسَعْدُ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ، وَسَعِيدُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ»[[577]](#footnote-577).

«واما قوله في عثمان فقد أخرج ابوعمر في الاستيعاب ان عبدالله بن عباس قال لو اجتمع الناس علی قتل عثمان لرموا بالحجارة كما رُمي قوم لوط»[[578]](#footnote-578).

ومن مسند ابی موسی الاشعری عبدالله بن قیسس (8 روایت):

أما ان الخلافة في قريش: فقد أخرج الإمام احمد عن ابي موسي الاشعري «عن النبي ج انه قال إِنَّ هَذَا الأَمْرَ فِى قُرَيْشٍ مَا دَامُوا إِذَا اسْتُرْحِمُوا رَحِمُوا وَإِذَا حَكَمُوا عَدَلُوا وَإِذَا قَسَمُوا أَقْسَطُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ لاَ يُقْبَلُ مِنْهُ صَرْفٌ وَلاَ عَدْلٌ**»**[[579]](#footnote-579).

وأما بشارة الخلفاء بالجنة والتعريض الظاهر علي خلافتهم وانذار عثمان بالبلوي: فقد أخرج الشيخان وغيرهما بروايات فيه العدد والثقة من ذلك ما أخرجه البخاري من حديث «سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ أَخْبَرَنِى أَبُو مُوسَى الأَشْعَرِىُّ أَنَّهُ تَوَضَّأَ فِى بَيْتِهِ ثُمَّ خَرَجَ، فَقُلْتُ لأَلْزَمَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج، وَلأَكُونَنَّ مَعَهُ يَوْمِى هَذَا. قَالَ فَجَاءَ الْمَسْجِدَ، فَسَأَلَ عَنِ النَّبِىِّ ج فَقَالُوا خَرَجَ وَوَجَّهَ هَا هُنَا، فَخَرَجْتُ عَلَى إِثْرِهِ أَسْأَلُ عَنْهُ، حَتَّى دَخَلَ بِئْرَ أَرِيسٍ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، وَبَابُهَا مِنْ جَرِيدٍ حَتَّى قَضَى رَسُولُ اللَّهِ ج حَاجَتَهُ، فَتَوَضَّأَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ، فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى بِئْرِ أَرِيسٍ، وَتَوَسَّطَ قُفَّهَا، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ وَدَلاَّهُمَا فِى الْبِئْرِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَجَلَسْتُ عِنْدَ الْبَابِ، فَقُلْتُ لأَكُونَنَّ بَوَّابَ رَسُولِ اللَّهِ ج الْيَوْمَ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَدَفَعَ الْبَابَ. فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ. فَقُلْتُ عَلَى رِسْلِكَ. ثُمَّ ذَهَبْتُ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ. فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَأَقْبَلْتُ حَتَّى قُلْتُ لأَبِى بَكْرٍ ادْخُلْ، وَرَسُولُ اللَّهِ ج يُبَشِّرُكَ بِالْجَنَّةِ. فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَجَلَسَ عَنْ يَمِينِ رَسُولِ اللَّهِ ج مَعَهُ فِى الْقُفِّ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِى الْبِئْرِ، كَمَا صَنَعَ النَّبِىُّ ج، وَكَشَفَ عَنْ سَاقَيْهِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ وَقَدْ تَرَكْتُ أَخِى يَتَوَضَّأُ وَيَلْحَقُنِى، فَقُلْتُ إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلاَنٍ خَيْرًا - يُرِيدُ أَخَاهُ - يَأْتِ بِهِ. فَإِذَا إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ. فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ. فَقُلْتُ عَلَى رِسْلِكَ. ثُمَّ جِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ج فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ هَذَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يَسْتَأْذِنُ. فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَجِئْتُ فَقُلْتُ ادْخُلْ وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ج بِالْجَنَّةِ. فَدَخَلَ، فَجَلَسَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج فِى الْقُفِّ عَنْ يَسَارِهِ، وَدَلَّى رِجْلَيْهِ فِى الْبِئْرِ، ثُمَّ رَجَعْتُ فَجَلَسْتُ، فَقُلْتُ إِنْ يُرِدِ اللَّهُ بِفُلاَنٍ خَيْرًا يَأْتِ بِهِ. فَجَاءَ إِنْسَانٌ يُحَرِّكُ الْبَابَ، فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. فَقُلْتُ عَلَى رِسْلِكَ. فَجِئْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ - صلى الله عليه وسلم - فَأَخْبَرْتُهُ. فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ فَجِئْتُهُ فَقُلْتُ لَهُ ادْخُلْ وَبَشَّرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ج بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُكَ. فَدَخَلَ فَوَجَدَ الْقُفَّ قَدْ مُلِئَ، فَجَلَسَ وُجَاهَهُ مِنَ الشِّقِّ الآخَرِ. قَالَ شَرِيكٌ قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ فَأَوَّلْتُهَا قُبُورَهُمْ»[[580]](#footnote-580).

وأخرج البخاري من ج«أَبُو عُثْمَانَ النَّهْدِىُّ عَنْ أَبِى مُوسَىس قَالَ كُنْتُ مَعَ النَّبِىِّ ج فِى حَائِطٍ مِنْ حِيطَانِ الْمَدِينَةِ، فَجَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِىُّ ج: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا أَبُو بَكْرٍ، فَبَشَّرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِىُّ ج فَحَمِدَ اللَّهَ، ثُمَّ جَاءَ رَجُلٌ فَاسْتَفْتَحَ، فَقَالَ النَّبِىُّ ج: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. فَفَتَحْتُ لَهُ، فَإِذَا هُوَ عُمَرُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ النَّبِىُّ ج فَحَمِدَ اللَّهَ، ثُمَّ اسْتَفْتَحَ رَجُلٌ، فَقَالَ لِى: افْتَحْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ. فَإِذَا عُثْمَانُ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ»[[581]](#footnote-581).

وأما ما يستدل به على خلافة الصديقس من حديث الإمامه: فقد أخرج احمد «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ أَبِى بُرْدَةَ بْنِ أَبِى مُوسَى عَنْ أَبِى مُوسَى قَالَ مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَاشْتَدَّ مَرَضُهُ فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ[[582]](#footnote-582) يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ رَقِيقٌ مَتَى يَقُومُ مَقَامَكَ لاَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يُصَلِّىَ بِالنَّاسِ. قَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبَاتُ يُوسُفَ. فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ بِالنَّاسِ فِى حَيَاةِ رَسُولِ اللَّهِ»[[583]](#footnote-583).

وأما قعوده من الفتنة: فقد روي عنه بروايات فيها العدد والثقة منها ما أخرج الترمذي «عَنْ هُزَيْلِ بْنِ شُرَحْبِيلَ عَنْ أَبِى مُوسَى عَنِ النَّبِىِّ ج أَنَّهُ قَالَ فِى الْفِتْنَةِ كَسِّرُوا فِيهَا قِسِيَّكُمْ وَقَطِّعُوا فِيهَا أَوْتَارَكُمْ وَالْزَمُوا فِيهَا أَجْوَافَ بُيُوتِكُمْ وَكُونُوا كَابْنِ آدَمَ »[[584]](#footnote-584).

وأخرج احمد: «عن هذيل بن شرحبيل عن ابي موسي قال قال رسول الله ج: إن بين يدي الساعة فتنا کقطع الليل الـمظلم يصبح فيها مؤمنا ويمسي كافراً ويمسي مؤمنا ويصبح كافرا، القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الـماشي والـماشي خير من الساعي فكسروا قسيّكم وقطّعوا أو تاركم واضربوا بسيوفکم الحجارة، فإذا دخل علي أحدكم بيته فليكن كخير ابني آدم»[[585]](#footnote-585).

وأخرج احمد من حديث «حطان بن عبدالله عن أبي موسی عن النبي ج قال ان بين يدي الساعة الهرج قالوا وما الهرج؟ قال: القتل قالوا أكثر مما نقتل في العام الواحد أكثر من سبعين الفا قال أنه ليس بقتلكم الـمشركين ولكن قتل بعضكم بعضا قال ومعنا عقولُنا يومئذ قال انه يُنزع عقول أكثر أهل ذلك الزمان ويخلق له قوم من الناس يحسب أكثرهم انهم علي شئ وليسوا علي شئ قال ابوموسي والذي نفسي بيده ما أجدُ لي ولكم منها مخرجاً ان أدركني وإياكم الا أن نخرج منها كما دخلنا لم نصب منها»[[586]](#footnote-586).

واخرج احمد من طریق الحسن «عَنْ أَبِى مُوسَى عَنِ النَّبِىِّ ج قَالَ: إِذَا تَوَاجَهَ الْمُسْلِمَانِ بِسَيْفَيْهِمَا فَقَتَلَ أَحَدُهُمَا الآخر قِيلَ هَذَا الْقَاتِلُ فَمَا بَالُ الْمَقْتُولِ قَالَ إِنَّهُ أَرَادَ قَتْلَ صَاحِبِهِ»[[587]](#footnote-587).

ومن مسند عبدالله بن عمرو بن العاصس (3 روایت):

أما بشارة الخلفاء بالجنة: فقد أخرج احمد من طريق «قَتَادَةَ عَنِ ابْنِ سِيرِينَ وَمُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَاسْتَأْذَنَ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَاسْتَأْذَنَ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَاسْتَأْذَنَ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. قَالَ قُلْتُ فَأَيْنَ أَنَا قَالَ أَنْتَ مَعَ أَبِيكَ»[[588]](#footnote-588).

وأما مايستدل به من حديثه علی الخلافة الخاصة من حيث كونها في زمن العافية: فقد أخرج احمد «عَنِ الأَعْمَشِ عَنْ زَيْدِ بْن ِوَهْبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِى وَهُوَ جَالِسٌ فِى ظِلِّ الْكَعْبَةِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج فِى سَفَرٍ إِذْ نَزَلَ مَنْزِلاً فَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُ خِبَاءَهُ وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِى جَشَرِهِ وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُ إِذْ نَادَى مُنَادِيهِ الصَّلاَةُ جَامِعَةٌ. قَالَ فَاجْتَمَعْنَا - قَالَ - فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَخَطَبَنَا فَقَالَ «إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِىٌّ قَبْلِى إِلاَّ دَلَّ أُمَّتَهُ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ خَيْراً لَهُمْ وَحَذَّرَهُمْ مَا يَعْلَمُهُ شَرًّا لَهُمْ وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَتْ عَافِيَتُهَا فِى أَوَّلِهَا وَإِنَّ آخِرَهَا سَيُصِيبُهُمْ بَلاَءٌ شَدِيدٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا تَجِىءُ فِتَنٌ يُرَقِّقُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ تَجِىءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِى. ثُمَّ تَنْكَشِفُ ثُمَّ تَجِىءُ الْفِتْنَةُ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ. ثُمَّ تَنْكَشِفُ فَمَنْ سَرَّهُ مِنْكُمْ أَنْ يُزَحْزَحَ عَنِ النَّارِ وَأَنْ يُدْخَلَ الْجَنَّةَ فَلْتُدْرِكْهُ مَوْتَتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَلْيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِى يُحِبُّ أَنْ يُؤْتَى إِلَيْهِ وَمَنْ بَايَعَ إِمَاماً فَأَعْطَاهُ صَفْقَةَ يَدِهِ وَثَمَرَةَ قَلْبِهِ فَلْيُطِعْهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الآخَرِ. قَالَ فَأَدْخَلْتُ رَأْسِى مِنْ بَيْنِ النَّاسِ فَقُلْتُ أَنْشُدُكَ بِاللَّهِ آنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج قَالَ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أُذُنَيْهِ فَقَالَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاى وَوَعَاهُ قَلْبِى. قَالَ فَقُلْتُ هَذَا ابْنُ عَمِّكَ مُعَاوِيَةُ - يَعْنِى - يَأْمُرُنَا بَأَكْلِ أَمْوَالِنَا بَيْنَنَا بِالْبَاطِلِ وَأَنْ نَقْتُلَ أَنْفُسَنَا وَقَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَأۡكُلُوٓاْ أَمۡوَٰلَكُم بَيۡنَكُم بِٱلۡبَٰطِلِ﴾ [النساء: 29]. قَالَ فَجَمَعَ يَدَيْهِ فَوَضَعَهُمَا عَلَى جَبْهَتِهِ ثُمَّ نَكَسَ هُنَيَّةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ أَطِعْهُ فِى طَاعَةِ اللَّهِ وَاعْصِهِ فِى مَعْصِيَةِ اللَّهِ»[[589]](#footnote-589).

وأما سوابق أبي بكر الصديقس: فقد أخرج البخاري «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ سَأَلْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو عَنْ أَشَدِّ مَا صَنَعَ الْمُشْرِكُونَ بِرَسُولِ اللَّهِ ج قَالَ رَأَيْتُ عُقْبَةَ بْنَ أَبِى مُعَيْطٍ جَاءَ إِلَى النَّبِىِّ ج وَهُوَ يُصَلِّى، فَوَضَعَ رِدَاءَهُ فِى عُنُقِهِ فَخَنَقَهُ بِهِ خَنْقًا شَدِيدًا، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ حَتَّى دَفَعَهُ عَنْهُ فَقَالَ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّىَ اللَّهُ. وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ»[[590]](#footnote-590).

ومن مسند ابی هریرهس (23 روایت):

أما الخلافة في قريش: فقد أخرج احمد والشيخان وغيرهم «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج وَفِى حَدِيثِ زُهَيْرٍ يَبْلُغُ بِهِ النَّبِىَّ ج وَقَالَ عَمْرٌو رِوَايَةً: النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِى هَذَا الشَّأْنِ مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ وَكَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ»[[591]](#footnote-591).

أخرج احمد من طريق «أَبِى ذِئْبٍ عَنْ سَعِيدٍ الْمَقْبُرِىِّ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ لِى عَلَى قُرَيْشٍ حَقًّا وَإِنَّ لِقُرَيْشٍ عَلَيْكُمْ حَقًّا مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا وَائْتُمِنُوا فَأَدَّوْا وَاسْتُرْحِمُوا فَرَحِمُوا»[[592]](#footnote-592).

وأما ما يستدل به علي خلافتهم من حديث الظلة: فقد أخرج الشيخان وغيرهما بطريق متعددة منها ما أخرج أبوداود من طريق الزهري «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ كَانَ أَبُو هُرَيْرَةَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَجُلاً أَتَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ج فَقَالَ إِنِّى أَرَى اللَّيْلَةَ ظُلَّةً يَنْطِفُ مِنْهَا السَّمْنُ وَالْعَسَلُ فَأَرَى النَّاسَ يَتَكَفَّفُونَ بِأَيْدِيهِمْ فَالْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ وَأَرَى سَبَبًا وَاصِلاً مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ فَأَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَذْتَ بِهِ فَعَلَوْتَ بِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلاَ بِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَعَلاَ بِهِ ثُمَّ أَخَذَ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَانْقَطَعَ ثُمَّ وُصِلَ فَعَلاَ بِهِ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ بِأَبِى وَأُمِّى لَتَدَعَنِّى فَلأَعْبُرَنَّهَا. فَقَالَ اعْبُرْهَا. قَالَ أَمَّا الظُّلَّةُ فَظُلَّةُ الإِسْلاَمِ وَأَمَّا مَا يَنْطِفُ مِنَ السَّمْنِ وَالْعَسَلِ فَهُوَ الْقُرْآنُ لِينُهُ وَحَلاَوَتُهُ وَأَمَّا الْمُسْتَكْثِرُ وَالْمُسْتَقِلُّ فَهُوَ الْمُسْتَكْثِرُ مِنَ الْقُرْآنِ وَالْمُسْتَقِلُّ مِنْهُ وَأَمَّا السَّبَبُ الْوَاصِلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الأَرْضِ فَهُوَ الْحَقُّ الَّذِى أَنْتَ عَلَيْهِ تَأْخُذُ بِهِ فَيُعْلِيكَ اللَّهُ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ بَعْدَكَ رَجُلٌ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَعْلُو بِهِ ثُمَّ يَأْخُذُ بِهِ رَجُلٌ آخَرُ فَيَنْقَطِعُ ثُمَّ يُوصَلُ لَهُ فَيَعْلُو بِهِ أَىْ رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِّى أَصَبْتُ أَمْ أَخْطَأْتُ. فَقَالَ: أَصَبْتَ بَعْضًا وَأَخْطَأْتَ بَعْضًا. فَقَالَ أَقْسَمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَتُحَدِّثَنِّى مَا الَّذِى أَخْطَأْتُ. فَقَالَ النَّبِىُّ ج: لاَ تُقْسِمْ»[[593]](#footnote-593).

وأما مايستدل به من حديث القليب: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قال أَخْبَرَنِى سَعِيدٌ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَهُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِى عَلَى قَلِيبٍ وَعَلَيْهَا دَلْوٌ، فَنَزَعْتُ مِنْهَا مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ أَخَذَهَا ابْنُ أَبِى قُحَافَةَ فَنَزَعَ مِنْهَا ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ، وَفِى نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ اسْتَحَالَتْ غَرْبًا، فَأَخَذَهَا عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ يَنْزِعُ نَزْعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، حَتَّى ضَرَبَ النَّاسُ بِعَطَنٍ»[[594]](#footnote-594).

وأخرج البخاري من حديث معمر «عَنْ هَمَّامٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا هُرَيْرَةَس يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ أَنِّى عَلَى حَوْضٍ أَسْقِى النَّاسَ، فَأَتَانِى أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ الدَّلْوَ مِنْ يَدِى لِيُرِيحَنِى، فَنَزَعَ ذَنُوبَيْنِ وَفِى نَزْعِهِ ضَعْفٌ وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، فَأَتَى ابْنُ الْخَطَّابِ فَأَخَذَ مِنْهُ، فَلَمْ يَزَلْ يَنْزِعُ، حَتَّى تَوَلَّى النَّاسُ وَالْحَوْضُ يَتَفَجَّرُ»[[595]](#footnote-595).

وأما ما يستدل به على خلافتهم من العلاقة التي ضربها النبي ج للخلافة الخاصة من انها في الـمدينة: فقد اخرج الحاكم من حديث هشيم «عن العوام بن حوشب، عن سليمان بن أبي سليمان، عن أبيه، عن أبي هريرةس عن النبي ج قال: الخلافة بالـمدينة والـملك بالشام»[[596]](#footnote-596).

وأما ما يستدل به على خلافتهم الخاصة من حديث القرون: فقد أخرج احمد وغيره من طريق منها طريق «عبدالله بن شقيق عن أبي هريرةس: قال: قال النبيُّ ج: خيرُ أُمتي القرنُ الذي بعثتُ فيه، ثم الذين يَلونهم، ثم الذين يَلونهم - والله أعلم: أذكر الثالث أم لا؟ - قال: ثم يَخْلُفُ قوم يُحِبُّون السِّمَانَةَ، يَشْهَدون قبل أن يُسْتَشهدوا»[[597]](#footnote-597).

وأما ما يستدل به على خلافه الصديقس من الخطبة التي خطبها النبي ج قبل وفاته: أخرج الترمذي من طريق «دَاوُدَ بْنِ يَزِيدَ الأَوْدِىِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج مَا لأَحَدٍ عِنْدَنَا يَدٌ إِلاَّ وَقَدْ كَافَيْنَاهُ مَا خَلاَ أَبَا بَكْرٍ فَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا يَدًا يُكَافِئُهُ اللَّهُ بِهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَا نَفَعَنِى مَالُ أَحَدٍ قَطُّ مَا نَفَعَنِى مَالُ أَبِى بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً أَلاَ وَإِنَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ»[[598]](#footnote-598).

وأخرج احمد عن طريق الأعمش «عَنْ أَبِى صَالِحٍ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: مَا نَفَعَنِى مَالٌ قَطُّ مَا نَفَعَنِى مَالُ أَبِى بَكْرٍ. قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ هَلْ أَنَا وَمَالِى إِلاَّ لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ»[[599]](#footnote-599).

وأما مواعيد الله الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج الشيخان وغيرهما بطرق متعددة منها ما أخرج البخاري «عن أَيُّوبُ عَنْ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ النَّبِىُّ ج: أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الْكَلِمِ، وَنُصِرْتُ بِالرُّعْبِ، وَبَيْنَمَا أَنَا نَائِمٌ الْبَارِحَةَ إِذْ أُتِيتُ بِمَفَاتِيحِ خَزَائِنِ الأَرْضِ حَتَّى وُضِعَتْ فِى يَدِى»[[600]](#footnote-600).

وأخرج الشيخان وغيرهما بطريق متعددة منها ما أخرج احمد «عَنِ الزُّهْرِىِّ أَخْبَرَنِى سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلاَ كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلاَ قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِى نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِى سَبِيلِ اللَّهِ»[[601]](#footnote-601).

وأما مناقب أبي بكر الصديقس: فقد أخرج البخاري «عَنِ الزُّهْرِىِّ قَالَ أَخْبَرَنِى حُمَيْدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: مَنْ أَنْفَقَ زَوْجَيْنِ مِنْ شَىْءٍ مِنَ الأَشْيَاءِ فِى سَبِيلِ اللَّهِ دُعِىَ مِنْ أَبْوَابِ - يَعْنِى الْجَنَّةَ - يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا خَيْرٌ، فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّلاَةِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الصَّلاَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الْجِهَادِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّدَقَةِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الصَّدَقَةِ، وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصِّيَامِ دُعِىَ مِنْ بَابِ الصِّيَامِ، وَبَابِ الرَّيَّانِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ مَا عَلَى هَذَا الَّذِى يُدْعَى مِنْ تِلْكَ الأَبْوَابِ مِنْ ضَرُورَةٍ، وَقَالَ هَلْ يُدْعَى مِنْهَا كُلِّهَا أَحَدٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: نَعَمْ، وَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِنْهُمْ يَا أَبَا بَكْرٍ»[[602]](#footnote-602).

وأخرج أبوداود من طريق عبدالسلام ابن حرب «عَنْ أَبِى خَالِدٍ الدَّالاَنِىِّ عَنْ أَبِى خَالِدٍ مَوْلَى آلِ جَعْدَةَ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَتَانِى جِبْرِيلُ فَأَخَذَ بِيَدِى فَأَرَانِى بَابَ الْجَنَّةِ الَّذِى تَدْخُلُ مِنْهُ أُمَّتِى. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَدِدْتُ أَنِّى كُنْتُ مَعَكَ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَمَا إِنَّكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ مِنْ أُمَّتِى»[[603]](#footnote-603).

وأما مناقب عمر بن الخطابس: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِى سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَس قَالَ بَيْنَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج إِذْ قَالَ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُنِى فِى الْجَنَّةِ، فَإِذَا امْرَأَةٌ تَتَوَضَّأُ إِلَى جَانِبِ قَصْرٍ، فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِعُمَرَ فَذَكَرْتُ غَيْرَتَهُ فَوَلَّيْتُ مُدْبِرًا. فَبَكَى وَقَالَ أَعَلَيْكَ أَغَارُ يَا رَسُولَ اللَّهِ»[[604]](#footnote-604).

وأخرج البخاري «عن ابراهيم بن سعد عن أبيه عن أبي سلمه عن أبي هريرة قال قال رسول الله ج: لقد كان قبلكم من الأمم ناس محدثون فان يك في امتي احد فانه عمر وفي رواية له لقد كان فيما كان قبلكم من بني اسرائيل رجال يكلّمون[[605]](#footnote-605) من غير أن يكونوا أنبياء فان يكن في أمتي منهم أحد فعمر»[[606]](#footnote-606).

وأخرج البخاری «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ وَأَبِى سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالاَ سَمِعْنَا أَبَا هُرَيْرَةَس يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: بَيْنَمَا رَاعٍ فِى غَنَمِهِ عَدَا الذِّئْبُ فَأَخَذَ مِنْهَا شَاةً، فَطَلَبَهَا حَتَّى اسْتَنْقَذَهَا، فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الذِّئْبُ فَقَالَ لَهُ مَنْ لَهَا يَوْمَ السَّبُعِ، لَيْسَ لَهَا رَاعٍ غَيْرِى. فَقَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ. فَقَالَ النَّبِىُّ ج: فَإِنِّى أُومِنُ بِهِ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَمَا ثَمَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[[607]](#footnote-607).

وللبخاري في رواية أخرى: «وَبَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقَرَةً قَدْ حَمَلَ عَلَيْهَا فَالْتَفَتَتْ إِلَيْهِ فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَتْ إِنِّي لَمْ أُخْلَقْ لِهَذَا وَلَكِنِّي خُلِقْتُ لِلْحَرْثِ قَالَ النَّاسُ سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ النَّبِيُّ ج فَإِنِّي أُومِنُ بِذَلِكَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[[608]](#footnote-608).

وأما مناقب عثمانس: فقد أخرج ابن ماجه: «عن أبيه عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِى الزِّنَادِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الأَعْرَجِ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: لِكُلِّ نَبِىٍّ رَفِيقٌ فِى الْجَنَّةِ وَرَفِيقِى فِيهَا عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ»[[609]](#footnote-609).

وأخرج ابن ماجه بهذا الاسناد «أَنَّ النَّبِىَّ ج لَقِىَ عُثْمَانَ عِنْدَ بَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ: يَا عُثْمَانُ هَذَا جِبْرِيلُ أَخْبَرَنِى أَنَّ اللَّهَ قَدْ زَوَّجَكَ أُمَّ كُلْثُومٍ بِمِثْلِ صَدَاقِ رُقَيَّةَ عَلَى مِثْلِ صُحْبَتِهَا»[[610]](#footnote-610).

وأما ان عثمان يقتل مظلوما وانه علی الحق يوم يُقتل: فقد أخرج الحاكم من طريق «موسى، ومحمد، وإبراهيم، بنو عقبة، قالوا: ثنا أبو أمنا أبو حسنة قال: شهدت أبا هريرة وعثمان محصور في الدار، واستأذنته في الكلام، فقال أبو هريرة: سمعت رسول الله ج يقول: إنها ستكون فتنة، واختلاف - أو اختلاف - وفتنة، قال: قلنا: يا رسول الله، فما تأمرنا؟ قال: عليكم بالأمير وأصحابه وأشار إلى عثمان»[[611]](#footnote-611).

وأخرج الحاكم من حديث «أبي زرعة عن أبي هريرة اشتری عثمان بن عفان الجنة من النبي ج مرتين حيث حفر بئر رومة وحيث جهز جيش العسرة»[[612]](#footnote-612).

وأما ان أبا بكر صديق وسائرهم شهداء: فقد أخرج التزمذي من حديث «عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّرَاوَرْدِيُّ، عَنْ سُهَيْلِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج عَلَى صَخْرَةٍ هُوَ، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَعَلِيٌّ، وَطَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، فَتَحَرَّكَتِ الصَّخْرَةُ، فَقَالَ النَّبِيُّ ج: اهْدَئِي فَمَا عَلَيْكِ إِلا نَبِيٌّ أَوْ صَدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ»[[613]](#footnote-613).

وأما بشارة أهل بدر بالجنة: فقد أخرج ابوداود: «عَنْ عَاصِمٍ عَنْ أَبِى صَالِحٍ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج قَالَ مُوسَى فَلَعَلَّ اللَّهَ. وَقَالَ ابْنُ سِنَانٍ اطَّلَعَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»[[614]](#footnote-614).

وأما قعوده من الفتنة: فقد أخرج الترمذي من حديث «عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْعَلاَءِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: بَادِرُوا بِالأَعْمَالِ فِتَنًا كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِى كَافِرًا وَيُمْسِى مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا يَبِيعُ أَحَدُهُمْ دِينَهُ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا»[[615]](#footnote-615).

ومن مسند ام المؤمنین عائشهل (16 روایت):

أما ما يستدل به علی خلافتهم من حديث الأحجار في اساس الـمسجد: فقد أخرج الحاكم من طريق «أحمد بن عبد الرحمن بن وهب حدثني عمي ثنا يحيى بن ايوب ثنا هشام بن عروة عن أبيه عن عائشةل قالت: أول حجر حمله النبي ج لبناء المسجد ثم حمل أبو بكر حجرا آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت: يا رسول الله ألا ترى إلى هؤلاء كيف يساعدونك فقال: يا عائشة هؤلاء الخلفاء من بعدي». هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه وإنما اشتهر بإسناد واه من رواية محمد بن الفضل بن عطيه فلذلك هجر[[616]](#footnote-616).

وأما ما يستدل به على خلافتهم من حديث القرون: فقد أخرج احمد بطريق غريب «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ الْبَهِىِّ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ سَأَلَ رَجُلٌ رَسُولَ اللَّهِ ج أَىُّ النَّاسِ خَيْرٌ قَالَ: الْقَرْنُ الَّذِى أَنَا فِيهِ ثُمَّ الثَّانِى ثُمَّ الثَّالِثُ»[[617]](#footnote-617).

أما قولها في خلافة الشيخين: فقد أخرج مسلم من حديث «ابْنِ أَبِى مُلَيْكَةَ سَمِعْتُ عَائِشَةَ وَسُئِلَتْ مَنْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج مُسْتَخْلِفًا لَوِ اسْتَخْلَفَهُ قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ. فَقِيلَ لَهَا ثُمَّ مَنْ بَعْدَ أَبِى بَكْرٍ قَالَتْ عُمَرُ. ثُمَّ قِيلَ لَهَا مَنْ بَعْدَ عُمَرَ قَالَتْ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. ثُمَّ انْتَهَتْ إِلَى هَذَا»[[618]](#footnote-618).

وأخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَقِيقٍ قَالَ قُلْتُ لِعَائِشَةَ أَىُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ج كَانَ أَحَبَّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ قَالَتْ أَبُو بَكْرٍ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَتْ عُمَرُ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَتْ ثُمَّ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ فَسَكَتَتْ»[[619]](#footnote-619).

وأما ما يستدل به على خلافة الصديق من قول النبي ج «ادْعِى لِى أَبَا بَكْرٍ»: فقد أخرج مسلم من حديث الزهري «عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ لِى رَسُولُ اللَّهِ ج فِى مَرَضِهِ: ادْعِى لِى أَبَا بَكْرٍ وَأَخَاكِ حَتَّى أَكْتُبَ كِتَابًا فَإِنِّى أَخَافُ أَنْ يَتَمَنَّى مُتَمَنٍّ وَيَقُولَ قَائِلٌ أَنَا أَوْلَى، وَيَأْبَى اللَّهُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلاَّ أَبَا بَكْرٍ»[[620]](#footnote-620).

وأما ما يستدل به من خطبة النبي ج قبل وفاته: فقد أخرج الترمذي «عَنِ الزُّهْرِىِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِىَّ ج أَمَرَ بِسَدِّ الأَبْوَابِ إِلاَّ بَابَ أَبِى بَكْرٍ»[[621]](#footnote-621).

وأما ما يستدل به من حديث الامامة: فقد أخرج الترمذي من حديث مالك بن انس «عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَل أَنَّهَا قَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ فِى مَرَضِهِ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّى بِالنَّاسِ. قَالَتْ عَائِشَةُ قُلْتُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِى مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ فَقُلْتُ لِحَفْصَةَ قُولِى لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ فِى مَقَامِكَ لَمْ يُسْمِعِ النَّاسَ مِنَ الْبُكَاءِ، فَمُرْ عُمَرَ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ. فَفَعَلَتْ حَفْصَةُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: مَهْ، إِنَّكُنَّ لأَنْتُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ، مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ لِلنَّاسِ. فَقَالَتْ حَفْصَةُ لِعَائِشَةَ مَا كُنْتُ لأُصِيبَ مِنْكِ خَيْرًا»[[622]](#footnote-622).

وأخرج الترمذي: «عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَائِشَةَل قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: لاَ يَنْبَغِى لِقَوْمٍ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ أَنْ يَؤُمَّهُمْ غَيْرُهُ»[[623]](#footnote-623).

وأما مناقب أبي بكر الصديقس: فقد أخرج الترمذي من حديث «إِسْحَاقَ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ج فَقَالَ: أَنْتَ عَتِيقُ اللَّهِ مِنَ النَّارِ؛ فَيَوْمَئِذٍ سُمِّىَ عَتِيقًا»[[624]](#footnote-624).

وأخرج الحاكم: «عن عائشة بنت طليحة عن عائشة أم الـمؤمنينل قالت: قال رسول الله ج من سره أن ينظر إلى عتيق من النار فلينظر إلى أبي بكر»[[625]](#footnote-625).

واخرج الحاكم من حديث معمر «عن الزهري عن عروة عن عائشةل قالت: لما أسري بالنبي ج إلى الـمسجد الأقصى أصبح يتحدث الناس بذلك فارتد ناس ممن كان آمنوا به و صدقوه و سعي رجال من الـمشركين إلى أبي بكرس فقالوا: هل لك إلى صاحبك يزعم أنه أسري به الليلة إلى بيت المقدس؟ قال: أوقال ذلك؟ قالوا: نعم قال: لئن قال ذلك لقد صدق قالوا: أو تصدقه أنه ذهب الليلة إلى بيت المقدس و جاء قبل أن يصبح؟ فقال: نعم إني لأصدقه ما هو أبعد من ذلك أصدقه في خبر السماء في غدوة أو روحة فلذلك سمي أبا بكر الصديقس»[[626]](#footnote-626).

وأما مناقب عمر بن الخطاب: فقد أخرج مسلم من حديث «إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِى سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ عَنِ النَّبِىِّ ج أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ: قَدْ كَانَ يَكُونُ فِى الأُمَمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِى أُمَّتِى مِنْهُمْ أَحَدٌ فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ»[[627]](#footnote-627).

وأخرج ابن ماجة من حديث الزنجي بن خالد «عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: اللَّهُمَّ أَعِزَّ الإِسْلاَمَ بِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ خَاصَّةً»[[628]](#footnote-628).

وأخرج الترمذي من حديث يزيد بن رومان «عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج جَالِسًا فَسَمِعْنَا لَغَطًا وَصَوْتَ صِبْيَانٍ فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَإِذَا حَبَشِيَّةٌ تُزْفِنُ وَالصِّبْيَانُ حَوْلَهَا فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ تَعَالَىْ فَانْظُرِى. فَجِئْتُ فَوَضَعْتُ لَحْيَىَّ عَلَى مَنْكِبِ رَسُولِ اللَّهِ ج فَجَعَلْتُ أَنْظُرَ إِلَيْهَا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبِ إِلَى رَأْسِهِ فَقَالَ لِى: أَمَا شَبِعْتِ أَمَا شَبِعْتِ. قَالَتْ فَجَعَلْتُ أَقُولُ لاَ لأَنْظُرَ مَنْزِلَتِى عِنْدَهُ إِذْ طَلَعَ عُمَرُ قَالَ فَارْفَضَّ النَّاسُ[[629]](#footnote-629) عَنْهَا قَالَتْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنِّى لأَنْظُرُ إِلَى شَيَاطِينِ الإِنْسِ وَالْجِنِّ قَدْ فَرُّوا مِنْ عُمَرَ»[[630]](#footnote-630).

وأما مناقب عثمان بن عفانس: فقد أخرج مسلم «عَنْ عَطَاءٍ وَسُلَيْمَانَ ابْنَىْ يَسَارٍ وَأَبِى سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَنَّ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج مُضْطَجِعًا فِى بَيْتِى كَاشِفًا عَنْ فَخِذَيْهِ أَوْ سَاقَيْهِ فَاسْتَأْذَنَ أَبُو بَكْرٍ فَأَذِنَ لَهُ وَهُوَ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ فَتَحَدَّثَ ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ فَأَذِنَ لَهُ وَهُوَ كَذَلِكَ فَتَحَدَّثَ ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُثْمَانُ فَجَلَسَ رَسُولُ اللَّهِ ج وَسَوَّى ثِيَابَهُ - قَالَ مُحَمَّدٌ وَلاَ أَقُولُ ذَلِكَ فِى يَوْمٍ وَاحِدٍ - فَدَخَلَ فَتَحَدَّثَ فَلَمَّا خَرَجَ قَالَتْ عَائِشَةُ دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تَهْتَشَّ لَهُ[[631]](#footnote-631) وَلَمْ تُبَالِهِ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَلَمْ تَهْتَشَّ لَهُ وَلَمْ تُبَالِهِ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ فَجَلَسْتَ وَسَوَّيْتَ ثِيَابَكَ فَقَالَ: أَلاَ أَسْتَحِى مِنْ رَجُلٍ تَسْتَحِى مِنْهُ الْمَلاَئِكَةُ»[[632]](#footnote-632).

وأخرج الترمذي «عَنِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: يَا عُثْمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلاَ تَخْلَعْهُ لَهُمْ»[[633]](#footnote-633).

ومن مسند انس بن مالکس (13 روایت):

أما ان الخلافة في قريش: فقد أخرج احمد عن «بُكَيْرُ بْنُ وَهْبٍ الْجَزَرِىُّ قَالَ قَالَ لِى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ أُحَدِّثُكَ حَدِيثاً مَا أُحَدِّثُهُ كُلَّ أَحَدٍ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَامَ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ وَنَحْنُ فِيهِ فَقَالَ « الأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيْهِمْ حَقًّا مِثْلَ ذَلِكَ إِنِ اسْتُرْحِمُوا فَرَحِمُوا وَإِنْ عَاهَدُوا وَفُّوا وَإِنْ حَكَمُوا عَدَلُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»[[634]](#footnote-634).

وأخرج احمد «عن انس قال دَعَا النَّبِيُّ ج الْأَنْصَارَ لِيُقْطِعَ لَهُمْ الْبَحْرَيْنِ فَقَالُوا لَا حَتَّى تُقْطِعَ لِإِخْوَانِنَا مِنْ الْمُهَاجِرِينَ مِثْلَنَا فَقَالَ إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً[[635]](#footnote-635) فَاصْبِرُوا حَتَّى تَلْقَوْنِي»[[636]](#footnote-636).

وأما الدليل على خلافتهم من جهه تفويض الصدقات إليهم من بعده: فقد أخرج الحاكم من طريق علي بن مهر «عن الـمختار بن فلفل، عن أنس بن مالك، قال: بعثني بنو الـمصطلق إلى رسول الله ج، فقالوا: سل لنا رسول الله ج إلى من ندفع صدقاتنا بعدك؟ قال: فأتيته فسألته، فقال: لى أبي بكر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بأبي بكر حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عمر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعمر حدث، فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عثمان فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعثمان حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إن حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا»هذا حديث صحيح الإسناد، ولـم يخرجاه[[637]](#footnote-637).

وأما ان أبابكر صديق وسائرهم شهداء: فقد أخرج البخاري «عن يَحْيَى عَنْ سَعِيدٍ عَنْ قَتَادَةَ أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍس حَدَّثَهُمْ أَنَّ النَّبِىَّ ج صَعِدَ أُحُدًا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرَجَفَ بِهِمْ فَقَالَ: اثْبُتْ أُحُدُ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ نَبِىٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ»[[638]](#footnote-638).

وأما افضلية الشيخين: فقد أخرج الترمذي من حديث «مُحَمَّدُ بْنُ كَثِيرٍ الْعَبْدِيُّ عن الْأَوْزَاعِيِّ عن قَتَادَةَ عن أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج لِأَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ لَا تُخْبِرْهُمَا يَا عَلِيُّ»[[639]](#footnote-639).

وأما ثناءه عليهم مع غيرهم: فقد أخرج احمد والترمذي «عَنْ مَعْمَرٍ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَرْحَمُ أُمَّتِى بِأُمَّتِى أَبُو بَكْرٍ وَأَشَدُّهُمْ فِى أَمْرِ اللَّهِ عُمَرُ وَأَصْدَقُهُمْ حَيَاءً عُثْمَانُ وَأَعْلَمُهُمْ بِالْحَلاَلِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَأَفْرَضُهُمْ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ وَأَقْرَؤُهُمْ أُبَىُّ بْنُ كَعْبٍ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَمِينٌ وَأَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ. قَالَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ غَرِيبٌ لاَ نَعْرِفُهُ مِنْ حَدِيثِ قَتَادَةَ إِلاَّ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ. وَقَدْ رَوَاهُ أَبُو قِلاَبَةَ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِىِّ ج نَحْوَهُ»[[640]](#footnote-640).

وأما حديث الامامة في اليوم الذي مات فيه رسول الله ج بمحضر من رسول الله ج: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ حَدَّثَنِى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍس أَنَّ الْمُسْلِمِينَ بَيْنَا هُمْ فِى صَلاَةِ الْفَجْرِ مِنْ يَوْمِ الاِثْنَيْنِ وَأَبُو بَكْرٍ يُصَلِّى لَهُمْ لَمْ يَفْجَأْهُمْ إِلاَّ رَسُولُ اللَّهِ ج قَدْ كَشَفَ سِتْرَ حُجْرَةِ عَائِشَةَ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ وَهُمْ فِى صُفُوفِ الصَّلاَةِ. ثُمَّ تَبَسَّمَ يَضْحَكُ، فَنَكَصَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى عَقِبَيْهِ لِيَصِلَ الصَّفَّ، وَظَنَّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج يُرِيدُ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الصَّلاَةِ فَقَالَ أَنَسٌ وَهَمَّ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يَفْتَتِنُوا فِى صَلاَتِهِمْ فَرَحًا بِرَسُولِ اللَّهِ ج فَأَشَارَ إِلَيْهِمْ بِيَدِهِ رَسُولُ اللَّهِ ج أَنْ أَتِمُّوا صَلاَتَكُمْ، ثُمَّ دَخَلَ الْحُجْرَةَ وَأَرْخَى السِّتْرَ»[[641]](#footnote-641).

وأما منزلة الشيخين عنده ج: فقد أخرج الترمذي «عن الْحَكَمُ بْنُ عَطِيَّةَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج كَانَ يَخْرُجُ عَلَى أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارِ وَهُمْ جُلُوسٌ فِيهِمْ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَلاَ يَرْفَعُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَصَرَهُ إِلاَّ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَإِنَّهُمَا كَانَا يَنْظُرَانِ إِلَيْهِ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِمَا وَيَتَبَسَّمَانِ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ إِلَيْهِمَا»[[642]](#footnote-642).

وأما مناقب أبي بكر الصديق: فقد أخرج ابن ماجة من طريق معتمر بن سليمان «عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَىُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: عَائِشَةُ. قِيلَ مِنَ الرِّجَالِ قَالَ: أَبُوهَا»[[643]](#footnote-643).

وأخرج احمد من حديث جعفر بن سليمان الضبعي «عن ثَابِتٌ عَنْ أَنَسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ طَيْرَ الْجَنَّةِ كَأَمْثَالِ الْبُخْتِ تَرْعَى فِى شَجَرِ الْجَنَّةِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ لَطَيْرٌ نَاعِمَةٌ. فَقَالَ: أَكَلَتُهَا أَنْعَمُ مِنْهَا - قَالَهَا ثَلاَثاً - وَإِنِّى لأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَأْكُلُ مِنْهَا يَا أَبَا بَكْرٍ»[[644]](#footnote-644).

وأما مناقب عمر بن الخطاب: فقد أخرج الترمذي من حديث اسمعيل بن جعفر «عَنْ حُمَيْدٍ عَنْ أَنَسٍ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَإِذَا أَنَا بِقَصْرٍ مِنْ ذَهَبٍ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِشَابٍّ مِنْ قُرَيْشٍ فَظَنَنْتُ أَنِّى أَنَا هُوَ فَقُلْتُ وَمَنْ هُوَ؟ فَقَالُوا: عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ»[[645]](#footnote-645).

وأما تقرب انس من الله تعالی بحب الشيخين: فقد أخرج البخاري من حديث حماد «عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍس أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِىَّ ج عَنِ السَّاعَةِ، فَقَالَ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ: وَمَاذَا أَعْدَدْتَ لَهَا؟ قَالَ لاَ شَىْءَ إِلاَّ أَنِّى أُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ج فَقَالَ: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ. قَالَ أَنَسٌ فَمَا فَرِحْنَا بِشَىْءٍ فَرَحَنَا بِقَوْلِ النَّبِىِّ ج: أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ. قَالَ أَنَسٌ فَأَنَا أُحِبُّ النَّبِىَّ ج وَأَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ[[646]](#footnote-646) وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مَعَهُمْ بِحُبِّى إِيَّاهُمْ، وَإِنْ لَمْ أَعْمَلْ بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ»[[647]](#footnote-647).

ومن مسند ابی سعید الخدریس (6 روایت):

أما الخطبة التي خطبها النبي ج في مناقب أبي بكرس قبل موته: فقد أخرج البخاري «عَنْ بُسْرِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّس قَالَ خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ج النَّاسَ وَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ عَبْدًا بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ ذَلِكَ الْعَبْدُ مَا عِنْدَ اللَّهِ. قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ، فَعَجِبْنَا لِبُكَائِهِ أَنْ يُخْبِرَ رَسُولُ اللَّهِ ج عَنْ عَبْدٍ خُيِّرَ. فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج هُوَ الْمُخَيَّرُ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَنَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ مِنْ أَمَنِّ النَّاسِ عَلَىَّ فِى صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبَا بَكْرٍ، وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً غَيْرَ رَبِّى لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ، وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلاَمِ وَمَوَدَّتُهُ، لاَ يَبْقَيَنَّ فِى الْمَسْجِدِ بَابٌ إِلاَّ سُدَّ، إِلاَّ بَابَ أَبِى بَكْرٍ»[[648]](#footnote-648).

وأخرج الترمذي «عَنْ عُبَيْدِ بْنِ حُنَيْنٍ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ قَالَ: إِنَّ عَبْدًا خَيَّرَهُ اللَّهُ بَيْنَ أَنْ يُؤْتِيَهُ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا مَا شَاءَ وَبَيْنَ مَا عِنْدَهُ فَاخْتَارَ مَا عِنْدَهُ ثم ذكر نحوا مما تقدم»[[649]](#footnote-649).

وأما مناقب عمر بن الخطاب: فقد أخرج البخاري «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ أَخْبَرَنِى أَبُو أُمَامَةَ بْنُ سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّس قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: بَيْنَا أَنَا نَائِمٌ رَأَيْتُ النَّاسَ عُرِضُوا عَلَىَّ وَعَلَيْهِمْ قُمُصٌ، فَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ الثَّدْىَ، وَمِنْهَا مَا يَبْلُغُ دُونَ ذَلِكَ، وَعُرِضَ عَلَىَّ عُمَرُ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ اجْتَرَّهُ. قَالُوا فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: الدِّينَ»[[650]](#footnote-650).

وأما بشارة الشيخين بالجنة والإشارة إلی انهما من السابقين الـمقربين: فقد أخرج الترمذي من طريق «سَالِمِ بْنِ أَبِى حَفْصَةَ وَالأَعْمَشِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ صُهْبَانَ وَابْنِ أَبِى لَيْلَى وَكَثِيرٍ النَّوَّاءِ كُلِّهِمْ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِى أُفُقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمَا»[[651]](#footnote-651).

وأما أنهما منتظر الإمارة وإن أمر الـملة يتم بهما: فقد أخرج الترمذي من حديث أبي الحجاف «عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: مَا مِنْ نَبِىٍّ إِلاَّ لَهُ وَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَوَزِيرَانِ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ فَأَمَّا وَزِيرَاىَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا وَزِيرَاىَ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَر»[[652]](#footnote-652).

وأما الدليل على خلافتهم من جهة وقوع خلافتهم في مرتبة أمراء الخير: فقد أخرج احمد من حديث عبدالله البهي «عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: يَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ تَطْمَئِنُ إِلَيْهِمُ الْقُلُوبُ وَتَلِينُ لَهُمُ الْجُلُودُ ثُمَّ يَكُونُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ تَشْمَئِزُّ مِنْهُمُ الْقُلُوبُ وَتَقْشَعِرُّ مِنْهُمُ الْجُلُودُ. فَقَالَ رَجُلٌ أَنُقُاتِلُهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: لاَ مَا أَقَامُوا الصَّلاَةَ».

ومن مسند جابر بن عبداللهس (8 روایت):

أما ان الخلافة لقريش: فقد أخرج احمد من حديث ابن جريج «عن أبي الزبير عَنْ جَابِرٍ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِى الْخَيْرِ وَالشَّرِّ»[[653]](#footnote-653).

وأما الدليل على خلافة الخلفاء: فقد أخرج احمد والحاكم من حديث الزبيدي «عَنِ ابْنِ شِهَابٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ كَانَ يُحَدِّثُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: أُرِىَ اللَّيْلَةَ رَجُلٌ صَالِحٌ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ نِيطَ بِرَسُولِ اللَّهِ ج وَنِيطَ عُمَرُ بِأَبِى بَكْرٍ وَنِيطَ عُثْمَانُ بِعُمَرَ. قَالَ جَابِرٌ فَلَمَّا قُمْنَا مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ ج قُلْنَا أَمَّا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فَرَسُولُ اللَّهِ ج وَأَمَّا مَا ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ج مِنْ نَوْطِ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ فَهُمْ وُلاَةُ هَذَا الأَمْرِ الَّذِى بَعَثَ اللَّهُ بِهِ نَبِيَّهُ ج»[[654]](#footnote-654).

وأما بشارتهم بالجنة: فقد أخرج احمد من حديث «عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الصُّورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. قَالَ فَطَلَعَ عَلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَهَنَّأْنَاهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج ثُمَّ لَبِثَ هُنَيْهَةً ثُمَّ قَالَ: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الصُّورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ. قَالَ فَطَلَعَ عُمَرُ - قَالَ - فَهَنَّأْنَاهُ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج قَالَ ثُمَّ قَالَ: يَطْلُعُ عَلَيْكُمْ مِنْ تَحْتِ هَذَا الصُّورِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ اللَّهُمَّ إِنْ شِئْتَ جَعَلْتَهُ عَلِيًّا. ثَلاَثَ مِرَارٍ قَالَ طَلَعَ عَلِىٌّ»[[655]](#footnote-655).

وأما مناقب أبي بكر الصديقس: فقد أخرج الحاكم «عن محمد بن الـمنكدر، عن جابر بن عبد اللهب، قال: كنا عند النبي ج إذ جاءه وفد عبد القيس فتكلم بعضهم بكلام لغا في الكلام، فالتفت النبي ج إلى أبي بكر، وقال: يا أبا بكر، سمعت ما قالوا؟» قال: نعم يا رسول الله، وفهمته، قال: فأجبهم قال: فأجابهم أبو بكرس بجواب وأجاد الجواب، فقال رسول الله ج: يا أبا بكر، أعطاك الله الرضوان الأكبر فقال له بعض القوم: وما الرضوان الأكبر يا رسول الله؟ قال: يتجلى الله لعباده في الآخرة عامة، ويتجلى لأبي بكر خاصة»[[656]](#footnote-656).

وأما مناقب عمر بن الخطابس: فقد أخرج البخاري من حديث «عبد العزيز بن الـماجشون عن محمد بن الـمنكدر عن جابر قال قال النبي ج: رَأَيْتُنِى دَخَلْتُ الْجَنَّةَ، فَإِذَا أَنَا بِالرُّمَيْصَاءِ امْرَأَةِ أَبِى طَلْحَةَ وَسَمِعْتُ خَشَفَةً، فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ هَذَا بِلاَلٌ. وَرَأَيْتُ قَصْرًا بِفِنَائِهِ جَارِيَةٌ، فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا فَقَالَ لِعُمَرَ. فَأَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَهُ فَأَنْظُرَ إِلَيْهِ، فَذَكَرْتُ غَيْرَتَكَ. فَقَالَ عُمَرُ بِأُمِّى وَأَبِى يَا رَسُولَ اللَّهِ أَعَلَيْكَ أَغَارُ»[[657]](#footnote-657).

وأما مناقب عثمان: فقد أخرج الحاكم «عن جابر بن عبد اللهب، بينما نحن في بيت ابن حشفة في نفر من الـمهاجرين فيهم أبو بكر، وعمر، وعثمان، وعلي، وطلحة، والزبير، وعبد الرحمن بن عوف، وسعد بن أبي وقاصش، فقال رسول الله ج: لينهض كل رجل منكم إلى كفئه فنهض النبي ج إلى عثمان فاعتنقه، وقال: أنت وليي في الدنيا والآخرة»[[658]](#footnote-658).

وأما بشارة أهل الحديبية بالجنة: فقد أخرج أبو داود من حديث الليث «عَنْ أَبِى الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج أَنَّهُ قَالَ: لاَ يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»[[659]](#footnote-659).

وقد أخرج احمد من حديث سفيان «عن عمرو عن جابر قَالَ كُنَّا يَوْمَ الْحُدَيْبِيَةِ أَلْفًا وَأَرْبَعَ مِائَةٍ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ج أَنْتُمْ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ»[[660]](#footnote-660).

مسانيد المهاجرين من اصحاب رسول الله **ج**

اولها: مسند عمار بن یاسر (2 روایت):

أما فضل الشيخين وكونهما من السابقين الـمقربين وان أبابكر أفضل مِن عمر: فقد أخرج أبويعلي من طريق حماد بن أبي سليمان «عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ، عَنْ عَلْقَمَةَ بْنِ قَيْسٍ، عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: يَا عَمَّارُ أَتَانِي جِبْرِيلُ آنِفًا، فَقُلْتُ: يَا جِبْرِيلُ حَدِّثْنِي بِفَضَائِلِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فِي السَّمَاءِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ لَوْ حَدَّثْتُكَ بِفَضَائِلِ عُمَرَ مِثْلَ مَا لَبِثَ نُوحٌ فِي قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَةٍ إِلا خَمْسِينَ عَامًا مَا نَفِدَتْ فَضَائِلُ عُمَرَ، وَإِنَّ عُمَرَ لَحَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ أَبِي بَكْرٍ»[[661]](#footnote-661).

وأما سوابق أبي بكر الصديقس: فقد أخرج البخاري «عَنْ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ عَمَّارًا يَقُولُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج وَمَا مَعَهُ إِلاَّ خَمْسَةُ أَعْبُدٍ وَامْرَأَتَانِ وَأَبُو بَكْرٍ»[[662]](#footnote-662).

ومن مسند حذیفه بن الیمانس (9 روایت):

أما ما يدل على خلافتهم من معاملة منتظر الإمارة: فقد أخرج الحاكم من حديث عبد الـملك بن عمير «عن ربعي بن حراش، عن حذيفة بن اليمانب قال: سمعت رسول الله ج يقول: لقد هممت أن أبعث إلى الآفاق رجالا يعلمون الناس السنن والفرائض، كما بعث عيسى ابن مريم الحواريين، قيل له: فأين أنت من أبي بكر وعمر؟ قال: إنه لا غنى بي عنهما، إنهما من الدين كالسمع والبصر»[[663]](#footnote-663).

وأما أن قولهما حجة وإنه يجب الاقتداء بهما: فقد أخرج الحاكم من حديث مسعر بن كدام «عن عبد الـملك بن عمير، عن ربعي بن حراش، عن حذيفةس قال: قال رسول الله ج: اقتدوا باللذين من بعدي أبي بكر وعمر، واهتدوا بهدي عمار، وإذا حدثكم ابن أم عبد فصدقوه»[[664]](#footnote-664).

وفي رواية الترمذي من حديث سفيان «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ هِلاَلٍ مَوْلَى رِبْعِىٍّ عَنْ رِبْعِىِّ بْنِ حِرَاشٍ عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ كُنَّا جُلُوسًا عِنْدَ النَّبِىِّ ج فَقَالَ: إِنِّى لاَ أَدْرِى مَا قَدْرُ بَقَائِى فِيكُمْ فَاقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِى وَأَشَارَ إِلَى أَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ وَاهْتَدُوا بِهَدْىِ عَمَّارٍ وَمَا حَدَّثَكُمُ ابْنُ مَسْعُودٍ فَصَدِّقُوهُ»[[665]](#footnote-665).

وأما الدلالة علي خلافة عمر وانه غلق الفتنة: فقد أخرج البخاري من حديث «الأعمش قال حدثنا حَدَّثَنَا شَقِيقٌ سَمِعْتُ حُذَيْفَةَ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ عُمَرَ قَالَ أَيُّكُمْ يَحْفَظُ قَوْلَ النَّبِىِّ ج فِى الْفِتْنَةِ. قَالَ: فِتْنَةُ الرَّجُلِ فِى أَهْلِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ وَجَارِهِ، تُكَفِّرُهَا الصَّلاَةُ وَالصَّدَقَةُ وَالأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْىُ عَنِ الْمُنْكَرِ. قَالَ لَيْسَ عَنْ هَذَا أَسْأَلُكَ، وَلَكِنِ الَّتِى تَمُوجُ كَمَوْجِ الْبَحْرِ. قَالَ لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّ بَيْنَكَ وَبَيْنَهَا بَابًا مُغْلَقًا. قَالَ عُمَرُ أَيُكْسَرُ الْبَابُ أَمْ يُفْتَحُ قَالَ بَلْ يُكْسَرُ. قَالَ عُمَرُ إِذًا لاَ يُغْلَقَ أَبَدًا. قُلْتُ أَجَلْ. قُلْنَا لِحُذَيْفَةَ أَكَانَ عُمَرُ يَعْلَمُ الْبَابَ قَالَ نَعَمْ كَمَا أَعْلَمُ أَنَّ دُونَ غَدٍ لَيْلَةً، وَذَلِكَ أَنِّى حَدَّثْتُهُ حَدِيثًا لَيْسَ بِالأَغَالِيطِ. فَهِبْنَا أَنْ نَسْأَلَهُ مَنِ الْبَابُ فَأَمَرْنَا مَسْرُوقًا فَسَأَلَهُ فَقَالَ مَنِ الْبَابُ قَالَ عُمَرُ»[[666]](#footnote-666).

وأخرج الحاكم من حديث سفيان «عن منصور، عن ربعي بن حراش، عن حذيفةس قال: كان الإسلام في زمان عمر كالرجل الـمقبل لا يزداد إلا قربا، فلما قتل عمر كان كالرجل الـمدبر لا يزداد إلا بعدا»[[667]](#footnote-667).

وأما الدلالة على خلافة عثمانس وانه إذا قُتل لا يستقيم أمر الخلافة أبداً: فقد أخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الأَنْصَارِىُّ الأَشْهَلِىُّ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَيَرِثَ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُمْ»[[668]](#footnote-668).

أما قوله في الخارجين على عثمان: فقد أخرج الحاكم «عَنْ رِبْعِىِّ بْنِ حِرَاشٍ قَالَ انْطَلَقْتُ إِلَى حُذَيْفَةَ بِالْمَدَائِنِ لَيَالِىَ سَارَ النَّاسُ إِلَى عُثْمَانَ فَقَالَ يَا رِبْعِىُّ مَا فَعَلَ قَوْمُكَ قَالَ قُلْتُ عَنْ أَىِّ بَالِهِمْ تَسْأَلُ قَالَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُمْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ. فَسَمَّيْتُ رِجَالاً فِيمَنْ خَرَجَ إِلَيْهِ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَاسْتَذَلَّ الإِمَارَةَ لَقِىَ اللَّهَ وَلاَ وَجْهَ لَهُ عِنْدَهُ»[[669]](#footnote-669).

وأما الدلالة على أن عليا حقيق بالخلافة ولكن الأمة لا تجتمع عليه فلذلك لم يستخلفه النبي ج: فقد أخرج الحاكم من طريق «شريك بن عبد الله، عن عثمان بن عمير، عن شقيق بن سلمة، عن حذيفةس قال: قالوا: يا رسول الله، لو استخلفت علينا؟ قال: إن أستخلف عليكم خليفة فتعصوه ينزل بكم العذاب» قالوا: لو استخلفت علينا أبا بكر، قال: إن أستخلفه عليكم تجدوه قويا في أمر الله ضعيفا في جسده قالوا: لو استخلفت علينا عمر، قال: إن أستخلفه عليكم تجدوه قويا أمينا لا تأخذه في الله لومة لائم قالوا: لو استخلفت علينا عليا، قال: إنكم لا تفعلوا، وإن تفعلوا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق الـمستقيم»[[670]](#footnote-670).

وأما ما يدل علي خلافتهم ومن الترتيب الذي بيّنه النبي ج لدولة ملته: فقد أخرج احمد في مسند النعمان بن بشير من حديث حبيب بن سالم «عن النعمان بن بشير عن حذيفه قال قال رسول الله ج تَكُونُ النُّبُوَّةُ فِيكُمْ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ خِلاَفَةٌ عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةِ فَتَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ مُلْكاً عَاضًّا فَيَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ مُلْكاً جَبْرِيَّةً فَيَكُونُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ ثُمَّ يَرْفَعُهَا إِذَا شَاءَ أَنْ يَرْفَعَهَا ثُمَّ تَكُونُ خِلاَفَةٌ عَلَى مِنْهَاجِ نُبُوَّةٍ ». ثُمَّ سَكَتَ»[[671]](#footnote-671).

ومن مسند ابی ذرس (2 روایت):

أما التعريض الظاهر على خلافة الثلاثة: فقد ذكر الـمحب الطبري بروايات شتی «عن سويد بن بريد السلمي قال دخلت الـمسجد فرأيت أباذر جالساً فيه وحده فاغتنمت ذلك فذكر بعض القوم عثمان فقال لا أقول لعثمان أبداً الا خيراً لا أقول لعثمان أبدا الا خيراً لا اقول لعثمان أبداً الا خيراً بعد شيءٍ رأيته عند رسول لله ج اتبع خلوات رسول الله ج أتعلّم منه فخرج ذات يوم حتى انتهي الي موضع كذا وكذا فجلس فانتهيتُ إليه فسلمت عليه وجلست إليه فقال يا أباذر ما جاء بك قلت: الله ورسوله، إذ جاء أبوبكر فسلم وجلس عن يمين رسول الله ج فقال يا أبابكر ما جاء بك قال الله ورسوله ثم جاء عمر فسلم وجلس عن يمين أبي بكر فقال يا عمر ما جاء بك؟ قال الله ورسوله ثم جاء عثمان فسلم وجلس عن يمين عمر فقال يا عثمان ما جاء بك قال الله ورسوله قال فتناول النبي ج سبع حصيات أو تسع حصيات فوضعهن في كفه فسبّحن حتي سمعت لهن حنيناً لحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي ج فوضعهن في يد أبي بكر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي ج فوضعهن في يد عمر فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن فتناولهن النبي ج فوضعهن في يد عثمان فسبحن حتى سمعت لهن حنينا كحنين النحل ثم وضعهن فخرسن»[[672]](#footnote-672).

وأما ان عمر محدَّث يُقتدي به فيما أمر وسَنّ: فقد أخرج الحاكم من حديث هشام بن الغاز «عن ابن عجلان، ومحمد بن إسحاق، عن مكحول، عن غضيف بن الحارث، عن أبي ذرس قال: مر فتى على عمر، فقال عمر: نعم الفتى، قال: فتبعه أبو ذر، فقال: يا فتى استغفر لي، فقال: يا أبا ذر أستغفر لك وأنت صاحب رسول الله ج قال: استغفر لي، قال: لا، أو تخبرني، فقال: إنك مررت على عمرس، فقال: نعم الفتى، وإني سمعت رسول الله ج يقول: إن الله جعل الحق على لسان عمر وقلبه»[[673]](#footnote-673).

ومن مسند مقداد ابن الاسودس (ا روایت):

أما مواعيد الله تعالى الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج احمد من حديث «سُلَيْمَ بْنَ عَامِرٍ قَالَ سَمِعْتُ الْمِقْدَادَ بْنَ الأَسْوَدِ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: لاَ يَبْقَى عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ بَيْتُ مَدَرٍ وَلاَ وَبَرٍ[[674]](#footnote-674) إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّهُ كَلِمَةَ الإِسْلاَمِ بِعِزِّ عَزِيزٍ أَوْ ذُلِّ ذَلِيلٍ إِمَّا يُعِزُّهُمُ اللَّهُ فَيَجْعَلُهُمْ مِنْ أَهْلِهَا أَوْ يُذِلُّهُمْ فَيَدِينُونَ لَهَا»[[675]](#footnote-675).

ومن مسند خباب ابن الارتس (1 روایت):

أما مواعيد اللهﻷ الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج أبويعلي من حديث اسمعيل «عَنْ قَيْسِ عَنْ خَبَّابٍ قَالَ أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ ج وَهُوَ مُتَوَسِّدٌ بُرْدَةً فِى ظِلِّ الْكَعْبَةِ فَشَكَوْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا أَلاَ تَسْتَنْصِرْ لَنَا أَلاَ تَدْعُو اللَّهَ لَنَا فَجَلَسَ مُحْمَرًّا وَجْهُهُ فَقَالَ: قَدْ كَانَ مَنْ قَبْلَكُمْ يُؤْخَذُ الرَّجُلُ فَيُحْفَرُ لَهُ فِى الأَرْضِ ثُمَّ يُؤْتَى بِالْمِنْشَارِ فَيُجْعَلُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُجْعَلُ فِرْقَتَيْنِ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَيُمْشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ عَظْمِهِ مِنْ لَحْمٍ وَعَصَبٍ مَا يَصْرِفُهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَاللَّهِ لَيُتِمَّنَّ اللَّهُ هَذَا الأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ الرَّاكِبُ مَا بَيْنَ صَنْعَاءَ وَحَضْرَمَوْتَ مَا يَخَافُ إِلاَّ اللَّهَ تَعَالَى وَالذِّئْبَ عَلَى غَنَمِهِ وَلَكِنَّكُمْ تَعْجَلُونَ»[[676]](#footnote-676).

ومن مسند بریده الاسلمیس (5 روایت):

أما ان أبابكر صديق وهما شهيدان: فقد أخرج احمد «عن الحسين بن واقدي عن عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج كَانَ جَالِساً عَلَى حِرَاءٍ وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ فَتَحَرَّكَ الْجَبَلُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: اثْبُتْ حِرَاءُ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ إِلاَّ نَبِىٌّ أَوْ صِدِّيقٌ أَوْ شَهِيدٌ»[[677]](#footnote-677).

وأما حديث القرون: فقد أخرج احمد «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَوَلَةَ قَالَ كُنْتُ أَسِيرُ مَعَ بُرَيْدَةَ الأَسْلَمِىِّ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: خَيْرُ هَذِهِ الأُمَّةِ الْقَرْنُ الَّذِينَ بُعِثْتُ أَنَا فِيهِمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَكُونُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَتُهُمْ أَيْمَانَهُمْ وَأَيْمَانُهُمْ شَهَادَتَهُمْ»[[678]](#footnote-678).

وأما حديث الامامه فقد أخرج احمد «عن عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ مَرِضَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّى بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ أَبِى رَجُلٌ رَقِيقٌ. فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّى بِالنَّاسِ فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبَاتُ يُوسُفَ. فَأَمَّ أَبُو بَكْرٍ النَّاس»[[679]](#footnote-679).

وأما مناقب عمرس: فقد أخرج احمد «عن حُسَيْنُ بْنُ وَاقِدٍ أَخْبَرَنِى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبِى بُرَيْدَةَ يَقُولُ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَدَعَا بِلاَلاً فَقَالَ: يَا بِلاَلُ بِمَ سَبَقْتَنِى إِلَى الْجَنَّةِ مَا دَخَلْتُ الْجَنَّةَ قَطُّ إِلاَّ سَمِعْتُ خَشْخَشَتَكَ أَمَامِى إِنِّى دَخَلْتُ الْبَارِحَةَ الْجَنَّةَ فَسَمِعْتُ خَشْخَشَتَكَ فَأَتَيْتُ عَلَى قَصْرٍ مِنْ ذَهَبٍ مُرْتَفِعٍ مُشْرِفٍ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِرَجُلٍ مِنَ الْعَرَبِ. قُلْتُ أَنَا عَرَبِىٌّ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِرَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ. قُلْتُ فَأَنَا مُحَمَّدٌ لِمَنْ هَذَا الْقَصْرُ قَالُوا لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج لَوْلاَ غَيْرَتُكَ يَا عُمَرُ لَدَخَلْتُ الْقَصْرَ. فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا كُنْتُ لأَغَارَ عَلَيْكَ. قَالَ وَقَالَ لِبِلاَلٍ: بِمَ سَبَقْتَنِى إِلَى الْجَنَّةِ. قَالَ مَا أَحْدَثْتُ إِلاَّ تَوَضَّأْتُ وَصَلَّيْتُ رَكْعَتَيْنِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج بِهَذَا»[[680]](#footnote-680).

وأخرج احمد «عن حسين عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ أَمَةً سَوْدَاءَ أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ج وَرَجَعَ مِنْ بَعْضِ مَغَازِيهِ فَقَالَتْ إِنِّى كُنْتُ نَذَرْتُ إِنْ رَدَّكَ اللَّهُ صَالِحاً أَنْ أَضْرِبَ عِنْدَكَ بِالدُّفِّ. قَالَ: إِنْ كُنْتِ فَعَلْتِ فَافْعَلِى وَإِنْ كُنْتِ لَمْ تَفْعَلِى فَلاَ تَفْعَلِى. فَضَرَبَتْ فَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ وَهِىَ تَضْرِبُ وَدَخَلَ غَيْرُهُ وَهِىَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ. قَالَ فَجَعَلَتْ دُفَّهَا خَلْفَهَا وَهِىَ مُقَنَّعَةٌ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَفْرَقُ مِنْكَ يَا عُمَرُ أَنَا جَالِسٌ هَا هُنَا وَدَخَلَ هَؤُلاَءِ فَلَمَّا أَنْ دَخَلْتَ فَعَلَتْ مَا فَعَلَتْ»[[681]](#footnote-681).

ومن مسند عقبه ابن عامرس (3 روایت):

أما ان عمر محدّثٌ يُقتدی برأيه: فقد أخرج الترمذي «عن مشرح بن عاهان عن عقبه بن عامر قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج لَوْ كَانَ نَبِيٌّ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرَ بن الْخَطَّابِ»[[682]](#footnote-682).

وأما مواعيد الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج احمد «عَنْ أَبِى الْخَيْرِ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج خَرَجَ يَوْماً فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلاَتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى الْمِنْبَرِ فَقَالَ: إِنِّى فَرَطٌ[[683]](#footnote-683) لَكُمْ وَإِنِّى شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ وَإِنِّى وَاللَّهِ لأَنْظُرُ إِلَى الْحَوْضِ أَلاَ وَإِنِّى قَدْ أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الأَرْضِ أَوْ مَفَاتِيحَ الأَرْضِ وَإِنِّى وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تُشْرِكُوا بَعْدِى وَلَكِنِّى أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا »[[684]](#footnote-684).

وأخرج احمد من حديث عمرو بن الحارث «عَنْ أَبِى عَلِىٍّ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ عَامِرٍ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: سَتُفْتَحُ عَلَيْكُمْ أَرَضُونَ وَيَكْفِيكُمُ اللَّهُﻷ فَلاَ يُعْجِزُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَلْهُوَ بِأَسْهُمِهِ».

ومن مسند سفینهس (2 روایت):

أما ما يدل على خلافة الأربعة من ضرب الــمدة الواقعة عليهم: فقد أخرج الترمذي من حديث «سَعِيدِ بْنِ جُمْهَانَ قَالَ حَدَّثَنِى سَفِينَةُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: الْخِلاَفَةُ فِى أُمَّتِى ثَلاَثُونَ سَنَةً ثُمَّ مُلْكٌ بَعْدَ ذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ لِى سَفِينَةُ أَمْسِكْ خِلاَفَةَ أَبِى بَكْرٍ وَخِلاَفَةَ عُمَرَ وَخِلاَفَةَ عُثْمَانَ. ثُمَّ قَالَ لِى أَمْسِكْ خِلاَفَةَ عَلِىٍّ. قَالَ فَوَجَدْنَاهَا ثَلاَثِينَ سَنَةً. قَالَ سَعِيدٌ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ بَنِى أُمَيَّةَ يَزْعُمُونَ أَنَّ الْخِلاَفَةَ فِيهِمْ. قَالَ: كَذَبُوا بَنُو الزَّرْقَاءِ بَلْ هُمْ مُلُوكٌ مِنْ شَرِّ الْمُلُوكِ»[[685]](#footnote-685).

وأما ما يدل على خلافة الثلاثة من رؤيا الـميزان: فقد أخرج الحاكم «عن سعيد بن جمهان عن سفينه مولي أم سلمه قال كان رسول الله ج إذا صلى الصبح، ثم أقبل على أصحابه فقال: أيكم رأى الليلة رؤيا؟ قال: فصلى ذات يوم، فقال: أيكم رأى رؤيا؟ فقال رجل: أنا رأيت يا رسول الله، كأن ميزانا دلي به من السماء، فوضعت في كفة، ووضع أبو بكر من كفة أخرى، فرجحت بأبي بكر، فرفعت وترك أبو بكر مكانه، فجيء بعمر بن الخطاب فوضع في الكفة الأخرى، فرجح به أبو بكر، فرفع أبو بكر، وجيء بعثمان فوضع في الكفة الأخرى، فرجح عمر بعثمان، ثم رفع عمر وعثمان ورفع الـميزان، قال: فتغير وجه رسول الله ج ثم قال: خلافة النبوة ثلاثون عاما، ثم تكون ملكا قال سعيد بن جمهان: فقال لي سفينة: أمسك سنتي أبي بكر، وعشر عمر، واثنتي عشرة عثمان، وست عليش»[[686]](#footnote-686).

ومن مسند عرباض بن ساریه س (2 روایت):

اما وجوب اتباع سنن الخلفاء الراشدين: فقد أخرج ابن ماجه من حديث عبدالرحمن بن مهدي «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ ضَمْرَةَ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَمْرٍو السَّلَمِىِّ أَنَّهُ سَمِعَ الْعِرْبَاضَ بْنَ سَارِيَةَ يَقُولُ وَعَظَنَا رَسُولُ اللَّهِ ج: مَوْعِظَةً ذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ وَوَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ لَمَوْعِظَةُ مُوَدِّعٍ فَمَاذَا تَعْهَدُ إِلَيْنَا قَالَ: قَدْ تَرَكْتُكُمْ عَلَى الْبَيْضَاءِ لَيْلُهَا كَنَهَارِهَا لاَ يَزِيغُ عَنْهَا بَعْدِى إِلاَّ هَالِكٌ مَنْ يَعِشْ مِنْكُمْ فَسَيَرَى اخْتِلاَفًا كَثِيرًا فَعَلَيْكُمْ بِمَا عَرَفْتُمْ مِنْ سُنَّتِى وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَعَلَيْكُمْ بِالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا فَإِنَّمَا الْمُؤْمِنُ كَالْجَمَلِ الأَنِفِ حَيْثُمَا قِيدَ انْقَادَ»[[687]](#footnote-687).

وأما مواعيد الله الظاهرة على أيدي الخلفاء: فقد أخرج احمد من طريق اسمعيل بن عياش «عَنْ ضَمْضَمِ بْنِ زُرْعَةَ عَنْ شُرَيْحِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ قَالَ العِرْبَاضُ بْنُ سَارِيَةَ: كَانَ النَّبِىُّ ج يَخْرُجُ إِلَيْنَا فِى الصُّفَّةِ وَعَلَيْنَا الْحَوْتَكِيَّةُ[[688]](#footnote-688) فَيَقُولُ: لَوْ تَعْلَمُونَ مَا ذُخِرَ لَكُمْ مَا حَزِنْتُمْ عَلَى مَا زُوِىَ عَنْكُمْ وَلَيُفْتَحَنَّ لَكُمْ فَارِسُ وَالرُّومُ».

ومن مسند عبدالرحمن بن غنم الاشعری (2 روایت):

أما تصويب رأي الشيخين وأن رأيهما حجة والإشارة إلى خلافتهما: فقد أخرج احمد من حديث عبدالحميد بن بهرام «عَنْ شَهْرِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنِ ابْنِ غَنْمٍ الأَشْعَرِىِّ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ لأَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ: لَوِ اجْتَمَعْتُمَا فِى مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا»[[689]](#footnote-689).

وأما أن الخلافة حق الـمهاجرين الأوّلين دون الطلقاء: فقد أخرج أبو عمر في الاستيعاب «ان عبدالرحمن بن غنم عاتب أباهريرة وأبا الدرداء بحِمص إذا انصرفا من عند عليّ رسولين لـمعاوية وكان مما قال لهما عجباً منكما كيف جاز عليكما ما جئتما به تدعوان علياً إلى أن يجعلها شوری وقد علمتما أنه قد بايعه الـمهاجرون والأنصار وأهل الحجاز والعراق وان من رضيه خيرٌ ممن كرهه ومن بايعه خير ممن لم يبايعه وأيُّ مدخل لـمعاوية في الشوري وهو من الطلقاء الذين لا يجوز لهم الخلافة وهو وأبوه رؤس الأحزاب فندما علي مسيرهما وتابا بين يديه»[[690]](#footnote-690).

ومن مسند ابی اروی الدوسیس (1 روایت):

أما ما يدل على خلافتهما وان مواعيد الله لنبيه يظهر علی أيديهما: فقد أخرج الحاكم من طريق «سُهَيْلِ بن أَبِي صَالِحٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بن إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِي سَلَمَةَ بن عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِي أَرْوَى الدَّوْسِيِّ، قَالَ:كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج جَالِسًا فَطَلَعَ أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيَّدَنِي بِهِمَا»[[691]](#footnote-691).

ومن مسند ابی امامه الباهلی س (1 روایت):

أخرج الحاكم من حديث «موسى بن عمير، قال: سمعت مكحولا يقول: وسأله رجل عن قول اللهﻷ: ﴿فَإِنَّ ٱللَّهَ هُوَ مَوۡلَىٰهُ وَجِبۡرِيلُ وَصَٰلِحُ ٱلۡمُؤۡمِنِين﴾ [التحریم: 4]. قال: حدثني أبو أمامة أنه كما قال: الله مولاه، وجبريل، وصالح الـمؤمنين أبو بكر وعمر»[[692]](#footnote-692).

ومن مسند سالم بن عبید الاشجعیس (1 روایت):

حديثه في أمامه أبي بكر الصديق: أخرج ابن ماجه من حديث نبيط بن شريط «عَنْ سَالِمِ بْنِ عُبَيْدٍ قَالَ أُغْمِىَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ج فِى مَرَضِهِ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: أَحَضَرَتِ الصَّلاَةُ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ: مُرُوا بِلاَلاً فَلْيُؤَذِّنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ - أَوْ لِلنَّاسِ -. ثُمَّ أُغْمِىَ عَلَيْهِ فَأَفَاقَ فَقَالَ أَحَضَرَتِ الصَّلاَةُ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ: مُرُوا بِلاَلاً فَلْيُؤَذِّنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. ثُمَّ أُغْمِىَ عَلَيْهِ فَأَفَاقَ فَقَالَ أَحَضَرَتِ الصَّلاَةُ. قَالُوا نَعَمْ. قَالَ: مُرُوا بِلاَلاً فَلْيُؤَذِّنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ. فَقَالَتْ عَائِشَةُ إِنَّ أَبِى رَجُلٌ أَسِيفٌ فَإِذَا قَامَ ذَلِكَ الْمُقَامَ يَبْكِى لاَ يَسْتَطِيعُ فَلَوْ أَمَرْتَ غَيْرَهُ. ثُمَّ أُغْمِىَ عَلَيْهِ فَأَفَاقَ فَقَالَ: مُرُوا بِلاَلاً فَلْيُؤَذِّنْ وَمُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ فَإِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ أَوْ صَوَاحِبَاتُ يُوسُفَ. قَالَ فَأُمِرَ بِلاَلٌ فَأَذَّنَ وَأُمِرَ أَبُو بَكْرٍ فَصَلَّى بِالنَّاسِ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج وَجَدَ خِفَّةً فَقَالَ: انْظُرُوا لِى مَنْ أَتَّكِئُ عَلَيْهِ. فَجَاءَتْ بَرِيرَةُ وَرَجُلٌ آخَرُ فَاتَّكَأَ عَلَيْهِمَا فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَكْرٍ ذَهَبَ لِيَنْكُصَ فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ أَنِ اثْبُتْ مَكَانَكَ ثُمَّ جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ج حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِ أَبِى بَكْرٍ حَتَّى قَضَى أَبُو بَكْرٍ صَلاَتَهُ ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قُبِضَ»[[693]](#footnote-693).

ومن مسند عرفجه الأشجعیس (1 روایت):

أما حديث الوزن: فقد أخرج أبو عمر «عن قطيبة بن مالك عن عرفجه الأشجعي قال صلى بنا النبي ج الفجر ثم جلس فقال وزن أصحابي الليلة، وُزن ابوبكر فوَزن ثم وزن عمر فوزن ثم وزن عثمان فخفَّ وهو رجل صالح»[[694]](#footnote-694).

ومن مسند عیاض بن حمار المجاشعی (1 روایت):

حديثه في أن الله نظر إلى أرض الأرض فمقَتهم عرَبهم وعجمهم: فقد أخرج مسلم «عَنْ عِيَاضِ بْنِ حِمَارٍ الْمُجَاشِعِىِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ فِى خُطْبَتِهِ: أَلاَ إِنَّ رَبِّى أَمَرَنِى أَنْ أُعَلِّمَكُمْ مَا جَهِلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِى يَوْمِى هَذَا كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عَبْدًا حَلاَلٌ وَإِنِّى خَلَقْتُ عِبَادِى حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ وَإِنَّهُمْ أَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَحَرَّمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحْلَلْتُ لَهُمْ وَأَمَرَتْهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِى مَا لَمْ أُنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَإِنَّ اللَّهَ نَظَرَ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ فَمَقَتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلاَّ بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَقَالَ إِنَّمَا بَعَثْتُكَ لأَبْتَلِيَكَ وَأَبْتَلِىَ بِكَ وَأَنْزَلْتُ عَلَيْكَ كِتَابًا لاَ يَغْسِلُهُ الْمَاءُ[[695]](#footnote-695) تَقْرَؤُهُ نَائِمًا وَيَقْظَانَ وَإِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِى أَنْ أُحَرِّقَ قُرَيْشًا فَقُلْتُ رَبِّ إِذًا يَثْلَغُوا رَأْسِى فَيَدَعُوهُ خُبْزَةً قَالَ اسْتَخْرِجْهُمْ كَمَا اسْتَخْرَجُوكَ وَاغْزُهُمْ نُغْزِكَ وَأَنْفِقْ فَسَنُنْفِقَ عَلَيْكَ وَابْعَثْ جَيْشًا نَبْعَثْ خَمْسَةً مِثْلَهُ وَقَاتِلْ بِمَنْ أَطَاعَكَ مَنْ عَصَاكَ»[[696]](#footnote-696).

ومن مسند ربیعه بن کعب الاسلمی س (1 روایت):

حديثه في منزلة أبي بكر الصديقس عند النبي ج وأصحابه: أخرج احمد من حديث أبي عمرانَ الجوني عن ربيعة الأسلمي فذكر حديثاً طويلا آخره: «ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج أَعْطَانِي بَعْدَ ذَلِكَ أَرْضاً وَأَعْطَى أَبَا بَكْرٍ أَرْضاً وَجَاءَتِ الدُّنْيَا فَاخْتَلَفْنَا فِى عِذْقِ[[697]](#footnote-697) نَخْلَةٍ فَقُلْتُ أَنَا: هيَ فِي حَدِّي. وَقَالَ أَبُو بَكْرِ هيَ فِي حَدِّي. فَكَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ أَبِى بَكْرٍ كَلاَمٌ فَقَالَ لِى أَبُو بَكْرٍ كَلِمَةً كَرِهَهَا وَنَدِمَ فَقَالَ لِي: يَا رَبِيعَةُ رُدَّ عَلَيَّ مِثْلَهَا حَتَّى يَكُونَ قِصَاصاً. قَالَ قُلْتُ: أَفْعَلُ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ َتَقُولَنَّ أَوْ لأَسْتَعْدِيَنَّ عَلَيْكَ رَسُولَ اللَّهِ ج. فَقُلْتُ ا أَنَا بِفَاعِلٍ. قَالَ وَرَفَضَ الأَرْضَ وَانْطَلَقَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى النَّبِيِّ ج وَانْطَلَقْتُ أَتْلُوهُ فَجَاءَ نَاسٌ مِنْ أَسْلَمَ فَقَالُوا لِي رحِمَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ فِي أَىِّ شَيْءٍ يَسْتَعْدِى عَلَيْكَ رَسُولَ اللَّهِ ج وَهُوَ قَالَ لَكَ مَا قَالَ. فَقُلْتُ أَتَدْرُونَ مَا هَذَا؟ هَذَا أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ هَذَا ثَانِيَ اثْنَيْنِ وَهَذَا ذُو شَيْبَةِ الْمُسْلِمِينَ إِيَّاكُمْ لاَ يَلْتَفِتُ فَيَرَاكُمْ تَنْصُرُونِى عَلَيْهِ فَيَغْضَبَ فَيَأْتِيَ رَسُولَ اللَّهِ ج فَيَغْضَبَ لِغَضَبِهِ فَيَغْضَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِغَضَبِهِمَا فَيُهْلِكَ رَبِيعَةَ قَالُوا: مَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ: ارْجِعُوا. قَالَ انْطَلَقَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ج فَتَبِعْتُهُ وَحْدِي حَتَّى أَتَى النَّبِىَّ ج فَحَدَّثَهُ الْحَدِيثَ كَمَا كَانَ فَرَفَعَ إِلَيَّ رَأْسَهُ فَقَالَ: يَا رَبِيعَةُ مَا لَكَ وَلِلصِّدِّيقِ. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَانَ كَذَا كَانَ كَذَا قَالَ لِي كَلِمَةً كَرِهَهَا فَقَالَ لِى ُلْ كَمَا قُلْتُ حَتَّى يَكُونَ قِصَاصاً. فَأَبَيْتُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَجَلْ فَلاَ تَرُدَّ عَلَيْهِ وَلَكِنْ قُلْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ. فَقُلْتُ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ. قَالَ الْحَسَنُ وَلَّى أَبُو بَكْرٍ وَهُوَ يَبْكِي»[[698]](#footnote-698).

ومن مسند ابی برزه الاسلمیس (1 روایت):

حديثه في إمامة قريش: أخرج احمد «عَنْ سَيَّارِ بْنِ سَلاَمَةَ أَبِى الْمِنْهَالِ الرِّيَاحِىِّ قَالَ دَخَلْتُ مَعَ أَبِى عَلَى أَبِى بَرْزَةَ الأَسْلَمِيِّ وَإِنَّ فِي أُذُنَيَّ يَوْمَئِذٍ لَقُرْطَيْنِ - قَالَ - وَإِنِّي لَغُلاَمٌ. قَالَ فَقَالَ أَبُو بَرْزَةَ: إِنِّى أَحْمَدُ اللَّهَ أَنِّى أَصْبَحْتُ لاَئِماً لِهَذَا الْحَيِّ مِنْ قُرَيْشٍ فُلاَنٌ هَا هُنَا يُقَاتِلُ عَلَى الدُّنْيَا وَفُلاَنٌ هَا هُنَا يُقَاتِلُ عَلَى الدُّنْيَا - يَعْنِي عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ - قَالَ حَتَّى ذَكَرَ ابْنَ الأَزْرَقِ. قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَىَّ لَهَذِهِ الْعِصَابَةُ الْمُلَبَّدَةُ الْخَمِيصَةُ بُطُونُهُمْ مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ وَالْخَفِيفَةُ ظُهُورُهُمْ مِنْ دِمَائِهِمْ. قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: الأُمَرَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ الأُمَرَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ الأُمَرَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ لِى عَلَيْهِمْ حَقٌّ وَلَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقٌّ مَا فَعَلُوا ثَلاَثاً مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا وَاسْتُرْحِمُوا فَرَحِمُوا وَعَاهَدُوا فَوَفَوْا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»[[699]](#footnote-699).

ومن مسند عمرو بن عبسهس (2 روایت):

حديثه في تقدم أبي بكر الصديق في الإسلام: أخرج احمد من حديث سليم بن عامر وغيره «عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبَسَةَ قَالَ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج وَهُوَ بِعُكَاظٍ[[700]](#footnote-700) فَقُلْتُ مَنْ تَبِعَكَ عَلَى هَذَا الأَمْرِ فَقَالَ: حُرٌّ وَعَبْدٌ. وَمَعَهُ أَبُو بَكْرٍ وَبِلاَلٌ فَقَالَ لِي: ارْجِعْ حَتَّى يُمَكِّنَ اللَّهُ لِرَسُولِهِ»[[701]](#footnote-701).

وأخرج احمد من طريق «عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِى عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبَسَةَ قَالَ أَتَيْتُ النَّبِىَّ ج فَقُلْتُ مَنْ تَابَعَكَ عَلَى أَمْرِكَ هَذَا قَالَ: حُرٌّ وَعَبْدٌ. يَعْنِى أَبَا بَكْرٍ وَبِلاَلاً فَكَانَ عَمْرٌو يَقُولُ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَقَدْ رَأَيْتُنِى وَإِنِّى لَرُبُعُ الإِسْلاَمِ»[[702]](#footnote-702).

ومن مسند سلمان الفارسیس (1 روایت):

قوله في فضل عمرس: أخرج الحاكم من طريق «عمران بن خالد الخزاعي البناني، عن أنس بن مالك، قال: دخل سلمان الفارسي على عمر بن الخطابب وهو متكئ على وسادة فألقاها له، فقال سلمان: صدق الله ورسوله فقال عمر: حدثنا يا أبا عبد الله، قال: دخلت على رسول الله ج وهو متكئ على وسادة فألقاها إلي ثم قال لي: يا سلمان، ما من مسلم يدخل على أخيه الـمسلم فيلقي له وسادة إكراما له إلا غفر الله له»[[703]](#footnote-703).

ومن مسند ذی مخمرس (1 روایت):

حديثه في خلافة قريش: أخرج احمد «عَنْ أَبِى حَىٍّ عَنْ ذِى مِخْمَرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: كَانَ هَذَا الأَمْرُ فِى حِمْيَرَ فَنَزَعَهُ اللَّهَُ مِنْهُمْ فَجَعَلَهُ فِى قُرَيْشٍ وَسَيعود إليهم»[[704]](#footnote-704).

ومن مُسند عوف بن مالک الاشجعیس (2 روایت):

حديثه في صفة الخلافة الراشده: أخرج مسلم «عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج قَالَ: خِيَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّونَهُمْ وَيُحِبُّونَكُمْ وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَشِرَارُ أَئِمَّتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ وَتَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ». قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلاَ نُنَابِذُهُمْ بِالسَّيْفِ فَقَالَ: لاَ مَا أَقَامُوا فِيكُمُ الصَّلاَةَ وَإِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ وُلاَتِكُمْ شَيْئًا تَكْرَهُونَهُ فَاكْرَهُوا عَمَلَهُ وَلاَ تَنْزِعُوا يَدًا مِنْ طَاعَةٍ»[[705]](#footnote-705).

وأخرج أبو عمر «عن عبدالـملك بن عمير قال حدثني أبوبردة وأخي عن عوف بن مالك الأشجعي انه رآي في الـمنام كاأنّ الناس جمعوا فاذا فيهم رجل فَرْعهم فهو فوقهم ثلاث اذرُعٍ قال فقلت من هذا؟ قال: عمر قلت: لِمَ؟ قالوا لان فيه ثلاث خصال لأنه لا يخاف في الله لومة لائم وانه خليفة مستخلف وشهيد مستشهد قال فاتي أبابكرٍ فقصها عليه فأرسل إلي عمر فدعاه ليبشّره قال فجاء عمر قال فقال لي أبوبكر: اقصص رؤياك. قال فلما بلغت خليفهٌ مستخلف زبرني عمر وكهرني وقال اسكت تقول هذا وأبوبكر حيٌ قال فلما كان بعد وولي عمر مررتُ بالشام وهو على الـمنبر قال فدعاني وقال: اقصص رؤياك فقصصتُها فلما قلت له لا يخاف في الله لومة لائمٍ قال: اني لأرجو أن يجعلني الله منهم قال فلما قلت خليفة مستخلفٌ قال قد استخلفني الله فله أن يعينني علي ما ولاني فلما ان ذكرت شهيد مستشهدٌ قال اني لي بالشهادة وأنا بين أظهركم تغزونَ ولا أغزو ثم قال بلي يأتي الله بها ان شاء الله»[[706]](#footnote-706).

ومن مسند عبدالله بن مغفل المزنی س (1 روایت):

حديثه في حب الصحابة: أخرج احمد «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُغَفَّلٍ الْمُزَنِىِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَصْحَابِى لاَ تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضاً بَعْدِى فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّى أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِى أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِى وَمَنْ آذَانِى فَقَدْ آذَى اللَّهَ وَمَنْ آذَى اللَّهَ أَوْشَكَ أَنْ يَأْخُذَهُ»[[707]](#footnote-707).

ومن مسند حفصة زوج النبی ج (2 روایت):

حديثها في فضل عثمان: أخرج احمد من حديث ابن جريج «عن ابي خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِى سَعِيدٍ الْمَدَنِىِّ قَالَ حَدَّثَتْنِى حَفْصَةُ ابْنَةُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج ذَاتَ يَوْمٍ قَدْ وَضَعَ ثَوْباً بَيْنَ فَخِذَيْهِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنَ لَهُ وَهُوَ عَلَى هَيْئَتِهِ ثُمَّ عُمَرُ بِمِثْلِ هَذِهِ الْقِصَّةِ ثُمَّ عَلِىٌّ ثُمَّ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَالنَّبِىُّ ج عَلَى هَيْئَتِهِ ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَاسْتَأْذَنَ فَأَذِنَ لَهُ النَّبِىُّ ج فَأَخَذَ ثَوْبَهُ فَتَجَلَّلَهُ فَتَحَدَّثُوا ثُمَّ خَرَجُوا قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ جَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعَلِىٌّ وَسَائِرُ أَصْحَابِكَ وَأَنْتَ عَلَى هَيْئَتِكَ فَلَمَّا جَاءَ عُثْمَانُ تَجَلَّلْتَ بِثَوْبِكَ. فَقَالَ: أَلاَ أَسْتَحِى مِمَّنْ تَسْتَحِى مِنْهُ الْمَلاَئِكَةُ»[[708]](#footnote-708).

وحديثها في بشارة أهل بدر والحديبيه: أخرج مسلم «عَنْ حَفْصَةَ، قَالَتْ: قَالَ النَّبِيُّ ج: إِنِّي لأَرْجُو أَنْ لا يَدْخُلَ النَّارَ أَحَدٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا، وَالْحُدَيْبِيَةَ، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ﴿وَإِن مِّنكُمۡ إِلَّا وَارِدُهَاۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتۡمٗا مَّقۡضِيّٗا ٧١﴾[[709]](#footnote-709) [مریم: 71]. قَالَ: أَ فَلَمْ تَسْمَعِيهِ، يَقُولُ: ﴿ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيّٗا٧٢﴾ [مريم: 72][[710]](#footnote-710).

مسانيد الأنصار من اصحاب رسول الله **ج**

من مسند معاذ بن جبل س (1 روایت):

في الـمشكوة «عن أبي عبيده ومعاذ بن جبل عن رسول الله ج إِنَّ هَذَا الأَمْرَ بَدَأَ رَحْمَةً وَنُبَوَّةً، ثُمَّ يَكُونُ رَحْمَةً وَخِلافَةً، ثُمَّ كَائِنًا مُلْكًا عَضُوضًا، ثُمَّ كَائِنً عُتَوًّا وَجَبَرِيَّةً، وَفَسَادًا فِي الأَرْضِ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيرَ، وَالْفُرُوجَ، وَالْخُمُورَ يُرْزَقُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيُنْصَرُونَ حَتَّى يَلْقَوُا اللَّهَ». رواه البيهقي في شعب الإيمان[[711]](#footnote-711).

ومن مسند أبی بن کعب س (1 روایت):

في فضل عمرس: أخرج الحاكم من حديث «يحيى بن سعيد، عن سعيد بن الـمسيب، عن أبي بن كعبس قال: سمعت النبي ج يقول: أول من يعانقه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يصافحه الحق يوم القيامة عمر، وأول من يؤخذ بيده فينطلق به إلى الجنة عمر بن الخطاب»[[712]](#footnote-712).

ومن مسند أبی ایوب الانصاری س (1 روایت):

حديثه في فتوح الأمصار: أخرج الحاكم «عن عبد الرحمن، عن ابن أبي ليلى، عن أبي أيوبس، عن النبي ج قال: إني رأيت في المنام غنما سوداء يتبعها غنم عفر يا أبا بكر اعبرها فقال أبو بكر: يا رسول الله هي العرب تتبعك ثم تتبعها العجم حتى تغمرها، فقال النبي ج: هكذا عبرها الـملك بسحر»[[713]](#footnote-713).

ومن مسند ابی الدرداءس (2 روایت):

حديثه في التعريض عن خلافة الشيخين: أخرج الحاكم «عن سعيد بن جبير، عن أبي الدرداءس قال: خطب رسول الله ج خطبة خفيفة، فلما فرغ من خطبته قال: يا أبا بكر، قم فاخطب فقام أبو بكرس فخطب فقصر دون النبي ج، فلما فرغ أبو بكر من خطبته قال: يا عمر، قم فاخطب فقام عمر س فخطب فقصر دون النبي ج، ودون أبي بكرس»[[714]](#footnote-714).

وحديثه في منزلة أبي بكر الصديق عند النبي ج وأصحابه: أخرج البخاري «عَنْ بُسْرِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ عَائِذِ اللَّهِ أَبِى إِدْرِيسَ عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِس قَالَ كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ النَّبِيِّ ج إِذْ أَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ آخِذًا بِطَرَفِ ثَوْبِهِ حَتَّى أَبْدَى عَنْ رُكْبَتِهِ، فَقَالَ النَّبِىُّ ج: أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ». فَسَلَّمَ، وَقَالَ إِنِّي كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَ ابْنِ الْخَطَّابِ شَيْءٌ فَأَسْرَعْتُ إِلَيْهِ ثُمَّ نَدِمْتُ، فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَغْفِرَ لِى فَأَبَى عَلَيَّ، فَأَقْبَلْتُ إِلَيْكَ فَقَالَ: يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ. ثَلاَثًا، ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ نَدِمَ فَأَتَى مَنْزِلَ أَبِى بَكْرٍ فَسَأَلَ أَثَمَّ أَبُو بَكْرٍ فَقَالُوا لاَ. فَأَتَى إِلَى النَّبِىِّ ج، فَسَلَّمَ فَجَعَلَ وَجْهُ النَّبِىِّ ج يَتَمَعَّرُ حَتَّى أَشْفَقَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَثَا عَلَى رُكْبَتَيْهِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ أَنَا كُنْتُ أَظْلَمَ مَرَّتَيْنِ. فَقَالَ النَّبِىُّ ج: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِى إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقَ. وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ، فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُو لِي صَاحِبِي. مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»[[715]](#footnote-715).

ومن مسند اسید بن حضیر س (2 روایت):

حديثه في منزلة أبي بكرس عند الصحابة أخرج البخاري «عن مالك عن عبدالرحمن بن القاسم عن أبيه عن عائشه في قصة نزول آیة التيمم فَقَالَ أُسَيْدُ بْنُ الْحُضَيْرِ مَا هِىَ بِأَوَّلِ بَرَكَتِكُمْ يَا آلَ أَبِى بَكْرٍ»[[716]](#footnote-716).

وقوله أن الأُثَرة لا تكون ألا بعد عمر: أخرج أبو يعلي من طريق محمود بن لبيد «عن ابن شفيع وكان طبيباً عن اسيد بن حضير سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج، يَقُولُ: إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ أَثَرَةً بَعْدِي، فَلَمَّا كَانَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ، قَسَمَ حُلَلا بَيْنَ النَّاسِ، فَبَعَثَ إِلَيَّ مِنْهَا بِحُلَّةٍ فَاسْتَصْغَرْتُهَا، فَأَعْطَيْتُهَا ابْنَتِي، فَبَيْنَمَا أَنَا أُصَلِّي إِذْ مَرَّ بِي شَابٌّ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَيْهِ حُلَّةٌ مِنْ تِلْكَ الْحُلَلِ يَجُرُّهَا، فَذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ ج: إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ أَثَرَةً بَعْدِي، فَقُلْتُ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، فَانْطَلَقَ رَجُلٌ إِلَى عُمَرَ فَأَخْبَرَهُ، فَجَاءَ وَأَنَا أُصَلِّي، فَقَالَ: صَلِّ يَا أُسَيْدُ، فَلَمَّا قَضَيْتُ صَلاتِي، قَالَ: كَيْفَ قُلْتَ؟ فَأَخْبَرْتُهُ، فَقَالَ: تِلْكَ حُلَّةٌ بَعَثْتُ بِهَا إِلَى فُلانٍ وَهُوَ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ عَقِبِيٌّ[[717]](#footnote-717)، فَأَتَاهُ هَذَا الْفَتَى فَابْتَاعَهَا مِنْهُ فَلَبِسَهَا، فَظَنَنْتَ أَنَّ ذَاكَ يَكُونُ فِي زَمَانِي؟ قُلْتُ: قَدْ وَاللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ظَنَنْتُ أَنَّ ذَاكَ لا يَكُونُ فِي زَمَانِكَ»[[718]](#footnote-718).

ومن مسند زید بن ثابتس (1 روایت):

قوله ان الـمهاجرين أولي بالخلافة من غيرهم: أخرج الحاكم من حديث وهيب «عن داود بن أبي هند، عن أبي سعيد الخدريسقال: لما توفي رسول الله ج قام خطباء الأنصار فجعل الرجل منهم، يقول: يا معشر الـمهاجرين إن رسول الله ج كان إذا استعمل رجلا منكم قرن معه رجلا منا، فنرى أن يلي هذا الأمر رجلان أحدهما منكم والآخر منا، قال: فتتابعت خطباء الأنصار على ذلك، فقام زيد بن ثابت، فقال: إن رسول الله جكان من الـمهاجرين، وإن الإمام يكون من المهاجرين، ونحن أنصاره كما كنا أنصار رسول الله ج، فقام أبو بكرس، فقال: جزاكم الله خيرا يا معشر الأنصار، وثبت قائلكم ثم قال: أما لو فعلتم غير ذلك لـما صالحناكم ثم أخذ زيد بن ثابت بيد أبي بكر، فقال: هذا صاحبكم، فبايعوه، ثم انطلقوا، فلما قعد أبو بكر على الـمنبر نظر في وجوه القوم فلم ير عليا فسأل عنه، فقال: ناس من الأنصار فأتوا به، فقال أبو بكر: ابن عم رسول الله ج وختنه أردت أن تشق عصا الـمسلمين؟ فقال: لا تثريب يا خليفة رسول الله ج فبايعه[[719]](#footnote-719)، ثم لم ير الزبير بن العوام فسأل عنه حتى جاءوا به، فقال: ابن عمة رسول الله صلى الله عليه وسلم وحواريه أردت أن تشق عصا الـمسلمين، فقال مثل قوله: لا تثريب يا خليفة رسول الله ج فبايعاه» هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه [[720]](#footnote-720).

ومن مسند زید بن خارجه س (1 روایت):

تکلُّمه بعد موته بفضائل الثلاثه: اخرج ابو عمر من طریق «ليمان بن بلال، عن يحيى بن سعيد، عن سعيد بن الـمسيب، أن زيد بن خارجة الأنصاري، ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي زمن عثمان بن عفان، فسجى في ثوبه، ثم أنهم سمعوا جلجلة، في صدره، ثم تكلم، ثم قال: أحمد أحمد في الكتاب الأول، صدق صدق أبو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في أمر الله في الكتاب الأول، صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الأمين في الكتاب الأول، صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت أربع وبقيت اثنتان، أتت الفتن وأكل الشديد الضعيف، وقامت الساعة وسيأتيكم من جيشكم خبر بئر أريس وما بئر أريس[[721]](#footnote-721). قال يحيى: قال سعيد: ثم هلك رجل من خطمة فسجي بثوبه فسمع جلجلة في صدره ثم تكلم، فقال: إن أخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق. قال أبوعمر وكانت وفاته في خلافة عثمان وقد عرض مثل قصته لأخي ربعي بن خراش»[[722]](#footnote-722).

ومن مسند رفاعه بن رافع الزرقی س (1 روایت):

حديثه في فضل أهل بدر: أخرج البخاري «عن معاذ بن رِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ الزُّرَقِىِّ عَنْ أَبِيهِ - وَكَانَ أَبُوهُ مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ - قَالَ جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِىِّ ج فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - قَالَ وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلاَئِكَةِ»[[723]](#footnote-723).

ومن مسند رافع بن خدیج س (1 روایت):

حديثه في فضل أهل بدر: أخرج ابن ماجة من حديث سفيان «عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِفَاعَةَ عَنْ جَدِّهِ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ قَالَ جَاءَ جِبْرِيلُ - أَوْ مَلَكٌ - إِلَى النَّبِىِّ ج فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا فِيكُمْ قَالُوا خِيَارَنَا. قَالَ كَذَلِكَ هُمْ عِنْدَنَا خِيَارُ الْمَلاَئِكَةِ»[[724]](#footnote-724).

ومن مسند أبی سعید بن المعلی س (1 روایت):

حديثه في الخطبة التي خطبها النبي ج في مناقب أبي بكر: أخرج الترمذي «عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أَبِى الْمُعَلَّى عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج خَطَبَ يَوْمًا فَقَالَ: إِنَّ رَجُلاً خَيَّرَهُ رَبُّهُ بَيْنَ أَنْ يَعِيشَ فِى الدُّنْيَا مَا شَاءَ أَنْ يَعِيشَ وَيَأْكُلَ فِى الدُّنْيَا مَا شَاءَ أَنْ يَأْكُلَ وَبَيْنَ لِقَاءِ رَبِّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ رَبِّهِ. قَالَ فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ أَصْحَابُ النَّبِىِّ ج أَلاَ تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَا الشَّيْخِ إِذْ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ج رَجُلاً صَالِحًا خَيَّرَهُ رَبُّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَبَيْنَ لِقَاءِ رَبِّهِ فَاخْتَارَ لِقَاءَ رَبِّهِ. قَالَ فَكَانَ أَبُو بَكْرٍ أَعْلَمَهُمْ بِمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ بَلْ نَفْدِيكَ بِآبَائِنَا وَأَمْوَالِنَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: مَا مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ أَمَنَّ إِلَيْنَا فِى صُحْبَتِهِ وَذَاتِ يَدِهِ مِنِ ابْنِ أَبِى قُحَافَةَ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ ابْنَ أَبِى قُحَافَةَ خَلِيلاً وَلَكِنْ وُدٌّ وَإِخَاءُ إِيمَانٍ وُدٌّ وَإِخَاءُ إِيمَانٍ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلاَثًا وَإِنَّ صَاحِبَكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ»[[725]](#footnote-725).

ومن مسند براء بن عازب س (1 روایت):

حديثه في فتوح الامصار: أخرج ابويعلي «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ مَيْمُونٍ، عَنِ الْبَرَاءِ، قَالَ: أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ ج بِحَفْرِ الْخَنْدَقِ قَالَ: عَرَضَ لَنَا صَخْرَةٌ لا تَأْخُذُ فِيهَا الْمَعَاوِلُ، فَشَكَوْا ذَلِكَ إِلَى النَّبِيِّ ج، قَالَ: فَأَخَذَ الْمِعْوَلَ، قَالَ: وَأَحْسَبُهُ، قَالَ: وَضَعَ ثَوْبَهُ فَضَرَبَ ضَرْبَةً، وَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، فَكَسَرَ ثُلُثَ الصَّخْرَةِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الشَّامِ، إِنِّي لأَنْظُرُ إِلَى قُصُورِهَا الْحُمْرِ مِنْ مَكَانِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، وَضَرَبَ أُخْرَى فَكَسَرَ ثُلُثُهَا، وَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ فَارِسَ[[726]](#footnote-726)، وَاللَّهِ إِنِّي لأَنْظُرُ إِلَى الْمَدَائِنِ وَقَصْرِهَا الأَبْيَضِ مِنْ مَكَانِي هَذَا، ثُمَّ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، وَضَرَبَ أُخْرَى فَكَسَرَ بَقِيَّةَ الْحَجَرِ، وَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ، أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ الْيَمَنِ، وَاللَّهِ إِنِّي لأَنْظُرُ إِلَى مَفَاتِيحِ صَنْعَاءَ مِنْ مَكَانِي هَذَا»[[727]](#footnote-727).

ومن مسند ام حرام الانصاریهل (1 روایت):

حديثها في الوعد بغزوة البحر فكانت في زمن عثمان س: أخرج البخاري «عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ أَنَّ عُمَيْرَ بْنَ الأَسْوَدِ الْعَنْسِىَّ حَدَّثَهُ أَنَّهُ أَتَى عُبَادَةَ بْنَ الصَّامِتِ وَهْوَ نَازِلٌ فِى سَاحِلِ حِمْصَ، وَهْوَ فِى بِنَاءٍ لَهُ وَمَعَهُ أُمُّ حَرَامٍ، قَالَ عُمَيْرٌ فَحَدَّثَتْنَا أُمُّ حَرَامٍ أَنَّهَا سَمِعَتِ النَّبِىَّ ج يَقُولُ: أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِى يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا. قَالَتْ أُمُّ حَرَامٍ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فِيهِمْ. قَالَ أَنْتِ فِيهِمْ. ثُمَّ قَالَ النَّبِىُّ ج: أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِى يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ. فَقُلْتُ أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ لاَ»[[728]](#footnote-728).

ومن مسند سهل بن سعد الساعدیس (2 روایت):

حديثه في اثبات الصديقيه لأبي بكر والشهادة لهما: أخرج ابويعلي «عن عبدالرزاق عن معمر عن أبي حازم عن سهل بن سعد ان أحدا ارتج وعليه رسول الله وأبو بكر وعمر وعثمان فقال رسول الله: اثبت احد فما عليك إلا نبيٌ أو صديقٌ أو شهيدان»[[729]](#footnote-729).

وحديثه في منزلة أبي بكر عند النبي ج: أخرج أبويعلي «عن حَمَّادُ بْنُ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: كَانَ قِتَالٌ بَيْنَ بَنِي عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ، فَأَتَاهُمُ النَّبِيُّ ج لِيُصْلِحَ بَيْنَهُمْ، وَقَدْ صَلَّى الظُّهْرَ، فَقَالَ لِبِلالٍ: إِنْ حَضَرَتْ صَلاةُ الْعَصْرِ وَلَمْ آتِ، فَمُرْ أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ، فَلَمَّا حَضَرَتْ صَلاةُ الْعَصْرِ أَذَّنَ بِلالٌ وَأَقَامَ، وَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ تَقَدَّمْ، فَتَقَدَّمَ أَبُو بَكْرٍ، فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ ج، فَشَقَّ الصُّفُوفَ، فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ رَسُولَ اللَّهِ ج صَفَّحُوا، يَعْنِي: التَّصْفِيقَ، قَالَ: وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ إِذَا دَخَلَ فِي صَلاةٍ لَمْ يَلْتَفِتْ، فَلَمَّا رَأَى التَّصْفِيقَ لا يُمْسِكُ عَنْهُ الْتَفَتَ، فَرَأَى رَسُولَ اللَّهِ ج خَلْفَهُ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ج أَنِ امْضِ، فَلَبِثَ أَبُو بَكْرٍ هُنَيَّةً يَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ج: امْضِ، ثُمَّ مَشَى أَبُو بَكْرٍ الْقَهْقَرَى، يَعْنِي: عَلَى عَقِبِهِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ النَّبِيُّ ج تَقَدَّمَ، فَصَلَّى بِالْقَوْمِ صَلاتَهُمْ، فَلَمَّا قَضَى صَلاتَهُ، قَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، مَا مَنَعَكَ إِذْ أَوْمَأْتُ إِلَيْكَ أَلا تَكُونَ مَضَيْتَ؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَمْ يَكُنْ لابْنِ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يَؤُمَّ رَسُولَ اللَّهِ ج، ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: إِذَا نَابَكُمْ فِي صَلاتِكُمْ شَيْءٌ فَلْيُسَبِّحِ الرِّجَالُ، وَلْيُصَفِّقِ النِّسَاء»[[730]](#footnote-730).

ومن مسند نعمان بن بشیر س (1 روایت):

حديثه في القرون الثلاثة: أخرج احمد من حديث عاصم بن بهدله «عن خيثمه والشعبي عن النعمان بن بشير قال قال رسول الله ج: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَأْتِي قَوْمٌ تَسْبِقُ أَيْمَانُهُمْ شَهَادَاتِهِمْ و شَهَادَاتُهُمْ أَيْمَانَهُمْ»[[731]](#footnote-731).

ومن مسند عویم بن ساعدهس (1 روایت):

حديثه في النهي عن سب الصحابة وبيان فضيلتهم: أخرج الحاكم من حديث «عبدالرحمن بن سالم بن عبدالرحمن بن عويم بن ساعدة عن أبيه عن جده أن رسول الله ج قال: إن الله اختارني واختار لي أصحابا فجعل لي منهم وزراء وأنصارا فمن سبهم فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين لا يقبل الله تعالى منه يوم القيامة صرفا ولا عدلا»[[732]](#footnote-732).

ومن مسند شداد بن اوسس (1 روایت):

حديثه في فتوح الأمصار: أخرج احمد عن «عَبْدُ الرَّزَّاقِ قَالَ مَعْمَرٌ أَخْبَرَنِى أَيُّوبُ عَنْ أَبِى قِلاَبَةَ عَنْ أَبِى الأَشْعَثِ الصَّنْعَانِىِّ عَنْ أَبِى أَسْمَاءَ الرَّحَبِىِّ عَنْ شَدَّادِ بْنِ أَوْسٍ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِىَ الأَرْضَ حَتَّى رَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ مُلْكَ أُمَّتِى سَيَبْلُغُ مَا زُوِىَ لِى مِنْهَا وَإِنِّى أُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الأَبْيَضَ وَالأَحْمَرَ وَإِنِّى سَأَلْتُ رَبِّى عَزَّ وَجَلَّ لاَ يُهْلِكُ أُمَّتِى بِسَنَةٍ بِعَامَّةٍ وَأَنْ لاَ يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا فَيُهْلِكَهُمْ بِعَامَّةٍ وَأَنْ لاَ يُلْبِسَهُمْ شِيَعاً وَلاَ يُذِيقَ بَعْضُهُمْ بَأْسَ بَعْضٍ وَقَالَ يَا مُحَمَّدُ ِنِّى إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لاَ يُرَدُّ وَإِنِّى قَدْ أَعْطَيْتُكَ لأُمَّتِكَ أَنْ لاَ أُهْلِكَهُمْ بِسَنَةٍ بِعَامَّةٍ وَلاَ أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِمَّنْ سِوَاهُمْ فَيُهْلِكُوهُمْ بِعَامَّةٍ حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضاً وَبَعْضُهُمْ يَقْتُلُ بَعْضاً وَبَعْضُهُمْ يَسْبِى بَعْضاً. قَالَ وَقَالَ النَّبِىُّ ج: وَإِنِّى لاَ أَخَافُ عَلَى أُمَّتِى إِلاَّ الأَئِمَّةَ الْمُضِلِّينَ فَإِذَا وُضِعَ السَّيْفُ فِى أُمَّتِى لَمْ يُرْفَعْ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة»[[733]](#footnote-733).

ومن مسند حسان بن ثابت س (3 روایت):

شعره في الثناء علي أبي بكر: أخرج الحاكم من حديث «غالب بن عبد الله القرفساني، عن أبيه، عن جده حبيب بن أبي حبيب قال: شهدت رسول الله ج قال لحسان بن ثابت: قلت في أبي بكر شيئا؟، قال: نعم، قال: قل حتى أسمع، قال: قلت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وثاني اثنين في الغار الـمنيف وقد |  | طاف العدو به إذ صاعد الجبلا |
| وكان حب رسول الله قد علموا |  | من الخلائق لم يعدل به بدلا |

فتبسم رسول الله ج»[[734]](#footnote-734).

وأخرج الحاكم من حديث «مجالد بن سعيد قال سئل الشعبي من أول مَن أسلم فقال أما سمعت قول حسان:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا تذكرت شجوا من أخي ثقة |  | فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا |
| خير البرية أتقاها وأعدلها |  | بعد النبي وأوفاها بما حملا |
| الثاني التالي الـمحمود مشهده |  | وأول الناس منهم صدق الرسلا»[[735]](#footnote-735) |

وأخرج أبوعمر من حديث «أبي بكر بن أبي شيبه قال حدثنا شيخ لنا قال حدثنا مجالد عن الشعبي قال سألت ابن عباس او سُئل ايّ الناس كان اول اسلاماً قال: أما سمعت قول حسان بن ثابت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا تذكرت شجوا من أخي ثقة |  | فاذكر أخاك أبا بكر بما فعلا |
| خير البرية أتقاها وأعدلها |  | بعد النبي وأوفاها بما حملا |
| الثاني التالي المحمود مشهده |  | وأول الناس منهم صدق الرسلا»[[736]](#footnote-736) |

«قال ابوعمر: ورُوي ان رسول الله ج قال لحسان هل قلت في أبي بكر شيئاً؟ قال نعم وانشده هذه الأبيات وفيها بيتٌ رابعٌ وهو:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وثاني اثنين في الغار الـمنيف وقد |  | طاف العدو به إذ صاعد الجبلا |

فسرّ النبي ج بذلك وقال احسنت يا حسان وقد روي فيها بيت خامسٌ:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وكان حب رسول الله قد علموا |  | خير البرية لم يعدل به رجلا»[[737]](#footnote-737). |

ومن مسند ابی الهیثم بن التیهانس (1 روایت):

«قال أبوعمر: ومما قيل في أبي بكر قول الهيثم بن التيهان فيما ذكروا

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وإني لأرجوا أن يقوم بأمرنا |  | ويحفظه الصديق والـمرء مِن عَدي |
| اولاك خيار الحي فهر ابن مالك |  | وانصار هذا الدين من كل معتدي»[[738]](#footnote-738). |

ومن مسند کعب بن عجرهس (1 روایت):

حديثه في أن عثمان علي الحق: أخرج احمد من حديث مطر الوراق «عَنِ ابْنِ سِيرِينَ عَنْ كَعْبِ بْنِ عُجْرَةَ قَالَ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ج: فِتْنَةً فَقَرَّبَهَا وَعَظَّمَهَا - قَالَ - ثُمَّ مَرَّ رَجُلٌ مُتَقَنِّعٌ فِى مِلْحَفَةٍ فَقَالَ: هَذَا يَوْمَئِذٍ عَلَى الْحَقِّ. فَانْطَلَقْتُ مُسْرِعاً - أَوْ قَالَ مُحْضِراً - فَأَخَذْتُ بِضَبْعَيْهِ فَقَلْتُ هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ هَذَا. فَإِذَا هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَس»[[739]](#footnote-739).

مسانيد سائر الصحابة رضوان الله عليهم اجمعين

اول‌ها

مسند جابر بن سمرهس (3 روایت):

أخرج البخاري وغيره «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج: يَقُولُ لاَ يَزَالُ هَذَا الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى يَكُونَ عَلَيْكُمُ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً[[740]](#footnote-740) كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»[[741]](#footnote-741).

وأخرج احمد «عَن عَامِرِ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غُلَامِي أَخْبِرْنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج قَالَ فَكَتَبَ إِلَيَّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رَجْمِ الْأَسْلَمِيِّ[[742]](#footnote-742) يَقُولُ لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ عُصْبَةُ الْمُسْلِمِينَ يَفْتَتِحُونَ الْبَيْتَ الْأَبْيَضَ بَيْتَ كِسْرَى وَآلِ كِسْرَى»[[743]](#footnote-743).

وأخرج البخاري من حديث عبدالـملك بن عمير «عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَس يرفعه قال إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلاَ كِسْرَى بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرُ فَلاَ قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ، لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِى سَبِيلِ اللَّهِ»[[744]](#footnote-744).

ومن مسند عدی بن حاتمس (1 روایت):

حديثه في فتح الامصار: أخرج البخاري من حديث محل بن خليفه «عَنْ عَدِىِّ بْنِ حَاتِمٍ قَالَ بَيْنَا أَنَا عِنْدَ النَّبِىِّ ج إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَشَكَا إِلَيْهِ الْفَاقَةَ، ثُمَّ أَتَاهُ آخَرُ، فَشَكَا قَطْعَ السَّبِيلِ. فَقَالَ: يَا عَدِىُّ هَلْ رَأَيْتَ الْحِيرَةَ؟. قُلْتُ لَمْ أَرَهَا وَقَدْ أُنْبِئْتُ عَنْهَا. قَالَ: فَإِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَرَيَنَّ الظَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحِيرَةِ، حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ، لاَ تَخَافُ أَحَدًا إِلاَّ اللَّهَ - قُلْتُ فِيمَا بَيْنِى وَبَيْنَ نَفْسِى فَأَيْنَ دُعَّارُ طَيِّئٍ[[745]](#footnote-745) الَّذِينَ قَدْ سَعَّرُوا الْبِلاَدَ وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتُفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى. قُلْتُ كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ قَالَ: كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ، لَتَرَيَنَّ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلْءَ كَفِّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ، يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ، فَلاَ يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ، وَلَيَلْقَيَنَّ اللَّهَ أَحَدُكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تُرْجُمَانٌ يُتَرْجِمُ لَهُ. فَيَقُولَنَّ أَلَمْ أَبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولاً فَيُبَلِّغَكَ فَيَقُولُ بَلَى. فَيَقُولُ أَلَمْ أُعْطِكَ مَالاً وَأُفْضِلْ عَلَيْكَ فَيَقُولُ بَلَى. فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلاَ يَرَى إِلاَّ جَهَنَّمَ، وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلاَ يَرَى إِلاَّ جَهَنَّمَ. قَالَ عَدِىٌّ سَمِعْتُ النَّبِىَّ ج يَقُولُ: اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ، فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ. قَالَ عَدِىٌّ فَرَأَيْتُ الظَّعِينَةَ تَرْتَحِلُ مِنَ الْحِيرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ، لاَ تَخَافُ إِلاَّ اللَّهَ، وَكُنْتُ فِيمَنِ افْتَتَحَ كُنُوزَ كِسْرَى بْنِ هُرْمُزَ، وَلَئِنْ طَالَتْ بِكُمْ حَيَاةٌ لَتَرَوُنَّ مَا قَالَ النَّبِىُّ أَبُو الْقَاسِمِ ج: يُخْرِجُ مِلْءَ كَفِّهِ»[[746]](#footnote-746).

ومن مسند کرز بن علقمه الخزاعی س (1 روایت):

حديثه في الفتوح: أخرج الحاكم من طريق سفيان ومعمر «عن عروة بن الزبير، قال: سمعت كرز بن علقمة، يقول: سأل رجل النبي ج فقال: يا رسول الله هل للإسلام من منتهى؟ فقال رسول الله ج: نعم، أيما أهل بيت من العرب والعجم أراد الله بهم خيرا أدخل عليهم الإسلام، ثم تقع الفتن كأنها الظلل» هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه قال الحاكم سمعت علي بن عمر الحافظ يقول: مما يلزم مسلما والبخاري اخراج حديث كرز بن علقمة هل للإسلام من منتهی»[[747]](#footnote-747).

ومن مسند عبدالله بن حوالهس (2 روایت):

حديثه في خلافة عثمانس: أخرج الحاكم «عن عبد الله بن شقيق، عن عبد الله بن حوالةس قال: قال رسول الله ج: ذات يوم تهجمون على رجل معتجر ببردة[[748]](#footnote-748) يبايع الناس من أهل الجنة فهجمت على عثمانس، وهو معتجر ببرد حبرة يبايع الناس»[[749]](#footnote-749).

أخرج الحاكم من حديث الليث «عن يزيد بن أبي حبيب، عن ربيعة بن لقيط التجيبي، عن عبد الله بن حوالة الأسدي، عن رسول الله ج قال: من نجا من ثلاث فقد نجا قالوا: ماذا يا رسول الله؟ قال: موتي، وقتل خليفة مصطبر بالحق يعطيه، ومن الدجال»[[750]](#footnote-750).

ومن مسند هاشم بن عتبه بن ابی وقاصس (1 روایت):

حديثه في الفتوح: أخرج الحاكم من حديث «عبد الـملك بن عمير، عن جابر بن سمرة، عن هاشم بن عتبة بن أبي وقاص قال: سمعت رسول الله ج يقول: يظهر الـمسلمون على جزيرة العرب، ويظهر الـمسلمون على فارس، ويظهر الـمسلمون على الروم، ويظهر الـمسلمون على الأعور الدجال»[[751]](#footnote-751).

ومن مسند نافع بن عتبه بن ابی وقاصس (1 روایت):

حدیثه فی الفتوح: اخرج الحاکم من حدیث «موسى بن عبد الـملك بن عمير، عن أبيه، عن جابر بن سمرة، عن نافع بن عتبة، قال: قدم ناس من العرب على رسول الله ج يسلمون عليه عليهم الصوف، فقمت فقلت: لأحولن بين هؤلاء وبين رسول الله ج، ثم قلت في نفسي: هو نجي القوم، ثم أبت نفسي إلا أن أقوم إليه قال: فسمعته يقول: يغزون جزيرة العرب فيفتحها الله، ثم يغزون فارس فيفتحها الله، ثم يغزون الدجال فيفتحه الله»[[752]](#footnote-752).

ومن مسند عبدالله بن هشام بن زهره القرشیس (2 روایت):

حديثه في فضل عمر: أخرج البخاري من حديث «ابْنُ وَهْبٍ قَالَ أَخْبَرَنِى حَيْوَةُ قَالَ حَدَّثَنِى أَبُو عَقِيلٍ زُهْرَةُ بْنُ مَعْبَدٍ أَنَّهُ سَمِعَ جَدَّهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ هِشَامٍ قَالَ كُنَّا مَعَ النَّبِىِّ ج وَهْوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ» وهذا حديث لم يطوله البخاري[[753]](#footnote-753).

وأخرج الحاكم من حديث «رشيد بن سعد وابن لهيعه عن زهرة بن معبد عن جده عبدالله بن هشام قَالَ: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ ج وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَقَالَ عُمَرُ: وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللهِ انك لأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِلاَّ نَفْسِي التي بين جنبي، فَقَالَ له النَّبِيُّ ج: لاَ تكون مؤمنا حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكِ، فَقَالَ عُمَرُ: والذي أنزل عليك الكتاب لأَنْتَ أَحَبّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي التي بين جنبي فَقَالَ النَّبِيُّ ج: الآنَ يَا عُمَرُ »[[754]](#footnote-754).

ومن مسند عمران بن حصین الخزاعیس (1 روایت):

حديثه في القرون الثلاثة من طرق كثيرة منها ما أخرج الحاكم من حديث الاعمش «عن هلال بن يساف، قال: انطلقت إلى البصرة فدخلت الـمسجد، فإذا شيخ مستند إلى أسطوانة يحدث يقول: قال رسول الله ج: خير الناس قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يأتي أقوام يعطون الشهادة قبل أن يسألوها»[[755]](#footnote-755).

ومن مسند عبدالرحمن بن ابی بکر س (1 روایت):

حديثه في الدليل على خلافة أبي بكر: أخرج الحاكم من حديث ابن ابي مليكة «عن عبد الرحمن بن أبي بكر، قال: قال رسول الله ج: ائتني بدواة وكتف أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا، ثم ولانا قفاه، ثم أقبل علينا، فقال: يأبى الله والمؤمنون إلا أبا بكر»[[756]](#footnote-756).

ومن مسند عثمان بن ارقم بن ابی الارقم المخزومی س (1 روایت):

حديثه في سوابق عمر: أخرج الحاكم «عن عثمان بن الأرقم بن أبي الأرقم الـمخزومي، قال: أخبرني أبي، عن يحيى بن عثمان بن الأرقم، حدثني جدي عثمان بن الأرقم أنه كان، يقول: أنا ابن سبع الإسلام، أسلم أبي سابع سبعة، وكانت داره على الصفا وهي الدار التي كان النبي ج يكون فيها في الإسلام، وفيها دعا الناس إلى الإسلام، فأسلم فيها قوم كثير وقال رسول الله ج ليلة الاثنين فيها: اللهم أعز الإسلام بأحب الرجلين إليك عمر بن الخطاب أو عمرو بن هشام، فجاء عمر بن الخطاب من الغد بكرة، فأسلم في دار الأرقم، وخرجوا منها وكبروا وطافوا بالبيت ظاهرين، ودعيت دار الأرقم دار الإسلام»[[757]](#footnote-757).

ومن مسند الاسود بن سریع س (1 روایت):

حديثه في فضل عمرس: أخرج الحاكم من حديث ابراهيم بن سعد «عن الزهري، عن عبد الرحمن بن أبي بكرة، عن الأسود بن سريع التميمي، قال: قدمت على نبي الله ج فقلت: يا نبي الله قد قلت شعرا ثنيت فيه على الله تبارك وتعالى ومدحتك، فقال: أما ما أثنيت على الله تعالى فهاته وما مدحتني به فدعه فجعلت أنشده فدخل رجل طوال أقنى، فقال لي: أمسك فلما خرج، قال: هات فجعلت، أنشده فلم ألبث أن عاد، فقال لي: أمسك فلما خرج، قال: هات، فقلت: من هذا يا نبي الله الذي إذا دخل قلت أمسك وإذا خرج قلت هات؟ قال: هذا عمر بن الخطاب وليس من الباطل في شيء»[[758]](#footnote-758).

ومن مسند ابی جحیفه السوائی س (1 روایت):

حديثه في خلافه قريش: أخرج الحاكم «عن عون بن أبي جحيفة، عن أبيه، قال: كنت مع عمي عند النبي ج فقال: لا يزال أمر أمتي صالحا حتى يمضي اثنا عشر خليفة ثم قال كلمة وخفض بها صوته فقلت لعمي وكان أمامي ما قال يا عم؟ قال: قال يا بني: كلهم من قريش»[[759]](#footnote-759).

وحديثه في فضل الشيخين: أخرج ابن ماجه من حديث مالك بن مغول «عن عون بن ابي جحيفه عن أبيه قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ إِلاَّ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»[[760]](#footnote-760).

ومن مسند عبدالله بن زمعه بن الاسودس (3 روایت):

حديثه في امامة أبي بكر الصديق: أخرج أبو داود والحاكم من حديث ابن اسحق «عن الزهري عن عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَبِى بَكْرِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَمْعَةَ قَالَ لَمَّا اسْتُعِزَّ بِرَسُولِ اللَّهِ ج[[761]](#footnote-761) وَأَنَا عِنْدَهُ فِى نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ دَعَاهُ بِلاَلٌ إِلَى الصَّلاَةِ فَقَالَ مُرُوا مَنْ يُصَلِّى لِلنَّاسِ. فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَمَعَةَ فَإِذَا عُمَرُ فِى النَّاسِ وَكَانَ أَبُو بَكْرٍ غَائِبًا فَقُلْتُ يَا عُمَرُ قُمْ فَصَلِّ بِالنَّاسِ فَتَقَدَّمَ فَكَبَّرَ فَلَمَّا سَمِعَ رَسُولُ اللَّهِ ج صَوْتَهُ وَكَانَ عُمَرُ رَجُلاً مُجْهِرًا قَالَ «فَأَيْنَ أَبُو بَكْرٍ يَأْبَى اللَّهُ ذَلِكَ وَالْمُسْلِمُونَ يَأْبَى اللَّهُ ذَلِكَ وَالْمُسْلِمُونَ. فَبَعَثَ إِلَى أَبِى بَكْرٍ فَجَاءَ بَعْدَ أَنْ صَلَّى عُمَرُ تِلْكَ الصَّلاَةَ فَصَلَّى بِالنَّاسِ»[[762]](#footnote-762).

زاد الحاكم: «قال عبد الله بن زمعة، فقال عمر: ويحك ماذا صنعت بي يا ابن زمعة؟ والله ما ظننت حين أمرتني إلا، أن رسول الله ج أمر بذلك، ولولا ذلك ما صليت بالناس، قلت: والله ما أمرني رسول الله ج ولكن حين لم أر أبا بكر رأيتك أحق من حضر بالصلاة بالناس»[[763]](#footnote-763).

وفي رواية لأبي داود من طريق أبي شهاب «عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ زَمْعَةَ أَخْبَرَهُ بِهَذَا الْخَبَرِ قَالَ لَمَّا سَمِعَ النَّبِىُّ ج صَوْتَ عُمَرَ قَالَ ابْنُ زَمَعَةَ خَرَجَ النَّبِىُّ ج حَتَّى أَطْلَعَ رَأْسَهُ مِنْ حُجْرَتِهِ ثُمَّ قَالَ: لاَ لاَ لاَ لِيُصَلِّ لِلنَّاسِ ابْنُ أَبِى قُحَافَةَ. يَقُولُ ذَلِكَ مُغْضَبًا»[[764]](#footnote-764).

ومن مسند ابی بکره الثقفیس (2 روایت):

حديثه في الوزن: أخرج أبو داود «عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِى بَكْرَةَ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ: مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا. فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنْتَ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحْتَ أَنْتَ بِأَبِى بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرُجِحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ فَرَأَيْنَا الْكَرَاهِيَةَ فِى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ج»[[765]](#footnote-765).

وفي رواية له من طريق عبدالرحمن بن أبي بكرة «عَنْ أَبِيهِ مَعْنَاهُ وَلَمْ يَذْكُرِ الْكَرَاهِيَةَ. قَالَ فَاسْتَاءَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ج يَعْنِى فَسَاءَهُ ذَلِكَ فَقَالَ: خِلاَفَةُ نُبُوَّةٍ ثُمَّ يُؤْتِى اللَّهُ الْمُلْكَ مَنْ يَشَاءُ»[[766]](#footnote-766).

ومن مسند سمره بن جندبس (1 روایت):

حديثه في رؤيا دلو دُلّي من السماء: أخرج أبو داود «عَنْ أَشْعَثَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ أَنَّ رَجُلاً قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّى رَأَيْتُ كَأَنَّ دَلْوًا دُلِّىَ مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شُرْبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِىٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَانْتَشَطَتْ وَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَىْءٌ»[[767]](#footnote-767).

ومن مسند عباس بن عبد المطلبس (1 روایت):

حديثه في امامة أبي بكر: أخرج ابو يعلي: «عَنِ ابْنِ شُرَحْبِيلَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، عَنِ الْعَبَّاسِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ج وَعِنْدَهُ نِسَاؤُهُ فَاسْتَتَرْنَ مِنِّي إِلا مَيْمُونَةَ[[768]](#footnote-768)، فَدُقَّ لَهُ سَعْطَةٌ فَلُدَّ[[769]](#footnote-769)، فَقَالَ: لا يَبْقَيَنَّ فِي الْبَيْتِ أَحَدٌ إِلا لُدَّ إِلا الْعَبَّاسَ، فَإِنَّهُ لَمْ تُصِبْهُ يَمِينِي[[770]](#footnote-770)، ثُمَّ قَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ، لِحَفْصَةَ: قَوْلِي لَهُ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ إِذَا قَامَ ذَلِكَ الْمَقَامَ بَكَى، فَقَالَتْ لَهُ، فَقَالَ: مُرُوا أَبَا بَكْرٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ، فَصَلَّى أَبُو بَكْرٍ، ثُمَّ وَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ج خِفَّةً، فَخَرَجَ، فَلَمَّا رَآهُ أَبُو بَكْرٍ تَأَخَّرَ، فَأَوْمَأَ إِلَيْهِ بِيَدِهِ أَيْ مَكَانَكَ، فَجَاءَ، فَجَلَسَ إِلَى جَنْبِهِ، فَقَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ج مِنْ حَيْثُ انْتَهَى أَبُو بَكْرٍ»[[771]](#footnote-771).

ومن مسند ابی الطفیلس (1 روایت):

حديثه في رؤيا النبي ج في أبي بكر وعمر: أخرج أبويعلي من حديث حماد «عَنْ عَلَيِّ بْنِ زَيْدٍ، عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ، عَنِ النَّبِيِّ ج وَعَنْ حَبِيبٍ، وَحُمَيْدٍ، عَنِ الْحَسَنِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: بَيْنَمَا أَنَا أَنْزِعُ اللَّيْلَةَ إِذْ وَرَدَتْ عَلَيَّ غَنَمٌ سُودٌ وَغَنَمٌ عُفْرٌ، فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَنَزَعَ ذَنُوبًا أَوْ ذَنُوبَيْنِ فِيهِمَا ضَعْفٌ، وَاللَّهُ يَغْفِرُ لَهُ، ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَاسْتَحَالَتْ غَرْبًا فَمَلأَ الْحِيَاضَ، وَأَرْوَى الْوَارِدَةَ، فَلَمْ أَرَ عَبْقَرِيًّا مِنَ النَّاسِ أَحْسَنَ نَزْعًا مِنْهُ، فَأَوَّلْتُ أَنَّ الْغَنَمَ السُّودَ الْعَرَبُ، وَالْعَفْرَ الْعَجَمُ»[[772]](#footnote-772).

ومن مسند مرة بن کعبس (2 روایت):

حديثه في أن عثمان علی هدی في الفتنة: أخرج الترمذي «عَنْ أَبِى قِلاَبَةَ عَنْ أَبِى الأَشْعَثِ الصَّنْعَانِىِّ أَنَّ خُطَبَاءَ قَامَتْ بِالشَّامِ وَفِيهِمْ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ج فَقَامَ آخِرُهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مُرَّةُ بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لَوْلاَ حَدِيثٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج مَا قُمْتُ. وَذَكَرَ الْفِتَنَ فَقَرَّبَهَا فَمَرَّ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ فِى ثَوْبٍ فَقَالَ هَذَا يَوْمَئِذٍ عَلَى الْهُدَى فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ. قَالَ فَأَقْبَلْتُ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ فَقُلْتُ هَذَا قَالَ نَعَمْ»[[773]](#footnote-773).

وأخرج احمد من حديث «جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ قَالَ كُنَّا مُعَسْكِرِينَ مَعَ مُعَاوِيَةَ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ فَقَامَ كَعْبُ بْنُ مُرَّةَ الْبَهْزِىُّ فَقَالَ لَوْلاَ شَىْءٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج مَا قُمْتُ هَذَا الْمَقَامَ فَلَمَّا سَمِعَ بِذِكْرِ رَسُولِ اللَّهِ ج أَجْلَسَ النَّاسَ فَقَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج إِذْ مَرَّ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ عَلَيْهِ مُرَجِّلاً قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: لَتَخْرُجَنَّ فِتْنَةٌ مِنْ تَحْتِ قَدَمَىْ أَوْ مِنْ بَيْنِ رِجْلَىْ هَذَا هَذَا يَوْمَئِذٍ وَمَنِ اتَّبَعَهُ عَلَى الْهُدَى. قَالَ فَقَامَ ابْنُ حَوَالَةَ الأَزْدِىُّ مِنْ عِنْدِ الْمِنْبَرِ فَقَالَ إِنَّكَ لَصَاحِبُ هَذَا. قَالَ نَعَمْ. قَالَ وَاللَّهِ إِنِّى لَحَاضِرٌ ذَلِكَ الْمَجْلِسَ وَلَوْ عَلِمْتُ أَنَّ لِى فِى الْجَيْشِ مُصَدِّقاً كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ تَكَلَّمَ بِهِ»[[774]](#footnote-774).

ومن مسند ابی رمثه س (1 روایت):

حديثه في منزلة الشيخين عند النبي ج: أخرج الحاكم من حديث «أزرق بن قيس، قال: صلى بنا إمام لنا يكنى أبا رمثة، قال: صليت هذه الصلاة أو مثل هذه الصلاة مع رسول الله ج قال: وكان أبو بكر وعمرب يقومان في الصف الـمتقدم، عن يمينه، وكان رجل قد شهد التكبيرة الأولى من الصلاة فصلى نبي الله ج ثم سلم، عن يمينه وعن يساره، حتى رأينا بياض خده، ثم انفتل كانفتال أبي رمثة - يعني نفسه - فقام الرجل الذي أدرك معه التكبيرة الأولى من الصلاة يشفع فوثب إليه عمر فأخذ بمنكبه فهزه، ثم قال: اجلس فإنه لم يهلك أهل الكتاب إلا أنه لم يكن بين صلاتهم فصل، فرفع النبي ج بصره، فقال: أصاب الله بك يا ابن الخطاب»[[775]](#footnote-775).

ومن مسند نافع بن عبدالحارثس (2 روایت):

حديثه في بشارة أبي بكر وعمر وعثمان بالجنة مثل حديث أبي موسي: أخرج احمد من طريق وهيب «عن مُوسَى بْنُ عُقْبَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا سَلَمَةَ يُحَدِّثُ وَلاَ أَعْلَمُهُ إِلاَّ عَنْ نَافِعِ بْنِ عَبْدِ الْحَارِثِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج دَخَلَ حَائِطاً مِنْ حَوَائِطِ الْمَدِينَةِ فَجَلَسَ عَلَى قُفِّ الْبِئْرِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ. ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ ». ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ يَسْتَأْذِنُ فَقَالَ: ائْذَنْ لَهُ وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ وَسَيَلْقَى بَلاَءً»[[776]](#footnote-776).

وأخرج احمد «عن يزيد بن هارون عن محمد بن عمرو عن أبي سلمه قال قال نَافِعُ بْنُ عَبْدِ الْحَارِثِ، فذكر نحوه»[[777]](#footnote-777).

ومن مسند جبیر بن مطعمس (1 روایت):

حديثه في الدليل علی خلافة أبي بكرس: أخرج البخاري «عن إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ أَتَتِ امْرَأَةٌ النَّبِىَّ ج فَأَمَرَهَا أَنْ تَرْجِعَ إِلَيْهِ. قَالَتْ أَرَأَيْتَ إِنْ جِئْتُ وَلَمْ أَجِدْكَ كَأَنَّهَا تَقُولُ الْمَوْتَ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلاَمُ: إِنْ لَمْ تَجِدِينِى فَأْتِى أَبَا بَكْرٍ»[[778]](#footnote-778).

ومن مسند عبدالله بن الزبیرس (3 روایت):

حديثه في فضل أبي بكر الصديق: أخرج البخاري من طريق حماد بن زيد «عَنْ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِى مُلَيْكَةَ قَالَ كَتَبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ فِى الْجَدِّ. فَقَالَ أَمَّا الَّذِى قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُهُ أَنْزَلَهُ أَبًا يَعْنِى أَبَا بَكْرٍس»[[779]](#footnote-779).

وحديثه في فضل عمرس: أخرج البخاري من حديث «عن نَافِعُ بْنُ عُمَرَ عَنِ ابْنِ أَبِى مُلَيْكَةَ قَالَ كَادَ الْخَيِّرَانِ أَنْ يَهْلِكَا - أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَب رَفَعَا أَصْوَاتَهُمَا عِنْدَ النَّبِىِّ ج حِينَ قَدِمَ عَلَيْهِ رَكْبُ بَنِى تَمِيمٍ، فَأَشَارَ أَحَدُهُمَا بِالأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ أَخِى بَنِى مُجَاشِعٍ، وَأَشَارَ الآخَرُ بِرَجُلٍ آخَرَ - قَالَ نَافِعٌ لاَ أَحْفَظُ اسْمَهُ[[780]](#footnote-780) - فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِعُمَرَ مَا أَرَدْتَ إِلاَّ خِلاَفِى. قَالَ مَا أَرَدْتُ خِلاَفَكَ. فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُمَا فِى ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ﴾ [الحجرات: 2] الآيَةَ. قَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَمَا كَانَ عُمَرُ يُسْمِعُ رَسُولَ اللَّهِ ج بَعْدَ هَذِهِ الآيَةِ حَتَّى يَسْتَفْهِمَهُ. وَلَمْ يَذْكُرْ ذَلِكَ عَنْ أَبِيهِ [[781]](#footnote-781)، يَعْنِى أَبَا بَكْرٍ»[[782]](#footnote-782).

وأخرج البخاري من طريق ابن جريج «عَنِ ابْنِ أَبِى مُلَيْكَةَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ قَدِمَ رَكْبٌ مِنْ بَنِى تَمِيمٍ عَلَى النَّبِىِّ ج». فذكر نحوا من الحديث الـمتقدم[[783]](#footnote-783).

ومن مسند عبدالرحمن بن خباب السلمیس (1 روایت):

حديثه في فضل عثمان: أخرج احمد من حديث «الْوَلِيدُ بْنُ أَبِى هِشَامٍ عَنْ فَرْقَدٍ أَبِى طَلْحَةَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ خَبَّابٍ السُّلَمِىِّ قَالَ خطَبَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَحَثَّ عَلَى جَيْشِ الْعُسْرَةِ فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ َلَىَّ مِائَةُ بَعِيرٍ بِأَحْلاَسِهَا وَأَقْتَابِهَا - قَالَ - ثُمَّ حَثَّ فَقَالَ عُثْمَانُ َلَىَّ مِائَةٌ أُخْرَى بِأَحْلاَسِهَا وَأَقْتَابِهَا - قَالَ - ثُمَّ نَزَلَ مَرْقَاةً مِنَ الْمِنْبَرِ ثُمَّ حَثَّ فَقَالَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ َلَىَّ مِائَةٌ أُخْرَى بِأَحْلاَسِهَا وَأَقْتَابِهَا.قَالَ فَرَأَيْتُ النَّبِىَّ ج يَقُولُ بِيَدِهِ هَكَذَا يُحَرِّكُهَا. وَأَخْرَجَ عَبْدُ الصَّمَدِ يَدَهُ كَالْمُتَعَجِّبِ مَا عَلَى عُثْمَانَ مَا عَمِلَ بَعْدَ هَذَا»[[784]](#footnote-784).

ومن مسند عبدالرحمن بن سمرة القرشیس (1 روایت):

حديثه في فضل عثمان: أخرج الحاكم من طريق ابن شوذب «عن عبد الله بن القاسم، عن كثير، مولى عبد الرحمن بن سمرة، عن عبد الرحمن بن سمرة، قال: جاء عثمانس إلى النبي ج بألف دينار حين جهز جيش العسرة، ففرغها عثمان في حجر النبي ج قال: فجعل النبي ج يقلبها ويقول: ما ضر عثمان ما عمل بعد هذا اليوم قالها مرارا»[[785]](#footnote-785).

ومن مسند معاویه بن ابی سفیانس (2 روایت):

حديثه في خلافة قريش: أخرج البخاري من حديث شعيب «عَنِ الزُّهْرِىِّ قَالَ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ يُحَدِّثُ أَنَّهُ بَلَغَ مُعَاوِيَةَ وَهْوَ عِنْدَهُ فِى وَفْدٍ مِنْ قُرَيْشٍ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو يُحَدِّثُ أَنَّهُ سَيَكُونُ مَلِكٌ مِنْ قَحْطَانَ فَغَضِبَ، فَقَامَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ بَلَغَنِى أَنَّ رِجَالاً مِنْكُمْ يُحَدِّثُونَ أَحَادِيثَ لَيْسَتْ فِى كِتَابِ اللَّهِ، وَلاَ تُؤْثَرُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج وَأُولَئِكَ جُهَّالُكُمْ، فَإِيَّاكُمْ وَالأَمَانِىَّ الَّتِى تُضِلُّ أَهْلَهَا، فَإِنِّى سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: إِنَّ هَذَا الأَمْرَ فِى قُرَيْشٍ، لاَ يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلاَّ كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»[[786]](#footnote-786).

وحديثه في فضل الاحاديث التي كانت في زمن عمر: أخرج احمد «عن عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَهْدِىٍّ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ الْيَحْصَبِىِّ قَالَ سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ يُحَدِّثُ وَهُوَ يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَأَحَادِيثَ رَسُولِ اللَّهِ ج إِلاَّ حَدِيثاً كَانَ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ وَإِنَّ عُمَرَ كَانَ أَخَافَ النَّاسَ فِى اللَّهِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: مَنْ يُرِدِ اللَّهُ بِهِ خَيْراً يُفَقِّهْهُ فِى الدِّين[[787]](#footnote-787)، وسمعته يقول إِنَّمَا أَنَا خَازِنٌ وَإِنَّمَا يُعْطِى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ أَعْطَيْتُهُ عَطَاءً عَنْ طِيبِ نَفْسٍ فَهُوَ[[788]](#footnote-788) أَنْ يُبَارِكَ لأَحَدِكُمْ وَمَنْ أَعْطَيْتُهُ عَطَاءً عَنْ شَرَهٍ - وَشَرَهٍ مَسْأَلَةٍ - فَهُوَ كَالآكِلِ وَلاَ يَشْبَعُ[[789]](#footnote-789)، وسمعته يقول: لَا تَزَالُ أُمَّةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ عَنْ الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»[[790]](#footnote-790).

ومن مسند عمرو بن العاص س (1 روایت):

حديثه في فضل أبي بكر و عمرب: أخرج البخاري من حديث «أَبِى عُثْمَانَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج بَعَثَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ عَلَى جَيْشِ ذَاتِ السَّلاَسِلِ قَالَ فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ أَىُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: عَائِشَةُ. قُلْتُ مِنَ الرِّجَالِ قَالَ: أَبُوهَا. قُلْتُ ثُمَّ مَنْ قَالَ: عُمَرُ. فَعَدَّ رِجَالاً»[[791]](#footnote-791).

ومن مسند رجل من الصحابه[[792]](#footnote-792) س (1 روایت):

أخرج أبويعلي من حديث قتادة «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ، أَنَّ رَجُلا بِالْكُوفَةِ، شَهِدَ أَنَّ عُثْمَانَس قُتِلَ شَهِيدًا، فَأَخَذَتْهُ الزَّبَانِيَةُ[[793]](#footnote-793) فَرَفَعُوهُ إِلَى عَلِيٍّس، وَقَالُوا: لَوْلا أَنْ تَنْهَانَا أَوْ نَهَيْتَنَا أَنْ لا نَقْتُلَ أَحَدًا لَقَتَلْنَاهُ، هَذَا زَعَمَ أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنَّ عُثْمَانَس قُتِلَ شَهِيدًا، فَقَالَ الرَّجُلُ لِعَلِيٍّس: وَأَنْتَ تَشْهَدُ، أَتَذْكُرُ أَنِّي أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج، فَسَأَلْتُهُ، فَأَعْطَانِي، وَأَتَيْتُ أَبَا بَكْرٍس فَسَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، وَأَتَيْتُ عُمَرَس فَسَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، وَأَتَيْتُ عُثْمَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَسَأَلْتُهُ فَأَعْطَانِي، قَالَ: فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُبَارِكَ لِي، فَقَالَ النَّبِيُّ ج: كَيْفَ لا يُبَارَكُ لَكَ وَأَعْطَاكَ نَبِيٌّ، وَصِدِّيقٌ، وَشَهِيدَانِ، وَأَعْطَاكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ، وَأَعْطَاكَ نَبِيٌّ وَصِدِّيقٌ وَشَهِيدَانِ؟»[[794]](#footnote-794).

ومن مسند رجل من الصحابهس (1 روایت):

حديثه في رؤيا الوزن: أخرج احمد عن اسود بن هلال «عَنْ رَجُلٍ مِنْ قَوْمِهِ قَالَ كَانَ يَقُولُ فِى خِلاَفَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ لاَ يَمُوتُ عُثْمَانُ حَتَّى يُسْتَخْلَفَ. قُلْنَا مِنْ أَيْنَ تَعْلَمُ ذَلِكَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ فِى الْمَنَامِ كَأَنَّ ثَلاَثَةً مِنْ أَصْحَابِى وُزِنُوا فَوُزِنَ أَبُو بَكْرٍ فَوَزَنَ ثُمَّ وُزِنَ عُمَرُ فَوَزَنَ ثُمَّ وُزِنَ عُثْمَانُ فَنَقَصَ صَاحِبُنَا وَهُوَ صَالِحٌ »[[795]](#footnote-795).

ومن مسند عبدالله بن جعفرس (1 روایت):

حديثه في الثناء علی أبي بكر الصديقس: أخرج الحاكم من طريق يحيى بن سليم «عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن عبد الله بن جعفرب قال: ولينا أبو بكر فكان خير خليفة الله، وأرحمه بنا، وأحناه علينا»[[796]](#footnote-796).

ومن مسند جریر بن عبدالله البجلیس (3 روایت):

حديثه في سبقة أبي بكر وعمر إلى الخير: أخرج احمد من حديث شعبه «عَنْ عَوْنِ بْنِ أَبِى جُحَيْفَةَ عَنِ الْمُنْذِرِ بْنِ جَرِيرٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ كُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج فِى صَدْرِ النَّهَارِ - قَالَ - فَجَاءَهُ قَوْمٌ حُفَاةٌ عُرَاةٌ مُجْتَابِى النِّمَارِ أَوِ الْعَبَاءِ مُتَقَلِّدِى السُّيُوفِ عَامَّتُهُمْ مِنْ مُضَرَ بَلْ كُلُّهُمْ مِنْ مُضَرَ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ج لِمَا رَأَى بِهِمْ مِنَ الْفَاقَةِ. قَالَ فَدَخَلَ ثُمَّ خَرَجَ فَأَمَرَ بِلاَلاً فَأَذَّنَ وَأَقَامَ فَصَلَّى ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ﴾ إِلَى آخِرِ الآيَةِ ﴿إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا﴾ [النساء: 1]، وَقَرَأَ الآيَةَ الَّتِى فِى الْحَشْرِ ﴿وَلۡتَنظُرۡ نَفۡسٞ مَّا قَدَّمَتۡ لِغَدٖ﴾ [الحشر: 18]، لَقَدْ تَصَدَّقَ رَجُلٌ مِنْ دِينَارِهِ مِنْ دِرْهَمِهِ مِنْ ثَوْبِهِ مِنْ صَاعِ بُرِّهِ مِنْ صَاعِ تَمْرِهِ - حَتَّى قَالَ - وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ. قَالَ فَجَاءَ رَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ بِصُرَّةٍ[[797]](#footnote-797) كَادَتُ كَفُّهُ تَعْجِزُ عَنْهَا بَلْ قَدْ عَجَزَتْ ثُمَّ تَتَابَعَ النَّاسُ حَتَّى رَأَيْتُ كَوْمَيْنِ مِنْ طَعَامٍ وَثِيَابٍ حَتَّى رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَتَهَلَّلُ وَجْهُهُ يَعْنِى كَأَنَّهُ مُذْهَبَةٌ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: مَنْ سَنَّ فِى الإِسْلاَمِ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ أَجْرُهَا وَأَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْتَقَصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَىْءٌ وَمَنْ سَنَّ فِى الإِسْلاَمِ سُنَّةً سَيِّئَةً كَانَ عَلَيْهِ وِزْرُهَا وَوِزْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا بَعْدَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْتَقَصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَىْءٌ»[[798]](#footnote-798).

وأخرج احمد في هذه القصة من طريق عبدالرزاق «عن مَعْمَرٌ عَنْ قَتَادَةَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلاَلٍ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِىِّ أَنَّ رَجُلاً مِنَ الأَنْصَارِ جَاءَ إِلَى النَّبِىِّ ج بِصُرَّةٍ مِنْ ذَهَبٍ تَمْلأُ مَا بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَقَالَ هَذِهِ فِى سَبِيلِ اللَّهِﻷ ثُمَّ قَامَ أَبُو بَكْرٍ فَأَعْطَى ثُمَّ قَامَ عُمَرُ فَأَعْطَى ثُمَّ قَامَ الْمُهَاجِرُونَ فَأَعْطَوْا. قَالَ فَأَشْرَقَ وَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ج حَتَّى رَأَيْتُ الإِشْرَاقَ فِى وَجْنَتَيْهِ ثُمَّ قَالَ: مَنْ سَنَّ سُنَّةً صَالِحَةً فِى الإِسْلاَمِ» الحديث[[799]](#footnote-799).

وقوله على ذي عمرو[[800]](#footnote-800) إنهم لا يزالوا بخير إذا كانت الخلافة بالاجماع دون السيف: أخرج احمد من طريق «اسمعيل بن أبي خالد عن قيس بن ابي حازم عن جرير في قصة بعث رسول الله ج إياه إلى اليمن فذكر القصة حتى قال ثُمَّ لَقِيتُ ذَا عَمْرٍو فَقَالَ لِى يَا جَرِيرُ إِنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا بِخَيْرٍ مَا إِذَا هَلَكَ أَمِيرٌ ثُمَّ تَأَمَّرْتُمْ فِى آخَرَ وإِذَا كَانَتْ بِالسَّيْفِ غَضِبْتُمْ غَضَبَ الْمُلُوكِ وَرَضِيتُمْ رِضَا الْمُلُوكِ»[[801]](#footnote-801).

وحديثه ان الطلقاء من قريش ليسوا اكفاءً للمهاجرين في الدين: أخرج احمد من طريق «عَاصِمٍ عَنْ أَبِى وَائِلٍ عَنْ جَرِيرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: الْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَالطُّلَقَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ وَالْعُتَقَاءُ مِنْ ثَقِيفٍ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»[[802]](#footnote-802).

ومن مسند جندب بن عبداللهس (1 روایت):

حديثه في خطبة النبي ج بمناقب أبي بكر الصديق: أخرج مسلم «عن جندب بن عبدالله قَالَ سَمِعْتُ النَّبِىَّ ج قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ بِخَمْسٍ وَهُوَ يَقُولُ: إِنِّى أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِى مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدِ اتَّخَذَنِى خَلِيلاً كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلاً وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِى خَلِيلاً لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلاً أَلاَ وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ وَصَالِحِيهِمْ مَسَاجِدَ أَلاَ فَلاَ تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّى أَنْهَاكُمْ عَنْ ذَلِكَ»[[803]](#footnote-803).

ومن مسند محجن او ابی محجنس (2 روایت):

حديثه في الثناء على جماعة من أصحابه منهم الأربعة: أخرج ابو عمر من حديث «عبدالحميد بن عبدالرحمن أبو يحيي الحمّاني عن أبي سعد مولى لحذيفه عن شيخ من الصحابه يقال له أبو محجن أو محجن بن فلان قال قال رسول الله ج ان ارأف أمتي بأمتي أبو بكر وأقواها في أمر الله عمر واصدقها حياءً عثمان واقضاها علي واقرأها أبي وافرضها زيد واعلمهم بالحلال والحرام معاذ بن جبل ولكل أمة أمين وأمين هذه الأمة أبوعبيده بن الجراح»[[804]](#footnote-804).

«وقال أبوعمر في ترجمة أبي بكر وقال فيه أبومحجن الثقفي:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وسُمّيت صديقا وكل مهاجر |  | سواك يسمي باسمه غير منكر |
| سبقت إلي الإسلام والله شاهدٌ |  | وكنت جليساً بالعرش الـمشهّر |
| وبالغار إذا سميت بالغار صاحباً |  | وكنت رفيقا للنبي الـمطهّر»[[805]](#footnote-805) |

ومن مسند زراره بن عمرو النخعی والد عمرو بن زرارة (1 روایت):

حديثه في رؤيا تدلّ على أن عثمان على الحق: «قال أبوعمر تعليقاً قَدم على النبي ج في وفد النخع فقال يا رسول الله اني رأيت في طريقي رؤيا هالتْني قال وما هي قال رأيت اتاناً خلفتُها في أهلي وَلَدت جدياً اسفع احوي[[806]](#footnote-806) ورأيت نارا خرجت من الأرض فحالت بيني وبين ابن لي يقال له عمر، وهي تقول لظي لظي بصيرٌ واَعمي فقال النبي ج اخلفتَ في اهلك أمَة مسرّةً حملا قال نعم قال فانها قد ولدت غلاماً وهو ابنك قال فاَني له اسفع واحوي قال اُدن مني أبِك برص تكتمه قال والذي بعثك بالحق ما علمه أحد قبلك قال فهو ذاك واما النار فهي فتنة تكون بعدي قال وما الفتنة يا رسول الله قال يقتل الناس امامهم ويشتجرون اشتجار اطباق الرأس وخالف بين اصابعه دم الـمؤمن عند الـمؤمن احلي من الماء يحسب الـمسئُ انه محسن ان مُتّ أدركتْ ابنَك وان مات ابنُك ادركتْكَ قال فادع الله ان لا تدركني فدعا له»[[807]](#footnote-807).

ومن مسند سعید بن المسیب/ مرسلاً (2 روایت):

حديثه في فضل أبي بكر الصديقس: أخرج الحاكم من حدیث «ربيعة بن أبي عبد الرحمن، عن سعيد بن الـمسيب قال: كان أبو بكر الصديقس من النبي ج مكان الوزير، فكان يشاوره في جميع أموره، وكان ثانية في الإسلام، وكان ثانية في الغار، وكان ثانية في العريش يوم بدر، وكان ثانية في القبر، ولم يكن رسول الله ج يقدم عليه أحدا»[[808]](#footnote-808).

«قال أبوعمر في ترجمة أبي بكر الصديق تعليقاً قال رسول الله لبعض من لم يشهد بدراً وقد رآه يمشي بين يدي أبي بكر تمشي بين يدي من هو خير منك»[[809]](#footnote-809).

ومن مسند عبدالله بن حنطب/ مرسلاً (1 روایت):

حديثه في فضيلة الشيخينب: أخرج الترمذي والحاكم من حديث «عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُطَّلِبِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْطَبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج رَأَى أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ فَقَالَ «هَذَانِ السَّمْعُ وَالْبَصَرُ»[[810]](#footnote-810).

قول محمد بن سیرین/ (1 روایت):

أخرج الترمذي من طريق حماد بن زيد «عَنْ أَيُّوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ قَالَ مَا أَظُنُّ رَجُلاً يَنْتَقِصُ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يُحِبُّ النَّبِىَّ»[[811]](#footnote-811).

ذکر شیئ من أقوال السادة[[812]](#footnote-812) الاشرافش (4 روایت):

قول الحسن بن علي بن أبي طالبب: أخرج أبويعلي من طريق «أبي مريم رضيع الجارود قال: كنتُ بالكوفة فقام الحسن بن علي خطيبا فقال أيها الناس رأيت البارحة في منامي عجبا رأيت الرب تعالى فوق عرشه فجاء رسول الله حتى قام عند قائمة من قوائم العرش فجاء أبو بكر فوضع يده على منكب رسول الله ثم جاء عمر فوضع يده على منكب أبي بكر ثم جاء عثمان فكان نبذة فقال رب سل عبادك فيم قتلوني قال فانثعب[[813]](#footnote-813) من السماء ميزابان من دم في الأرض قال فقيل لعلي ألا ترى ما يحدث به الحسن قال يحدث بما رأى»[[814]](#footnote-814).

واخرج أبويعلي من طريق آخر «عن الحسن بن علي قال لا أقاتل بعد رؤيا رأيتها، رأيت رسول الله ج واضعاً يده على العرش ورأيت أبابكر واضعاً يده على النبي ج ورأيت عمر واضعاً يده على أبي بكر ورأيت عثمان واضعا يده على عمر ورأيت دماءً دونهم فقلت ما هذه الدماء فقيل دماءُ عثمان يطلب الله به»[[815]](#footnote-815).

وذكر الـمحب الطبري «عن ابن السمان انه أخرج في كتابه عن الحسن بن علي قال لا أعلم عليا خالف عمر ولا غيّر شیئا مما صنع حين قدم الكوفة»[[816]](#footnote-816).

وذكر ايضاً عنه في كتاب الـموافقة انه أخرج «عن أبي جعفر قال بينما عمر يمشي في طريق من طرق الـمدينة إذ لقيه عليٌ ومعه الحسن والحسين فسلم عليه علي وأخذ بيده فاكتنفاهما الحسن والحسين عن يمينهما وشمالهما قال فعرض له من البكاء ما كان يعرض فقال له عليٌ ما يبكيك يا أميرالـمؤمنين؟ قال عمر: ومن أحق مني بالبكاء يا علي وقد وُليتُ أمر هذه الأمة احكم فيها ولا أدري ام مسيٌ أنا ام محسن فقال له علي والله انك لتعدل في كذا وتعدل في كذا قال فما منعه ذلك من البكاء ثم تكلم الحسن بما شاء الله فذكر من ولايته وعدله فلم يمنعه ذلك فتكلم الحسين بمثل كلام الحسن فانقطع بكاءه عند انقطاع كلام الحسين فقال اتشهدان بذلك يا ابني اخي فسكتا فنظر الي أبيهما فقال عليٌ: اشهدا أنا معكم شهيد»[[817]](#footnote-817).

قول اولاد حسن بن علی رحمهم الله (4 روایت):

أخرج عبدالله بن احمد في زوائد الـمسند «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ حَسَنٍ حَدَّثَنِى أَبِى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِىٍّ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِىِّ ج فَأَقْبَلَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ: يَا عَلِىُّ هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَشَبَابِهَا بَعْدَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»[[818]](#footnote-818).

وذكر الـمحب الطبري «عن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن أبي طالب وقد سُئل عن أبي بكر وعمر فقال أفضلهما واستغفر لهما فقيل له لعل هذا تقية وفي نفسك خلافه قال: لا نالتني شفاعة محمد ج ان كنت أقول خلاف ما في نفسي»[[819]](#footnote-819).

«وعنه وقد سُئل عنهما فقال ج: ولا صلّی على من لم يصل عليهما»[[820]](#footnote-820).

«وروی عن الحسن الـمثلث أخي عبدالله الـمذكور أنه قال لرجل ممن يغلو فيهم ويْحكم احبّونا بالله فان اطعنا الله فاحبونا وان عصينا الله فابغضونا فقال له رجل انكم ذو قرابة من رسول الله ج واهل بيته فقال ويحكم لو كان الله نافعاً بقرابة رسول الله بغير عمل بطاعته لنفع بذلك مَن هو أقرب إليه منا أباه وامه، والله اني أخاف أن يضاعف الله للعاصي منا العذاب ضعفين والله اني لأرجو أن يؤتي الـمحسن منا أجره مرتين ثم قال لقد اساء بنا آباءنا وامهاتنا ان كان ما تقولون من دين الله ثم لم يخبرونا به ولم يطلعونا عليه ولم يرغبونا فيه ونحن كنا اقرب منهم قرابةً منكم وأوجب عليهم وأحق أن يرغبونا فيه منكم ولو كان الأمر كما تقولون ان الله جل وعلى ورسوله ج اختارا علياً لهذا الأمر والقيام على الناس بعده فان علياً اعظم الناس خطيئةً وجرماً إذ ترك امر رسول الله ج أن يقوم فيه كما أمره ويعذر إلى الناس. فقال له الرافضي ألم يقل النبي ج لعلي من كنت مولاه فعلي مولاه فقال أما والله لو يعني رسول الله ج بذلك الأمر والسلطان والقيام على الناس لأفصح به كما أفصح بالصلوة والزكاة والصيام والحج ولقال أيها الناس ان هذا لوليٌ بعدي فاسمِعوا واطيعوا»[[821]](#footnote-821).

ومن قول اولاد الحسین رحمهم الله تعالی (8 روایت):

أما مرفوعاً: فقد أخرج الترمذي «عَنِ الزُّهْرِىِّ عَنْ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج إِذْ طَلَعَ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ إِلاَّ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ يَا عَلِىُّ لاَ تُخْبِرْهُمَا»[[822]](#footnote-822).

وأما موقوفاً: فقد أخرج احمد في مسند ذي اليدين «عَنِ ابن أَبِى حَازِمٍ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى عَلِىِّ بْنِ حُسَيْنٍ فَقَالَ مَا كَانَ مَنْزِلَةُ أَبِى بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنَ النَّبِىِّ ج فَقَالَ مَنْزِلَتُهُمَا السَّاعَةَ[[823]](#footnote-823)»[[824]](#footnote-824).

وأخرج الحاكم من طريق «عبد الله بن عمر بن أبان، حدثنا سفيان بن عيينة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر بن عبد اللهب أن عليا دخل على عمر وهو مسجى، فقال: صلى الله عليك، ثم قال: ما من الناس أحد أحب إلي أن ألقى الله بما في صحيفته من هذا الـمسجى»[[825]](#footnote-825).

وأخرج محمد بن الحسن «عن أبي حنيفة[[826]](#footnote-826) قال حدثنا أبوجعفر محمد بن علي قال جاء علي بن أبي طالب إلى عمر بن الخطاب حين طعن فقال: رحمك الله فوالله ما في الأرض أحد كنت ألقی الله بصحيفته أحب إليّ منك»[[827]](#footnote-827).

«وروي عن ابن أبي حفصة قال سألت محمد بن علي وجعفر بن محمد بن علي وجعفر بن محمد عن أبي بكر وعمر فقالا: اماما عدل نتولاهما نتبرأ من عدوهما ثم التفت إلى جعفر بن محمد فقال يا سالم أيَسُبّ الرجل جده؟ أبوبكر الصديق جدي[[828]](#footnote-828) لا تنالني شفاعة جدي محمد ج ان لم اكن اتولاهما واتبرّأُ‌ من عدوهما»[[829]](#footnote-829).

«وعن أبي جعفر أنه قال من جهل أبي بكر وعمر جهل السنة[[830]](#footnote-830)، وقيل له ما تری في أبي بكر وعمر؟ فقال: اني اتولاهما واستغفر لهما فما رأيت احداً من أهل بيتي الا وهو يتولاهما[[831]](#footnote-831).

وسُئل عن قوم يسبّون أبابكر وعمر فقال اولئك الـمرّاق»[[832]](#footnote-832).

«وعنه قال من شك فيهما كمن شك في السنة وبغض أبي بكر وعمر نفاق وبغض الأنصار نفاقٌ انه كان بين بني‌هاشم وبين بني عدي وبني تيم شحناء في الجاهلية فلما اسلموا تحابوا ونزع الله ذلك من قلوبهم حتی ان أبابكر اشتكی خاصرته فكان عليٌ يسخن يده بالنار ويضمد بها خاصرة أبي بكر ونزلت فيهم هذه الآية: ﴿وَنَزَعۡنَا مَا فِي صُدُورِهِم مِّنۡ غِلٍّ إِخۡوَٰنًا عَلَىٰ سُرُرٖ مُّتَقَٰبِلِينَ ٤٧﴾ [الحجر: 47]»[[833]](#footnote-833).

فذلكة[[834]](#footnote-834) الفصل

وآن موقوف است بر تمهید:

مقدمه

شرائع ملت محمدیه علی صاحبها الصلاة والسلام دو قسم است: قسمی آنست که پرده از روی حقیقت در آن قسم بر انداخته شد و تکلیف ناس به آن متحقق گشت اگر کسی به شبهه‌ی ضعیفه متمسک شده بخلاف آن قائل شود معذور نه گردد ومقلد آن قائل نیز معذور نباشد.

فی الحقیقه مدار شریعت همان احکام است و تسنن و ابتداع بقبول و ردّ‌ آن منوط وعندکم من الله فیه برهان بر آن صادق و آن ماخوذ است از صریح کتاب یا صریح سنت مشهوره یا اجماع طبقهء اولی یا قیاس جلی بر کتاب و سنت. چون حکمی باین وجه ثابت شود مجال خلاف نماند و مخالف معذور نباشد مثل انکار زکاة بعد وفات آن حضرت ج صحابه رضوان الله علیهم در آن باب مذاکره کردند آخر با قبول حضرت صدیقس رجوع نموده همه باجمعهم قتال آن جماعه پیش گرفتند قدریه ومرجئه وخوارج و روافض در همین منزلت‌اند و در احادیث صحیحه ذم و تشنیع این هر چهار (فرقه) مذکور است.

قسم دیگر است که پرده از روی کار بر انداخته نشد و تکلیف ناس به آن جهره متحقق نگشت بلکه اختلاف ادله یا عدم شیوع احادیث در آن مسئله حجاب چهره مقصود آمد یا دلیلی صریح در آن باب یافته نشد استنباطات و اقیسه شذر و ندر رفتند و این قسم مجتهد فیه است، جمعی گویند کل مجتهد مصیبٌ وطائفه المصیب واحدٌ والآخر معذورٌ گویند.

و تحقیق نزدیک بنده ضعیف عفی عنه تفصیل است اگر خبر واحد صادق به یکی رسید و به دیگری نرسید اول مصیب است و آخر معذور و اگرمنشأ اختلاف تعدد طرق جمع بین الدلیلین است یا قیاس خفی هر دو مصیب‌اند، زیرا که مراد حالتئذ موافقت شارع است و گردن نهادن به حکم او، هر یکی آن موافقت را بجا آورد مذاهب فقها اهلسنت با هم همین قسم در برد و مات افتاده‌اند و همه مقبول‌اند.

غرض در این فصل بلکه در این فصول بیان آنست که ثبوت قرشیت و سوابق اسلامیه و بشارت به جنت و غیر آن خلفای راشدین را از قسم اول است حجة الله بر منکران آن‌ها قائم است و شبهات رکیکه ایشان عندالله معذور نه ساخت ایشان را و منکر ایشان مبتدع است دور از حق، برهان الله او را از بساط محمدیین علی متبوعهم افضل الصلوات وایمن التحیات مطرود ومدحور گردانیده بدعةٌ مكفرة عند البعض ومفسقة اشدّ الفسق عند الآخرين.

باز اشتراط قرشیت و سائر خصال سبعه مذکوره در خلافت خاصه به آیات و احادیث صحیحه و آثار صحابه ثابت است باز خلافت خلفاء در شریعت ثابت است صحابه و تابعین در اثبات آن مسالک متعدده سلوک نموده‌اند و هر مسلکی دلالت دارد اِما قطعیه واما ظنیه چون همه را باجمعها تأمل کنیم متواتر بالمعنی گردد و عمومات آیات و اشارات و قرائن آن چون به آن یار شود افاده قطع فرماید.

و چون این مقدمه ممهّد شد می‌گوئیم: اما بودن خلفاء از قریش و بودن ایشان از سابقین در اسلام و بودن ایشان از مهاجرین اولین و شهود ایشان در بدر و حدیبیه و سائر مشاهد خیر مقطوع به است مخالف را مجال انکار نیست و اطالت کلام در آن شبیه به لغو می‌نماید مع هذا فصلی از آن در مآثر ایشان به اَبلغ وجوه مذکور خواهد شد غیر آنکه ذوالنورینس در بدر و بيعة الرضوان و مرتضی کرم الله وجهه در تبوک حاضر نبودند لیکن حکم حاضرین داشتند چنانکه بیاید.

اما آنکه قرشیت شرط خلافت اختیاریه است وليس الكلام في الخلافة الضرورية پس به احادیث بسیار ثابت است.

از آن‌جمله: حدیث صدیق اکبرس «مرفوعاً الأئمة من قريش[[835]](#footnote-835). وموقوفا: لم يعرف هذا الأمر إلا لهذا الحي من قريش هم أوسط العرب داراً»[[836]](#footnote-836).

و حدیث حضرت ذی النورینس و سعد بن ابی وقاص مرفوعاً: «مَنْ أَرَادَ هَوَانَ قُرَيْشٍ أَهَانَهُ اللَّهُ»[[837]](#footnote-837).

وحدیث حضرت مرتضی مرفوعاً: «أَلا إِنَّ الأُمَرَاءَ مِنْ قُرَيْشٍ مَا أَقَامُوا بِثَلاثٍ: مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا، وَمَا عَاهَدُوا فَوَفَوْا، وَمَا اسْتُرْحِمُوا فَرَحِمُوا»[[838]](#footnote-838).

وحدیث ابن عمر مرفوعاً: «لاَ يَزَالُ هَذَا الأَمْرُ فِى قُرَيْشٍ مَا بَقِىَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ»[[839]](#footnote-839).

وحدیث ابن عباس مرفوعاً: «اللَّهُمَّ أَذَقْتَ أَوَّلَ قُرَيْشٍ نَكَالاً فَأَذِقْ آخِرَهُمْ نَوَالاً» أخرجه الترمذي[[840]](#footnote-840).

وحدیث ابی موسی مرفوعاً: «إِنَّ هَذَا الأَمْرَ فِى قُرَيْشٍ مَا دَامُوا إِذَا اسْتُرْحِمُوا فرَحِمُوا» الخ[[841]](#footnote-841).

وحديث أبي هريرة مرفوعاً: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِى هَذَا الشَّأْنِ، مُسْلِمُهُمْ لِمُسْلِمِهِمْ، وَكَافِرُهُمْ لِكَافِرِهِمْ»[[842]](#footnote-842).

وایضاً حدیث ابی هریره مرفوعاً: «إِنَّ لِقُرَيْشٍ حَقًّا مَا حَكَمُوا فَعَدَلُوا وَأْتُمِنُوا فَأَدَّوْا وَاسْتُرْحِمُوا فَرَحِمُوا»[[843]](#footnote-843).

وایضاً حدیث ابی هریره مرفوعاً: «الْمُلْكُ فِى قُرَيْشٍ وَالْقَضَاءُ فِى الأَنْصَارِ وَالأَذَانُ فِى الْحَبَشَةِ وَالأَمَانَةُ فِى الأَزْدِ»[[844]](#footnote-844).

وحدیث جابر مرفوعاً: «النَّاسُ تَبَعٌ لِقُرَيْشٍ فِى الْخَيْرِ وَالشَّر»[[845]](#footnote-845).

وحدیث انس مرفوعاً: «الأَئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْكُمْ حَقًّا وَلَكُمْ عَلَيْهِمْ حَقًّا مِثْلَ ذَلِكَ إِنِ اسْتُرْحِمُوا فَرَحِمُوا وَإِنْ عَاهَدُوا وَفُّوا وَإِنْ حَكَمُوا عَدَلُوا فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلاَئِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ»[[846]](#footnote-846).

و حدیث ابی برزه الاسلمی مرفوعاً: «الأمراء من قريش لكم عليهم حق ولهم عليكم حق ما فعلوا ثلاثًا». كمثل حديث انسٍ[[847]](#footnote-847).

وحدیث ذی مخمر: «كَانَ هَذَا الأَمْرُ فِى حِمْيَرَ، فَنَزَعَهُ اللَّهُ مِنْهُمْ، فَجَعَلَهُ فِى قُرَيْشٍ الخ»[[848]](#footnote-848).

و حدیث معاویه بن ابی سفیان مرفوعاً: «إِنَّ هَذَا الأَمْرَ فِى قُرَيْشٍ لاَ يُعَادِيهِمْ أَحَدٌ إِلاَّ كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ مَا أَقَامُوا الدِّينَ»[[849]](#footnote-849).

وحديث جابر بن سمرة وأبي جحيفة مرفوعاً: «لاَ يَزَالُ الإِسْلاَمُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَىْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»[[850]](#footnote-850).

وحديث عمر وبن العاص مرفوعاً: «قُرَيْشٌ وُلاةُ النَّاسِ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ» أخرجه الترمذي[[851]](#footnote-851).

وأخرج الشافعي: عن ابن أبي فديك عن ابن أبي ذيب عن مشايخه أحاديث منها: «عن ابن شهاب انه بلغه ان رسول الله ج قال قدموا قريشا ولا تقدموها وتعلّمو من قريش ولا تعالـموها او تعلّموها شك ابن أبي فديك»[[852]](#footnote-852).

ومنها: «عنْ حَكِيم بْنِ أبِي حَكِيم أَنَّهُ سَمِعَ عُمَرَ بن عَبْدِ العَزِيز وَابنِ شِهابٍ يَقُولانِ: قَالَ رَسُولُ اللَّه ج: مَنْ أَهَانَ قُرَيْشاً أَهَانَهُ اللَّه»[[853]](#footnote-853).

ومنها: «عن الحارث بن عبدالرحمن أنه قال بلغنا أن رسول الله ج قال لَوْلاَ أنْ یَبْطَرَ قُرَيْش لأَخْبَرتُهَا بِالَّذِي لَهاَ عِنْدَ اللَّهﻷ»[[854]](#footnote-854).

ومنها: «عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِى نَمِرٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ يَسَارٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ لِقُرَيْشٍ: أَنْتُمْ أَوْلَى النَّاسِ بِهَذَا الأَمْرِ مَا كُنْتُمْ مَعَ الْحَقِّ إِلاَّ أَنْ تَعْدِلُوا عَنْهُ فَتُلْحَوْنَ كَمَا تُلْحَى هَذِهِ الْجَرِيدَةُ. يُشِيرُ إِلَى جَرِيدَةٍ فِى يَدِهِ»[[855]](#footnote-855).

أخرج الشافعي «عن يَحْي بن سُلَيم عن عَبْدِ اللَّهِ بنِ عُثْمان بْنِ خَيْثَمَ عن إسْمَاعِيلَ بن عُبَيْد بْنِ رِفَاعَةَ الأنصَاريّ عن أبِيهِ عن جَدِّ رِفَاعَة أنَّ النَّبيَّ ج نَادَى: أيُّهاَ النَّاس: إنَّ قُرَيْشاً أهلُ أمَانَة مَنْ بَغَاهَا العَوَاثِرَ أكَبَّه اللَّه لِمُنْخَرِيهِ يَقُولها ثلاَثَ مَرَّاتٍ»[[856]](#footnote-856).

أخرج الشافعي «عن عَبْدُ العَزِيزبن مُحَمَّد عن يزِيد بن الهَادِ ان مُحَمَّد ابنِ إبْرَاهِيم حدثه نَّ قَتَادَةَ بنَ النِّعْمان وَقَعَ بِقُرَيْش فَكأنَّهُ نَالَ مِنْهُم فَقَالَ رَسُولُ اللَّه ج: مَهْلاً يا قَتَادَةَ لاَ تَشْتُمْ قُرَيْشاً فَإِنَّكَ لَعَلَّك تَرَى مِنْهُم (في نسخة منها) رِجَالاً أوْيأتِي مِنْهُم رِجَال تُحقِرُ عَمَلَكَ مَع أعْمَالهم وَفِعْلكَ مَعَ أفْعَالِهم وتَغْبُطَهُمْ إذَا رَأيْتَهُمْ لَوْلاَ أنْ تَطْغى قُرَيْش لأَخْبَرتُهَا بِالَّذِي لَهاَ عِنْدَ اللَّه»[[857]](#footnote-857).

و عن الشافعی/ «قال أخبرنا سفيان بن عيينة عن ابن أبي نجيح عن مجاهد في قوله: ﴿وَإِنَّهُۥ لَذِكۡرٞ لَّكَ وَلِقَوۡمِكَ﴾ [الزخرف: 44]. قال: يقال ممن الرجل؟ فيقال: من العرب فيقال: من أي العرب فيقال من قريش»[[858]](#footnote-858).

وذكر الشافعي متن الحديث تعليقا ثم وصله البیهقي باسناده «عن جبير بن مطعم قال قال رسول الله ج: للقرشي مثل قوة الرجلين من غيرهم فقيل للزهري: بم ذلك؟ قال: من نبل الرأي». ذكر هذه الأحاديث كلها البيهقي في أوائل سننه الصغری»[[859]](#footnote-859).

بالجمله جمعی کثیر از صحابه و تابعین این مدعا را روایت کرده‌اند به الفاظ مختلفه و طرق متغائره بعض از آن صریح است در خلافت قریش و بعض اشاره است به آن و بعض قرینه است که ذهن را به آن نزدیک می‌گرداند. بعد از آن نزدیک وفات آن حضرت ج انصار گفتند: منّا امیر ومنکم امیر و مهاجرین به همین حدیث ایشان را از خلافت باز داشتند و بر همین معنی اجماع منعقد شد و مخالف ساکت گشت و این قصه را طرق بسیار است بعض روایات آن در قصه انعقاد خلافت حضرت صدیق بیان خواهیم کرد.

بالجمله بعدآن مناظره‌ها اجماع منعقد شد و مجلس بر همان اتفاق گذشت آما آنکه از مهاجرین اولین بودن شرط خلافت خاصه است پس به قول خدای تعالی: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ﴾ [الحدید: 10][[860]](#footnote-860). و به قول وی عزّّ وجل ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ﴾ [الحج: 41][[861]](#footnote-861). و قول حضرت فاروق در خطبه‌ی آخره چون خلافت را شورا ساخت در میان شش کس: «وَإِنِّى قَدْ عَلِمْتُ أَنَّ أَقْوَاماً سَيَطْعُنُونَ فِى هَذَا الأَمْرِ أَنَا ضَرَبْتُهُمْ بِيَدِى هَذِهِ عَلَى الإِسْلاَمِ فَإِنْ فَعَلُوا فَأُولَئِكَ أَعْدَاءُ اللَّهِ الْكَفَرَةُ الضُّلاَّلُ»[[862]](#footnote-862).

و قول ابن عمر: «أحق بهذا الأمر من قاتلك وقاتل أباك على الإسلام»[[863]](#footnote-863).

وقول زید بن ثابت روز انعقاد خلافت حضرت صدیق: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج كَانَ مِنْ الْمُهَاجِرِينَ فَإِنَّ الْإِمَامُ يَكُونُ مِنْ الْمُهَاجِرِينَ وَنَحْنُ أَنْصَارُهُ كَمَا كُنَّا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِج»[[864]](#footnote-864).

«وقول رفاعة بن رافع زرقي بدري في قصة خروج طلحة والزبير علی عليّ وبلوغ الخبر إلی عليّ في الاستيعاب فقال رفاعة بن رافع الزرقي: ان الله لـما قبض رسوله ج ظننا انا أحق الناس بهذا الأمر لنصرتنا الرسول ومكانتنا من الدين فقلتم نحن الـمهاجرون الأولون وأولياء رسول الله ج الاقربون انا نذكّركم الله ان لا تنازعونا مقامه في الناس فخليناكم والأمر فانتم أعلم وما كان بينكم غير انا لـما رأينا الحق معمولاً به والكتاب متبعا والسنة قائمة رضينا ولم يكن إلا ذلك فلما رأينا الأثرة انكرنا...»[[865]](#footnote-865).

«وقول عبدالرحمن بن غنم الأشعري لأبي هريرة وأبي الدرداء: وايُّ مدخل لـمعاوية في الشوری وهو من الطلقاء الذين لا تجوز لهم الخلافة وهو وأبوه رؤوس الأحزاب فندما علی مسيرهما وتابا بين يديه»[[866]](#footnote-866).

واز اینجا معلوم شد که ابودرداء وابوهریره آخراً به قول عبدالرحمن بن غنم رجوع کردند. و حدیث جریر بن عبد الله مرفوعاً‌: «الْمُهَاجِرُونَ وَالأَنْصَارُ أَوْلِيَاءُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ وَالطُّلَقَاءُ مِنْ قُرَيْشٍ وَالْعُتَقَاءُ مِنْ ثَقِيفٍ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَة»[[867]](#footnote-867).

واز ادلّ دلائل مدعا قول حضرت مرتضی است که چندین مره بطرف اهل شام نوشت که امر خلافت مفوّض است به مهاجرین و انصار، دیگری را در حل و عقد آن مدخل نه، چون ایشان بیعت کردند دیگران را مجال خلاف نمانَد[[868]](#footnote-868).

واز قرائن این مدعا حدیث آن حضرت ج در اَحق به امامت صلاة: «قال رسول الله ج فَإِنْ كَانُوا فِي السُّنَّةِ سَوَاءً، فَأَقْدَمُهُمْ هِجْرَةً»[[869]](#footnote-869).

و آیت کریمه: ﴿إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَكَ أَزۡوَٰجَكَ ٱلَّٰتِيٓ ءَاتَيۡتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَكَتۡ يَمِينُكَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ وَبَنَاتِ عَمِّكَ وَبَنَاتِ عَمَّٰتِكَ وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَٰلَٰتِكَ ٱلَّٰتِي هَاجَرۡنَ مَعَكَ﴾ [الأحزاب: 50][[870]](#footnote-870). و ام هانی بسبب قید هجرت از شرف تزوّج آن حضرت ج محروم ماند.

و از قرائن این معنی آن است که حضرت عباس را با وجود عمومت پیغامبر ج و مقدم بنی‌هاشم بودن در امر خطیر خلافت و دخل نبود و به او اعتدادی نه، و بعضی ولد او به این معنی اشاره کرده است: أخرج الحاكم «عن أبي إسحاق قال: سألت قثم بن العباس: كيف ورث على رسول الله ج دونكم؟ قال: لأنه كان أولنا به لحوقا، وأشدنا به لزوقا»[[871]](#footnote-871).

بالجمله این مدعا که از مهاجرین اولین بودن اعظم شرف است در اسلام و مطلوب است در خلافت به مآخذ بسیار ثابت است و در مجلس انعقاد اجماع بر خلافت صدیق اکبر مذکور شده است.

قرشیت و هجرت اولیه با هم عموم و خصوص من وجه دارند و صدیق اکبرس و نظراء او مادهء اجتماع بودند، لهذا صَرف انصار به هر دو وصف واقع شد ودر مناظرهء حضرت مرتضی و معاویه بن ابی سفیان صفت هجرت مدار فرق گشت، و اینجا بحثی است شریف: أخرج البخاري: «عن عاصم عن أبي عثمان النهدي عن مجاشع بن مسعود قال انْطَلَقْتُ بِأَبِي مَعْبَدٍ إِلَى النَّبِيِّ ج لِيُبَايِعَهُ عَلَى الْهِجْرَةِ قَالَ مَضَتْ الْهِجْرَةُ لِأَهْلِهَا أُبَايِعُهُ عَلَى الْإِسْلَامِ وَالْجِهَادِ فَلَقِيتُ أَبَا مَعْبَدٍ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ صَدَقَ مُجَاشِع»[[872]](#footnote-872).

وأخرج البخاری «عن ابن عمر لاَ هِجْرَةَ الْيَوْمَ، أَوْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج»[[873]](#footnote-873).

«وأخرج عن مجاهد كان ابن عمر يَقُولُ لاَ هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ»[[874]](#footnote-874).

وأخرج عن عائشة قالت: «لاَ هِجْرَةَ الْيَوْمَ، كَانَ الْمُؤْمِنُ يَفِرُّ أَحَدُهُمْ بِدِينِهِ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ ج مَخَافَةَ أَنْ يُفْتَنَ عَلَيْهِ، فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ أَظْهَرَ اللَّهُ الإِسْلاَمَ، فَالْمُؤْمِنُ يَعْبُدُ رَبَّهُ حَيْثُ شَاءَ، وَلَكِنْ جِهَادٌ وَنِيَّةٌ»[[875]](#footnote-875).

وأخرج الطبراني في الصغير من حديث «أبي هند يحيى بن عبدالله بن حجر بن عبدالجبار بن وائل بن حجر الحضرمي الكوفي بالكوفة قال حدثنا عمي محمد بن حجر بن عبدالجبار قال حدثني سعيد بن عبدالجبار عن أبيه عبدالجبار عن امه أم يحيي عن وائل بن حجر حديثا طويلا في قصة وفوده علي النبي ج ثم رجوعه الی وطنه ثم اعتزاله الناس في فتنة عثمان ثم قدومه علی معاويه فقال له معاويه فَمَا مَنَعَكَ مِنْ نَصْرِنَا وَقَدِ اتَّخَذَكَ عُثْمَانُ ثِقَةً وَصِهْرًا؟ قُلْتُ: إِنَّكَ قَاتَلْتَ رَجُلا هُوَ أَحَقُّ بِعُثْمَانَ مِنْكَ، قَالَ: فَكَيْفَ يَكُونُ أَحَقَّ بِعُثْمَانَ مِنِّي؟ فَأَنَا أَقْرَبُ إِلَى عُثْمَانَ فِي النَّسَبِ، قُلْتُ: إِنَّ النَّبِيَّ ج آخَا بَيْنَ عَلِيٍّ، وَعُثْمَانَ، وَالأَخُ أَوْلَى مِنِ ابْنِ الْعَمِّ، وَلَسْتُ أُقَاتِلُ الْمُهَاجِرِينَ، قَالَ: أَوَ لَسْنَا مُهَاجِرِينَ؟ قُلْتُ: أَوَ لَيْسَ قَدِ اعْتَزَلْنَاكُمَا جَمِيعًا؟ وَحُجَّةٌ أُخْرَى حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج وَقَدْ رَفَعَ رَأْسَهُ نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَقَدْ حَضَرَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ ثُمَّ رَدَّ إِلَيْهِ بَصَرَهُ، فَقَالَ:أَتَتْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَشَدَّ أَمْرَهَا وَعَجَّلَهُ وَقَبَّحَهُ، قُلْتُ لَهُ: مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْفِتَنُ؟ قَالَ: يَا وَائِلُ، إِذَا اخْتَلَفَ سَيْفَانِ فِي الإِسْلامِ فَاعْتَزِلْهُمَا، فَقَالَ: أَصْبَحْتَ شِيعِيًّا، فَقُلْتُ: لا، وَلَكِنْ أَصْبَحْتُ نَاصِحًا لِلْمُسْلِمِينَ، فَقَالَ مُعَاوِيَةُ: لَوْ سَمِعْتُ ذَا وَعَلِمْتُهُ مَا أَقْدَمْتُكَ، قُلْتُ: أَوَ لَيْسَ قَدْ رَأَيْتَ مَا صَنَعَ مُحَمَّدُ بن مَسْلَمَةَ عِنْدَ مَقْتَلِ عُثْمَانَ أَوْمَأَ بِسَيْفِهِ إِلَى صَخْرَةٍ فَضَرَبَهُ بِهَا حَتَّى انْكَسَرَ؟ قَالَ: أُولَئِكَ قَوْمٌ يَحْمِلُونَ عَلَيْنَا، قُلْتُ: فَكَيْفَ نَصْنَعُ بِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ج: مَنْ أَحَبَّ الأَنْصَارَ فَبِحُبِّي وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي؟»[[876]](#footnote-876).

وأخرج ابويعلي «عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: لا تَنْقَطِعُ الْهِجْرَةُ حَتَّى تَنْقَطِعَ التَّوْبَةُ، قَالَهَا ثَلاثَ مَرَّاتٍ، وَلا تَنْقَطِعُ التَّوْبَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا»[[877]](#footnote-877).

ووجه تطبیق در میان این دو حدیث مختلف آنست که هجرت در لغت انتقال است از وطن مالوف خود، و فرد اکمل آن هجرت مسلمان است در وقت غربت اسلام و غلبهء کفار به جانب آنحضرت ج به نیت آنکه به شرف ملازمت آنحضرت ج مشرف شود در اعلاء کلمه الله تحت رایت آن حضرت ج مساعی جمیله بکار برد و از سلطان کفار که مانع اقامت ارکان اسلام است خلاص یابد و این فرد اکمل حقیقت شرعیه لفظ هجرت است که به غیر توسط قرینه در عرف شرع فهمیده می‌شود وآن معنی به فتح مکه منقضی شد لا هجره بعد الفتح و به معنی دیگر انتقال از وطن خود برای طلب فضیلت دینیه از طلب علم و زیارت صالحین و فرار از فتن، و این نیز از رغائب هنی است هر چند به نسبت معنی اول مفضول است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| آسمان نسبت به عرش آمد فرود |  | ورنه بس عالی است پیش خاک تود |

و این معنی تا قیامت منقرض نیست و افضل اصناف این هجرت انتقال است به جناب آنحضرت ج برای تحصیل علم و تأدب به آداب او علیه الصلاة والسلام و تهیأ برای جهاد بر معاویه بن ابی سفیان تفریق بین المعنیین مشتبه شد - والله أعلم بحقيقة الحال -

و اما اشتراط خصال دیگر در خلافت پس مآل آن آنست که خلافت خاصه یا خلافت کامله هر چه گوئی چون تنقیح معنی آن کنیم راجع شود به آنکه خلیفه متصف به صفاتی باشد که مخصوص به کاملان و مقربان است و آن حضرت ج به آن صفات متصف بوده‌اند مِن حیث انه نبی مبعوث من الله تعالی و مصدر افعالی گردد که آنحضرت ج آن را میکردند مِن حیث انه نبی مبعوث من الله تعالی وتحقیق این خلیفه بدین افعال و صفات بوجه تأکد از شریعت معلوم باشد وچون استقراء کلی بکار بریم این افعال را بر سه قسم یابیم:

قسم اول: حسن عبادات بینه وبین الله وحسن معاملات باخلق الله.

قسم دوم: اعانت حضرت پیغمبر ج در جهاد اعداء الله واعلاء كلمة الله.

قسم سوم: افعالی که بعد آن‌جناب ج به ظهور آید از قبیل تتمیم افعال جناب نبوی علیه الصلاة والسلام مثل بر هم زدن ملت کسرا و قیصر و فتح بلدان و نشر علم و مانند آن.

و همچنان صفات نفسانیه هم سه قسم باشد:

قسم اول: بودن شخص از سابقین و مقربین.

خدای تعالی مسلمین را سه قسم ساخت وقالﻷ: ﴿ثُمَّ أَوۡرَثۡنَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلَّذِينَ ٱصۡطَفَيۡنَا مِنۡ عِبَادِنَاۖ فَمِنۡهُمۡ ظَالِمٞ لِّنَفۡسِهِۦ وَمِنۡهُم مُّقۡتَصِدٞ وَمِنۡهُمۡ سَابِقُۢ بِٱلۡخَيۡرَٰتِ﴾ [فاطر: 32][[878]](#footnote-878).

وقال تعالى: ﴿وَكُنتُمۡ أَزۡوَٰجٗا ثَلَٰثَةٗ ٧ فَأَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَيۡمَنَةِ ٨ وَأَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡ‍َٔمَةِ مَآ أَصۡحَٰبُ ٱلۡمَشۡ‍َٔمَةِ ٩ وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلسَّٰبِقُونَ ١٠ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلۡمُقَرَّبُونَ١١﴾ [الواقعة: 7- 11][[879]](#footnote-879).

وقال تعالى: ﴿وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا عِلِّيُّونَ ١٩ كِتَٰبٞ مَّرۡقُومٞ ٢٠ يَشۡهَدُهُ ٱلۡمُقَرَّبُونَ ٢١﴾ [المطففین: 19-21][[880]](#footnote-880). «أخبرنا شيخنا أبوطاهر محمد بن ابراهيم الكردي الـمدني بداره بظاهر الـمدينة الـمشرفة سنة 1144هـ قراءةً عليه وأنا أسمع قال أخبرني أبي الشيخ ابراهيم الكردي قال أخبرني الشيخ احمد القشاشي قال انبأنا الشمس الرملي اجازةً عن الزين زكريا عن ابن الفرات عن عمر بن حسن الـمراغي عن الفخر بن البخاري عن فضل الله بن سعد النوقاني عن محي السنة ابي محمد الحسين بن مسعود البغوي قال في تفسيره أخبرنا أبوسعيد احمد بن ابراهيم الشريحي قال أخبرنا ابو اسحق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي قال أخبرنا أبو عبدالله الحسين بن فنجویه يعني الثقفي الدينوري قال حدثنا محمد بن علي بن الحسين بن الفافا القاضي قال حدثنا بكر بن محمد الـمروزي قال حدثنا ابوقلابة قال حدثنا عمرو بن الحسين عن الفضل بن عميرة عن ميمون الكردي عن أبي عثمان النهدي قال سمعت عمر بن الخطابس قرأ على الـمنبر: «ثم أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا»[[881]](#footnote-881) فقال قال رسول الله ج: سابقنا سابقٌ ومقتصدنا ناج وظالـمنا مغفور له، قال ابوقلابة: فحدثت به يحيي بن معين فجعل يتعجب منه»[[882]](#footnote-882).

پس خلیفه می‌باید که از قسم اول باشد و از شریعت قطعا معلوم شود که وی از سابقین مقربین است از صدیقین یا شهداء یا صالحین.

و قسم دوم علم به حکمت و به احکام الله بوجهی که نائب پیغامبر ج در تبلیغ شرائع و حکم تواند شد.

و قسم سوم اتصاف به حزم و اموری که ریاست عالم به آن میسر آید از شجاعت و کفایت و مرتبه شناسی رعیت و رفق در تدبیر و غیر آن.

باز تحقیق تشبّه باَنبیاء من حیث النبوة به سه چیز است:

اول: دادن بشارت آن حضرت ج به جنت از جهت وحی.

دوم: بیان فرمودن آن حضرت ج قولاً وفعلاً استحقاق او امر خلافت را.

سوم: تلویح و تصریح آن حضرت ج به آنکه افضل امت است بموجب وحی.

اما عبادات، پس لازم مقربین است و حسن معامله با خلق الله لازم رعیت پروری و این هر دو صفت مندرج شد در آن دو قسم.

و اما اعانت آن حضرت ج در اعلای كلمة الله به حضور آن حضرت و ایام حیات او ج، پس مسمی است به سوابق اسلامیه و آیت: ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَ﴾ [الحدید: 10][[883]](#footnote-883). اشاره به اوست و هجرت نیز ازین باب است.

اما اشتراط سوابق اسلامیه پس ثابت است به وجوه بسیار از شریعت مطهره، بالقطع معلوم است که مدار فضیلت عندالله و مدار شرف در اسلام سوابق اسلامیه بوده است چندین آیت در این باب نازل شد ﴿لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَ﴾ و در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبرس چیزها گذشت که بالقطع دلالت می‌کند بر اعتنا به سوابق اسلامیه قال ابوبکرس: «أَلَسْتُ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَا أَلَسْتُ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ أَلَسْتُ صَاحِبَ كَذَا»[[884]](#footnote-884).

وقال عمرس: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ج ثَانِى اثْنَيْنِ، فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِكُمْ، فَقُومُوا فَبَايِعُوهُ»[[885]](#footnote-885).

«وعدّ عثمانس سوابقه الإسلامية حين قدحوا في خلافته واعترضوا عليه»[[886]](#footnote-886).

«وباح عليٌّ س بسوابقه في أيام خلافته بأصرح ما يكون حين أراد اثبات خلافته وترجيح نفسه علی غيره»[[887]](#footnote-887).

ورُوي عن النبي ج: «لَعَلَّ اللَّهُ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»[[888]](#footnote-888).

وقال أبوعبيدة س: «تأتوني وفيكم ثالث ثلاثة»[[889]](#footnote-889).

وروی ابن عمرس: «مَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اللَّهَ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ، فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ»[[890]](#footnote-890).

وروی أبوهريرة س: «اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ»[[891]](#footnote-891).

وروت حفصةل: «إِنِّى لأَرْجُو أَنْ لاَ يَدْخُلَ النَّارَ أَحَدٌ شَهِدَ بَدْراً وَالْحُدَيْبِيَةَ»[[892]](#footnote-892).

وروی جابرٌس: «لاَ يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»[[893]](#footnote-893).

وروی أنه قال لنا النبي ج: «أَنْتُمْ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الأَرْضِ»[[894]](#footnote-894).

«وروی رفاعة بن رافع جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِىِّ ج فَقَالَ: مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ - أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا - قَالَ وَكَذَلِكَ مَنْ شَهِدَ بَدْرًا مِنَ الْمَلاَئِكَة»[[895]](#footnote-895).

«وقال سعيد بن الـمسيب: كان أبو بكر الصديقس من النبي ج مكان الوزير، فكان يشاوره في جميع أموره، وكان ثانية في الإسلام، وكان ثانية في الغار، وكان ثانية في العريش يوم بدر، وكان ثانية في القبر، ولم يكن رسول الله ج يقدم عليه أحدا»[[896]](#footnote-896).

وأخرج أبوعمر تعليقاً «قال رسول الله ج لبعض من لم يشهد بدرا وقد رآه يمشي بين يدي أبي بكر: تمشي بين يدي من هو خير منك»[[897]](#footnote-897).

قال العارف السهروردي[[898]](#footnote-898) فی باب الخامس والخمسين من العوارف: «روي أن رسول الله ج كان جالسا في صفة ضيقة فجاءه قوم من البدريين فلم يجدوا موضعاً يجلسون فيه فأقام رسول الله ج مَن لم يكن من اهل بدر فجلسوا مكانهم فاشتد ذلك عليهم فأنزل الله تعالى: ﴿وَإِذَا قِيلَ ٱنشُزُواْ فَٱنشُزُواْ﴾»[[899]](#footnote-899).

باز حضرت عمرس اهل بدر را بعد از آن اهل حدیبیه را مقدم ساخت بر سائر صحابه چه به اعتبار اثبات در دفتر غزاة[[900]](#footnote-900) و چه به اعتبار اعطاء عطیات و چه به اعتبار تقدم در محافل و مجالس و چه در امور استحقاق خلافت و چه در طلب دعا از ایشان و تبرک به ایشان[[901]](#footnote-901)، بعد از آن امت مرحومه در تکریم و توقیر ایشان گذشت الی الیوم.

وأخرج الواقدي «عن أبي بكر الصديق في وصيته عمرو بن العاص اتق الله في سرّ امرك وعلانيته فانه يراك ويري عملك فقد رأيت تقدمي لك علي من هو أقدم منك سابقة، ‌واعلم يا عمرو ان معك الـمهاجرين والأنصار من أهل بدر فأكرمهم واعرف لهم حقهم ولا تطاول عليهم بسلطانك ولا تداخلك نخوة الشيطان فتقول انما ولاني أبوبكر لاني خير منكم وإياك وخداع النفس فكن كأحدهم وشاورهم فيما تريد من أمرك»[[902]](#footnote-902).

وأخرج البخاري «عَنْ قَيْسٍ كَانَ عَطَاءُ الْبَدْرِيِّينَ خَمْسَةَ آلاَفٍ خَمْسَةَ آلاَفٍ. وَقَالَ عُمَرُ لأُفَضِّلَنَّهُمْ عَلَى مَنْ بَعْدَهُمْ»[[903]](#footnote-903).

اما بشارت خلفا به بهشت پس ثابت است به طرق بسیار:

اول: عمومات قرآن در باب مهاجرین و مجاهدین و حاضران مشهد حدیبیه و تبوک وغیرهما.

ثانی: احادیث وارده در فضل اهل بدر:

حدیث: «لَعَلَّ اللَّهُ اطَّلَعَ عَلَى أَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ» از مسند عمر وعلی وابن عمر وابن عباس وابوهریره.

و حدیث: «جَاءَ جِبْرِيلُ فَقَالَ مَا تَعُدُّونَ أَهْلَ بَدْرٍ فِيكُمْ قَالَ مِنْ أَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ». از مسند رفاعه بن رافع ورافع بن خدیج.

وحدیث حفصه و جابر: «إني لأرجو أن لا يدخل النار أحد شهد بدرا والحديبية».

ثالث: احادیث وارده در فضل اهل حدیبیه مانند حدیث: «لاَ يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ»[[904]](#footnote-904). و حدیث «أَنْتُمْ خَيْرُ أَهْلِ الأَرْضِ» از مسند جابر[[905]](#footnote-905).

رابع: احادیث وارده در بشارت عشره از مسند عبدالرحمن و سعید بن زید[[906]](#footnote-906).

خامس: احادیث وارده در بشارت اربعه از آنجمله حدیث جابر بن عبدالله.

سادس: احادیث وارده در بشارت ثلاثه مثل حدیث ابی موسی و نافع بن عبدالحارث[[907]](#footnote-907).

سابع: احادیث وارده در بشارت شیخین از حدیث ابوسعید خدری: «إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَا يَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِي أُفُقِ السَّمَاءِ، وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ مِنْهُمْ، وَأَنْعَمَا»[[908]](#footnote-908).

وحدیث مرتضی و انس: «هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»[[909]](#footnote-909)، وحدیث ابن مسعود: «سيطلع عليكم رجل من أهل الجنة فيهما جميعا»[[910]](#footnote-910).

ثامن: احادیث وارده در بشارت صدیق اکبرس از آن جمله:

حدیث ابی هریره «إنه يدعی من أبواب الجنة كلها»[[911]](#footnote-911).

و حدیث انس «في وصف طير الجنة في آخره قوله ج لابي بكر وَإِنِّى لأَرْجُو أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَأْكُلُ مِنْهَا»[[912]](#footnote-912).

تاسع: احادیث وارده در بشارت فاروق اعظم از آنجمله: حدیث رؤیا النبی ج قصراً من ذهب من حدیث جابر وانس وابی هریره وبریدة الاسلمی[[913]](#footnote-913).

عاشر: احادیث وارده در بشارت ذی النورین از آن جمله: حدیث عبدالله بن حواله «تهجمون على رجل يبايع الناس وهو معتجر ببرد من أهل الجنة فكان عثمان»[[914]](#footnote-914).

حادی عشر: احادیث وارده در بشارت مرتضی از آنجمله: فرموده‌ی آن حضرت برای علی «لك في الجنة خير منها»[[915]](#footnote-915).

اما بودن خلفا از سابقین مقربین: پس ثابت است به احادیث بسیار از آنجمله: حدیث «تحرك الجبل وقوله ج اثبت فإنما عليك نبيٌ وصديقٌ وشهيدٌ من طرق كثيرة جداًّ من مسند عثمان وسعيد بن زيد وأبي هريرة وابن عباس وانس وبريدة وسهل بن سعد»[[916]](#footnote-916).

و حدیث «ان الشيخين من النجباء من مسند علي»[[917]](#footnote-917).

وحدیث «ان أهل الدرجات العلی يراهم من تحتهم الخ من مسند أبي سعيد»[[918]](#footnote-918).

وحدیث «تحدّث جبرئيل بفضائلهما من مسند عمار»[[919]](#footnote-919).

وحدیث «رؤيا رجحانهم في الـميزان من مسند أبي بكرة وعرفجة وغيرهما».

وحدیث تشبّه الشیخین بملکین مقربین من حدیث ابن مسعود وغیره و حدیث «هما سيدا كهول أهل الجنة» من مسند علي وانس و حديث: «يدعي من أبواب الجنة كلها في مناقب ابي بكر». و حدیث «لقد كان فيما كان قبلكم ناس محدثون من غير أن يكونوا أنبياء فإن يكن في أمتي أحد فإنه عمر» و حدیث «فرار الشيطان من ظل عمر» و حدیث «رفيقي في الجنة عثمان»[[920]](#footnote-920).

و اما آنکه آنحضرت ج با خلفاء معامله منتظر الامارة می‌کردند پس ثابت است بطریق بسیار:

حدیث سهل بن سعد که آنحضرت ج برای صلح بقبیله‌ی بنی عمرو بن عوف رفتند و صدیق اکبر س را امامت صلوات تفویض نمودند و در وقت مرض موت امامت صلوات را برای وی تأکید فرمودند و این قصه متواتر المعنی است[[921]](#footnote-921).

و حدیث امارت حج از مشاهیر است[[922]](#footnote-922).

و در حدیث ابودرداءس فرمودند: «فهل أنتم تاركون لي صاحبي فما أوذي بعدها»[[923]](#footnote-923).

ودر حدیث ابوسعید خدری هر دو را وزیر گفته شد[[924]](#footnote-924).

وقال علي لعمر حين توفي: «إن كنت لأرجو أن يجعلك الله معهما إني كنت لأسمع رسول الله ج يقول جئت أنا وأبوبكر وعمر ودخلت أنا وأبوبكر وعمر وخرجت أنا وأبوبكر وعمر»[[925]](#footnote-925).

«وسئل علي بن الحسين عن منزلة أبي بكر وعمر من النبي ج فقال كمنزلتهما اليوم وهما ضجيعاه»[[926]](#footnote-926).

و در چندین حدیث حضرت صدیقس را ارأف امت و حضرت عمر فاروقس را اشدهم فی امر الله و ذی النورینس را اصدقهم حیاءً و مرتضیس را اقضاهم گفته شد[[927]](#footnote-927).

و هر یکی از این خصال اشاره‌ی جلیه است به آنکه ایشان استحقاق ریاست عظمی مسلمین را دارند و در حدیث حذیفه و مرتضی ثابت شد اِن تؤمّروا أبابكر ... [[928]](#footnote-928).

و در حدیث حذیفه و ابن مسعود: «اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر وعمر»[[929]](#footnote-929).

و در حدیث مطلّب بن ابی وداعه: «الحمد لله الذي أيدني بهما»[[930]](#footnote-930).

و در حدیث حذیفه نزدیک حاکم: «لا غنى لي عنهما، إنهما من الدين كالرأس من الجسد»[[931]](#footnote-931).

و در حدیث عبدالرحمن بن غنم اشعری «لَوِ اجْتَمَعْتُمَا فِى مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا»[[932]](#footnote-932).

و در حدیث انس: «كان رسول الله ج إذا دخل الـمسجد لم يرفع أحد منا رأسه غير أبي بكر وعمر فإنهما كانا يتبسمان إليه ويتبسم إليهما»[[933]](#footnote-933).

و اما آنکه موعود خدای تعالی برای این امت مرحومه بر دست خلفاء ظاهر شد پس متضمن سه مطلب است:

مطلب اول آنکه این معنی یکی از لوازم خلافت خاصه است و آن از اجلی معلومات است، زیرا که خلافت به معنی جانشینی است و آن در عرف شرع راجع است به تصدی اقامت اموری که پیغامبر ج برای اقامت آن مبعوث بود و خلافت خاصه وقتی متحقق شود که با خلافت به معنی اول زیادت مشابهت به سیرت آنحضرت ج حاصل گردد.

و از جمله سیر و افعال آنحضرت ج بلکه عمده‌ی آن‌ها فتح بلاد کفر بوده است.

مطلب ثانی آنکه آن حضرت ج علیه وعده فرموده است امت خود را که بلاد شام و عراق فتح خواهند کرد و این معنی ثابت است به احادیث متواترة المعنی از حدیث ابي هريره و عقبه بن عامر و عدي بن حاتم و خباب و غيرهم ممن لايحصي عددهم[[934]](#footnote-934).

مطلب سوم آنکه آن موعود بر دست خلفاء ظاهر شد و نقل متواتر از جماهیر مسلمین از فقهاء و محدثین و مؤرخین، و در اثبات این مطلب کافی است مع هذا حدیث «الحمدلله الذي أيدني بهما»[[935]](#footnote-935)، و حدیث استبشار اهل سماوات به اسلام عمر[[936]](#footnote-936) و غیر آن برین معنی دلالت می‌کند.

و اما آنکه قول خلیفه حجت است چون آن را امضاء کنند و آن قول ممکن شود در مسلمین و آن بالاتر از قیاس است و این خصلت ثابت است در این بزرگواران پس ثابت است به طریق بسیار قال الله تعالی: ﴿وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمۡ دِينَهُمُ ٱلَّذِي ٱرۡتَضَىٰ لَهُمۡ﴾ [النور: 55][[937]](#footnote-937). و قالﻷ: ﴿ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّٰهُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ أَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُواْ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَنَهَوۡاْ عَنِ ٱلۡمُنكَرِۗ وَلِلَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ٤١﴾ [الحج: 41][[938]](#footnote-938).

وفی حدیث عرباض بن ساریه: «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ مِن بعدي»[[939]](#footnote-939). وفي حديث ابن مسعود وحذيفه: «اقتدوا بالذين من بعدي أبي بكر وعمر»[[940]](#footnote-940). وفي حديث عبدالرحمن بن غنم الاشعري: «لَوِ اجْتَمَعْتُمَا فِى مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا»[[941]](#footnote-941).

و از ادلّ دلائل این معنی احادیث متواتره بالـمعنی السكينة تنطق على لسان عمر من طريق علي وأبي ذر وابن عمر وغيرهم[[942]](#footnote-942).

و احادیث متواتره بالمعنی در موافقات عمر فاروقس با وحی الهی. و از ادل دلائل این معنی مشورت آنحضرت ج در مصالح جهاد و اوضاع شریعت با شیخین و قبول مشاورت ایشان. و حدیث متواتر بالمعنی: «عليكم بالسّواد الأعظم»[[943]](#footnote-943) با کثرت طرق خویش که امام شافعی/ آن را در اثبات اجماع روایت کرد و علماء در فقه این احادیث مختلف ‌اند جمعی بر وجوب طاعت خلیفه اذا لم يكن في معصيةٍ حمل نموده‌اند و طائفه‌ای بر وجوب قول به اجماع.

و فقیر می‌گوید عفی عنه: مراد آنست که قول خلیفه حجت است چون ممکن شود در مسلمین پس معنی طاعت خلیفه و قول به اجماع هر دو مجموع است، تفصیل این اجمال آنکه خدای تعالی در نفوس این عزیزان ملکه نهاده است و بعد از آن تأئید از نزدیک خویش داده است که به سبب آن در فهم حکم و احکام و مصالح سیاست ملک غالباً اصابت کنند و همچنان در حق این امت فضلی خواست که مجتمع نشوند بر باطل و تأئیدی در این باب نازل کرده پس چون هر دو فضیلت جمع شود آن رأی حجت باشد در دین نورٌ علي نورٍ يهدي الله لنوره من يشآءُ.

أخرج الحاكم حديث عمر في خطبته بالجابية من طرق منها: طريق «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ دِينَارٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ خَطَبَنَا عُمَرُ بِالْجَابِيَةِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّى قُمْتُ فِيكُمْ كَمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ ج فِينَا فَقَالَ: أُوصِيكُمْ بِأَصْحَابِى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَفْشُو الْكَذِبُ حَتَّى يَحْلِفَ الرَّجُلُ وَلاَ يُسْتَحْلَفُ وَيَشْهَدَ الشَّاهِدُ وَلاَ يُسْتَشْهَدُ أَلاَ لاَ يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلاَّ كَانَ ثَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ عَلَيْكُمْ بِالْجَمَاعَةِ وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مَعَ الْوَاحِدِ وَهُوَ مِنَ الاِثْنَيْنِ أَبْعَدُ مَنْ أَرَادَ بُحْبُوحَةَ الْجَنَّةِ فَلْيَلْزَمِ الْجَمَاعَةَ مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَتُهُ وَسَاءَتْهُ سَيِّئَتُهُ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ»[[944]](#footnote-944).

ومنها: طريق «عامر بن سعد بن أبي وقاص، عن أبيه، قال: وقف عمر بن الخطاب بالجابية، فقال: رحم الله رجلا سمع مقالتي فوعاها، إني رأيت رسول الله ج وقف فينا كمقامي فيكم ثم، قال: احفظوني في أصحابي، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم ثلاثا ثم يكثر الهرج، ويظهر الكذب، ويشهد الرجل ولا يستشهد، ويحلف ولا يستحلف، من أحب منكم بحبوحة الجنة فعليه بالجماعة، فإن الشيطان مع الواحد، وهو من الاثنين أبعد، ألا لا يخلون رجل بامرأة فإن الشيطان ثالثهما، من سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن»[[945]](#footnote-945).

وأخرج البيهقي من طريق الشافعي «عن ابن عيينة، عن عبد الله بن أبي لبيد، عن ابن سليمان بن يسار، عن أبيه أن عمر بن الخطاب قام بالجابية للناس خطيبا فقال: إن رسول الله ج قام فينا كقيامي فيكم فقال: أكرموا أصحابي ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم يظهر الكذب حتى إن الرجل ليحلف ولا يستحلف ويشهد ولا يستشهد، ألا من سره أن يسكن بحبوحة الجنة فليلزم الجماعة ؛ فإن الشيطان مع الفذ وهو من الاثنين أبعد، ولا يخلون رجل بامرأة ؛ فإن الشيطان ثالثهما، ومن سرته حسنته وساءته سيئته فهو مؤمن » هذا مرسل وقد رواه جماعة عن ابن الـمبارك، عن محمد بن سوقة، عن عبد الله بن دينار، عن ابن عمر عن عمر، عن النبي ج موصولا، قال الشافعي في أثناء كلامه: فلم يكن للزوم جماعتهم معنى إلا ما عليه جماعتهم من التحليل والتحريم والطاعة فيها فمن قال بما يقول جماعة الـمسلمين فقد لزم جماعتهم، وإنما تكون الغفلة في الفرقة، فأما الجماعة فلا يمكن فيها كافة غفلة عن معنى كتاب الله ولا سنة ولا قياس إن شاء الله»[[946]](#footnote-946).

وأخرج الحاكم من حديث معتمر بن سليمان «عن رجل عن عبد الله بن دينار، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله ج: لا يجمع الله هذه الأمة على الضلالة أبدا وقال: يد الله على الجماعة فاتبعوا السواد الأعظم، فإنه من شذ شذ في النار»[[947]](#footnote-947).

وأخرج الحاكم من حديث «عبد الله بن طاوس، أنه سمع أباه، يحدث أنه سمع ابن عباس، يحدث، أن النبي ج قال: لا يجمع الله أمتي - أو قال هذه الأمة - على الضلالة أبدا ويد الله على الجماعة»[[948]](#footnote-948).

وأخرج الحاكم «عن أنس عن النبي ج في حديث طويل وسأل ربه أن لا يجتمعوا على ضلالةٍ فأعطى ذلك»[[949]](#footnote-949).

وأخرج الحاكم: «عن ابي ذر قال قال رسول الله ج: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ قِيدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الإِسْلاَمِ مِنْ عُنُقِهِ»[[950]](#footnote-950).

وأخرج الحاكم من حيث «نافع عن عبدالله بن عمر أن رسول الله ج قال مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قِيدَ شِبْرٍ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الإِسْلاَمِ مِنْ عُنُقِهِ حتى يراجعه»[[951]](#footnote-951).

«وقال: من مات وليس عليه إمام جماعة، فإن موتته موتة جاهلية»[[952]](#footnote-952).

وأخرج الحاكم من حديث الحارث الاشعري حديثا طويلا في آخره: «قال رسول الله ج: آمركم بخمس كلمات أمرني الله بهن: الجماعة، والسمع، والطاعة، والهجرة، والجهاد في سبيل الله، فمن خرج من الجماعة قيد شبر، فقد خلع ربقة الإسلام من رأسه إلا أن يرجع»[[953]](#footnote-953).

واخرج الحاكم: «عن معاوية قال قال رسول الله ج من فارق الجماعة شبرا دخل النار»[[954]](#footnote-954).

وأخرج الحاكم: «عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله ج يقول: من فارق أمة أو عاد أعرابيا بعد هجرته فلا حجة له»[[955]](#footnote-955).

وأخرج الحاكم من حديث «حذيفه عن ربعي بن حراش قال: أتيت حذيفة بن اليمان ليالي سار الناس إلى عثمان، فقال: سمعت رسول ج يقول: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَاسْتَذَلَّ الإِمَارَةَ لَقِىَ اللَّهَ ولا حجة له»[[956]](#footnote-956).

وأخرج الحاكم «عَنْ فَضَالَةَ بن عُبَيْدٍ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج أَنَّهُ قَالَ:"ثَلاثَةٌ لا يَسْأَلْ عَنْهُمْ: رَجُلٌ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ، وَعَصَى إِمَامَهُ، وَمَاتَ عَاصِيًا، وَأَمَةٌ أَوْ عَبْدٌ آَبق مِنْ سَيِّدِهِ فَمَاتَ، وَامْرَأَةٌ غَابَ عَنْهَا زَوْجُهَا وَقَدْ كَفَاهَا مُؤْنَةَ الدُّنْيَا فَتَبَرَّجَتْ بَعْدَهُ، فَلا يَسْأَلْ عَنْهُمْ»[[957]](#footnote-957).

وأخرج الحاكم «عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله ج: الصلاة الـمكتوبة إلى الصلاة الـمكتوبة التي بعدها كفارة لـما بينهما، والجمعة إلى الجمعة، والشهر إلى الشهر - يعني من شهر رمضان إلى شهر رمضان كفارة لـما بينهما ثم قال بعد ذلك: إلا من ثلاث فعرفت أن ذلك من أمر حدث، فقال: إلا من الإشراك بالله ونكث الصفقة وترك السنة قلت: يا رسول الله: أما الإشراك بالله فقد عرفناه، فما نكث الصفقة وترك السنة؟ قال: أما نكث الصفقة: أن تبايع رجلا بيمينك، ثم تختلف إليه فتقابله بسيفك، وأما ترك السنة: فالخروج من الجماعة»[[958]](#footnote-958).

وأخرج الحاكم في حديث «حذيفة الطويل حين ذكر قوماً يهدون بغير هديه وقوماً يدعون إلى أبواب جهنم قلت: فما تأمرني إن أدركت ذلك؟ قال: تلزم جماعة الـمسلمين وإمامهم قلت: فإن لم يكن لهم إمام ولا جماعة؟ قال: فاعتزل تلك الفرق كلها»[[959]](#footnote-959).

وأخرج الشيخان من حديث عمر بطرق مختلفة «أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ»[[960]](#footnote-960).

واخرج الحاكم من حديث «أبي زهير الثقفي، عن أبيه، قال: سمعت النبي ج بالنباة أو بالنباوة، يقول: يوشك أن تعرفوا أهل الجنة من أهل النار أو قال: خياركم من شراركم قيل: يا رسول الله، بماذا؟، قال: بالثناء الحسن والثناء السيئ، أنتم شهداء بعضكم على بعض»[[961]](#footnote-961).

وأخرج مسلم من حديث «ثوبان والـمغيرة ‌وجابر بن سمرة وجابر بن عبدالله ومعاوية بن ابي سفيان والفاظهم متقاربة لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِى قَائِمَةً بِأَمْرِ اللَّهِ لاَ يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِىَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»[[962]](#footnote-962).

محتمل است که حدیث «لا يجتمع أمتي على الضلالة». بر موافقت همین حدیث محمول باشد بر آنکه طائفه بر حق باشد آخذ به سنت وقائم به واجبات ملت، نه به معنی حجيت اجماع لكن الـمعنی الاول هو المشهور الذي حمل عليه جماهير الفقهاء والله اعلم.

و از این طرق کثیره معلوم می‌شود که احادیث نهی از مفارقت جماعت و امر اتباع سواد اعظم چون در الفاظ آن تأمل کنیم هر دو علت از بیان آن‌ها می‌تراود و هر دو مصلحت از اشارات آن می‌شود:

یکی اقامت خلافت که متبع چندین فوائد است.

و دیگر حفظ ملت از اختلاف اهل آن، پس متبادر به فهم آنست که صریح حکم در همان محل است که خلیفه راشد حکمی فرماید بعد مشاورت اهل علم کل ایشان یا جمهور ایشان وآن حکم ممکن شود در مسلمین اما اتفاقیات جمهور فقهاء چون صولت خلافت به آن یار نباشد و همچنین مذهب خلیفه چون در فصلی مجتهد فیه قضا کند واجب الاتباع است ملحق بآن اصل منصوص از جهت مشارکت در احد شطری العله، و این قصه به همان میماند که امام شافعی رحمه الله در آیت: ﴿وَإِذَا ضَرَبۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَلَيۡسَ عَلَيۡكُمۡ جُنَاحٌ أَن تَقۡصُرُواْ مِنَ ٱلصَّلَوٰةِ إِنۡ خِفۡتُمۡ أَن يَفۡتِنَكُمُ﴾ [النساء: 101][[963]](#footnote-963). گفته است که منطوق آیت اباحت قصر است در صورت اجتماع سفر و خوف هر دو و سنت و اجماع امت ملحق کرده است به او قصر فی السفر من غیر خوف و سرّ در این مسئله آنست که سفر و خوف هر یکی از آن‌ها مناسب تخفیف است و در احکام خلفای راشدین ظن اصابت رای ایشان به این دو مصلحت جمع شد و امر متاکد گشت غایة الوکادة در ظن اصابت عبدالله بن مسعودس در سنت و قرائت‌ و ابی بن کعبس در قراءت و علی مرتضیس در قضا و زید بن ثابتس در فرائض با خلفاء هم عنان اند از جهت ثنای جمیل ایشان که بر زبان غیب ترجمان آنحضرت ج گذشت و به اعتبار دو مصلحت دیگر متخلف. و اتفاقیات فقهای امصار بی حکم خلیفه به اعتبار مصلحت که امام شافعی به آن اشاره کرده حیث «قال إنما الغفلة في الفرقة فأما الجماعة فلا يمكن فيها كافة غفلةٌ» عن معنی کتابٍ و لا سنة و لا قیاس مظنه اصابت است «قال عمرس فاقض بما قضی به الصالحون[[964]](#footnote-964)». و این نیز معلوم بالقطع است که اگر در فصل مجتهد فیه حکم خلیفه را قبول نکنند و هر یکی بر رای خود رود حکم خلافت مضبوط نه گردد و مصلحت اقامت خلافت متحقق نشود، به ملاحظه همین مراتب امام شافعی گفته: «وإذا رجعنا إلى التقليد فقول الأئمة أبي بكر وعمر وعثمان - قال في القديم - وعليٍ أحبّ الينا»[[965]](#footnote-965). و توقف در قول مرتضی به مذهب جدید[[966]](#footnote-966) از جهت عدم تمکین[[967]](#footnote-967) است، و عدم اجتماع امت بر قول او یکی از اوصاف مؤثره است.

اما آنکه هر یکی از خلفاء در وقت خلافت خویش افضل امت بوده است از حدیث «ابن عمر كنا نخير في زمان رسول الله ج فنقول أبوبكر خير هذه الاُمة ثم عمر ثم عثمان»[[968]](#footnote-968).

و حدیث مرتضی: «هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، و حدیث وزن و ظهور رجحان ابوبکر به روایت ابوبکره ثقفی و عرفجه و غیر ایشان[[969]](#footnote-969).

وعمر فاروقس افضلیت ابوبکر صدیقس را بیان کرد و آن متواتر است ازو، و صدیقس گفت: «اللهم استخلفت عليهم خير خلقك»[[970]](#footnote-970).

و عبدالرحمن بن عوف در وقت عقد خلافت برای ذی النورین گفته: «والله عليه ان لا يألو عن أفضلهم في نفسه»[[971]](#footnote-971).

و مرتضیس بر سر منبر کوفه فرمود: «خير هذه الأمة أبو بكر ثم عمر»[[972]](#footnote-972).

سفیان ثوری به ملاحظه همین اجماعیات گفته است: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَحَقَّ بِالْوِلاَيَةِ مِنْهُمَا فَقَدْ خَطَّأَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنْصَارَ وَمَا أُرَاهُ يَرْتَفِعُ لَهُ مَعَ هَذَا عَمَلٌ إِلَى السَّمَاءِ[[973]](#footnote-973)»[[974]](#footnote-974).

وشافعی گفته: «اضطر الناس بعد رسول الله ج فلم يجدوا تحت أديم السماء خيرا من أبي بكر فولوه رقابهم»[[975]](#footnote-975).

و چندین صحابه و تابعین گفته‌اند که صدیق اکبرس در قتال مرتدین به چیزی قائم شد که کار انبیاء بود.

و اما اثبات خلافت خلفاء پس طرق بسیار دارد از آنجمله:

اجماع صحابه بر خلافت صدیق اکبرس: و این مسلک را عبد الله بن مسعود اختیار نموده است، «قال عبدالله: ما رأی الـمسلمون حسناً فهو عندالله حسن وما رأوه سيئا فهو عند الله سيئ وقد رأی الصحابة جمیعا أن يستخلفوا أبا بكرٍ»[[976]](#footnote-976).

و استخلاف صدیق اکبر در خلافت فاروق اعظم، قال عبدالله بن مسعود: «أفرس الناس ثلاثة أبو بكر حين استخلف عمر» الحديث[[977]](#footnote-977).

و اتفاق ناس بر خلافت عمر فاروقس به وجهی که هیچکس را در آن اشکالی نماند اظهر است از آنکه احتیاج بیان داشته باشد پس معنی اجماع اینجا هم متحقق شده لیکن بعد از استخلاف و تسلط. و همچنین قصه‌ی اتفاق بر ذی النورینس معلوم و مشهور است متأخرین اشاعره همین مسلک را اختیار نمودند و بر همان مسلک اکتفا کرده.

و از آنجمله تفویض امامت صلاة به صدیق اکبرس در ایام مرض در عین وقتِ استخلاف برین دلیل اعتماد نمودند و جماعهء مهاجرین و انصار اذعان آن کردند. اصل قصه امامت صدیق از متواترات است و استدلال به امامت بر خلافت مستفیض از اکابر فقهای صحابه مثل عمر فاروق و علی مرتضی و ابن مسعود، و قصهء ذکر امامت در وقت انعقاد خلافت صدیق اکبر و اذعان مخالف و باز ماندن انصار به سبب همین حدیث صحیح شده است از حدیث ابوبکر صدیق و عمر فاروق و عبدالله بن مسعود.

و وجه استدلال اما اجمالاً پس از انجهت که اکابر صحابه به آن استدلال فرمودند و جمیع امت آن استدلال را تلقی به قبول نمودند و سبب الزام مخالف همان دلیل آمد پس اجماع بر صحت استدلال منعقد گشت.

اما تفصیلاً پس باید دانست که اقامت شخصی شخص آخر را بر مقام خود گاهی به قول می‌باشد و گاهی به فعل، و میباید که فعل مفهم باشد و افهام در هر طبقه و در هر زمان مختلف می‌باشد محترف خلیفه خود را بر دکان می‌نشاند و مدرس در حلقهء درس و بادشاهان عجم بر تخت می‌نشاندند چون در اسلام اشد طاعات صلاة آمد و همیشه آنحضرت ج امامت می‌فرمودند تفویض امامت صلاة به صدیق اکبرس دلیل جلی بر استخلاف او آمد.

و از آنجمله حدیث عائشه و عبدالرحمنب: «لقد هممت أن أدعو أبابكر فأعهد اليه»[[978]](#footnote-978).

و از آن جمله خطبه‌ی آخره که قبل از وفات به پنج شب بوده است: رواها جماعة من الصحابة منهم ابن مسعود وابوسعيد وجندب بن عبدالله وابوهريرة وغيرهم، ابوعمر صاحب استیعاب این طریقه اختیار نموده است و بر آن اعتماد کرده.

و از آن جمله رؤیاهای بسیار که آن حضرت ج دیده‌اند[[979]](#footnote-979) یا صحابه بحضور آن حضرت عرض کرده‌اند و تعبیر جملهء آن‌ها خلافت خلفاء بوده است وآن همه تفسیر آیت استخلاف است و آیت. تمكين في الأرض.

یکی رؤیای قلیب رواها ابوهريرة وابن عمر.

و دیگر رؤیای وزن در حدیث ابوبکره ثقفی شخصی دیده است و آنحضرت ج تعبیر فرموده‌اند به خلافت و عرفجه و جماعت روایت کرده‌اند که آنحضرت ج خود دیده دور نیست که هر دو صورت واقع شده باشد.

سوم حدیث «نَوْطِ بَعْضِهِمْ بِبَعْضٍ». من حدیث جابر.

چهارم «رؤیا دلو من حدیث سمره بن جندب».

پنجم رؤیا ظله و حبل که از آسمان فرود آمد من حدیث ابی هریره وابن عباس[[980]](#footnote-980).

و از آنجمله: تعریض جلی آن حضرت ج به خلافت خلفای ثلاثه به حواله اموری که تعلق به بیت المال دارد به این بزرگان، حدیث جبیر بن مطعم «أَنَّ امْرَأَةً أَتَتْ رَسُولَ اللَّهِ ج». أخرجه الشيخان قال الشافعي وفيه دليلٌ علی خلافة أبي بكرٍ[[981]](#footnote-981).

و حدیث انس «بعثني بنو الـمصطلق[[982]](#footnote-982)، وحديث سهل بن أبی حثمة بايع أعرابي النبي ج [[983]](#footnote-983)، وحديث أبي هريرة قريباً من معناه»[[984]](#footnote-984).

و از آن‌جمله تعریض جلی آن حضرت ج به خلافت خلفای ثلاثه به بعض خواص خلافت خاصه در حق این بزرگان: حدیث «أبي ذر قصة تسبيح الحصيات في أيدي الخلفاء الثلاثة على الترتيب وحديث انس نحوا من ذلك وحديث أبي الدرداء في أمره ج للصديق بالخطبة ثم أمره لعمر بالخطبة وحديث أبي موسي الاشعري في قصة الحائط»[[985]](#footnote-985).

و از آن جمله فرمودن آن حضرت ج خلفای ثلاثه را که هم الخلفاء في قصة تأسيس الـمسجد من حديث عائشه وسفينة‌[[986]](#footnote-986).

و از آن جمله احادیث داله بر معامله منتظر الامارة وقتیکه خلافت برای ایشان منعقد شد دلالت نمود بر صحت خلافت ایشان حدیث علی مرتضی و حذیفه «إِنْ تُؤَمِّرُوا أَبَا بَكْرٍ» الحديث وحديث حذيفه وغيره «لا غنى لي عنهما، هما من الدين بمنزلة السمع والبصر» وفي لفظ «بمنزلة الرأس من الجسد» و حدیث ابی سعید خدری «وأما وزيراي في الأرض فأبوبكر وعمر»[[987]](#footnote-987).

و از آن جمله احادیث داله بر آنکه ترتیب دولت آن حضرت ج بدین طریق خواهد بود که: «نُبُوَّةٌ وَرَحْمَةٌ، ثُمَّ خِلافَةٌ وَرَحْمَةٌ». وفي لفظ: «خِلافَةً عَلَى مِنْهَاجِ النُّبُوَّةْ، ثُمَّ يَكُونُ مُلْك عضوض»[[988]](#footnote-988). و در خارج بعد زمان نبوت خلافت خلفاء حاصل شد و بعد از آن ملک عضوض پس دانسته شد که خلافت ایشان خلافت علی منهاج النبوة است و خلافت و رحمت است از حدیث ابوعبیده و معاذ بن جبل و حذیفه و غیر ایشان.

و از آن جمله اخبار آن حضرت ج به آنکه: «خير الناس قرني ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم ينشأ قوم تسبق ايمانهم شهادتهم وشهادتم ايمانهم» برواية جماعة عظيمة منهم عمر وابن مسعود وعمران وحذيفة وغيرهم[[989]](#footnote-989).

قرن اول زمان آن حضرت بود ج از هجرت تا وفات و قرن ثانی زمان شیخین و قرن ثالث زمان ذی النورین[[990]](#footnote-990) بعد از آن اختلاف‌ها پدید آمد و فتنه‌ها ظاهر گردیدند تفصیل این اجمال آنکه آن حضرت ج فتنه‌ای که بعد مقتل حضرت عثمان به ظهور پیوست در احادیث متواتره متکثرة الطرق بیان فرمودند چنانکه عنقریب مذکور می‌گردد و ما قبل آن را به وجوه متعدده از صفات مدح مخصوص گردانیدند و ما بعد آنرا به انواع بسیار از صفات ذم نکوهیدند چون ملاحظه آن همه طرق می‌نمائیم که مختلف‌اند در تعبیر و متحد‌اند در اصل مقصود، حدس قوی به هم رسید که مراد از قرون ثلاثه تفصیل همان مدت است و تقسیم به قرون ثلاثه و مدح آن قرون نیست الا به اعتبار کمال مدبران آن قرون و قائمان بالامر در آن‌ها و به اعتبار شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلامیه و انجاز موعود اللهﻷ ودر ظهور دین حق.

و از آن جمله احادیث داله بر آنکه ملت اسلامیه را نشو و نمای خواهد بود تا غایتی، بعد از آن متناقص شدن گیرد مثل حدیث علقمه بن کرز و حدیث «يكون ثَنِيًّا ثُمَّ رَبَاعِيًّا ثُمَّ سَدِيساً ثُمَّ بَازِلاً»[[991]](#footnote-991). الی غیر ذلک وهمچنین مشاهده افتاد در خارج که تا زمان حضرت عثمانس اسلام متزاید بود بعد از آن متناقص (دیده شد) دانسته شد که خلافت ایشان خلافت راشده مبشر بها است.

و از آن جمله حدیث ابن مسعود «تدور رحی الإسلام بست وثلاثين سنة»[[992]](#footnote-992).

بعد از آن بظهور فتنه‌ی عظیمه انذار نمودند که «فإن يهلكوا فسبيل من قد هلك» پس دوران رحی الاسلام دلالت می‌کند بر استقامت امور و غلبهء او بر سائر ادیان و کثرت فتوح و آن معنی خلافت راشده است پس خلافت این عزیزان خلافت راشده آمد.

و از آن جمله حدیث ابی هریره «الخلافة بالـمدينة والـملك بالشام»[[993]](#footnote-993). و از اینجا دانسته شد که خلافت راشده بمدینه خواهد بود و در خارج غیر خلفای ثلاثه در مدینه اقامت نه نمودند.

و از آن جمله احادیث داله بر آنکه عمر بن الخطابس جلو فتنه را دارد، و نگاهبان است از فتَن مثل حدیث حذیفه و آن اصح این باب است و حدیث عبدالله بن سلام و ابی ذر و غیر ایشان[[994]](#footnote-994) و در خارج همچنان واقع شد که در زمان حضرت عمر هیچ فتنه بر نخاست و این بشارت است به خلافت راشده‌ی عمر بن الخطابس.

و از آن جمله احادیث داله بر آنکه حضرت عثمانس در وقت فتنه بر حق باشد و مخالفان او بر باطل و در طرق این احادیث کثرت است از مسند ابن عمر و عبدالله بن حواله و مره بن کعب و کعب بن عجره و ابوهریره و حذیفه و عائشه[[995]](#footnote-995) و غیر ایشانش و حضرت عثمان هنگام فتنه خلیفه بود و مخالف او نزع خلافت او می‌خواستند پس خلافت او عند الله و عند رسوله ثابت بود.

و از آن جمله احادیث داله بر لوازم خلافت خاصه با کثرت آن و تشعب طرق آن و استدلال به این لوازم دو صورت دارد:

یکی آنکه معنی خلافت خاصه منقح کنیم و معانی که خلافت خاصه به آن از خلافت عامه صحیحه و خلافت جابره متمیز شود بشناسیم باز هر یکی را از آن معانی با ادله متکاثره در خلفاء اثبات نمائیم و این صورت بالقطع دلالت می‌کند بر مقصود، صورت دیگر آنکه بر بعض لوازم اکتفا نمائیم و آن را با ادله او در خلفاء ‌اثبات کنیم و هر لازمی را دلیلی علیحده تقریر نمائیم و اکثر صحابه و تابعین به این نوع سلوک کرده‌اند و حقیقت خلافت خلفاء به این مسلک شناخته و این آثار محتمل دو وجه است:

یکی آنکه بعض را ذکر کردند و بعض آخر را حذف نمودند اعتماداً علی ما هو معلوم عندهم چنانکه در بعض اوقات از مقدمَتی الدلیل یکی را ذکر کنند و از دیگری سکوت ورزند وحینئذ اصل استدلال تمام باشد و در تقریر مسامحتی بکار برده باشند.

وجه دیگر آنکه غرض ایشان استدلال به یک لازم فقط چون هر یکی مناسب است به اصل غرض و مظنه مطلوب و حینئذٍ دلیل ظنی باشد یا خطابی پس جمعی از صحابه به سوابق اسلامیه فقط استدلال کردند جمعی به بشارت بالجنه فقط و جمعی به آنکه با حضرت صدیق و فاروق معامله منتظر الامارة می‌فرمودند و از این قبیل است استدلال به قول حضرت عائشه «لو كان رسول الله ج مستخلفا لاستخلف أبا بكر وعمرب»[[996]](#footnote-996). و جمعی با آنکه خلفاء را در شرع وصف سابقین مقربین اثبات نموده‌اند و از این قبیل است استدلال شیخ محی الدین بن عربی[[997]](#footnote-997) بر خلافت راشده‌ی عمر فاروق به این مضمون که حقیقت نبوت وحی و عصمت است و حقیقت خلافت نبوت وجود نمونه از هر یکی در خلیفه آن حضرت ج چون فرمودند که فاروقس محدَّث است و سکینه بر زبان او نطق مینماید و فرمودند که شیطان از ظل فاروق می‌گریزد اثبات کردند خلافت نبوتِ او را، و جمعی به افضیلت هر یکی که مأخوذ از حدیث وزن است و از حدیث کنا نخیر و در این مسلک کثرتی است که در احصاء نیاید و متفطن لبیب می‌تواند از کلام ما طرق بسیار راست کردن فلا نطوّل الکلام.

والحمد لله رب العالـمين

فصل پنجم

در تقریری فِتَنی که آن حضرت ج بیان فرموده‌اند که بعد انقضای ایام خلافت خاصه به ظهور رسد و آن مشتمل است بر دو مقصد:

یکی بیان فتنه‌ی که متصل به انقضای خلافت خاصه پیش آید.

دوم بیان فتن دیگر که تا قیام قیامت پیدا شود.

مقصد اول باید دانست که آن حضرت ج در احادیث متواتره بالمعنی افاده فرمودند که حضرت عثمانس مقتول خواهد شد[[998]](#footnote-998) و نزدیک به قتل او فتنه‌ی عظیم خواهد برخاست که تغییر اوضاع و رسوم مردم کند و بلائی آن مستطیر باشد، زمانی که پیش از آن فتنه است آن را با اوصاف مدح ستودند و ما بعد آن را با اصناف ذم نکوهیدند و استقصا نمودند در بیان آن فتنه تا آنکه مطابقت موصوف بر آنچه واقع شد بر هیچ فردی مخفی نماند و با ابلغ بیان واضح ساختند که انتظام خلافت خاصه با آن فتنه منقطع خواهد شد و بقیه برکات ایام نبوت روی به اختفا خواهد آورد و این معنی را تا به حدی ایضاح کردند که پرده از روی کار برخاست و حجة الله به ثبوت آن قائم شد و آن خبر در خارج متحقق گشت به آن وجه که حضرت مرتضیس با وجود رسوخ قدم در سوابق اسلامیه و وفور اوصاف خلافت خاصه و انعقاد بیعت برای او وجوب انقیاد رعیت فی حکم الله به نسبت او متمکن نشد در خلافت و در اقطار ارض حکم او نافذ نگشت و تمامه مسلمین تحت حکم او سر فرو نیاوردند و جهاد در زمان ویس بالکلیه منقطع شد و افتراق کلمهء مسلمین به ظهور پیوست و ایتلاف ایشان رخت به عدم کشید و مردم به حروب عظیمه با او پیش آمدند و دست او را از تصرف ملک کوتاه ساختند و هر روز دائره سلطنت او لاسیما بعد تحکیم[[999]](#footnote-999) تنگ‌تر شدن گرفت تا آنکه در آخر به جز کوفه و ما حول آن برای ایشان صافی نماند و هر چند این خلل‌ها در صفات کاملهء نفسانیه ایشان خللی نینداخت لیکن مقاصد خلافت علی وجهها متحقق نگشت و بعد حضرت مرتضی چون معاویه بن ابی سفیان متمکن شد و اتفاق ناس بر وی به حصول پیوست و فرقت جماعهء مسلمین از میان برخاست وی سوابق اسلامیه نداشت و لوازم خلافت خاصه در وی متحقق نبود بعد از آن بادشاهان دیگر از مرکز حق دورتر افتادند کما لا یخفی پس خبر آن حضرت ج به انقطاع خلافت خاصه منتظمه نافذه از این جهت متحقق گشت.

اما آنکه آن حضرت ج اخبار فرمودند بمقتول شدن حضرت عثمان و آنکه او بر حق خواهد بود پس ثابت است به طرق بسیار: «عن ابن عمر ذكر رسول الله ج فِتْنة، فقال: يُقْتَلُ هذا فيها مظلوما» أخرجه الترمذي[[1000]](#footnote-1000).

«وعَنْ عَائِشَةَ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: يَا عُثْمَانُ إِنَّهُ لَعَلَّ اللَّهَ يُقَمِّصُكَ قَمِيصًا فَإِنْ أَرَادُوكَ عَلَى خَلْعِهِ فَلاَ تَخْلَعْهُ لَهُم» أخرجه الترمذي[[1001]](#footnote-1001).

وعن مرة بن كعب وعبدالله بن حوالة وكعب بن عجرة وألفاظهم متقاربةٌ: «ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ج فِتْنَةً فَقَرَّبَهَا فَمَرَّ رَجُلٌ مُقَنَّعٌ رَأْسُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: هَذَا يَوْمَئِذٍ عَلَى الْهُدَى، فَوَثَبْتُ فَأَخَذْتُ بِضَبْعَىْ عُثْمَانَ ثُمَّ اسْتَقْبَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج فَقُلْتُ: هَذَا؟ قَالَ: هَذَا». لفظ ابن ماجة من حديث كعب بن عجرة وأخرجه الترمذي والحاكم عن آخرين قريباً منه[[1002]](#footnote-1002). وفي حديث أبي هريرة «ستكون فتنة واختلاف أو اختلاف وفتنة قالوا فما تأمرنا قال عليكم بالأمير وأصحابه وأشار إلى عثمان»[[1003]](#footnote-1003).

ومن حديث عثمان يوم الدار: «إن رسول الله ج قد عهد إليّ عهدا وأنا صابر عليه»[[1004]](#footnote-1004).

وفي حديث أبي موسی لعثمان «وَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ عَلَى بَلْوَى تُصِيبُهُ»[[1005]](#footnote-1005).

اما تعیین زمان این فتنه پس در حدیث ابن مسعود آمده: «قال رسول الله ج إن رحى الإسلام ستزول بعد خمس وثلاثين، أو ست وثلاثين، أو سبع وثلاثين سنة[[1006]](#footnote-1006)، فإن يهلكوا فسبيل من هلك، وإن يقم لهم دينهم فسبعين عاما قال عمرس: يا نبي الله مما مضى أو مما بقي؟ قال: لا بل مما بقي»[[1007]](#footnote-1007).

و مضمون این حدیث در خارج ظهور یافت، زیرا که در سنه خمس و ثلاثین حضرت عثمان مقتول شد و امرجهاد بر هم خورد، و باز در زمان معاویه بن ابی سفیان امر جهاد قائم گشت و از آن تاریخ بعد هفتاد سال دولت بنی امیه متلاشی شد.

اما تعیین جهتی که این فتنه آنجا خواهد بود پس در حدیث: ابن عمر وجماعة من الصحابة وهذا حديث مستفيض «ألا إن الفتنة ههنا من حيث تطلع قرن الشيطان»[[1008]](#footnote-1008).

و در خارج همچنان واقع شد فتنه‌های که بعد مقتل حضرت عثمان پیدا شد همه در عراق بوده است و آن شرقی مدینه است.

واما تعیین صورت و صفت فتنه: أخرج الترمذي: «عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: وَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَيَرِثَ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُمْ». هذا حديث حسن[[1009]](#footnote-1009).

وأخرج احمد «عن ابن عَوْنٍ الأَنْصَارِىُّ أَنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ قَالَ لاِبْنِ مَسْعُودٍ هَلْ أَنْتَ مُنْتَهٍ عَمَّا بَلَغَنِى عَنْكَ فَاعْتَذَرَ بَعْضَ الْعُذْرِ فَقَالَ عُثْمَانُ وَيْحَكَ إِنِّى قَدْ سَمِعْتُ وَحَفِظْتُ وَلَيْسَ كَمَا سَمِعْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: سَيُقْتَلُ أَمِيرٌ وَيَنْتَزِى مُنْتَزٍ وَإِنِّى أَنَا الْمَقْتُولُ وَلَيْسَ عُمَرَ إِنَّمَا قَتَلَ عُمَرَ وَاحِدٌ وَإِنَّهُ يُجْتَمَعُ عَلَىَّ»[[1010]](#footnote-1010).

وذكر أبوعمر «ان زرارةَ بن عمروٍ قصّ على النبي ج رؤياه فقال رأيت نارا خرجت من الأرض فحالت بيني وبين ابن لي يقال له عمرو هي تقول لظی لظی بصيرٌ واعمي فقال النبي ج في تعبيره أما النار فهي فتنة تكون بعدي قال وما الفتنة يا رسول الله قال يقتل الناس امامهم ويشتجرون اشتجار اطباق الرأس -وخالف بين أصابعه- دم الـمؤمن على الـمؤمن احلي من الـماء يحسب الـمسيئُ أنه محسنٌ ان متَّ أدركت ابنك وإن مات ابنك أدركتك قال فادع الله أن لاتدركني فدعا له»[[1011]](#footnote-1011).

اما تعیین جمعی که تهیج این فتنه خواهند کرد: فقد أخرج الحاكم من حديث «ابن مسعود رفعه أحذّركم سبع فتن تكون من بعدي وعد أولها فتنة تقبل من الـمدينة قال الراوي فكانت فتنة الـمدينه من قبل طلحة والزبير»[[1012]](#footnote-1012).

باز آن حضرت بیان فرمودند که جمعی که خلافت ایشان منتظم شود بعد از ایشان منقطع گردد چند شخص خواهند بود و اسامی ایشان چیست في حديث أبي هريرة وابن عباس «ورؤيا رجل رأی فيها ظلة تنطف سمنا وعسلا وسببا واصلاً من السماء إلى الأرض فأخذ به النبي ج وعلا ثم رجل آخر ثم رجل آخر ثم انقطع بالثالث ثم وصل له فعبّره الصديق بما يدل على ابتلاء الثالث»[[1013]](#footnote-1013).

وأخرج ابوداود «عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِى بَكْرَةَ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ مَنْ رَأَى مِنْكُمْ رُؤْيَا. فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَيْتُ كَأَنَّ مِيزَانًا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فَوُزِنْتَ أَنْتَ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحْتَ أَنْتَ بِأَبِى بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَأَبُو بَكْرٍ فَرُجِحَ أَبُو بَكْرٍ وَوُزِنَ عُمَرُ وَعُثْمَانُ فَرُجِحَ عُمَرُ ثُمَّ رُفِعَ الْمِيزَانُ فَرَأَيْنَا الْكَرَاهِيَةَ فِى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ»[[1014]](#footnote-1014).

وأخرج ابوداود: «عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ أَنَّ رَجُلاً قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّى رَأَيْتُ كَأَنَّ دَلْوًا دُلِّىَ مِنَ السَّمَاءِ فَجَاءَ أَبُو بَكْرٍ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ شُرْبًا ضَعِيفًا ثُمَّ جَاءَ عُمَرُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عُثْمَانُ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَشَرِبَ حَتَّى تَضَلَّعَ ثُمَّ جَاءَ عَلِىٌّ فَأَخَذَ بِعَرَاقِيهَا فَانْتَشَطَتْ وَانْتَضَحَ عَلَيْهِ مِنْهَا شَىْءٌ»[[1015]](#footnote-1015).

«وعن سهل بن أبي حثمة قال بايع أعرابيٌ النبي ج فقال عليٌ للاعرابي ايتِ النبي ج فاسألْه ان اتي عليه أجله من يقضيه؟ فاتی الأعرابي النبي ج فسأله فقال يقضيك أبو بكر فخرج الی علي وأخبره فقال ارجع فاساله ان أتى علی أبي بكر أجله من يقضيه فاتی الأعرابي النبي ج فساَله فقال يقضيك عمر فقال علي للاعرابي سله من بعد عمر فقال: يقضيك عثمان فقال عليٌ للاعرابي ايت النبي ج فسله ان اتى علی عثمان أجله من يقضيه فقال ج: إذا اتی علی أبي بكر اجله وعمر أجله وعثمان أجله فإن استطعت ان تموت فمُت»[[1016]](#footnote-1016).

وأخرج الحاكم «عن أنس بن مالك، قال: بعثني بنو الـمصطلق إلى رسول الله ج، فقالوا: سل لنا رسول الله ج إلى من ندفع صدقاتنا بعدك؟ قال: فأتيته فسألته، فقال: إلى أبي بكر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بأبي بكر حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عمر فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعمر حدث، فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إلى عثمان فأتيتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إليه فسله، فإن حدث بعثمان حدث فإلى من؟ فأتيته فسألته، فقال: إن حدث بعثمان حدث فتبا لكم الدهر تبا»[[1017]](#footnote-1017).

باز آن حضرت ج خبر دادند که امت بر حضرت مرتضی جمع نه شود و تألم خاطر مبارک خود تقریر فرمودند أخرج الحاكم «عن عليس قال: إن مما عهد إلي النبي ج: أن الأمة ستغدر بي بعده»[[1018]](#footnote-1018).

وأخرج الحاكم «عن ابن عباسب قال: قال النبي ج لعلي: أما إنك ستلقى بعدي جهدا قال: في سلامة من ديني؟ قال: في سلامة من دينك»[[1019]](#footnote-1019).

وأخرج ابو يعلي «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ ج آخِذٌ بِيَدِي، وَنَحْنُ نَمْشِي فِي بَعْضِ سِكَكِ الْمَدِينَةِ، إِذْ أَتَيْنَا عَلَى حَدِيقَةٍ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيقَةٍ قَالَ: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، ثُمَّ مَرَرْنَا بِأُخْرَى، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَحْسَنَهَا مِنْ حَدِيقَةٍ، قَالَ: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، حَتَّى مَرَرْنَا بِسَبْعِ حَدَائِقَ، كُلُّ ذَلِكَ أَقُولُ مَا أَحْسَنَهَا، وَيَقُولُ: لَكَ فِي الْجَنَّةِ أَحْسَنُ مِنْهَا، فَلَمَّا خَلا لَهُ الطَّرِيقُ اعْتَنَقَنِي ثُمَّ أَجْهَشَ بَاكِيًا، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ أَقْوَامٍ، لا يُبْدُونَهَا لَكَ إِلا مِنْ بَعْدِي، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فِي سَلامَةٍ مِنْ دِينِي؟ قَالَ: فِي سَلامَةٍ مِنْ دَيْنِكَ»[[1020]](#footnote-1020).

وأخرج احمد «عن علي حديثا في آخره وَإِنْ تُؤَمِّرُوا عَلِيًّا وَلاَ أُرَاكُمْ فَاعِلِينَ تَجِدُوهُ هَادِياً مَهْدِيًّا يَأْخُذُ بِكُمُ الطَّرِيقَ الْمُسْتَقِيمَ»[[1021]](#footnote-1021), وأخرج الطبراني: «عن جابر بن سمرة قال: قال رسول الله ج لعلي: إنك مؤمر مستخلف، وإنك مقتول، وهذه مخضوبة من هذا لحيته من رأسه».

باز آن حضرت ج برای قعود از آن فتنه فرمودند ودر این باب تأکید تمام نمودند و فرمودند که شمشیرها را در آن فتنه بشکنید وزهِ کمانها قطع کنید من حدیث «سَعْدَ بْنَ أَبِى وَقَّاصٍ قَالَ عِنْدَ فِتْنَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ أَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنَةٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِى وَالْمَاشِى خَيْرٌ مِنَ السَّاعِى. قَالَ أَفَرَأَيْتَ إِنْ دَخَلَ عَلَىَّ بَيْتِى فَبَسَطَ يَدَهُ إِلَىَّ لِيَقْتُلَنِى قَالَ كُنْ كَابْنِ آدَمَ»[[1022]](#footnote-1022).

ومن حديث «أَبِى مُوسَى عَنِ النَّبِىِّ ج أَنَّهُ قَالَ فِى الْفِتْنَةِ كَسِّرُوا فِيهَا قِسِيَّكُمْ وَقَطِّعُوا فِيهَا أَوْتَارَكُمْ وَالْزَمُوا فِيهَا أَجْوَافَ بُيُوتِكُمْ وَكُونُوا كَابْنِ آدَمَ»[[1023]](#footnote-1023).

ومن حديث «أُمِّ مَالِكٍ الْبَهْزِيَّةِ قَالَتْ ذَكَرَ رَسُولُ اللَّهِ ج فِتْنَةً فَقَرَّبَهَا قَالَتْ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ خَيْرُ النَّاسِ فِيهَا قَالَ رَجُلٌ فِى مَاشِيَتِهِ يُؤَدِّى حَقَّهَا وَيَعْبُدُ رَبَّهُ وَرَجُلٌ آخِذٌ بِرَأْسِ فَرَسِهِ يُخِيفُ الْعَدُوَّ وَيُخِيفُونَهُ»[[1024]](#footnote-1024).

ومن حديث «عدیسة بنت أُهْبَانَ بْنِ صَيْفِىٍّ الْغِفَارِىِّ قَالَتْ جَاءَ عَلِىُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ إِلَى أَبِى فَدَعَاهُ إِلَى الْخُرُوجِ مَعَهُ فَقَالَ لَهُ أَبِى إِنَّ خَلِيلِى وَابْنَ عَمِّكَ عَهِدَ إِلَىَّ إِذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ أَنْ أَتَّخِذَ سَيْفًا مِنْ خَشَبٍ»[[1025]](#footnote-1025).

ومن حديث «خباب بن الارت عن رسول الله ج أَنَّهُ ذَكَرَ فِتْنَةً الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِى وَالْمَاشِى فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِى. قَالَ فَإِنْ أَدْرَكْتَ ذَاكَ فَكُنْ عَبْدَ اللَّهِ الْمَقْتُولَ وَلاَ تَكُنْ عَبْدَ اللَّهِ الْقَاتِلَ»[[1026]](#footnote-1026).

ومن حديث «عبدالله بن مسعود عن رسول الله ج تكون فتنة الـمضطجع فيها خير من القاعد والقاعد فيها خير من القائم والقائم خير من الـماشي والـماشي خير من الراكب والراكب خير من الـمجري قلت يا رسول الله ومتى ذلك قال ذلك أيام الهرج حين لا يأمن الرجل جليسه قلت فبمَ تأمرني ان ادركت ذلك الزمان قال اكفف نفسك ويدك وأدخل دارك» الحديث[[1027]](#footnote-1027).

ومن حديث «أبي هريرةس قال: أيها الناس أظلتكم فتن كأنها قطع الليل الـمظلم أيها الناس فيها ـ أو قال منها ـ صاحب شاء يأكل من رأس غنمه و رجل من وراء الدرب آخذ بعنان فرسه يأكل من سيفه»[[1028]](#footnote-1028).

ومن حديث «أبي بكرة قال رسول الله ج ألا انها ستكون فتن ألا ثم تكون فتنة القاعد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الـماشي والـماشي فيها خير من الساعي فاذا نزلت ألا مَن كان له ابل فليلحق بإبله ومن كان له غنم فليلحق بغنمه ومن كانت له أرض فليلحق بارضه فقال له رجل يا رسول الله أرأيت ان لم يكن له ابل ولا غنم ولا أرضٌ قال فليأخذ حجراً فليدق به علی سيفه ثم لينجُ ان استطاع النجا ثم قال هل بلّغتُ ثلاثا»[[1029]](#footnote-1029).

ومن حديث «مُحَمَّدِ بن مَسْلَمَةَ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ , كَيْفَ أَصْنَعُ إِذَا اخْتَلَفَ الْمُصَلُّونَ؟، قَالَ:"تَخْرُجُ بِسَيْفِكِ إِلَى الْحَرَّةِ فَتَضْرِبُهَا بِهِ، ثُمَّ تَدْخُلُ بَيْتَكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ مَنِيَّةٌ قَاضِيَةٌ أَوْ يَدٌ خَاطِئَةٌ»[[1030]](#footnote-1030).

ومن حديث «وائل بن حجر حَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج وَقَدْ رَفَعَ رَأْسَهُ نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَقَدْ حَضَرَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ ثُمَّ رَدَّ إِلَيْهِ بَصَرَهُ، فَقَالَ:أَتَتْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَشَدَّ أَمْرَهَا وَعَجَّلَهُ وَقَبَّحَهُ، قُلْتُ لَهُ: مِنْ بَيْنِ الْقَوْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْفِتَنُ؟ قَالَ: يَا وَائِلُ،إِذَا اخْتَلَفَ سَيْفَانِ فِي الإِسْلامِ فَاعْتَزِلْهُمَا»[[1031]](#footnote-1031).

باز آن حضرت ج خیریت حال مسلمین پیش از فتنه و شریت حال ایشان بعد فتنه به افصح بیان افاده فرمودند و در این باب استقصا نمودند به وجوه بسیار:

اول- آنکه فرمودند: «تزول رَحَى الإِسْلاَمِ لِخَمْسٍ وَثَلاَثِين سنةً‌ فَإِنْ يَهْلِكُوا فَسَبِيلُ مَنْ قَدْ هَلَكَ»[[1032]](#footnote-1032).

پس دوران رحی اسلام عبارت است از وجود جهاد و غلبه دین حق بر ادیان کل‌ها به ایتلاف نفوس و اجتماع جموع بر خیر، و هلاک لفظی است جامع جمیع انواع شرور که عمدهء آن انقطاع جهاد و وقوع فرقت است در میان مسلمین.

دوم- در حدیث ابی هریره آمده: «الخلافة بالـمدينة والـملك بالشام»[[1033]](#footnote-1033).

وفي الـمشكوة «عن عمر قال قال رسول الله ج: رأيت عمودا من نور خرج من تحت رأسي ساطعا حتى استقر بالشام»[[1034]](#footnote-1034).

پس ریاست را به دو قسم تقسیم نمودن و یکی را به خلافت مسمی کردن و دیگری را به ملک مع ما تقدم من حدیث: «إن هذا الأمر بدأ نبوة ورحمة ثم يكون خلافة ورحمة ثم يكون ملكا عضوضا»[[1035]](#footnote-1035) و مع قوله تعالی: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَيَسۡتَخۡلِفَنَّهُمۡ﴾ [النور: 55][[1036]](#footnote-1036). ادلّ دلیل است بر تباین حالتین و تغایر منزلتین. و در خارج چنان واقع شد که خلفای ثلاثه به مدینه اقامت نمودند و من بعد هیچ بادشاهی به مدینه متوطن نگشت و اگر حال ملک شام را واضح‌تر می‌خواهی حدیثی دیگر بشنو «عن عبدالله بن حوالة قال قال رسول الله ج يَا ابْنَ حَوَالَةَ إِذَا رَأَيْتَ الْخِلاَفَةَ قَدْ نَزَلَتِ الأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ فَقَدْ أَتَتِ الزَّلاَزِلُ وَالْبَلاَبِلُ وَالأُمُورُ الْعِظَامُ وَالسَّاعَةُ أَقْرَبُ إِلَى النَّاسِ مِنْ يَدِى هَذِهِ مِنْ رَأْسِكَ»[[1037]](#footnote-1037).

سوم- نزع امانت از صدور رجال؛ أخرج البغوي من حديث حذيفة «قَالَ حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ج حَدِيثَيْنِ قَدْ رَأَيْتُ أَحَدَهُمَا وَأَنَا أَنْتَظِرُ الآخَرَ حَدَّثَنَا: أَنَّ الأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِى جِذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ ثُمَّ نَزَلَ الْقُرْآنُ فَعَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ وَعَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ. ثُمَّ حَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِ الأَمَانَةِ قَالَ يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْوَكْتِ ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ فَيَظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ كَجَمْرٍ دَحْرَجْتَهُ عَلَى رِجْلِكَ فَنَفِطَ فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَىْءٌ - ثُمَّ أَخَذَ حَصًى فَدَحْرَجَهُ عَلَى رِجْلِهِ - فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَبَايَعُونَ لاَ يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّى الأَمَانَةَ حَتَّى يُقَالَ إِنَّ فِى بَنِى فُلاَنٍ رَجُلاً أَمِينًا. حَتَّى يُقَالَ لِلرَّجُلِ مَا أَجْلَدَهُ مَا أَظْرَفَهُ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا فِى قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ. وَلَقَدْ أَتَى عَلَىَّ زَمَانٌ وَمَا أُبَالِى أَيَّكُمْ بَايَعْتُ لَئِنْ كَانَ مُسْلِمًا لَيَرُدَّنَّهُ عَلَىَّ دِينُهُ وَلَئِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا أَوْ يَهُودِيًّا لَيَرُدَّنَّهُ عَلَىَّ سَاعِيهِ وَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ لأُبَايِعَ مِنْكُمْ إِلاَّ فُلاَنًا وَفُلاَنًا»[[1038]](#footnote-1038).

شک نیست که مشاهده کردن حذیفه اختلال امانت را بعد همین فتنه مستطیره بوده است.

چهارم- ظهور کذب خصوصاً در حدیث آن حضرت ج و آثار سلف صالح «في خطبة عمرس بالجابية عن النبي ج أوصيكم بأصحابي ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يفشوا الكذب حتى يحلف الرجل ولا يستحلف ويشهد الشاهد ولا يستشهد»[[1039]](#footnote-1039).

أخرج مسلم «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج أَنَّهُ قَالَ: سَيَكُونُ فِى آخِرِ أُمَّتِى أُنَاسٌ يُحَدِّثُونَكُمْ مَا لَمْ تَسْمَعُوا أَنْتُمْ وَلاَ آبَاؤُكُمْ فَإِيَّاكُمْ وَإِيَّاهُمْ»[[1040]](#footnote-1040).

وأخرج مسلم «عَنْ مُجَاهِدٍ قَالَ جَاءَ بُشَيْرٌ الْعَدَوِىُّ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَجَعَلَ يُحَدِّثُ وَيَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَجَعَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ لاَ يَأْذَنُ لِحَدِيثِهِ وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَقَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا لِى لاَ أَرَاكَ تَسْمَعُ لِحَدِيثِى أُحَدِّثُكَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج وَلاَ تَسْمَعُ. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنَّا كُنَّا مَرَّةً إِذَا سَمِعْنَا رَجُلاً يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج ابْتَدَرَتْهُ أَبْصَارُنَا وَأَصْغَيْنَا إِلَيْهِ بِآذَانِنَا فَلَمَّا رَكِبَ النَّاسُ الصَّعْبَ وَالذَّلُولَ لَمْ نَأْخُذْ مِنَ النَّاسِ إِلاَّ مَا نَعْرِفُ»[[1041]](#footnote-1041).

و شک نیست که اول عصر ابن عباس که به امانت و صدق وصف نموده است پیش از این فتنه بوده است و آخر آن که به وصف رکبوا الصعب والذلول بیان کرده است بعد وقوع این فتنه است و اکثر این کذب در عراق شیوع یافت در احادیث حضرت مرتضی مرفوع‌ها وموقوف‌ها.

أخرج مسلم «عَنْ أَبِى إِسْحَاقَ قَالَ لَمَّا أَحْدَثُوا تِلْكَ الأَشْيَاءَ بَعْدَ عَلِىٍّس قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِىٍّ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَىَّ عِلْمٍ أَفْسَدُوا»[[1042]](#footnote-1042).

وأخرج مسلم «عن أبي بكر ابْنَ عَيَّاشٍ قَالَ سَمِعْتُ الْمُغِيرَةَ يَقُولُ لَمْ يَكُنْ يَصْدُقُ عَلَى عَلِىٍّس فِى الْحَدِيثِ عَنْهُ إِلاَّ مِنْ أَصْحَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ»[[1043]](#footnote-1043).

وأخرج مسلم «عَنِ ابْنِ أَبِى مُلَيْكَةَ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ أَسْأَلُهُ أَنْ يَكْتُبَ لِى كِتَابًا وَيُخْفِى عَنِّى. فَقَالَ وَلَدٌ نَاصِحٌ أَنَا أَخْتَارُ لَهُ الأُمُورَ اخْتِيَارًا وَأُخْفِى عَنْهُ. قَالَ فَدَعَا بِقَضَاءِ عَلِىٍّ فَجَعَلَ يَكْتُبُ مِنْهُ أَشْيَاءَ وَيَمُرُّ بِهِ الشَّىْءُ فَيَقُولُ وَاللَّهِ مَا قَضَى بِهَذَا عَلِىٌّ إِلاَّ أَنْ يَكُونَ ضَلَّ»[[1044]](#footnote-1044).

أخرج مسلم «عَنْ طَاوُسٍ قَالَ: «أُتِىَ ابْنُ عَبَّاسٍ بِكِتَابٍ فِيهِ قَضَاءُ عَلِىٍّس فَمَحَاهُ إِلاَّ قَدْرَ» وَأَشَارَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بِذِرَاعِهِ»[[1045]](#footnote-1045).

وأخرج مسلم «عن سَالِمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ يَقُولُ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ مَا أَسْأَلَكُمْ عَنِ الصَّغِيرَةِ وَأَرْكَبَكُمْ لِلْكَبِيرَةِ سَمِعْتُ أَبِى عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: إِنَّ الْفِتْنَةَ تَجِىءُ مِنْ هَا هُنَا. وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنَا الشَّيْطَانِ. وَأَنْتُمْ يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ وَإِنَّمَا قَتَلَ مُوسَى الَّذِى قَتَلَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ خَطَأً فَقَالَ اللَّهُ: ﴿وَقَتَلۡتَ نَفۡسٗا فَنَجَّيۡنَٰكَ مِنَ ٱلۡغَمِّ وَفَتَنَّٰكَ فُتُونٗا﴾ [طه: 40]»[[1046]](#footnote-1046).

و لهذا ابوسحق سبیعی و امثال او از علمای کوفه که در حفظ احادیث حضرت مرتضیس جد بلیغ دارند اخذ حدیث نمی‌کردند از لشکریان حضرت مرتضی بلکه از اصحاب عبدالله بن مسعود و لهذا السبب بعینه اهل مدینه از اهل عراق اخذ نمی‌نمودند قال مالک لم یأخذ عنهم اوّلنا فلا یأخذ عنهم آخرنا و این همه به جهت آنست که قبل جمع احادیثِ بلاد میسّر نه شد تمییز رجال و ضبط احوال روات علی ما ینبغی پس راه احتیاط گرفتند و ترک آن احادیث نمودند بالمره و به حدیث اهل مدینه و فتواهای ایشان اکتفا کردند چون امام شافعی و امام احمد پیدا شدند احادیث بلاد مجموع گشت و در بحث احوال رواه متمکن شدند پس حدیث ثقاة ضابطین اخذ نمودند به شرط اتصال و تسمیه رواة و احادیث مرسله و اخبار متهمین و مبهمین ترک کردند و جمیع اهل حدیث همان راه اختیار نمودند و به همین سبب اهل حدیث و اهل رای از هم ممتاز شدند.

پنجم- تعمق مردم در تجوید قرآن زیاده از آنچه بر زبان عرب جاری بود و اکتفاء بر قراءت و عدم تفقه در آن أخرج ابوداود: «عن جابر بن عبد اللهب قال: خرجَ علينا رسولُ الله ج ونحن نقْرَأُ القُرآنَ، وفينا الأعرَابيُّ والعجمِيُّ، فقال: اقرءوا، فكلٌّ حَسَنٌ، وَسيجيءُ أقوامٌ يُقيمونهُ كما يُقامُ القِدْحُ، يَتَعجَّلونهُ ولا يتأجَّلُونَهُ»[[1047]](#footnote-1047).

وأخرج ابوداود «عَنْ سَهْلِ بْنِ سَعْدٍ السَّاعِدِىِّ قَالَ خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ج يَوْمًا وَنَحْنُ نَقْتَرِئُ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ كِتَابُ اللَّهِ وَاحِدٌ وَفِيكُمُ الأَحْمَرُ وَفِيكُمُ الأَبْيَضُ وَفِيكُمُ الأَسْوَدُ اقْرَءُوهُ قَبْلَ أَنْ يَقْرَأَهُ أَقْوَامٌ يُقِيمُونَهُ كَمَا يُقَوَّمُ السَّهْمُ يَتَعَجَّلُ أَجْرَهُ وَلاَ يَتَأَجَّلُهُ»[[1048]](#footnote-1048).

وأخرج البغوي «عن عبد الله بن مسعود قال لإنسان: إنك في زمان قليل قراؤه، كثير فقهاؤه، يحفظ فيه حدود القرآن، ويضيع فيه حروفه، قليل من يسأل، كثير من يعطي، يطيلون الصلاة فيه، ويقصرون فيه الخطبة، يبدون فيه بأعمالهم قبل أهوائهم، وسيأتي على الناس زمان كثير قراؤه، قليل فقهاؤه، يحفظ فيه حروف القرآن، ويضيع حدوده كثير من يسأل، قليل من يعطي يطيلون فيه الخطبة، ويقصرون فيه الصلاة يبدون أهواءهم قبل أعمالهم»[[1049]](#footnote-1049).

ششم- تعمق مردم در تاویلات متشابه قرآن: أخرج الدارمي «عن عائشةل قالت تلا رسول الله ج: ﴿هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞ﴾ [آل‌عمران: 7]. قال رسول الله: إذا رأيتم الذين یتبعون ما تشابه منه فاحذروهم»[[1050]](#footnote-1050).

وأخرج الدارمي «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ يَسَارٍ: أَنَّ رَجُلاً يُقَالُ لَهُ صَبِيغٌ قَدِمَ الْمَدِينَةَ، فَجَعَلَ يَسْأَلُ عَنْ مُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ عُمَرُ وَقَدْ أَعَدَّ لَهُ عَرَاجِينَ النَّخْلِ، فَقَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ صَبِيغٌ. فَأَخَذَ عُمَرُ عُرْجُوناً مِنْ تِلْكَ الْعَرَاجِينِ فَضَرَبَهُ وَقَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ عُمَرُ. فَجَعَلَ لَهُ ضَرْباً حَتَّى دَمِىَ رَأْسُهُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَسْبُكَ قَدْ ذَهَبَ الَّذِى كُنْتُ أَجِدُ فِى رَأْسِى»[[1051]](#footnote-1051).

وأخرج الدارمی «عَنْ عُمَرَ بْنِ الأَشَجِّ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ: إِنَّهُ سَيَأْتِى نَاسٌ يُجَادِلُونَكُمْ بِشُبُهَاتِ الْقُرْآنِ فَخُذُوهُمْ بِالسُّنَنِ، فَإِنَّ أَصْحَابَ السُّنَنِ أَعْلَمُ بِكِتَابِ اللَّهِ»[[1052]](#footnote-1052).

هفتم- تعمق مردم در مسائل فقهیه و تکلم بر صوَر مفروضه که هنوز واقع نشده است و سابق این معنی را جائز نمی‌داشتند و اسراع فقهاء در فتوی به غیر مبالات و سابق از فتوی هیبت بسیار میخوردند أخرج الدارمي «أن وَهْبَ بْنَ عَمْرٍو الْجُمَحِىَّ حَدَّثَهُ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: لاَ تَعْجَلُوا بِالْبَلِيَّةِ قَبْلَ نُزُولِهَا، فَإِنَّكُمْ إِنْ لاَ تَعْجَلُوهَا قَبْلَ نُزُولِهَا لاَ يَنْفَكُّ الْمُسْلِمُونَ وَفِيهِمْ إِذَا هِىَ نَزَلَتْ مَنْ إِذَا قَالَ وُفِّقَ وَسُدِّدَ، وَإِنَّكُمْ إِنْ تَعْجَلُوهَا تَخْتَلِفْ بِكُمُ الأَهْوَاءُ فَتَأْخُذُوا هَكَذَا وَهَكَذَا. وَأَشَارَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ»[[1053]](#footnote-1053).

أخرج الدارمي «عَنْ طَاوُسٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ عَلَى الْمِنْبَرِ أُحَرِّجُ بِاللَّهِ عَلَى رَجُلٍ سَأَلَ عَمَّا لَمْ يَكُنْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ بَيَّنَ مَا هُوَ كَائِنٌ»[[1054]](#footnote-1054).

وأخرج الدارمي «عن ابْنِ عُمَرَ فَسَأَلَهُ عَنْ شَىْءٍ لاَ أَدْرِى مَا هُوَ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: لاَ تَسْأَلْ عَمَّا لَمْ يَكُنْ، فَإِنِّى سَمِعْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَلْعَنُ مَنْ سَأَلَ عَمَّا لَمْ يَكُنْ»[[1055]](#footnote-1055).

وأخرج الدارمي «عَنِ الزُّهْرِىِّ قَالَ: بَلَغَنَا أَنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ الأَنْصَارِىَّ كَانَ يَقُولُ إِذَا سُئِلَ عَنِ الأَمْرِ: أَكَانَ هَذَا؟ فَإِنْ قَالُوا نَعَمْ قَدْ كَانَ حَدَّثَ فِيهِ بِالَّذِى يَعْلَمُ وَالَّذِى يَرَى، وَإِنْ قَالُوا لَمْ يَكُنْ قَالَ: فَذَرُوهُ حَتَّى يَكُونَ»[[1056]](#footnote-1056).

وأخرج الدارمي: «عَنْ عَامِرٍالشعبي قَالَ: سُئِلَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالَ: هَلْ كَانَ هَذَا بَعْدُ؟ قَالُوا: لاَ. قَالَ: دَعُونَا حَتَّى يَكُونَ، فَإِذَا كَانَ تَجَشَّمْنَاهَا لَكُمْ»[[1057]](#footnote-1057).

وأخرج الدارمي «عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: كُنْتُ أَمْشِى مَعَ أُبَىِّ بْنِ كَعْبٍ فَقَالَ فَتًى: يَا عَمَّاهُ كَذَا وَكَذَا. قَالَ: يَا ابْنَ أَخِى كَانَ هَذَا؟ قَالَ: لاَ. قَالَ: فَأَعْفِنَا حَتَّى يَكُونَ»[[1058]](#footnote-1058).

وأخرج الدارمي «عن سعيد بن جبير قال قَالَ: مَا رَأَيْتُ قَوْماً كَانُوا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ج مَا سَأَلُوهُ إِلاَّ عَنْ ثَلاَثَ عَشَرَةَ مَسْأَلَةً حَتَّى قُبِضَ، كُلُّهُنَّ فِى الْقُرْآنِ مِنْهُنَّ ﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهۡرِ ٱلۡحَرَامِ﴾ [البقرة: 217]. ﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِ﴾ [البقرة: 222]. قَالَ: مَا كَانُوا يَسْأَلُونَ إِلاَّ عَمَّا يَنْفَعُهُمْ»[[1059]](#footnote-1059).

وأخرج الدارمي «عن عُبَادَةَ بْنَ نُسَىٍّ وَسُئِلَ عَنِ امْرَأَةٍ مَاتَتْ مَعَ قَوْمٍ لَيْسَ لَهَا وَلِىٌّ، فَقَالَ: أَدْرَكْتُ أَقْوَاماً مَا كَانُوا يُشَدِّدُونَ تَشْدِيدَكُمْ وَلاَ يَسْأَلُونَ مَسَائِلَكُمْ»[[1060]](#footnote-1060).

وأخرج الدارمي «عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ قَالَ سَمِعْتُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِى لَيْلَى يَقُولُ: لَقَدْ أَدْرَكْتُ فِى هَذَا الْمَسْجِدِ عِشْرِينَ وَمِائَةً مِنَ الأَنْصَارِ وَمَا مِنْهُمْ أَحَدٌ يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ إِلاَّ وَدَّ أَنَّ أَخَاهُ كَفَاهُ الْحَدِيثَ، وَلاَ يُسْأَلُ عَنْ فُتْيَا إِلاَّ وَدَّ أَنَّ أَخَاهُ كَفَاهُ الْفُتْيَا»[[1061]](#footnote-1061).

وأخرج الدارمي «عَنْ دَاوُدَ قَالَ: سَأَلْتُ الشَّعْبِىَّ كَيْفَ كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ إِذَا سُئِلْتُمْ؟ قَالَ: عَلَى الْخَبِيرِ وَقَعْتَ، كَانَ إِذَا سُئِلَ الرَّجُلُ قَالَ لِصَاحِبِهِ أَفْتِهِمْ، فَلاَ يَزَالُ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الأَوَّلِ»[[1062]](#footnote-1062).

وأخرج الدارمي «عَنِ ابْنِ الْمُنْكَدِرِ قَالَ: إِنَّ الْعَالِمَ يَدْخُلُ فِيمَا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ عِبَادِهِ فَلْيَطْلُبْ لِنَفْسِهِ الْمَخْرَجَ»[[1063]](#footnote-1063).

وأخرج الدارمي: «عَنْ مِسْعَرٍ قَالَ: أَخْرَجَ إِلَىَّ مَعْنُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ كِتَاباً فَحَلَفَ لِى بِاللَّهِ إِنَّهُ خَطُّ أَبِيهِ، فَإِذَا فِيهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: وَالَّذِى لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ مَا رَأَيْتُ أَحَداً كَانَ أَشَدَّ عَلَى الْمُتَنَطِّعِينَ[[1064]](#footnote-1064) مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج وَمَا رَأَيْتُ أَحَداً كَانَ أَشَدَّ عَلَيْهِمْ مِنْ أَبِى بَكْرٍ، وَإِنِّى لأَرَى عُمَرَ كَانَ أَشَدَّ خَوْفاً عَلَيْهِمْ أَوْ لَهُمْ»[[1065]](#footnote-1065).

هشتم- فاش شدن سوالات مردم در الهیات تا آنکه گویند مَن خلق الله وآن معنی در زمان ابوهریره متحقق شد أخرج مسلم من حديث «مُحَمَّدِ بْنِ سِيرِينَ عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِىِّ ج قَالَ: لاَ يَزَالُ النَّاسُ يَسْأَلُونَكُمْ عَنِ الْعِلْمِ حَتَّى يَقُولُوا هَذَا اللَّهُ خَلَقَنَا فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ. قَالَ وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ رَجُلٍ فَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ قَدْ سَأَلَنِى اثْنَانِ وَهَذَا الثَّالِثُ. أَوْ قَالَ سَأَلَنِى وَاحِدٌ وَهَذَا الثَّانِى»[[1066]](#footnote-1066).

وأخرج مسلم من حديث أبي سلمة «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ لِى رَسُولُ اللَّهِ ج: لاَ يَزَالُونَ يَسْأَلُونَكَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ حَتَّى يَقُولُوا هَذَا اللَّهُ فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ قَالَ فَبَيْنَا أَنَا فِى الْمَسْجِدِ إِذْ جَاءَنِى نَاسٌ مِنَ الأَعْرَابِ فَقَالُوا يَا أَبَا هُرَيْرَةَ هَذَا اللَّهُ فَمَنْ خَلَقَ اللَّهَ قَالَ فَأَخَذَ حَصًى بِكَفِّهِ فَرَمَاهُمْ ثُمَّ قَالَ قُومُوا قُومُوا صَدَقَ خَلِيلِى»[[1067]](#footnote-1067).

نهم- فاش شدن اخبار بنی اسرائیل و روایت آن از اهل کتاب و آن اول علم بیگانه است که با علوم دینیه مختلط شد أخرج الدارمي «عَنْ جَابِرٍ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ج بِنُسْخَةٍ مِنَ التَّوْرَاةِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ نُسْخَةٌ مِنَ التَّوْرَاةِ. فَسَكَتَ فَجَعَلَ يَقْرَأُ وَوَجْهُ رَسُولِ اللَّهِ ج يَتَغَيَّرُ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: ثَكِلَتْكَ الثَّوَاكِلُ، أَمَا تَرَى مَا بِوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ج؟ فَنَظَرَ عُمَرُ إِلَى وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ ج فَقَالَ: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَمِنْ غَضَبِ رَسُولِهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ رَبًّا وَبِالإِسْلاَمِ دِيناً وَبِمُحَمَّدٍ نَبِيًّا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: وَالَّذِى نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَوْ بَدَا لَكُمْ مُوسَى فَاتَّبَعْتُمُوهُ وَتَرَكْتُمُونِى لَضَلَلْتُمْ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ، وَلَوْ كَانَ حَيًّا وَأَدْرَكَ نُبُوَّتِى لاَتَّبَعَنِى»[[1068]](#footnote-1068).

وأخرج البخاري «عن عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ أنّه قَالَ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ كَيْفَ تَسْأَلُونَ أَهْلَ الْكِتَابِ عَنْ شَىْءٍ وَكِتَابُكُمُ الَّذِى أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّكُمْ ج أَحْدَثُ الأَخْبَارِ بِاللَّهِ مَحْضًا لَمْ يُشَبْ وَقَدْ حَدَّثَكُمُ اللَّهُ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ بَدَّلُوا مِنْ كُتُبِ اللَّهِ وَغَيَّرُوا فَكَتَبُوا بِأَيْدِيهِمْ، قَالُوا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ. لِيَشْتَرُوا بِذَلِكَ ثَمَنًا قَلِيلاً، أَوَ لاَ يَنْهَاكُمْ مَا جَاءَكُمْ مِنَ الْعِلْمِ عَنْ مَسْأَلَتِهِمْ، فَلاَ وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا رَجُلاً مِنْهُمْ يَسْأَلُكُمْ عَنِ الَّذِى أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ»[[1069]](#footnote-1069).

دهم- اوراد و احزاب به نیت تقرب الی اللهﻷ زیاده بر سنت مأثوره و التزام مستحبات مانند التزام واجبات و ظهور دواعی نفس در دعوت مردمان به آن أخرج الدارمي «عن الحكم بن الـمبارك قال أخبرنا عَمْرُو بْنُ يَحْيَى قَالَ سَمِعْتُ أَبِى يُحَدِّثُ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنَّا نَجْلِسُ عَلَى بَابِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَبْلَ صَلاَةِ الْغَدَاةِ، فَإِذَا خَرَجَ مَشَيْنَا مَعَهُ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَجَاءَنَا أَبُو مُوسَى الأَشْعَرِىُّ فَقَالَ: أَخَرَجَ إِلَيْكُمْ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ بَعْدُ؟ قُلْنَا: لاَ، فَجَلَسَ مَعَنَا حَتَّى خَرَجَ، فَلَمَّا خَرَجَ قُمْنَا إِلَيْهِ جَمِيعاً، فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسَى: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ إِنِّى رَأَيْتُ فِى الْمَسْجِدِ آنِفاً أَمْراً أَنْكَرْتُهُ، وَلَمْ أَرَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ إِلاَّ خَيْراً. قَالَ: فَمَا هُوَ؟ فَقَالَ: إِنْ عِشْتَ فَسَتَرَاهُ - قَالَ - رَأَيْتُ فِى الْمَسْجِدِ قَوْماً حِلَقاً جُلُوساً يَنْتَظِرُونَ الصَّلاَةَ، فِى كُلِّ حَلْقَةٍ رَجُلٌ، وَفِى أَيْدِيهِمْ حَصًى فَيَقُولُ: كَبِّرُوا مِائَةً، فَيُكَبِّرُونَ مِائَةً، فَيَقُولُ: هَلِّلُوا مِائَةً، فَيُهَلِّلُونَ مِائَةً، وَيَقُولُ: سَبِّحُوا مِائَةً فَيُسَبِّحُونَ مِائَةً. قَالَ: فَمَاذَا قُلْتَ لَهُمْ؟ قَالَ: مَا قُلْتُ لَهُمْ شَيْئاً انْتِظَارَ رَأْيِكَ أَوِ انْتِظَارَ أَمْرِكَ. قَالَ: أَفَلاَ أَمَرْتَهُمْ أَنْ يَعُدُّوا سَيِّئَاتِهِمْ وَضَمِنْتَ لَهُمْ أَنْ لاَ يَضِيعَ مِنْ حَسَنَاتِهِمْ. ثُمَّ مَضَى وَمَضَيْنَا مَعَهُ حَتَّى أَتَى حَلْقَةً مِنْ تِلْكَ الْحِلَقِ، فَوَقَفَ عَلَيْهِمْ فَقَالَ: مَا هَذَا الَّذِى أَرَاكُمْ تَصْنَعُونَ؟ قَالُوا: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَصًى نَعُدُّ بِهِ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ وَالتَّسْبِيحَ. قَالَ: فَعُدُّوا سَيِّئَاتِكُمْ فَأَنَا ضَامِنٌ أَنْ لاَ يَضِيعَ مِنْ حَسَنَاتِكُمْ شَىْءٌ، وَيْحَكُمْ يَا أُمَّةَ مُحَمَّدٍ مَا أَسْرَعَ هَلَكَتَكُمْ، هَؤُلاَءِ صَحَابَةُ نَبِيِّكُمْ ج مُتَوَافِرُونَ وَهَذِهِ ثِيَابُهُ لَمْ تَبْلَ وَآنِيَتُهُ لَمْ تُكْسَرْ، وَالَّذِى نَفْسِى فِى يَدِهِ إِنَّكُمْ لَعَلَى مِلَّةٍ هِىَ أَهْدَى مِنْ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ، أَوْ مُفْتَتِحِى بَابِ ضَلاَلَةٍ. قَالُوا: وَاللَّهِ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ مَا أَرَدْنَا إِلاَّ الْخَيْرَ. قَالَ: وَكَمْ مِنْ مُرِيدٍ لِلْخَيْرِ لَنْ يُصِيبَهُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج حَدَّثَنَا أَنَّ قَوْماً يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لاَ يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ، وَايْمُ اللَّهِ مَا أَدْرِى لَعَلَّ أَكْثَرَهُمْ مِنْكُمْ. ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ، فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَلِمَةَ: رَأَيْنَا عَامَّةَ أُولَئِكَ الْحِلَقِ يُطَاعِنُونَا يَوْمَ النَّهْرَوَانِ مَعَ الْخَوَارِجِ»[[1070]](#footnote-1070).

«وفي مصنف أبي بكر بن أبي شيبه قيل لابن عمر تصلي الضحی؟ قال: لا، قيل: صلاها عمر؟ قال: لا، قيل: صلاها ابوبكر؟ قال: لا، قيل: صلاها رسول الله ج ؟ قال: لا أخاله»[[1071]](#footnote-1071).

وفي شرح السنة «كان ابن عمر إذا سئل عن سبحة الضحی فقال لا آمر بها ولا انهي عنها ولقد أصيب عثمان وما أدري أحداً يصليها وانها لَـمِن أحبّ ما أحدث الناس اليَّ»[[1072]](#footnote-1072).

وأخرج الدارمي «عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ قَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ: يُفْتَحُ الْقُرْآنُ عَلَى النَّاسِ حَتَّى تَقْرَأَهُ الْمَرْأَةُ وَالصَّبِىُّ وَالرَّجُلُ، فَيَقُولُ الرَّجُلُ: قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أُتَّبَعْ، وَاللَّهِ لأَقُومَنَّ بِهِ فِيهِمْ لَعَلِّى أُتَّبَعُ، فَيَقُومُ بِهِ فِيهِمْ فَلاَ يُتَّبَعُ، فَيَقُولُ: قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أُتَّبَعْ، وَقَدْ قُمْتُ بِهِ فِيهِمْ فَلَمْ أُتَّبَعْ لأَحْتَظِرَنَّ فِى بَيْتِى مَسْجِداً لَعَلِّى أُتَّبَعُ، فَيَحْتَظِرُ فِى بَيْتِهِ مَسْجِداً فَلاَ يُتَّبَعُ، فَيَقُولُ: قَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَلَمْ أُتَّبَعْ، وَقُمْتُ بِهِ فِيهِمْ فَلَمْ أُتَّبَعْ، وَقَدِ احْتَظَرْتُ فِى بَيْتِى مَسْجِداً فَلَمْ أُتَّبَعْ، وَاللَّهِ لآتِيَنَّهُمْ بِحَدِيثٍ لاَ يَجِدُونَهُ فِى كِتَابِ اللَّهِ، وَلَمْ يَسْمَعُوهُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ لَعَلِّى أُتَّبَعُ، قَالَ مُعَاذٌ: فَإِيَّاكُمْ وَمَا جَاءَ بِهِ فَإِنَّ مَا جَاءَ بِهِ ضَلاَلَةٌ»[[1073]](#footnote-1073).

یازدهم- سابق وعظ و فتوی موقوف بود بر رای خلیفه، بدون امر خلیفه وعظ نمی‌گفتند و فتوی نمی‌دادند وآخراً بغیر توقف بر رأی خلیفه وعظ می‌گفتند و فتوی می‌دادند و در این وقت مشاورهء جماعه صالحین در فتوی موقوف ماند أخرج ابوداود «عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ الأَشْجَعِىِّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: لاَ يَقُصُّ إِلاَّ أَمِيرٌ أَوْ مَأْمُورٌ أَوْ مُخْتَالٌ»[[1074]](#footnote-1074).

وأخرج الدارمي «عَنِ ابْنِ عَوْنٍ عَنْ مُحَمَّدٍ قَالَ قَالَ عُمَرُ لاِبْنِ مَسْعُودٍ: أَلَمْ أُنْبَأْ أَوْ أُنْبِئْتُ أَنَّكَ تُفْتِى وَلَسْتَ بِأَمِيرٍ؟ وَلّی حَارَّهَا مَنْ تَوَلَّى قَارَّهَا»[[1075]](#footnote-1075).

وأخرج الدارمي «عَنِ الْمُسَيَّبِ بْنِ رَافِعٍ قَالَ: كَانُوا إِذَا نَزَلَتْ بِهِمْ قَضِيَّةٌ لَيْسَ فِيهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج أَثَرٌ اجْتَمَعُوا لَهَا وَأَجْمَعُوا فَالْحَقُّ فِيمَا رَأَوْا فَالْحَقُّ فِيمَا رَأَوْا»[[1076]](#footnote-1076).

و تحقیق آن است که تا زمان حضرت عثمانس اختلاف مسائل فقهیه واقع نمی‌شد و در محل اختلاف به خلیفه رجوع می‌کردند و خلیفه بعد مشاوره امری اختیار می‌کرد و همان امر مجمع علیه می‌شد و بعد وجود فتنه هر عالمی به رأس خود فتوا می‌داد و در این زمانه اختلاف واقع شد و آنچه شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته که به مجرد وفات آن حضرت ج اختلاف پدید آمد خطاست، اختلاف آن نیست که در اثنای مشاورت اقوال متغایره گویند و به آخر امری منقح شود و بر همان امر اجماع کنند اختلاف آنست که هر دو قول مستقر پیدا شود هر یکی به جانب خود کشد و به دم وضع مخالف خواهد بالجمله همین هفت نوع تغیر در بهترین امت که علماء و عباد و قراء اند پیدا شد و مفسدهء عظیمه که بر آن مترتب گشت آنست که طبقات متأخر این تغیر را بهیئت‌ها وصفت‌ها سنت خیال کردند از این جهت که اصل او مأخوذ از سنت بود و لائمه قائم نمودند بر تارک آن یا مقصر در آن أخرج الدارمي «عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا لَبِسَتْكُمْ فِتْنَةٌ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَرْبُو فِيهَا الصَّغِيرُ، إِذَا تُرِكَ مِنْهَا شَىْءٌ قِيلَ تُرِكَتِ السُّنَّةُ؟ قَالُوا: وَمَتَى ذَاكَ؟ قَالَ: إِذَا ذَهَبَتْ عُلَمَاؤُكُمْ وَكَثُرَتْ جُهَلاَؤُكُمْ، وَكَثُرَتْ قُرَّاؤُكُمْ وَقَلَّتْ فُقَهَاؤُكُمْ، وَكَثُرَتْ أُمَرَاؤُكُمْ وَقَلَّتْ أُمَنَاؤُكُمْ، وَالْتُمِسَتِ الدُّنْيَا بِعَمَلِ الآخِرَةِ وَتُفُقِّهَ لِغَيْرِ الدِّينِ»[[1077]](#footnote-1077).

دوازدهم- وقوع قتال در میان مسلمین: أخرج ابن ماجة من حديث «أَسِيدُ بْنُ الْمُتَشَمِّسِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُوسَى حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ ج إِنَّ بَيْنَ يَدَىِ السَّاعَةِ لَهَرْجًا. قَالَ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْهَرْجُ قَالَ الْقَتْلُ. فَقَالَ بَعْضُ الْمُسْلِمِينَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا نَقْتُلُ الآنَ فِى الْعَامِ الْوَاحِدِ مِنَ الْمُشْرِكِينَ كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: لَيْسَ بِقَتْلِ الْمُشْرِكِينَ وَلَكِنْ يَقْتُلُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا حَتَّى يَقْتُلَ الرَّجُلُ جَارَهُ وَابْنَ عَمِّهِ وَذَا قَرَابَتِهِ. فَقَالَ بَعْضُ الْقَوْمِ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَعَنَا عُقُولُنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: لاَ تُنْزَعُ عُقُولُ أَكْثَرِ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَيَخْلُفُ لَهُ هَبَاءٌ مِنَ النَّاسِ لاَ عُقُولَ لَهُمْ. ثُمَّ قَالَ الأَشْعَرِىُّ وَايْمُ اللَّهِ إِنِّى لأَظُنُّهَا مُدْرِكَتِى وَإِيَّاكُمْ وَايْمُ اللَّهِ مَا لِى وَلَكُمْ مِنْهَا مَخْرَجٌ إِنْ أَدْرَكَتْنَا فِيمَا عَهِدَ إِلَيْنَا نَبِيُّنَا ج إِلاَّ أَنْ نَخْرُجَ كَمَا دَخَلْنَا فِيهَا»[[1078]](#footnote-1078).

وأخرج ابن ماجة من حديث «عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ قَالَ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ج يَوْمًا صَلاَةً فَأَطَالَ فِيهَا فَلَمَّا انْصَرَفَ قُلْنَا - أَوْ قَالُوا - يَا رَسُولَ اللَّهِ أَطَلْتَ الْيَوْمَ الصَّلاَةَ قَالَ: إِنِّى صَلَّيْتُ صَلاَةَ رَغْبَةٍ وَرَهْبَةٍ سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لأُمَّتِى ثَلاَثًا فَأَعْطَانِى اثْنَتَيْنِ وَرَدَّ عَلَىَّ وَاحِدَةً سَأَلْتُهُ أَنْ لاَ يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ غَيْرِهِمْ فَأَعْطَانِيهَا وَسَأَلْتُهُ أَنْ لاَ يُهْلِكَهُمْ غَرَقًا فَأَعْطَانِيهَا وَسَأَلْتُهُ أَنْ لاَ يَجْعَلَ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ فَرَدَّهَا عَلَىَّ»[[1079]](#footnote-1079).

وأخرج ابن ماجة‌ من حديث «أَبِى قِلاَبَةَ الْجَرْمِىِّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِى أَسْمَاءَ الرَّحَبِىِّ عَنْ ثَوْبَانَ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ ج أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: زُوِيَتْ لِىَ الأَرْضُ حَتَّى رَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَأُعْطِيتُ الْكَنْزَيْنِ الأَصْفَرَ - أَوِ الأَحْمَرَ - وَالأَبْيَضَ - يَعْنِى الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ - وَقِيلَ لِى إِنَّ مُلْكَكَ إِلَى حَيْثُ زُوِىَ لَكَ وَإِنِّى سَأَلْتُ اللَّهَﻷ ثَلاَثًا أَنْ لاَ يُسَلِّطَ عَلَى أُمَّتِى جُوعًا فَيُهْلِكَهُمْ بِهِ عَامَّةً وَأَنْ لاَ يَلْبِسَهُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَهُمْ بَأْسَ بَعْضٍ وَإِنَّهُ قِيلَ لِى إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَإِنِّى لَنْ أُسَلِّطَ عَلَى أُمَّتِكَ جُوعًا فَيُهْلِكَهُمْ فِيهِ وَلَنْ أَجْمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا حَتَّى يُفْنِىَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَيَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا. وَإِذَا وُضِعَ السَّيْفُ فِى أُمَّتِى فَلَنْ يُرْفَعَ عَنْهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ مِمَّا أَتَخَوَّفُ عَلَى أُمَّتِى أَئِمَّةً مُضِلِّينَ وَسَتَعْبُدُ قَبَائِلُ مِنْ أُمَّتِى الأَوْثَانَ وَسَتَلْحَقُ قَبَائِلُ مِنْ أُمَّتِى بِالْمُشْرِكِيِنَ وَإِنَّ بَيْنَ يَدَىِ السَّاعَةِ دَجَّالِينَ كَذَّابِينَ قَرِيبًا مِنْ ثَلاَثِينَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ نَبِىٌّ وَلَنْ تَزَالَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِى عَلَى الْحَقِّ مَنْصُورِينَ لاَ يَضُرُّهُمْ مَنْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِىَ أَمْرُ اللَّهِﻷ»[[1080]](#footnote-1080).

و وقوع قتال و شدت آن بعد مقتل حضرت ذی النورین س اظهر است از آنکه به بیان محتاج باشد.

سیزدهم- شیوع سب سلف صالح: في الترمذي في تعداد علامات القيامة «... وأن يسب آخر هذه الأمة أولها»[[1081]](#footnote-1081).

واخرج ابن ماجة من حديث «مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِذَا لَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الأُمَّةِ أَوَّلَهَا فَمَنْ كَتَمَ حَدِيثًا فَقَدْ كَتَمَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ»[[1082]](#footnote-1082).

و ظاهر است که بعد مقتل حضرت عثمانس اهل شام مبتلا شدند به سب حضرت مرتضیس، و در مستدرک مذکور است که در لشکر حضرت مرتضی سب شیخین ظاهر شد و حضرت مرتضی چندین کس را به همین گناه از لشکر اخراج کردند و همچین سب حضرت عثمان شیوع تمام پیدا کرد.

چهاردهم- افتراق مسلمین: أخرج ابن ماجة من حديث أبي سلمة «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَتَفْتَرِقُ أُمَّتِى عَلَى ثَلاَثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً»[[1083]](#footnote-1083).

وأخرج ابن ماجة من حديث راشد بن سعد «عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: افْتَرَقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِى الْجَنَّةِ وَسَبْعُونَ فِى النَّارِ وَافْتَرَقَتِ النَّصَارَى عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَإِحْدَى وَسَبْعُونَ فِى النَّارِ وَوَاحِدَةٌ فِى الْجَنَّةِ وَالَّذِى نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَفْتَرِقَنَّ أُمَّتِى عَلَى ثَلاَثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً فَوَاحِدَةٌ فِى الْجَنَّةِ وَثِنْتَانِ وَسَبْعُونَ فِى النَّارِ. قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: الْجَمَاعَةُ»[[1084]](#footnote-1084).

وأخرج ابن ماجة من حديث «قَتَادَةُ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ بَنِى إِسْرَائِيلَ افْتَرَقَتْ عَلَى إِحْدَى وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَإِنَّ أُمَّتِى سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً كُلُّهَا فِى النَّارِ إِلاَّ وَاحِدَةً وَهِىَ الْجَمَاعَةُ»[[1085]](#footnote-1085)‌.

پانزدهم- ظهور خوارج: أخرج الحفاظ ذكر الخوارج من حديث جماعة عظيمة من الصحابة وهذا حديث متواتر بالـمعنی؛ اخرج ابن ماجة من حديث زِرّ «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: يَخْرُجُ فِى آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ أَحْدَاثُ الأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الأَحْلاَمِ يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ النَّاسِ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لاَ يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الإِسْلاَمِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ فَمَنْ لَقِيَهُمْ فَلْيَقْتُلْهُمْ فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ عِنْدَ اللَّهِ لِمَنْ قَتَلَهُمْ»[[1086]](#footnote-1086).

وأخرج ابن ماجة من حديث «أَبِى سَلَمَةَ قَالَ قُلْتُ لأَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ هَلْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ج يَذْكُرُ فِى الْحَرُورِيَّةِ شَيْئًا فَقَالَ سَمِعْتُهُ يَذْكُرُ قَوْمًا يَتَعَبَّدُونَ يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلاَتَهُ مَعَ صَلاَتِهِمْ وَصَوْمَهُ مَعَ صَوْمِهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ. أَخَذَ سَهْمَهُ فَنَظَرَ فِى نَصْلِهِ فَلَمْ يَرَ شَيْئًا فَنَظَرَ فِى رِصَافِهِ فَلَمْ يَرَ شَيْئًا فَنَظَرَ فِى قِدْحِهِ فَلَمْ يَرَ شَيْئًا فَنَظَرَ فِى الْقُذَذِ فَتَمَارَى هَلْ يَرَى شَيْئًا أَمْ لاَ»[[1087]](#footnote-1087).

وأخرج ابن ماجة «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّامِتِ عَنْ أَبِى ذَرٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ بَعْدِى مِنْ أُمَّتِى - أَوْ سَيَكُونُ بَعْدِى مِنْ أُمَّتِى - قَوْمًا يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لاَ يُجَاوِزُ حُلُوقَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ ثُمَّ لاَ يَعُودُونَ فِيهِ هُمْ شِرَارُ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ». قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الصَّامِتِ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِرَافِعِ بْنِ عَمْرٍو أَخِى الْحَكَمِ بْنِ عَمْرٍو الْغِفَارِىِّ فَقَالَ وَأَنَا أَيْضًا قَدْ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ»[[1088]](#footnote-1088).

وأخرج ابن ماجة «عَنْ أَبِى الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج بِالْجِعِرَّانَةِ وَهُوَ يَقْسِمُ التِّبْرَ وَالْغَنَائِمَ وَهُوَ فِى حِجْرِ بِلاَلٍ فَقَالَ رَجُلٌ اعْدِلْ يَا مُحَمَّدُ فَإِنَّكَ لَمْ تَعْدِلْ. فَقَالَ: وَيْلَكَ وَمَنْ يَعْدِلُ بَعْدِى إِذَا لَمْ أَعْدِلْ. فَقَالَ عُمَرُ دَعْنِى يَا رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى أَضْرِبَ عُنُقَ هَذَا الْمُنَافِقِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج إِنَّ هَذَا فِى أَصْحَابٍ - أَوْ أُصَيْحَابٍ - لَهُ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لاَ يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ»[[1089]](#footnote-1089).

وأخرج ابن ماجة من حديث نافع «عَنِ ابْنِ عُمَرَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: يَنْشَأُ نَشْءٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لاَ يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ كُلَّمَا خَرَجَ قَرْنٌ قُطِعَ. قَالَ ابْنُ عُمَرَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ « كُلَّمَا خَرَجَ قَرْنٌ قُطِعَ. أَكْثَرَ مِنْ عِشْرِينَ مَرَّةً حَتَّى يَخْرُجَ فِى عِرَاضِهِمُ الدَّجَّالُ»[[1090]](#footnote-1090).

وأخرج ابن ماجة من حديث قتادة «عن أَنَسٍ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج يَخْرُجُ قَوْمٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَوْ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ أَوْ حُلُوقَهُمْ سِيمَاهُمْ التَّحْلِيقُ إِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ أَوْ إِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُم»[[1091]](#footnote-1091).

شانزدهم و هفدهم- قدریه و مرجئه پیدا شدند: أخرج ابن ماجة من حديث «جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ مَجُوسَ هَذِهِ الأُمَّةِ الْمُكَذِّبُونَ بِأَقْدَارِ اللَّهِ إِنْ مَرِضُوا فَلاَ تَعُودُوهُمْ وَإِنْ مَاتُوا فَلاَ تَشْهَدُوهُمْ وَإِنْ لَقِيتُمُوهُمْ فَلاَ تُسَلِّمُوا عَلَيْهِمْ»[[1092]](#footnote-1092).

وأخرج ابن ماجة من حديث عكرمة «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: صِنْفَانِ مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ لَيْسَ لَهُمَا فِى الإِسْلاَمِ نَصِيبٌ الْمُرْجِئَةُ وَالْقَدَرِيَّةُ»[[1093]](#footnote-1093).

هیجدهم- روافض پیدا شدند: أخرج الحاكم «عن عليس قال: دعاني رسول الله ج فقال: يا علي إن فيك من عيسى÷ مثلا، أبغضته اليهود حتى بهتوا أمه وأحبته النصارى حتى أنزلوه بالمنزلة التي ليس بها، قال: وقال علي: ألا وأنه يهلك في محب مطري يفرطني بما ليس في ومبغض مفتر يحمله شنآني على أن يبهتني، ألا وأني لست بنبي، ولا يوحى إلي، ولكني أعمل بكتاب الله، وسنة نبيه ج ما استطعت، فما أمرتكم به من طاعة الله تعالى، فحق عليكم طاعتي فيما أحببتم أو كرهتم، وما أمرتكم بمعصية أنا وغيري فلا طاعة لأحد في معصية الله عز وجل إنما الطاعة في الـمعروف»[[1094]](#footnote-1094).

و این چهار مذهب باطل منشأ تولد سائر مذاهب باطله شد بمنزلهء چهار خلط[[1095]](#footnote-1095) نسبت تولد امراض شتی.

نوزدهم- استحلال فروج به تأویل آن که متعه است و استحلال خمور به تاویل آنکه نبیذ است و استحلال معازف در این زمانه پیدا شد أخرج البخاري «عن أبي عامر وأبي مالك الاشعري قال سمعت رسول الله ج يقول لَيَكُونَنَّ مِنْ أُمَّتِى أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحِرَ[[1096]](#footnote-1096) وَالْحَرِيرَ وَالْخَمْرَ وَالْمَعَازِفَ، وَلَيَنْزِلَنَّ أَقْوَامٌ إِلَى جَنْبِ عَلَمٍ يَرُوحُ عَلَيْهِمْ بِسَارِحَةٍ لَهُمْ، يَأْتِيهِمْ - يَعْنِى الْفَقِيرَ - لِحَاجَةٍ فَيَقُولُوا ارْجِعْ إِلَيْنَا غَدًا. فَيُبَيِّتُهُمُ اللَّهُ وَيَضَعُ الْعَلَمَ، وَيَمْسَخُ آخَرِينَ قِرَدَةً وَخَنَازِيرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»[[1097]](#footnote-1097).

أخرج ابن ماجة من حديث «خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ عَنْ أَبِى أُمَامَةَ الْبَاهِلِىِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج لاَ تَذْهَبُ اللَّيَالِى وَالأَيَّامُ حَتَّى تَشْرَبَ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِى الْخَمْرَ يُسَمُّونَهَا بِغَيْرِ اسْمِهَا»[[1098]](#footnote-1098).

وأخرج ابن ماجة من حديث «ثَابِتِ بْنِ السِّمْطِ عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج يَشْرَبُ نَاسٌ مِنْ أُمَّتِى الْخَمْرَ بِاسْمٍ يُسَمُّونَهَا إِيَّاه »[[1099]](#footnote-1099).

«ووجدت في كتاب تخريج أحاديث الرافعی للحافظ ابن حجر العسقلاني قال روي عبد الرزاق عن معمر لو أن رجلاً أخذ بقول أهل الـمدينة في استماع الغناء واتيان النساء في أدبارهن وبقول أهل مكة في الـمتعة والصرف وبقول أهل الكوفة في الـمسكر[[1100]](#footnote-1100) كان شر عباد الله»[[1101]](#footnote-1101).

بیستم- ارتفاع امن از مسلمانان در میان خودها به سبب آنکه یکی پدر یکی کشته بود و یکی برادر یکی تا آنکه مختفی شدند از یک دیگر و نماز در مسجد نتوانستند خواند.

أخرج مسلم من حدیث شفیق «عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج فَقَالَ: أَحْصُوا لِى كَمْ يَلْفِظُ الإِسْلاَمَ. قَالَ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ج أَتَخَافُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ مَا بَيْنَ السِّتِّمِائَةِ إِلَى السَّبْعِمِائَةِ قَالَ: إِنَّكُمْ لاَ تَدْرُونَ لَعَلَّكُمْ أَنْ تُبْتَلَوْا. قَالَ فَابْتُلِينَا حَتَّى جَعَلَ الرَّجُلُ مِنَّا لاَ يُصَلِّى إِلاَّ سِرًّا»[[1102]](#footnote-1102).

بیست و یکم- ریاست جمعی که استحقاق ریاست نداشتند یا مفضول بودند به نسبت مستحقین خلافت مرّ مِن حدیث حذیفه «يرث دنياكم شراركم»[[1103]](#footnote-1103).

أخرج البخاري وغيره من حديث «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ بَيْنَمَا النَّبِىُّ ج فِى مَجْلِسٍ يُحَدِّثُ الْقَوْمَ جَاءَهُ أَعْرَابِىٌّ فَقَالَ مَتَى السَّاعَةُ؟ قَالَ: إِذَا ضُيِّعَتِ الأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ. قَالَ: كَيْفَ إِضَاعَتُهَا قَالَ إِذَا وُسِّدَ الأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ»[[1104]](#footnote-1104).

وأخرج البغوي من حديث عبدالله ابن دينار «عَنِ ابْنِ عُمَرَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِذَا مَشَتْ أُمَّتِي الْمُطَيْطَاءَ، وَخَدَمَتْهُمْ أَبْنَاءُ الْمُلُوكِ أَبْنَاءُ فَارِسَ وَالرُّومِ، سَلَّطَ اللَّهُ شِرَارَهَا عَلَى خِيَارِهَا»[[1105]](#footnote-1105).

و این معنی در زمان حضرت عثمان متحقق شد.

بیست و دوم- فتور عظیم افتاد در اقامت ارکان اسلام: أخرج ابن ماجة من حديث عثمان بن خثيم «عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: سَيَلِى أُمُورَكُمْ بَعْدِى رِجَالٌ يُطْفِئُونَ السُّنَّةَ وَيَعْمَلُونَ بِالْبِدْعَةِ وَيُؤَخِّرُونَ الصَّلاَةَ عَنْ مَوَاقِيتِهَا فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكْتُهُمْ كَيْفَ أَفْعَلُ قَالَ: تَسْأَلُنِى يَا ابْنَ أُمِّ عَبْدٍ كَيْفَ تَفْعَلُ لاَ طَاعَةَ لِمَنْ عَصَى اللَّه»[[1106]](#footnote-1106).

وأخرج البخاري وغيره وهذا لفظ البغوي «عن ثابت عن انسٍ قال مَا أَعْرِفُ منكُمُ شَيْئاً كُنْتُ أَعْهَدُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ج لَيْسَ قَوْلَكُمْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ. قلنا يا أَبَا حَمْزَةَ الصَّلاَةَ قَالَ قَدْ صَلَّيْتُمْ حِينَ تَغْرُبُ الشَّمْسُ أَفَكَانَتْ تِلْكَ صَلاَةُ رَسُولِ اللَّهِ ج ثم قَالَ عَلَى أَنِّى لَمْ أَرَ زَمَاناً خَيْراً للعَامِلٍ مِنْ زَمَانِكُمْ هَذَا إِلاَّ أَنْ يَكُونَ زَمَاناً مَعَ نَبِىٍّ»[[1107]](#footnote-1107).

وقد مرّ حديث انس وغيره «إذا مات أبو بكر وعمر وعثمان فتباً لكم» وفي لفظ «فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَمُوتَ فَمُتْ»[[1108]](#footnote-1108).

و معلوم است از تاریخ که اقامت حج بعد حضرت عثمانس هیچ خلیفه به ذات خود نه کرده است بلکه نائبی را مقرر کردند و حضرت مرتضیس برای آن اقامت حج به ذات خود نتوانست نمود بلکه در بعضی سنین نائب هم نتوانست فرستاد کما هو مذکور فی المستدرک[[1109]](#footnote-1109)، و معاویه بن ابی سفیانس ابان بن عثمان را امیر الحج ساخته بود در ایام خلافت خود حال آنکه خلفای سابق اقامت حج به نفس خود می‌کردند الا بعذر و اقامت حج ضمیمه خلافت بود بلکه از خواص خلیفه چنانکه بر تخت نشستن و تاج بر سر نهادن یا در کوشک بادشاهان پیشین اقامت نمودن در اکاسره و قیاصره علامت بادشاهی بود.

بیست و سوم- اختیار تشدد در عبادات و راضی به رخص شرعیه نشدن: في الـمصابيح «قَالَ رَسُولُ اللَّه ج إِنَّ هَذَا الدِّينَ يُسْرٌ وَلَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَلَبَهُ فَسَدِّدُوا وَقَارِبُوا وَأَبْشِرُوا وَاسْتَعِينُوا بِالْغَدْوَةِ وَالرَّوْحَةِ وَشَيْءٍ مِنْ الدَّلْجَةِ»[[1110]](#footnote-1110).

ذكر البغوي «عن عمير قال من أدركت من أصحاب النبي ج أكثر من سبعين فما رأيت قوماً أهون سيرة ولا أقل تشديدا منهم قال ابراهيم إذا بلغك في الإسلام أمران فخذ أيسرهما وقال الشعبي إذا اختلف عليك في أمرين فخذ أيسرهما وقال الشعبي إذا اختلف عليك في أمرين فخذ أيسرهما فإن أيسرهما أقربهما من الحق لأن الله سبحانه وتعالى يقول: ﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾»[[1111]](#footnote-1111).

و از این آثار مفهوم می‌شود که تلقُّط رخص از مذاهب اربعه بعد از آنکه نص قرآن و حدیث مشهور و اجماع سلف و قیاس جلی و حدیث صحیح از آن باز نداشته باشد حسن است خلافا للفقهاء الـمتأخرين بل نسبه بعضهم إلى الفسق.

بیست و چهارم- آنحضرت ج دو فتنه را ذکر فرمودند: أخرج البغوي من حديث «حذيفة قال قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَيَكُونُ بَعْد هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ كَمَا كَانَ قَبْلَهُ شَرٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: فَمَا الْعِصْمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: السَّيْفُ، قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ السَّيْفِ بَقِيَّةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، تَكُونُ إِمَارَةٌ عَلَى أَقْذَاءٍ وَهُدْنَةٌ عَلَى دَخَنٍ، قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَنْشَأُ دُعَاةُ الضَّلالَةِ، فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةٌ جَلَدَ ظَهْرَكَ، وَأَخَذَ مَالَكَ، فَالْزَمْهُ وَإِلا قُمْتَ وَأَنْتَ عَاضٌّ عَلَى جَذْلِ شَجَرَةٍ»[[1112]](#footnote-1112).

وفي لفظ «قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ج إِنَّا كُنَّا فِي جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ، فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ؟ قَالَ نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ، قَالَ: قُلْتُ: وَمَا دَخَنُهُ؟ قَالَ: قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيٍ، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ، فَقُلْتُ: فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ؟ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا، قَذَفُوهُ فِيهَا، قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ج صِفْهِمْ لَنَا، قَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا، قُلْتُ: فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ؟ قَالَ: تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ، قُلْتُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ جَمَاعَةٌ وَلا إِمَامٌ، قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»[[1113]](#footnote-1113).

وأخرج مسلم عن عتبة بن غزوان حديثا طويلا في آخره «وَإِنَّهَا لَمْ تَكُنْ نُبُوَّةٌ قَطُّ إِلاَّ تَنَاسَخَتْ حَتَّى يَكُونَ آخِرُ عَاقِبَتِهَا مُلْكًا فَسَتَخْبُرُونَ وَتُجَرِّبُونَ الأُمَرَاءَ بَعْدَنَا»[[1114]](#footnote-1114).

و تفسیر این دو فتنه در کلام سعید بن المسیب/ است «قال سعيد بن الـمسيب: ثارت الفتنة الأولى فلم يبق ممن شهد بدراً أحدٌ ثم كانت الثانية فلم يبق ممن شهد الحديبية احدٌ قال واظن لو كانت الثالثة لم ترتفع وفي الناس طباخ قال البغوي أراد بالفتنة الأولى مقتل عثمان وبالثانيه الحرة وقوله طباخٌ أي خير ونفع يقال فلان لا طبخ له أي لا عقل له»[[1115]](#footnote-1115).

پس فتنه‌ی اولی مقتل حضرت عثمان و ما بعد او است الا آنکه خلافت معاویه بن ابی سفیان مستقر شد و فتنه‌ی ثانیه بعد فوت معاویه بن ابی سفیان تا استقرار خلافت عبدالملک. در روایت اولی واقعهء ردت که در زمان حضرت ابوبکر صدیقس واقع شده بود فتنه شمرده‌اند به اعتبار شدت بر مسلمین و در روایت ثانیه ردت را فتنه نشمرده‌اند، زیرا که این واقعه بین المسلمین نبود بلکه در میان مسلمین و کفار بود.

بیست و پنجم- آن حضرت ج برای نشو و نمای ملت اسلامیه صورتی معین فرمودند که تا آخر عهد حضرت عثمانس متحقق شد و بعد از آن انذار بفتن نمودند أخرج البغوي «عن عروة بن الزبير عن كرز بن علقمة الخزاعي قال قال اعرابيٌ يا رسول الله! هل للإسلام منتهيً قال نعم ايّما أهل بيت من العرب والعجم أراد الله بهم خيراً أدخل الله عليهم الإسلام قال ثم ماذا يا رسول الله قال ثم يقع الفتن كانها الظلل قال فقال الاعرابي كلا يا رسول الله فقال النبي ج والذي نفسي بيده ثم لتعودن فيها اساود صباء يضرب بعضكم رقاب بعض قوله اساود اي حياتٍ وقوله صباء جمع صابئ، وصبا إذا مال من دين إلى دين»[[1116]](#footnote-1116).

بیست و ششم- آن حضرت ج در تعداد فتن بیان فرمودند: أخرج البغوي «عن عَوْفَ بْنَ مَالِكٍ، قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ ج فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ وَهُوَ فِي قُبَّةِ أَدَمٍ، فَقَالَ: اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ: مَوْتِي، ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ مُوتَانٌ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْغَنَمِ، ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ، فَيَظَلُّ سَاخِطًا، ثُمَّ فِتْنَةٌ لا يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلا دَخَلَتْهُ، ثُمَّ هُدْنَةٌ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الأَصْفَرِ، فَيَغْدِرُونَ، فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً، تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا»[[1117]](#footnote-1117).

بعد انتقال آن حضرت ج به رفیق اعلی فتح بیت المقدس واقع شد، بعد از آن طاعون عمواس، بعد از آن کثرت مال در زمان حضرت عثمانر، بعد از آن فتنه مستطیره عامه که به سبب شهادت حضرت عثمان پدیدار گشت.

بیست و هفتم- أخرج البغوي من حديث «جُبَيْرِ بْنِ نُفَيْرٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ يُخَامِرَ، عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: عُمْرَانُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ خَرَابُ يَثْرِبَ، وَخَرَابُ يَثْرِبَ خُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ، وَخُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ فَتْحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ، وَفَتْحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ خُرُوجُ الدَّجَّالِ، ثُمَّ ضَرَبَ عَلَى فَخِذَيِ الَّذِي حَدَّثَهُ يَعْنِي: مُعَاذًا أَوْ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا لَحَقٌّ كَمَا أَنْتَ هَاهُنَا، أَوْ كَمَا أَنْتَ قَاعِد»[[1118]](#footnote-1118).

بیت المقدس اینجا کنایه از اقلیم شام است، زیرا که بیت المقدس افضل و اقدم بقاع اوست و نشست انبیای بنی اسرائیل‡ و ملوک ایشان آنجا بود و عمران شام در زمان خلافت حضرت عثمان و امارت معاویه ابن ابی سفیان از جانب حضرت عثمان واقع شد و خراب یثرب قتل حضرت عثمان و بر آمدن حضرت مرتضی به جانب عراق و خروج ملحمه حرب جمل و صفین است و فتح قسطنطنیه در زمان امارت معاویه بن ابی سفیان به ظهور آمد. اینجا حیرتی بخاطر می‌رسد که خروج دجال را متعاقب قسطنطنیه آورده شد حال آنکه زیاده از هزار سال از فتح قسطنطنیه گذشت و هنوز بوئی از خروج دجال به مشام نه رسید همچنین در حدیث حذیفه که مذکور شد که «لا تقوم الساعة حتى تقاتلوا إمامكم، وتجتلدوا بأسيافكم»[[1119]](#footnote-1119). این لفظ مُنبی است از آنکه واقعه‌ی قتل امام و اجتلاد به اسیاف علامت قیامت است حالانکه زیاده از هزار سال منقضی شد و اثری از ساعت ظهور نه کرد و همچنین «بُعِثْتُ أَنَا وَالسَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ»[[1120]](#footnote-1120). و همچنین آیت: ﴿ٱقۡتَرَبَتِ ٱلسَّاعَةُ وَٱنشَقَّ ٱلۡقَمَرُ ١﴾ [القمر: 1][[1121]](#footnote-1121). إلى غير ذلك من احاديث وآيات في هذا الـمعنی مما لايحصي.

و جوابش آنست که خروج دجال و قیام ساعت یا هر فتنه‌ی که مذکور شد ربطی دارد مانند ربط نشاندن نهال به بار آوردن آن نهال گویا ابتدای حرکت این فتنه است، و غایت آن خروج دجال و قیام ساعت و لهذا حضرت نوع÷ انذار قوم خود فرمودند به دجال با وجود بُعد حضرت نوح به زمان ظهور دجال. وقتی که شخصی نهالی می‌نشاند میگوید که عقب نشاندن آن نهال بار آوردن است و هر سعی که می‌کند از سقی و ساختن شربت نخله و غیر آن غایتش بار آوردن است سخن هر جا منتهی می‌شود آخر آن خروج دجال است. و اینجا سری است دقیق که بدون تمهید مقدمات نتوان به آن زبان کشاد وليس هذا مقامه.

بیست و هشتم- حدیث ابوعبیده بن الجراح و معاذ بن جبل: «قال رسول الله ج إِنَّهُ بَدَأَ هَذَا الأَمْرُ نُبُوَّةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَائِنٌ خِلافَةً وَرَحْمَةً، ثُمَّ كَائِنٌ مُلْكًا عَضَوضًا، ثُمَّ كَائِنٌ عُتُوًّا وَجَبْرِيَّةً وَفَسَادًا فِي الأُمَّةِ، يَسْتَحِلُّونَ الْحَرِيرَ وَالْخُمُورَ وَالْفُرُوجَ وَالْفَسَادِ فِي الأُمَّةِ، يُنْصَرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَيُرْزَقُونَ أَبَدًا حَتَّى يَلْقُوا اللَّهَ»[[1122]](#footnote-1122).

بیست و نهم- اخرج ابن ماجة من حديث زيد بن وهب «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ انْتَهَيْتُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَهُوَ جَالِسٌ فِى ظِلِّ الْكَعْبَةِ وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ بَيْنَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج فِى سَفَرٍ إِذْ نَزَلَ مَنْزِلاً فَمِنَّا مَنْ يَضْرِبُ خِبَاءَهُ وَمِنَّا مَنْ يَنْتَضِلُ وَمِنَّا مَنْ هُوَ فِى جَشَرِهِ[[1123]](#footnote-1123) إِذْ نَادَى مُنَادِيهِ الصَّلاَةُ جَامِعَةٌ فَاجْتَمَعْنَا فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَخَطَبَنَا فَقَالَ: إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِىٌّ قَبْلِى إِلاَّ كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ خَيْرًا لَهُمْ وَيُنْذِرَهُمْ مَا يَعْلَمُهُ شَرًّا لَهُمْ وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَتْ عَافِيَتُهَا فِى أَوَّلِهَا وَإِنَّ آخِرَهُمْ يُصِيبُهُمْ بَلاَءٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرُونَهَا ثُمَّ تَجِىءُ فِتَنٌ يُرَقِّقُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِى ثُمَّ تَنْكَشِفُ ثُمَّ تَجِىءُ فِتْنَةٌ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِى. ثُمَّ تَنْكَشِفُ فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يُزَحْزَحَ عَنِ النَّارِ وَيُدْخَلَ الْجَنَّةَ فَلْتُدْرِكْهُ مَوْتَتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَلْيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِى يُحِبُّ أَنْ يَأْتُوا إِلَيْهِ وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةَ يَمِينِهِ وَثَمَرَةَ قَلْبِهِ فَلْيُطِعْهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الآخَرِ. قَالَ فَأَدْخَلْتُ رَأْسِى مِنْ بَيْنِ النَّاسِ فَقُلْتُ أَنْشُدُكَ اللَّهَ أَنْتَ سَمِعْتَ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج قَالَ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى أُذُنَيْهِ فَقَالَ سَمِعَتْهُ أُذُنَاىَ وَوَعَاهُ قَلْبِى»[[1124]](#footnote-1124).

سی‌ام- أخرج البغوي من حديث «قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، عَنْ مِرْدَاسٍ الأَسْلَمِيِّ، قَالَ النَّبِيُّ ج: يَذْهَبُ الصَّالِحُونَ الأَوَّلَ فَالأَوَّلَ، وَيَبْقَى حُفَالَةٌ كَحُفَالَةِ الشَّعِيرِ أَوِ التَّمْرِ، لا يُبَالِيهِمُ اللَّهُ بَالَةً»[[1125]](#footnote-1125).

و به همین قیاس چیزهای بسیاری را آن حضرت ج بیان فرموده‌اند که در باب فِتن و باب تغیر الناس و در ابواب متفرقه میتوان یافت لیکن در این جا هم بر این قدر اکتفا کنیم الغرفة تنبئ عن الغدير والجفة تحكي عن البَيدر الكبير[[1126]](#footnote-1126).

باز آن حضرت ج برای زمان ظهور شرور احکام و مصالح ملحده تشریع نمودند و در احادیث بسیار فرمودند که چون زمان کذا وکذا ظاهر شود باید که شما چنین کار کنید و چنان عمل نمائید.

اول: غیر مستحق خلافت چون مسلط شود واجب است اطاعت او فيما وافق الشرع لا فيما خالفه.

دوم: خروج کرده نشود بر وی و قتال نموده نشود با وی مگر آنکه کفر صریح از وی ظاهر گردد و این مضمون متواتر بالمعنی است: فمِن حديث أنس ان النبي ج قال لابي ذر: «اسْمَعْ وَأَطِعْ وَلَوْ لِعَبْدٍ حَبَشِيٍّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيبَةٌ»[[1127]](#footnote-1127).

ومن حديث أم الحصين انها سمعت النبي ج يخطب في حجة الوداع وهو يقول: «وَلَوِ اسْتُعْمِلَ عَلَيْكُمْ عَبْدٌ يَقُودُكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِﻷ فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا»[[1128]](#footnote-1128).

ومن حديث «عَنْ عَبْدِ اللَّهِس عَنِ النَّبِىِّ ج قَالَ: السَّمْعُ وَالطَّاعَةُ عَلَى الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ، فِيمَا أَحَبَّ وَكَرِهَ، مَا لَمْ يُؤْمَرْ بِمَعْصِيَةٍ، فَإِذَا أُمِرَ بِمَعْصِيَةٍ فَلاَ سَمْعَ وَلاَ طَاعَةَ»[[1129]](#footnote-1129).

ومن حديث «علي ان رسول الله ج قال: لاَ طَاعَةَ فِى مَعْصِيَةٍ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِى الْمَعْرُوفِ»[[1130]](#footnote-1130).

ومن حديث «النواس بن سمعان قال قال رسول الله ج لاَ طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِى مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»[[1131]](#footnote-1131).

ومن حديث «عبادة بن الصامت قال: دَعَانَا النَّبِيُّ ج فَبَايَعْنَاهُ، فَقَالَ فِيمَا أَخَذَ عَلَيْنَا، أَنْ بَايَعَنَا عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي مَنْشَطِنَا وَمَكْرَهِنَا وَعُسْرِنَا وَيُسْرِنَا وَأُثْرَةٍ عَلَيْنَا، وَأَنْ لاَ نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ إِلاَّ أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا عِنْدَكُمْ مِنَ اللهِ فِيهِ بُرْهَانٌ»[[1132]](#footnote-1132).

ومن حديث أم سلمة «قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: يَكُونُ عَلَيْكُمْ أَمْرَاءُ تَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ أَنكَرَ فَقَدْ بَرِئَ، وَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ، قَالُوا: أَفَلا نَقْتُلُهُمْ؟ قَالَ: لا، مَا صَلُّوا، لا مَا صَلُّوا»[[1133]](#footnote-1133).

ومن حديث الحارث الاشعري «أَنَّ نَبِيَّ اللَّهِ ج قَالَ: إنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا بِخَمْسِ كَلِماتٍ أَنْ يَعْمَلَ بِهِنَّ، وَأَنْ يَأْمُرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَعْمَلُوا بِهِنَّ، فَكَادَ أَنْ يُبْطِئَ، فَقَالَ لَهُ عِيسَى: إنَّكَ قَدْ أُمِرْتَ بِخَمْسِ كَلَمِاتٍ أَنْ تَعْمَلَ بِهِنَّ، وَأَنْ تَأْمُرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْ يَعْمَلُوا بِهِنَّ، فَإِمَّا أَنْ تُبَلَّغَهُمْ، وَإِمَّا أَنْ أُبَلَّغَهُمْ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي إِنِّي أَخْشَى إِنْ سَبَقْتَنِي أَنْ أُعَذَّبَ، أَوْ يُخْسَفَ بِي، فَجَمَعَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَتَّى امْتَلأَ الْمَسْجِدُ، وَقَعَدُوا عَلَى الشُّرَفِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثمَّ قَالَ: إنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِخَمْسِ كَلِمَاتٍ أَنْ أَعْمَلَ بِهِنَّ، وَآمُرُكُمْ أَنْ تَعْمَلُوا بِهِنَّ، أَوَّلُهُنَّ: أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ، وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، فَإِنَّ مَثَلَ ذَلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ اشْتَرَى عَبْدًا مِن خَاصِّ مَالِهِ بَوَرِقٍ أَوْ ذَهَبٍ، فَقَالَ: هَذِهِ دَارِي، وَهَذَا عَمَلِي، فَاعْمَلْ وَأَدِّ إِلَيَّ عَمَلِي، فَجَعَلَ يَعْمَلُ وَيُؤَدِّي عَمَلَهُ إِلَى غَيْرِ سَيِّدِهِ، فأَيُّكُمْ يَسُرُّهُ أَنْ يَكُونَ عَبْدُهُ كَذَلِكَ؟ وَإِنَّ اللَّهَ عزَّ وَجَلَّ خَلَقَكُمْ وَرَزَقَكُمْ، فَاعْبُدُوهُ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَآمُرَكُمْ بِالصَّلاةِ، فَإِنَّ اللَّهَ يَنْصِبُ وَجْهَهُ لِعَبْدِهِ مَا لمْ يِلْتَفِتْ، فَإِذَا صَلَّيْتُمْ، فَلا تَلْتَفِتُوا وَآمُرَكُمْ بِالصِّيَامِ، فَإِنَّ مَثَلَ الصَّيَامِ كَمَثلِ رَجُلٍ مَعَهُ صُرَرٌ مِنْ مِسْكٍ فِي عِصَابَةٍ كُلُّهُمْ يُحِبُّ أَنْ يَجِدَ رِيحَ الْمِسْكِ وَإِنَّ خُلُوفَ فَمِ الصَّائِمِ أَطْيَبُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ وَآمُرَكُم بِالصَّدَقَةِ، فإنَّ مَثَلَ ذَلِكَ مَثَلُ رَجُلٍ أَسَرَهُ العَدُوُّ، فَشَدُّوا يَدَيْهِ إِلَى عُنُقِهِ، فَقَدَّمُوهُ لِيَضْرِبُوا عُنُقَهُ، فَقَالَ: هَلْ لَكُمْ إِلَى أَنْ أَفْتَدِي نَفْسِي، فَجَعَلَ يَفْتَدِي نَفْسَهُ مِنْهُمْ بِالْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ حتَّى فَكَّ نَفْسَهُ وَآمُرَكُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ كَثِيرًا، فإنَّ مَثَلَ ذَلِكَ كَمَثَلِ رَجُلٍ طَلَبَهُ العَدُوَّ سِرَاعًا فِي أَثَرِهِ، فَأَتَى حِصْنًا حَصِينًا فَتَحَصَّنَ فِيهِ، وَإِنَّ الْعَبْدَ أَحْصَنُ مَا يَكُونُ مِنَ الشَّيْطَانِ إِذَا كَانَ فِي ذِكْرِ اللَّهِ عزَّ وَجَلَّ قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: وأَنَا آمُرُكُمْ بِخَمْسٍ، اللَّهُ أمَرَنِي بِهِنَّ: بِالْجَمَاعَةِ، وَالسَّمْعِ، وَالطَّاعَةِ، وَالْهِجْرَةِ، وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَإِنَّهُ مَنْ خَرَجَ مِنَ الْجَمَاعَةِ قيْدَ شِبْرٍ، فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الإِسْلامِ مِنْ عُنُقِهِ إِلا أَنْ يُرَاجِعَ»[[1134]](#footnote-1134).

ومن حديث «أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَخَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ فَمَاتَ فَمِيتَتُهُ جَاهِلِيَّةٌ وَمَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِى بِسَيْفِهِ يَضْرِبُ بَرَّهَا وَفَاجِرَهَا لاَ يُحَاشِى مُؤْمِناً لإِيمَانِهِ وَلاَ يَفِى لِذِى عَهْدٍ بِعَهْدِهِ فَلَيْسَ مِنْ أُمَّتِى»[[1135]](#footnote-1135).

ومن حديث «عبدالله من مسعود قَالَ: قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ بَعْدِى أَثَرَةً وَأُمُوراً تُنْكِرُونَهَا. قَالَ قُلْنَا مَا تَأْمُرُنَا قَالَ أَدُّوا إِلَيْهِمْ حَقَّهُمْ وَسَلُوا اللَّهَ حَقَّكُمْ»[[1136]](#footnote-1136).

ومن حديث وائل بن حجر «قَالَ سَأَلَ سَلَمَةُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِىُّ رَسُولَ اللَّهِ ج فَقَالَ يَا نَبِىَّ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ قَامَتْ عَلَيْنَا أُمَرَاءُ يَسْأَلُونَا حَقَّهُمْ وَيَمْنَعُونَا حَقَّنَا قَالَ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ»[[1137]](#footnote-1137).

أخرج هذه الأحاديث كلها البغوي.

سوم: چون بیعت برای شخصی منعقد شد و تسلط او مستقر گشت اگر دیگری بر وی خروج نماید و قتال کند او را می‌باید کشت افضل باشد از وی یا مساوی یا مفضول أخرج البغوي «عَنْ عَرْفَجَةَ، عَنِ النَّبيَّ ج قَالَ: مَنْ خَرَجَ عَلَى أُمَّتِي وَهُمْ مُجْتَمِعُوَنَ يُريُدُ أَنْ يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ، فَاقْتُلُوهُ كَائِنًا مَنْ كَانَ»[[1138]](#footnote-1138).

وأخرج البغوي من حديث أبي نضرة «عَنْ أَبِى سَعِيدٍ الْخُدْرِىِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِذَا بُويِعَ لِخَلِيفَتَيْنِ فَاقْتُلُوا الآخَرَ مِنْهُمَا»[[1139]](#footnote-1139).

وأخرج البغوي من حديث ابي حازم «عن ابي هريرة عَنِ النَّبيِّ ج قَالَ: كَانَ بَنُو إِسَرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الأَنْبِيَاءُ كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإِنَّهُ لا نَبِيَّ بَعْدِي، وَسَيَكُونُ خُلَفَاء فَيَكْثُرُونَ، قَالُوا: فَمَا تأْمُرُنَا؟ قَالَ: فُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فَالأَوَّلِ، أَعْطُوهُمْ حَقَّهُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سَائِلُهُمْ عمَّا اسْتَرْعَاهُمْ»[[1140]](#footnote-1140).

وأخرج ابن ماجة من حديث عبدالله بن عمروبن العاص في قصة طويلةٍ «عن النبي قال: مَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةَ يَمِينِهِ وَثَمَرَةَ قَلْبِهِ فَلْيُطِعْهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخَرُ يُنَازِعُهُ فَاضْرِبُوا عُنُقَ الآخَرِ»[[1141]](#footnote-1141).

چهارم: چون در زمان فتنه، خلفاء صلوات را تأخیر کنند چه باید کرد؟ أخرج مسلم «عَنْ أَبِى ذَرٍّ قَالَ قَالَ لِى رَسُولُ اللَّهِ ج: كَيْفَ أَنْتَ إِذَا كَانَتْ عَلَيْكَ أُمَرَاءُ يُؤَخِّرُونَ الصَّلاَةَ عَنْ وَقْتِهَا أَوْ يُمِيتُونَ الصَّلاَةَ عَنْ وَقْتِهَا. قَالَ قُلْتُ فَمَا تَأْمُرُنِى قَالَ صَلِّ الصَّلاَةَ لِوَقْتِهَا فَإِنْ أَدْرَكْتَهَا مَعَهُمْ فَصَلِّ فَإِنَّهَا لَكَ نَافِلَة»[[1142]](#footnote-1142).

پنجم: چون از امرای زمان فتن تعدی در اخذ زکاة واقع شود تدبیر چیست؟ أخرج ابوداود «عن جَابِرِ بْنِ عَتِيكٍ قال قال رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: سَيَأْتِيكُمْ رَكیبٌ مُبَغَّضُونَ فَإِذَا جَاءُوكُمْ فَرَحِّبُوا بِهِمْ وَخَلُّوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَبْتَغُونَ فَإِنْ عَدَلُوا فَلأَنْفُسِهِمْ وَإِنْ ظَلَمُوا فَعَلَيْهَا وَأَرْضُوهُمْ فَإِنَّ تَمَامَ زَكَاتِكُمْ رِضَاهُمْ وَلْيَدْعُوا لَكُمْ»[[1143]](#footnote-1143).

وأخرج ابوداود «عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ جَاءَ نَاسٌ - يَعْنِى مِنَ الأَعْرَابِ - إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ج فَقَالُوا إِنَّ نَاسًا مِنَ الْمُصَدِّقِينَ يَأْتُونَا فَيَظْلِمُونَا. قَالَ فَقَالَ: أَرْضُوا مُصَدِّقِيكُمْ. قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَإِنْ ظَلَمُونَا قَالَ: أَرْضُوا مُصَدِّقِيكُمْ وَإِنْ ظُلِمْتُمْ»[[1144]](#footnote-1144).

ششم: تخلی برای عبادت در زمان اول ممنوع بود در زمان فتنه محبوب و مطلوب شد أخرج الترمذي «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ مَرَّ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ج بِشِعْبٍ فِيهِ عُيَيْنَةٌ مِنْ مَاءٍ عَذْبَةٌ فَأَعْجَبَتْهُ لِطِيبِهَا فَقَالَ لَوِ اعْتَزَلْتُ النَّاسَ فَأَقَمْتُ فِى هَذَا الشِّعْبِ وَلَنْ أَفْعَلَ حَتَّى أَسْتَأْذِنَ رَسُولَ اللَّهِ ج فَذَكَرَ ذَلِكَ لِرَسُولِ اللَّهِ ج فَقَالَ: لاَ تَفْعَلْ فَإِنَّ مَقَامَ أَحَدِكُمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ صَلاَتِهِ فِى بَيْتِهِ سَبْعِينَ عَامًا أَلاَ تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَيُدْخِلَكُمُ الْجَنَّةَ اغْزُوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ قَاتَلَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فُوَاقَ نَاقَةٍ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ»[[1145]](#footnote-1145).

وأخرج احمد «عَنْ أَبِى أُمَامَةَ قَالَ خَرَجْنَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج فِى سَرِيَّةٍ مِنْ سَرَايَاهُ - قَالَ - فَمَرَّ رَجُلٌ بِغَارٍ فِيهِ شَىْءٌ مِنْ مَاءٍ - قَالَ - فَحَدَّثَ نَفْسَهُ بِأَنْ يُقِيمَ فِى ذَلِكَ الْغَارِ فَيَقُوتُهُ مَا كَانَ فِيهِ مِنْ مَاءٍ وَيُصِيبُ مَا حَوْلَهُ مِنَ الْبَقْلِ وَيَتَخَلَّى مِنَ الدُّنْيَا ثُمَّ قَالَ لَوْ أَنِّى أَتَيْتُ نَبِىَّ اللَّهِ ج فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لَهُ فَإِنْ أَذِنَ لِى فَعَلْتُ وَإِلاَّ لَمْ أَفْعَلْ. فَأَتَاهُ فَقَالَ يَا نَبِىَّ اللَّهِ إِنِّى مَرَرْتُ بِغَارٍ فِيهِ مَا يَقُوتُنِى مِنَ الْمَاءِ وَالْبَقْلِ فَحَدَّثَتْنِى نَفْسِى بِأَنْ أُقِيمَ فِيهِ وَأَتَخَلَّى مِنَ الدُّنْيَا. قَالَ فَقَالَ النَّبِىُّ ج: إِنِّى لَمْ أُبْعَثْ بِالْيَهُودِيَّةِ وَلاَ بِالنَّصْرَانِيَّةِ وَلَكِنِّى بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ وَالَّذِى نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَغَدْوَةٌ أَوْ رَوْحَةٌ فِى سَبِيل اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَلَمُقَامُ أَحَدِكُمْ فِى الصَّفِّ خَيْرٌ مِنْ صَلاَتِهِ سِتِّينَ سَنَةً»[[1146]](#footnote-1146).

أخرج البغوي «عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرُ مَالِ الْمُسْلِمِ الْغَنَمَ يَتَّبِعُ بِهَا شَعَفَ الْجِبَالِ، وَمَوَاقِعَ الْمَطَرِ، يَفِرُّ بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ»[[1147]](#footnote-1147).

وأخرج البغوي «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: سَتَكُونُ فِتَنٌ الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ، وَالْقَائِمُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِى، وَالْمَاشِى فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِى، مَنْ تَشَرَّفَ لَهَا تَسْتَشْرِفْهُ، فَمَنْ وَجَدَ فِيهَا مَلْجَأً أَوْ مَعَاذًا فَلْيَعُذْ بِهِ»[[1148]](#footnote-1148).

هفتم: کسی که بیعت بر هجرت کرده باشد تعرّب[[1149]](#footnote-1149) در این زمان جائز باشد أخرج النسائي «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الأَكْوَعِ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ فَقَالَ يَا ابْنَ الأَكْوَعِ ارْتَدَدْتَ عَلَى عَقِبَيْكَ وَذَكَرَ كَلِمَةً مَعْنَاهَا وَبَدَوْتَ. قَالَ لاَ وَلَكِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج أَذِنَ لِى فِى الْبُدُوِّ»[[1150]](#footnote-1150).

هشتم: امر به معروف و نهی از منکر از واجبات اسلام بود در زمان فتنه ساقط شد أخرج الترمذي وابن ماجة «عن ابي بكر الصديقس قال يَأَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ تَقْرَءُونَ هَذِهِ ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ﴾ [المائدة: 105]، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: إِنَّ النَّاسَ إِذَا رَأَوْا مُنْكَرًا، فَلَمْ يُغَيِّرُوهُ، يُوشِكُ أَنْ يَعُمَّهُمُ اللَّهُ بِعِقَابِهِ»[[1151]](#footnote-1151).

وأخرج الترمذي وابن ماجة «عن أبي ثعلبة الخشني في قوله تعالى: ﴿عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ لَا يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا ٱهۡتَدَيۡتُمۡ﴾ قال أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ سَأَلْتُ عَنْهَا خَبِيرًا، سَأَلْتُ عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ ج فَقَالَ: بَلِ ائْتَمِرُوا بِالْمَعْروفِ وَتَنَاهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، حَتَّى إِذَا رَأَيْتَ شُحًّا مُطَاعًا، وَهَوًى مُتَّبَعًا، وَدُنْيَا مُؤْثَرَةً، وَإِعْجَابَ كُلِّ ذِي رَأْيٍ بِرَأْيِهِ، وَرَأَيْتَ أَمْرًا لا بُدَّ لَكَ مِنْهُ، فَعَلَيْكَ نَفْسَكَ، وَدَعْ أَمْرَ الْعَوَامِّ، فَإِنَّ وَرَاءَكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ فِيهِنَّ، قَبَضَ عَلَى الْجَمْرِ، لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسِينَ رَجُلا يَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ، وَزَادَنِي غَيْرُهُ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ»[[1152]](#footnote-1152).

واخرج الترمذی «عن عبدالله بن عمرو بن العاص أن النبي ج قال كيف بك إذا ابقيت في حثالة من الناس[[1153]](#footnote-1153) مرجت عهودهم وأماناتهم واختلفوا فكانوا هكذا وشبك بين أصابعه قال فبم تأمرني قال عليك بما تعرف ودع ما تنكر وعليك بخاصة نفسك وإياك وعوامّهم وفي رواية ألزم بيتك واملك عليك لسانك وخذ ما تعرف ودع ما تنكر وعليك بأمر خاصة نفسك ودع أمر العامة»[[1154]](#footnote-1154).

نهم: چون قریش بر ملک تجاحف[[1155]](#footnote-1155) کنند حصه از فئ نباید گرفت أخرج ابوداود من حديث ذي الزوائد صاحب رسول الله ج يقول: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج في حَجَّةِ الْوَدَاعِ أَمَرَ النَّاسَ وَنَهَاهُمْ، ثُمَّ قَالَ: هَلْ بَلَّغْتُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ، ثُمَّ قَالَ: إِذَا تَجَاحَفَتْ، قُرَيْشٌ الْمُلْكُ فيما بَيْنَهَا وعاد الْعَطَاءُ اوكان رشاً فَدَعُوهُ»[[1156]](#footnote-1156).

دهم: صحبت خلفاء در زمان اول سعادتی عظیم بود و در عهد فتنه احتراز از صحبت ملوک لازم است في الـمشكوة «عن عمر بن الخطابس قال قال رسول الله ج: إنه تصيب أمتي في آخر الزمان من سلطانهم شدائد لا ينجو منه إلا رجلٌ عرف دين الله فجاهد عليه بلسانه ويده وقلبه فذلك الذي سبقت له السوابق ورجل عرف دين الله فصدق به ورجل عرف دين الله فسكت عليه فان رأی من يعمل الخير أحبه عليه وان رأی من يعمل بباطل أبغضه عليه فذلك ينجو على ابطانه كله»[[1157]](#footnote-1157).

یازدهم: امضای قول خلیفه در زمان سابق حجتی بود ودر ایام فتنه این معنی منقطع شد، أخرج مسلم «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: مَا مِنْ نَبِىٍّ بَعَثَهُ اللَّهُ فِى أُمَّةٍ قَبْلِى إِلاَّ كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوَارِيُّونَ وَأَصْحَابٌ يَأْخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَيَقْتَدُونَ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِنَّهَا تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يَقُولُونَ مَا لاَ يَفْعَلُونَ وَيَفْعَلُونَ مَا لاَ يُؤْمَرُونَ فَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِيَدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِلِسَانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَمَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَيْسَ وَرَاءَ ذَلِكَ مِنَ الإِيمَانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ»[[1158]](#footnote-1158).

في الـمشكوة «عن ابن مسعود قال: مَن كانَ مُسْتَنًّا، فَلْيَسْتَنَّ بمن قد ماتَ، فإنَّ الحيَّ لا تُؤمَنُ عليه الفِتْنَةُ، أولئك أصحابُ محمد ج، كانوا أفضلَ هذه الأمة: أبرَّها قلوبًا، وأعمقَها علمًا، وأقلَّها تكلُّفًا، اختارهم الله لصحبة نبيِّه، ولإقامة دِينه، فاعرِفوا لهم فضلَهم، واتبعُوهم على أثرهم، وتمسَّكوا بما استَطَعْتُم من أخلاقِهم وسيَرِهم، فإنهم كانوا على الهُدَى الـمستقيم» رواه رزين[[1159]](#footnote-1159).

أخرج ابن ماجة «عن الْعِرْبَاضَ بْنَ سَارِيَةَ يَقُولُ قَامَ فِينَا رَسُولُ اللَّهِ ج ذَاتَ يَوْمٍ فَوَعَظَنَا مَوْعِظَةً بَلِيغَةً وَجِلَتْ مِنْهَا الْقُلُوبُ وَذَرَفَتْ مِنْهَا الْعُيُونُ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَعَظْتَنَا مَوْعِظَةَ مُوَدِّعٍ فَاعْهَدْ إِلَيْنَا بِعَهْدٍ فَقَالَ: عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَإِنْ عَبْدًا حَبَشِيًّا وَسَتَرَوْنَ مِنْ بَعْدِى اخْتِلاَفًا شَدِيدًا فَعَلَيْكُمْ بِسُنَّتِى وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ عَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَالأُمُورَ الْمُحْدَثَاتِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلاَلَةٌ»[[1160]](#footnote-1160).

أخرج الدارمي «عن الأَعْمَشُ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ سَتُحْدِثُونَ وَيُحْدَثُ لَكُمْ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُحْدَثَةً فَعَلَيْكُمْ بِالأَمْرِ الأَوَّلِ»[[1161]](#footnote-1161).

وأخرج الدارمي «عَنْ سُفْيَانَ عَنْ وَاصِلٍ عَنِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا عَائِذَةُ قَالَتْ: رَأَيْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ يُوصِى الرِّجَالَ وَالنِّسَاءَ وَيَقُولُ: مَنْ أَدْرَكَ مِنْكُنَّ مِنِ امْرَأَةٍ أَوْ رَجُلٍ فَالسَّمْتَ الأَوَّلَ، فَإِنَّا عَلَى الْفِطْرَةِ»[[1162]](#footnote-1162).

و معلوم است که وفات عبدالله بن مسعودس در آخر ایام خلافت حضرت عثمانس واقع شد.

دوازدهم: در حالت اولی خدای تعالی فرموده است: ﴿سَتُدۡعَوۡنَ إِلَىٰ قَوۡمٍ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ تُقَٰتِلُونَهُمۡ أَوۡ يُسۡلِمُونَ﴾ [الفتح: 16]. و در حالت ثانیه آنحضرت ج منع نمودند از قتال و امر مؤکد فرمودند به قعود، باید دید چه قدر فرق است در آنکه دعوت خلیفه سبب وجوب امتثال امر گردد و تحریم تخلف وآنکه واجب باشد قعود و حرام باشد خوض در نصرت.

سیزدهم: تضاعف اجور آنکه در این زمان متمسک به سنت باشند أخرج الترمذي «عن بلال بن الحارث قال قال رسول الله ج: مَنْ أَحْيَا سُنَّةً مِنْ سُنَّتِي قَدْ أُمِيتَتْ بَعْدِي، كَانَ لَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ شَيْئًا، وَمَنِ ابْتَدَعَ بِدْعَةً لاَ يَرْضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ بِهَا، كَانَ عَلَيْهِ مِثْلَ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِهَا مِنَ النَّاسِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُنْتَقَصَ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْئًا»[[1163]](#footnote-1163).

وأخرج الترمذي وابن ماجة «عن أبي ثعلبة الخشني عن النبي قال فإن وراءكم أيام الصبر فمن صبر فيهن كان كمن قبض على الجمر للعامل فيهن أجر خمسين رجلا يعملون مثل عمله، قالوا: يا رسول الله! أجر خمسين منهم؟ قال: أجر خمسين منكم»[[1164]](#footnote-1164).

وأخرج البغوي «عَنْ مَعْقِلِ بْنِ يَسَارٍ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ: الْعِبَادَةُ فِي الْهَرْجِ كَهِجْرَةٍ إِلَيَّ»[[1165]](#footnote-1165).

چهاردهم: مرگ در آن ایام بهتر باشد از زندگانی، «عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِذَا كَانَ أُمَرَاؤُكُمْ خِيَارَكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ سُمَحَاءَكُمْ وَأُمُورُكُمْ شُورَى بَيْنَكُمْ فَظَهْرُ الأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا وَإِذَا كَانَ أُمَرَاؤُكُمْ شِرَارَكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ بُخَلاَءَكُمْ وَأُمُورُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنُ الأَرْضِ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا»[[1166]](#footnote-1166).

پانزدهم: اظهار کلمه حق نزدیک سلطان جابر افضل از جهاد باشد، أخرج البغوي «عَنْ أَبِي أُمَامَةِ، أَنَّ رَجُلا قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيُّ الْجِهَادِ أَفْضَلُ؟ وَرَسُولُ اللَّهِ يَرْمِي الْجَمْرَةَ الأُولَى، فَأَعْرَضَ عَنْهُ، ثمَّ قَالَ لَهُ عِنْدَ الْجَمْرَةِ الوُسْطَى، فَأَعَرْضَ عَنْهُ، فَلَمَّا رَمَى جَمْرَةَ العَقَبَةِ، وَوَضَعَ رِجْلَهُ فِي الْغَرْزِ[[1167]](#footnote-1167) قَالَ: أَيْنَ السَّائِلُ؟ قَالَ: أَنَا ذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: أَفْضَلُ الْجِهادِ مَنْ قَالَ كَلِمَةَ حَقٍّ عِنْدَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ»[[1168]](#footnote-1168).

باز وقائع عجبیه واقع شد که به لسان حال دلالت کردند بر آنکه بعد از این تاریخ برکات ایام نبوت مختفی شد، في الـمشكوة عَنْ أَبِى هُرَيْرَةَ قَالَ أَتَيْتُ النَّبِىَّ ج بِتَمَرَاتٍ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ادْعُ اللَّهَ فِيهِنَّ بِالْبَرَكَةِ فَضَمَّهُنَّ ثُمَّ دَعَا لِى فِيهِم بِالْبَرَكَةِ قَالَ: خُذْهُنَّ فَاجْعَلْهُنَّ فِى مِزْوَدِكَ كُلَّمَا أَرَدْتَ أَنْ تَأْخُذَ مِنْهُ شَيْئًا فَأَدْخِلْ فِيهِ يَدَكَ فَخُذْهُ وَلاَ تَنْثُرْهُ نَثْرًا. فَقَدْ حَمَلْتُ مِنْ ذَلِكَ التَّمْرِ كَذَا وَكَذَا مِنْ وَسْقٍ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَكُنَّا نَأْكُلُ مِنْهُ وَنُطْعِمُ وَكَانَ لاَ يُفَارِقُ حَقْوِى[[1169]](#footnote-1169) حَتَّى كَانَ يَوْمُ قَتْلِ عُثْمَانَ فَإِنَّهُ انْقَطَعَ»، وقد قال أبوهريرة في ذلك يوم قتل عثمان[[1170]](#footnote-1170).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| للناس هم ولي اليوم همان |  | هم الجراب وهم الشيخ عثمان. |

أخرج البخاري «عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَب قَالَ اتَّخَذَ رَسُولُ اللَّهِ ج خَاتَمًا مِنْ وَرِقٍ، وَكَانَ فِى يَدِهِ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِى يَدِ أَبِى بَكْرٍ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِى يَدِ عُمَرَ، ثُمَّ كَانَ بَعْدُ فِى يَدِ عُثْمَانَ، حَتَّى وَقَعَ بَعْدُ فِى بِئْرِ أَرِيسَ، نَقْشُهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ»[[1171]](#footnote-1171).

واخرج البخاری «عن أَنَسٍ قَالَ كَانَ خَاتَمُ النَّبِيِّ ج فِي يَدِهِ وَفِي يَدِ أَبِي بَكْرٍ بَعْدَهُ وَفِي يَدِ عُمَرَ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ فَلَمَّا كَانَ عُثْمَانُ جَلَسَ عَلَى بِئْرِ أَرِيسَ قَالَ فَأَخْرَجَ الْخَاتَمَ فَجَعَلَ يَعْبَثُ بِهِ فَسَقَطَ قَالَ فَاخْتَلَفْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مَعَ عُثْمَانَ فَنَزَحَ الْبِئْرَ فَلَمْ يَجِدْهُ»[[1172]](#footnote-1172).

وأخرج أبوعمر «قال قام عامر بن ربيعة يصلي من الليل حين نشب الناس في الطعن على عثمان فصلى من الليل ثم نام فأتي في الـمنام فقيل له قم فاسأل الله أن يعيذك من الفتنة التي اعاذ منها صالح عباده فقام فصلى ودعا ثم اشتكى فما خرج بعد إلا بجنازته»[[1173]](#footnote-1173).

أخرج أبويعلي من أقوال «السيد الـمجتبي الحسن بن عليب أنه قام خطيبا فقال: أيها الناس، رأيت البارحة في منامي عجبا رأيت الرب تعالى فوق عرشه، فجاء رسول الله ج حتى قام عند قائمة من قوائم العرش، فجاء أبو بكر فوضع يده على منكب رسول الله، ثم جاء عمر فوضع يده على منكب أبي بكر، ثم جاء عثمان فكان نبذة، فقال: رب سل عبادك فيم قتلوني؟ قال: فانثعب من السماء ميزابان من دم في الأرض قال: فقيل لعلي: ألا ترى ما يحدث به الحسن؟ قال: يحدث بما رأى»[[1174]](#footnote-1174).

أخرج ابوعمر «عن سعيد بن الـمسيب، أن زيد بن خارجة الأنصاري، ثم من بني الحارث بن الخزرج توفي زمن عثمان بن عفان، فسجى في ثوبه، ثم أنهم سمعوا جلجلة، في صدره، ثم تكلم، ثم قال: أحمد أحمد في الكتاب الأول، صدق صدق أبو بكر الصديق الضعيف في نفسه القوي في أمر الله في الكتاب الأول، صدق صدق عمر بن الخطاب القوي الأمين في الكتاب الأول، صدق صدق عثمان بن عفان على منهاجهم مضت أربع وبقيت اثنتان، أتت الفتن وأكل الشديد الضعيف، وقامت الساعة وسيأتيكم من جيشكم خبر بئر أريس وما بئر أريس هلك رجل من خطمة فسجي بثوبه فسمع جلجلة في صدره ثم تكلم، فقال: إن أخا بني الحارث بن الخزرج صدق صدق ومر قول سعيد بن المسيب قريباً في ذهاب الصالحين بسبب الفتن»[[1175]](#footnote-1175).

باز احبار اهل کتاب به این مضمون خبر دادند: اخرج الطبرانی «ان عمر بن الخطاب قال لكعب الاحبار كيف تجد نعتي في التوراة قال خليفة قرن من حديد لا يخاف في الله لومة لائم ثم خليفة تقتله أمته ظالـمين له ثم يقع البلاء بعده»[[1176]](#footnote-1176).

وفي الرياض «عن كعب قال والذي نفسي بيده ان في كتاب الله الـمنزل محمد ج ابوبكر الصديق عمر الفاروق عثمان الامين فالله الله يا معاويه في أمر هذه الأمة ثم نادي الثانية ان في كتاب الله الـمنزل ثم أعاد الثالثة»[[1177]](#footnote-1177).

أخرج ابوعمر في الاستيعاب «عن عبدالله بن سلام قال لقد فتح الناس على أنفسهم بقتل عثمان باب فتنة لا ينغلق عليهم إلى قيام الساعة»[[1178]](#footnote-1178).

وأخرج ابوبكر «عن يوسف بن عبد الله بن سلام عن أبيه قال لا تسلوا سيوفكم فلئن سللتموها لا تغمد إلى يوم القيامة»[[1179]](#footnote-1179).

أخرج احمد «عن جرير في قصة بعث رسول الله ج اياه إلى اليمن حتى قال ثُمَّ لَقِيتُ ذَا عَمْرٍو فَقَالَ لِى يَا جَرِيرُ إِنَّكُمْ لَنْ تَزَالُوا بِخَيْرٍ مَا إِذَا هَلَكَ أَمِيرٌ ثُمَّ تَأَمَّرْتُمْ فِى آخَرَ فَإِذَا كَانَتْ بِالسَّيْفِ غَضِبْتُمْ غَضَبَ الْمُلُوكِ وَرَضِيتُمْ رِضَا الْمُلُوكِ»[[1180]](#footnote-1180).

باز اصحاب آنحضرت رسول الله ج خبر دادند به عِظَم این قضیه و رقت نمودند، أخرج ابوبكر «عن أبي سعيد مولى ابن مسعود قال: قال عبد الله: لئن قتلوا عثمان لا يصيبوا منه خلفا»[[1181]](#footnote-1181).

أخرج البغوي قال ابوالدرداء: «إن الناس كانوا ورقا لا شوك فيه فأصبحوا شوكا لا ورق فيه»[[1182]](#footnote-1182).

أخرج ابوعمر «ان ثمامة ابن عديٍ أمير عثمان على الصنعاء خطب يوم بلغه موت عثمان فأطال البكاء ثم قال هذا حين انتزعت خلافة النبوة من أمة محمد ج وصارت ملكا وجبرية من غلب على شیئ أكله»[[1183]](#footnote-1183).

سخن در بیان اختلاف زمان سابق و لاحق به طول انجامید و نزدیک آمد که رشته ترتیب از هم گسته شود:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سخن از حد خود بگذشت بس کن |  | نفس شد آتشین ضبط نفس کن |

اکنون به اصل مقصد عود کنیم به نقل متواتر که در شرعیات نقلی معتمد‌تر از آن یافته نمی‌شود به ثبوت پیوسته که آن حضرت ج فتنهء را که نزدیک مقتل حضرت عثمان پیدا شد مطمح اشاره ساخته‌اند و آن را به تفصیلی که زیاده از آن در شرائع یافته نشود بیان فرموده‌اند و آن را حد فاصل نهاده‌اند در میان زمان خیر و زمان شر و گواهی داده‌اند که در آن وقت خلافت علی منهاج النبوة منقطع شود ملک عضوض پدید آید و معنی لفظ عضوض دلالت می‌کند بر حروب و مقاتلات و جهیدن یکی بر دیگری و منازعت یکی با دیگری در ملک، و لهذا در احادیث بسیار خلفای ثلاثه را در یک حکم جمع کردند تا آنکه ظن قوی به هم رسید که هر سه بزرگ فی مرتبة من المراتب متفق‌اند و غیر ایشان در آن مرتبه شریک ایشان نیست و در بعض احادیث لفظی که مشعر به انقطاع خلافت باشد ارشاد فرمودند و در حدیث تحرک جبل به روایت حضرت عثمان و انس ذکر هر سه بزرگ رفت. و در قصهء حائط به روایت ابوموسی مذکور هر سه فقط. و در حدیث وزن با امت به روایت جمعی ذکر هر سه و در بعض الفاظ ثم رفع المیزان. و در رویای ظله همچنان. و در حدیث ابن عمر کنا نخیر... بیان همین سه بزرگ بعد از آن ابن عمر گفته است نَسکت. و در رویای نوط بعضهم ببعض ذکر همین هر سه. و در رؤیای دلوٍ دلی من السماء مذکور هر سه و در مرتبه چهارم انتشاط عرقُوَه ظاهر گردید. و در قصه سوال مصطلق بعد ذکر هر سه فتباً لکم. و در قصهء تأسیس مسجد و وضع احجار به لفظ حصر که هم الخلفاء وارد شد. و در قصهء اشترای قلائص بعد ذکر هر سه عزیز گفته شد فتباً لک. و در قصهء تسبیح حصی بر همین سه کس اکتفا رفت. و در قصه تزول رحی الاسلام زمانی معین گشت که به ابلغ وجه برین فتنه دلالت نمودند بعد از آن فرمودند: «فإن يهلكوا فسبيل من هلك وان يقم لهم دينهم يقم لهم سبعين عاماً قال البغوي: أراد بالدين الـملك قال ابوسليمان ويشبه أن يكون أريد بهذا ملك بني امية وانتقاله عنهم إلى بني العباس وكان ما بين ان استقر الـملك لبني أمية الي أن ظهرت الدعاة بخراسان وضعف أمر بني أمية ودخل الوهن فيه نحوا من سبعين سنةً»[[1184]](#footnote-1184). و در حدیث «الخلافة بالـمدينة والـملك بالشام[[1185]](#footnote-1185)» تعیین مکان واقع شد إلى غير ذلك مما لا يحصي[[1186]](#footnote-1186).

باقی ماند آن که در حدیث ابی بکره ثقفی وارد شد «الْخِلَافَة بَعْدِي َثَلَاثُونَ سَنَة»[[1187]](#footnote-1187) حقیقت معنی آن نیز بباید دانست که خلافت خاصه منتظمه مرکب است از دو وصف. وصف اول وجود خلیفه خاص و وصف ثانی نفاذ تصرف و اجتماع کلمه مسلمین، و انتفاء مجموع حاصل می‌شود به نفی یکی از این دو وصف و به نفی هر دو معاً و حکمت الهی مقتضی تدریج است[[1188]](#footnote-1188) بین کل ضدین پس در حالت اولی این مجموع مفقود شد به فقد وصف اجتماع کلمه مسلمین و عدم انتظام ملک پس حضرت مرتضی به صفات کاملهء خلافت خاصه اتصاف داشتند و خلافت ایشان شرعاً منعقد شد لیکن فرقت مسلمین پدیدار گشت و تصرف ایشان در انتظار ارض نفاذ نیافت چنانکه بادشاهی عادل مدرسی را در مدرسه نصب می‌فرماید و طلبه علم را امر کند که از جناب او استفاده کنند لیکن طلبه علم را به اتفاقات بسیار که بعض آن به اختیار ایشان باشد و بعض بغیر اختیار وجود استفاده بالفعل صورت نه گرفت در این وقت هر دو استعمال صحیح باشد می‌توان گفت در این مدرسه مدرس هست اما مردم بر وی نمی‌خوانند و جمع نمی‌شوند و نیز می‌توان گفت که در این مدرسه مدرسی نیست یعنی متصف به درس بالفعل فیما نحن فیه، هم چنان خلیفه خاص متصف به اوصاف کامله موجود است و خلافت او بالفعل نیست ثانیاً مردم مجتمع شدند و فرقت از میان برخاست لیکن خلیفه به اوصاف معتبره در خلیفه خاص متصف نبود هُدنةٌ علی دخن همین معنی دارد و در فتنه ثانیه نه اتصاف به اوصاف خلافت خاصه بود و نه اجتماع مسلمین مردم شذر و ندر رفتند و هر یکی دعوی خلافت نمود و جنود مجنّده پیدا شدند دعاه علی ابواب جهنم حکایت این فرقه است بعد از آن چون عبدالملک (اموی) تسلط یافت فرقت از میان رفت و احکام خلافت جابره که آن حضرت ج در چندین احادیث تشریع آن فرموده بودند بر منصه ظهور آمد. این مسئله کسی را که جمله‌ی صالحه از احادیث یاد دارد و سلیقه‌ی تطبیق بعض با بعض و فرود آوردن هر چیزی در محل آن داشته باشد مقطوع به است و اگر شخصی سلیقه استنباط احکام از احادیث متفرقه نداشته باشد می‌باید که خود را از دخول در معارک استنباط معذور دارد و کسی که دانسته را ندانسته می‌نماید و دیده را نادیده و شنیده را ناشنیده بسبب داء خفی که «يُعرف الأقوال بالرجال ولا يعرف الرجال بالأقوال» بحث ما با او نیست و خطاب ما متوجه به او نه.

چون این مبحث تمام شد تنبیهاتی چند بنویسیم و مقصد را بر آن ختم نمائیم.

تنبیه اول سبب حقیقی در تغییر احوال عالم و اختلاف زمان سابق و لاحق:

اراده حضرت مبدأ است که هر طبقه را به وصفی مخصوص ساخته است و در هر زمانی حکمی جاری فرموده که کل یوم هو فی شأن در ازل الآزال سلسهء کائنات در عنایت اُولی مبسوط ساخته‌اند و در هر موضعی وصفی خاص و وصفی معین نهاده‌اند و آن را اصلاً تغییر و تبدیل نتواند بود ما يبدل القول لديّ وما أنا بظلامٍ للعبيد.

و تشریع عبارت از آن است که تظالم در افراد بشر شائع شود به وجهی که انتظام عالم بر هم خورد و اعمال سیئه و اخلاق رذیله در میان ایشان فاش گردد به نحوی که اگر بهمین کیفیت از عالم انتقال کنند همه معذب شوند الا ما شاء الله، و غیرالله را عبادت نمایند تا آنکه غیرت الهی بجوشد و مدبر السموات والارض رحمتی در حق ایشان اراده میفرماید و در قلب ازکی خلق الله واعدل ایشان داعیه ارشاد اندازد و قوانینی مبسوط سازد که موجب صلاح ایشان گردد.

بالجمله حکم این عنایت موزع بر آجال غالب‌تر است بر حکم تشریع پس اگر اصلاح عالم خواهند به بعث پیغامبری یا نصب خلیفه راشدی آن را موقوف میگذارند تا آن اجزای زمان که مناسب بعث و نصب باشد لکل اجل کتابٌ و اگر عقوبت کفار خواهند این نیست که به غیر تراخی عقوبت کنند بلکه انتظار اجل موعود نمایند.

مصرع: مهلتی بایست تا خون شیر شد.

باز عقوبت گوناگون می‌باشد بر قواعد عنایت موزعه به آجال و چون تشریع ضوابطی خواهند که سبب عدل باشد در میان افراد بنی آدم نظر کنند به جبلت این قوم و به مقتضای مقدرات آن زمان پس اصلاح هیأت فاسده به وجهی فرمایند که از مقتضای عنایت بیرون نرود تغییرات عالم و بعث انبیاء و نصب خلفاء راشدین و تسلیط ملوک جابره همه نیرنگِ همان عنایت است که منبسط است بر اجزاء زمان و موزع است بر قرون و طبقات. تشریع ابطال آن حکمت نخواهد کرد و نه خَرْمِ آن نظام آری چون زمان بعثت آمد تدبیر الهی پیغامبر را جارحه فیوض خواهد ساخت و چون نصب خلیفه راشد رسید تدبیر الهی آن خلیفه را جارحهء خود در اتمام مواعید پیغامبر خواهد گردانید و در هر زمانی شریعتی که مصلحت آن زمان است معین خواهد فرمود، لهذا آن حضرت ج بیان شریعت زمان خود فرمودند بعد از آن حکم ایام فتن نیز ارشاد نمودند و این مسأله ایست بس دقیق اگر آنرا در دل بندهء انداختند حل بسیاری از مشکلات خواهد شد و الا عقدها افتاد که حل آن بس مشکل گشت و وضعی که به حسب ظاهر تدبیر این تغییر بران دائر است فقد خلیفه راشد است، زیرا که خلیفه را گردشهائی زمانه و معنی تغییر و سبب آن و معالجه که به سبب آن تغیر رسوم و اوضاع تواند شد و حمیه که ترک آن موجب چندین مرض زمانه خواهد بود تعلیم می‌فرمایند و دست او را کشاده میسازند در تصرف تا ریاست عالم بر وی راست شود چنانکه طبیب حاذق تدبیر صحت مریض و ازاله مواد مرض او می‌نماید و حمیه می‌فرماید همچنان این خلیفه راشد جلب صحت طبیعت عالم میکند و ازاله ماده مرض می‌سازد و ارشاد حمیه می‌نماید و این همه از کلام خلیفه راشد اشارات او می‌تراود کل اناءٍ یترشح بما فیه غیر خلیفه هر چند ولی باشد از اولیاء الله باین تدبیر نطق نمی‌کند واگر بکند تصرف در خلق بر وفق آن نمی‌تواند.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| هر کسی را بهر کاری ساختند |  | میل آن را در دلش انداختند |

داننده این رمزی از سخنِ مرد و حرکات و سکنات او می‌شناسد که این همه از کجاست، و شخص نادان علمی را به عملی مخلوط می‌گرداند و رمز را به رمزی و منصبی را به منصبی و بعد از آن وجود اخلاق شهویه و سبعیه که در نفوس غیر معتدله مخلوق شده و کثرت مال آن رذائل را از قوت به فعل آورده که ﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: 6-7]. یا اعجاب کل ذی رأی برأیه اگرچه حق طلب در خاطر او مسئول شده باشد جنس اول را فتنه مال گویند و جنس ثانی را به هوا تسمیه نمایند. آن حضرت در بسیاری از احادیث از آن دو جنس خبر دادند.

اخرج ابن ماجة «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَتَى نَتْرُكُ الأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْىَ عَنِ الْمُنْكَرِ قَالَ: إِذَا ظَهَرَ فِيكُمْ مَا ظَهَرَ فِى الأُمَمِ قَبْلَكُمْ. قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا ظَهَرَ فِى الأُمَمِ قَبْلَنَا قَالَ: الْمُلْكُ فِى صِغَارِكُمْ وَالْفَاحِشَةُ فِى كِبَارِكُمْ وَالْعِلْمُ فِى رُذَالَتِكُمْ. قَالَ زَيْدٌ تَفْسِيرُ مَعْنَى قَوْلِ النَّبِىِّ ج: وَالْعِلْمُ فِى رُذَالَتِكُمْ. إِذَا كَانَ الْعِلْمُ فِى الْفُسَّاقِ»[[1189]](#footnote-1189).

وأخرج الدارمي «عَنْ حَيَّةَ بِنْتِ أَبِى حَيَّةَ عن أبي‌بكر الصديق في قصة طويلة قَالَتْ: فَذَكَرْتُ غَزْوَنَا خَثْعَماً وَغَزْوَةَ بَعْضِنَا بَعْضاً فِى الْجَاهِلِيَّةِ وَمَا جَاءَ اللَّهُ بِهِ مِنَ الأُلْفَةِ وَأَطْنَابِ الْفَسَاطِيطِ - وَشَبَّكَ ابْنُ عَوْنٍ أَصَابِعَهُ، وَوَصَفَهُ لَنَا مُعَاذٌ، وَشَبَّكَ أَحْمَدُ - فَقُلْتُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ حَتَّى مَتَى تَرَى أَمْرَ النَّاسِ هَذَا؟ قَالَ: مَا اسْتَقَامَتِ الأَئِمَّةُ. قُلْتُ: مَا الأَئِمَّةُ؟ قَالَ: أَمَا رَأَيْتِ السَّيِّدَ يَكُونُ فِى الْحِوَاءِ فَيَتَّبِعُونَهُ وَيُطِيعُونَهُ، فَمَا اسْتَقَامَ أُولَئِكَ»[[1190]](#footnote-1190).

وأخرج ابن ماجه «عَنْ عِيَاضِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِىَّ يَقُولُ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ ج فَخَطَبَ فَقَالَ: لاَ وَاللَّهِ مَا أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ إِلاَّ مَا يُخْرِجُ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ زَهْرَةِ الدُّنْيَا. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَيَأْتِى الْخَيْرُ بِالشَّرِّ فَصَمَتَ رَسُولُ اللَّهِ ج سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ قُلْتَ. قَالَ قُلْتُ وَهَلْ يَأْتِى الْخَيْرُ بِالشَّرِّ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ الْخَيْرَ لاَ يَأْتِى إِلاَّ بِخَيْرٍ أَوَخَيْرٌ هُوَ إِنَّ كُلَّ مَا يُنْبِتُ الرَّبِيعُ يَقْتُلُ حَبَطًا أَوْ يُلِمُّ إِلاَّ آكِلَةَ الْخَضِرِ أَكَلَتْ حَتَّى إِذَا امْتَلأَتْ خَاصِرَتَاهَا اسْتَقْبَلَتِ الشَّمْسَ فَثَلَطَتْ وَبَالَتْ ثُمَّ اجْتَرَّتْ فَعَادَتْ فَأَكَلَتْ فَمَنْ يَأْخُذُ مَالاً بِحَقِّهِ يُبَارَكُ لَهُ وَمَنْ يَأْخُذُ مَالاً بِغَيْرِ حَقِّهِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الَّذِى يَأْكُلُ وَلاَ يَشْبَعُ»[[1191]](#footnote-1191).

وأخرج ابن ماجة «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج أَنَّهُ قَالَ: إِذَا فُتِحَتْ عَلَيْكُمْ خَزَائِنُ فَارِسَ وَالرُّومِ أَىُّ قَوْمٍ أَنْتُمْ. قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ نَقُولُ كَمَا أَمَرَنَا اللَّهُ. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ تَتَنَافَسُونَ ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ ثُمَّ تَتَدَابَرُونَ ثُمَّ تَتَبَاغَضُونَ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ ثُمَّ تَنْطَلِقُونَ فِى مَسَاكِينِ الْمُهَاجِرِينَ فَتَجْعَلُونَ بَعْضَهُمْ عَلَى رِقَابِ بَعْضٍ»[[1192]](#footnote-1192).

وأخرج ابن ماجة «عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ. أَنَّ الْمِسْوَرَ بْنَ مَخْرَمَةَ أَخْبَرَهُ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَوْفٍ - وَهُوَ حَلِيفُ بَنِى عَامِرِ بْنِ لُؤَىٍّ وَكَانَ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج بَعَثَ أَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ إِلَى الْبَحْرَيْنِ يَأْتِى بِجِزْيَتِهَا وَكَانَ النَّبِىُّ ج هُوَ صَالَحَ أَهْلَ الْبَحْرَيْنِ وَأَمَّرَ عَلَيْهِمُ الْعَلاَءَ بْنَ الْحَضْرَمِىِّ فَقَدِمَ أَبُو عُبَيْدَةَ بِمَالٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ فَسَمِعَتِ الأَنْصَارُ بِقُدُومِ أَبِى عُبَيْدَةَ فَوَافَوْا صَلاَةَ الْفَجْرِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ج فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ ج انْصَرَفَ فَتَعَرَّضُوا لَهُ فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ج حِينَ رَآهُمْ ثُمَّ قَالَ: أَظُنُّكُمْ سَمِعْتُمْ أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدِمَ بِشَىْءٍ مِنَ الْبَحْرَيْنِ. قَالُوا أَجَلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أَبْشِرُوا وَأَمِّلُوا مَا يَسُرُّكُمْ فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُمْ وَلَكِنِّى أَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ الدُّنْيَا عَلَيْكُمْ كَمَا بُسِطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا فَتُهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ»[[1193]](#footnote-1193).

وفي الـمشكوة «إنه سيخرج في أمتي أقوام تتجارى بهم تلك الأهواء كما يتجارى الكلب بصاحبه فلا يبقى عرق ولا مفصل إلا دخله»[[1194]](#footnote-1194).

تنبیه دوم گمان مبر که در زمان شرور همه کس شریر بوده‌اند و عنایت‌های الهی در تهذیب نفوس بیکار افتاد بلکه اینجا اسرار عجیب است.

عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگو

نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند

در هر زمانه طائفه را مهبط انوار و برکات ساخته‌اند. أخرج مسلم برواية جماعة «لاَ تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِى قَائِمَةً بِأَمْرِ اللَّهِ لاَ يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ أَوْ خَالَفَهُمْ حَتَّى يَأْتِىَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ ظَاهِرُونَ عَلَى النَّاسِ»[[1195]](#footnote-1195).

أخرج ابن ماجة «عن أبي هريرة قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ الإِسْلاَمَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»[[1196]](#footnote-1196).

واخرج ابن ماجه «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج قَال إِنَّ الإِسْلاَمَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ»ِ[[1197]](#footnote-1197).

وأخرج ابن ماجة «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: إِنَّ الإِسْلاَمَ بَدَأَ غَرِيبًا وَسَيَعُودُ غَرِيبًا فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ. قَالَ قِيلَ وَمَنِ الْغُرَبَاءُ قَالَ النُّزَّاعُ[[1198]](#footnote-1198) مِنَ الْقَبَائِلِ»[[1199]](#footnote-1199).

واخرج ابن ماجه «عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَنَّهُ خَرَجَ يَوْمًا إِلَى مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ج فَوَجَدَ مُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ قَاعِدًا عِنْدَ قَبْرِ النَّبِىِّ ج يَبْكِى فَقَالَ مَا يُبْكِيكَ قَالَ يُبْكِينِى شَىْءٌ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ج سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: إِنَّ يَسِيرَ الرِّيَاءِ شِرْكٌ وَإِنَّ مَنْ عَادَى لِلَّهِ وَلِيًّا فَقَدْ بَارَزَ اللَّهَ بِالْمُحَارَبَةِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الأَبْرَارَ الأَتْقِيَاءَ الأَخْفِيَاءَ الَّذِينَ إِذَا غَابُوا لَمْ يُفْتَقَدُوا وَإِنْ حَضَرُوا لَمْ يُدْعَوْا وَلَمْ يُعْرَفُوا قُلُوبُهُمْ مَصَابِيحُ الْهُدَى يَخْرُجُونَ مِنْ كُلِّ غَبْرَاءَ مُظْلِمَةٍ»[[1200]](#footnote-1200).

و هر چند در این زمانه این مردم کمیاب‌اند اما به وجهی از وجوه بهتر اند از اشخاص بسیاری از زمان سابق.

أخرج الترمذي وابن ماجة وغيرهما «عن أبي ثعلبة الخشني في حديث طويل آخره: فَإِنَّ وَرَاءَكُمْ أَيَّامَ الصَّبْرِ، فَمَنْ صَبَرَ فِيهِنَّ، قَبَضَ عَلَى الْجَمْرِ، لِلْعَامِلِ فِيهِنَّ مِثْلُ أَجْرِ خَمْسِينَ رَجُلا يَعْمَلُونَ مِثْلَ عَمَلِهِ، وَزَادَنِي غَيْرُهُ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: أَجْرُ خَمْسِينَ مِنْكُمْ»[[1201]](#footnote-1201).

وفي الـمشكوة «عن حذيفة قال سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: تُعْرَضُ الْفِتَنُ عَلَى الْقُلُوبِ كَالْحَصِيرِ عُودًا عُودًا فَأَىُّ قَلْبٍ أُشْرِبَهَا نُكِتَ فِيهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءُ وَأَىُّ قَلْبٍ أَنْكَرَهَا نُكِتَ فِيهِ نُكْتَةٌ بَيْضَاءُ حَتَّى تَصِيرَ عَلَى قَلْبَيْنِ عَلَى أَبْيَضَ مِثْلِ الصَّفَا فَلاَ تَضُرُّهُ فِتْنَةٌ مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالأَرْضُ وَالآخَرُ أَسْوَدُ مُرْبَادًّا[[1202]](#footnote-1202) كَالْكُوزِ مُجَخِّيًا[[1203]](#footnote-1203) لاَ يَعْرِفُ مَعْرُوفًا وَلاَ يُنْكِرُ مُنْكَرًا إِلاَّ مَا أُشْرِبَ مِنْ هَوَاه» أخرجه مسلم[[1204]](#footnote-1204).

باز آن حضرت ج این غریبان را که در هر طبقه اقل قلیل می‌باشند تقسیم فرمودند به پنج طبقه و در هر طبقه خاصیتی نهادند معنی این کلام به غایت دقیق است.

أخرج ابن ماجة «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج قَالَ: أُمَّتِى عَلَى خَمْسِ طَبَقَاتٍ فَأَرْبَعُونَ سَنَةً أَهْلُ بِرٍّ وَتَقْوَى ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ إِلَى عِشْرِينَ وَمِائَةِ سَنَةٍ أَهْلُ تَرَاحُمٍ وَتَوَاصُلٍ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ إِلَى سِتِّينَ وَمِائَةِ سَنَةٍ أَهْلُ تَدَابُرٍ وَتَقَاطُعٍ ثُمَّ الْهَرْجُ الْهَرْجُ النَّجَا النَّجَا»[[1205]](#footnote-1205).

وفي رواية عنه «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: أُمَّتِى عَلَى خَمْسِ طَبَقَاتٍ كُلُّ طَبَقَةٍ أَرْبَعُونَ عَامًا فَأَمَّا طَبَقَتِى وَطَبَقَةُ أَصْحَابِى فَأَهْلُ عِلْمٍ وَإِيمَانٍ وَأَمَّا الطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ مَا بَيْنَ الأَرْبَعِينَ إِلَى الثَّمَانِينَ فَأَهْلُ بِرٍّ وَتَقْوَى. ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَهُ»[[1206]](#footnote-1206).

تفصیل این اجمال آنکه در هر زمان جمعی بر سنت سنیه قائم خواهند بود وان قلُّوا باز این قائمین علی الحق بر یک صفت نیستند در هر طبقه وجه قرب دیگر خواهد بود و صورت قیام بر سنت سنیه دیگر. طبقه اولی چهل سال است از هجرت حضرت خیر البشر ج تا وفات حضرت مرتضیس و وجه قرب در این طبقه ایمان و علم است یعنی قوت تصدیق شرائع و اعتناء تمام به حفظ مسموعات از جناب آنحضرت ج و آن را غنیمت کبری دانستن و از همه گسستن و بجانب او متوجه شدن، و اصل در این وجه آنست که قبل مبعث آن حضرت ج عالم به کفر و جاهلیت مملو شده بود و اوضاع فاسده ظاهر و باطن ایشان را در گرفته و هیآت دنیه خسیسه دل ایشان را مشغوف ساخته ناگهان مدبّر السموات والارض داعیه هدایت در قلب شریف آن حضرت ج فرو ریخت و علومی که اهتدا به آن تواند بود بر قلب مبارک وی ج نازل فرمود هر کرا فطرت سلیمه بود آن داعیه در دل او منطبع شد و آن علم در عقل او منعکس گشت و آن جماعه سلیم الفطرة بر منازل شتی بوده‌اند طائفه‌ی مخلوق بر استعدادی که شبیه به استعداد انبیاء بود و نمونه نبوت در جوهر طبیعت ایشان مودَع ایشان سر دفتر امت آمدند و به شهادت دل آن داعیه و آن علوم را تلقی نموده‌اند و پاره‌ی از تحقیق نصیب ایشان شد و طائفه‌ای استعداد تقلید تمام داشتند وقبول انعکاس آن داعیه وآن علوم نمودند وحصه‌ی از سعادت یافتند وکلاً وعد الله الحسنی هر که از انطباع دورتر از این رحمت کامله محروم‌تر، اینجا اعمال و اخلاق مقصود بالتبع بود و ملحوظ بالعرض.

و در طبقه ثانیه وجه قرب عمل به شرائع اسلامیه بود فرائض آن و نوافل آن و اجتناب از محرمات و مکروهات و دل ایشان ار همه گسسته به این اعمال متوجه شد از این اعمال نوری برخاست و بر دل ایشان مستولی گشت بر آن نور بودند و همراه آن نور گذشتند وهم اهل البر والتقوی.

و در طبقه ثالثه اعمال خیر بر سبیل عادت و ریا فاش شد و هر کس و ناکس به صور اعمال متلبس گشت و فرق در میان محق و مبطل به اعتبار صورت اعمال نماند هر که بر حسن اخلاق و لین جانب و صفائی دل مفطور بود نور این اعمال تنویر و تهذیب او نمود، و هر که چنین نبود صرف اعمال او را به این قرب نه رسانید، زیرا که اعمال ایشان از نیت قویه بر نخاست و نور آن اعمال به قلب آن جماعه عائد نشد و هر که بر این صفت بود موانع قبول اعمال را نتوانست از خود دفع کردن بخلاف طبقه پیشین که مساهلت در نیت عادت آن قوم نبود و ریا در اعمال رسم ایشان نه وهم أهل التواصل والتراحم.

و در طبقهء رابعه اوضاع فاسده و نیات کاسده ظاهر‌تر شد نور اعمال بدون گوشه گیری و خلوت نشینی و انقطاع از قبائل و عشائر و از صحبت خلق دور شدن میسر نگشت هر که در این طبقه نوری حاصل کرد بغیر اعتزال و ترک صحبت با انام دستش نداد وهم اهل التدابر والتقاطع.

و در طبقه‌ی خامسه دوره برگشت و نظر الهی بر ملکات نفس افتاد که با اعمال و اذکار مکسوب میگردد و در جذر لطیفه عقل و نفس و قلب پای محکم می‌کند وهم اهل المقامات والاحوال.

و همچنین در هر طبقه وصفی که مدار نظر الهی همان می‌باشد علیحده است والكلام في هذا يطول ولنقتصر ههنا على تفسير الطبقات الخمس.

از این مبحث میتوان شناخت که عبدالله بن عمر، عبدالله بن عباس و عائشه صدیقه وامثال ایشانش در کدام منزلت بوده‌اند و سعید بن المسیب و فقهای سبعه و معاصر ایشان در کدام مرتبه.

تنبیه سوم باید دانست که معاویه بن ابی سفیانس یکی از اصحاب آن حضرت بود ج و صاحب فضیلت جلیله در زمره‌ی صحابه رضوان الله علیهم، زنهار در حق او سوء ظن نکنی و در ورطه‌ی سبّ او نه افتی تا مرتکب حرام نشوی أخرج ابوداود «عَنْ أَبِى سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابِى فَوَالَّذِى نَفْسِى بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلاَ نَصِيفَهُ»[[1207]](#footnote-1207).

وأخرج ابوداود «عَنْ أَبِى بَكْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِىٍّ إِنَّ ابْنِى هَذَا سَيِّدٌ وَإِنِّى أَرْجُو أَنْ يُصْلِحَ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنْ أُمَّتِى». وفي رواية: «لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَظِيمَتَيْنِ»[[1208]](#footnote-1208).

وأخرج الترمذي من حديث «عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِى عَمِيرَةَ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ج عَنِ النَّبِىِّ ج أَنَّهُ قَالَ لِمُعَاوِيَةَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا وَاهْدِ بِهِ»[[1209]](#footnote-1209).

وأخرج ابن سعد وابن عساكر «عن سلمة بن مخلد قال سمعت النبي ج يقول لـمعاوية اللهم علمه الكتاب ومكن له فى البلاد وقه العذاب»[[1210]](#footnote-1210).

وأخرج الترمذي من حديث «عمير بن سعيد سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: اللَّهُمَّ اهْدِ بِه»[[1211]](#footnote-1211).

و عقل نیز برآن دلالت می‌کند، زیرا که از طرق کثیره معلوم شد که آن حضرت ج معلوم فرمودند که وی (معاویهس) فی وقت من الاوقات خلیفه خواهد شد و آن حضرت چون شفقت وافره بر امت داشتند کما قال الله تعالی: ﴿حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾ [التوبة: 128][[1212]](#footnote-1212). پس رأفت کامله‌ی آنجناب ج به نسبت امت اقتضا فرمود که خلیفه‌ی ایشان را دعا به هدایت و اهتدا نماید أخرج الديلمي «عن الحسن بن علي قال سمعت عليا يقول: سمعت رسول الله ج يقول لاَ تَذْهَبُ الأَيَّامُ وَاللَّيَالِى حَتَّى يَمْلِكَ معاوية»[[1213]](#footnote-1213).

واخرج الآجري في كتاب الشريعة «عن عبدالـملك بن عمير قال: قال معاويةس ما زلت في طمع من الخلافة منذ سمعت رسول الله ج يقول يا معاوية إن ملكت فأحسن»[[1214]](#footnote-1214).

وقد صح من حديث أم حرام «ان رسول الله ج قال أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِى يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أَوْجَبُوا»[[1215]](#footnote-1215) وكان أول من غزا في البحر معاوية في زمان عثمان بن عفان وكانت أم حرام في حبشة وماتت بعد ما خرجت من البحر»[[1216]](#footnote-1216).

وقد استفاض ان النبي ج استكتبه[[1217]](#footnote-1217) وهو لا يستكتب إلا عدلاً[[1218]](#footnote-1218) أميناً، «وقد روى الآجري من طرق متعددة إن ذلك كان بإشارة من جبرئيل»[[1219]](#footnote-1219).

و معاویه بن ابی سفیان می‌گفت: «لست بخليفة ولكني أول ملوك الاسلام وستجرّبون الـملوك بعدي»[[1220]](#footnote-1220).

و از شَعرات شریفه آن حضرت ج چیزی با خود داشت وقت وفات وصیت نمود که آن را در مناخر او بگذارند و بعض مقاصد خلافت خاصه می‌دانست لیکن امضای آن نتوانست أخرج احمد «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ الْيَحْصَبِىِّ قَالَ سَمِعْتُ مُعَاوِيَةَ يُحَدِّثُ وَهُوَ يَقُولُ إِيَّاكُمْ وَأَحَادِيثَ رَسُولِ اللَّهِ ج إِلاَّ حَدِيثاً كَانَ عَلَى عَهْدِ عُمَرَ وَإِنَّ عُمَرَ كَانَ أَخَافَ النَّاسَ فِى اللَّهِﻷ»[[1221]](#footnote-1221).

تنبیه چهارم تغیر اوضاع به اوضاع دیگر چند قسم و هر قسمی را حکمی است علیحده بعض از آن قبیل است که اختیار بشر را در آن راه نیست مثل قحط و زلازل و کثرت نساء و قلت رجال و کثرت اشرار خبیث النفس و قلت اخیار معتدل الاخلاق ذوی الحکم أخرج الشيخان من حديث «ابن عمر قال رَسُولَ اللَّه ج إِنَّمَا النَّاسُ كَالإِبِلِ الْمِائَةُ لاَ تَكَادُ تَجِدُ فِيهَا رَاحِلَةً»[[1222]](#footnote-1222).

و حکم این قسم آنست که تکلیف بر طاقت دائر است و مؤاخذه منوط به اختیار در این تغییرات ماخوذ نیستند لیکن در این قسم قصور اشخاص بنی آدم از وصول کمال مطلوب متحقق است اگر چه به اختیار نباشد و بعضی از آن قبیل است که به اختیار آدمی واقع می‌شود و این قسم به اقسام چند منقسم است:

یکی آنکه ارتکاب کنند منهی عنه را مثل شرب خمور و کثرت زنا یا ترک نمایند مفروضات را مثل صلاة و شکی نیست که آن محل مؤاخذه است.

دیگر آنکه التزام کنند مستحبی را مانند التزام سنن مؤکده یا صورتی و هیئتی خاص از امور ممدوحه لازم گیرند وآن را به نواجذ خود عضّ نمایند و این قسم را بدعت حسنه گویند مثل اختراع احزاب و اوراد و در این قسم ترتب ثواب متحقق میشود و اعتقاد تأکد آن باطل و مدار ثواب همان قدر است که معروف از شرع شد و آن هیئت و صورت مباح است متعلق مدح و ذم نمی‌تواند شد و یحتمل که بعض مفاسد بر آن التزام مترتب شود و در قرن ثانی آن همه را سنت انگارند و تحریف شریعت حقه لازم آید اما این شخص شعور به آن مفاسد ندارد و خطا گونه است.

سوم آنکه لازم گیرد هر فریق مباحی را که شعار خویش ساخته است و همچنین در هر زمانی رسمی فاش شود و وضعی رائج گردد و آن همه باقی بر اباحت خود است لوم و مدح برآن عائد نیست الا بالعرض که تعصب در میان آید و ترجیح وضعی بر وضع دیگر متحقق گردد یا قرن تالی آن را سنت دانند و در ورطه تحریف افتند. باز قبح اشیاء قبیحه گاهی بنص کتاب الله یا احادیث مشهوره یا قیاس جلی یا اجماع امت مرحومه خصوصاً ایام خلافت خاصه که بقایای برکات نبوت است ثابت می‌شود وعندکم من الله برهان برین اقسام صادق است در این صورت‌ها شخصی به جهل آن اصول معذور نیست و استدلال به شبه واهیه یا تقلید عالمی در خلاف آن غیر مسموع و عندالله آن مخالف را مفاز نه، و گاهی قباحت این اشیاء به خبر واحد صحیح بغیر معارض ثابت شود در این صورت تا وقتیکه آن حدیث نه رسیده است و پرده از روی کار مرتفع نگشته به سبب جهل خود معذور است چون پرده برخاست و پردگی متجلی شد جای گفت و شنید نماند، و گاهی قبح آن با ادله ظنیه متنازعه متعارضه ثابت گردد و آنجا اختلاف سلف که الـمجتهدان مصيبان أو الـمصيب واحد والآخر مخطيٌ معذورٌ جاری است.

چون این مقدمات معلوم شد می‌باید که در مبحث تغییر اوضاع رسوم و در اختلاف امت که در این ایام پیدا شد به یک عصا همه را سوق نه کنی و در یک مرتبه نازل نه گردانی ـ ع

هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد.

مقصد دوم

از آن دو مقصد که فصل پنجم بر آن موزع گردانیده شد در بیان تغییرات کلیه که در این امت واقع شد غیر آن تغیر عظیم که در مقصد اول تقریر نمودیم.

و این مبحث به غایت طویل الذیل است و استیعاب آن در این موضع متصور نیست مقصود ما در این فصل شرح بعض احادیث متعلقه به مبحث ماست مانند حدیث قرون ثلاثه[[1223]](#footnote-1223).

و حدیث «فإن يقم لهم دينهم يقم سبعين سنة»[[1224]](#footnote-1224).

وحدیث «اثنا عشر خليفة»[[1225]](#footnote-1225).

و حدیث «خمس مائة سنة»[[1226]](#footnote-1226).

اول تغییری که در این امت واقع شد انتقال آنحضرت است ج از دار دنیا به رفیق اعلی و کدام حادثه جانکاه‌تر و تغیر هولناک‌تر از آن خواهد بود که وحی الهی جل شانه منقطع گردد و برکات متواتره سماویه که همدوش نبوت است رو به استتار آرد، أخرج الدارمي «عن عكرمة في آخر حديث طويل في وفاة النبي ج وَجَعَلَتْ أُمُّ أَيْمَنَ تَبْكِى فَقِيلَ لَهَا يَا أُمَّ أَيْمَنَ تَبْكِى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ج؟ قَالَتْ: إِنِّى وَاللَّهِ مَا أَبْكِى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ج أَنْ لاَ أَكُونَ أَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ ذَهَبَ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا، وَلَكِنِّى أَبْكِى عَلَى خَبَرِ السَّمَاءِ انْقَطَعَ»[[1227]](#footnote-1227).

وأخرج الدارمي «عَنْ أَنَسٍ وَذَكَرَ النَّبِىَّ ج قَالَ: شَهِدْتُهُ يَوْمَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ، فَمَا رَأَيْتُ يَوْماً قَطُّ كَانَ أَحْسَنَ وَلاَ أَضْوَأَ مِنْ يَوْمٍ دَخَلَ عَلَيْنَا فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ج، وَشَهِدْتُهُ يَوْمَ مَوْتِهِ، فَمَا رَأَيْتُ يَوْماً كَانَ أَقْبَحَ وَلاَ أَظْلَمَ مِنْ يَوْمٍ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ج»[[1228]](#footnote-1228).

وأخرج الترمذي «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ لَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِى دَخَلَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ ج الْمَدِينَةَ أَضَاءَ مِنْهَا كُلُّ شَىْءٍ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِى مَاتَ فِيهِ أَظْلَمَ مِنْهَا كُلُّ شَىْءٍ وَمَا نَفَضْنَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ج الأَيْدِى وَإِنَّا لَفِى دَفْنِهِ حَتَّى أَنْكَرْنَا قُلُوبَنَا»[[1229]](#footnote-1229).

وأخرج الدارمي «مَكْحُولٌ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: إِذَا أَصَابَ أَحَدَكُمْ مُصِيبَةٌ فَلْيَذْكُرْ مُصِيبَتَهُ بِى، فَإِنَّهَا مِنْ أَعْظَمِ الْمَصَائِبِ»[[1230]](#footnote-1230).

تغییر ثانی موت حضرت فاروق اعظم است و در احادیث بسیار وارد شده که عمر غلْق باب فتنه است از آن‌جمله حدیث حذیفه «لَيْسَ عَلَيْكَ مِنْهَا بَأْسٌ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» مکرر روایت کردیم و سیرت شیخین متقارب بود و مناقب ایشان هم عنان و متوافق و سوابق ایشان متعانق، و غزواتی که در ایام ایشان واقع شد متشابه نقش اول صدیق اکبرس بست و اتمام آن بر دست فاروق اعظمس به حصول انجامید تمام مسلمین در زمان ایشان باهم مؤتلف و با یک دیگر متراحم و بر کفار شدید و بر جهاد متوافق نام مخالفت در میان ایشان واقع نه، سپاه و رعایا خلیفه را از جان خود دوست دارتر و خلیفه بر رعایا و سپاه از پدر مشفق و مهربانتر و رؤس جیوش و امرای امصار اهل سوابق از مهاجرین اولین و انصار أخرج الترمذي في كتاب الشمائل «عن عتبة بن غزوان في حديث طويل آخره قال عتبة بن غزوان: لقد رأيتني وإني لسابع سبعة مع رسول الله ج ما لنا طعام إلا ورق الشجر حتى تقرحت أشداقنا، فالتقطت بردة قسمتها بيني وبين سعد، فما منا من أولئك السبعة أحد إلا وهو أمير مصر من الأمصار وستجربون الأمراء بعدنا»[[1231]](#footnote-1231).

هر دو بزرگ در عهد شریف آن حضرت ج وزیر و مشیر و ناصر خلافت و ظهیر و معین چون نوبت خودشان رسید کارها سر انجام دادند و تائید دین بوجوه بسیار ازیشان بر روی کار آمد که مقدور دیگری نشد آنحضرت ج به ملاحظه همین تقارب به اعتبار سوابق و سیر و به اعتبار تحمل اعباء مشاوره ملکیه و ملیه و به اعتبار آنچه برای ایشان در پرده غیب مقدر بود از کشور کشائی و ترویج دین متین هر دو عزیز را در احادیث بسیار جمع ساختند مانند توأمین و مثل فرقدین قال رسول الله ج في قصة تكلم البقرة وفي قصة الذئب «أُومِنُ بِهِ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[[1232]](#footnote-1232).

«قال علي: كثيراً ما كنت اسمع رسول الله ج يقول كنت أنا وأبوبكر وعمر وفعلت أنا وأبوبكر وعمر وخرجت أنا وأبوبكر وعمر وانطلقت أنا وأبو بكر وعمر ودخلت أنا وأبوبكر وعمر»[[1233]](#footnote-1233).

«وقال رسول الله ج: إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَرَوْنَ أَهْلَ عِلِّيِّينَ كَمَا تَرَوْنَ الْكَوْكَبَ الدُّرِّىَّ فِى أُفُقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ لَمِنْهُمْ وَأَنْعَمَا»[[1234]](#footnote-1234).

«وقال ج أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الأَوَّلِينَ، وَالأَخِرِينَ مَا خَلا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»[[1235]](#footnote-1235).

«وقال إِنِّى لاَ أَدْرِى مَا بَقَائِى فِيكُمْ فَاقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِى أَبِى بَكْرٍ وَعُمَر»[[1236]](#footnote-1236).

«وقال انس كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ج إِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ لَمْ يَرْفَعْ أَحَدٌ رَأْسَهُ غَيْرَ أَبِي بَكْرٍ، وَعُمَرَ، كَانَا يَتَبَسَّمَانِ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ إِلَيْهِمَا»[[1237]](#footnote-1237).

«وخَرَجَ ج ذَاتَ يَوْمٍ وَدَخَلَ الْمَسْجِدَ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ أَحَدُهُمَا عَنْ يَمِينِهِ وَالآخَرُ عَنْ شِمَالِهِ وَهُوَ آخِذٌ بِأَيْدِيهِمَا وَقَالَ: هَكَذَا نُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»[[1238]](#footnote-1238).

«وقال ج لَوِ اجْتَمَعْتُمَا فِى مَشُورَةٍ مَا خَالَفْتُكُمَا»[[1239]](#footnote-1239).

«وقال هَذَانِ السَّمْعُ وَالْبَصَرُ»[[1240]](#footnote-1240).

«وقال َأَمَّا وَزِيرَاىَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ فَجِبْرِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَأَمَّا وَزِيرَاىَ مِنْ أَهْلِ الأَرْضِ فَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[[1241]](#footnote-1241).

«وقال الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَيَّدَنِي بِهِمَا»[[1242]](#footnote-1242).

«ورأى رسول الله ج في رؤيا القليب شانهما[[1243]](#footnote-1243)، ورئي رجحانهما في رؤيا الرجحان في الوزن فعبر النبي ج بالخلافة»[[1244]](#footnote-1244).

«واخبر ان حسنات عمر كعدد نجوم السماء ثم قال جميع حسنات عمر كحسنة واحدة من حسنات أبي بكر»[[1245]](#footnote-1245).

وفي حديث (منقبة عثمان) «أَلَا أَسْتَحْيِي مِمَّنْ يَسْتَحْيِي مِنْهُ الْمَلَائِكَةُ»[[1246]](#footnote-1246). «ثم هما ضجيعاه ج وقال علي بن الحسين منزلتهما في حياته كمنزلتهما بعد موته»[[1247]](#footnote-1247).

الی احادیث کثیرة علی هذا الاسلوب لاجرم هر دو در یک قرن بودند و قرن ثانی به انقراض هر دو منقرض شد اینجا مناسب دیده می‌شود که خطبه ابن اهتم خطیب شام را که داد فصاحت داده برنگاریم: أخرج الدارمي من حديث «خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ قَالَ: دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الأَهْتَمِ عَلَى عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ مَعَ الْعَامَّةِ فَلَمْ يُفْجَأْ عُمَرُ إِلاَّ وَهُوَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَتَكَلَّمُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْخَلْقَ غَنِيًّا عَنْ طَاعَتِهِمْ آمِناً لِمَعْصِيَتِهِمْ وَالنَّاسُ يَوْمَئِذٍ فِى الْمَنَازِلِ وَالرَّأْىِ مُخْتَلِفُونَ، فَالْعَرَبُ بِشَرِّ تِلْكَ الْمَنَازِلِ أَهْلُ الْحَجَرِ وَأَهْلُ الْوَبَرِ وَأَهْلُ الدَّبَرِ يُحْتَازُ دُونَهُمْ طَيِّبَاتُ الدُّنْيَا وَرَخَاءُ عَيْشِهَا، لاَ يَسْأَلُونَ اللَّهَ جَمَاعَةً، وَلاَ يَتْلُونَ لَهُ كِتَاباً، مَيِّتُهُمْ فِى النَّارِ وَحَيُّهُمْ أَعْمَى نَجِسٌ مَعَ مَا لاَ يُحْصَى مِنَ الْمَرْغُوبِ عَنْهُ وَالْمَزْهُودِ فِيهِ، فَلَمَّا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَنْشُرَ عَلَيْهِمْ رَحْمَتَهُ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ ﴿عَزِيزٌ عَلَيۡهِ مَا عَنِتُّمۡ حَرِيصٌ عَلَيۡكُم بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ﴾ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، وَعَلَيْهِ السَّلاَمُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، فَلَمْ يَمْنَعْهُمْ ذَلِكَ أَنْ جَرَحُوهُ فِى جِسْمِهِ وَلَقَّبُوهُ فِى اسْمِهِ، وَمَعَهُ كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ نَاطِقٌ، لاَ يُقَدَّمُ إِلاَّ بِأَمْرِهِ، وَلاَ يُرْحَلُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ، فَلَمَّا أُمِرَ بِالْعَزْمَةِ، وَحُمِلَ عَلَى الْجِهَادِ، انْبَسَطَ لأَمْرِ اللَّهِ لَوَثُهُ، فَأَفْلَجَ اللَّهُ حُجَّتَهُ، وَأَجَازَ كَلِمَتَهُ، وَأَظْهَرَ دَعْوَتَهُ، وَفَارَقَ الدُّنْيَا تَقِيًّا نَقِيًّا، ثُمَّ قَامَ بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ فَسَلَكَ سُنَّتَهُ وَأَخَذَ سَبِيلَهُ، وَارْتَدَّتِ الْعَرَبُ أَوْ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ، فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ مِنْهُمْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج إِلاَّ الَّذِى كَانَ قَابِلاً، انْتَزَعَ السُّيُوفَ مِنْ أَغْمَادِهَا، وَأَوْقَدَ النِّيرَانَ فِى شُعُلِهَا، ثُمَّ رَكِبَ بِأَهْلِ الْحَقِّ أَهْلَ الْبَاطِلِ، فَلَمْ يَبْرَحْ يُقَطِّعُ أَوْصَالَهُمْ، وَيَسْقِى الأَرْضَ دِمَاءَهُمْ، حَتَّى أَدْخَلَهُمْ فِى الَّذِى خَرَجُوا مِنْهُ، وَقَرَّرَهُمْ بِالَّذِى نَفَرُوا عَنْهُ، وَقَدْ كَانَ أَصَابَ مِنْ مَالِ اللَّهِ بَكْراً يَرْتَوِى عَلَيْهِ وَحَبَشِيَّةً أَرْضَعَتْ وَلَداً لَهُ، فَرَأَى ذَلِكَ عِنْدَ مَوْتِهِ غُصَّةً فِى حَلْقِهِ فَأَدَّى ذَلِكَ إِلَى الْخَلِيفَةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَفَارَقَ الدُّنْيَا تَقِيًّا نَقِيًّا عَلَى مِنْهَاجِ صَاحِبِهِ، ثُمَّ قَامَ بَعْدَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَمَصَّرَ الأَمْصَارَ، وَخَلَطَ الشِّدَّةَ بِاللِّينِ، وَحَسَرَ عَنْ ذِرَاعَيْهِ وَشَمَّرَ عَنْ سَاقَيْهِ، وَأَعَدَّ لِلأُمُورِ أَقْرَانَهَا وَلِلْحَرْبِ آلَتَهَا، فَلَمَّا أَصَابَهُ قَيْنُ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ أَمَرَ ابْنَ عَبَّاسٍ يَسْأَلُ النَّاسَ هَلْ يُثْبِتُونَ قَاتِلَهُ؟ فَلَمَّا قِيلَ قَيْنُ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ اسْتَهَلَّ يَحْمَدُ رَبَّهُ أَنْ لاَ يَكُونَ أَصَابَهُ ذُو حَقٍّ فِى الْفَىْءِ، فَيَحْتَجَّ عَلَيْهِ بِأَنَّهُ إِنَّمَا اسْتَحَلَّ دَمَهُ بِمَا اسْتَحَلَّ مِنْ حَقِّهِ، وَقَدْ كَانَ أَصَابَ مِنْ مَالِ اللَّهِ بِضْعَةً وَثَمَانِينَ أَلْفاً فَكَسَرَ لَهَا رِبَاعَهُ وَكَرِهَ بِهَا كَفَالَةَ أَوْلاَدِهِ، فَأَدَّاهَا إِلَى الْخَلِيفَةِ مِنْ بَعْدِهِ، وَفَارَقَ الدُّنْيَا تَقِيًّا نَقِيًّا عَلَى مِنْهَاجِ صَاحِبَيْهِ، ثُمَّ يَا عُمَرُ إِنَّكَ بُنَىُّ الدُّنْيَا وَلَدَتْكَ مُلُوكُهَا، وَأَلْقَمَتْكَ ثَدْيَيْهَا وَنَبَتَّ فِيهَا تَلْتَمِسُهَا مَظَانَّهَا، فَلَمَّا وُلِّيتَهَا أَلْقَيْتَهَا حَيْثُ أَلْقَاهَا اللَّهُ، هَجَرْتَهَا وَجَفَوْتَهَا، وَقَذَرْتَهَا إِلاَّ مَا تَزَوَّدْتَ مِنْهَا، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِى جَلاَ بِكَ حَوْبَتَنَا وَكَشَفَ بِكَ كُرْبَتَنَا، فَامْضِ وَلاَ تَلْتَفِتْ، فَإِنَّهُ لاَ يَعِزُّ عَلَى الْحَقِّ شَىْءٌ، وَلاَ يَذِلُّ عَلَى الْبَاطِلِ شَىْءٌ، أَقُولُ قَوْلِى هَذَا وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ لِى وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ. قَالَ أَبُو أَيُّوبَ: فَكَانَ عُمُرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ يَقُولُ فِى الشَّىْءِ قَالَ لِىَ ابْنُ الأَهْتَمِ: امْضِ وَلاَ تَلْتَفِتْ»[[1248]](#footnote-1248).

تغییر ثالث قتل حضرت ذی النورین و آنچه بر آن مترتب شد و این اعظم تغیرات است آن حضرت ج را حد فاصل نهادند در میان زمان خیر و زمان شر و مطمح اشارت همان تغیر را ساختند در احادیث بسیار که همه به هیأت اجتماعیه متواتر باشد و آنجا خلافت خاصه منتظمه منقطع شد كما نص النبي ج على ذلك في احاديث كثيرة و آنحضرت ج در بسیاری از احادیث هر سه مشائخ را جمع فرموده‌اند چنانکه در مقصد اول نوشتیم و اگر به چشم تأمل در نگری هر جا ذکر خلافت خاصه منتظمه بالفعل مذکور شد ذکر هر سه بزرگ یک جا آمده و خلافت خاصه با مداخلت در امور عظام به حضور آنحضرت و بعد آن حضرت ج هر جا که مذکورست ذکر شیخین است لا غیر و آنجا قرون ثلاثه مشهود بالخیر منقطع شد و قرن ثالث مدت خلافت ذی النورین بود که قریب به دوازده سال بوده است سیرت حضرت ذی النورین نسبت به سیرت شیخین مغایرتی داشت، زیرا که گاهی از عزیمت به رخصت تنزل می‌نمود و امرای حضرت ذی النورین نه بر صفت امرای شیخین بوده‌اند و انقیاد رعیت مر اورا نه مثل انقیاد رعیت با حضرت صدیق و فاروق بود هر چند آن خشونت‌ها از قوت به فعل نیامد و از دل و زبان به دست و سلاح انتقال نه کرده بود إلا عند اتمام هذا القرن وهذا لا ينازع فيه إلا مكابرٌ.

بدان اسعدک الله تعالی اگر در تأویل حدیثی اشکالی بهم رسید رجوع به حدیث دیگر کن تا مطمح نظر آن حضرت ج در آن حدیث پیش تو منقح شود که حدیث آنحضرت ج مثل قرآن است يشبه بعضه بعضاً قال الله تعالى: ﴿كِتَٰبٗا مُّتَشَٰبِهٗا مَّثَانِيَ﴾ [الزمر: 23][[1249]](#footnote-1249).

و آن حضرت ج غالباً مضمون را به عبارات مختلفه و اسالیب متنوعه بیان فرموده‌اند در حدیث: «خير الناس قرني، ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم، ثم ينشأ قوم تسبق أيمانهم شهادتهم وشهادتهم ايمانهم[[1250]](#footnote-1250)» وفي لفظٍ: «ثم يفشوا الكذب»[[1251]](#footnote-1251) آنچه از خیریت قرون اولی و شریت قرون آخره فهمیده در گوشه خاطر خود نگاهدار بعد از آن حدیث: «تزول رحي الإسلام لخمس وثلاثين سنة فإن يهلكوا» بر خوان و مفهوم آن را منقح کن و در گوشهء دیگر بدار و لفظ رحی الاسلام با خیریتی که از حدیث اول دانستهء بسنج و لفظ هلاک که عقب آن واقع شد با لفظ «تسبق ايمانهم الخ» و لفظ: «يفشوا الكذب» بسنج مضمون یکی را عین مضمون دیگر خواهی یافت و تاریخ خمس و ثلاثین از این موازنه در نظر سرسری زیاده می‌ماند لیکن چون نیک بشگافی عین معنی قرون ثلاثه است به تأویلی که ما آن را بیان نمودیم نزدیک توافق اکثر امور می‌توان قید یکی در مطلق دیگر افزود و بحکم یکی میتوان متشابه دیگر را مؤوّل ساخت.

باز از این همه بگذر حدیث دیگر بخوان «الخلافة بالـمدينة والـملك بالشام»[[1252]](#footnote-1252).

لفظ خلافت را که باملک قسیم ساختند ببین که از میان این مقابله چه می‌زاید پس بشناس از این قرون ثلاثه ممدوحه یکی قرن نبوت است و دو قرن خلافت و آن همه در مدینه بوده است و بعد آن دو گاهی در مدینه سلطنت مستقر نشد پس تعیین به مدت خمس و ثلاثین و تعیین به بودن خلافت در مدینه مصداق آن هر دو یکی است هر دو نشان یک مدعاست و هر دو متوجه به یک مرمی.

باز این را بگذار و حدیث ابی عبیده و معاذ بن جبلب بخوان: «إن هذا الأمر بدأ نبوة ورحمة، ثم كائن خلافة ورحمة، ثم كائن ملكا عضوضا»[[1253]](#footnote-1253).

و با حدیث «قرون ثلاثة» و حدیث «تزول رحي الإسلام» و حدیث «الخلافة بالمدينة والـملك بالشام» بسنج شک نداریم که خلافت و رحمت با معنی خیریت هم سنگ است و عضوض با فتنه هم ترازو.

باز این را بگذار و حدیث کرز بن علقمه را بخوان که اسلام را شیوعی خواهد بود ثم یعودون اساود صُبّاء نیک تأمل نما روز افزونی تا کدام وقت بوده است و فتنه اساود صباء در کدام زمان متحقق شد و این را با خیریت قرون و رحی الاسلام و خلافت و رحمت بسنج شک نداریم که همه متوازن است.

باز اساود صباء با حدیث «هرج ويفشوا الكذب ويهلكوا وملكاً عضوضاً». بسنج یقین داریم که همه به یک نسق خواهی یافت.

باز این را نیز بگذار و حدیث حذیفه بخوان: «لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلُوا إِمَامَكُمْ وَتَجْتَلِدُوا بِأَسْيَافِكُمْ وَيَرِثَ دُنْيَاكُمْ شِرَارُكُم»[[1254]](#footnote-1254). و تأمل کن که اشاره بکدام واقعه است و زمان آن واقعه کدام بوده است إلي غير ذلك من أحاديث.

بالجمله ذهن خود را مصفی کن از شوب کدورات و بعض احادیث را با بعض منطبق ساز تا مقصد کلام آنحضرت ج بر تو روشن شود بعد از آن اخبار احبار اهل کتاب برخوان و آثار صحابه کرام رضوان الله عنهم اجمعین بیاد آر تا اطمینان حاصل گردد و اگر با وجود استعمال این طریق کاری نکشود و معنی منقح نشد از تنقیح معانی سنت خود را معذور باید داشت که در این مبحث بهتر از این طریق بدست نخواهد آمد و در هیچ مسئله زیاده‌تر از این طرق متکاثره متوافره میسر نخواهد شد حتی در باب صلوة وزکوة هم.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| إذا لم تستطع آمراً فدعه |  | وجاوزه إلی ماتستطيع |

بالجمله اختلاف در این قرون مانند اختلاف اصناف است در میان نوع واحد[[1255]](#footnote-1255)، به یک حساب همه واحد است وبه یک حساب مختلف و متعدد، لهذا در حدیث «رحی الإسلام» همه را در یک مرتبه شمرده‌اند، و در حدیث «الخلافة بالـمدينة والـملك بالشام[[1256]](#footnote-1256)» همه را به یک منزلت نهاده‌اند، و در حدیث نبوت و رحمت همه را یک وصف اثبات نمودند، و در حدیث فتن که از مسند حذیفه است همه را زمان استقامت گقته‌اند، و در حدیث کرز بن علقمه همه را در مراتب زیادت و نمو گذاشته‌اند چون تغیر اعظم بظهور پیوست شکل عالم برگشت و تغایر نوعی به نسبت زمان اول به ظهور انجامید و در دامن این تغیر سه فتنه و دو هُدنه (صلح) واقع شد و آن حضرت ج شرح و تفصیل آن پنج حادثه فرموده‌اند بما لا مزید علیه أخرج الشيخان «عن حذيفه قال كَانَ النَّاسُ يَسْأَلُونَ رَسُولَ اللَّهِ ج عَنِ الْخَيْرِ وَكُنْتُ أَسْأَلُهُ عَنِ الشَّرِّ مَخَافَةَ أَنْ يُدْرِكَنِى فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِى جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ شَرٌّ قَالَ: نَعَمْ فَقُلْتُ هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ قَالَ: نَعَمْ وَفِيهِ دَخَنٌ. قُلْتُ وَمَا دَخَنُهُ قَالَ: قَوْمٌ يَسْتَنُّونَ بِغَيْرِ سُنَّتِى وَيَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِى تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ. فَقُلْتُ هَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا. فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا. قَالَ: نَعَمْ قَوْمٌ مِنْ جِلْدَتِنَا وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَرَى إِنْ أَدْرَكَنِى ذَلِكَ قَالَ: تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ. فَقُلْتُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلاَ إِمَامٌ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ عَلَى أَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»[[1257]](#footnote-1257)، وفي رواية: «قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا فِى جَاهِلِيَّةٍ وَشَرٍّ فَجَاءَنَا اللَّهُ بِهَذَا الْخَيْرِ، فَهَلْ بَعْدَ هَذَا الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرِّ مِنْ خَيْرٍ قَالَ: نَعَمْ، وَفِيهِ دَخَنٌ. قُلْتُ وَمَا دَخَنُهُ قَالَ قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْیى، تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ. قُلْتُ فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرِ مِنْ شَرٍّ قَالَ: نَعَمْ، دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ، مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا. قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا. قَالَ: هُمْ مِنْ جِلْدَتِنَا، وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا. قُلْتُ فَمَا تَأْمُرُنِى إِنْ أَدْرَكَنِى ذَلِكَ قَالَ: تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ. قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلاَ إِمَامٌ قَالَ: فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرَقَ كُلَّهَا، وَلَوْ أَنْ تَعَضَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ، حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ، وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ»[[1258]](#footnote-1258). وفي رواية «قلت فَمَا الْعِصْمَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: السَّيْفُ، قُلْتُ: وَهَلْ بَعْدَ السَّيْفِ بَقِيَّةٌ؟ قَالَ: نَعَمْ، تَكُونُ إِمَارَةٌ عَلَى أَقْذَاءٍ، وَهُدْنَةٌ عَلَى دَخَنٍ، قَالَ: قُلْتُ: ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَنْشَأُ دُعَاةُ الضَّلالَةِ، فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةٌ جَلَدَ ظَهْرَكَ، وَأَخَذَ مَالَكَ، فَالْزَمْهُ وَإِلا قُمْتَ وَأَنْتَ عَاضٌّ عَلَى جَذْلِ شَجَرَةٍ، قَالَ: قُلْتُ ثُمَّ مَاذَا؟ قَالَ: ثُمَّ يَخْرُجُ الدَّجَّالُ، بَعْدَ ذَلِكَ مَعَهُ نَهْرٌ وَنَارٌ، فَمَنْ وَقَعَ فِي نَارِهِ، وَجَبَ أَجْرُهُ، وَحُطَّ وِزْرُهُ، وَمَنْ وَقَعَ فِي نَهْرِهِ وَجَبُ وِزْرُهُ، وَحُطَّ أَجْرُهُ»، قال البغوي قوله «فما العصمة قال السيف كان قتادة ‌يضعه على أهل الردة كانت في زمن الصديقس وقوله هدنة على دخن معناه صلح على بقايا من الضغن وذلك ان الدخان أثر من النار، قال ابوعبيد أصل الدخن ان يكون في لون الدابة أو الثوب أو غير ذلك كدورة إلى سوادٍ وفي بعض الرويات قلت يا رسول الله الهدنة على الدخن ما هي قال لا يرجع قلوب بني آدم عن الذي كانت عليه»[[1259]](#footnote-1259).

فتنه‌ی اولی مشتمل بر سه حادثه عظیمه مبدأ این فتنه خلافت حضرت مرتضی است آن حضرت ج نخست از خلافت حضرت مرتضی خبر دادند که منتظم نشود و از آن متألم شدند؛ في الخصائص أخرج الطبراني وابونعيم «عن جابر بن سمرة قال قال رسول الله جلعلي إنك مؤمر مستخلف وإنك مقتول وهذه مخضوبة من هذا لحيته من رأسه»[[1260]](#footnote-1260).

وأخرج الحاكم «عن عليس قال ان مما عهد إلىّ النبي ج ان الأمة‌ ستقذرني بعده»[[1261]](#footnote-1261).

وأخرج الحاكم «عن ابن عباسب قال: قال النبي ج لعلي: أما إنك ستلقى بعدي جهدا قال: في سلامة من ديني؟ قال: في سلامة من دينك»[[1262]](#footnote-1262).

واخرج احمد «عَنْ إِيَاسِ بْنِ عَمْرٍو الأَسْلَمِىِّ عَنْ عَلِىِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهج: إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِى اخْتِلاَفٌ أَوْ أَمْرٍ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ السِّلْمَ فَافْعَلْ»[[1263]](#footnote-1263).

حادثه اولی حرب جمل[[1264]](#footnote-1264) و آنحضرت ج آن را در خبر واحد غریب بیان فرمودند أخرج ابويعلي «عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ، قَالَ: مَرَّتْ عَائِشَةُ بِمَاءٍ لِبَنِي عَامِرٍ، يُقَالُ لَهُ الْحَوْءَبُ، فَنَبَحَتْ عَلَيْهِ الْكِلابُ، فَقَالَتْ: مَا هَذَا؟ قَالُوا: مَاءٌ لِبَنِي عَامِرٍ، فَقَالَتْ: رُدُّونِي رُدُّونِي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ج يَقُولُ: كَيْفَ بِإِحْدَاكُنَّ إِذَا نَبَحَتْ عَلَيْهَا كِلابُ الْحَوْءَبِ؟»[[1265]](#footnote-1265).

وأخرج الحاكم من حديث «يحيى بن سعيد، ثنا الوليد بن عياش، أخو أبي بكر بن عياش، عن إبراهيم، عن علقمة، قال: قال ابن مسعودس: قال لنا رسول الله ج: أحذركم سبع فتن تكون بعدي: فتنة تقبل من الـمدينة، وفتنة بمكة، وفتنة تقبل من اليمن، وفتنة تقبل من الشام، وفتنة تقبل من الـمشرق، وفتنة تقبل من الـمغرب، وفتنة من بطن الشام وهي السفياني قال: فقال ابن مسعود: منكم من يدرك أولها، ومن هذه الأمة من يدرك آخرها »، قال الوليد بن عياش: فكانت فتنة الـمدينة من قبل طلحة والزبير، وفتنة مكة فتنة عبد الله بن الزبير، وفتنة الشام من قبل بني أمية، وفتنة الـمشرق من قبل هؤلاء»[[1266]](#footnote-1266).

حادثه ثانیه حرب صفین[[1267]](#footnote-1267) و آن حضرت ج از آن خبر دادند در خبر صحیح أخرج الشيخان «عن أبي هريرة قال قال رسول الله ج لاَ تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَتِلَ فِئَتَانِ عَظِيمَتَانِ تَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ وَدَعْوَاهُمَا وَاحِدَةٌ»[[1268]](#footnote-1268). این کلمه اشارت است به آنکه اهل شام مصحف برداشتند که در میان ما و شما این قرآن است و حضرت مرتضی فرمود که این قرآن قرآن صامت است و من قرآن ناطقم.

وأخرج البخاري «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ج قَالَ لِعَمَّارٍ: تَقْتُلُكَ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ»[[1269]](#footnote-1269). و آن منتهی شد بتحکیم وآنحضرت ج این قصه را بلفظی بیان فرمودند که مشعر باشد به آنکه مبدأ مفاسد شتی گردد و مرضی شارع نبود.

حادثه ثالثه حرب نهروان[[1270]](#footnote-1270) و آن حضرت ج آن را در خبر متواتر بیان فرمودند و ارشاد نمودند که در حین فرقت مسلمین بظهور خواهد آمد و متولی قتل آن فریق اولیهما بالحق باشد و آن یکی از حسنات عضیمه آن جماعت خواهد بود بعد از این سه حادثه واقعه حضرت مرتضیس بظهور آمد و آن حضرت ج بیان آن در حدیث مستفیض فرمودند و قاتل حضرت مرتضی را به اشقی الآخرین نکوهیدند؛ أخرج الحاكم في حديث طويل «عن عمار بن ياسرس قال كنت أنا وعلي رفيقين في غزوة ذي العسيرة فقال رسول الله ج أَلاَ أُحَدِّثُكُمَا بِأَشْقَى النَّاسِ رَجُلَيْنِ. قُلْنَا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ. قَالَ: أُحَيْمِرُ ثَمُودَ الَّذِى عَقَرَ النَّاقَةَ وَالَّذِى يَضْرِبُكَ يَا عَلِىُّ عَلَى هَذِهِ. يَعْنِى قَرْنَهُ حَتَّى تُبَلَّ مِنْهُ هَذِهِ يَعْنِى لِحْيَتَهُ»[[1271]](#footnote-1271).

و هدنه‌ی اولی مبتدأ آن صلح حضرت امام حسن بود با معاویه بن ابی سفیان و آنحضرت ج آن را در حدیث صحیح بیان فرمودند أخرج البخاري «عن الحسن قال لَقَدْ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرَةَ قَالَ بَيْنَا النَّبِىُّ ج يَخْطُبُ جَاءَ الْحَسَنُ فَقَالَ النَّبِىُّ ج: ابْنِى هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»[[1272]](#footnote-1272).

باز استقلال معاویه بن ابی سفیان به بادشاهی بیان فرمودند، أخرج ابن ابي شيبه «عن معاوية: قال ما زلت أطمع في الخلافة منذ قال لي رسول الله ج: يا معاوية! إن ملكت فأحسن»[[1273]](#footnote-1273).

فتنه‌ی ثانیه مشتمل بر حوادث چند:

یکی- شهادت حضرت امام حسین[[1274]](#footnote-1274):

في الـمشكوة معزواً إلى البيهقي «عن أم الفضل بنت الحارث، أنها دخلت على رسول اللهج فقالت: يا رسول الله، إني رأيت حلما منكرا الليلة، قال: ما هو؟ قالت: إنه شديد، قال: ما هو؟ قالت: رأيت كأن قطعة من جسدك قطعت ووضعت في حجري، فقال رسول الله ج: رأيت خيرا، تلد فاطمة إن شاء الله غلاما، فيكون في حجرك فولدت فاطمة الحسين فكان في حجري كما قال رسول الله ج، فدخلت يوما إلى رسول الله ج فوضعته في حجره، ثم حانت مني التفاتة، فإذا عينا رسول الله ج تهريقان من الدموع، قالت: فقلت: يا نبي الله، بأبي أنت وأمي ما لك؟ قال: أتاني جبريل، فأخبرني أن أمتي ستقتل ابني هذا فقلت: هذا؟ فقال: نعم، وأتاني بتربة من تربته حمراء»[[1275]](#footnote-1275).

دوم- واقعه‌ی حَرّه[[1276]](#footnote-1276) أخرج ابوداود «عَنْ أبى ذَرٍّ، قَالَ: كُنْتُ رَدِيفًا خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ ج يَوْمًا عَلَى حِمَارٍ، فَلَمَّا جَاوَزْنَا بُيُوتَ الْمَدِينَةِ، قَالَ: فَكَيْفَ بِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا كَانَ فِي الْمَدِينَةِ جُوعٌ تَقُومُ عَنْ فِرَاشِكَ فَلا تَبْلُغُ مَسْجِدَكَ حَتَّى يُجْهِدُكَ الْجُوعُ[[1277]](#footnote-1277)؟ قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: تَعَفَّفْ يَا أَبَا ذَرٍّ، ثُمَّ قَالَ: كَيْفَ بِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ، إِذَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ مَوْتٌ يَبْلُغُ الْبَيْتُ الْعَبْدَ حَتَّى إِنَّهُ يُبَاعُ الْقَبْرُ بِالْعَبْدِ، قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: تَصَبَّرْ يَا أَبَا ذَرٍّ، قَالَ: كَيْفَ بِكَ يَا أَبَا ذَرٍّ إِذَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ قَتْلٌ يَغْمُرُ الدِّمَاءُ حِجَارَةَ الزَّيْتِ؟ قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ، قَالَ: تَأْتِي مَنْ أَنْتَ مِنْهُ، قَالَ: قُلْتُ: وَأَلْبَسُ السِّلاحَ، قَالَ: شَارَكْتَ الْقَوْمَ إِذًا، قُلْتُ: فَكَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ج؟ قَالَ: إِنْ خَشِيتَ أَنْ يَبْهَرَكَ شُعَاعُ السَّيْفِ، فَأَلْقِ نَاحِيَةَ ثَوْبِكَ عَلَى وَجْهِكَ لِيَبُوءَ بِإِثْمِكَ وَإِثْمِهِ»[[1278]](#footnote-1278).

سوم- استحلال مکه[[1279]](#footnote-1279) بسبب خروج عبدالله ابن الزبیر و آن را نیز خبر دادند.

چهارم- خروج ابراهیم بن اشتر برای جنگ عبیدالله ابن زیاد.

پنجم- تسلط مختار در کوفه از آن حال نیز خبر دادند که «فِى ثَقِيفٍ كَذَّابٌ وَمُبِير» (هلاک کننده): أخرج الترمذي «عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: فِى ثَقِيفٍ كَذَّابٌ وَمُبِير»[[1280]](#footnote-1280).

«وروى مسلم في الصحيح حين قتل الحجاج عبدَ الله بن الزبير قالت أسماء أن رسول الله ج حدثنا أَنَّ فِى ثَقِيفٍ كَذَّابًا وَمُبِيرًا»[[1281]](#footnote-1281).

ششم- قتال مصعب با مختار (ثقفی)[[1282]](#footnote-1282).

هفتم- قتال ضحاک بن قیس با مروان.

هشتم- قتال عبد الملک با مصعب.

نهم- ظهور حجاج و ظلم او و آن حضرت ج آن را بیان فرمودند و آن حضرت ج از این مقاتلات خبر دادند بدعاةٍ علی ابواب جهنم.

هدنه‌ی ثانیه آنکه بعد اللتیا والتی امر سلطنت بر عبدالملک (ابن مروان) مستقر شد و همه اهل اسلام تحت حکم او در آمدند و اولاد و احفاد او نیز در عالم به همین نسق فرمانروائی کردند و در حدیث شریف بیان حکومت این فریق آمده است أخرج البخاري من حديث أبي هريرة «هَلَكَةُ أُمَّتِى عَلَى يَدَىْ غِلْمَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ»[[1283]](#footnote-1283).[[1284]](#footnote-1284)

وأخرج الحاكم «عن أبي ذرٍ سمع النبي ج يقول إذا بلغت بنو أمية أربعين اتخذوا عباد الله خَوَلا (غلام) ومال الله نحلاً (بخشش) وكتاب الله دغلا (بازیچه)»[[1285]](#footnote-1285).

وأخرج ابويعلي والحاكم «عن أبي هريرة أن النبي ج قال رأيت في النوم بني الحكم ينزون على منبري كما تنزو القردة قال فما رئي النبي ج ضاحكاً مستجمعاً حتى توفي»[[1286]](#footnote-1286).

وأخرج البيهقي «عن سعيد بن الـمسيب، قال: رأى النبي ج بني أمية على منبره فساءه ذلك فأوحي إليه أنما هي دنيا أعطوها، فقرت عينه»[[1287]](#footnote-1287).

وأخرج الترمذي والحاكم والبيهقي «عن الحسن بن علي قال ان رسول الله ج قد رأی بني امية يخطبون على منبره رجلا رجلا فساءه ذلك فنزلت: ﴿إِنَّآ أَعۡطَيۡنَٰكَ ٱلۡكَوۡثَرَ ١﴾ [الکوثر: 1]. ونزلت: ﴿إِنَّآ أَنزَلۡنَٰهُ فِي لَيۡلَةِ ٱلۡقَدۡرِ ١ وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ ٢ لَيۡلَةُ ٱلۡقَدۡرِ خَيۡرٞ مِّنۡ أَلۡفِ شَهۡرٖ ٣﴾ [القدر: 1-3]. يملكها بنو أمية‌ قال القاسم بن الفضل فحسبنا ملك بني أمية فإذا هي ألف شهرٍ لا تزيد ولا تنقص»[[1288]](#footnote-1288).

أخرج أبوداود «عن عبدالله بن حوالة قال: قال رسول الله ج يَا ابْنَ حَوَالَةَ إِذَا رَأَيْتَ الْخِلاَفَةَ قَدْ نَزَلَتْ أَرْضَ الْمُقَدَّسَةِ فَقَدْ دَنَتِ الزَّلاَزِلُ وَالْبَلاَبِلُ وَالأُمُورُ الْعِظَامُ وَالسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنَ النَّاسِ مِنْ يَدِي هَذِهِ مِنْ رَأْسِكَ»[[1289]](#footnote-1289).

و اینجا نکته ایست باریک آن را نیز باید فهمید که در باب خلافت شام احادیث مختلفه آمده بعضی ناظر به ذم و بعضی ناظر به مدح، مانند حدیث دیگر از مسند ابن حوالة أخرج احمد وأبوداود «عَنِ ابْنِ حَوَالَةَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: سَيَصِيرُ الأَمْرُ إِلَى أَنْ تَكُونُوا جُنُودًا مُجَنَّدَةً جُنْدٌ بِالشَّامِ وَجُنْدٌ بِالْيَمَنِ وَجُنْدٌ بِالْعِرَاقِ. قَالَ ابْنُ حَوَالَةَ خِرْ لِى يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ: عَلَيْكَ بِالشَّامِ فَإِنَّهَا خِيَرَةُ اللَّهِ مِنْ أَرْضِهِ يَجْتَبِى إِلَيْهَا خِيَرَتَهُ مِنْ عِبَادِهِ فَأَمَّا إِنْ أَبَيْتُمْ فَعَلَيْكُمْ بِيَمَنِكُمْ وَاسْقُوا مِنْ غُدُرِكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ تَوَكَّلَ لِى بِالشَّامِ وَأَهْلِهِ»[[1290]](#footnote-1290).

وجه حل این تعارض آنست که این قوم در حد ذات خویش استحقاق خلافت نداشتند و خلافت بر ایشان مستقر شد و عنایت تشریعیه متوجه تمشیه امر جهاد و تعاون بر آن گشت، لهذا هرجا ذم است متوجه به ذوات آن جماعه است و هرجا مدح و حث است متوجه به امور ملکیه و مانند آن. از میان اینها عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی راشد بود به حلیه علم و فضل و زهد آراسته و از وی آثار محموده در عالم باقی ماند یکی کتابت علم حدیث و جمع آن دیگر ترک سب اهل بیت و بر وی صادق آمد مضمون حدیث «يَبْعَثُ لِهَذِهِ الأُمَّةِ عَلَى رَأْسِ كُلِّ مِائَةِ سَنَةٍ مَنْ يُجَدِّدُ لَهَا دِينَهَا»[[1291]](#footnote-1291).

فتنه ثالثه آنکه چون این هدنه نزدیک به انقضا رسید دعاة بنی عباس[[1292]](#footnote-1292) از طرف خراسان سر برآوردند و جنگ‌ها واقع شد و مظلمه‌ها بر روی کار آمد هر کرا از نفس بنی‌امیه یا اعوان ایشان یافتند کشتند و مصادره‌ها نمودند و این معنی در همه اطراف و نواحی فاش گردید وصار ماصار بعد این همه هنگامه‌ها امر بنی عباس استقرار یافت و تغییر ثالث تمام شد و تغییر رابع ظاهر گشت اگرچه این (تحولات) حوادث عظام در بغل داشت و در زمان طویل سپری شد وحدتی داشت چنانکه تغییرات متقدمه وحدتی داشتند پس به یک اعتبار می‌توان گفت که دو دولت بیش نیست اول در مدینه بود و ثانی در شام «قال النبي ج الخلافة بالـمدينة ‌والـملك بالشام»[[1293]](#footnote-1293).

اول به لفظ خیریت و خلافت و رحمت و مدت شیوع الاسلام معبر شد و ثانی به وصف تسبق ایمانهم شهادتم ویفشوا الکذب وملک عضوض و اساود صباء موصوف گشت اول مورَّخ به «تزول رحی الإسلام لخمس وثلاثين» و ثانی بعد قیام امر سلطنت به هدنه اولی مورخ بسبعين سنة، در اول سب سلف صالح نبود و در ثانی سلف صالح را سب می‌کردند علی اختلاف اهوائهم وآرائهم. در اول جمیع امور دینی ایشان راجع بود به پیغامبر و خلیفه خاص، و اختلاف معتد به در دین آنجا موجود نه و در زمان ثانی اختلاف‌ها و مذهب‌های پراگنده در اصول عقاید که مرجئه و قدریه و خوارج و روافض پیدا شدند و در فتاوی و احکام جمعی مذهب اهل مدینه داشتند و طائفه‌ی مذهب اهل عراق لیکن هنوز این اختلاف‌ها مدون نشده و این نزاع محکم الاساس نگشته این حالت با حالت اولی بمنزله دو نوع مختلف الحقیقه تحت جنس تصور باید کرد به اعتبار آن امر جامع آنحضرت ج فرموده‌اند «لاَ يَزَالُ الإِسْلاَمُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»[[1294]](#footnote-1294). وفی رواية: «لاَ يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمُ اثْنَىْ عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ»[[1295]](#footnote-1295) أخرجه الشيخان من حديث جابر بن سمرة. این امر جامع که مشترک است در میان دو دولت، دولتی که در مدینه بود و دولتی که در شام استقرار یافت تفصیلی می‌طلبد.

ظهور دین دو جناح دارد یکی خلافت و دیگری علم آن حضرت ج.

اما اتفاق هر دو دولت به اعتبار خلافت از آن جهت است که در این هر دو دولت خلیفه مستقل می‌بود متصرف در عالم به غیر مزاحمت خارجیان و بدون اعتماد کلی بر امرای لشکر بخلاف دولت بنی عباس، و اتفاق این هر دو به اعتبار علم از آن جهت است که تا این وقت تدوین مذاهب نشده بود و هیچکس نمی‌گفت که من متبع فلان شخصم بلکه ادله کتاب و سنت را بر وفق مذهب اصحاب خود تأویل می‌نمود و هر یکی دعوی می‌کرد که به مقتضای صراح شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام حکم چنین و چنین است اخطأ فی هذا او اصاب. فقه این زمانه مخلوط بود به آثار صحابه و تابعین مسند و مرسل همه را اخذ می‌کردند.

حالت رابعه استقرار خلافت بنی عباس در عراق و این دولت قریب به چهار صد سال ماند آنحضرت ج خبر دادند، أخرج الترمذي «عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: يَخْرُجُ مِنْ خُرَاسَانَ رَايَاتٌ سُودٌ لا يَرُدُّهَا شئٌ حَتَّى تُنْصَبَ بِإِيلِيَاءَ»[[1296]](#footnote-1296).

و همین است فتنة السراء و همین است مضمون ثم يكون جبريةً وعتوا؛ أخرج أبوداود من حديث «عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ يَقُولُ كُنَّا قُعُودًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج فَذَكَرَ الْفِتَنَ فَأَكْثَرَ فِى ذِكْرِهَا حَتَّى ذَكَرَ فِتْنَةَ الأَحْلاَسِ فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا فِتْنَةُ الأَحْلاَسِ قَالَ: هِيَ هَرَبٌ وَحَرْبٌ ثُمَّ فِتْنَةُ السَّرَّاءِ دَخَنُهَا مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنِّي وَلَيْسَ مِنِّي وَإِنَّمَا أَوْلِيَائِيَ الْمُتَّقُونَ ثُمَّ يَصْطَلِحُ النَّاسُ عَلَى رَجُلٍ كَوَرِكٍ عَلَى ضِلَعٍ ثُمَّ فِتْنَةُ الدُّهَيْمَاءِ لاَ تَدَعُ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الأُمَّةِ إِلاَّ لَطَمَتْهُ لَطْمَةً فَإِذَا قِيلَ انْقَضَتْ تَمَادَتْ يُصْبِحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُمْسِى كَافِرًا حَتَّى يَصِيرَ النَّاسُ إِلَى فُسْطَاطَيْنِ فُسْطَاطِ إِيمَانٍ لاَ نِفَاقَ فِيهِ وَفُسْطَاطِ نِفَاقٍ لاَ إِيمَانَ فِيهِ فَإِذَا كَانَ ذَاكُمْ فَانْتَظِرُوا الدَّجَّالَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ مِنْ غَدِهِ»[[1297]](#footnote-1297).

«قال الخطابي قوله فتنة الاحلاس إنما اضيفت الفتنة إلى الاحلاس لدوامها وطول لبثها يقال للرجل إذا كان يلزم بيته لا يبرح هو حلس بيته وقد يحتمل أن يكون شبهه بالاحلاس لسواد لونها وظلمتها والحرب ذهاب الـمال والأهل يقال حرب الرجل فهو حريب إذا سلب ماله واهله والدخان يريد انها تثور كالدخان من تحت قدميه وقوله كوركٍ علي ضلعٍ مثل ومعناه الأمر الذي لا يثبت ولا يستقيم وذلك ان الضلع لا يقوم بالورك ولا يحمله وانما يقال في باب الـملایمة والـموافقة إذا وصفوا هو ككفٍ في ساعد وساعد في ذراع ونحو ذلك يريد ان هذا الرجل غير خليق للملك ولا مستقل به والدهيماء تصغير الدهماء صغّرها على مذهب الـمذمة لها»[[1298]](#footnote-1298).

آنچه در معنی این حدیث پیش فقیر محقق شد آنست که فتنه الاحلاس فتنه بنی امیه است در شام، و هرب اشاره است به گریختن عبدالله بن زبیر از مدینه به مکه و حرب آنچه بعد از آن مقاتلات ضحاک بن قیس و غیر آن واقع شد، وفتنه السراء فتنه بنی عباس است قصه عهد ابراهیم عباسی بسوی ابومسلم در کتب تاریخ خوانده باشی، وفتنه الدهیماء فتنه تُرک است، فاذا قیل انقضت تمادت اشاره است به استقلال طوائف اتراک طبقه بعد طبقه در زمین روم و فارس.

باقی ماند مسئله ای در غایت اشکال، در حدیث ابن ماجه اشاره به قصه خروج ابومسلم از خراسان واقع شد و آن خلیفه را مهدی گفته‌اند و ترغیب بر نصرت او نموده‌اند و بطرف آن خارجیان عذری حواله کرده‌اند أخرج ابن ماجة من حديث «عَلْقَمَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ج إِذْ أَقْبَلَ فِتْيَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَلَمَّا رَآهُمُ النَّبِىُّ ج اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ وَتَغَيَّرَ لَوْنُهُ قَالَ فَقُلْتُ مَا نَزَالُ نَرَى فِى وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرَهُهُ. فَقَالَ « إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَإِنَّ أَهْلَ بَيْتِى سَيَلْقَوْنَ بَعْدِى بَلاَءً وَتَشْرِيدًا وَتَطْرِيدًا حَتَّى يَأْتِىَ قَوْمٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ مَعَهُمْ رَايَاتٌ سُودٌ فَيَسْأَلُونَ الْخَيْرَ فَلاَ يُعْطَوْنَهُ فَيُقَاتِلُونَ فَيُنْصَرُونَ فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوا فَلاَ يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَدْفَعُوهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَيَمْلَؤُهَا قِسْطًا كَمَا مَلَؤُوهَا جَوْرًا فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَأْتِهِمْ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ»[[1299]](#footnote-1299).

واخرج ابن ماجة «عَنْ ثَوْبَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: يَقْتَتِلُ عِنْدَ كَنْزِكُمْ ثَلاَثَةٌ كُلُّهُمُ ابْنُ خَلِيفَةٍ ثُمَّ لاَ يَصِيرُ إِلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَطْلُعُ الرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ فَيَقْتُلُونَكُمْ قَتْلاً لَمْ يُقْتَلْهُ قَوْمٌ». ثُمَّ ذَكَرَ شَيْئًا لاَ أَحْفَظُهُ فَقَالَ «فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَبَايِعُوهُ وَلَوْ حَبْوًا عَلَى الثَّلْجِ فَإِنَّهُ خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيُّ»[[1300]](#footnote-1300).

وأخرج ابن ماجة «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ جَزْءٍ الزُّبَيْدِىِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ج: يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوَطِّئُونَ لِلْمَهْدِيِّ. يَعْنِي سُلْطَانَهُ»[[1301]](#footnote-1301).

تحقیق این سه حدیث پیش فقیر آنست که مراد از مهدی خلیفه بنی عباس است نه مهدی که در آخر زمان ظهور نماید اینجا مهدی گفتن و خليفة الله نامیدن و حث بر نصرت او نمودن بجهت آن است که خلافت این فریق در پرده تقدیر مصمم شد آن را تغییر و تبدیل نیست، پس او مهدی است راه نموده شده بسوی تدبیری که مفضی باشد به استقرار خلافت نه چون خارجیان دیگر که تدبیر آن‌ها متلاشی شد و به جز هرج و مرج چیزی بدست ایشان نیامد و او خليفة الله است بمعنی آنکه خلافت او در قدر الهی مصمم گشت و با او باید بود و ردّ او نباید نمود، زیرا که مطلوب اهم در شریعت قطع نزاع است و تقلیل هرج و مرج خلافت مستقره بهتر است اگر چه صاحب آن کوَرَک علی ضلع باشد از خلافت متلاشیه گو صاحب آن افضل بود ثمره تشریع تقلیل مفسده و تعیین راهی که موافق تقدیر زودتر حاصل شود در اول دولت عباسیه امر خلیفه در اطراف عالم نافذ بود، و بعد معتصم حکم ایشان ضعیف شد، سلجوقیان مستقل شدند تا آنکه سلطنت صورتی ماند بغیر حقیقت و عبیدیان به مصر خروج کردند و از پهلوی آن‌ها فتنه‌ی عظیمه برخاست، نصاری بر شام تسلط یافتند آخر بار هم عبیدیان بر هم خوردند و هم نصاری از ارض شام بر آمده شدند بعد از آن اتراک چنگیزیه بر خراسان غلبه کردند و آخراً خلیفه‌ی عباسی بر هم خورد در آن حالت دولت عرب منقرض شد و عجمیان در هر ناحیت به ریاست سر برآورند و این ابتدای تغییر خامس بود در ایام دولت بنی عباس مذاهب اصول و فروع محکم الاساس گشت حنفی و شافعی و مالکی به تصانیف پرداختند، و در اصول معتزله و شیعه و جهمیه از هم ممتاز گشتند و در همین عصر علوم یونانیان به لغت عرب نقل کرده شد و تاریخ فارسیان را معرب ساختند و هر یکی به مذهب خود خرسند گردید تا انقراض دولت شام هیچکس خود را حنفی و شافعی نمی‌گفت بلکه ادله را بر وفق مذاهب اصحاب خود تأویل می‌کردند و در دولت عراق هر کسی برای خود نامی معین نمود تا نص اصحاب خود نیابد بر ادله کتاب و سنت حکم نکند اختلافی که از مقتضای تأویل کتاب و سنت لازم می‌آمد الحال محکم الاساس گشت هر چند دولت بنی عباس اول و اوسط وآخر مختلف بود اما همه بر تأسیس مذاهب و تفریع آن و تخریج بر آن گذشت و این حالت را به نسبت حالتین اولیین مانند دو جنس تحت جنس عالی تصور باید کرد و آن حضرت ج باعتبار همان امر مشترک فرمود أخرج ابوداود من حديث «سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ أَنَّ النَّبِىَّ ج قَالَ: إِنِّى لأَرْجُو أَنْ لاَ تُعْجِزَ أُمَّتِي عِنْدَ رَبِّهَا أَنْ يُؤَخِّرَهُمْ نِصْفَ يَوْمٍ». قِيلَ لِسَعْدٍ وَكَمْ نِصْفُ يَوْمٍ قَالَ خَمْسُمِائَةِ سَنَةٍ»[[1302]](#footnote-1302). تفصیل این معنی آنکه خلافت در دولت مدینه و شام و عراق همه در قریش بود و از ملک عرب به اطراف و نواحی احکام جاری می‌شد ولو بحسب الصورة امت در این حدیث به معنی قوم و قبیله است از این تاریخ باز دولت قریش منقرض شد بلکه دولت عرب بر هم خورد و رؤسای محافل و ملک عالم عجمیان شدند چون دولت عرب منقضی شد و مردم در بلاد مختلفه افتادند هر یکی آنچه از مذاهب یادگرفته بود همان را اصل ساخت و آنچه مذهب مستنبط سابقاً بود الحال سنت مسقره شد علم ایشان تخریج بر تخریج و تفریع بر تفریع و دولت ایشان مانند دولت مجوس الا آنکه نماز می‌گزاردند و متکلم بکلمه شهادت می‌شدند ما مردم در دامان همین تغییر پیدا شدیم نمی‌دانیم که خدای تعالی بعد از این چه خواسته است وهذا آخر الفصل الخامس.

والحمد لله رب العالـمين

1. - خبر واحد خبری است که شروط موجود در خبر متواتر در آن جمع نباشد. مشهور، عزیز و غریب از اقسام خبر واحد هستند. برای تفصیل بیشتر به کتاب «نزهة النظر في توضيح نخبة الفكر في مصطلح أهل الأثر» تألیف حافظ احمد بن علی معروف به ابن حجر عسقلانی(متوفى: 852 هـ)، تحقیق عبد الله بن ضیف الله الرحیلی، ناشر: مطبعة سفیر بالریاض، چاپ نخست، سال: 1422هـ مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-1)
2. - ترجمه‌ی آیه: «بی‌گمان تعداد ماه‌ها نزد الله در کتاب خدا، از آن روز که آسمان‌ها و زمین را آفریده، دوازده ماه است، که چهار ماه از آن، (ماه) حرام است». [↑](#footnote-ref-2)
3. - اهل‌سنت و جماعت در مورد خلافت ابوبکر صدیق که آیا به نصّ پیامبر بوده و یا به انتخاب اصحاب بعد از وفات ایشان، بیشتر از یک قول دارند، در این کتاب، مؤلف بزرگ قول نخست را ترجیح داده، و دلایل ثابت و روایات صحیح نیز آن را تأئید می‌کند، از آن جمله: 1- امام بخاری در صحیح خویش از جبیر بن مطعم روایت نموده که گفت: «زنی نزد رسول الله > آمد، و آن‌حضرت به او دستور دادند مدتی بعد دوباره بیاید، آن زن گفت: اگر آمدم و شما را نیافتم (نزد چه کسی بروم)؟ هدفش این بود که اگر شما در قید حیات نبودید! پیامبر ه فرمودند: اگر مرا (زنده) نیافتی نزد ابوبکر بیا». صحیح بخاری، کتاب فضائل الصحابه.

   2- حذیفه بن یمان (صاحب سرّ پیامبر) راویت نموده که آن‌حضرت فرمودند: «به آن دو که بعد از من‌اند؛ ابوبکر و عمر اقتدا نمائید». به روایت اصحاب سنن، و علامه آلبانی آن را صحیح دانسته است.

   3- پیامبر اسلام هنگام مرض وفات فرمودند: «مُروا أبابکر فلیُصلّ بالناس: ابوبکر را دستور دهید برای مردم نماز بخواند». صحیح بخاری، و صحیح مسلم.

   4- فرموده‌ی رسول‌الله ه: «خداوند مرا به سوی شما فرستاد، گفتید: دروغ گفتی، و ابوبکر گفت: راست گفتی، و مرا با مال و جانش تمویل و پشتیبانی کرد، پس آیا دوستم را برایم می‌گذارید؟». صحیح بخاری، فضائل الصحابة.

   5- عمر فاروق در خطبه‌ای به محضر مهاجرین و انصار خطاب به ابوبکر صدیق گفت: «تو برترین ما و سردار مان هستی، و رسول‌الله تو را از همه‌ی ما بیشتر دوست ‌می‌داشت». صحیح بخاری. و هیچ یک از صحابه‌ی کرام بر این گفته‌ی فاروق ایراد نگرفت، پس به منزله‌ی اجماع صحابه بر امامت ابوبکر صدیق شد. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سنن ابن ماجه (أبو عبد الله محمد بن یزید قزوینی (متوفى: 273 هـ)، کتاب الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب من سئل عن علم فکتمه، حدیث شماره: 263. تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء الکتب العربیة- فیصل عیسى البابی الحلبی. علامه آلبانی درباره‌ی این حدیث گفته: ضعیف جدا (بسیار ضعیف است). [↑](#footnote-ref-4)
5. - جزئیات جمع جزئی و کلیات جمع کلی می‌باشد. در اصطلاح علم منطق جزئی به آن مفهومی گفته می‌شود که احتمال شرکت نداشته باشد مثل: «زید»، که نام برای یک ذات خاص بوده و احتمال تعدد و شرکت ندارد. کلی به آن مفهومی گفته می‌شود که احتمال شرکت داشته باشد مانند: «انسان»، که شامل زید، عمرو و خالد می‌باشد. در اینجا مراد از جزئیات وقائع خاص و مراد از کلیات مفهوم عامی است که همان وقائع خاص در تحت آن مندرج است. (ش) [↑](#footnote-ref-5)
6. - در اصطلاح اهل منطق کلی بر پنج قسم است: 1- جنس 2- نوع 3- فصل 4- خاصه 5- عرَض عام.

   جنس همان کلی است که جزء مشترک حقیقت افراد خود باشد مثل حیوان که انسان (حیوان ناطق)، اسپ (حیوان صاهل) و حمار (حیوان ناهق) افراد آن می‌باشند، و حیوان جزء از حقیقت افراد خود است. بطور مثال: حقیت انسان «حیوان ناطق» است و «حیوان» یک جزء از این حقیقت می‌باشد و این جزء مشترک است که در اسپ «حیوان صاهل» و در حمار «حیوان ناهق» و ... موجود می‌باشد.

   جنس، چند درجه دارد (بر سه قسم است):

   1- بعضی از جنس‌ها طوری است که خودش در جنسی دیگری داخل می‌باشد و در تحت همان جنس، جنس دیگری نیز می‌باشد این جنس را «جنس متوسط» می‌گویند.

   2- خودش در تحت جنس دیگری می‌باشد مگر در تحت آن جنس دیگری نمی‌باشد واین قسم را «جنس سافل» می‌گویند.

   3- خودش در تحت جنس دیگری نمی‌باشد مگر در تحت آن جنس دیگری می‌باشد و این قسم را «جنس عالی» می‌گویند. (ش) [↑](#footnote-ref-6)
7. - ترجمه‌ی آیه: «او کسی است که در میان درس ناخواندگان رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند، و آن‌ها را پاک (و تزکیه) می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت (سنت) می‌آموزد». [↑](#footnote-ref-7)
8. - قول صحیح از اقوال اهل علم اینست که حج در اواخر سال نهم هجری فرض گردید و در آن سال چون فرصت کافی برای ادای حج وجود نداشت پیامبر خدا ج از سال آینده برای ادای این فریضه اقدام فرمودند. [↑](#footnote-ref-8)
9. - ترجمه‌ی حدیث: «وعظ نکند مگر حاکم وقت و یا نماینده‌اش، و اگر غیر از آن‌ها کسی وعظ کرد او ریاکار می‌باشد». [↑](#footnote-ref-9)
10. - سنن أبو داود (سلیمان بن اشعث سجستانی، متوفی: 275 هـ): ج29/ ص587، کتاب العلم، باب فی القصص، حدیث شماره: 3665، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، المکتبة العصریة، صیدا – بیروت. علامه آلبانی گفته: حدیثٌ حسن صحیح. و مسند إمام أحمد، طبع الرسالة، حدیث شماره: 18050. [↑](#footnote-ref-10)
11. - ترجمه‌ی حدیث: «هر که وفات کرد و بیعتی بر گردن نداشت، بر مرگ جاهلیت مرده است». [↑](#footnote-ref-11)
12. - صحیح مسلم (مسلم بن الحجاج أبو الحسن قشیری نیشاپوری متوفى: 261هـ): ج3/ ص1478، کتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذير الدعاة إلى الكفر، حدیث شماره: 1851، به تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحياء التراث العربي- بيروت، و المعجم الکبیر للطبرانی (سليمان بن أحمد بن أيوب اللخمي الشامی، أبو القاسم الطبراني متوفى: 360هـ): جلد19، صفحه‌ی: 334، ذکوان أبو صالح السمان، عن معاویة، حدیث شماره: 769. [↑](#footnote-ref-12)
13. - ترجمه‌ی آیه: «و اموال خود را به سفیهان (و کم خردان) ندهید». [↑](#footnote-ref-13)
14. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و اموال تان را به سفیهان و بی‌خردان ندهید». [↑](#footnote-ref-14)
15. - این حدیث در صحیح بخاری (محمد بن إسماعیل بخاری، متوفی: 256 هـ) با این الفاظ آمده است: «لن يفلح قوم ولّوا أمرهم امرأة: هر قوم (ملتی) که سرپرستی امور خویش را به زن بسپارد هرگز رستگار نخواهد شد». صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب کتاب النبی ج إلى کسرى وقیصر، حدیث شماره: 4425، به تحقیق: محمد زهیر بن ناصر الناصر، دار طوق النجاة. [↑](#footnote-ref-15)
16. - مدّعی: فرد ادعا کننده. مدّعی علیه: کسی که بر علیه او ادعای صورت گرفته باشد. مُقِر: اقرار کننده. مقر له: کسی که برای وی اقرار شده باشد. شاهد: گواه. مشهود علیه: آن که بر ضد او گواهی داده شده باشد. [↑](#footnote-ref-16)
17. - ترجمه‌ی آیه: «از میان گواهانی که (به عدالت آنان) رضایت دارید (گواه بگیرید)». [↑](#footnote-ref-17)
18. - ترجمه‌ی حدیث: «پیامبر گرامی اسلام ج فرموده‌اند: قاضیان سه (گروه) اند (بر سه دسته تقسیم می‌شوند): یکی در بهشت و دو تای دیگر در دوزخ. پس آن‌که در جنت است قاضی‌ای است که حق را شناخته و به آن فیصله کرده است، و قاضی‌ای که حق را شناخته و در فیصله ستم روا داشته، و آن‌که به نادانی در بین مردم فیصله روا داشته در دوزخ اند». [↑](#footnote-ref-18)
19. - سنن ابوداود: ج3/ ص299، کتاب الأقضیة، باب فی القاضی یخطئ، حدیث شماره: 3573. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-19)
20. - ترجمه‌ی حدیث: «ائمه (خلفاء) از قریش هستند». [↑](#footnote-ref-20)
21. - مسند إمام احمد، مسند انس بن مالک س : ج20/ ص249، حدیث شماره: 12900. شعیب ارنؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگری که دارد صحیح است. [↑](#footnote-ref-21)
22. - ترجمه‌ی حدیث: «مردم در این کار (خلافت) پیرو قریش اند». [↑](#footnote-ref-22)
23. - این حدیث را امام بخاری در صحیح‌ترین کتاب‌‌ها بعد از کتاب الله به این الفاظ آورده است: «الناس تبع لقريش في هذا الشأن، مسلمهم تبع لمسلمهم، وكافرهم تبع لكافرهم». صحیح بخاری: ج4/ ص178، کتاب المناقب، باب قول الله تعالى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: 13]، حدیث شماره: 3495، و صحیح مسلم: ج3/ ص1451، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: 1819. [↑](#footnote-ref-23)
24. - ترجمه‌ی حدیث: «تا زمانی که (تنها) دو تن از قریشیان زنده باشند این امر (خلافت) در بین آنان خواهد بود». [↑](#footnote-ref-24)
25. - صحیح بخاری: ج4/ ص179، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: 3501، و صحیح بخاری: ج9/ ص62، کتاب الأحکام، باب الأمراء من قریش، حدیث شماره: 7140. [↑](#footnote-ref-25)
26. - ترجمه‌ی حدیث: «این امر (خلافت) در قریش است، کسی با آنان مخالفت نخواهد کرد مگر این‌که الله وی را بر صورت بر زمین بزند تا هنگامی که دین را بر پا دارند». [↑](#footnote-ref-26)
27. - صحیح بخاری: ج4/ ص179، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: 3500، و صحیح بخاری: ج9/ ص62، کتاب الأحکام، باب الأمراء من قریش، حدیث شماره: 7139. [↑](#footnote-ref-27)
28. - ترجمه‌ی حدیث: «هر کس بدون مشوره‌ی مسلمانان با مردی (برای خلافت) بیعت کرد، از آن دو پیروی نشده و هر دو به قتل میرسند». [↑](#footnote-ref-28)
29. - صحیح بخاری: ج8/ ص168، کتاب الحدود، باب رجم الحبلی من الزنی، حدیث شماره: 6830.‌ [↑](#footnote-ref-29)
30. - وفیه ما فیه، یعنی: و در این کلام اعتراض و تأملی وجود دارد. [↑](#footnote-ref-30)
31. - در نسخه‌ی فارسی طبع بوپال هند اینجا باب سوم نوشته شده است؛ اما چون مؤلف گرامی این کتاب را بر اساس ابواب تقسیم نکرده بلکه بر اساس فصول تقسیم نموده لذا ما به یقین دانستیم که باب سوم اشتباه ناسخ بوده است. و با یک نگاه به فصل سوم این کتاب می‌بینیم منظور شاه ولی الله در همان فصل موجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-31)
32. - سهروردی (539- 632 هـ = 1145- 1234م):

    عمر بن محمد بن عبد الله، أبو حفص شهاب الدین سهروردی: فقیه شافعی، مفسر، واعظ. در "سهرورد" تولد شده و در بغداد وفات یافته است. در نزد خلیفه‌ی وقت از احترام ویژه‌ای برخوردار بوده و با مراسم خاصی او را تا حلقه‌ی درسش می‌برده‌اند. تصنیفات فراوانی دارد، از جمله: "عوارف المعارف- ط" و "نغبة البیان فی تفسیر القرآن- خ" و "السیر والطیر- خ". الأعلام، خیر الدین بن محمود زرکلی (متوفى: 1396هـ): ج5/ ص92، دار العلم للملایین، طبع پانزدهم، سال 2002م. لازم به یادآوری است که ابو حفص عمر بن محمد مشهور به شهاب الدین سهروردی غیر از أبو الفتوح یحیى بن حبش بن أمیرک، ملقب به شهاب الدین سهروردی حکیم مقتول در حلب اواخر سال: 586 هـ است. [↑](#footnote-ref-32)
33. - کتاب عوارف المعارف. [↑](#footnote-ref-33)
34. - یعنی به شبهه‌ای و یا تأویلی استدلال نموده و طبق آن بر خلیفه خروج نماید. [↑](#footnote-ref-34)
35. - بدیهی به چیزی گفته می‌شود که برای اثبات آن احتیاج به دلیل نباشد و أجلی بدیهیات یعنی واضح‌ترین بدیهیات. [↑](#footnote-ref-35)
36. - مسند امام احمد: ج30/ ص355، حدیث شماره: 18406. [↑](#footnote-ref-36)
37. - صحیح ابن حبان: ج15 /ص392، بابذکر الخبر الدال على أن الخلیفة بعد عثمان بن عفان کان علی بن أبی طالب رضوان الله علیهما ورحمته، وقد فعل، حدیث شماره:‌ 6943، به تحقیق: شعیب الأرنؤوط، موسسة الرسالة – بیروت. محقق گفته: اسناد این روایت حَسن است. [↑](#footnote-ref-37)
38. - ترجمه‌ی آیه: «(همان) کسانی‌که اگر در زمین به آن‌ها قدرت (و حکومت) بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». [↑](#footnote-ref-38)
39. - ترجمه‌ی آیه: «الله به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ وعده داده است که قطعاً آن‌ها را در زمین جانشین (و حکمران) خواهد کرد». [↑](#footnote-ref-39)
40. - ترجمه‌ی آیه: «محمد رسول الله است، و کسانی‌که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) اند». [↑](#footnote-ref-40)
41. - ترجمه‌ی آیه: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد (به الله زیانی نمی‌رساند) الله بزودی گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند». [↑](#footnote-ref-41)
42. - معمر بن راشد (95- 153 هـ = 713- 770 م):

    معمر بن راشد بن أبی عمرو أزدی: فقیه، حافظ حدیث، ثقه. وی از أهالی بصره بود و بعدا در یمن سکونت اختیار کرد، و می‌خواست به شهر خود برگردد که اهل صنعاء مخالفت کرده و او را در همانجا زن دادند، که در یمن باقی ماند. الأعلام، خیر الدین زرکلی: ج7/ ص272. [↑](#footnote-ref-42)
43. - قتاده بن دعامه (61- 118 هـ = 680- 737 م):

    او قتاده بن دعامه، أبو الخطاب سدوسی بصری: مفسر و از حافظان حدیث می‌باشد. إمام أحمد ابن حنبل گفته: قتاده حافظ‌ترین أهل بصره است. در علوم عربی، مفردات لغت و شناخت ایام و نسب عرب نیز سرآمد روزگار بوده، و به مذهب قدریه تمایل داشته، و گاهی در حدیث نیز تدلیس می‌کرده. به سبب مرض طاعون در واسط عراق در گذشته است. تذکرة الحفاظ: ج1/ ص115، تألیف: شمس الدین أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز ذهبی (متوفى: 748هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة بیروت- لبنان، طبع: نخست، 1419هـ/ 1998م. [↑](#footnote-ref-43)
44. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج2/ ص513، تألیف: أبو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر قرطبی (متوفى: 463 هـ)، تحقیق: علی محمد بجاوی، ناشر: دار الجیل، بیروت، چاپ نخست، سال: 1412 هـ/ 1992م. [↑](#footnote-ref-44)
45. - ترجمه‌ی آیه: «الله آگاه‌تراست که رسالت خویش را کجا قرار دهد». [↑](#footnote-ref-45)
46. - ترجمه‌ی آیات: «ما را به راه راست هدایت کن. راه کسانی‌که بر آنان نعمت دادی؛ نه خشم گرفتگان بر آن‌ها؛ و نه گمراهان». [↑](#footnote-ref-46)
47. - ترجمه‌ی آیه: «و کسی‌که الله و پیامبر را اطاعت کند (روز قیامت) همنشین کسانی خواهد بود که الله بر آنان انعام نموده‌است، از پیامبران، و صدیقان و شهدا و صالحان، و اینان چه نیکو رفیقانی هستند». [↑](#footnote-ref-47)
48. - یعنی انبیاء، صدّیقین، شهدا و صالحین. [↑](#footnote-ref-48)
49. - ترجمه‌ی آیه: «ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما که از دین خود برگردد (به الله زیانی نمی‌رساند) الله بزودی گروهی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردان فراز هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند، این فضل الله است که به هر کس بخواهد می‌دهد، و الله گشایشگر داناست». [↑](#footnote-ref-49)
50. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج1/ ص13. و نگا: مسند امام احمد: ج6/ ص85، حدیث شماره: 3601. [↑](#footnote-ref-50)
51. - الاعتقاد والهدایة إلى سبیل الرشاد على مذهب السلف وأصحاب الحدیث: ج1ظ ص322، تألیف: أحمد بن حسین بن علی بن موسى خسروجِردی خراسانی، معروف به أبو بکر بیهقی (متوفى: 458 هـ)، تحقیق: أحمد عصام الکاتب، ناشر: دار الآفاق الجدیدة – بیروت، طبع نخست: سال: 1401هـ. [↑](#footnote-ref-51)
52. - ترجمه‌ی آیه: «این توصیف آن‌ها در تورات است، و توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی که جوانه بزند». [↑](#footnote-ref-52)
53. - صحیح مسلم: ج4/ ص2197، کتابالجنة وصفة نعیمها وأهلها، باب الصفات التی یعرف بها فی الدنیا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: 2865، و مسند امام احمد: ج29/ ص22، حدیث شماره: 17484. [↑](#footnote-ref-53)
54. - ترجمه‌ی آیه: «به کسانی‌که با آنان جنگ می‌شود، اجازه‌ی (جهاد) داده شده است». [↑](#footnote-ref-54)
55. - ترجمه‌ی آیه: «(همان) کسانی‌که به ناحق از دیار‌شان رانده شدند». [↑](#footnote-ref-55)
56. - ترجمه‌ی آیه: «(همان) کسانی‌که اگر در زمین به آن‌ها قدرت (و حکومت) بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». [↑](#footnote-ref-56)
57. - ترجمه‌ی آیه: «پس، کسانی‌که هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند، و در راه من آزار دیدند و جنگیدند و کشته شدند، قطعاً گناهان‌شان را می‌بخشم و آنان را به باغ‌های (بهشتی) که از زیر (درختان) آن نهرها جاری است، در می‌آورم». [↑](#footnote-ref-57)
58. - ترجمه‌ی آیه: «و کسانی‌که ایمان آوردند، و هجرت نمودند، و در راه الله جهاد کردند، و کسانی‌که (ایشان را) پناه دادند و یاری نمودند، اینان مؤمنان حقیقی هستند، برای آن‌ها آمرزش و روزی شایسته‌ای خواهد بود». [↑](#footnote-ref-58)
59. - ترجمه‌ی آیه: «(مقام) کسانی‌که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال‌شان و جان‌هایشان در راه الله جهاد کردند، نزد الله برتر (و بلندمرتبه‌تر) است». [↑](#footnote-ref-59)
60. - ترجمه‌ی آیه: « محمد رسول الله است، و کسانی‌که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند». [↑](#footnote-ref-60)
61. - ترجمه‌ی آیه: «این توصیف آن‌ها در تورات است، و توصیف آن‌ها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه زده، سپس تنومندش ساخته». [↑](#footnote-ref-61)
62. - ترجمه‌ی آیه: «به راستی الله از مؤمنان- هنگامی‌که زیر درخت با تو بیعت کردند- خشنود شد». [↑](#footnote-ref-62)
63. - مسند البزار منشور به اسم البحر الزخار: ج8/ ص276، تألیف: أبو بکر أحمد بن عمرو العتکی معروف به بزار (متوفى: 292 هـ)، تحقیق: محفوظ الرحمن زین الله، ناشر: مکتبة العلوم والحکم- المدینة المنورة، چاپ نخست. البته این حدیث به روایت ابن ابی اوفی است نه جابر، و با –با اندکی اختلاف در الفاظ- در مسند امام احمد نیز آمده است؛ نگا: مسند: ج44/ ص590، حدیث شماره: 27042، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-63)
64. - سنن ابی داود: ج4/ ص213، کتاب ، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4653، و سنن ترمذی: ج5/ ص695، کتاب السنة، باب فی فضل من بایع تحت الشجرة، حدیث شماره: 3860. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-64)
65. - ترجمه‌ی آیه: «الله به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ وعده داده است که قطعاً آن‌ها را در زمین جانشین (و حکمران) خواهد کرد، همان گونه که کسانی را که پیش از آن‌ها بودند جانشین (و حکمران) ساخت، و دین‌شان را که برای آن‌ها پسندیده است برای آن‌ها استوار (و پا برجا) سازد». [↑](#footnote-ref-65)
66. - صحیح بخاری: ج5/ ص80، کتاب المغازی، باب شهود الملائکة بدرا، حدیث شماره: 3992. [↑](#footnote-ref-66)
67. - صحیح بخاری: ج4/ ص76، کتاب الجهاد والسیر، باب إذا اضطر الرجل إلى النظر فی شعور أهل الذمة، والمؤمنات إذا عصین الله، وتجریدهن، حدیث شماره: 3081، و صحیح مسلم: ج4/ ص1941، کتاب الفضائل، بابمن فضائل أهل بدرش وقصة حاطب بن أبی بلتعة، حدیث شماره: 2494. [↑](#footnote-ref-67)
68. - ترجمه‌ی آیه: «قطعاً الله رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، آنان که در زمان سختی (و تنگدستی) از او پیروی کردند؛ نمود». [↑](#footnote-ref-68)
69. - یعنی: «آن‌که با تو و پدرت بخاطر اسلام رزمیده، نسبت به تو به خلافت اولویت دارد»، و هدف او از این شخص علی س بوده است. [↑](#footnote-ref-69)
70. - صحیح بخاری: ج5/ ص110، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق وهی الأحزاب، حدیث شماره: 4108. [↑](#footnote-ref-70)
71. - طلقاء جمع طلیق به معنای: آزاد شده، و در اینجا مراد کسانی است که بعد از فتح مکه مسلمان شده‌اند. [↑](#footnote-ref-71)
72. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج2/ ص850. [↑](#footnote-ref-72)
73. - مصنف ابن ابی شیبه (أبو بکر بن أبی شیبه، عبد الله بن محمد بن إبراهیم بن عثمان عبسی متوفى: 235 هـ): ج6/ ص351، حدیث شماره: 31953، ما ذکر فی أبی بکر الصدیق س، به تحقیق: کمال یوسف الحوت، ناشر: مکتبة الرشد – الریاض، طبع نخست، سال 1409هـ. [↑](#footnote-ref-73)
74. - و این تمام حدیث است: عن أبی موسى الأشعری، قال: بینما رسول الله ج، فی حائط من حائط المدینة وهو متکئ یرکز بعود معه بین الماء والطین، إذا استفتح رجل، فقال: «افتح وبشره بالجنة» قال: فإذا أبو بکر، ففتحت له وبشرته بالجنة، قال ثم استفتح رجل آخر، فقال: «افتح وبشره بالجنة» قال: فذهبت فإذا هو عمر، ففتحت له وبشرته بالجنة، ثم استفتح رجل آخر، قال فجلس النبی صلى الله علیه وسلم فقال: «افتح وبشره بالجنة على بلوى تکون» قال: فذهبت فإذا هو عثمان بن عفان، قال: ففتحت وبشرته بالجنة، قال وقلت الذی قال، فقال: اللهم صبرا، أو الله المستعان. صحیح مسلم: ج4/ ص1867، کتاب الفضائل، باب من فضائل عثمان بن عفان س، حدیث شماره: 2403. [↑](#footnote-ref-74)
75. - و این تمام حدیثی است که امام ترمذی آن را روایت کرده است: عن أبی سعید الخدری، قال: قال رسول الله ج: «ما من نبی إلا له وزیران من أهل السماء ووزیران من أهل الأرض، فأما وزیرای من أهل السماء فجبریل ومیکائیل، وأما وزیرای من أهل الأرض فأبو بکر وعمر: هیچ پیامبری نیست مگر این‌که دو وزیر از اهل آسمان و دو وزیر از اهل زمین دارد؛ اما دو وزیر من از اهل آسمان جبرئیل و میکائیل اند، و دو وزیر من از اهل زمین ابوبکر و عمر اند». سنن الترمذی: ج5/ ص616، حدیث شماره: 3680، تألیف: محمد بن عیسى بن سَوْرة الترمذی، أبو عیسى (المتوفى: 279هـ)، تحقیق وتعلیق: أحمد محمد شاکر ومحمد فؤاد عبد الباقی (جـ 3)، ناشر: شرکة مکتبة ومطبعة مصطفى البابی الحلبی – مصر، چاپ دوم، سال 1395 هـ/ 1975م. [↑](#footnote-ref-75)
76. - المستدرک علی الصحیحین، تألیف حاکم نیسابوری (أبو عبد الله الحاکم محمد بن عبد الله بن محمد ضبی طهمانی متوفى: 405هـ): ج3/ ص104، فضائل أمیر المؤمنین ذی النورین عثمان بن عفانس، تحقیق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، چاپ نخست، سال 1411/ 1990م. [↑](#footnote-ref-76)
77. - این روایت را در هیچ‌یک از کتب حدیثی نیافتم. [↑](#footnote-ref-77)
78. - به کسی گفته می‌شود که پروردگار چیزی را در قلب او الهام نماید، و در احادیث صحیح این وصف برای عمر فاروقس ثابت شده است. (ش) [↑](#footnote-ref-78)
79. - ترجمه‌ی آیه: «و کسانی‌که با او هستند، بر کافران سخت گیر (و شدید) و در میان خود مهربانند، آن‌ها را در حال رکوع و سجده می‌بینی که از الله فضل و خشنودی می‌طلبند، نشانۀ (درستکاری) آن‌ها در چهره‌هایشان از اثر سجده (نمایان) است». [↑](#footnote-ref-79)
80. - ترجمه‌ی آیه: «آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردان فراز هستند». [↑](#footnote-ref-80)
81. - صحیح بخاری: ج5/ ص9، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3675، وسنن ترمذی: ج5/ ص624، باب فی مناقب عثمان بن عفان س ، حدیث شماره: 3697. آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-81)
82. - صحیح مسلم: ج4/ ص1880، کتاب فضائل الصحابة ش، باب من فضائل طلحة، حدیث شماره: 2417، وسنن أبی‌داود: ج4/ ص211، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4648. [↑](#footnote-ref-82)
83. - سنن النسائی: ج6/ ص235، کتاب الأحباس، باب وقف المساجد، حدیث شماره: 3608، تألیف: أبی عبد الرحمن أحمد بن شعیب بن علی الخراسانی، النسائی (المتوفى: 303هـ)، تحقیق: عبد الفتاح أبو غدة، ناشر: مکتب المطبوعات الإسلامیة – حلب، چاپ دوم، سال: 1406 / 1986م. [↑](#footnote-ref-83)
84. - سنن أبی‌داود: ج4/ ص213، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4652. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. و فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج1/ ص392، حدیث شماره: 593. [↑](#footnote-ref-84)
85. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص83، حدیث شماره: 4463. [↑](#footnote-ref-85)
86. - ترجمه‌ی حدیث: «عبد الله بن عمر روایت کرده که نبی کریم ج برای ابوبکر فرمودند: تو رفیق من بر حوض کوثر و مصاحب من در غار هستی». [↑](#footnote-ref-86)
87. - سنن ترمذی: ج5/ ص613، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3670، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و مسند امام احمد: ج26/ ص32، حدیث شماره: 16107. [↑](#footnote-ref-87)
88. - ترجمه‌ی حدیث: «خداوند حق را بر زبان و دل عمر قرار داده است». [↑](#footnote-ref-88)
89. - سنن ابو داود: ج3/ ص138، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3670. [↑](#footnote-ref-89)
90. - ترجمه‌ی حدیث: «در امت‌های قبل از شما اشخاصی وجود داشته اند که بر آن‌ها الهام میشده است، اگر در امت من کسی باشد (که به او الهام شود) همانا عمر است». [↑](#footnote-ref-90)
91. - صحیح بخاری: ج5/ ص12، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: 3689، وصحیح مسلم: ج4/ ص1864، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، حدیث شماره: 2398. [↑](#footnote-ref-91)
92. - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج1/ ص356، حدیث شماره: 519. [↑](#footnote-ref-92)
93. - صحیح بخاری: ج4/ ص126، کتاب بدء الخلق، باب صفة إبلیس وجنوده، حدیث شماره: 3294، وصحیح مسلم: ج4/ ص1863، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل عمر، حدیث شماره: 2396. [↑](#footnote-ref-93)
94. - صحیح بخاری: ج1/ ص89، کتاب الصلاة، باب ما جاء فی القبلة، ومن لم یر الإعادة على من سها، فصلى إلى غیر القبلة، حدیث شماره: 402، و مسند امام احمد: ج1/ ص297، حدیث شماره: 157، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-94)
95. - سنن ترمذی: ج5/ ص610، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3664، وسنن ترمذی: ج5/ ص611، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3665. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-95)
96. - سنن ترمذی: ج5/ ص607، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3658، سنن ابن ماجه: ج1/ ص27، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فضل إبی بکر الصدیق، حدیث شماره: 96. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-96)
97. - صحیح مسلم: ج4/ ص1866، کتاب فضائل الصحابة ش، باب من فضائل عثمان بن عفان رضی الله عنه، حدیث شماره: 2401. [↑](#footnote-ref-97)
98. - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج1/ 521، فضائل عثمان بن عفان س، ومن فضائل عثمان من حدیث أبی بکر بن مالک، حدیث شماره: 860. [↑](#footnote-ref-98)
99. - صحیح بخاری: ج5/ ص19، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث شماره: 3706، و صحیح مسلم: ج4/ ص1871، کتاب الفضائل، باب فضائل علی بن ابی طالب، حدیث شماره: 2404. [↑](#footnote-ref-99)
100. - صحیح بخاری: ج4/ ص60، کتاب الجهاد والسیر، باب فضل من أسلم على یدیه رجل، حدیث شماره: 3009، و صحیح مسلم: ج4/ ص1871، کتاب الفضائل، باب فضل من أسلم على یدیه رجل، حدیث شماره: 2404. [↑](#footnote-ref-100)
101. - سنن ترمذی: ج5/ ص662، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3785، و فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج2/ ص636، حدیث شماره: 1082. [↑](#footnote-ref-101)
102. - یعنی امیر این شهر را ساخت، حالا اگرچه در حقیقت امیر به دست خود و به زور بازوی خود شهر را نساخته است، بلکه شهر را معماران و عمال ساخته‌اند، اما چون در وقت این امیر و در تحت اشراف او ساخته شده، نسبت بنای شهر را مجازاً به او می‌دهند. [↑](#footnote-ref-102)
103. - الاستیعاب لابن عبد البر: ج1/ ص17. [↑](#footnote-ref-103)
104. - الاستیعاب لابن عبد البر: ج1/ ص17. [↑](#footnote-ref-104)
105. - فضائل الصحابة: ج1/ ص186، حدیث شماره: 198، وصحیح ابن حبان: ج15/ ص328، حدیث شماره: 6902، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-105)
106. - مسند امام احمد: ج2/ ص214، حدیث شماره: 858, شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-106)
107. - مصنف ابن ابی شیبة: ج7/ ص433، حدیث شماره: 37052، باب ما جاء فی خلافة أبی بکر. [↑](#footnote-ref-107)
108. - صحیح بخاری: ج2/ ص103، حدیث شماره: 1392، باب ما جاء فی قبر النبی ج . [↑](#footnote-ref-108)
109. - سنن ترمذی: ج5/ ص616، ابواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3680، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-109)
110. - به طور مثال نگاه کنید: المستدرک علی الصحیحین، تألیف حاکم نیسابوری: ج2/ ص290، حدیث شماره: 3047، و فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج1/ ص164، حدیث شماره: 152. [↑](#footnote-ref-110)
111. - مولی در لغت به معناهای زیادی آمده، مگر در اینجا بغیر از محبوب هیچ معنای دیگری را گرفته نمی‌توانیم. و از این حدیث صرف محبت با علیس ثابت می‌شود و بس چنانچه در محلش توضیح داده خواهد شد. (ش) [↑](#footnote-ref-111)
112. - سنن ترمذی: ج5/ ص633، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث شماره: 3713، وسنن ابن ماجه: : ج1/ ص45، باب مناقب علی بن ابی طالب، حدیث شماره: 121، و مسند امام احمد: ج2/ ص262، حدیث شماره: 950. [↑](#footnote-ref-112)
113. - ترجمه‌ی آیه: «آنانی که اگر در زمین قدرتشان دهیم نماز را بر پا دارند». [↑](#footnote-ref-113)
114. - ترجمه‌ی آیه: «به سوی گروه جنگاوری فرا خوانده خواهید شد». [↑](#footnote-ref-114)
115. - ترجمه‌ی آیه: «مسلماً جمع‌آوری و خواندن آن بر (عهده‌ی) ماست». [↑](#footnote-ref-115)
116. - تخریج این حدیث قبلا گذشت. [↑](#footnote-ref-116)
117. - صحیح بخاری: ج4/ ص85، کتاب فرض الخمس، باب قول النبی ج: «أحلت لکم الغنائم»، حدیث شماره: 3120. [↑](#footnote-ref-117)
118. - ترجمه‌ی حدیث: «شما حتما گنج‌های کسری را فتح خواهید کرد (به طور غنیمت بدست خواهید آورد)». [↑](#footnote-ref-118)
119. - صحیح بخاری: ج4/ ص197، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: 3595. [↑](#footnote-ref-119)
120. - صحیح بخاری: ج9/ ص127، کتاب التوحید، باب قول الله تعالی {تعرج الملائکة والروح إلیه} [المعارج: 4] ، وقوله جلّ ذکره: {إلیه یصعد الکلم الطیب} [فاطر: 10] وقال ...، حدیث شماره: 7432. [↑](#footnote-ref-120)
121. - صحیح مسلم: ج2/ ص746، کتاب الکسوف، باب ذکر الخوارج وصفاتهم، حدیث شماره: 1064. امام بخاری این حدیث را به صورت ذیل آورده است: «... فإن قتلهم أجر لمن قتلهم یوم القیامة». صحیح بخاری: ج4/ ص200، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: 3611. [↑](#footnote-ref-121)
122. - سنن ترمذی: ج5/ ص44، أبواب العلم عن رسول الله ج، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة واجتناب البدع، حدیث شماره: 2676، و سنن ابن ماجة: ج1/ ص15، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدین المهدیین، حدیث شماره: 42. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-122)
123. - سنن ترمذی: ج5/ ص609، حدیث شماره: 3662، و حدیث شماره: 3663, أبواب المناقب، باب, علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج38، ص280، حدیث شماره: 23245, و فضائل الصحابة: ج1/ ص186، حدیث شماره: 198، وصحیح ابن حبان: ج15/ ص328، حدیث شماره: 6902، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-123)
124. - مصنف ابن ابی شیبه: ج4/ ص544، حدیث شماره: 22994، باب فی القاضی ما ینبغی أن یبدأ به فی قضائه، و سنن دارمی: ج1/ ص265، حدیث شماره: 168، باب الفتیا وما فیه من الشدة. حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-124)
125. - مراد ابوبکر، عمر و عثمانش است. [↑](#footnote-ref-125)
126. - المدخل إلى السنن الکبرى: ج1/ ص39، حدیث شماره: 35، تألیف: أحمد بن الحسین بن علی مشهور به أبو بکر البیهقی (متوفى: 458 هـ)، تحقیق: د. محمد ضیاء الرحمن الأعظمی، ناشر: دار الخلفاء للکتاب الإسلامی – الکویت. [↑](#footnote-ref-126)
127. - هرگاه که در یک حکم شرعی بخاطر عذری تغییر بیاید، آن حکم قبل از تغییر عزیمت بوده و بعد از آن رخصت می‌گردد.

     بطور مثال اگر شخصی در ماه رمضان مریض شود در اینجا حکم روزه بسبب مرض تغییر می‌کند یعنی قبل از مرض روزه رمضان در حق این شخص عزیمت بوده، و بعد از اینکه مریض شد رخصت است که می‌تواند به رخصت عمل کند و روزه نگیرد. (ش) [↑](#footnote-ref-127)
128. - المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیسابوری: ج3/ ص84، حدیث شماره: 4467. حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-128)
129. - نگا: مسند امام احمد: ج30/ ص355، حدیث شماره: 18406. [↑](#footnote-ref-129)
130. - المستدرک علی الصحیحین: ج4/ ص104، کتاب الأحکام، حدیث شماره: 7023. [↑](#footnote-ref-130)
131. - المستدرک علی الصحیحین: ج4/ ص104، کتاب الأحکام، حدیث شماره: 7024، و مسند امام احمد: ج1/ ص202، حدیث شماره: 21. [↑](#footnote-ref-131)
132. - السنة، تألیف امام احمد: ج2/ ص575، حدیث شماره: 1352، و فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج1/ ص90، حدیث شماره: 57. [↑](#footnote-ref-132)
133. - سنن ترمذی: ج5/ ص610، أبواب المناقب،‌باب، حدیث شماره: 3664، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج1/ ص38، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبی بکر الصدیق رضی الله عنه،حدیث شماره: 100. [↑](#footnote-ref-133)
134. - مسند امام احمد: ج9/ ص338، مسند عبد الله بن عمر ب، حدیث شماره: 5469، و مصنف ابن ابی شیبة: ج6/ ص352،‌ باب ما ذکر فی أبی بکر الصدیق، حدیث شماره:‌ 31960. [↑](#footnote-ref-134)
135. - سنن ابو داود: ج4/ ص213، حدیث شماره: 4652. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-135)
136. - مستدرک حاکم نیسابوری: ج2/ ص83، حدیث شماره: 4463، و شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة: ج7/ ص1358، حدیث شماره: 2434، تألیف: أبی القاسم هبة الله بن الحسن بن منصور الطبری الرازی اللالکائی (متوفى: 418 هـ)، تحقیق: أحمد بن سعد بن حمدان الغامدی، ناشر: دار طیبة- السعودیة

     چاپ هشتم، سال 1423هـ/ 2003م. [↑](#footnote-ref-136)
137. - المجالسة وجواهر العلم: ج7/ ص258، حدیث شماره: 3159، تألیف: أبی بکر أحمد بن مروان الدینوری المالکی (متوفى: 333هـ)، تحقیق: أبی عبیدة مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر: جمعیة التربیة الإسلامیة (البحرین- أم الحصم)، دار ابن حزم (بیروت- لبنان)، تاریخ نشر: 1419هـ . [↑](#footnote-ref-137)
138. - مصنف ابن ابی شیبه: ج7/ ص433، حدیث شماره: 37051، باب ما جاء فی خلافة أبی بکر وسیرته فی الردة. [↑](#footnote-ref-138)
139. - مصنف ابن ابی شیبه: ج7/ ص433، حدیث شماره: 37051، باب ما جاء فی خلافة أبی بکر وسیرته فی الردة. [↑](#footnote-ref-139)
140. - مصنف ابن ابی شیبه: ج7ظ ص434، ما جاء فی خلافة عمر بن الخطاب، حدیث شماره: 37056.

     و نگا: السنة: ج1/ ص275، حدیث شماره: 337، تألیف: أبی بکر أحمد بن محمد بن هارون بن یزید الخَلَّال البغدادی الحنبلی (متوفى: 311هـ)، تحقیق: د. عطیة الزهرانی، ناشر: دار الرایة – الریاض، چاپ نخست، سال1410هـ / 1989م. [↑](#footnote-ref-140)
141. - تخریج این حدیث – به طرق متعدد- گذشت، و نگا: مسند امام احمد: ج2/ ص249، حدیث شماره: 931. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-141)
142. - السنّة روایت عبد الله بن امام احمد: ج2/ ص584، حدیث شماره: 1381، و مسند امام احمد: ج2/ ص411، حدیث شماره: 1256، و المعجم الأوسط: ج2/ ص177، حدیث شماره: 1639، تألیف: سلیمان بن أحمد بن أیوب بن مطیر اللخمی الشامی، أبو القاسم طبرانی (متوفى: 360 هـ)، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد , عبد المحسن بن إبراهیم الحسینی، ناشر: دار الحرمین – القاهرة. [↑](#footnote-ref-142)
143. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص100، حدیث شماره: 4523، باب مقتل عمر س. [↑](#footnote-ref-143)
144. - این روایت را در کتاب الآثار امام محمد و موطأ مالک روایة محمد بن حسن شیبانی نیافتم. نگا: فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج1/ ص418، حدیث شماره: 652. [↑](#footnote-ref-144)
145. - تخریج این حدیث گذشت. [↑](#footnote-ref-145)
146. - سنن ابوداود: ج4/ ص206، حدیث شماره: 4630، کتاب السنة، باب فی التفضیل. علامه آلبانی گفته: صحیح الإسناد مقطوعٌ. [↑](#footnote-ref-146)
147. - معرفة السنن والآثار: ج1/ ص193، حدیث شماره: 353، تألیف: أحمد بن الحسین بن علی خسروجردی خراسانی، أبو بکر بیهقی (متوفى: 458 هـ)، تحقیق: عبد المعطی أمین قلعجی، ناشر: جامعة الدراسات الإسلامیة (کراچی- پاکستان)، چاپ نخست، سال: 1412هـ / 1991م. [↑](#footnote-ref-147)
148. - برخی از شیعیان در اثبات فضیلت امامان خویش به این خرافات نیز متوسل می‌شوند که هیچ حقیقت دینی‌ای ندارد. [↑](#footnote-ref-148)
149. - ترجمه‌ی آیه: «کسانی از شما که قبل از فتح (مکه) انفاق کردند و (با مشرکان) جنگیدند (با کسانی‌که پس از فتح انفاق کردند و جنگیدند) یکسان نیستند. آن‌ها مقام (و منزلت) شان و الاتر (و برتر) است از کسانی‌که بعد از فتح (مکه) انفاق کردند و جنگیدند». [↑](#footnote-ref-149)
150. - ترجمه‌ی آیه: «(هرگز) مؤمنانی که بدون بیماری و آسیب، از جهاد باز نشستند، با مجاهدانی که در راه الله با مال و جان خود جهاد کردند، یکسان نیستند، الله کسانی را که با مال و جان‌شان جهاد کردند؛ بر بازنشستگان (= ترک کنندگان جهاد با عذر) مرتبه برتری بخشیده‌است، و الله به هر یک (از آن‌ها) وعده‌ی نیکو (= بهشت) داده‌است. و الله مجاهدان را بر قاعدان (= بازنشستگان) با پاداشی بزرگ برتری بخشیده‌است». [↑](#footnote-ref-150)
151. - سنن ترمذی: ج5/ ص50، حدیث شماره: 2685، أبواب العلم، باب ما جاء فی فضل الفقه على العبادة. [↑](#footnote-ref-151)
152. - این روایت با این الفاظ در هیچ یک از کتب حدیثی نیامده است، و به همین دلیل شاه ولی الله دهلوی گفته: "أو کما قال النبی ج". فضایل اهل بدر را در صحیح بخاری: ج4/ ص76، حدیث شماره: 3081، کتاب الجهاد والسیر،باب إذا اضطر الرجل إلى النظر فی شعور أهل الذمة، والمؤمنات إذا عصین الله، وتجریدهن نگاه کنید. [↑](#footnote-ref-152)
153. - ترجمه‌ی آیه: «این فضل الله است که آن را به هرکس که بخواهد می‌بخشد و الله دارای فضل عظیم است». [↑](#footnote-ref-153)
154. - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «(این) سورة است که آن را نازل کرده‌ایم، و (احکام) آن واجب نموده‌ایم، و در آن آیات روشنی نازل کرده‌ایم». [↑](#footnote-ref-154)
155. - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «الله به آن دسته از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، نوید می‌دهد که حتما در زمین به آنان خلافت می‌بخشد، چنانکه به پیشینیان‌شان حکومت بخشید. و دینشان را که برای‌شان پسندیده است، استوار می‌سازد و پس از ترس و بیمشان، امنیت و آسودگی خاطر را جایگزینش می‌گرداند. مرا عبادت می‌کنند و چیزی را شریکم نمی‌گردانند. و کسانی که پس از این ناسپاسی کنند، فاسق و نابکارند». [↑](#footnote-ref-155)
156. - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه (= فرمانروا) قرار دادیم». [↑](#footnote-ref-156)
157. - مسند امام احمد: ج13/ ص268، حدیث شماره: 7887. و تمام حدیث: «ما من نبی ولا خلیفة» أو قال: «ما من نبی إلا وله بطانتان، بطانة تأمره بالمعروف وتنهاه عن المنکر، وبطانة لا تألوه خبالا، ومن وقی شر بطانة السوء فقد وقی- یقولها ثلاثا- وهو مع الغالبة علیه منهما». [↑](#footnote-ref-157)
158. - مسند امام احمد: ج22/ ص298، حدیث شماره: 14406. و تمام حدیث با اندکی تفاوت در الفاظ: «یکون فی آخر أمتی خلیفة، یحثو المال حثوا، لا یعده عدا» ، قال الجریری: فقلت لأبی نضرة: وأبی العلاء: «أتریانه عمر بن عبد العزیز؟» فقالا: «لا». [↑](#footnote-ref-158)
159. - ترجمه‌ی آیه: «پس شما آن‌ها را نکشتید، بلکه الله آن‌ها را کشت. و هنگامی‌که (به سوی آن‌ها خاک و سنگ) انداختی، تو نینداختی، بلکه الله انداخت». [↑](#footnote-ref-159)
160. - نهج البلاغة، خطبه‌ی: 144. [↑](#footnote-ref-160)
161. - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «یقیناً الله از کسانی‌‌که ایمان آورده‌اند؛ دفاع می‌کند، بی‌گمان الله هیچ خیانت‌کارِ ناسپاسی را دوست ندارد». [↑](#footnote-ref-161)
162. - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل می‌شود، به سبب ظلمی که بر آنان رفته، اجازه‌ی جنگ و جهاد داده شد. و به‌راستی الله بر یاریِ آنان تواناست». [↑](#footnote-ref-162)
163. - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «آنان که به ناحق از خانه‌هایشان بیرون رانده شدند (و گناهی نداشتند) جز اینکه می‌گفتند: پروردگار ما، الله است. و اگر الله، برخی از مردم را به‌وسیله‌‌ی برخی دیگر حمایت نمی‌کرد، صومعه‌ها، کلیساها، کنیسه‌ها و مسجدهایی که نام الله در آن، بسیار یاد می‌شود، ویران می‌شد. به‌طور قطع الله به کسی که دینش را یاری نماید، یاری می‌رساند. همانا الله، توانای چیره و شکست‌ناپذیر است». [↑](#footnote-ref-163)
164. - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «(همان) کسانی‌که اگر در زمین به آن‌ها قدرت (و حکومت) بخشیم، نماز را بر پا می‌دارند، و زکات را می‌دهند، و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و سرانجام کارها از آن الله است». [↑](#footnote-ref-164)
165. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و برای ولی کسی که مظلومانه کشته شود، تسلطی بر قاتل (جهت خون‌خواهی و یا خون‌بها) قرار داده‌ایم؛ بنابراین نباید در خون‌خواهی زیاده‌روی کند. بی‌گمان ولی دم، مورد حمایت قرار گرفته است.» [↑](#footnote-ref-165)
166. - تالی و مقدم دو اصطلاح منطقی است، مقدم جزء نخست جمله و تالی جزء که بعد از آن می‌آید. در این مثال تالی و مقدم قرار ذیل است: جمله‌ی (اگر آنان را در زمین قدرت دهیم) مقدم است، و جمله‌ی (نماز را بر پا می‌دارند و زکات می‌دهند) تالی است. [↑](#footnote-ref-166)
167. - اقتباس از آیه‌ی مبارکه‌ی بیست و سوم سوره‌ی زمر. [↑](#footnote-ref-167)
168. - در این جا چهار اصطلاح مناطقه را باید شناخت:

     1- عموم و خصوص مطلق.

     2- عموم و خصوص من وجه.

     3- تباین.

     4: ترادف. [↑](#footnote-ref-168)
169. - صحیح بخاری: ج2/ ص134، کتاب المغازی، باب غزوة خیبر، حدیث شماره: 4210. [↑](#footnote-ref-169)
170. - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن = تفسیر البغوی: ج3/ ص425، تألیف: محیی السنة، أبو محمد الحسین بن مسعود بن محمد بن فراء بغوی شافعی (متوفى سال: 510 هـ)، تحقیق : عبد الرزاق مهدی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت، چاپ نخست، سال: 1420 هـ . [↑](#footnote-ref-170)
171. - قتاده بن دعامه (61- 118 هـ = 680- 737 م):

     او قتاده بن دعامه، أبو الخطاب سدوسی بصری: مفسر و حافظ بزرگ حدیث است. إمام أحمد ابن حنبل گفته: قتاده بزرگ‌ترین حافظ بصره است. وی هم‌چنین در علوم عربی، لغت، ایام و علم الانساب سرآمد روزگار بوده است. در واسط عراق به سبب مرض طاعون درگذشت. [↑](#footnote-ref-171)
172. - «و به‌طور قطع خود نگهبان آن هستیم.» [↑](#footnote-ref-172)
173. - «بی‌گمان گردآوری و (آسان کردن) قرائتش با ماست.» [↑](#footnote-ref-173)
174. - قابل یادآوری است که بعضی آیات قرآن کریم منسوخ شده است، و نسخ بر سه قسم می‌باشد:

     1- تلاوت و حکم آن هر دو منسوخ شده باشند.

     2- تنها تلاوت آن منسوخ شده باشد.

     3- صرف حکم منسوخ شده باشد و تلاوت آن باقی باشد.

     قسم اول و دوم در قرآن کریم نوشته نشده است، و آن حصه از قرآن کریم که حفاظت نشده شامل همین دو قسم می‌باشد. (ش) [↑](#footnote-ref-174)
175. - صحیح بخاری: ج2/ ص105، کتاب الزکاة، باب وجوب الزکاة وقول الله تعالى: ﴿وَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [البقرة: 43]، حدیث شماره: 1399، و صحیح مسلم: ج1/ ص51، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتى یقولوا: لا إله إلا الله محمد رسول الله، حدیث شماره: 32. [↑](#footnote-ref-175)
176. - سنن ترمذی: ج5/ ص44، أبواب العلم، بابما جاء فی الأخذ بالسنة واجتناب البدع، حدیث شماره: 2676، و سنن ابن ماجه: ج1/ ص15، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدین المهدیین، حدیث شماره: 42. [↑](#footnote-ref-176)
177. - صحیح بخاری: ج4/ ص50، کتاب الجهاد والسیر، باب یقاتل من وراء الإمام ویتقى به، حدیث شماره: 2957. [↑](#footnote-ref-177)
178. - ترجمه‌ی بیت:

     مردم در حالت حرج و مرج که کلان و بزرگی نداشته باشند اصلاح نمی‌شوند (کارشان رونق نمی‌گیرد)، و اگر جاهلان ریاست پیدا کردند، اشراف و بزرگان نابود شده اند.

     این شعر از افوه الأودی است. نگا: العقد الفرید: ج1/ ص11، تألیف: أبو عمر، شهاب الدین أحمد بن محمد بن عبد ربه ابن حبیب معروف به ابن عبد ربه أندلسی (متوفى: 328 هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، چاپ نخست، سال: 1404 هـ. [↑](#footnote-ref-178)
179. - اشاره به آیه کریمه‌ی: ﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ﴾ [النور: 55] است. [↑](#footnote-ref-179)
180. - تآکید آنست که مضمونی راکه قبلاً ذکر شد به نوعی تقویه کنیم و یا آن را دوباره ذکر نمائیم، اما در تأسیس مطلب جدیدی بیان می‌شود. در صورت تأکید معنای که از ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ دانسته می‌شود از ﴿مِنكُمۡ﴾ نیز همان به ذهن می‌رسد یعنی خداوند وعده‌ی استخلاف را به هر مؤمن نیکو کار می‌دهد خواه این شخص مومن در زمان نزول وحی باشد و یا در هر زمان دیگر، اما در صورت تأسیس از ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ﴾ استخلاف مؤمن نیکوکار دانسته شد و از لفظ ﴿مِنكُمۡ﴾ دانسته شد گروهی خاص از مؤمنان نیکوکار یعنی همان‌های که در هنگام نزول آیه‌ی کریمه موجود بوده‌اند، مراد است. (ش) [↑](#footnote-ref-180)
181. - کتاب المواقف: ج3/ ص387، تألیف: عبد الرحمن بن أحمد بن عبد الغفار، أبو الفضل، عضد الدین الإیجی (المتوفى: 756هـ)، تحقیق: عبد الرحمن عمیرة، ناشر: دار الجیل، لبنان – بیروت، چاپ نخست، سال: 1417هـ / 1997م. [↑](#footnote-ref-181)
182. - «آیا برای ایشان (همین) نشانه (کافی) نیست که دانشمندان بنى‏اسرائیل از درستی قرآن آگاهند؟». [↑](#footnote-ref-182)
183. - «ایشان (محمد) را می­شناسند؛ همانطور که پسرانشان را می­شناسند.» [↑](#footnote-ref-183)
184. - در اینجا مراد از قیاس، قیاس منطقی است نه قیاس أصول فقه. و قیاس در اصطلاح منطق به آن کلامی گفته می‌شود که از چند قضیه (جمله) متشکل باشد و آن جملات طوری باشند که از قبول کردن یکی از آن‌ها قبول دیگری لازم آید. بطور مثال در جمله‌ی عالَم متغیّر است و هر متغیر حادث است، این جمله از دو بخش مرکّب می‌باشد. و آن دو بخش طوری است که اگر آن را قبول کنیم بر ما لازم می‌شود که نتیجه آن را نیز قبول کنیم یعنی عالَم حادث است. (ش) [↑](#footnote-ref-184)
185. - در قیاس اگر نتیجه و یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور نباشد آنرا قیاس اقترانی می‌گویند، و اگر نتیجه و یا نقیض نتیجه بالفعل مذکور باشد آن قیاس استثنائی است.

     مثال قیاس استثنائی: اگر زید کاتب است پس حتماً انگشتان او حرکت می‌کنند لیکن زید کاتب است. در این قیاس نتیجه بالفعل مذکور است یعنی که انگشتان زید حرکت می‌کنند.

     مثال قیاس اقترانی: عالَم متغیّر است و هر متغیر حادث می‌باشد. در این قیاس نتیجه و یا نقیض آن بالفعل مذکور نمی‌باشد اما اجزای نتیجه (یعنی عالم و حادث) بطور پراگنده موجود می‌باشد که ما می‌توانیم با ترتیب آن‌ها نتیجه را به دست آوریم. (ش) [↑](#footnote-ref-185)
186. - حالتی که از ترتیب حد اوسط بوجود می‌آید شکل نام دارد. حدّ اوسط همان جزء قیاس است که مکرّر ذکر شود، مثل کلمه «متغیر» که در قیاس اقترانی (مثل العالم متغیر وکلّ متغیر حادث) مکرر ذکر می‌شود.

     این لفظ مکرر گاهی در جمله‌ی اول مبتدا می‌باشد و گاهی خبر. و همچنین در جمله‌ی دوم گاهی مبتدا می‌باشد و گاهی خبر که از یکی از این صورت‌ها خالی نمی‌باشد:

     1- حد اوسط در جمله‌ی اول خبر باشد و در جمله‌ی دوم مبتدا.

     2- حد اوسط در هر دو جمله خبر باشد.

     3- حد اوسط در هر دو جمله مبتدا باشد.

     4- حد اوسط در جمله‌ی اول مبتدا باشد و در جمله‌ی دوم خبر.

     چهار صورت فوق را شکل می‌گویند. صورت اول را شکل اول، صورت دوم را شکل ثانی، صورت سوم را شکل ثالث و صورت چهارم را شکل رابع. برای نتیجه دادن درست هر یک از این شکل‌ها شرایط خاص وجود دارد که تفصیل آن در کتب منطق مذکور می‌باشد. (ش) [↑](#footnote-ref-186)
187. - به جملاتی که قیاس از آن‌ها مرکّب می‌شود مقدّمات می‌گویند. [↑](#footnote-ref-187)
188. - «تا شریعتی را که به سویشان (مردم) نازل شده، برای‌شان بیان کنی.» [↑](#footnote-ref-188)
189. - سنن ابو داود: ج1، ص134، کتاب الصلاة، باب بدء الأذان، حدیث شماره: 498. [↑](#footnote-ref-189)
190. - اشاره به حدیثی است که در صحیحین وارده شده، و متن حدیث از این قرار است: «عن ابن عمر رضی الله عنهما: أن رجالا من أصحاب النبی ج، أروا لیلة القدر فی المنام فی السبع الأواخر، فقال رسول الله صلى الله علیه وسلم: أرى رؤیاکم قد تواطأت فی السبع الأواخر، فمن کان متحریها فلیتحرها فی السبع الأواخر: از ابن عمر س روایت شده که عده‌ای از صحابه‌ی پیامبر ج در خواب دیدند که شب قدر در بیست و هفتم ماه رمضان است، (چون خبر به پیامبر ؛ رسید) آن‌حضرت فرمودند: از خواب‌های شما چنین برداشت کردم که همه بر بیست و هفتم اتفاق دارید، پس هر که می‌خواهد شب قدر را درک کند آن را در هفت شب اخیر (ماه رمضان) جستجو نماید.» صحیح بخاری: ج3/ ص46، کتاب صلاة التراویح، باب التماس لیلة القدر فی السبع الأواخر، حدیث شماره: 2015، و صحیح مسلم: ج2/ ص822، کتاب الصیام، بابفضل لیلة القدر، والحث على طلبها، وبیان محلها وأرجى أوقات طلبها، حدیث شماره: 1165.

     و با این حدیث شریف اندازه‌ی اعتماد پیامبر ج به خواب صحابه‌ی کرام، و هم‌چنین اهمیت خواب انسان‌های صالح دانسته می‌شود. [↑](#footnote-ref-190)
191. - صحیح بخاری: ج5/ ص6، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3664، و صحیح مسلم: ج4/ ص1860، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر س، حدیث شماره: 2392، و سنن ترمذی: ج4/ ص541، أبواب الرؤیا، باب ما جاء فی رؤیا النبی ج المیزان والدلو، حدیث شماره: 2289. [↑](#footnote-ref-191)
192. - مسند امام احمد: ج9/ ص338، مسند عبد الله بن عمر ب، حدیث شماره: 5469، و مصنف ابن ابی شیبة: ج6/ ص352،‌ باب ما ذکر فی أبی بکر الصدیق، حدیث شماره:‌ 31960. [↑](#footnote-ref-192)
193. - سنن ابو داود: ج4، ص204، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4634، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است، و سنن ترمذی: ج4/ ص540، أبواب الرؤیا، باب ما جاء فی رؤیا النبی ج المیزان والدلو، حدیث شماره: 2287، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-193)
194. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3، ص 1150. [↑](#footnote-ref-194)
195. - سنن ابو داود: ج4، ص208، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4636، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-195)
196. - سنن ابو داود: ج4، ص208، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4637، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-196)
197. - اینکه دلو آب در دست علی مرتضیس پاره می‌شود اشاره به آن است که خلافت ایشان منظم نبوده و جنگ‌های داخلی مسلمان‌ها کیان امت اسلامی را به لرزه در می‌آورد. [↑](#footnote-ref-197)
198. - صحیح بخاری: ج9، ص43، کتاب التعبیر، باب من لم یر الرؤیا لأول عابر إذا لم یصب، حدیث شماره: 7046، و صحیح مسلم: ج4/ ص 1777، کتاب الرؤیا، باب فی تأویل الرؤیا، حدیث شماره: 2269، و سنن ابو داود: ج4/ ص207، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4632، و سنن ترمذی: ج4/ ص542، أبواب الرؤیا، باب ما جاءفی رؤیا النبی ج المیزان والدلو. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-198)
199. - الطبقات الکبرى: ج3/ ص132، تألیف: أبو عبد الله محمد بن سعد بن منیع بصری بغدادی مشهور به ابن سعد (متوفى: 230 هـ)، تحقیق: محمد عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، چاپ نخست، سال:1410 هـ/ 1990م. [↑](#footnote-ref-199)
200. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص14، کتاب الهجرة وقد صح أکثر أخبارها عند الشیخین ...،حدیث شماره: 4284. حافظ ذهبی گفته: اسناد این حدیث صحیح است، و کتاب الفتن: ج1/ ص107، حدیث شماره: 258، تألیف: أبو عبد الله نعیم بن حماد بن معاویة الخزاعی المروزی (المتوفى: 228هـ)، تحقیق: سمیر أمین الزهیری، ناشر: مکتبة التوحید – قاهره، چاپ نخست، سال: 1412 هـ. و علامه آلبانی آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-200)
201. - مسند أبی یعلى: ج8/ ص295، حدیث شماره: 4884، تألیف: أبو یعلى أحمد بن علی بن مثنى تمیمی موصلی (متوفى: 307 هـ)، تحقیق: حسین سلیم أسد، ناشر: دار المأمون للتراث – دمشق، چاپ نخست، سال: 1404 هـ/ 1984، حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. و نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص14، کتاب الهجرة وقد صح أکثر أخبارها عند الشیخین ...،حدیث شماره: 4284. [↑](#footnote-ref-201)
202. - مسند بزار: ج9/ ص434، باب ما رواه جبیر بن نفیر عن أبی ذر، حدیث شماره: 4044، و السنة تألیف ابن ابی عاصم: ج2/ ص543، باب فی ذکر خلافة الراشدین المهدیین أبی بکر وعمر وعثمان وعلی أئمة العدل رضوان الله علیهم،حدیث شماره: 1146. [↑](#footnote-ref-202)
203. - تاریخ دمشق: ج39/ ص120، تألیف: أبو القاسم علی بن حسن بن هبة الله مشهور به ابن عساکر (متوفى: 571 هـ)، تحقیق: عمرو بن غرامة عمروی، ناشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، سال نشر: 1415 هـ/ 1995م. [↑](#footnote-ref-203)
204. - سنن ابو داود: ج4/ ص211، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4646، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-204)
205. - سنن ابو داود: ج4/ ص98، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4254، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-205)
206. - کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج1/ ص104، باب معرفة الخلفاء من الملوک، حدیث شماره: 248. [↑](#footnote-ref-206)
207. - صحیح مسلم: ج3/ ص1316، کتاب الحدود، باب حد الزنی، حدیث شماره: 1690، و سنن ابو داود: ج4/ ص144، کتاب الحدود، باب فی الرجم، حدیث شماره: 4415. [↑](#footnote-ref-207)
208. - «از من بگیرید، از من بگیرید خداوند برای آن‌ها راهی نشان داده‌است» (حکمی نازل کرده است). اشاره به آیه‌ی کریمه: ﴿فَٱسۡتَشۡهِدُواْ عَلَيۡهِنَّ أَرۡبَعَةٗ مِّنكُمۡۖ فَإِن شَهِدُواْ فَأَمۡسِكُوهُنَّ فِي ٱلۡبُيُوتِ حَتَّىٰ يَتَوَفَّىٰهُنَّ ٱلۡمَوۡتُ أَوۡ يَجۡعَلَ ٱللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلٗا﴾ [النساء: 15]. بعد این آیت خدای تعالی راهی مقرر کرد و آن رجم ثیّب و جلد بِکر است، پس اکنون حکم حبس نیست. [↑](#footnote-ref-208)
209. - مستدرک حاکم: ج8/ ص358، ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-209)
210. - المعجم فی أسامی شیوخ أبی بکر الإسماعیلی: ج2/ ص700، تألیف: أبو بکر أحمد بن إبراهیم إسماعیلی جرجانی (متوفى: 371 هـ)، تحقیق: د. زیاد محمد منصور، ناشر: مکتبة العلوم والحکم- المدینة المنورة، چاپ نخست، سال:1410 هـ.

     و نگا: فضائل الصحابة تألیف امام احمد بن حنبل: ج1/ ص235، حدیث شماره: 288، و المعجم الأوسط للطبرانی: ج7/ ص83، حدیث شماره: 6918، و المعجم الکبیر، طبرانی: ج17/ ص180، حدیث شماره: 478. [↑](#footnote-ref-210)
211. - المعجم فی أسامی شیوخ أبی بکر الإسماعیلی: ج1/ ص483، حدیث شماره: 132، و نگا: المعجم الکبیر: ج17/ ص180، حدیث شماره: 478. [↑](#footnote-ref-211)
212. - صحیح بخاری: ج9/ ص81، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: 7220، و مسند امام احمد: ج27/ ص319، حدیث شماره: 16755. [↑](#footnote-ref-212)
213. - به نظر می‌‌رسد جناب شاه ولی الله در احاله‌ی این روایت به محب طبری به خطا رفته باشند؛ زیرا او این روایت را در کتاب خویش نیاورده است، اما روایت صحیح که امام بخاری آن را آورده و با این گفته مشابهت دارد قرار ذیل است: از جبیر بن مطعم روایت شده که زنی نزد رسول الله ج آمد، و پیامبر ؛ به وی دستور دادند زمانی دیگر بیاید، آن زن گفت: اگر آمدم و شما را (زنده) نیافتم (نزد چه کسی بروم؟) رسول الله برایش فرمودند: «اگر آمدی و من زنده نبودم نزد ابوبکر برو». صحیح بخاری: ج5/ ص5، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3659. [↑](#footnote-ref-213)
214. - طبقات ابن سعد: ج3/ ص 132، ذکر الغار والهجرة إلى المدینة. [↑](#footnote-ref-214)
215. - نگا: الشریعة: ج4/ ص 1708، حدیث شماره: 1181، تألیف: أبو بکر محمد بن الحسین بن عبد الله آجُرِّی بغدادی (متوفى: 360 هـ)، تحقیق: دکتور عبد الله بن عمر بن سلیمان دمیجی، ناشر: دار الوطن- الریاض – السعودیة، چاپ دوم، سال:1420 هـ/ 1999م. [↑](#footnote-ref-215)
216. - مسند ابو یعلی موصلی: ج2/ ص177، حدیث شماره: 873، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-216)
217. - الریاض النضرة فی مناقب العشرة: ج1/ ص55،الباب الرابع: فیما جاء مختصًّا بالأربعة الخلفاء، تألیف: أبو العباس، أحمد بن عبد الله بن محمد، محب الدین الطبری (متوفى: 694 هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة، چاپ دوم. [↑](#footnote-ref-217)
218. - فضائل الخلفاء الأربعة وغیرهم: ج1/ ص177، حدیث شماره: 232، تألیف: أبو نعیم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق أصبهانی (متوفى: 430هـ)، تحقیق: صالح بن محمد العقیل، ناشر: دار البخاری للنشر والتوزیع، المدینة المنورة، چاپ نخست، سال: 1417 هـ / 1997م. و بقیه‌ی حدیث از این قرار است: «إن تستخلفوا أبا بکر تجدوه قویا فی أمر الله ضعیفا فی بدنه، وإن تستخلفوا عمر تجدوه قویا فی أمر الله قویا فی بدنه ...». [↑](#footnote-ref-218)
219. - بخشی از آیه‌ی: 3، سوره‌ی التحریم. [↑](#footnote-ref-219)
220. - این روایت را در الریاض النضرة نیافتم، احتمال می‌رود که شاه ولی الله دهلوی/ اشتباه شده باشند، و روایت نزدیک به آن که در الریاض النضره آمده، این است: «وعن عائشة قالت: لما ثقل رسول الله-ج- جاء بلال یؤذنه بالصلاة فقال: "مروا أبا بکر فلیصل بالناس" قالت: فقلت: یا رسول الله إن أبا بکر رجل أسیف, وإنه متى یقم مقامک لا یسمع الناس, فلو أمرت عمر؟ فقال: "مروا أبا بکر فلیصل بالناس" قالت: فقلت لحفصة: قولی له, فقالت له حفصة: یا رسول الله إن أبا بکر رجل أسیف, وإنه متى یقم مقامک لا یسمع الناس, قال: "إنکن صاحبات یوسف, مروا أبا بکر فلیصل بالناس"». الریاض النضرة: ج2/ ص406. [↑](#footnote-ref-220)
221. - این روایت را در هیچ‌یک از کتب حدیثی و روائی نیافتم. [↑](#footnote-ref-221)
222. - صحیح بخاری: ج9/ ص54، کتاب الفتن، باب الفتنة التی تموج کموج البحر، حدیث شماره: 7096، و نگا: صحیح مسلم: ج4/ ص2218، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب الفتنة التی تموج کموج البحر. [↑](#footnote-ref-222)
223. - سنن ترمذی: ج5/ ص609، حدیث شماره: 3662، و حدیث شماره: 3663, أبواب المناقب، باب, علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج38، ص280، حدیث شماره: 23245, و فضائل الصحابة: ج1/ ص186، حدیث شماره: 198، وصحیح ابن حبان: ج15/ ص328، حدیث شماره: 6902، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-223)
224. - سنن ترمذی: ج5/ ص609، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3663، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-224)
225. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص15، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدین المهدیین، حدیث شماره: 42، و سنن ترمذی: ج5/ ص44، أبواب العلم، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة واجتناب البدع، حدیث شماره: 2676، ترمذی گفته: این حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-225)
226. - صحیح بخاری: ج7/ ص119، کتاب المرضی، باب قول المریض: "إنی وجع، أو وا رأساه، أو اشتد بی الوجع وقول أیوب علیه السلام: {أنی مسنی الضر وأنت أرحم الراحمین} [الأنبیاء: 83]، حدیث شماره: 5666، و صحیح مسلم: ج4/ ص1857، کتاب فضائل الصحابة ش، باب من فضائل أبی بکر الصدیقس، حدیث شماره: 2387. [↑](#footnote-ref-226)
227. - ترجمه‌ی آیت: «و پس از تورات در زبور چنین نوشتیم که بندگان شایسته‌ام، زمین را به ارث می‌برند». [↑](#footnote-ref-227)
228. - ترجمه‌ی آیت: «این، وصف آنان در تورات است. و وصفشان در انجیل مانند زراعتی است که جوانه زده و تنومندش ساخته ...». [↑](#footnote-ref-228)
229. - نگا: الدر المنثور: ج5/ ص686، تألیف: عبد الرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی (متوفى: 911 هـ)، ناشر: دار الفکر – بیروت. قابل یادآوری است که تفسیر مطبوع ابن ابی حاتم (به تحقیق: أسعد محمد الطیب، ناشر: مکتبة نزار مصطفى الباز- المملکة العربیة السعودیة، چاپ سوم، سال: 1419 هـ) تا سوره‌ی عنکبوت می‌باشد، و تفسیر سوره‌ی انبیاء در آن وجود ندارد، اما حافظ سیوطی در الدر المنثور از او نقل کرده، و شاید که نسخه‌ی از این تفسیر نزد ایشان وجود داشته است که ما اکنون از آن محروم هستیم. [↑](#footnote-ref-229)
230. - ترجمه‌ی آیت: «که بندگان شایسته‌ام، زمین را به ارث می‌برند».

     این روایت را جلال الدین سیوطی از ابن ابی حاتم نقل کرده است: نگا: الخصائص الکبرى: ج1/ ص52، تألیف: جلال الدین عبد الرحمن السیوطی، دار النشر/ دار الکتب العلمیة- بیروت- 1405هـ/ 1985م. [↑](#footnote-ref-230)
231. - زبور امروزی نیز یک‌صد و پنجاه سوره می‌باشد و نام هر سوره زبور است به این ترتیب که زبور اول، زبور دوم، زبور سوم و... و عبارتی را که علامه سیوطی/ نقل کرده در زبور چهارم که امروز در دسترس ما قرار دارد موجود نمی‌باشد، دانسته می‌شود که علامه سیوطی این متن را از روی نسخه‌ی قدیمی و غیر محرفی نقل کرده است اما مضمون این آیت در زبور بیست و هفتم امروزی موجود می‌باشد (مراجعه شود به مجموعه‌ی بایبل- عهدنامه‌ی قدیم صفحه 991، چاپ لدهیانه). و این زمین در تورات بطور صریح ذکر شده است، چنانچه در تورات- کتاب پیدایش باب هفده آیه‌ی هشتم، خداوند متعال خطاب به حضرت ابراهیم÷ می‌فرماید: من ملک کنعان را برای تو و برای نسل تو که بعد از تو می‌آیند خواهم داد که این ملک برای همیشه از آن‌ها باشد و من خدای شان باشم. مراد از ملک کنعان سرزمین شام می‌باشد که از زمانه عمر فاروقس تا الحال در تصرف و قبضه‌ی مسلمانان است. (ش) [↑](#footnote-ref-231)
232. - الخصائص الکبرى: ج1/ ص52.

     و نگا: القضاء والقدر: ج1/ ص113، تألیف: أحمد بن الحسین بن علی بن موسى خسروجِردی خراسانی، أبو بکر بیهقی (متوفى: 458 هـ)، تحقیق: محمد بن عبد الله آل عامر، ناشر: مکتبة العبیکان- الریاض/ السعودیة، چاپ نخست، سال: 1421هـ/ 2000م. [↑](#footnote-ref-232)
233. - به افراد قبیله‌ی بنی تمیم، تیمی گفته می‌شود. ابوبکر صدیقس از این قبیله بود. (ش) [↑](#footnote-ref-233)
234. - مراد از فتی عمر فاروقس و مراد از سالخورده ابوبکر صدیقس می‌باشد. (ش) [↑](#footnote-ref-234)
235. - تاریخ دمشق: ج30/ ص31، تألیف: أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله المعروف بابن عساکر (متوفى: 571 هـ)، تحقیق: عمرو بن غرامة عمروی، ناشر: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، سال نشر: 1415 هـ/ 1995م. [↑](#footnote-ref-235)
236. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج30/ ص338. [↑](#footnote-ref-236)
237. - همان: ج30/ ص296. [↑](#footnote-ref-237)
238. - صحیح «دیر العدس» است که در کتاب‌ المجالسة و جواهر العلم و کتاب تاریخ دمشق همین‌طور ثبت شده است. [↑](#footnote-ref-238)
239. - در نسخه‌ی اصل کتاب به جای: «ابن عمر» واژه‌ی: «ابی عمر» آمده، و در برخی نسخ: «آل عمر» نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-239)
240. - المجالسة وجواهر العلم: ج5/ ص 174، روایت شماره: 2001، تألیف: أبو بکر أحمد بن مروان الدینوری المالکی (متوفى: 333 هـ)، تحقیق: أبو عبیدة مشهور بن حسن آل سلمان، ناشر : جمعیة التربیة الإسلامیة (البحرین- أم الحصم )، دار ابن حزم (بیروت- لبنان)، سال: 1419هـ.. و تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج44/ ص7. [↑](#footnote-ref-240)
241. - نگا: تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج44/ ص275. [↑](#footnote-ref-241)
242. - در نسخه‌ی اصلی کتاب به عوض: «قبا» واژه‌‌ی: «العباءة» آمده است. [↑](#footnote-ref-242)
243. - الزهد: ج1/ ص102، حدیث شماره:650، تألیف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الشیبانی (متوفى: 241 هـ)، حواشی: محمد عبد السلام شاهین، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت – لبنان، چاپ نخست، سال:1420 هـ- 1999م. [↑](#footnote-ref-243)
244. - این روایت را در همه‌ی کتب موجود از ابو نعیم از جمله: حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، دلائل النبوة، فضائل الخلفاء الراشدین، فضیلة العادلین من الولاة و غیره نیافتم. البته کتاب‌های دیگر این روایت را آورده اند، بطور مثال نگا: الاکتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله والثلاثة الخلفاء: ج2/ ص308، تألیف: سلیمان بن موسى بن سالم کلاعی حمیری، أبو الربیع (المتوفى: 634 هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، چاپ نخست، سال:1420 هـ.. [↑](#footnote-ref-244)
245. - قیساریه: شهری ساحلی در سرزمین شام که جزء فلسطین محسوب می‌شده و با طبریه سه روز راه فاصله داشته. (معجم البلدان) [↑](#footnote-ref-245)
246. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج66/ ص286. [↑](#footnote-ref-246)
247. - المعجم الکبیر للطبرانی: ج1/ ص84، سن عثمان ووفاته س، حدیث شماره: 120. و حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء: ج6/ ص25. [↑](#footnote-ref-247)
248. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج39/ ص189. [↑](#footnote-ref-248)
249. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج44/ ص95. [↑](#footnote-ref-249)
250. - یعنی کعب الأحبار گفت: در کتاب‌های ما از شخصی ذِکر به عمل آمده که آن شخص مسایل امت را در خواب می‌بیند (به او الهام می‌شود). در روایت کلمه‌ی «فانتهره عمر» عمر او را سرزنش کرد، به این دلیل که عمر فاروقس نمی‌خواست این کیفیت‌های باطنی ظاهر شود، و یا نمی‌خواست کسی ایشان را مدح کند. [↑](#footnote-ref-250)
251. - نگا:‌ الخصائص الکبرى: ج1/ ص54، تألیف: عبد الرحمن بن أبی بکر، جلال الدین السیوطی (متوفى: 911 هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، و سبل الهدى والرشاد فی سیرة خیر العباد، وذکر فضائله وأعلام نبوته وأفعاله وأحواله فی المبدأ والمعاد: ج10/ ص280، تألیف: محمد بن یوسف الصالحی الشامی (متوفى: 942 هـ)، تحقیق وتعلیق: شیخ عادل أحمد عبد الموجود و شیخ علی محمد معوض، ناشر: دار الکتب العلمیة بیروت – لبنان، چاپ نخست، سال: 1414 هـ/ 1993م. [↑](#footnote-ref-251)
252. - الطبقات الکبری: ج3/ ص60، وتاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج39/ ص 359. [↑](#footnote-ref-252)
253. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج39/ ص 359. [↑](#footnote-ref-253)
254. - همان، حافظ ابن عساکر: ج39/ ص354. [↑](#footnote-ref-254)
255. - رکاب اسپ. [↑](#footnote-ref-255)
256. - یعنی با شنیدن این سخن‌ها سپاهیان پریشان و هراسان می‌شوند، چرا که آن‌ها ناکامی و شکست خود را احساس می‌کنند که این خود خلاف حکمت عملی جنگ است. (ش) [↑](#footnote-ref-256)
257. - المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری: ج3/ ص151، روایت شماره: 4678. [↑](#footnote-ref-257)
258. - معجم الصحابة: ج2/ ص319، تألیف: أبو القاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزیز بغوی (متوفى : 317 هـ)، تحقق : محمد أمین بن محمد جکنی، ناشر : مکتبة دار البیان – الکویت، چاپ نخست، 1421 هـ/2000م. [↑](#footnote-ref-258)
259. - نگا: الخصائص الکبری، السیوطی: ج1/ ص55. [↑](#footnote-ref-259)
260. - الطبقات الکبری: ج1/ ص115. [↑](#footnote-ref-260)
261. - سطیح بن مازن بن غسّان، کاهن معروفی که در سرزمین شام می‌زیسته است. (ش) [↑](#footnote-ref-261)
262. - و در رساندن حقوق مردم به آن‌ها نه متحیّر می‌شود و نه هم خود را می‌بازد. [↑](#footnote-ref-262)
263. - سردار با تجربه. [↑](#footnote-ref-263)
264. - السیرة النبویة (من البدایة والنهایة لابن کثیر): ج1/ ص383، تألیف: أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر قرشی دمشقی (المتوفى: 774هـ)، تحقیق: مصطفى عبد الواحد، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزیع بیروت – لبنان، سال نشر: 1395 هـ/ 1976م. [↑](#footnote-ref-264)
265. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج37/ ص 189. [↑](#footnote-ref-265)
266. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج30/ ص29. [↑](#footnote-ref-266)
267. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج39/ ص51. [↑](#footnote-ref-267)
268. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج30/ ص203، و تهذیب التهذیب: ج5/ ص138، تألیف: أبو الفضل أحمد بن علی بن محمد بن أحمد بن حجر عسقلانی (متوفى: 852 هـ)، ناشر: مطبعه‌ی دائرة المعارف النظامیة، هند، چاپ نخست، سال: 1326هـ. [↑](#footnote-ref-268)
269. - جواهر. [↑](#footnote-ref-269)
270. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج30/ ص204. [↑](#footnote-ref-270)
271. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج13/ ص9، وسبل الهدى والرشاد، تألیف محمد بن یوسف صالحی شامی: ج1/ ص87. [↑](#footnote-ref-271)
272. - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «ای مؤمنان! آن دسته از شما که از دین‌شان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید؛ در راه الله جهاد می­کنند و از سرزنش هیچ سرزنش­کننده­ای نمی­هراسند. این، فضل الله است که به هر کس بخواهد، می­بخشد. و الله بخشنده­ی داناست». [↑](#footnote-ref-272)
273. - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «تنها الله و پیامبرش و مؤمنانی که نماز را بر پا می­دارند و زکات می­دهند و پیوسته فروتن و متواضعند، دوست شما هستند». [↑](#footnote-ref-273)
274. - ترجمه‌ی آیه‌ی مبارکه: «و هر کس الله و پیامبرش و مؤمنان را به دوستی بگیرد، پس (بداند که) حزب و گروه الله، پیروزند». [↑](#footnote-ref-274)
275. - سنن ابی داود: ج3/ ص83، کتاب الجهاد، باب فی الرسل، حدیث شماره: 2761. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و مسند أبی داود طیالسی: ج1/ ص202، باب ما أسند عبد الله بن مسعود س، حدیث شماره: 248، تألیف: أبو داود سلیمان بن داود بن جارود طیالسی بصرى (متوفى: 204 هـ)، تحقیق: دکتور محمد بن عبد المحسن الترکی، ناشر: دار الهجر – مصر، چاپ نخست، سال: 1419 هـ/ 1999م. [↑](#footnote-ref-275)
276. - کارنامه‌ی شایسته انجام داد. [↑](#footnote-ref-276)
277. - جُواثی: مسکن طایفه‌ی عبد القیس در بحرین، که نخستین نماز جمعه بعد از مسجد النبی (مدینه‌ی منوره) در آن منطقه برگزار شده است. نگا: معجم ما استعجم من أسماء البلاد والمواضع، تألیف: أبو عبید عبد الله بن عبد العزیز بن محمد بکری أندلسی (متوفى: 487 هـ)، ناشر: عالم الکتب، بیروت، چاپ سوم، سال: 1403 هـ. [↑](#footnote-ref-277)
278. - صحیح بخاری: ج9/ ص93، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة، باب الاقتداء بسنن رسول الله ج، حدیث شماره: 7284، و صحیح مسلم: ج1/ ص51، کتاب الإیمان، باب الأمر بقتال الناس حتى یقولوا: لا إله إلا الله محمد رسول الله، حدیث شماره: 20، و سنن ابی داود: ج2/ ص93، کتاب الزکاة، حدیث شماره: 1556. [↑](#footnote-ref-278)
279. - سنن ابی‌داود: ج4/ ص95، کتاب الفتن والملاحم، باب ذکر الفتن ودلائلها، حدیث شماره: 4244. علامه آلبانی گفته: این روایت حسن است. [↑](#footnote-ref-279)
280. - دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشریعة: ج2/ ص477، تألیف: أحمد بن حسین خسروجردی خراسانی، مشهور به أبو بکر بیهقی (متوفى: 458 هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، چاپ نخست، سال: 1405 هـ. [↑](#footnote-ref-280)
281. - تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس: ج2/ ص201، تألیف: حسین بن محمد بن الحسن الدِّیار بَکری (متوفى: 966 هـ)، ناشر: دار صادر – بیروت. [↑](#footnote-ref-281)
282. - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی): ج3/ ص70، تألیف: محیی السنة، أبو محمد حسین بن مسعود بغوی (متوفى: 510 هـ)، تحقیق: محمد عبد الله نمر، عثمان جمعة ضمیریة وسلیمان مسلم الحرش، ناشر: دار طیبة للنشر والتوزیع، طبع چهارم، سال: 1417 هـ/ 1997م. [↑](#footnote-ref-282)
283. - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بغوی: ج3/ ص70. [↑](#footnote-ref-283)
284. - آن‌ها را ریزه ریزه می‌کرد. [↑](#footnote-ref-284)
285. - مصنف ابن ابی شیبة: ج7/ ص434، ما جاء فی خلافة أبی بکر وسیرته فی الردة، حدیث شماره: 37055. [↑](#footnote-ref-285)
286. - ترجمه‌ی آیه: «آن‌ها را دوست دارد و آن‌ها (نیز) او را دوست دارند، (آنان) در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران سر سخت و گردان فراز هستند، در راه الله جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند». [↑](#footnote-ref-286)
287. - یعنی آن شخصی که سبب نزول آیت باشد داخل شدن او در مصداق آیت قطعی و یقینی است. [↑](#footnote-ref-287)
288. - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، بغوی: ج3/ ص73. [↑](#footnote-ref-288)
289. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «(هنگام تیراندازی یا ریختن خاک به سوی دشمن) این تو نبودی که تیر انداختی (یا خاک ریختی)؛ بلکه الله تیر انداخت (یا خاک را به چشمان دشمن رساند تا کافران را شکست دهد)». [↑](#footnote-ref-289)
290. - ترجمه‌ی آیه: «(ای پیامبر!) به باز ماندگان از اعراب (بادیه نیشن) بگو: «به زودی فراخوانده می‌شوید به سوی قومی سخت جنگجو (و نیرومند) که با آن‌ها نبرد کنید، یا اسلام بیاورند، پس اگر اطاعت کنید، الله پاداش نیکی به شما می‌دهد، و اگر سرپیچی کنید همان گونه که پیش از این سرپیچی کردید، شما را به عذابی دردناک عذاب می‌دهد». [↑](#footnote-ref-290)
291. - اگر شخصی به اراده‌ی حج و یا عمره احرام ببندد و در راه به مانعی برخورد کند و نتواند به عمره و یا حج خویش ادامه دهد این حالت را «احصار» می‌گویند، بر این شخص دَم (قربانی) لازم است. [↑](#footnote-ref-291)
292. - ترجمه‌ی آیه: «هنگامی‌که به سوی غنایم (خیبر) حرکت نمودید تا آن‌ها را برگیرید، بازماندگان (حدیبیه) خواهند گفت: بگذارید ما (نیز) در پی شما بیاییم. آن‌ها می‌خواهند کلام الله را تغییر دهند، (ای پیامبر) بگو: هرگز از پی ما نیایید، این چنین الله از پیش فرموده است». [↑](#footnote-ref-292)
293. - عطف بر «به مغانم خیبر» است. [↑](#footnote-ref-293)
294. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «به‌یقین الله از مؤمنان که زیر درخت با تو بیعت کردند، راضی شده است». [↑](#footnote-ref-294)
295. - سنن ابو داود: ج4/ ص213، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4653، وسنن ترمذی: ج5/ ص695، أبواب المناقب، باب فی فضل من بایع تحت الشجرة، حدیث شماره: 3860. [↑](#footnote-ref-295)
296. - احتمال اینکه جهاد به درگاه پروردگار قبول باشد یانه، در جنگ کامیابی حاصل شود یا نشود ...؟ [↑](#footnote-ref-296)
297. - وقتی که از یک کلامی استدلال می‌شود، چهار طریقه‌ی استدلال طوری است که نتیجه صحیح می‌دهد و آن عبارت است از:

     1- عبارة النص: که از الفاظ استدلال شود و آن الفاظ به این مقصد گفته شده باشد که از آن‌ها استدلال شود.

     2- اشارة النص: از الفاظ استدلال شود مگر آن الفاظ برای این هدف به کار برده نشده باشد.

     3- دلالة النص: از معنای لفظ استدلال شود و دلالت لغوی بر آن معنی موجود باشد.

     4- اقتضاء النص: از معنای لفظ استدلال شود و صحت کلام بر آن معنی عقلا و یا شرعاً موقوف باشد... و اگر بغیر از طرق چهاگانه‌ی مذکور به طریق دیگری استدلال شود، آن استدلال فاسد و فاقد اعتبار می‌باشد. برای تفصیل بیشتر به کتب اصول فقه مراجعه شود. (ش) [↑](#footnote-ref-297)
298. - لازم بیّن آن است که آن گاه لازم و ملزوم آن تصور شود به مجرد تصور این دو، عقل به لزوم در میان آن‌ها یقین نماید مثل اگر برای دو شخص به طور مساوی دو دو کتاب بدهیم لازم میآید که کتاب‌ها باید چهار عدد باشد و این لازم بیّن است. و اگر لازم طوری که گفتیم نباشد یعنی عقل برای لزوم در میان دو چیز بر علاوه از لازم و ملزوم به چیز سومی نیز احتیاج پیدا کند، آن لازم غیر بیّن است. (ش) [↑](#footnote-ref-298)
299. - اسم بر دو قسم است:

     1- اسم نکره که دلالت بر غیر معیّن بکند مثل: «رجل» که هر مردی را رجُل گفته می‌توانیم ومثل: «قوم» که شامل هر قومی شده می‌تواند خواه قوم از عرب باشد و یا از فارس.

     2- اسم معرفه: که بر شخص و یا چیزی عیّن دلالت نماید مانند: زید که بر همان مسمای خویش دلالت می‌کند. (ش) [↑](#footnote-ref-299)
300. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «بگو: هرگز به دنبال ما نخواهید آمد؛ الله، پیشتر چنین فرموده است». [↑](#footnote-ref-300)
301. - چنانکه در قرآن کریم آمده است: ﴿وَيَوۡمَ حُنَيۡنٍ إِذۡ أَعۡجَبَتۡكُمۡ كَثۡرَتُكُمۡ﴾ [التوبة: 25] در این آیت به طور واضح خداوند متعال بیان می‌کند که فریق مقابل کم و ذلیل بوده‌اند. [↑](#footnote-ref-301)
302. - فتوح الشام: ج1/ ص5، تألیف: محمد بن عمر بن واقد سهمی، أبو عبد الله واقدی (متوفى: 207 هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة، چاپ نخست، سال: 1417هـ/ 1997م [↑](#footnote-ref-302)
303. - صحیح مسلم: ج4/ ص2197، کتاب الجنة وصفة نعیمها وأهلها، باب الصفات التی یعرف بها فی الدنیا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: 2865. [↑](#footnote-ref-303)
304. - روضة الاحباب فی النبی و الآل و الاصحاب (به زبان فارسی)، تألیف: میر خواند (محمّد بن خاوندشاه)، ناشر: کتابخانه‌ی ملی ایران. [↑](#footnote-ref-304)
305. - عبدالله بن سعد ابن أبی سرح بن حارث قریشی عامری، أمیر، فرمانده‌ی لشکرها. او برادر رضاعی امیرالمؤمنین عثمان بود، و از پیامبر ج احادیثی روایت نموده. نخست از جانب عمر فاروق والی صعید مصر بوده و در زمان خلافت ذی‌النورین والی همه‌ی مصر شد. و بعد از آن از جنگ‌های فتنه گوشه‌گیری کرد. او با علی و یا معاویه بیعت نکرد. ابن عباس گفته: ابن ابی‌سرح کاتب پیامبر بود و شیطان او را لغزاند، پس به کافران پیوست، و پیامبر ÷ دستور دادند به قتل برسد، و در روز فتح مکه عثمان ذی‌النورین وی را پناه داد و به خدمت آن‌حضرت ج آورد، و ایشان نیز اسلام او را پذیرفتند. او فاتح افریقا است و جرجیس حاکم مشهور آن را به قتل رساند، و در جنگ ذات الصواری رومیان را کشتار عام کرد. وی یکی از اسپ‌سواران مشهور عرب و از هشیاران زمانه‌ی خویش بوده و در رمله‌ بعد از ادای نماز صبح وفات یافت. الاعلام، زرکلی: ج4/ ص88. [↑](#footnote-ref-305)
306. - در تاریخ یافعی آمده است که ابتدای این ضرب المثل طوری بوده که چند نفر به قصد شکار به صحرا رفته بودند و در آنجا یکی از آن‌ها خرگوشی شکار کرد و دیگری بچه آهویی و دیگری کبکی، اما یک نفر از آنان گوره خر خیلی چاقی شکار کرد و به خانه‌هایشان برگشتند. در خانه زنهای شکارچی‌ها از شکار شوهران شان تعریف و تمجید کردند. یکی گفت که شوهر من خرگوش خوبی شکار کرد و دیگری....، آن زنی که شوهرش گوره خر شکار کرده بود گفت: «کلّ الصید فی جوف الفرا». یعنی: «شکار شوهرهای تان در مقابل شکار شوهر من ارزش و اهمیتی ندارد».

     و در این جا نیز چون جناب محمد رسول الله به صفت رسالت موصوف می‌باشند بقیه‌ی صفات نیک و پسندیده (مثل علم، شجاعت، سخاوت و ...) در آن داخل است. (ش)

     این روایت در کتاب‌های زیادی آمده است، نگا: مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح: ج4/ ص1453، تألیف: علی بن سلطان محمد هروی قاری (متوفى: 1014 هـ)، ناشر: دار الفکر، بیروت – لبنان، چاپ نخست، سال: 1422هـ/ 2002م. [↑](#footnote-ref-306)
307. - ملَکه به آن کیفیت نفسانی گفته می‌شود که در نفس انسانی راسخ گشته باشد و به سبب آن اعمال به آسانی و حالت طبیعی از آن نفس صادر شود. (ش) [↑](#footnote-ref-307)
308. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و این‌را به او (لوط) وحی کردیم که این‌ها بامداد ریشه‌کن خواهند شد». [↑](#footnote-ref-308)
309. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «تا به دست خویش و با خفّت و خواری جزیه بپردازند». [↑](#footnote-ref-309)
310. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «می‌خواهند نور الهی را با سخنان دروغین خویش خاموش کنند؛ ولی الله جز این نمی‌خواهد که نورش را کامل نماید؛ هر چند برای کافران ناخوشایند باشد. او ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگر چه برای مشرکان ناخوشایند باشد». [↑](#footnote-ref-310)
311. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «می‌خواهند نورِ الهی را با سخنان دروغین خویش خاموش کنند؛ ولی الله، نورش را کامل می‌نماید؛ هرچند برای کافران ناخوشایند باشد. او، ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق و راستین فرستاد تا آن‌ را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگرچه برای مشرکان ناخوشایند باشد». [↑](#footnote-ref-311)
312. - التسهیل لعلوم التنزیل: ج1/ ص336، تألیف: أبو القاسم، محمد بن أحمد بن محمد بن عبد الله، ابن جزی کلبی غرناطی، (متوفى: 741 هـ)، تحقیق: دکتور عبد الله خالدی، ناشر: شرکة دار الأرقم بن أبی الأرقم – بیروت، چاپ نخست، سال: 1416 هـ.. [↑](#footnote-ref-312)
313. - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر بغوی): ج2/ ص341. [↑](#footnote-ref-313)
314. - عرب در هنگام رسالت سرور کائنات به سه مذهب داخل بودند گروهی مسیحی، برخی یهودی و عده‌ای نیز مشرک بودند. مشرکین را به این وجه «امی» می‌گفتند که خواندن و نوشتن در بین آنها رواج نبود. (ش) [↑](#footnote-ref-314)
315. - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر بغوی): ج2/ ص341. [↑](#footnote-ref-315)
316. - صحیح مسلم: ج4/ ص2197، کتاب الجنة وصفة نعیمها وأهلها، باب الصفات التی یعرف بها فی الدنیا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: 2865. [↑](#footnote-ref-316)
317. - صحیح مسلم: ج4/ ص2215، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب هلاک هذه الأمة بعضهم ببعض، حدیث شماره: 2889. [↑](#footnote-ref-317)
318. - صحیح بخاری: ج4/ ص63، کتاب الجهاد والسیر، باب الحرب خدعة، حدیث شماره: 3027، و صحیح مسلم: ج4/ ص2237، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتى یمر الرجل بقبر الرجل، فیتمنى أن یکون مکان المیت من البلاء، حدیث شماره: 2918. [↑](#footnote-ref-318)
319. - صحیح مسلم: ج4/ ص2237، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتى یمر الرجل بقبر الرجل، فیتمنى أن یکون مکان المیت من البلاء، حدیث شماره: 2919. [↑](#footnote-ref-319)
320. - سنن ترمذی: ج5/ ص202، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ج، باب ومن سورة فاتحة الکتاب، حدیث شماره: 2953. [↑](#footnote-ref-320)
321. - مسند امام احمد: ج28/ ص 155، حدیث شماره: 16957، ونگا: حدیث شماره: 23814. [↑](#footnote-ref-321)
322. - که شخصی را از جانب خویش وکیل گرداند و مصارف آن شخص را بپردازد تا از عوض او حج اداء نماید. [↑](#footnote-ref-322)
323. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «هر نسلی، اجل و زمان مشخصی دارد و چون اجلشان فرا رسد، نه لحظه‏ای تأخیر می­کنند و نه لحظه­ای پیش می­افتند». [↑](#footnote-ref-323)
324. - قوم ثمود چون شتر حضرت صالح÷ را پی نمودند خداوند متعال حضرت جبرئیل را فرستاد تا با یک صیحه (آواز بلند) ایشان را هلاک گرداند. [↑](#footnote-ref-324)
325. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «او، ذاتی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق و راستین فرستاد تا آن‌ را بر سایر ادیان غالب و پیروز بگرداند؛ اگرچه برای مشرکان ناخوشایند باشد». [↑](#footnote-ref-325)
326. - صحیح مسلم: ج4/ ص 2197، کتاب الجنة وصفة نعیمها وأهلها، باب الصفات التی یعرف بها فی الدنیا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: 2865. [↑](#footnote-ref-326)
327. - صحیح بخاری: ج1/ ص115، کتاب مواقیت الصلاة، باب فضل صلاة العصر، حدیث شماره: 554، و صحیح مسلم: ج1/ ص439، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب فضل صلاتی الصبح والعصر، والمحافظة علیهما، حدیث شماره: 633. [↑](#footnote-ref-327)
328. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آمده‏اید؛ امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به الله ایمان دارید. و اگر اهل کتاب ایمان مى‏آوردند، برایشان بهتر بود. برخی از ایشان ایمان دارند و بیشترشان، فاسق و گمراهند». [↑](#footnote-ref-328)
329. - شرح السنة: ج14/ ص241، تألیف: محیی السنة، أبو محمد حسین بن مسعود بغوی (متوفى: 516 هـ)، تحقیق: شعیب الأرنؤوط ومحمد زهیر شاویش، ناشر: المکتب الإسلامی- دمشق، بیروت، چاپ دوم، سال: 1403هـ/ 1983م [↑](#footnote-ref-329)
330. - همان: ج14/ ص242. [↑](#footnote-ref-330)
331. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب،‌ ابن عبد البر قرطبی: ج1/ ص13. [↑](#footnote-ref-331)
332. - همان: ج1/ ص11. [↑](#footnote-ref-332)
333. - همان: ج1/ ص11. [↑](#footnote-ref-333)
334. - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی): ج2/ ص89. [↑](#footnote-ref-334)
335. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب،‌ ابن عبد البر قرطبی: ج1/ ص11. [↑](#footnote-ref-335)
336. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است. و الله به هر یک (از این دو گروه) بهشت را وعده داده است. و الله به کردارتان آگاه است». [↑](#footnote-ref-336)
337. - واحد وزن. [↑](#footnote-ref-337)
338. - صحیح بخاری: ج5/ ص8 ، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3673، و صحیح مسلم: ج4/ ص1967، کتاب فضائل الصحابة ش، باب تحریم سب الصحابة ش، حدیث شماره: 2540. [↑](#footnote-ref-338)
339. - «منطوق» به آن مضمونی گفته می‌شود که به طور واضح در کلام مذکور باشد، و اگر آن مضمون از کلام مستنبط شود آن را «مفهوم» می‌گویند. مفهوم بر دو قسم است:

     1- مفهوم موافق: مفهومی است که از خود عبارت بیرون می‌شود.

     2- مفهوم مخالف: مفهومی است که از جانب مخالف عبارت دانسته می‌شود. به طور مثال آیه‌ی کریمه: ﴿وَمَن لَّمۡ يَسۡتَطِعۡ مِنكُمۡ طَوۡلًا أَن يَنكِحَ ٱلۡمُحۡصَنَٰتِ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ فَمِن مَّا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُم مِّن فَتَيَٰتِكُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ﴾ [النساء: 25].

     ترجمه: «هر آن شخص از شما که توان نکاح با زن مسلمان آزاد را نداشته باشد پس با کنیزهای که مسلمان باشند نکاح نماید».

     از منطوق این آیه دانسته می‌شود که نکاح با کنیز جایز می‌باشد، مفهوم موافق آیت برای ما این پیام را میرساند که هرگاه نکاح با زن آزاد و مسلمان در قدرت شخص نباشد نکاح کردن کنیز برایش بهتر است و مفهوم مخالف آیه‌ی کریمه می‌گوید آن گاه که نکاح با زن آزاد و مسلمان در توان شخص باشد نکاح با کنیز برایش جائز نمی‌یاشد.

     قابل یاد‌آوری است که مفهوم مخالف در مذهب حنفی قابل اعتبار نیست، اما شوافع با چند شرط آن را اعتبار می‌دهند. (ش) [↑](#footnote-ref-339)
340. - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی): ج8/ ص33. [↑](#footnote-ref-340)
341. - معالم التنزیل فی تفسیر القرآن (تفسیر البغوی): ج8/ ص34، و شرح مذاهب أهل السنة ومعرفة شرائع الدین والتمسک بالسنن: ج1/ ص173، تألیف: أبو حفص عمر بن أحمد بن عثمان بغدادی معروف بـ ابن شاهین (متوفى: 385 هـ)، تحقیق: عادل بن محمد، ناشر: مؤسسة قرطبة للنشر والتوزیع، چاپ نخست، سال: 1415هـ/ 1995م. [↑](#footnote-ref-341)
342. - الاستیعاب، ابن عبد البر: ج3/ ص966. [↑](#footnote-ref-342)
343. - الریاض النضرة فی مناقب العشرة، محب الدین الطبری: ج1/ ص75. [↑](#footnote-ref-343)
344. - صحیح بخاری: ج5/ ص10، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3678. [↑](#footnote-ref-344)
345. - المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیسابوری: ج3/ ص70، حدیث شماره: 4424، حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-345)
346. - سیرة ابن إسحاق (کتاب السیر والمغازی): ج1/ ص185، تألیف: محمد بن إسحاق بن یسار مدنی (متوفى: 151 هـ)، تحقیق: سهیل زکار، ناشر: دار الفکر – بیروت، چاپ نخست، سال: 1398هـ/ 1978م. [↑](#footnote-ref-346)
347. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «بی‌گمان ما، قرآن را نازل کرده‌ایم و به‌طور قطع خود نگهبان آن هستیم». [↑](#footnote-ref-347)
348. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «(ای محمد! هنگام نزول قرآن) زبانت را برای تکرار آن، شتاب‌زده حرکت مده. بی‌گمان گردآوری و (آسان کردن) قرائتش با ماست». [↑](#footnote-ref-348)
349. - صحیح مسلم: ج2/ ص404، کتاب الجنة وصفة نعیمها وأهلها، باب الصفات التی یعرف بها فی الدنیا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: 1175. البته در روایات حدیثی از جمله صحیح مسلم، مسند امام احمد و سنن کبری نسائی به عوض واژه‌ی: «قرآنا» کلمه‌ی: «کتابا» آمده است که نشان می‌دهد جناب شاه ولی الله دهلوی در ضبط این واژه به خطا رفته‌اند. [↑](#footnote-ref-349)
350. - صحیح بخاری: ج1/ ص8، باب کیف کان بدء الوحی إلى رسول الله ج ؟، حدیث شماره: 5. [↑](#footnote-ref-350)
351. - ترجمه‌ی شعر: و نه هر آن‌که تلاش کرد آهو شکار می‌کند، و لکن آن‌که غزال را شکار کرده تلاش ورزیده است. [↑](#footnote-ref-351)
352. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «الله خود می­داند رسالتش را به چه کسی بدهد». [↑](#footnote-ref-352)
353. - حدس به کلامی گفته می‌شود که برای دانستن آن احتیاج به فکر کردن نداشته باشیم بلکه ذهن مستقیماً از مقدّمات به سوی مطالب انتقال پیدا کند، این مقدمات را مأخذ حدس می‌گویند.

     اگر این مقدمات طوری باشند که هر فرد به آسانی آن را ادراک کند آن را حدس «قریب المأخذ» می‌گویند و اگر طوری باشند که هر شخص آن را ادراک نکند حدس «بعید المأخذ» گفته می‌شود.

     مثال حدس قریب المأخذ آنست که کم شدن و زیاد شدن روشنی مهتاب را در پرتو نزدیکی و دوری آفتاب دیده و حدس بزنیم که مهتاب روشنی خود را از آفتاب می‌گیرد. (ش) [↑](#footnote-ref-353)
354. - مسند امام احمد: ج29/ ص583، حدیث شماره: 18047. لازم به ذکر است که قسمت اخیر این روایت یعنی: (والـماء الزلال للعطشان) در هیچ یک از کتب حدیثی نیامده است. [↑](#footnote-ref-354)
355. - اهل جنت بر سه درجه‌اند: 1- مقرّبین 2- اصحاب الیمین 3- سابقین. مرتبه‌ی سابقین از همه بالا‌تر است. (ش) [↑](#footnote-ref-355)
356. - جمع مفهّم، به شخصی گفته می‌شود که اوصاف پیغمبری در او موجود باشد. (ش) [↑](#footnote-ref-356)
357. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «تا به مردمی که پدران‌شان هشدار نیافته‌اند، هشدار دهی». [↑](#footnote-ref-357)
358. - صحیح مسلم: ج4/ ص2197، کتاب الجنة وصفة نعیمها وأهلها، باب الصفات التی یعرف بها فی الدنیا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: 2865. [↑](#footnote-ref-358)
359. - الموطأ: ج5/ ص1390، تألیف: امام مالک بن أنس أصبحی مدنی (متوفى: 179 هـ)، تحقیق: محمد مصطفى الأعظمی، ناشر: مؤسسه‌ی زاید بن سلطان آل نهیان للأعمال الخیریة والإنسانیة- أبو ظبی –الإمارات، چاپ نخست، سال: 1425 هـ/ 2004 م، حدیث شماره:‌ 3506، و سنن ترمذی: ج5/ ص317، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ج، باب ومن سورة مریم، حدیث شماره: 3161. [↑](#footnote-ref-359)
360. - صحیح بخاری: ج4/ ص22، کتاب الجهاد والسیر، باب الشجاعة فی الحرب والجبن، حدیث شماره: 2820، و صحیح مسلم: ج4/ ص1802، کتاب الفضائل، باب فی شجاعة النبی÷ وتقدمه للحرب، حدیث شماره: 2307. [↑](#footnote-ref-360)
361. - صحیح بخاری: ج4/ ص22، کتاب الجهاد والسیر، باب الشجاعة فی الحرب والجبن، حدیث شماره: 2821. [↑](#footnote-ref-361)
362. - مسند دارمی معروف بـ (سنن دارمی): ج1/ ص212، تألیف: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن دارمی، تمیمی سمرقندی (متوفى: 255 هـ)، تحقیق: حسین سلیم أسد دارانی، ناشر: دار المغنی للنشر والتوزیع، المملکة العربیة السعودیة، چاپ نخست، سال: 1412 هـ / 2000م. [↑](#footnote-ref-362)
363. - صحیح بخاری: ج9/ ص30، کتاب ، باب رؤیا الصالحین وقوله تعالى: {لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق لتدخلن المسجد الحرام ...}، حدیث شماره: 6983. [↑](#footnote-ref-363)
364. - سنن ابو داود: ج4/ ص247، کتاب الأدب، باب فی الوقار، حدیث شماره: 4776، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن است. حدیث را در صحیح مسلم نیافتم. [↑](#footnote-ref-364)
365. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، أبو عمر ابن عبد البر: ج1/ ص13. [↑](#footnote-ref-365)
366. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج1/ ص13. [↑](#footnote-ref-366)
367. - صحیح بخاری: ج5/ ص12، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبیحفص القرشی العدوی س، حدیث شماره: 3689. [↑](#footnote-ref-367)
368. - سنن ترمذی: ج5/ ص621، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3691، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-368)
369. - صحیح بخاری: ج3/ ص193، کتاب الشروط، باب الشروط فی الجهاد والمصالحة مع أهل الحرب وکتابة الشروط، حدیث شماره: 2731. [↑](#footnote-ref-369)
370. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «عیسی پسر مریم به یارانش گفت: یاران من (در دعوت) به سوی الله چه کسانی هستند؟ یارانش گفتند: ما، یاران الله هستیم». [↑](#footnote-ref-370)
371. - سنن دارمی: ج1/ص164، حدیث شماره: 14. [↑](#footnote-ref-371)
372. - همان: ج1/ص163، باب کیف کان أول شأن النبی ج،حدیث شماره: 13. [↑](#footnote-ref-372)
373. - نگا: مصنف ابن ابی شیبة: ج6/ ص352، ما ذکر فی أبی بکر الصدیق س، حدیث شماره: 31960، و مسند امام احمد: ج9/ ص338، حدیث شماره: 5469. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است. [↑](#footnote-ref-373)
374. - بنابر قول مشهور، حدیث به روایت مرفوع گفته شده و أثر به روایت موقوف (بر صحابی) گفته می‌شود. و در نزد برخی از علماء کرام به روایت مقطوع نیز اثر گفته می‌شود.

     مرفوع به روایتی گفته می‌شود که از قول، فعل یا حال پیامبر خدا ج باشد.

     موقوف به روایتی گفته می‌شود که قول، فعل یا حال صحابی پیامبر باشد.

     مقطوع به روایتی گفته می‌شود که قول، فعل یا حال تابعی باشد. (ش) [↑](#footnote-ref-374)
375. - ترتیب کتاب‌های حدیثی به طرق و مقاصد متعدد انجام شده است و هر ترتیب نام مستقلی دارد. کتبی که به ترتیب ابواب فقهی باشد مثلاً: احادیث متعلق به ایمان در یک‌جا و احادیث متعلق به نماز در یک جا و هم چنین حدیثهای متعلق به روزه و... این کتاب‌ها را «سُنن» می‌گویند که اکثر کتب حدیثی (و بطور خاص صحاح سته) این ترتیب را دارا می‌باشند.

     و کتاب‌های حدیثی که به ترتیب اسمای گرامی صحابه باشد که همه‌ی احادیث روایت شده از ابوبکر صدیقس را سر فهرست و بعد از آن تمام احادیث مرویه از عمر فاروق س و...را بیاورد آن را «مسند» می‌گویند مانند مسند امام احمد.

     و اگر محدّث ترتیب کتاب حدیثی خویش را به ترتیب اساتذه و شیوخ خود بگذارد که تمام احادیثی را که از یکی اساتذه خویش بنام أحمد مثلا در یک جا بیاورد و همه‌ی حدیث‌های را که از شیخی بنام محمد روایت کرده در یک جا بیاورد و... آن کتاب را «معجم» می‌گویند مانند: معجم طبرانی. (ش) [↑](#footnote-ref-375)
376. - لازم بر دو قسم می‌باشد:

     الف: اگر لازم طوری باشد که بغیر از ملزوم یافت نشود و ملزوم نیز بغیر از لازم نیاید آن را لازم مساوی می‌گویند.

     ب: و اگر لازم بغیر از ملزوم یافت شود آن را لازم عام می‌گویند. (ش) [↑](#footnote-ref-376)
377. - مؤطأ: ج2/ ص892، تألیف: امام مالک بن أنس أصبحی (متوفى: 179 هـ)، تصحیح و تخریج أحادیث: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحیاء التراث العربی، بیروت– لبنان، سال نشر: 1406 هـ/ 1985م. [↑](#footnote-ref-377)
378. - سنن دارمی: ج1/ ص292، حدیث شماره: 216. [↑](#footnote-ref-378)
379. - سنن دارمی: ج5/ ص41، حدیث شماره: 3834. این روایت در صحیح بخاری نیز آمده است: نگا: صحیح بخاری: ج5/ ص41، حدیث شماره: 3834. [↑](#footnote-ref-379)
380. - ابوبکر صدیقس این سخنان را برای انصار در سقیفه (سایه بان) بنی ساعده ایراد فرمود. سقیفه‌ی بنی ساعده جائی است در نزدیک مسجد نبوی که انصارش در آن جا جمع شده و مسائل خویش را حل و فصل می‌نمودند.

     و چون رسول خدا وفات نمودند انصار طبق عادت در سقیفه جمع شده و می‌خواستند یکی از خود را به حیث خلیفه و جانشین رسول خدا تعیین نمایند که خبر به ابوبکر صدیق و عمر فاروقب رسید. ایشان به خاطر جلوگیری از افتراق و اختلاف مسلمان‌ها خود را به سقیفه رسانده و احقیت قریش در خلافت را برای برادران انصاری خویش گوشزد نمودند که انصار نیز از جان و دل این احقیت را برای آن‌ها و خاصة برای صدیق اکبرس پذیرفتند. خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را. (ش) [↑](#footnote-ref-380)
381. - صحیح بخاری: ج8/ ص168، کتاب الحدود، باب رجم الحبلى من الزنا إذا أحصنت، حدیث شماره: 6830. [↑](#footnote-ref-381)
382. - مصنف ابن ابی‌شیبه: ج7/ ص431، ما جاء فی خلافة أبی بکر وسیرته فی الردة، حدیث شماره: 37043. [↑](#footnote-ref-382)
383. - صحیح مسلم: ج4/ ص1777، کتاب الرؤیا، باب فی تأویل الرؤیا، حدیث شماره: 2269، و سنن ابو داود: ج4/ ص207، کتاب السنة، بابفی الخلفاء، حدیث شماره: 4632. [↑](#footnote-ref-383)
384. - تاریخ دمشق، حافظ ابن عساکر: ج30/ ص30. [↑](#footnote-ref-384)
385. - همان: ج30/ ص31. [↑](#footnote-ref-385)
386. - الطبقات الکبری، ابن سعد: ج3/ ص132. [↑](#footnote-ref-386)
387. - صحیح بخاری: ج7/ ص5، کتاب النکاح، باب نکاح الأبکار، حدیث شماره: 5078. [↑](#footnote-ref-387)
388. - سنن ترمذی: ج5/ ص611، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3667. [↑](#footnote-ref-388)
389. - المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیسابوری: ج3/ ص80، أما حدیث ضمرة وأبو طلحة،حدیث شماره: 4457. [↑](#footnote-ref-389)
390. - سنن ترمذی: ج5/ ص618، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3684. [↑](#footnote-ref-390)
391. - مصنف ابن ابی شیبة: ج7/ ص434، ما جاء فی خلافة عمر بن الخطاب، حدیث شماره: 37056. [↑](#footnote-ref-391)
392. - مصنف ابن ابی شیبة: ج7/ ص433، ما جاء فی خلافة أبی بکر وسیرته فی الردة، حدیث شماره: 37051. [↑](#footnote-ref-392)
393. - الخراج: ج1/ ص23، تألیف: أبو یوسف یعقوب بن إبراهیم أنصاری (متوفى : 182 هـ)، ناشر: المکتبة الأزهریة للتراث- القاهرة، تحقیق: طه عبد الرءوف سعد، وسعد حسن محمد. [↑](#footnote-ref-393)
394. - همان: ج1/ ص23. [↑](#footnote-ref-394)
395. - همان: ج1/ ص24. [↑](#footnote-ref-395)
396. - همان: ج1/ ص24. [↑](#footnote-ref-396)
397. - همان: ج1/ ص24. [↑](#footnote-ref-397)
398. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و (سزاوار هیچ پیامبری نیست که) به شما دستور دهد فرشتگان و پیامبران را در مقام ربوبیت قرار دهید. آیا (معقول است که) شما را پس از مسلمان شدن، به کفر فرمان دهد؟». [↑](#footnote-ref-398)
399. - همان: ج1/ ص130. [↑](#footnote-ref-399)
400. - مسند ابو یعلی موصلی: ج1/ ص184، مسند عمر بن الخطاب س، حدیث شماره: 161. و نگا: صحیح مسلم: ج3/ ص1481، کتاب الإمارة، باب خیار الأئمة وشرارهم، حدیث شماره: 1855. [↑](#footnote-ref-400)
401. - صحیح مسلم: ج1/ ص396، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب نهی من أکل ثوما أو بصلا أو کراثا أو نحوها، حدیث شماره: 567. [↑](#footnote-ref-401)
402. - این حدیث را در صحیح بخاری نیافتم، بلکه امام مسلم آن را در صحیح خود روایت نموده است. نگا: صحیح مسلم: ج1/ ص559، کتاب صلاة المسافرین وقصرها، باب فضل من یقوم بالقرآن، ویعلمه، وفضل من تعلم حکمة من فقه، أو غیره فعمل بها وعلمها، حدیث شماره: 817، و سنن ابن ماجه: ج1/ ص79، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فضل من تعلم القرآن وعلمه، حدیث شماره: 218. [↑](#footnote-ref-402)
403. - صحیح بخاری: ج5/ ص6، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3667. [↑](#footnote-ref-403)
404. - المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیسابوری: ج3/ ص69، أما حدیث ضمرة وأبو طلحة، حدیث شماره: 4421. [↑](#footnote-ref-404)
405. - فلتة به معنای ناگهانی آمده است و اینکه عمر فاروقس از انعقاد خلافت صدیق اکبرس به فلته تعبیر نموده به دلیل آنست که در سقیفه‌ی بنی‌ساعده به طور ناگهانی این ضرورت پیش آمد که با ابوبکر صدیقس بیعت انجام گیرد ورنه فضیلت و برتری صدیق برای تمام صحابه کرام مثل روز روشن بوده است و همین دلیل کافی بود که پیامبر خدا ایشان را در آخرین روزهای زندگی خویش برای نماز جلو می‌کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-405)
406. - صحیح بخاری: ج8/ ص168، کتاب الحدود، باب رجم الحبلى من الزنا إذا أحصنت، حدیث شماره: 6830. [↑](#footnote-ref-406)
407. - صحیح بخاری: ج9/ ص81، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: 7219. [↑](#footnote-ref-407)
408. - صحیح بخاری: ج2/ ص149، کتاب الحج، باب کسوة الکعبة، حدیث شماره: 1594. [↑](#footnote-ref-408)
409. - مصنف ابن ابی شیبة: ج7/ ص433، ما جاء فی خلافة أبی بکر وسیرته فی الردة، حدیث شماره: 37051. [↑](#footnote-ref-409)
410. - سنن ترمذی: ج5/ ص618، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3684. علامه آلبانی گفته: این حدیث موضوع است. [↑](#footnote-ref-410)
411. - مسند ابو یعلی موصلی: ج1/ ص172، مسند عمر بن الخطاب رضی الله عنه، حدیث شماره: 194. حسین سلیم أسد گفته: این حدیث دو طریق دارد که هر دو صحیح اند. [↑](#footnote-ref-411)
412. - مشکاة المصابیح: ج3/ ص1700، حدیث شماره: 6034، تألیف: محمد بن عبد الله تبریزی (متوفى: 741 هـ)، تحقیق: محمد ناصر الدین الألبانی، ناشر: المکتب الإسلامی – بیروت، طبع دوم، سال: 1985م. [↑](#footnote-ref-412)
413. - مصنف ابن ابی شیبه: ج2/ ص118، حدیث شماره: 7165. و نگا: صحیح بخاری: ج5/ ص6، کتاب المناقب، باب قول النبی صلى الله علیه وسلم: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3667. [↑](#footnote-ref-413)
414. - مسند امام احمد: ج1/ ص215، حدیث شماره: 42. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث «جید» است. [↑](#footnote-ref-414)
415. - مصنف ابن ابی شیبة: ج7/ ص431، ما جاء فی خلافة أبی بکر وسیرته فی الردة، حدیث شماره: 37043. [↑](#footnote-ref-415)
416. - مسند ابو یعلی موصلی: ج1/ ص171، حدیث شماره: 192. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است؛ زیرا فردی که آن را از صحابی روایت کرده مبهم است، حسین سلیم اسد نیز اسناد این حدیث را ضعیف دانسته. [↑](#footnote-ref-416)
417. - سنن ترمذی: ج4/ ص465، أبواب الفتن عن رسول الله ج، باب ما جاء فی لزوم الجماعة، حدیث شماره: 2165. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-417)
418. - صحیح بخاری: ج9/ ص54، کتاب الفتن، باب الفتنة التی تموج کموج البحر، حدیث شماره: 7096. [↑](#footnote-ref-418)
419. - صحیح مسلم: ج4/ ص1865، کتاب فضائل الصحابة ش، باب من فضائل عمر س، حدیث شماره: 2399. این حدیث را امام بخاری نیز روایت کرده، نگا: صحیح بخاری: ج1/ ص89، کتاب الصلاة، باب ما جاء فی القبلة، ومن لم یر الإعادة على من سها، فصلى إلى غیر القبلة، حدیث شماره: 402. [↑](#footnote-ref-419)
420. - موطأ امام مالک بروایة محمد بن الحسن الشیبانی: ج1/ ص340، روایت شماره: 978، تألیف: امام مالک بن انس (متوفى: 179 هـ)، تعلیق و تحقیق: عبد الوهاب عبد اللطیف، ناشر: المکتبة العلمیة، چاپ دوم. [↑](#footnote-ref-420)
421. - صحیح مسلم: ج2/ ص1105، کتاب الطلاق، باب فی الإیلاء، واعتزال النساء، وتخییرهن وقوله تعالى: {وإن تظاهرا علیه} [التحریم: 4]، حدیث شماره: 1479. [↑](#footnote-ref-421)
422. - صحیح بخاری: ج5/ ص15، کتاب المناقب، باب قصة البیعة، والاتفاق على عثمان بن عفان وفیه مقتل عمر بن الخطاب رضی الله عنهما، حدیث شماره: 3700. [↑](#footnote-ref-422)
423. - سنن ترمذی: ج5/ ص65، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3699. علامه آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-423)
424. - «ثَبیر» نام کوهی، گفته شده این کوه در بین مکه و منی و یا در مزدلفه است. (ش) [↑](#footnote-ref-424)
425. - سنن ترمذی: ج5/ ص627، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3703. و نگا: سنن نسائی: ج6/ ص235، کتاب الأحباس، باب وقف المساجد، حدیث شماره: 3608. علامه آلبانی گفته: این حدیث – بجز قصه‌ی ثبیر- صحیح است. [↑](#footnote-ref-425)
426. - صحیح بخاری: ج5/ ص14، کتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان أبی عمرو القرشی رضی الله عنه، حدیث شماره: 3696. [↑](#footnote-ref-426)
427. - کنایه از غزوه‌ی تبوک که مسلمانان در حین حرکت برای این غزوه در تنگدستی و فقر زندگی می‌کردند. (ش) [↑](#footnote-ref-427)
428. - سنن ترمذی: ج5/ ص625، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3699. علامه آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-428)
429. - سنن نسائی: ج6/ ص46، کتاب الجهاد، فضل من جهز غازیا، حدیث شماره: 3182. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-429)
430. - نگا: سنن نسائی: ج6/ ص235، کتاب الجهاد، فضل من جهز غازیا، حدیث شماره: 3608. علامه آلبانی گفته: این حدیث – بجز قصه‌ی ثبیر- صحیح است. [↑](#footnote-ref-430)
431. - روزی که رسول خدا به همراه ابوبکر صدیق، عمر فاروق و عثمان ذی النورین بر کوه بالا رفته و کوه شروع به حرکت کرد ... داستان در احادیث متعددی ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-431)
432. - سنن نسائی: ج6/ ص236، کتاب الجهاد، فضل من جهز غازیا، حدیث شماره: 3609. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح لغیره است. [↑](#footnote-ref-432)
433. - مسند امام احمد: ج1/ ص525، حدیث شماره: 490. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت حسن است. [↑](#footnote-ref-433)
434. - مسند امام احمد: ج1/ ص557، حدیث شماره: 553. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است.

     بعد از وفات عمر فاروقس و در اواخر خلافت عثمانس به علت اتساع خلافت اسلامی بعضی تبدیلی‌ها در نظام حکومت به وجود آمد، بزرگان صحابهش که هنوز توقع خلافت فاروقی را در سر می‌پرورانیدند از این تبدیلی‌ها و بعضی نابسامانی‌ها در دستگاه حکومت ناراض بودند و شکایت داشتند و از همه مهمتر این که دشمنان اسلام که در نبردهای رویاروئی در مقابل فرزندان اسلام بارها شکست خورده بودند، مشکلات ریز حکومت اسلامی را به مراتب کلان‌تر جلوه داده و به این طریق از مسلمانان فاتح و به طور خاص از داماد پیامبر خدا انتقام گرفتند. [↑](#footnote-ref-434)
435. - سنن ترمذی: ج5/ ص631، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3711. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-435)
436. - سنن ترمذی: ج5/ ص628، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3705. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-436)
437. - صحیح بخاری: ج5/ ص8، کتاب المناقب، باب قول النبی صلى الله علیه وسلم: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3674. [↑](#footnote-ref-437)
438. - سنن ترمذی: ج5/ ص628، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3704. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-438)
439. - سنن ترمذی: ج5/ ص630، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3708. علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن الإسناد است. [↑](#footnote-ref-439)
440. - المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیسابوری: ج3/ ص105، حدیث شماره: 4541، حافظ ذهبی در تعلیق خود نگاشته: این حدیث صحیح است. و مصنف ابن ابی شیبة: ج6/ ص363، حدیث شماره: 32049. [↑](#footnote-ref-440)
441. - کمی دیر‌تر از معمول همیشه خوابید. [↑](#footnote-ref-441)
442. - المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیسابوری: ج3/ ص106، حدیث شماره: 4542، حافظ ذهبی در تعلیق خود نگاشته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-442)
443. - مسند امام احمد: ج1/ ص505، حدیث شماره: 536. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-443)
444. - تصریحات زیادی به طور متواتر از علی مرتضیس مبنی بر این که شیخین افضل امت هستند وجود دارد، با وجود این که روافض در کتمان حق شهره‌ی آفاق هستند این تصریحات را نتوانسته‌اند از نهج البلاغه و کتب دیگر که مشتمل بر برخی سخنان دربار آن جناب است بردارند. (ش) [↑](#footnote-ref-444)
445. - مسند امام احمد: ج2/ ص175، حدیث شماره: 790. [↑](#footnote-ref-445)
446. - مسند ابو یعلی: ج1/ ص425، مسند علی بن ابی طالب، حدیث شماره: 564، حسینسلیم أسد گفته: إسناد آن بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-446)
447. - سنن ترمذی: ج5/ ص611، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3666. و سنن ابن ماجه: ج1/ ص36، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبی بکر الصدیق س، حدیث شماره: 95. علامه آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-447)
448. - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج1/ ص158، حدیث شماره: 141، و ج1/ ص177، حدیث شماره: 180. [↑](#footnote-ref-448)
449. - سنن ترمذی: ج5/ ص611، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3665. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-449)
450. - سنن ترمذی: ج5/ ص610، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3664. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-450)
451. - سنن ترمذی: ج5/ ص611، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3665. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-451)
452. - مصنف عبد الرزاق صنعانی: ج3/ ص447، باب المشی أمام الجنازة، حدیث شماره: 6267. [↑](#footnote-ref-452)
453. - این روایت را هشتاد راوی از علی مرتضیس روایت نموده‌اند که از هر راوی به سندهای متعدد نقل شده است چنان چه شاه صاحب در فصل هشتم همین کتاب و شیخ الاسلام ابن تیمیه در منهاج السنة النبویة این مطلب را ذکر کرده‌اند. مصنف مرحوم در اینجا فقط سیزده سند را به طور نمونه آورده‌اند. (ش) [↑](#footnote-ref-453)
454. - صحیح بخاری: ج5/ ص7، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3671، و سنن ابی داود: ج4/ ص206، کتاب السنة، باب فی التفضیل، حدیث شماره: 4629. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-454)
455. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص39، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر س، حدیث شماره: 106. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-455)
456. - مسند امام احمد: ج2/ ص239، حدیث شماره: 909. این حدیث شواهد فراوانی دارد، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد آن قوی است. [↑](#footnote-ref-456)
457. - مسند امام احمد: ج2/ ص245، حدیث شماره: 922. شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-457)
458. - مسند امام احمد: ج2/ ص247، حدیث شماره: 926. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-458)
459. - مسند امام احمد: ج2/ ص249، حدیث شماره: 931. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-459)
460. - مسند امام احمد: ج2/ ص200، حدیث شماره: 833. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-460)
461. - مسند امام احمد: ج2/ ص224، حدیث شماره: 879. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-461)
462. - مسند امام احمد: ج2/ ص224، حدیث شماره: 880. [↑](#footnote-ref-462)
463. - مسند امام احمد: ج2/ ص202، حدیث شماره: 837. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث قوی است. [↑](#footnote-ref-463)
464. - جِران یعنی: کمال قوت. مثل این روایت در کتب شیعه نیز موجود می‌باشد. نگا: نهج البلاغة جلد دوم، صفحه‌ی 253 طبع مصر. [↑](#footnote-ref-464)
465. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3/ ص972. [↑](#footnote-ref-465)
466. - مسند امام احمد: ج2/ ص230، حدیث شماره: 895. [↑](#footnote-ref-466)
467. - المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیسابوری: ج3/ ص84، حدیث شماره: 4467. ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-467)
468. - صحیح بخاری: ج5/ ص11، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی رضی الله عنه، حدیث شماره: 3685. [↑](#footnote-ref-468)
469. - مسند امام احمد: ج2/ ص217، حدیث شماره: 866. [↑](#footnote-ref-469)
470. - مسند امام احمد: ج2/ ص218، حدیث شماره: 867. شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث حسن لغیره است. [↑](#footnote-ref-470)
471. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص100، مقتل عمر رضی الله عنه على الاختصار، حدیث شماره: 4523. [↑](#footnote-ref-471)
472. - مرسل به روایتی گفته می‌شود که «تابعی» نام صحابی‌ای که روایت را از او شنیده ذکر نکند. [↑](#footnote-ref-472)
473. - این روایت را در کتاب آثار امام محمد بن حسن شیبانی نیافتم، بلکه در کتاب آثار امام ابو یوسف روایت شده، نگا: الآثار: ج1/ ص215، روایت شماره: 952، تألیف: أبو یوسف یعقوب بن إبراهیم أنصاری (متوفى: 182 هـ)، تحقیق: أبو الوفا، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت. [↑](#footnote-ref-473)
474. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3/ ص973. [↑](#footnote-ref-474)
475. - نگا: السنة: ج2/ ص480، تألیف أبو بکر بن أبی عاصم شیبانی (متوفى: 287 هـ)، ناشر: المکتب الإسلامی، چاپ نخست، سال: 1400هـ/ 1980م. [↑](#footnote-ref-475)
476. - این حدیث را در هیچ‌کدام از کتاب‌های ابو القاسم طبرانی نیافتم، البته دولابی آن را در الکنی والأسماء روایت نموده است، مراجعه شود به کتاب: الکنى والأسماء: ج1/ ص367، روایت شماره: 654، تألیف: أبو بِشر محمد بن أحمد أنصاری دولابی رازی (متوفى: 310 هـ)، تحقیق: أبو قتیبه نظر محمد فاریابی، ناشر: دار ابن حزم- بیروت/ لبنان، چاپ نخست، سال: 1421 هـ/ 2000م. [↑](#footnote-ref-476)
477. - واقعه از این قرار است که چون آن حضرت ج اقدام به فتح مکه نمودند، حاطب ابن ابی بلتعهس خواست تا بعضی از اقوام و خویشان خویش در مکه را از تصمیم ایشان آگاه سازد. جبرئیل÷ نازل شده و واقعه را به آن حضرت گذارش داد. رسول خدا علیس را مأمور ساختند تا قاصد را از نیمه راه برگرداند. بعد از این واقعه عمر فاروق س بر افروخته شده و می‌خواست حاطب بن ابی بلتعه را به قتل برساند که پیامبر گرامی این حدیث را ارشاد فرموده و برای مشارکین بدر سند افتخار و کامیابی ابدی را جاری ساختند. (ش) [↑](#footnote-ref-477)
478. - صحیح بخاری: ج4/ ص59، کتاب الجهاد والسیر، باب الجاسوس وقول الله تعالى: {لا تتخذوا عدوی وعدوکم أولیاء} [الممتحنه: 1]، حدیث شماره: 3007. [↑](#footnote-ref-478)
479. - سنن ترمذی: ج5/ ص662، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3785. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-479)
480. - تمام کتاب‌های که این روایت را آورده اند نام راوی را «زید بن یثیع» ثبت نموده اند و ادنی شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که زید بن یسمع غلط بوده و همان زید بن یثیع درست می‌باشد. [↑](#footnote-ref-480)
481. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص73، حدیث شماره: 4434. و مسند امام احمد: ج2/ ص214، حدیث شماره: 858. حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-481)
482. - سنن ترمذی: ج5/ ص633، أبواب المناقب، باب مناقب علی بن أبی طالب س، یقال وله کنیتان: أبو تراب، وأبو الحسن، حدیث شماره: 3714. علامه آلبانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-482)
483. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3/ ص 971. [↑](#footnote-ref-483)
484. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج1/ ص 98. [↑](#footnote-ref-484)
485. - در نسخه‌ی که به دسترس این جانب قرار دارد کلمه «صدفت» آمده است اما جای هیچ تردیدی نیست که «صدّقت» صحیح است به دلیل این که در عبارت جمله‌ی «حین کذّبه ...» آمده است. [↑](#footnote-ref-485)
486. - و تو ثابت قدم باقی ماندی آنگاه که بقیه‌ی مردم در شک و تردید واقع شدند. [↑](#footnote-ref-486)
487. - سردار. [↑](#footnote-ref-487)
488. - بخاطر کمالات و شایستگی‌های که داشتی به دریای خلافت داخل شدی و آن را تا آخر پیمودی. [↑](#footnote-ref-488)
489. - وقتی از ما مفارقت کردی (از بین ما رفتی). [↑](#footnote-ref-489)
490. - الریاض النضرة فی مناقب العشرة: ج1/ ص262. [↑](#footnote-ref-490)
491. - روایات بی‌شماری از علی مرتضیس ذکر شده است که ایشان بر شهادت عثمانس اندوهگین بوده و خویشتن را از دست داشتن در قتل آن جناب بری می‌دانست، بطور مثال مراجعه شود به: نهج البلاغة: ج2/ ص7. (ش) [↑](#footnote-ref-491)
492. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص111، ذکر مقتل أمیر المؤمنین عثمان بن عفان س، حدیث شماره: 4556. [↑](#footnote-ref-492)
493. - همان: ج3/ ص112، ذکر مقتل أمیر المؤمنین عثمان بن عفان س، حدیث شماره: 4562. [↑](#footnote-ref-493)
494. - همان: ج3/ ص114، ذکر مقتل أمیر المؤمنین عثمان بن عفان س، حدیث شماره: 4567. ذهبی در تصحیح و یا عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-494)
495. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «سپس تقوا پیشه کنند و ایمان بیاورند، سپس تقوا پیشه کنند و نیکى نمایند». [↑](#footnote-ref-495)
496. - ترجمه‌ی آیت مبارکه: «و حسادت و کینه را از سینه­هایشان می­زداییم». [↑](#footnote-ref-496)
497. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص111، ذکر مقتل أمیر المؤمنین عثمان بن عفان س، حدیث شماره: 4557. ذهبی گفته: در این روایت فردی بنام بشار بن موسی خفاف وجود دارد که «واه» است. [↑](#footnote-ref-497)
498. - این قصر در شرق حیره قرار دارد که رود فرات و مزارع اطراف از بالای آن به خوبی مشاهده می‌شود. در رابطه با این قصر و چگونگی بنای آن داستان‌های زیادی درست شده و هر کس بر نمک آن افزوده. گفته‌ی درست این است که نعمان بن امرئ القیس بن عمرو لخمی که از سلسله‌ی شاهان بنی ماء السماء بوده و هشتاد سال حکمرانی کرده دستور ساخت آن را به معمار رومی به اسم «سنمّار» صادر کرد، چون ساخت قصر به اتمام رسید نعمان را بیش از اندازه خوش آمد. آن معمار گفت: من جای یک خشت از این قصر را می‌دانم که اگر آن خشت از جایش برداشته شود، این قصر بزرگ از ریشه منهدم می‌گردد، نعمان گفت: آیا غیر از تو کسی دیگر نیز از آن آگاهی دارد؟ معمار گفت: خیر. پادشاه گفت: این راز باید برای همیش سر به مهر بماند، و وی را از بالای قصر به زیر افگند. عرب با شنیدن این واقعه ضرب المثلی درست کرده و گفتند: «پاداش سنمار». برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به کتاب: البلدان: ج1/ ص212، تألیف: أبو عبد الله أحمد بن محمد بن إسحاق همدانی معروف بابن فقیه (م 365 هـ)، تحقیق: یوسف الهادی، ناشر: عالم الکتب، بیروت، چاپ نخست، سال: 1416 هـ/ 1996م و کتاب: معجم المعالم الجغرافیة فی السّیرة النبویة: ج1/ ص116، تألیف: عاتق بن غیث بن زویر البلادی الحربی (متوفى: 2010 هـ)، ناشر: دار مکة للنشر والتوزیع، مکة المکرمة، چاپ نخست، سال: 1402 هـ/ 1982م. [↑](#footnote-ref-498)
499. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص113، کتاب معرفة الصحابة س، ذکر مقتل أمیر المؤمنین عثمان بن عفان رضی الله تعالى عنه، حدیث شماره: 4563، حافظ ذهبی از تصحیح و یا عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-499)
500. - مسند أبی یعلى موصلی: ج2/ ص177، حدیث شماره: 873. حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-500)
501. - مصنف ابن ابی شیبة: ج7/ ص433، ما جاء فی خلافة أبی بکر، حدیث شماره: 37051. [↑](#footnote-ref-501)
502. - مسند أبی یعلى موصلی: ج2/ ص147، حدیث شماره: 835. حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-502)
503. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص70، حدیث شماره: 4422. حافظ ذهبی گفته: این حدیث بر شرط امام بخاری و امام مسلم است. [↑](#footnote-ref-503)
504. - صحیح بخاری: ج5/ ص15، کتاب المناقب، باب قصة البیعة، والاتفاق على عثمان بن عفان وفیه مقتل عمر بن الخطاب رضی الله عنهما، حدیث شماره: 3700. [↑](#footnote-ref-504)
505. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص70، حدیث شماره: 4422. حافظ ذهبی گفته: این حدیث بر شرط امام بخاری و امام مسلم است. [↑](#footnote-ref-505)
506. - الریاض النضرة فی مناقب العشرة: ج4/ ص263. [↑](#footnote-ref-506)
507. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص104، حدیث شماره: 4537. حافظ ذهبی نگاشته: اما بخاری در رابطه با قاسم بن حکم (یکی از راویان این حدیث) گفته: حدیث او صحیح نیست. [↑](#footnote-ref-507)
508. - مسند ابو یعلی موصلی: ج2/ ص28، حدیث شماره: 665. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث جدّا ضعیف است. [↑](#footnote-ref-508)
509. - صحیح مسلم: ج4/ ص1863، کتاب فضائل الصحابة ش، باب من فضائل عمر س،حدیث شماره: 2396. این حدیث را امام بخاری نیز روایت نموده است، نگا: صحیح بخاری: ج4/ ص126، کتاب بدء الخلق، باب صفة إبلیس وجنوده، حدیث شماره: 3294. [↑](#footnote-ref-509)
510. - مصنف ابن ابی شیبة: ج6/ ص358، حدیث شماره: 32012. [↑](#footnote-ref-510)
511. - مسند ابو یعلی موصلی: ج2/ ص95، حدیث شماره: 750. حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-511)
512. - در نسخه‌ی مطبعه کراچی «إذا ناب» است. [↑](#footnote-ref-512)
513. - مسند ابو یعلی موصلی: ج2/ ص93، حدیث شماره: 749. حسین سلیم اسد گفته: راویان این روایت راویان صحیح اند. [↑](#footnote-ref-513)
514. - شخص دهم خود سعید بن زیدس بوده است که جناب ایشان تواضعا اسم خود را ذکر ننمود. [↑](#footnote-ref-514)
515. - سنن ترمذی: ج5/ ص648، أبواب المناقب، باب مناقب عبد الرحمن بن عوف بن عبد عوف الزهری س، حدیث شماره: 3748. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-515)
516. - سنن ابو یعلی موصلی: ج2/ ص259، حدیث شماره: 970. حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-516)
517. - صحیح بخاری: ج5/ ص47، کتاب المناقب، باب إسلام سعید بن زید س، حدیث شماره: 3862. [↑](#footnote-ref-517)
518. - صحابه‌ی کرامش به اعتبار کثرت و قلت روایت بر سه دسته تقسیم می‌شوند: 1- مکثرین که احادیث زیادی روایت کرده باشند 2- متوسطین: روایت‌های آن‌ها نه خیلی زیاد و نه خیلی کم باشد 3- مقلّین: احادیث معدودی روایت کرده باشند. [↑](#footnote-ref-518)
519. - سنن ترمذی: ج5/ ص672، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3805. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج23/ ص300، حدیث شماره: 15065. [↑](#footnote-ref-519)
520. - سنن ترمذی: ج5/ ص622، أبواب المناقب، بابمناقب عبد الله بن مسعودس، حدیث شماره: 3694. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-520)
521. - سنن دارمی: ج1/ ص264، باب الفتیا وما فیه من الشدة، حدیث شماره: 167. [↑](#footnote-ref-521)
522. - سنن دارمی: ج1/ ص269، باب الفتیا وما فیه من الشدة، حدیث شماره: 171. و بقیه‌ی روایت از این قرار است: «فإن الحلال بین، والحرام بین، وبین ذلک أمور مشتبهة، فدع ما یریبک إلى ما لا یریبک». [↑](#footnote-ref-522)
523. - نگا: سنن دارمی: ج1/ ص269، باب الفتیا وما فیه من الشدة، احادیث شماره: 172 و 173. [↑](#footnote-ref-523)
524. - سنن دارمی: ج4/ ص 1892، باب: فی زوج وأبوین وامرأة وأبوین، حدیث شماره: 2907. حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ زیرا ابراهیم (یکی از رواة) از عبد الله بن مسعود حدیث نشنیده است. [↑](#footnote-ref-524)
525. - سنن دارمی: ج4/ ص 1895، باب: فی زوج وأبوین وامرأة وأبوین، حدیث شماره: 2914. حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ به سبب انقطاعی که بین ابراهیم و عبد الله بن مسعود وجود دارد، اما خود حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-525)
526. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3/ ص971. [↑](#footnote-ref-526)
527. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3/ ص1150. و در اینجا مناسب دانستیم تمام سخن شیوای ابن مسعود س را نقل از الاستیعاب نقل کنیم: «وقال ابن مسعود: لو وضع علم أحیاء العرب فِی کفة میزان، ووضع علم عمر فی کفة لرجح علم عمر. لقد کانوا یرون أنّه ذهب بتسعة أعشار العلم، ولمجلس کنت أجلسه مع عمَر أوثق فِی نفسی من عمل سنة: و ابن مسعود گفته: اگر دانش تمام سرزمین‌های عرب در یک پله‌ی ترازو و علم عمر در پله‌ی دیگر گذاشته شود، علم عمر از علم همه‌ی آن‌ها افزون خواهد شد. بزرگان صحابه را رأی بر این بود که عمر نه دهم (نود درصد) علم را (با وفات خود) از دنیا برده است، و یک جلسه که با عمر می‌نشستم در نزد من از عمل یک سال با ارزش‌تر بود». [↑](#footnote-ref-527)
528. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص89، ومن مناقب أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب س، حدیث شماره: 4486. ذهبی در تصحیح یا عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-528)
529. - البته این روایت در مستدرک حاکم به این الفاظ آمده است: عن عبد الله س قال: «والله ما استطعنا أن نصلی عند الکعبة ظاهرین حتى أسلم عمر: از عبد الله بن مسعود س روایت شده که گفت: سوگند به الله تا زمانی که عمر بن خطاب مسلمان نشد ما نتوانستیم آشکارا نزدیک کعبه نماز بگذاریم». نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص90، ومن مناقب أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب س، حدیث شماره: 4487. ذهبی گفته: این روایت صحیح است. [↑](#footnote-ref-529)
530. - همان: ج3/ ص96، ومن مناقب أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب س، حدیث شماره: 4509. ذهبی گفته: این روایت صحیح است. [↑](#footnote-ref-530)
531. - همان: ج3/ ص100، ومن مناقب أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب س، حدیث شماره: 4522. ذهبی گفته: این روایت صحیح است. [↑](#footnote-ref-531)
532. - همان: ج3/ ص70، «أما حدیث ضمرة وأبو طلحة»، حدیث شماره: 4423. ذهبی گفته: این روایت صحیح است. [↑](#footnote-ref-532)
533. - همان: ج3/ ص83، «أما حدیث ضمرة وأبو طلحة»، حدیث شماره: 4465. ذهبی گفته: این روایت صحیح است. [↑](#footnote-ref-533)
534. - صحیح مسلم: ج4/ ص1854، کتاب الفضائل، باب من فضائل أبی بکر الصدیق س، حدیث شماره: 2382 و شماره: 2383. [↑](#footnote-ref-534)
535. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص123، ذکر إسلام أمیر المؤمنین علی س، حدیث شماره: 4593. حاکم گفته: اسناد این صحیح است اما شیخین (امام بخاری و امام مسلم) آن را روایت نکرده اند. [↑](#footnote-ref-535)
536. - همان: ج3/ ص428، ذکر مناقب حذیفة بن الیمان س، حدیث شماره: 5624. حاکم گفته: اسناد این صحیح است اما شیخین (امام بخاری و امام مسلم) آن را روایت نکرده اند. [↑](#footnote-ref-536)
537. - مسند امام احمد: ج6/ ص76، مسند عبد الله بن مسعود س، حدیث شماره: 3594. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-537)
538. - در اینجا شاه صاحب کمال ذهانت و عبقریت خویش را نشان داده است، جمهور علما این حدیث را تا زمانه تبع تابعین منطبق کرده‌اند مگر مؤلف محترم آن را تا زمان انتهای خلافت عثمانس دانسته است. در فصل پنجم واضح خواهد شد که حق با مصنف مرحوم است. (ش) [↑](#footnote-ref-538)
539. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص104، فضائل أمیر المؤمنین ذی النورین عثمان بن عفان س، حدیث شماره: 4535. ذهبی در تصحیح یا عدم تصحیح این روایت سکوت اختیار نموده است. [↑](#footnote-ref-539)
540. - مصنف ابن ابی شیبه: ج7/ ص516، ما ذکر فی عثمان، حدیث شماره: 37663. [↑](#footnote-ref-540)
541. - مسند امام احمد: ج8/ ص446، مسند عبد الله بن عمر ب، حدیث شماره: 4832. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است، و مسند ابو یعلی موصلی: ج9/ ص438، مسند عبد الله بن عمر، حدیث شماره: 5589، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است. این حدیث را امام بخاری نیز روایت نموده است، نگا: صحیح بخاری: ج4/ ص179، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: 3501. [↑](#footnote-ref-541)
542. - صحیح بخاری: ج5/ ص110، کتاب المغازی، بابغزوة الخندق وهی الأحزاب، حدیث شماره: 4108. [↑](#footnote-ref-542)
543. - از حدیث دانسته می‌شود که افضلیت شیخین (ابوبکر و عمرب) از اولین اتفاقیات است که در اسلام صورت گرفته است اگرچه در اواخر عهد نبوی عثمان حایز مقام سوم گردید، لهذا در اکثر احادیث بعد از اسم گرامی رسول خداج نام ابوبکر و عمر ذکر می‌شود و در بعضی احادیث نام عثمانس نیز ذکر می‌شود. (ش) [↑](#footnote-ref-543)
544. - صحیح بخاری: ج5/ ص4، کتاب المناقب، باب فضل أبی بکر بعد النبی ج، حدیث شماره: 3655. [↑](#footnote-ref-544)
545. - صحیح بخاری: ج5/ ص14، کتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان، حدیث شماره: 3697، و سنن ابو داود: ج4/ ص206، کتاب السنة، باب فی التفضیل، حدیث شماره: 4627. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-545)
546. - سنن ابو داود: ج4/ ص206، کتاب السنة، باب فی التفضیل، حدیث شماره: 4628. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-546)
547. - سنن ترمذی: ج5/ ص629، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3707. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-547)
548. - مسند ابو یعلی موصلی: ج9/ ص452، حدیث شماره: 5601، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-548)
549. - صحیح بخاری: ج5/ ص10، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: 3682. [↑](#footnote-ref-549)
550. - مسند ابو یعلی موصلی: ج10/ ص141، مسند عبد الله بن عمر، حدیث شماره: 5763، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث واهی است. [↑](#footnote-ref-550)
551. - سنن ترمذی: ج5/ ص622، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3692. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و مستدرک حاکم نیسابوری: ج3/ ص505، حدیث شماره: 3732. حاکم این حدیث را صحیح دانسته اما به تعقیب وی ذهبی گفته: ضعیف است؛ زیرا عبد الله بن نافع (یکی از رواة) ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-551)
552. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص38، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبی‌بکر الصدیق س، حدیث شماره: 99، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و مستدرک حاکم: ج3/ ص71، حدیث شماره: 4428. حافظ ذهبی در تعلیقاتش بر مستدرک حاکم نگاشته: سعید بن مسلمه‌ی قرشی (یکی از رواة) ضعیف است. [↑](#footnote-ref-552)
553. - صحیح بخاری: ج5/ ص6، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3665. [↑](#footnote-ref-553)
554. - سنن ترمذی: ج5/ ص613، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3670، ترمذی گفته: این حدیث حسن غریب است، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-554)
555. - صحیح بخاری: ج5/ ص10، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی رضی الله عنه، حدیث شماره: 3681، و صحیح مسلم: ج4/ ص1859، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر س، حدیث شماره: 2391. [↑](#footnote-ref-555)
556. - صحیح بخاری: ج5/ ص12، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی س، حدیث شماره: 3687. [↑](#footnote-ref-556)
557. - سنن ترمذی: ج5/ ص617، أبواب المناقب، باب فی مناقب ابی حفص عمر، حدیث شماره: 3681، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-557)
558. - سنن ترمذی: ج5/ ص617، أبواب المناقب، باب فی مناقب ابی حفص عمر، حدیث شماره: 3682، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-558)
559. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص91، ومن مناقب أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب س، حدیث شماره: 4492. علامه ذهبی در تلخیص خود نگاشته: امام بخاری در باره‌ی خالد بن ابوبکر عمری (یکی از راویان این حدیث) گفته: او احادیث منکری دارد. [↑](#footnote-ref-559)
560. - المستدرک علی الصحیحین: ج2/ ص89، ومن مناقب أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب س، حدیث شماره: 4483. علامه ذهبی در تلخیص خود نگاشته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-560)
561. - مسند ابو یعلی موصلی: ج9/ ص392، حدیث شماره: 5522، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. البته حدیث فوق شواهد صحیح فراوانی در کتب حدیثی؛ از جمله در مسند ابو یعلی موصلی دارد، بطور مثال نگا: ج1/ ص316، حدیث شماره: 394، حسین سلیم اسد گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-561)
562. - صحیح بخاری: ج5/ ص98، کتاب المغازی، باب قول الله تعالى: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ تَوَلَّوۡاْ مِنكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ إِنَّمَا ٱسۡتَزَلَّهُمُ ٱلشَّيۡطَٰنُ بِبَعۡضِ مَا كَسَبُواْۖ وَلَقَدۡ عَفَا ٱللَّهُ عَنۡهُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٞ١٥٥﴾ [آل عمران: 155]، حدیث شماره: 4066. [↑](#footnote-ref-562)
563. - سنن ترمذی: ج5/ ص630، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3708. علامه آلبانی گفته: اسناد این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-563)
564. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص110، حدیث شماره: 4554، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-564)
565. - مسند ابو یعلی موصلی: ج9/ ص434، حدیث شماره: 5586، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-565)
566. - مسند ابو یعلی موصلی: ج9/ ص383، حدیث شماره: 5511، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-566)
567. - صحیح بخاری: ج1/ ص100، کتاب الصلاة، باب الخوخة والممر فی المسجد، حدیث شماره: 467. [↑](#footnote-ref-567)
568. - مسند امام احمد: ج4/ ص252، حدیث شماره: 2432، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-568)
569. - مسند امام احمد: ج5/ ص358، حدیث شماره: 2432، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-569)
570. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص38، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمرس، حدیث شماره: 103. علامه آلبانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-570)
571. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص89، ومن مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: 4484. ذهبی گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-571)
572. - سنن ترمذی: ج5/ ص618، حدیث شماره: 3683، علامه آلبانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-572)
573. - صحیح بخاری: ج5/ ص12، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب س، حدیث شماره: 3692. [↑](#footnote-ref-573)
574. - سنن دارمی: ج1/ ص265، باب الفتیا وما فیه من الشدة، حدیث شماره: 168، حسین سلیم اسد دارانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-574)
575. - مسند امام احمد: ج4/ ص21، حدیث شماره: 2113، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-575)
576. - همان: ج5/ ص139، حدیث شماره: 2997، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-576)
577. - مسند ابو یعلی موصلی: ج4/ ص333، حدیث شماره: 2445. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-577)
578. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3/ ص1052. [↑](#footnote-ref-578)
579. - مسند امام احمد: ج32/ ص311، حدیث شماره: 19541. [↑](#footnote-ref-579)
580. - صحیح بخاری: ج5/ ص8، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3674. [↑](#footnote-ref-580)
581. - صحیح بخاری: ج5/ ص13، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب س، حدیث شماره: 3693. [↑](#footnote-ref-581)
582. - در این حدیث تا اندازه‌ای از اختصار کار گرفته شده است، در روایات می‌آید که عائشهل به پیامبر÷ گفت که ابوبکر نرم دل می‌باشد و چون به جایگاه شما ایستاده شود امکان دارد که رقت قلب به او طاری شود و درست امامت داده نتواند و حتی عائشهل برای حفصهل گفت: تو نیز این موضوع را به خدمت جناب رسول الله عرض کن. از مجموع این روایات فراست و دانائی عائشه این همسر دانشمند رسول خدا دانسته می‌شود که از یکسو می‌خواهد با اصرار رسول الله این توهم را از قلب ضعیفان از بین ببرد که آن حضرت بعد از امامت ابوبکرس وفات یافتند (امامت ابوبکر منحوس بود) و از جانب دیگر می‌خواهد که پیامبر بر امامت ابوبکر در حین حیات خویش اصرار بورزند تا بعد از وفات آن جناب کسی را یارای این نباشد که با وجود ابوبکر طمعی در خلافت داشته باشد. (ش) [↑](#footnote-ref-582)
583. - مسند امام احمد: ج32/ ص474، حدیث شماره: 19700، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-583)
584. - سنن ترمذی: ج4/ ص490، أبواب الفتن عن رسول الله ج، باب ما جاء فی اتخاذ سیف من خشب فی الفتنة، حدیث شماره: 2204. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-584)
585. - مسند امام احمد: ج32/ ص504، حدیث شماره: 19730، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث حسن لغیره است. و نگا: سنن ابو داود: ج4/ ص100، کتاب الفتن والملاحم، باب فی النهی عن السعی فی الفتنة، حدیث شماره: 4259. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-585)
586. - مسند امام احمد:‌ ج32/ ص241، حدیث شماره: 19492. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ به دلیل این‌که علی بن زید بن جدعان (یکی از راویان این حدیث) ضعیف است. [↑](#footnote-ref-586)
587. - مسند امام احمد:‌ ج32/ ص361، حدیث شماره: 19590. شعیب الأرنؤوط گفته: این روایت صحیح لغیره است. [↑](#footnote-ref-587)
588. - مسند امام احمد:‌ ج11/ ص106، حدیث شماره: 6548. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-588)
589. - مسند امام احمد:‌ ج11/ ص48، حدیث شماره: 6503. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-589)
590. - صحیح بخاری: ج5/ ص10، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3678. [↑](#footnote-ref-590)
591. - صحیح بخاری: ج4/ ص178، کتاب المناقب، باب قول الله تعالى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ١٣﴾ [الحجرات: 13]، حدیث شماره: 3495، و صحیح مسلم: ج3/ ص1451، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: 1818، و مسند امام احمد: ج13/ ص543، حدیث شماره: 8242. [↑](#footnote-ref-591)
592. - مسند امام احمد: ج13/ ص91، حدیث شماره: 7653، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-592)
593. - صحیح بخاری: ج9/ ص43، کتاب التعبیر، باب من لم یر الرؤیا لأول عابر إذا لم یصب، حدیث شماره: 7046، و صحیح مسلم: ج4/ ص1777، کتاب الرؤیا، باب فی تأویل الرؤیا، حدیث شماره: 2269، و سنن ابو داود: ج4/ ص207، کتاب السنة، بابفی الخلفاء، حدیث شماره: 4632. [↑](#footnote-ref-593)
594. - صحیح بخاری: ج4/ ص205، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: 3633. [↑](#footnote-ref-594)
595. - همان: ج9/ ص39، کتاب التعبیر، باب الاستراحة فی المنام، حدیث شماره: 7022. [↑](#footnote-ref-595)
596. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص75، حدیث شماره: 4440، حافظ ذهبی در مورد این حدیث نوشته: سلیمان بن أبی سلیمان و پدرش (که از راویان این حدیث می‌باشند) هر دو ضعیف اند. [↑](#footnote-ref-596)
597. - مسند امام احمد: ج12/ ص20، حدیث شماره: 7123،شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. و نگا: صحیح مسلم: ج4/ ص1963، کتاب الفضائل، بابفضل الصحابة ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم، حدیث شماره: 2534. [↑](#footnote-ref-597)
598. - سنن ترمذی: ج5/ ص609، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3661، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح بخاری: ج1/ ص100، کتاب الصلاة، باب الخوخة والممر فی المسجد، حدیث شماره: 466. [↑](#footnote-ref-598)
599. - مسند امام احمد: ج12/ ص414، حدیث شماره: 7446، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-599)
600. - صحیح بخاری: ج9/ ص33، کتاب الرؤیا، باب رؤیا اللیل، حدیث شماره: 6998. [↑](#footnote-ref-600)
601. - مسند امام احمد: ج12/ ص108، حدیث شماره: 7184، امام احمد گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. و نگا: صحیح بخاری: ج4/ ص85، کتاب فرض الخمس، باب قول النبی ج: «أحلت لکم الغنائم»، حدیث شماره: 3120. [↑](#footnote-ref-601)
602. - صحیح بخاری: ج5/ ص6، کتاب المناقب، باب قول النبیج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3666. [↑](#footnote-ref-602)
603. - سنن ابو داود: ج4/ ص213، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4652، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-603)
604. - صحیح بخاری: ج5/ ص10، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: 3680. [↑](#footnote-ref-604)
605. - یعنی فرشته‌ها بر آن‌ها نازل شده و با آن‌ها سخن می‌گفتند چنانکه در آیه‌ی کریمه آمده است: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُواْ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسۡتَقَٰمُواْ تَتَنَزَّلُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُواْ وَلَا تَحۡزَنُواْ...﴾ [فصلت: 30]. (ش) [↑](#footnote-ref-605)
606. - صحیح بخاری: ج5/ ص12، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی س، حدیث شماره: 3689. [↑](#footnote-ref-606)
607. - صحیح بخاری: ج5/ ص12، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی س، حدیث شماره: 3690.

     یعنی با وجود آن که ابوبکر و عمر در آن مجلس حاضر نبودند باز هم رسول خدا اسم‌های آ‌ن‌ها را به زبان مبارک آورده و فرمود که من و ابوبکر و عمر به این مسأله‌ی غیبی ایمان داریم که دلالت بر فضیلت ایشان می‌نماید. [↑](#footnote-ref-607)
608. - صحیح بخاری: ج5/ ص5، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3663. [↑](#footnote-ref-608)
609. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص40، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عثمان س، حدیث شماره: 109. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و محمد فؤاد عبد الباقی وجود عثمان بن خالد (یکی از رواة) را دلیل ضعف اسناد این حدیث دانسته است. [↑](#footnote-ref-609)
610. - همان: ج1/ ص40، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عثمان س، حدیث شماره: 110. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و محمد فؤاد عبد الباقی اسناد این حدیث همانند حدیث قبلی است. [↑](#footnote-ref-610)
611. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص105، حدیث شماره: 4541، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، علامه ذهبی در تعلیقش نگاشته: ابوداود، عیسى بن المسیب (یکی از راویان این حدیث) را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-611)
612. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص115، حدیث شماره: 4570، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، علامه ذهبی در تعلیقش نگاشته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-612)
613. - سنن ترمذی: ج5/ ص624، أبواب المناقب، باب فی مناقب عثمان بن عفانس، وله کنیتان، یقال: أبو عمرو، وأبو عبد الله، حدیث شماره: 3696، علامه آلبانی این حدیث را صحیح دانسته است. این حدیث در صحیح مسلم و سایر کتب حدیثی نیز روایت شده؛ نگا: صحیح مسلم: ج4/ ص1880، کتاب فضائل الصحابة ش، بابمن فضائل طلحة والزبیر ب، حدیث شماره: 2417. [↑](#footnote-ref-613)
614. - سنن ابو داود: ج4/ ص213، کتاب السنة، بابفی الخلفاء، حدیث شماره: 4654، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است. حدیث فوق در صحیحین نیز روایت شده؛ نگا: صحیح بخاری: ج5/ ص145، کتاب المغازی، باب غزوة الفتح، حدیث شماره: 4274، و صحیح مسلم: ج4/ ص1941، کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالى عنهم، من فضائل أهل بدر بوقصة حاطب بن أبی بلتعة، حدیث شماره: 2494. [↑](#footnote-ref-614)
615. - سنن ترمذی: ج4/ ص487، أبواب الفتن، باب ما جاء ستکون فتن کقطع اللیل المظلم، حدیث شماره: 2195، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. هم‌چنین حدیث فوق را امام مسلم روایت کرده؛ نگا: صحیح مسلم: ج1/ ص110، کتاب الإیمان، باب الحث على المبادرة بالأعمال قبل تظاهر الفتن، حدیث شماره: 118. [↑](#footnote-ref-615)
616. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص103، حدیث شماره: 4533. حاکم نیسابوری گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است اما آن را روایت نکرده اند، لکن حافظ ذهبی با وی موافق نیست و در تعلیقش نگاشته: احمد بن عبد الرحمن (یکی از راویان متن) منکر الحدیث می‌باشد. [↑](#footnote-ref-616)
617. - مسند امام احمد: ج42، ص 132، حدیث شماره: 25233، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناداین روایت بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. این حدیث را با همین الفاظ امام مسلم نیز از عائشه ام المؤمنین روایت کرده؛ نگا: صحیح مسلم: ج4، ص1965، کتاب الفضائل، باب فضل الصحابة ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم، حدیث شماره: 2536. [↑](#footnote-ref-617)
618. - صحیح مسلم: ج4، ص1856، کتاب الفضائل، باب من فضائل أبی بکر الصدیق س، حدیث شماره: 2385. [↑](#footnote-ref-618)
619. - سنن ترمذی: ج5/ ص607، أبواب المناقب، باب مناقب أبی بکر الصدیق س واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتیق، حدیث شماره: 3657، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-619)
620. - صحیح مسلم: ج4، ص1857، کتاب الفضائل، باب من فضائل أبی بکر الصدیق س، حدیث شماره: 2387. [↑](#footnote-ref-620)
621. - سنن ترمذی: ج5/ ص616، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3678، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-621)
622. - سنن ترمذی: ج5/ ص616، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3672، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. البته این حدیث در صحیحین نیز وارد شده؛ نگا: صحیح بخاری: ج1/ ص136، کتاب الأذان، باب: أهل العلم والفضل أحق بالإمامة، حدیث شماره: 679، و صحیح مسلم: ج1/ ص313، کتاب الصلاة، باب استخلاف الإمام إذا عرض له عذر من مرض وسفر ...، حدیث شماره: 418. [↑](#footnote-ref-622)
623. - سنن ترمذی: ج5/ ص614، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3673، علامه آلبانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-623)
624. - سنن ترمذی: ج5/ ص616، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3679، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-624)
625. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص64، حدیث شماره: 4404، حاکم نیسابوری گفته: این حدیث صحیح الإسناد است اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی در تعلیق خود نگاشته: سند این حدیث تاریک است؛ زیرا علمای جرح و تعدیل صالح بن موسی طلحی (یکی از رواة این حدیث) را ضعیف شمرده‌اند. [↑](#footnote-ref-625)
626. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص65، حدیث شماره: 4407، حاکم نیسابوری گفته: این حدیث صحیح الإسناد است اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی در تعلیق خود نگاشته: سند این حدیث صحیح است [↑](#footnote-ref-626)
627. - صحیح مسلم: ج4، ص1864، کتاب الفضائل، باب من فضائل عمر س، حدیث شماره: 2398. [↑](#footnote-ref-627)
628. - سنن ابن ماجه: ج1، ص39، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عمر س، حدیث شماره: 105، علامه آلبانی گفته: این حدیث به جز گفته‌ی: «خاصة» صحیح می‌باشد. [↑](#footnote-ref-628)
629. - و در این زمانه نیر مردم آن قدر که از محتسب و مأمور هیئت امر به معروف هراس دارند از والی و یا امیر نمی‌ترسند. [↑](#footnote-ref-629)
630. - سنن ترمذی: ج5/ ص621، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3691، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-630)
631. - تو از او پروا نکردی (با داخل شدن او شما ران خود را نپوشیدید). [↑](#footnote-ref-631)
632. - صحیح مسلم: ج4/ ص1866، کتاب الفضائل، باب من فضائل عثمان بن عفان س، حدیث شماره: 2401. [↑](#footnote-ref-632)
633. - سنن ترمذی: ج5/ ص628، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3705، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-633)
634. - مسند امام احمد: ج19/ ص318، حدیث شماره: 12307، مسند انس بن مالک س، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگرش صحیح است؛ اگر چه این اسنادی ضعیف است؛ چرا که بکیر بن وهب جزری (یکی از روایان) ناشناخته می‌باشد. [↑](#footnote-ref-634)
635. - در این حدیث پیامبر خدا خبر می‌دهد که انصار به مقام خلافت فائز نخواهند گشت و آن‌ها را به صبر تشویق می‌نماید. فرموده‌ی رسول خدا دلالت بر این نمی‌کند که آن‌ها مورد ظلم واقع می‌شوند و باید صبر نمایند بلکه معنای صبر اینست که در مقابل تحمل امری که خلاف طبیعت آن‌هاست صبر نمایند مثلیکه در قرآن مسلمانان در هنگام مصیبت و یا مرگ اقارب و دوستان تلقین به صبر داده شده‌اند حالانکه این صبر در مقابل ظلم نیست. (ش) [↑](#footnote-ref-635)
636. - مسند امام احمد: ج19/ ص138، حدیث شماره: 12085، مسند انس بن مالک س، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-636)
637. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص82، حدیث شماره: 4460، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-637)
638. - صحیح بخاری: ج5/ ص9، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3675. [↑](#footnote-ref-638)
639. - سنن ترمذی: ج5/ ص610، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3664، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-639)
640. - سنن ترمذی: ج5/ ص664، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3790، و مسند امام احمد: ج21/ ص406، حدیث شماره: 13991، اسناد این روایت بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-640)
641. - صحیح بخاری: ج1/ ص136، کتاب الأذان، باب: أهل العلم والفضل أحق بالإمامة، حدیث شماره: 680. [↑](#footnote-ref-641)
642. - سنن ترمذی: ج5/ ص612، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3668، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-642)
643. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص38، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبی بکر الصدیق س، حدیث شماره: 101، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-643)
644. - مسند امام احمد: ج21، ص35، حدیث شماره: 13312، شعیب الأرنؤوط گفته: حدیث فوق صحیح بوده؛ و این اسناد ضعیف است؛ زیرا که سیار بن حاتم (یکی از راویان) ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-644)
645. - سنن ترمذی: ج5/ ص 619، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3688، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح بخاری: ج9، ص 39، کتاب التعبیر، باب القصر فی المنام، حدیث شماره: 7024. [↑](#footnote-ref-645)
646. - دانسته می‌شود که از عادت صحابه‌ی کرامش این بوده که نام ابوبکر و عمرب را قرین نام گرامی رسول خدا ذکر می‌نموده‌اند و این صفت را از شخص آن حضرت آموخته بودند که همیشه از ابوبکر و عمر یاد می‌کردند. [↑](#footnote-ref-646)
647. - صحیح بخاری: ج5، ص12، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی س، حدیث شماره: 3688. [↑](#footnote-ref-647)
648. - صحیح بخاری: ج1، ص100، کتاب الصلاة، باب الخوخة والممر فی المسجد، حدیث شماره: 466. [↑](#footnote-ref-648)
649. - سنن ترمذی: ج5/ ص608، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3660، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. این حدیث را امام بخاری نیز روایت کرده؛ نگا: صحیح بخاری: ج5، ص57 ، کتاب المناقب، باب هجرة النبی ج وأصحابه إلى المدینة، حدیث شماره: 3904. [↑](#footnote-ref-649)
650. - صحیح بخاری: ج5، ص12، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی س، حدیث شماره: 3691. [↑](#footnote-ref-650)
651. - سنن ترمذی: ج5/ ص607، أبواب المناقب، بابمناقب أبی بکر الصدیق س واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتیق، حدیث شماره: 3658، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-651)
652. - سنن ترمذی: ج5، ص616، أبواب المناقب عن رسول الله ج، باب، حدیث شماره: 3680. [↑](#footnote-ref-652)
653. - مسند امام احمد: ج23، ص290، حدیث شماره: 15048، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم قوی است. [↑](#footnote-ref-653)
654. - مسند امام احمد: ج23، ص124، حدیث شماره: 14821، شعیب الأرنؤوط گفته: راویان این حدیث ثقه اند، و المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص109، حدیث شماره: 4551، ذهبی گفته: این حدیث بنا شرط بخاری و مسلم است. [↑](#footnote-ref-654)
655. - مسند امام احمد: ج23، ص135، حدیث شماره: 14838، شعیب الأرنؤوط گفته: احتمال دارد که اسناد این حدیث به درجه‌ی حسن ارتقا پیدا کند. [↑](#footnote-ref-655)
656. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص83، حدیث شماره: 4463. [↑](#footnote-ref-656)
657. - صحیح بخاری: ج5، ص10، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی س، حدیث شماره: 3679. [↑](#footnote-ref-657)
658. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص104، حدیث شماره: 4536. ذهبی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-658)
659. - سنن ترمذی: ج5/ ص695، حدیث شماره: 3860، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-659)
660. - مسند امام احمد: ج22/ ص215، حدیث شماره: 14313، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-660)
661. - مسند ابو یعلی موصلی: ج3/ ص179، حدیث شماره: 1603،حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-661)
662. - صحیح بخاری: ج5/ ص5، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3660. [↑](#footnote-ref-662)
663. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص78، حدیث شماره: 4448، علامه ذهبی گفته: حفص بن عمر عدنی در روایت این حدیث از مسعر تفرد کرده، و او «واه» است. [↑](#footnote-ref-663)
664. - المستدرک علی الصحیحین: ج3، ص79، حدیث شماره: 4451، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-664)
665. - همان: ج3، ص79، حدیث شماره: 4453. [↑](#footnote-ref-665)
666. - صحیح بخاری: ج1/ ص111، کتاب مواقیت الصلاة، باب: الصلاة کفارة، حدیث شماره: 525. [↑](#footnote-ref-666)
667. - المستدرک علی الصحیحین: ج3، ص90، حدیث شماره: 4488، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم می‌باشد. [↑](#footnote-ref-667)
668. - سنن ترمذی: ج4/ ص468، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: 2170، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است, و اما حکمی که شاه ولی الله ذکر نموده، حکم ترمذی بر این حدیث می‌باشد [↑](#footnote-ref-668)
669. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص112، حدیث شماره: 4561. حافظ ذهبی این حدیث را از تلخیص حذف نموده است. [↑](#footnote-ref-669)
670. - همان: ج3/ ص74، حدیث شماره: 4435. حافظ ذهبی گفته: علمای جرح و تعدیل عثمان ابو الیقظان (یکی از راویان این متن) را ضعیف دانسته اند. [↑](#footnote-ref-670)
671. - مسند امام احمد: ج30/ ص355، حدیث شماره: 18406، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت حسن است. [↑](#footnote-ref-671)
672. - الریاض النضرة فی مناقب العشرة: ج1/ ص64. [↑](#footnote-ref-672)
673. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص93، حدیث شماره: 4501، علامه ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم است. [↑](#footnote-ref-673)
674. - کنایه از گسترش اسلام است. [↑](#footnote-ref-674)
675. - مسند امام احمد: ج30/ ص155، حدیث شماره: 16956، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-675)
676. - مسند ابو یعلی موصلی: ج13/ ص174، حدیث شماره: 7213، حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-676)
677. - مسند امام احمد: ج38/ ص19، حدیث شماره: 22936، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت قوی است. [↑](#footnote-ref-677)
678. - مسند امام احمد: ج38/ ص130، حدیث شماره: 23024، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح لغیره است. [↑](#footnote-ref-678)
679. - مسند امام احمد: ج38/ ص161، حدیث شماره: 23061، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است و رواة آن ثقه می‌باشند. [↑](#footnote-ref-679)
680. - مسند امام احمد: ج38/ ص100، حدیث شماره: 22996، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح لغیره است. [↑](#footnote-ref-680)
681. - مسند امام احمد: ج38/ ص93، حدیث شماره: 22989، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث قوی است. [↑](#footnote-ref-681)
682. - سنن ترمذی: ج5/ ص619، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3686، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-682)
683. - فرط به جماعتی گفته می‌شود که پیش از کاروان حرکت نموده و وسایل آرامش و راحت آن‌ها را فراهم نمایند، و در این جا نیز هدف پیامبرج اینست که من قبل از شما به صحرای حشر رفته و برای راحتی شما تدابیر لازم را اتخاذ خواهم نمود. (ش) [↑](#footnote-ref-683)
684. - مسند امام احمد: ج28/ ص578، حدیث شماره: 17344، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-684)
685. - سنن ترمذی: ج4/ ص503، أبواب الفتن، بابما جاء فی الخلافة، حدیث شماره: 2226، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-685)
686. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص75، حدیث شماره: 4438، علامه ذهبی نسبت به تصحیح و یا تضعیف این حدیث سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-686)
687. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص16، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدین المهدیین، حدیث شماره: 43، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-687)
688. - نوعی لباس ارزان قیمت و کوتاه. (ش) [↑](#footnote-ref-688)
689. - مسند امام احمد: ج29/ ص517، حدیث شماره: 17994،شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است؛ زیرا شهر بن حوشب (یکی از رواة آن) ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-689)
690. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج2/ ص850. [↑](#footnote-ref-690)
691. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص77، حدیث شماره: 4447، اسناد این حدیث صحیح است و شیخین آن را روایت نکرده اند، اما حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واهی است. [↑](#footnote-ref-691)
692. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص73، حدیث شماره: 4433، حاکم به تعقیب این حدیث نگاشته: اسناد آن صحیح است اما شیخین آن را روایت نکرده اند، و علامه ذهبی گفته: موسى بن عمیر (یکی از رواة آن) واهی می‌باشد. [↑](#footnote-ref-692)
693. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص390، کتاب إقامة الصلاة، والسنة فیها، باب ما جاء فی صلاة رسول الله ج فی مرضه، حدیث شماره: 1234، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-693)
694. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3/ ص1064. [↑](#footnote-ref-694)
695. - کنایه از این است که هیچ قدرتی این کتاب را از بین برده نمی‌تواند. (ش) [↑](#footnote-ref-695)
696. - صحیح مسلم: ج4/ ص2197، کتاب صفة القیامة والجنة والنار، باب الصفات التی یعرف بها فی الدنیا أهل الجنة وأهل النار، حدیث شماره: 2865. [↑](#footnote-ref-696)
697. - عذق: به کسر عین شاخه‌ی درخت خرما، و به فتح آن خود درخت خرما. [↑](#footnote-ref-697)
698. - مسند امام احمد: ج27/ ص 114، حدیث شماره: 16576، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-698)
699. - همان: ج33/ ص42، حدیث شماره: 19805، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث قوی است. [↑](#footnote-ref-699)
700. - نام بازار موسمی قدیم در عربستان. [↑](#footnote-ref-700)
701. - مسند امام احمد: ج28/ ص234، حدیث شماره: 17018، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت مضطرب بوده و حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-701)
702. - مسند امام احمد: ج28/ ص253، حدیث شماره: 17028، و ج32/ ص176، حدیث شماره: 19434. [↑](#footnote-ref-702)
703. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص692، ذِکر سلمان الفارسی س، حدیث شماره: 6542. [↑](#footnote-ref-703)
704. - مسند امام احمد: ج28/ ص34، حدیث شماره: 16827، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت خوب است. [↑](#footnote-ref-704)
705. - صحیح مسلم: ج3/ ص1481، کتاب الإمارة، بابخیار الأئمة وشرارهم، حدیث شماره: 1855. [↑](#footnote-ref-705)
706. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3/ ص1156. [↑](#footnote-ref-706)
707. - مسند امام احمد: ج27/ ص358، حدیث شماره: 16803، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. علامه آلبانی نیز اسناد آن را ضعیف دانسته؛ نگا: سنن ترمذی: ج5/ ص696، أبواب المناقب، باب فیمن سب أصحاب النبی ج ، حدیث شماره: 3862. [↑](#footnote-ref-707)
708. - مسند امام احمد: ج44/ ص66، حدیث شماره: 26466، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح لغیره بوده، و این اسنادی ضعیف است. [↑](#footnote-ref-708)
709. - ترجمه‌ی آیه: «و هیچ یک از شما نیست؛ مگر آن که وارد آن (= جهنم) شود، این (وعده) بر پروردگارت فرمانی حتمی (و شدنی) است». [↑](#footnote-ref-709)
710. - صحیح مسلم: ج4/ ص 1942، کتاب الفضائل، بابمن فضائل أصحاب الشجرة أهل بیعة الرضوان ش، حدیث شماره: 2496. [↑](#footnote-ref-710)
711. - مشکاة المصابیح: ج3/ ص 1478, حدیث شماره: 5375, تألیف: محمد بن عبد الله مشهور به خطیب تبریزی (متوفى: 741 هـ), تحقیق: محمد ناصر الدین آلبانی, ناشر: المکتب الإسلامی – بیروت, چاپ سوم، سال: 1985م. و نگا: شعب الإیمان, بیهقی: ج7/ ص422, حدیث شماره: 5375. [↑](#footnote-ref-711)
712. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص90, ومن مناقب أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب س, حدیث شماره: 4489, حافظ ذهبی گفته: این حدیث موضوعی است. [↑](#footnote-ref-712)
713. - همان: ج4/ ص437, ومن مناقب أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب س, حدیث شماره: 8193, حافظ ذهبی نسبت به تصحیح و یا تضعیف این روایت سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-713)
714. - همان: ج3/ ص93, کتاب تعبیر الرؤیا, حدیث شماره: 4500, حافظ ذهبی گفته: اسناد این حدیث منقطع است. [↑](#footnote-ref-714)
715. - صحیح بخاری: ج5/ ص5, کتاب المناقب, باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا», حدیث شماره: 3661. [↑](#footnote-ref-715)
716. - همان: ج5/ ص7, کتاب المناقب, باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا», حدیث شماره: 3672. [↑](#footnote-ref-716)
717. - عده‌ای از انصار قبل از اینکه رسول خدا به مدینه هجرت نمایند به حضور آن حضرت رفته و با ایشان بیعت نمودند که بیعت عقبه‌ی اول و بیعت عقبه دوم در کتب حدیث و تاریخ مفصلا ذکر شده است. (ش) [↑](#footnote-ref-717)
718. - مسند ابو یعلی موصلی: ج2/ ص243, حدیث شماره:‌ 945. [↑](#footnote-ref-718)
719. - از این روایت این طور دانسته می‌شود که علی مرتضیس در اولین روز خلافت صدیق اکبرس با ایشان بیعت نمود و مشابه ‌ایی روایت را می‌توان در مسند ابو داود طیالسی، ابن سعد، ابن ابی شیبه، ابن جریر، بیهقی و ابن عساکر یافت (مراجعه شود به کنز العمال جلد 3 صفحه 131 مطبعه‌ی دکن) بر علاوه از حاکم، ابن حبان و غیره نیز این روایت را تصحیح نموده‌اند و بیهقی گفته است: الروایة الموصولة عن أبی سعید أصح (برای تفصیل بیشتر مراجعه شود به فتح الباری از حافظ ابن حجر جلد 7 صفحه 388 چاپ مصر) اما در بخاری از عائشه‌ی صدیقهل روایتی آمده که علیس بعد از وفات فاطمه زهرال یعنی شش ماه بعد از بیعت عموم مسلمانان با حضرت صدیق بیعت نمود، بعضی از محدثین روایت حاکم را بر روایت صحیح بخاری ترجیح داده‌اند این ترجیح اگرچه وجوهاتی دارد مگر باز هم به آسانی نمی‌توان آن را بر روایت بخاری ترجیح داد. و یا این که می‌توان گفت که علیس دو دفعه با حضرت صدیق بیعت نمود که روایت بخاری بیانگر بیعت دوم ایشان می‌باشد، وجه این بیعت آنست که چون واقعه‌ی فدک پیش آمد بعضی مردم گمان نمودند که علی مرتضی از خلیفه رسول الله رنجیده است بخصوص این که در ایام مریضی فاطمه زهرا حضرت علی از او مراقبت کرده و رفت و آمد خود را خدمت خلیفه کمتر نمود، لهذا علیس این موضوع را احساس کرده بخاطر حفظ وحدت مسلمین و اظهار اطاعت از خلیفه‌ی رسول الله بار دوم در ملأ عام با ایشان بیعت نمود. (ش) [↑](#footnote-ref-719)
720. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص80, حدیث شماره: 4457, ذهبی در تصحیح و یا تضعیف این حدیث سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-720)
721. - اریس نام چاهی است در مدینه، و انگشتر رسول خدا که به انگشت امیر المؤمنین عثمانس بود در اواخر خلافت به همین چاه افتاده و گم شد. صحابه‌ی کرام همه چاه را جستجو نمودند مگر آن انگشتر را نیافتند، بعد از گم شدن این انگشتر شورشیان و باغیان بر مدینه ریخته، خلیفه‌ی رسول خدا را شهید کردند و شیرازه‌ی خلافت را از بین بردند. (ش) [↑](#footnote-ref-721)
722. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج2/ ص548. [↑](#footnote-ref-722)
723. - صحیح بخاری: ج5/ ص80, کتاب المغازی, باب شهود الملائکة بدرا, حدیث شماره: 3992. [↑](#footnote-ref-723)
724. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص56, افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم, فضل أهل بدر, حدیث شماره: 160. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-724)
725. - سنن ترمذی: ج5/ ص607, أبواب المناقب, باب, حدیث شماره: 3659. علامه آلبانی گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. البته این حدیث را امام مسلم نیز با این الفاظ روایت کرده است: «لو کنت متخذا خلیلا، لاتخذت ابن أبی قحافة خلیلا: اگر کسی (از انسان‌ها) را دوست می‌گرفتم, همانا فرزند ابو قحافه (ابو بکر صدیق) را دوست خویش انتخاب می‌کردم». نگا: صحیح مسلم: ج4/ ص1855, کتاب فضائل الصحابة ش, باب من فضائل أبی بکر الصدیق س, حدیث شماره: 2383. [↑](#footnote-ref-725)
726. - مسلمانان از این روایت اعتماد به نفس و امید به آینده را به خوبی می‌آموزند که رسول خدا در سخت‌ترین شرایط که دشمن ایشان را در محاصره گرفته و فقر و تنگدستی آن‌ها را تهدید می‌کند باز هم به آینده‌ی روشن اطمینان داشته و خبر از سقوط بزرگ‌ترین قدرت‌های دنیای آن روز را می‌دهد. [↑](#footnote-ref-726)
727. - مسند ابو یعلی موصلی: ج3/ ص244, حدیث شماره: 1685. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-727)
728. - صحیح بخاری: ج4/ ص42, کتاب الجهاد والسیر, باب ما قیل فی قتال الروم, حدیث شماره: 2924. [↑](#footnote-ref-728)
729. - مسند ابو یعلی موصلی: ج13/ ص509, حدیث شماره: 7518. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-729)
730. - مسند ابو یعلی موصلی: ج13/ ص519, حدیث شماره: 7524. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-730)
731. - مسند امام احمد: ج30/ ص292, حدیث شماره: 18348, شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-731)
732. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص732, حدیث شماره: 6656, حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-732)
733. - مسند امام احمد: ج17/ ص 339, حدیث شماره: 17115, شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-733)
734. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص67, حدیث شماره: 4413, حافظ ذهبی گفته: عمرو بن زیاد (یکی از راویان این متن) حدیث وضع می‌کند. [↑](#footnote-ref-734)
735. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص67, حدیث شماره: 4414, حافظ ذهبی بخاطر ضعف این روایت آن را از تلخیص خویش حذف نموده است. [↑](#footnote-ref-735)
736. -الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3/ ص964. [↑](#footnote-ref-736)
737. - همان: ج3/ ص965. [↑](#footnote-ref-737)
738. - همان: ج3/ ص965. [↑](#footnote-ref-738)
739. - مسند امام احمد: ج30/ ص44, حدیث شماره: 18118, شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-739)
740. - در تعیین این دوازده خلیفه بین محدثین کرام اختلاف نظر وجود دارد، بعضی کوشش نموده‌اند تا دوازده خلیفه را تعیین نموده و اسامی آن‌ها را ذکر نمایند اما این عده نتوانسته‌اند مدعای خویش را از نصوص شرعی ثابت نمایند بلکه از گمان و ظن خویش کار گرفته‌اند.

     عده‌ای این دوازده خلیفه را به ترتیب خلافت بر شمرده‌اند که در نتیجه یزید ابن معاویه را نیز جزء آن‌ها شمرده‌اند و عده‌ای نیز فضیلت و عدالت را مد نظر گرفته‌اند، به هر حال این حدیث به هیچ وجه بر دوازده امام شیعیان منطبق نمی‌شود؛ چرا که بغیر از علیس هیچ کدام آنها به مقام خلافت و ولی امر مسلمین نرسیده‌اند بلکه بعضی از آن‌ها (مثل مهدی) اصلا وجود خارجی نداشته‌اند و برخی دیگر در نوجوانی از دنیا رفته و یا هم اینکه در بزرگ‌سالی نیز خدمات شایانی سرانجام داده نتوانسته‌اند. (ش) [↑](#footnote-ref-740)
741. - صحیح بخاری: ج9/ ص81, کتاب الأحکام, بابالاستخلاف, حدیث شماره: 7222. و نگا: صحیح مسلم: ج3/ ص1452، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: 1821. [↑](#footnote-ref-741)
742. - اشاره به سنگسار ماعز اسلمیس است که در حضور رسول خدا چندین مرتبه اعتراف نمود که مرتکب زنا شده است. [↑](#footnote-ref-742)
743. - مسند امام احمد: ج34/ ص421, حدیث شماره: 20830, شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-743)
744. - صحیح بخاری: ج4/ ص85, کتاب فرض الخمس, باب قول النبی صلى الله علیه وسلم: «أحلت لکم الغنائم», حدیث شماره: 3121. [↑](#footnote-ref-744)
745. - رهزنان قبیله‌ی طی. [↑](#footnote-ref-745)
746. - صحیح بخاری: ج4/ ص197, کتاب المناقب, باب علامات النبوة فی الإسلام, حدیث شماره: 3595. [↑](#footnote-ref-746)
747. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص89، حدیث شماره: 96، حافظ ذهبی گفته: شیخین این حدیث را در صحیحین تخریج نکرده اند؛ زیرا عروه در روایت این حدیث از کرز (صحابیِ راوی) تفرد ورزیده است. [↑](#footnote-ref-747)
748. - مردی که خود را به عمامه پیچانده است. [↑](#footnote-ref-748)
749. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص105، حدیث شماره: 4539، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-749)
750. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص108، حدیث شماره: 4548، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-750)
751. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص446، حدیث شماره: 5690، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-751)
752. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص487، حدیث شماره: 5822، حافظ ذهبی گفته: موسى بن عبد الملک (یکی از راویان این حدیث) واهی است. [↑](#footnote-ref-752)
753. - صحیح بخاری: ج8/ ص129، کتاب الأیمان والنذور، باب: کیف کانت یمین النبی ج، حدیث شماره: 6632. [↑](#footnote-ref-753)
754. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص516، حدیث شماره: 5922، این حدیث را حافظ به خاطر ضعف آن از تلخیص خود حذف نموده است. [↑](#footnote-ref-754)
755. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص535، حدیث شماره: 5988، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا شرط بخاری و مسلم است. [↑](#footnote-ref-755)
756. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص542، حدیث شماره: 6016، حافظ ذهبی گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-756)
757. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص574، حدیث شماره: 6129، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-757)
758. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص712، حدیث شماره: 6576، حافظ ذهبی گفته: معمر بن بکار (یکی از راویان این سند) روایت‌های منکری دارد. [↑](#footnote-ref-758)
759. - همان: ج3/ ص716، حدیث شماره: 6589. [↑](#footnote-ref-759)
760. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص38، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل أبی بکر الصدیق س، حدیث شماره: 100. [↑](#footnote-ref-760)
761. - آنگاه که مریضی آن حضرت شدید شد. [↑](#footnote-ref-761)
762. - سنن ابو داود: ج4/ ص215، کتاب السنة، باب فی استخلاف أبی بکر س، حدیث شماره: 4660. علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-762)
763. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص743، حدیث شماره: 6703، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-763)
764. - سنن ابو داود: ج4/ ص216، کتاب السنة، باب فی استخلاف أبی بکر س، حدیث شماره: 4661. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-764)
765. - سنن ابو داود: ج4/ ص208، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4634. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-765)
766. - سنن ابو داود: ج4/ ص208، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4635. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-766)
767. - سنن ابو داود: ج4/ ص208، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4637. علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-767)
768. - میمونهل به این وجه از عباس پرده نکرد؛ زیرا که میمونه خواهر همسر عباس بود. (ش) [↑](#footnote-ref-768)
769. - پس برایشان دواء نرم کردند و به دهان مبارک ایشان انداختند. [↑](#footnote-ref-769)
770. - تفصیل واقعه از این قرار است که در هنگام مریضی آن حضرت، اهل بیت ایشان تصمیم گرفتند که نوعی دوا را با روغن زیتون جوشانیده و به آن حضرت بخورانند، آن حضرت میلی به خوردن دوا نداشتند مگر اطرافیان به خاطر دلسوزی دوا را به دهان مبارک ایشان ریختند. رسول خدا از این عمل آن‌ها ناراحت شده و دستور دادند که دوای مذکور به دهان همه آن‌ها ریخته شود حتی میمونهل که روزه داشت باز هم از این حکم معاف نشد، اما عباس ابن عبد المطلبس که از ابتدای امر حضور نداشت از این حکم مستثنی شد.

     قابل یاد آوری است که دستور پیامبر خدا برای انتقام از اهل و خانواده نبوده بلکه این کار را تادیبا انجام دادند. (ش) [↑](#footnote-ref-770)
771. - مسند ابو یعلی: ج12/ ص62، حدیث شماره: 6704، حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-771)
772. - مسند ابو یعلی: ج2/ ص198، حدیث شماره: 904، حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-772)
773. - سنن ترمذی: ج5/ ص628، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 3704. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-773)
774. - مسند امام احمد: ج29/ ص608، حدیث شماره: 18067، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-774)
775. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص403، حدیث شماره: 996، حافظ ذهبی گفته: ابن معین، منهال (یکی از راویان این حدیث) را تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-775)
776. - مسند امام احمد: ج24/ ص90، حدیث شماره: 15375، شعیب الأرنؤوط گفته: علمای جرح و تعدیل سماع ابو سلمه (یکی از راویان این حدیث که اسمش عبد الرحمن بن عوف بوده) از نافع بن عبد الحارث را ذکر نکرده اند. [↑](#footnote-ref-776)
777. - مسند امام احمد: ج24/ ص88، حدیث شماره: 15373، شعیب الأرنؤوط گفته: علمای جرح و تعدیل سماع ابو سلمه (یکی از راویان این حدیث که اسمش عبد الرحمن بن عوف بوده) از نافع بن عبد الحارث را ذکر نکرده اند. اما متن این حدیث از طرق دیگر صحیح است. [↑](#footnote-ref-777)
778. - صحیح بخاری: ج5/ ص5، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3659. [↑](#footnote-ref-778)
779. - صحیح بخاری: ج5/ ص4، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3658. [↑](#footnote-ref-779)
780. - در روایات دیگر آمده که اسم این شخص قعقاع بن معبد بوده است. (ش) [↑](#footnote-ref-780)
781. - عبد الله ابن زبیر فرزند اسماء دختر ابوبکر صدیقس می‌باشد و از این لحاظ از ابوبکرس به حیث پدر ایشان تعبیر شده است. (ش) [↑](#footnote-ref-781)
782. - صحیح بخاری: ج6/ ص137، کتاب تفسیر القرآن، باب ﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ﴾ [الحجرات: 2]، حدیث شماره: 4845. [↑](#footnote-ref-782)
783. - صحیح بخاری: ج6/ ص137، کتاب تفسیر القرآن، باب ﴿لَا تَرۡفَعُوٓاْ أَصۡوَٰتَكُمۡ فَوۡقَ صَوۡتِ ٱلنَّبِيِّ﴾ [الحجرات: 2]، حدیث شماره: 4847. [↑](#footnote-ref-783)
784. - مسند امام احمد: ج27/ ص247، حدیث شماره: 16696، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است؛ زیرا فرقد ابی طلحه (یکی از راویان آن) ضعیف می‌باشد. که علی بن مدینی در باره‌اش گفته: وی را نمی‌شناسم و حافظ ابن حجر در تقریب التهذیب گفته: مجهول است. [↑](#footnote-ref-784)
785. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص110، حدیث شماره: 4553، حافظ ذهبی گفته: ابن حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-785)
786. - صحیح بخاری: ج4/ ص179، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: 3500. [↑](#footnote-ref-786)
787. - مسند امام احمد: ج28/ ص115، حدیث شماره: 16910، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-787)
788. - پس سزاوار است. [↑](#footnote-ref-788)
789. - مسند امام احمد: ج28/ ص115، حدیث شماره: 16911، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-789)
790. - مسند امام احمد: ج28/ ص115، حدیث شماره: 16912، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-790)
791. - صحیح بخاری: ج5/ ص166، کتاب المغازی، بابغزوة ذات السلاسل، حدیث شماره: 4358. [↑](#footnote-ref-791)
792. - جهالت اسم صحابی قدحی در روایت وارد نمی‌کند. [↑](#footnote-ref-792)
793. - سپاهیان. [↑](#footnote-ref-793)
794. - مسند ابو یعلی: ج3/ ص176، حدیث شماره: 1601، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-794)
795. - مسند امام احمد: ج27/ ص149، حدیث شماره: 16604، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-795)
796. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص84، حدیث شماره: 4468، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-796)
797. - همان. [↑](#footnote-ref-797)
798. - مسند امام احمد: ج31/ ص509، حدیث شماره: 19174، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-798)
799. - مسند امام احمد: ج31/ ص509، حدیث شماره: 19183، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-799)
800. - ذو عمرو نیز صحابی بوده و از بزرگان و رئیس‌های اهل یمن به شمار می‌رفت. (ش) [↑](#footnote-ref-800)
801. - مسند امام احمد: ج31/ ص553، حدیث شماره: 19224، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-801)
802. - مسند امام احمد: ج31/ ص547، حدیث شماره: 19215، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-802)
803. - صحیح مسلم: ج1/ ص377، کتاب المساجد ومواضع الصلاة ، باب النهی عن بناء المساجد، على القبور واتخاذ الصور فیها والنهی عن اتخاذ القبور مساجد، حدیث شماره: 532. [↑](#footnote-ref-803)
804. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج1/ ص16. [↑](#footnote-ref-804)
805. - همان: ج3/ ص 965. [↑](#footnote-ref-805)
806. - کره‌ای زائید که ابلق (سیاه و سفید) بود. [↑](#footnote-ref-806)
807. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج2/ ص517. [↑](#footnote-ref-807)
808. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص66، حدیث شماره: 4408، حافظ ذهبی گفته: در سند این روایت برخی از رواة ناشناخته وجود دارند. [↑](#footnote-ref-808)
809. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج1/ ص18. [↑](#footnote-ref-809)
810. - سنن ترمذی: ج5/ ص613، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3671، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-810)
811. - سنن ترمذی: ج5/ ص619، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3685، علامه آلبانی گفته: این اسنادی صحیح است. [↑](#footnote-ref-811)
812. - ساده جمع سید به معنای سردار است، رسول خدا ج به حسن بن علی اشاره نمود و فرمود: ابنی هذا سید، یعنی این فرزند من سید است از این لحاظ اولاد حسنس را سید می‌گویند و هم چنین اولاد برادرش حسینس را. (ش) [↑](#footnote-ref-812)
813. - پس جاری شد. [↑](#footnote-ref-813)
814. - مسند ابو یعلی موصلی: ج12/ ص137، حدیث شماره: 6767، حسین سلیم اسد گفته: اسناده تالف. [↑](#footnote-ref-814)
815. - همان: ج12/ ص138، حدیث شماره: 6768، حسین سلیم اسد گفته: در این سند روایان ضعیفی وجود دارد. [↑](#footnote-ref-815)
816. -الریاض النضرة فی مناقب العشرة: ج3/ 400. [↑](#footnote-ref-816)
817. - الریاض النضرة فی مناقب العشرة: ج2/ 374، محب طبری در اخیر این روایت آن را به ابن سمان نسبت داده و گفته: وی این روایت را در کتاب الموافقة آورده است. [↑](#footnote-ref-817)
818. - نگا: فضائل الصحابة‌ بروایة عبد الله بن امام احمد: ج1/ ص158، حدیث شماره: 141. [↑](#footnote-ref-818)
819. - الریاض النضرة فی مناقب العشرة: ج1/ 69. [↑](#footnote-ref-819)
820. - همان: ج1/ 69. [↑](#footnote-ref-820)
821. - الریاض النضرة فی مناقب العشرة: ج1/ 70. [↑](#footnote-ref-821)
822. - سنن ترمذی: ج5/ ص611، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3665. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-822)
823. - مسند امام احمد: ج27/ ص264، حدیث شماره: 16709. علامه آلبانی گفته: اسناد این اثر ضعیف است. [↑](#footnote-ref-823)
824. - یعنی طوری که فعلا ابوبکر و عمر در هنگام موت به پهلوی پیامبر خدا دفن شده‌اند و با هم نزدیک می‌باشند، در هنگام حیات نیز با هم نزدیک و صمیمی بوده‌اند، خدا رحمت کند این عاشقان پاک طینت را. [↑](#footnote-ref-824)
825. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص100، حدیث شماره: 4523. [↑](#footnote-ref-825)
826. - امام ابوحنیفه/ از محمد باقر/ بعضی روایات را نقل کرده‌اند، اما حلی در منهاج الکرامه نوشته: ابو حنیفه نزد جعفر صادق درس خوانده است حالانکه امام ابوحنیفه از محمد باقر روایت کرده است نه از جعفر صادق، که البته اگر این قول صحیح باشد در اصطلاح محدثین روایت اکابر از اصاغر نیز آمده است. شیخ الاسلام در منهاج السنه می‌نویسد: اما قول رافضی که امام ابوحنیفه نزد جعفر صادق درس خوانده است کاملا دروغ و بی اساس است بلکه امام ابوحنیفه در زمان حیات محمد باقر (پدر جعفر صادق) عالم معروف بوده و فتوا می‌داد و حتی ثابت نیست که در نزد محمد باقر درس خوانده باشد، چرا که امام ابوحنیفه از شاگردان عطاء بن ابی رباح و حماد بن ابی سلمه (از تابعین معروف) می‌باشد. قابل یاد آوری است که اگر امام ابوحنیفه نزد محمد باقر درس خوانده باشد این یک افتخار ابدی برای محمد باقر و فرزندان او می‌باشد که امام بیش از پنجاه درصد از مجموع مسلمانان جهان نزد او درس خوانده است. (ش) [↑](#footnote-ref-826)
827. - این روایت را در کتاب الآثار امام محمد، و موطأ امام مالک روایة محمد بن حسن شیبانی نیافتم. نگا: فضائل الصحابة، تألیف امام احمد بن حنبل: ج1/ ص418، حدیث شماره: 652. [↑](#footnote-ref-827)
828. - جعفر صادق/ پسر ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابوبکر صدیقس می‌باشد و از این لحاظ خویشتن را نواسه‌ی ابوبکر صدیق می‌خواند. [↑](#footnote-ref-828)
829. - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج1/ ص175، حدیث شماره: 176. [↑](#footnote-ref-829)
830. - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج1/ ص135، حدیث شماره: 138. [↑](#footnote-ref-830)
831. - نگا: شرح اعتقاد أهل السنة: ج7/ ص1379، حدیث شماره: 2463. [↑](#footnote-ref-831)
832. - الشریعة: ج5/ ص2379، حدیث شماره: 1858، تألیف: أبو بکر محمد بن حسین بن عبد الله آجُرّی بغدادی (متوفى: 360 هـ)، تحقیق: دکتور عبد الله بن عمر بن سلیمان دمیجی، ناشر: دار الوطن- الریاض/ السعودیة، چاپ دوم، سال:1420 هـ/ 1999م. [↑](#footnote-ref-832)
833. - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج1/ ص145، حدیث شماره: 124. [↑](#footnote-ref-833)
834. - فذلکه خلاصه را گویند و این اصطلاح اهل حساب است. (ش) [↑](#footnote-ref-834)
835. - مسند امام احمد: ج19/ ص318، حدیث شماره: 12307، مسند انس بن مالک س ، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگرش صحیح است؛ اگر چه این اسنادی ضعیف است؛ چرا که بکیر بن وهب جزری (یکی از روایان) ناشناخته می‌باشد. [↑](#footnote-ref-835)
836. - صحیح ابن حبان: ج2/ ص150، روایت شماره: 413، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. و اما جمله‌ی: «هم أوسط العرب داراً» در صحیح بخاری نیز آمده است. نگا: صحیح بخاری: ج5/ ص6، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3667. [↑](#footnote-ref-836)
837. - سنن ترمذی: ج5/ ص714، أبواب الفضائل، بابفی فضل الأنصار وقریش، حدیث شماره: 3905، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است، و مسند امام احمد: ج3/ ص73، حدیث شماره: 1473. قابل یادآوری است که همه‌ی کتاب‌های حدیثی به عوض: «من أراد» لفظ: «من یرد» آورده‌اند. [↑](#footnote-ref-837)
838. - مسند ابو یعلی موصلی: ج1/ ص425، حدیث شماره: 564، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-838)
839. - صحیح مسلم: ج3/ ص1452، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: 1820. [↑](#footnote-ref-839)
840. - سنن ترمذی: ج5/ ص715، أبواب الفضائل، بابفی فضل الأنصار وقریش، حدیث شماره: 3908، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-840)
841. - مصنف ابن ابی شیبة: ج7/ ص526، حدیث شماره: 37719. اصل این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است، و ما اینجا به دلیل این‌که مؤلف نام ابو موسی اشعری را آورده و حدیث وی را ذکر نموده، همان حدیث مورد نظر مؤلف را آوردیم، و عادت ما در همه‌ی تحقیق و حواشی بر همین است. [↑](#footnote-ref-841)
842. - صحیح بخاری: ج4/ ص178، کتاب ، بابقول الله تعالى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: 13]، حدیث شماره: 3495. [↑](#footnote-ref-842)
843. - مسند امام احمد: ج13/ ص91، حدیث شماره: 7653، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-843)
844. - سنن ترمذی: ج5/ ص727، أبواب المناقب، باب فی فضل الیمن، حدیث شماره: 3936، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-844)
845. - صحیح مسلم: ج3/ ص1451، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: 1819. [↑](#footnote-ref-845)
846. - مسند امام احمد: ج19/ ص318، حدیث شماره: 12307، مسند انس بن مالک س ، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث به طرق و شواهد دیگرش صحیح است؛ اگر چه این اسنادی ضعیف است؛ چرا که بکیر بن وهب جزری (یکی از روایان) ناشناخته می‌باشد. [↑](#footnote-ref-846)
847. - مسند امام احمد: ج33/ ص42، حدیث شماره: 19805، حدیث ابی‌برزه اسلمی س ، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناداین حدیث قوی است. [↑](#footnote-ref-847)
848. - مسند امام احمد: ج28/ ص34، حدیث شماره: 16827، حدیث ذی مخبر الحبشی، وکان من أصحاب رسول الله ج، ویقال: إنه ابن أخی النجاشی، ویقال: ذی مخمر. [↑](#footnote-ref-848)
849. - صحیح بخاری: ج4/ ص179، کتاب المناقب، باب مناقب قریش، حدیث شماره: 3500. [↑](#footnote-ref-849)
850. - صحیح مسلم: ج3/ ص1453، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: 1822. [↑](#footnote-ref-850)
851. - سنن ترمذی: ج4/ ص503، أبواب الفتن، باب ما جاء أن الخلفاء من قریش إلى أن تقوم الساعة، حدیث شماره: 2227، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-851)
852. - مسند الإمام الشافعی: ج2/ ص194، حدیث شماره: 691، تألیف: امام أبو عبد الله محمد بن إدریس قرشی مکی (متوفى: 204 هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة، بیروت – لبنان، سال نشر: 1370 هـ / 1951م. [↑](#footnote-ref-852)
853. - همان: ج2/ ص194، حدیث شماره: 692. [↑](#footnote-ref-853)
854. - همان: ج2/ ص194، حدیث شماره: 693. [↑](#footnote-ref-854)
855. - همان: ج2/ ص194، حدیث شماره: 694. [↑](#footnote-ref-855)
856. - همان: ج2/ ص194، حدیث شماره: 695. [↑](#footnote-ref-856)
857. - همان: ج2/ ص194، حدیث شماره: 696. [↑](#footnote-ref-857)
858. - معرفة السنن والآثار، أبو بکر بیهقی (متوفى: 458 هـ): ج1/ ص161، حدیث شماره: 240. [↑](#footnote-ref-858)
859. - همان: ج1/ ص161، حدیث شماره: 241. [↑](#footnote-ref-859)
860. - ترجمه‌ی آیه: «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند؛ (بلکه اجر و پاداش) کسانی که پس از فتح، انفاق نمودند و جنگیدند، بزرگ‌تر است». [↑](#footnote-ref-860)
861. - ترجمه‌ی آیه: «کسانی که اگر آنان را در زمین به قدرت رسانیم، نماز را برپا می‌دارند». [↑](#footnote-ref-861)
862. - صحیح مسلم: ج1/ ص396، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب نهی من أکل ثوما أو بصلا أو کراثا أو نحوها، حدیث شماره: 567. [↑](#footnote-ref-862)
863. - صحیح بخاری: ج5/ ص110، کتاب المغازی، باب غزوة الخندق وهی الأحزاب، حدیث شماره: 4108. [↑](#footnote-ref-863)
864. - مسند امام احمد: ج35/ ص489، حدیث شماره: 21616، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-864)
865. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج2/ ص 498. [↑](#footnote-ref-865)
866. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج2/ ص 851. [↑](#footnote-ref-866)
867. - مسند امام احمد: ج31/ ص547، حدیث شماره: 19215، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-867)
868. - مثل این تحریر از علی مرتضیس در کتب شیعه نیز به کثرت موجود می‌باشد چنانچه در در نهج البلاغه چاپ مصر جلد دوم صفحه 7 در نامه‌ی از علی عنوانی معاویهب آمده است: «إنه بایعنی القوم الذین بایعوا أبابکر وعمر وعثمان علی ما بایعوهم علیه، فلم یکن للشاهد أن یختار ولا للغائب أن يرد وإنما الشوری للمهاجرین والأنصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان ذلك رضی». (ش) [↑](#footnote-ref-868)
869. - صحیح مسلم: ج1/ ص465، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب من أحق بالإمامة، حدیث شماره: 673. [↑](#footnote-ref-869)
870. - ترجمه‌ی آیه: «ما همسرانت را که مَهرشان را داده‌ای، برایت حلال کردیم و نیز کنیزانی را که الله به تو داده و تو مالک‌شان شده‌ای. و (نیز) دخترعموها، دخترعمه‌ها، دخترخاله‌ها و دختردایی‌هایت (دختر ماماهایت) که با تو هجرت کرده‌اند». [↑](#footnote-ref-870)
871. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص136، حدیث شماره: 4633، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-871)
872. - صحیح بخاری: ج5/ ص152، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: 4307. [↑](#footnote-ref-872)
873. - همان: ج5/ ص152، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: 4309. [↑](#footnote-ref-873)
874. - صحیح بخاری: ج5/ ص152، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: 4311. [↑](#footnote-ref-874)
875. - همان: ج5/ ص152، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: 4312. [↑](#footnote-ref-875)
876. - المعجم الکبیر للطبرانی: ج2/ ص284، حدیث شماره: 1176. [↑](#footnote-ref-876)
877. - مسند ابو یعلی موصلی: ج13/ ص359، حدیث شماره: 7371، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-877)
878. - ترجمه‌ی آیه: «و سپس آن دسته از بندگانمان را که برگزیدیم، وارث کتاب گردانیدیم؛ برخی از آنان (در حق خویش) ستمگرند و برخی میانه‌رو هستند و برخی نیز به حکم الله در انجام نیکی‌ها پیشتازند». [↑](#footnote-ref-878)
879. - ترجمه‌ی آیه: «و شما سه گروه خواهید بود؛ اهل سعادت و نیک‌بختی؛ و نیک‌بختان چه وضعیتی دارند؟ و افراد نگون‌بخت؛ ونگون‌بخت‌ها چه وضعی دارند؟ و پیشاهنگان پیشتاز. ایشان، نزدیکان و مقرّبانند». [↑](#footnote-ref-879)
880. - ترجمه‌ی آیه: «و تو چه می‌دانی که «علیین» چیست؟ کتابی (که در «علیین» است، کتابی) ممهور و نوشته‌شده (در مورد سرنوشت نیکان) می‌باشد. و فرشتگان مقرب، شاهدِ آن هستند». [↑](#footnote-ref-880)
881. - سوره‌ی فاطر، آیه‌ی: 32. [↑](#footnote-ref-881)
882. -این حدیث به سند خود شاه ولی الله دهلوی است، اما در دیگر کتاب‌های حدیثی نیز روایت شده؛ نگا:سنن سعید بن منصور: ج2/ ص151، حدیث شماره: 2308، تألیف: أبو عثمان سعید بن منصور خراسانی جوزجانی (متوفى: 227 هـ)، تحقیق: حبیب الرحمن أعظمی، ناشر: الدار السلفیة – هند، چاپ نخست، سال: 1403هـ/ 1982م. [↑](#footnote-ref-882)
883. - ترجمه‌ی آیه: «آن دسته از شما که پیش از فتح (مکه) انفاق کردند و (در راه الله) جنگیدند، همسان دیگران نیستند». [↑](#footnote-ref-883)
884. - سنن ترمذی: ج5/ ص611، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3667، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-884)
885. - صحیح بخاری: ج9/ ص81، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: 7219. [↑](#footnote-ref-885)
886. - اشاره به روایت‌های است که عثمان س هنگام محاصره از جانب منافقین و اوباش در حضور جمع صحابه ایراد کرده و سوابق اسلامی و خدمات شایان خویش در زمان رسول الله را بر شمرد؛ به طور مثال نگا: مسند امام احمد: ج1/ ص426، حدیث شماره: 751 و 752. [↑](#footnote-ref-886)
887. - اشاره به روایت‌هایی است که علی س در فضیلت خویش از پیامبر ج نقل کرده؛ از جمله: حدیث شماره: 32064، ج6، ص365، مصنف ابن ابی شیبة، و حدیث شماره: 1003، ج1/ ص 591، فضائل الصحابة از امام احمد بن حنبل. [↑](#footnote-ref-887)
888. - صحیح بخاری: ج4/ ص76، کتاب الجهاد والسیر، باب إذا اضطر الرجل إلى النظر فی شعور أهل الذمة، والمؤمنات إذا عصین الله، وتجریدهن، حدیث شماره: 3081. [↑](#footnote-ref-888)
889. - مصنف ابن ابی شیبة: ج7/ ص433، حدیث شماره: 37051، باب ما جاء فی خلافة أبی بکر وسیرته فی الردة. [↑](#footnote-ref-889)
890. - مسند امام احمد: ج10/ ص118، حدیث شماره: 5878، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این روایت ضعیف است؛ زیرا عمر بن حمزه (یکی از رواة این سند) ضعیف می‌باشد. باید خاطر نشان ساخت که این حدیث در صحیحین هم آمده است، و ما قبلا بارها آن را تخریج نموده‌ایم؛ اما در اینجا مجبور هستیم که همان سند مورد نظر شاه ولی الله دهلوی را ذکر کنیم. [↑](#footnote-ref-890)
891. - سنن ابو داود: ج4/ ص213، کتابالسنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4654، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-891)
892. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1431، کتابالزهد، باب ذکر البعث، حدیث شماره: 4281، محمد فؤاد عبد الباقی در تعلیقش نگاشته: اگر ابو سفیان (یکی از راویان این حدیث) از جابر بن عبد الله شنیده باشد این حدیث صحیح است و رواتش ثقه می‌باشند. [↑](#footnote-ref-892)
893. - سنن ابو داود: ج4/ ص213، کتابالسنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4653، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-893)
894. - صحیح مسلم: ج3/ ص 1484، کتاب الإمارة، باباستحباب مبایعة الإمام الجیش عند إرادة القتال، وبیان بیعة الرضوان تحت الشجرة، حدیث شماره: 1856. [↑](#footnote-ref-894)
895. - صحیح بخاری: ج5/ ص80، کتاب المغازی، بابشهود الملائکة بدرا، حدیث شماره: 3992. [↑](#footnote-ref-895)
896. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص66، حدیث شماره: 4408، حافظ ذهبی در تعلیق بر این حدیث نگاشته: برخی از راویان آن مجهول می‌باشند. [↑](#footnote-ref-896)
897. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج1/ ص18. [↑](#footnote-ref-897)
898. - السُّهرَوَردی (539- 632 هـ = 1145- 1234 م):

     عمر بن محمد بن عبد الله، أبو حفص شهاب الدین قرشی تیمی بکری: فقیه شافعی، مفسر، واعظ. از بزرگان صوفیه. در "سهرورد" تولد شده و در بغداد وفات یافت. از جمله تألیفاتش می‌توان از: "عوارف المعارف" و "نغبة البیان فی تفسیر القرآن" نام برد. الأعلام: ج5/ ص62. [↑](#footnote-ref-898)
899. - نگا: کتاب آراء المریدین، سهروردی، فصل: مصاحبة الجنس ومن یستفید منه خیرا. [↑](#footnote-ref-899)
900. - شایان ذکر است که عمر فاروقس برای اولین بار در تاریخ اسلام دیوان جُند (غزاة) را تدوین نمود. [↑](#footnote-ref-900)
901. - تبرک به ذوات صالحه که زنده باشند و طلب دعا از ایشان جائز می‌باشد. [↑](#footnote-ref-901)
902. - فتوح الشام: ج1/ ص14، تألیف:محمد بن عمر بن واقد سهمی واقدی (متوفى: 207 هـ)، ناشر: دار الکتب العلمیة، چاپ نخست، سال: 1417هـ/ 1997م. [↑](#footnote-ref-902)
903. - صحیح بخاری: ج5/ ص86، کتاب المغازی، باب، حدیث شماره: 4022. [↑](#footnote-ref-903)
904. - تخریج هر یک از این احادیث گذشته است؛ حتی برخی از این احادیث در صفحات قبل بیش از یک‌بار تخریج شده اند. [↑](#footnote-ref-904)
905. - صحیح بخاری: ج5/ ص123، کتاب المغازی، باب غزوة الحدیبیة، حدیث شماره: 4154. [↑](#footnote-ref-905)
906. - مصنف ابن ابی شیبه: ج6/ ص351، حدیث شماره: 31953، ما ذکر فی أبی بکر الصدیق س. [↑](#footnote-ref-906)
907. - صحیح بخاری: ج5/ ص8، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3674، و صحیح مسلم: ج4/ ص1867، کتاب الفضائل، باب من فضائل عثمان بن عفان رضی الله عنه، حدیث شماره: 2403. [↑](#footnote-ref-907)
908. - سنن ترمذی: ج5/ ص607، أبواب المناقب، بابمناقب أبی بکر الصدیق ج واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتیق، حدیث شماره: 3658، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-908)
909. - سنن ترمذی: ج5/ ص610، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3664، وسنن ترمذی: ج5/ ص611، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3665. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-909)
910. - سنن ترمذی: ج5/ ص622، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3694، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-910)
911. - صحیح بخاری: ج5/ ص6، کتاب المناقب، باب قول النبی ج «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3666، و صحیح مسلم: ج2/ ص711، کتاب الکسوف، باب من جمع الصدقة، وأعمال البر، حدیث شماره: 1027. به نظر می‌رسد که شاه ولی الله دهلوی در اینجا حدیث را به معنی روایت کرده باشد؛ و الا لفظ صحیحین و سنن ترمذی از این قرار است که پیامبر در جواب ابو بکر صدیق که سوال کرد یا رسول الله آیا کسی هم هست که از هر هشت دروازه‌ی بهشت فراخوانده شود؟ فرمودند: «نعم، وأرجو أن تکون منهم: بلی، و امیدوارم که تو از زمره‌ی آنان باشی». و در السنن الکبری، النسائی: ج7/ ص295، مناقب أصحاب رسول الله ج من المهاجرین والأنصار والنساء، باب فضل أبی بکر الصدیق س، حدیث شماره: 8054 آمده که آن‌حضرت برای صدیق اکبر فرمودند: «... وإنک لتدخل من أیها شئت: و تو از هر دروازه‌ای که خواسته باشی وارد می‌شوی» که روایت اخیر به الفاظ شاه صاحب نزدیک‌تر است، یعنی الفاظی که شاه ولی الله آورده را در هیچ یک از کتاب‌های حدیثی نیافتم. [↑](#footnote-ref-911)
912. - مسند امام احمد: ج21/ ص35، حدیث شماره: 13312، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است اگر چه این سند ضعیف می‌باشد؛ چرا که سیار بن حاتم (یکی از راویان سند) ضعیف است. [↑](#footnote-ref-912)
913. - تخریج این حدیث قبلا گذشته است؛ و به طور مثال مراجعه شود به: سنن ترمذی: ج5/ ص 619، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3688، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح بخاری: ج9، ص 39، کتاب التعبیر، باب القصر فی المنام، حدیث شماره: 7024. [↑](#footnote-ref-913)
914. - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج1/ ص515، حدیث شماره: 845. [↑](#footnote-ref-914)
915. - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج2/ ص651، حدیث شماره: 1109. [↑](#footnote-ref-915)
916. - تخریج این حدیث قبلا گذشته است. [↑](#footnote-ref-916)
917. - مؤلف محترم اشاره به حدیث علی س دارد که گفت: قال النبی ج: «إن کل نبی أعطی سبعة نجباء رفقاء أو رقباء وأعطیت أنا أربعة عشر» ، قلنا: من هم؟ قال، «أنا وابنای، وجعفر، وحمزة، وأبو بکر، وعمر، ومصعب بن عمیر، وبلال، وسلمان، وعمار، والمقداد، وحذیفة، وعبد الله بن مسعود» سنن ترمذی: ج5/ ص662، أبواب المناقب، باب مناقب ابی بکر الصدیق س واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتیق، حدیث شماره: 3785، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-917)
918. - سنن ترمذی: ج5/ ص607، أبواب المناقب، باب مناقب ابی بکر الصدیق س واسمه عبد الله بن عثمان ولقبه عتیق، حدیث شماره: 3658، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-918)
919. - فضائل الصحابة، امام احمد بن حنبل: ج1/ ص429، حدیث شماره: 678. [↑](#footnote-ref-919)
920. - تخریج این احادیث گذشت. [↑](#footnote-ref-920)
921. - مسند امام احمد: ج5/ ص358، حدیث شماره: 2432، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است، و مسند امام احمد: ج32/ ص474، حدیث شماره: 19700، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-921)
922. - صحیح بخاری: ج1/ ص82, کتاب الصلاة, باب ما یستر من العورة, حدیث شماره: 369, و صحیح بخاری: ج5/ ص167, کتاب المغازی, باب حج أبی بکر بالناس فی سنة تسع, حدیث شماره: 4363. [↑](#footnote-ref-922)
923. - همان: ج5/ ص5, کتاب المناقب, باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا», حدیث شماره: 3661. [↑](#footnote-ref-923)
924. - سنن ترمذی: ج5/ ص616, أبواب المناقب, باب, حدیث شماره: 3680, علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-924)
925. - صحیح بخاری: ج5/ ص9, کتاب المناقب, باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا», حدیث شماره: 3677. [↑](#footnote-ref-925)
926. - شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة: ج7/ ص1378, حدیث شماره: 2460, تألیف: أبو القاسم هبة الله بن حسن لالکائی (متوفى: 418 هـ), تحقیق: أحمد بن سعد بن حمدان غامدی, ناشر: دار طیبة – السعودیة, چاپ هشتم، سال: 1423هـ/ 2003م. [↑](#footnote-ref-926)
927. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص616, حدیث شماره: 6281, علامه ذهبی گفته: کوثر بن حکیم (یکی از رواة این سند) ساقط است. [↑](#footnote-ref-927)
928. - مسند امام احمد: ج2/ ص214، حدیث شماره: 858, شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-928)
929. - سنن ترمذی: ج5/ ص609، حدیث شماره: 3662، أبواب المناقب، باب, و فضائل الصحابة: ج1/ ص186، حدیث شماره: 198، وصحیح ابن حبان: ج15/ ص328، حدیث شماره: 6902، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-929)
930. - فضائل الصحابة, امام احمد بن حنبل: ج1/ ص384, حدیث شماره: 578, و المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص77, حدیث شماره: 4447, حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واه است. لازم به یادآوری است که در هیچ‌یک از سندهای این حدیث راوی‌ای به نام مطلب بن ابی وداعه نیافتم, و به نظر می‌رسد که شاه ولی الله به خطا رفته باشند؛ زیرا قبلا این حدیث را به این شکل روایت نموده: [فقد أخرج الحاکم من طریق «سُهَیلِ بن أَبِی صالِحٍ، عن مُحَمَّدِ بن إِبراهِیمَ، عن أَبِی سَلَمَة بن عَبدِ الرَّحمَنِ، عَن أبِی أروى الدَّوسی، قَالَ: کنتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ جَالِسًا فَطَلَعَ أبُو بَکرٍ، وعُمَرُ، فَقَالَ: الحمدُ لِلَّهِ الَّذِی أَیدَنِی بِهِمَا»] و از مطلّب بن ابی وداعه نامی نبرده است. [↑](#footnote-ref-930)
931. - امام ولی الله دهلوی در نقل دقیق این روایت اشتباه شده اند؛ روایتی که در مستدرک حاکم آمده این‌طور است: «إنه لا غنى بی عنهما، إنهما من الدین کالسمع والبصر», المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص78, حدیث شماره: 4448, ذهبی گفته: حفص بن عمر عدنی در روایت این حدیث از مسعر تفرد نموده و او واه است. و اما روایتی را که شاه صاحب نقل نموده در المعجم الأوسط طبرانی: ج5/ ص293, حدیث شماره: 5354 آمده. [↑](#footnote-ref-931)
932. - مسند امام احمد: ج29/ ص518, حدیث شماره: 17995, شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث به دلیل ضعف شهر بن حوشب (یکی از راویان این سند) ضعیف است. [↑](#footnote-ref-932)
933. - سنن ترمذی: ج5/ ص612, أبواب المناقب, باب, حدیث شماره: 3668, علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-933)
934. - این احادیث را ما قبلا تخریج نموده ایم؛ و برای تفصیل به بیشتر مراجعه شود به: صحیح بخاری: ج4/ ص42, کتاب الجهاد والسیر, باب ما قیل فی قتال الروم, حدیث شماره: 2924.

     مسند امام احمد: ج17/ ص 339, حدیث شماره: 17115, شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است.

     المستدرک علی الصحیحین: ج4/ ص437, ومن مناقب أمیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه, حدیث شماره: 8193, حافظ ذهبی نسبت به تصحیح و یا تضعیف این روایت سکوت ورزیده است.

     مسند ابو یعلی موصلی: ج3/ ص244, حدیث شماره: 1685. حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است.

     المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص89، حدیث شماره: 96، حافظ ذهبی گفته: شیخین این حدیث را در صحیحین تخریج نکرده اند؛ زیرا عروه در روایت این حدیث از کرز (صحابیِ راوی) تفرد ورزیده است.

     المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص446، حدیث شماره: 5690، حافظ ذهبی از تصحیح و عدم تصحیح این حدیث سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-934)
935. - فضائل الصحابة, امام احمد بن حنبل: ج1/ ص384, حدیث شماره: 578, و المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص77, حدیث شماره: 4447, حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واه است. [↑](#footnote-ref-935)
936. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص38, افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم, فضل عمر رضی الله عنه, حدیث شماره: 103, علامه آلبانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-936)
937. - ترجمه‌ی آیه: «و دین‌شان را که برای‌شان پسندیده است، استوار می‌سازد». [↑](#footnote-ref-937)
938. - ترجمه‌ی آیه: «کسانی که اگر آنان را در زمین به قدرت رسانیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند. و پایان همه‌ی کارها از آنِ الله است». [↑](#footnote-ref-938)
939. - سنن ترمذی: ج5/ ص44، حدیث شماره: 2676، أبواب العلم عن رسول الله ج، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة واجتناب البدع، ترمذی گفته: این حدیث حسن صحیح است, و سنن ابن ماجة: ج1/ ص15، حدیث شماره: 42، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدین المهدیین. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-939)
940. - سنن ترمذی: ج5/ ص609، حدیث شماره: 3662، و حدیث شماره: 3663, أبواب المناقب، باب, علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: مسند امام احمد: ج38، ص280، حدیث شماره: 23245, و فضائل الصحابة: ج1/ ص186، حدیث شماره: 198، وصحیح ابن حبان: ج15/ ص328، حدیث شماره: 6902، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-940)
941. - مسند امام احمد: ج29/ ص518, حدیث شماره: 17995, شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث به دلیل ضعف شهر بن حوشب (یکی از راویان این سند) ضعیف است. [↑](#footnote-ref-941)
942. - مسند امام احمد: ج2/ ص201، حدیث شماره: 835، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث قوی است، و المعجم الکبیر، الطبرانی: ج9/ ص167، حدیث شماره: 8827. [↑](#footnote-ref-942)
943. - مسند امام احمد: ج30/ ص392، حدیث شماره: 18450، و همان: ج32/ ص96، حدیث شماره: 19351، این حدیث در سنن ابن ماجه با این الفاظ آمده است: «إن أمتی لا تجتمع على ضلالة، فإذا رأیتم اختلافا فعلیکم بالسواد الأعظم»، علامه آلبانی گفته: به استثنای جمله‌ی نخست این حدیث بسیار ضعیف است، نگا: سنن ابن ماجه: ج2/ ص1303، کتاب الفتن، باب السواد الأعظم، حدیث شماره: 3950. [↑](#footnote-ref-943)
944. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص197، حدیث شماره: 387، سپس حاکم گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین –اگر چه آن‌را روایت نکرده اند- صحیح است. [↑](#footnote-ref-944)
945. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص199، حدیث شماره: 390، حافظ ذهبی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: صحیح است. [↑](#footnote-ref-945)
946. - معرفة السنن والآثار: ج1/ ص170، حدیث شماره: 283، و نگا: مسند امام شافعی: ج1/ ص244. [↑](#footnote-ref-946)
947. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص199، حدیث شماره: 392، حاکم گفته: خالد بن یزید قرنی (از راویان این سند) از شیوخ قدیم اهل بغداد است، و اگر این حدیث را به درستی حفظ کرده باشد ما بر صحت آن حکم می‌کنیم. [↑](#footnote-ref-947)
948. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص202، حدیث شماره: 398، این حدیث شواهد فراوانی دارد. [↑](#footnote-ref-948)
949. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص203، حدیث شماره: 400، حاکم گفته: مبارک بن سحیم (یکی از راویان) با این کتاب همراهی کرده نمی‌تواند (ضعیف است). [↑](#footnote-ref-949)
950. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص203، حدیث شماره: 401، حاکم گفته: این متن با اسناد صحیح موافق با شرط شیخین از حدیث عبد الله بن عمر نیز روایت شده است، ذهبی نیز گفته: خالد بن وهبان (یکی از راویان) ضعیف نیست. باید خاطر نشان ساخت که این حدیث در سنن ابو داود نیز روایت شده که علامه آلبانی گفته: صحیح است، نگا: سنن ابو داود: ج4/ ص241، کتاب السنة، باب فی قتل الخوارج، حدیث شماره: 4758. [↑](#footnote-ref-950)
951. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص203، حدیث شماره: 403. [↑](#footnote-ref-951)
952. - همان: ج1/ ص203، حدیث شماره: 403. [↑](#footnote-ref-952)
953. - همان: ج1/ ص204، حدیث شماره: 404، ذهبی در رابطه با این حدیث سکوت ورزیده است. [↑](#footnote-ref-953)
954. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص205، حدیث شماره: 407. [↑](#footnote-ref-954)
955. - همان: ج1/ ص205، حدیث شماره: 408، سپس حاکم در ادامه‌ی این متن نگاشته: شیخین بر روایت حدیث غیلان بن جریر، از زیاد بن ریاح، از أبو هریره، که رسول الله ج فرمودند: «من فارق الجماعة فمات مات میتة جاهلیة» اتفاق نموده اند، اما این متنِ دیگری است. [↑](#footnote-ref-955)
956. - همان: ج1/ ص206، حدیث شماره: 409، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-956)
957. - همان: ج1/ ص206، حدیث شماره: 411، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است، و علتی برای (تضعیف) آن نمی‌بینم. [↑](#footnote-ref-957)
958. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص207، حدیث شماره: 412، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است، و علتی برای (تضعیف) آن نمی‌بینم. [↑](#footnote-ref-958)
959. - همان: ج1/ ص197، حدیث شماره: 386، حافظ ذهبی گفته: این حدیث در صحیحین روایت شده است. نگا: صحیح بخاری: ج4/ ص199، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: 3606، و صحیح مسلم: ج3/ ص1475، کتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذیر الدعاة إلى الکفر، حدیث شماره: 1847. [↑](#footnote-ref-959)
960. - صحیح بخاری: ج2/ ص97، کتاب الجنائز، باب ثناء الناس على المیت، حدیث شماره: 1367، و صحیح مسلم: ج2/ ص655، کتاب الکسوف، باب فیمن یثنى علیه خیر أو شر من الموتى، حدیث شماره: 949. [↑](#footnote-ref-960)
961. - المستدرک علی الصحیحین: ج1/ ص208، حدیث شماره: 413، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-961)
962. - صحیح مسلم: ج3/ ص 1524، کتاب الإمارة، باب قوله ج: «لا تزال طائفة من أمتی ظاهرین على الحق لا یضرهم من خالفهم»، حدیث شماره: 1923. این حدیث در صحیح بخاری نیز وارده شده است؛ نگا: صحیح بخاری: ج4/ ص207، کتاب المناقب، باب، حدیث شماره: 3641. [↑](#footnote-ref-962)
963. - ترجمه‌ی آیه: «و هنگامی که در زمین سفر می‌کنید، در صورتی که می‌ترسید کافران به شما آسیبی برسانند، گناهی بر شما نیست که نماز را شکسته بخوانید». [↑](#footnote-ref-963)
964. - سنن نسائی: ج8/ ص231، کتاب آداب القضاة، الحکم باتفاق أهل العلم، حدیث شماره: 5399، علامه آلبانی گفته: این حدیث موقوف بوده و اسناد آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-964)
965. - الأم: ج7/ ص280. [↑](#footnote-ref-965)
966. - در اقوال امام شافعی مشهور است که ایشان قول (مذهب) قدیم و قول جدید دارد. [↑](#footnote-ref-966)
967. - وجوه عدم تمکین در اقوال علی مرتضیس متعدد می‌باشد، باری ایشان در مسأله‌ی فروش امهات الأولاد مخالف رأی عمر فاروقس فتوا داده و گفتند که قبلا من نیز با رأی عمر موافق بودم اما فعلا نظر من برگشته است، قاضی شریح برایش گفت: «قولک فی الجماعة أحب الینا من قولک وحدک»، و از وجوه توقف در اقوال علی مرتضیس این است که اهل تشیع در گفتار آن جناب دست درازی کرده و اقوال صحیحه‌ی ایشان کمتر در دسترس است. (ش) [↑](#footnote-ref-967)
968. - صحیح بخاری: ج5/ ص4، کتاب المناقب، باب فضل أبی بکر بعد النبی ج، حدیث شماره: 3655. [↑](#footnote-ref-968)
969. - تخریج این احادیث گذشت. [↑](#footnote-ref-969)
970. - مصنف ابن ابی شیبه: ج7ظ ص434، ما جاء فی خلافة عمر بن الخطاب، حدیث شماره: 37056. [↑](#footnote-ref-970)
971. - صحیح بخاری: ج5/ ص15، کتاب المناقب، باب قصة البیعة، والاتفاق على عثمان بن عفان وفیه مقتل عمر بن الخطاب ب، حدیث شماره: 3700. به نظر می‌رسد که شاه ولی الله معنای روایت را ذکر نموده، و الفاظ وارده در صحیح بخاری و کتاب‌های دیگر از این قرار است: فقال عبد الرحمن: أفتجعلونه إلی والله علَی أن لا آل عن أفضلکم؟ قالا: نعم. [↑](#footnote-ref-971)
972. - مسند امام احمد: ج2/ ص249، حدیث شماره: 931. شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-972)
973. - سنن ابو داود: ج4/ ص206، حدیث شماره: 4630، علامه آلبانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-973)
974. - سفیان ثورى/ این جمله را بسیار شیوا ایراد نموده است؛ زیرا اگر شخصی مهاجرین و انصار را متهم نماید در حقیقت در نبوت آن حضرتج یقین کرده نمی‌تواند، چرا که صحابه کرام رضوان الله عنهم اجمعین ناقلین قرآن و سنت و راویان رفتار و گفتار آن حضرت هستند. (ش) [↑](#footnote-ref-974)
975. - معرفة السنن والآثار، ابو بکر بیهقی: ج1/ ص193، حدیث شماره: 353. [↑](#footnote-ref-975)
976. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص83، حدیث شماره: 4465، علامه ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-976)
977. - همان: ج2/ ص376، حدیث شماره: 3320، علامه ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم (صحیح) است. و تمام حدیث از این قرار است: عن أبی الأحوص، عن عبد الله بن مسعود، قال: " أفرس الناس ثلاثة: العزیز حین قال لامرأته أکرمی مثواه عسى أن ینفعنا أو نتخذه ولدا، والتی قالت ﴿قَالَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا يَٰٓأَبَتِ ٱسۡتَ‍ٔۡجِرۡهُۖ إِنَّ خَيۡرَ مَنِ ٱسۡتَ‍ٔۡجَرۡتَ ٱلۡقَوِيُّ ٱلۡأَمِينُ٢٦﴾ [القصص: 26] وأبو بکر حین تفرس فی عمرب. [↑](#footnote-ref-977)
978. - این در کتاب‌های مختلف حدیثی آمده است: نگا: صحیح بخاری: ج7/ ص119، کتاب المرضی، بابقول المریض: إنی وجع، أو وا رأساه، أو اشتد بی الوجع، حدیث شماره: 5666، و صحیح بخاری: ج9/ ص80، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: 7217. [↑](#footnote-ref-978)
979. - خواب آن حضرتج حجت می‌باشد، چرا که رؤیای انبیاء وحی است طوری که ابراهیم خلیل÷ در خواب به دستور پروردگار بزرگ فرزند خویش را به قربانگاه برد، اما رؤیای صحابه که به تأئید ایشان رسیده باشد نیز حایز اعتبار می‌باشد. (ش) [↑](#footnote-ref-979)
980. - تخریج هر یک از این روایات قبلا گذشت. [↑](#footnote-ref-980)
981. - صحیح بخاری: ج9/ ص110، کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة، باب الأحکام التی تعرف بالدلائل، وکیف معنى الدلالة وتفسیرها، حدیث شماره: 7360. [↑](#footnote-ref-981)
982. - و تمام حدیث قرار ذیل است: عن أنس بن مالک، قال: بعثنی بنو المصطلق إلى رسول الله ج، فقالوا: سل لنا رسول الله ج إلى من ندفع صدقاتنا بعدک؟ قال: فأتیته فسألته، فقال: «إلى أبی بکر» فأتیتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إلیه فسله، فإن حدث بأبی بکر حدث فإلى من؟ فأتیته فسألته، فقال: «إلى عمر» فأتیتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إلیه فسله، فإن حدث بعمر حدث، فإلى من؟ فأتیته فسألته، فقال: «إلى عثمان» فأتیتهم فأخبرتهم، فقالوا: ارجع إلیه فسله، فإن حدث بعثمان حدث فإلى من؟ فأتیته فسألته، فقال: «إن حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدهر تبا». المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص82، حدیث شماره: 4460، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-982)
983. - و تمام حدیث قرار ذیل است: «عن سهل بن ابی حثمة قال: بایع أعرابی النبی فقال علی للأعرابی: اِیت النبی فاسألْه اِن اَتی علیه اجَله من یقضیه؟ فأتى الأعرابی النبی فسأله فقال: یقضیک ابوبکر فخرج اِلی علی فاخبره فقال ارجع واسأله اِن اتی على أبی بکر اجله من یقضیه فأتى الأعرابی النبی فسأله فقال: یقضیک عمر فخرج إلى علی فاخبره فقال ارجع فاسأله مَن بعد عمر فقال یقضیک عثمان فقال علی للاعرابی: ایت النبی ان أتی علی عثمان أجله من یقضیه فقال النبی إذا اتی علی ابی بکر اجله وعمر اجله وعثمان اجله فإن استطعت أن تموت فمُت»

     المعجم فی أسامی شیوخ أبی بکر الإسماعیلی: ج2/ ص700، تألیف: أبو بکر أحمد بن إبراهیم إسماعیلی جرجانی (متوفى: 371 هـ)، تحقیق: د. زیاد محمد منصور، ناشر: مکتبة العلوم والحکم- المدینة المنورة، چاپ نخست، سال:1410 هـ.

     و نگا: فضائل الصحابة تألیف امام احمد بن حنبل: ج1/ ص235، حدیث شماره: 288، و المعجم الأوسط للطبرانی: ج7/ ص83، حدیث شماره: 6918، و المعجم الکبیر، طبرانی: ج17/ ص180، حدیث شماره: 478. [↑](#footnote-ref-983)
984. - و تمام حدیث قرار ذیل است: «أن النبیج بایع أعرابیا بقلایص إلى أجل فقال یا رسول الله ان اعجلتْک منیتک فمَن یقضینی؟ قال: أبوبکر قال فاِن عجِلَتْ باَبی‌بکر منیته فمن یقضینی؟ قال: عمر. قال وان عجِلت بعمر منیته فمن یقضینی؟ قال: عثمان. قال: فاِن عجلَت بعثمان منیته فمن یقضینی؟ قال: ان استطعتَ اَن تموت فمُت».

     المعجم فی أسامی شیوخ أبی بکر الإسماعیلی: ج1/ ص483، حدیث شماره: 132، و نگا: المعجم الکبیر: ج17/ ص180، حدیث شماره: 478. [↑](#footnote-ref-984)
985. - که در این حدیث آن حضرتج ده تن ازصحابه کرامش را به بهشت بشارت داده‌اند. (ش) [↑](#footnote-ref-985)
986. - تخریج این احادیث گذشت. [↑](#footnote-ref-986)
987. - تخریج این احادیث گذشت. [↑](#footnote-ref-987)
988. - تخریج این حدیث گذشت. [↑](#footnote-ref-988)
989. - روایت عمر فاروق در سنن ترمذی آمده؛ نگا: سنن ترمذی: ج4/ ص549، أبواب الشهادات، باب منه، حدیث شماره: 2303، و روایت عبد الله بن مسعود را امام بخاری در چندین باب از صحیح خویش روایت نموده؛ نگا: صحیح بخاری: ج3/ ص171، کتاب الشهادات، باب: لا یشهد على شهادة جور إذا أشهد، حدیث شماره: 2652، و روایت عمران بن حصین را نیز ترمذی در سنن خود آورده؛ نگا: سنن ترمذی: ج4/ ص548، أبواب الشهادات، باب منه، حدیث شماره: 2302، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. همان‌طوری که شاه ولی الله تصریح نموده، صحابه‌ی دیگری نیز این حدیث را روایت نموده اند؛ به طور مثال نگا: مصنف ابن ابی شیبه: ج6/ ص404، حدیث شماره: 32408، به روایت جعده به هبیره. [↑](#footnote-ref-989)
990. - شاه صاحب درباره‌ی حدیث «خیر القرون» تحقیق جدیدی ارائه نموده‌اند که این تحقیق از روی لغت صحیح می‌باشد، لهذا جای تأویل برای فتنه‌ها و جنگ‌های که در زمانه‌ی تابعین رخ داده است باقی نمی‌ماند. اما جمهور، قرن اول را قرن صحابه و قرن دوم را قرن تابعین و قرن سوم را قرن تبع تابعین گرفته‌اند، تفصیل این موضوع در فصل پنجم خواهد آمد. (ش) [↑](#footnote-ref-990)
991. - «ثنی» شتری را می‌گویند که به شش سالگی داخل شده و «رباعی» شتری است هفت ساله شده باشد و «سدیس» شتریست که به هشت سالگی داخل شده باشد، «بازل» شتری است که عمرش درست هشت سال باشد و این کمال قوت و جوانی شتر است، مطلب از این حدیث اینست که ترقی و عروج اسلام به مرور زمان و آهسته آهسته صورت خواهد گرفت تا به منت‌های کمال خویش برسد، عمر فاروقس این حدیث را بیان کرده و می‌فرمود: پس از آن انحطاط شروع خواهد شد. (ش) [↑](#footnote-ref-991)
992. - این حدیث در کتاب‌های مختلف حدیثی آمده؛ اما تنها «ست و ثلاثین سنة» نیامده، و ما در این‌جا به طور نمونه‌ روایت ابو داود را می‌آوریم: عن عبد الله بن مسعود، عن النبی ج قال: «تدور رحى الإسلام لخمس وثلاثین، أو ست وثلاثین، أو سبع وثلاثین، فإن یهلکوا فسبیل من هلک، وإن یقم لهم دینهم، یقم لهم سبعین عاما»، نگا: سنن ابو داود: ج4/ ص98، کتاب الفتن والملاحم، باب ذکر الفتن ودلائل‌ها، حدیث شماره: 4254، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است، و بقیه‌ی کتب حدیثی نیز با همین تشکیک آورده اند یعنی هیچ کدام تنها «ستّ وثلاثین سنة» نیاورده اند؛ به طور مثال نگا: مسند امام احمد: ج6/ ص238، حدیث شماره: 3707. [↑](#footnote-ref-992)
993. - کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج1/ ص104، باب معرفة الخلفاء من الملوک، حدیث شماره: 248. [↑](#footnote-ref-993)
994. - صحیح بخاری: ج9/ ص54، کتاب الفتن، باب الفتنة التی تموج کموج البحر، حدیث شماره: 7096. [↑](#footnote-ref-994)
995. - امام احمد در مسند خویش روایت ابن عمر را آورده؛ نگا: مسند امام احمد: ج10/ ص169، حدیث شماره: 5952، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح لغیره است، وروایت مره بن کعب را ترمذی در سنن وارد کرده؛ نگا: سنن ترمذی: ج5/ ص628، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3704. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و حدیث کعب بن عجره در سنن ابن ماجه روایت شده؛ نگا: سنن ابن ماجه: ج1/ ص41، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عثمان س، حدیث شماره: 111. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است، و از جمله احادیث دیگران، نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج4/ ص479، حدیث شماره: 8334، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح می‌باشد اما شیخین آن را روایت نکرده اند؛ اما حافظ ذهبی به تعقیب آن نگاشته: سعید بن هبیره (یکی از راویان این سند) را ابن حبان متهم نموده است. [↑](#footnote-ref-995)
996. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص83، حدیث شماره: 4464، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-996)
997. - ابن عربی (560- 638 هـ = 1165- 1240م): محمد بن علی معروف به محی الدین بن عربی و ملقب به شیخ اکبر از بزرگان متصوفه، در اندلس تولد شده و بلاد شام و مصر و روم و عراق و حجاز را زیارت کرد، مصریان شطحات وی را کفر دانسته و فتوا به قتلش دادند، و در نتیجه زندانی شد، و بعدا از زندان فرار کرد. سپس در دمشق سکونت گرفته و در همانجا بمرد. از کتاب‌هایش می‌توان از: الفتوحات المکیة، فصوص الحکم و عنقاء مغرب نام برد. حافظ ذهبی وی را امام قائلین به وحدة الوجود دانسته است. نگا: الأعلام، زرکلی: ج6/ ص281. [↑](#footnote-ref-997)
998. - روایاتی که در باره‌ی شهادت عثمان ذی‌النورینس آمده آنقدر زیاد است که کسی از آن‌ها انکار کرده نمی‌تواند حتی که در کتاب‌های شیعه نیز موجود است طوری که در نهج البلاغة طبع مصر جلد دوم صفحه 323 در ادامه گفتگوی طویلی که علی مرتضیس با عثمان ذی النورین انجام داده است آمده: «وانی أنشدک الله أن لا تکون امام هذه الأمة الـمقتول فإنه کان یقال: یقتل فی هذه الأمة امام یفتح علیها القتل والقتال إلی یوم القیامة ویلبس أمورها علیها ویثبت الفتن علیها فلا یبصرون الحق من الباطل یموجون فیها موجا ویمرجون مرجا». (ش) [↑](#footnote-ref-998)
999. - بعد از جنگ صفین که میان علی و معاویه ب رخ داد، هر یک از ایشان از طرف خود حَکم مقرر نمود تا مسائل اختلافی بین آن‌ها را حل نماید. این واقعه را تحکیم می‌گویند. (ش) [↑](#footnote-ref-999)
1000. - سنن ترمذی: ج5/ ص630، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3708. علامه آلبانی گفته: اسناد این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-1000)
1001. - همان: ج5/ ص628، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3705. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1001)
1002. - ما این حدیث را چند صفحه قبل به تفصیل تخریج نموده ایم، و در این‌جا لفظ ابن ماجه را می‌آوریم؛ نگا: سنن ابن ماجه: ج1/ ص41، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، فضل عثمان س، حدیث شماره: 111، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1002)
1003. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص105، حدیث شماره: 4541، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1003)
1004. - سنن ترمذی: ج5/ ص631، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3711، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1004)
1005. - صحیح بخاری: ج5/ ص13، کتاب المناقب، بابمناقب عمر بن الخطاب أبی حفص القرشی العدوی رضی الله عنه، حدیث شماره: 3693. [↑](#footnote-ref-1005)
1006. - این شک راوی است که آن حضرت سی و پنج فرمودند یا سی و شش و یا سی و هفت، اما در بیشتر روایات سی و پنج آمده است، همچنین در بعضی روایات سی و سه و سی و چهار نیز آمده است. به هر حال این حدیث دو احتمال دارد. احتمال اول اینکه این مدت را از ابتدای هجرت بگیریم تا سال سی و پنج هجری چنانچه شاه ولی الله صاحب این احتمال را ترجیح داده‌اند که در این صورت خلافت علی مرتضی از این مدت بیرون خواهد شد. احتمال دوم این که از آن وقتی که رسول اکرم این حدیث را ایراد فرموده‌اند، مدت را از آن وقت بگیریم که در این صورت خلافت علی مرتضیس را نیز در بر خواهد گرفت اما با احادیثی که آغاز فتنه را از شهادت عثمانس بیان کرده‌اند در تعارض خواهد شد. (ش) [↑](#footnote-ref-1006)
1007. - مسند امام احمد: ج6/ ص300، حدیث شماره: 3758، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث حسن است. و نگا: شرح مشکل الآثار: ج4/ ص291، باب بیان مشکل ما روی عن رسول الله ج من قوله «تدور أو تزول رحى الإسلام لخمس وثلاثین ...»، حدیث شماره: 1609. [↑](#footnote-ref-1007)
1008. - صحیح بخاری: ج9/ ص53، کتاب الفتن، باب قول النبی ج «الفتنة من قبل المشرق»، حدیث شماره: 7093.

      دکتور سعد بن عبد الله الحمید در تحیق المعجم الکبیر، الطبرانی: ج13/ ص174، حدیث شماره: 13874تصریح کرده: [تمام سندهای این حدیث (از طریق سالم، نافع، و عبد الله بن دینار) به عبد الله بن عمر منتهی می‌شود]. حالا نمی‌دانم چرا امام ولی الله دهلوی نوشته: «در حدیث: ابن عمر وجماعة من الصحابة»؟. و بنده با وجود جستجوی فراوان این حدیث را به روایت صحابی دیگر (غیر از عبد الله بن عمر) نیافتم. [↑](#footnote-ref-1008)
1009. - سنن ترمذی: ج4/ ص468، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: 2170، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و اما حکمی که شاه ولی الله ذکر نموده، حکم ترمذی بر این حدیث می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1009)
1010. - مسند امام احمد: ج1/ ص517، حدیث شماره: 478، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. در این روایت ابو عون انصاری آمده که احتمالا شاه ولی الله به خطا رفته باشد. [↑](#footnote-ref-1010)
1011. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج2/ ص517، با اندکی اختلاف در الفاظ. [↑](#footnote-ref-1011)
1012. - طلحه و زبیر ب بعد از شهادت عثمان ذی النورین خدمت ام المؤمنین عائشه در مکه رفته و ایشان را از فتنه‌های شورشیان مطلع ساختند و همچنین عائشه‌ی صدیقه را آماده نمودند تا به بصره رفته و از محبوبیت و احترام خویش در بین آحاد مسلمانان برای خاموشی فتنه استفاده نماید. (ش) [↑](#footnote-ref-1012)
1013. - روایت ابو هریره:مسند البزار المنشور باسم البحر الزخار: ج14/ ص115، حدیث شماره: 7610، و روایت ابن عباس: سنن ابن ماجه: ج2/ ص1289، کتاب الرؤیا، باب تعبیر الرؤیا، حدیث شماره: 3918، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. در روایت بزار ابن عباس تصریح نموده که حدیث را از ابو هریره شنیده است، پس مدار این حدیث در هر دو سند ابو هریره است. [↑](#footnote-ref-1013)
1014. - سنن ابو داود: ج4/ ص208، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4634، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1014)
1015. - سنن ابو داود: ج4/ ص208، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4637، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1015)
1016. - المعجم فی أسامی شیوخ أبی بکر الإسماعیلی: ج2/ ص700، تألیف: أبو بکر أحمد بن إبراهیم إسماعیلی جرجانی (متوفى: 371 هـ)، تحقیق: د. زیاد محمد منصور، ناشر: مکتبة العلوم والحکم- المدینة المنورة، چاپ نخست، سال:1410 هـ. [↑](#footnote-ref-1016)
1017. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص82، حدیث شماره: 4460، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1017)
1018. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص150، حدیث شماره: 4676، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. البته این حدیث نیاز به تحقیق بیشتر دارد؛ که چطور نسبت غدر و خیانت به همه‌ی امت داده شده؛ و حال آن‌که در حدیث صحیح دیگری می‌فرماید: «امت محمد هرگز بر گمراهی جمع نمی‌شوند»، و فضایل شیخین نسبت به فضایل علی س خیلی بیشتر و کارنامه‌های که انجام داده اند افزون‌تر و فتوحات و عدالت شان گسترده‌تر می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1018)
1019. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص151، حدیث شماره: 4677، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین است. [↑](#footnote-ref-1019)
1020. - مسند ابو یعلی موصلی: ج1/ ص426، حدیث شماره: 565. [↑](#footnote-ref-1020)
1021. - مسند امام احمد: ج2/ ص214، حدیث شماره: 858, شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1021)
1022. - سنن ترمذی: ج4/ ص486، أبواب الفتن، باب ما جاء أنه تکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم، حدیث شماره: 2194، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1022)
1023. - سنن ترمذی: ج4/ ص490، أبواب الفتن، باب ما جاء فی اتخاذ سیف من خشب فی الفتنة، حدیث شماره: 2204، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1023)
1024. - سنن ترمذی: ج4/ ص473، أبواب الفتن، باب ما جاء کیف یکون الرجل فی الفتنة، حدیث شماره: 2177، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1024)
1025. - سنن ترمذی: ج4/ ص490، أبواب الفتن، باب ما جاء فی اتخاذ سیف من خشب فی الفتنة، حدیث شماره: 2203، علامه آلبانی گفته: این حدیث حَسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-1025)
1026. - مسند امام احمد: ج34/ ص542، حدیث شماره: 21062، شعیب الأرنؤوط گفته: راویان این حدیث ثقه و از رواة صحیحین می‌باشند، و مصنف ابن ابی شیبة: ج7/ ص555، ما ذکر فی الخوارج، حدیث شماره: 37896. [↑](#footnote-ref-1026)
1027. - مسند امام احمد: ج7/ ص315، حدیث شماره: 4285، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1027)
1028. - المستدرک علی الصحیحین: ج4/ ص478، حدیث شماره: 8331، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح بوده، و بر ابو هریره موقوف است. [↑](#footnote-ref-1028)
1029. - صحیح مسلم: ج4/ ص2212، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب نزول الفتن کمواقع القطر، حدیث شماره: 2887. [↑](#footnote-ref-1029)
1030. - المعجم الکبیر، الطبرانی: ج19/ ص230، حدیث شماره: 513، و المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص127، حدیث شماره: 4604، حافظ ذهبی به خاطر ضعف این حدیث آن را از تلخیص حذف نموده است. [↑](#footnote-ref-1030)
1031. - المعجم الکبیر، الطبرانی: ج22/ ص46، أمّ یحیى امرأة وائل بن حجر، عن وائل بن حجر، حدیث شماره: 117. [↑](#footnote-ref-1031)
1032. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص123، ذکر إسلام أمیر المؤمنین علی س، حدیث شماره: 4593. حاکم گفته: اسناد این صحیح است اما شیخین (امام بخاری و امام مسلم) آن را روایت نکرده اند. [↑](#footnote-ref-1032)
1033. - کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج1/ ص104، باب معرفة الخلفاء من الملوک، حدیث شماره: 248. [↑](#footnote-ref-1033)
1034. -مسند أمیر المؤمنین أبی حفص عمر بن الخطاب س وأقواله على أبواب العلم: ج2/ ص701،

      تألیف: أبو الفداء إسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی (متوفى: 774 هـ)، تحقیق: عبد المعطی قلعجی، دار النشر: دار الوفاء – المنصورة، چاپ نخست، سال: 1411هـ/ 1991م. [↑](#footnote-ref-1034)
1035. - مسند أبی یعلى موصلی: ج2/ ص177، حدیث شماره: 873. حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1035)
1036. - ترجمه‌ی آیه: «الله به آن دسته از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، نوید می‌دهد که حتما در زمین به آنان خلافت می‌بخشد». [↑](#footnote-ref-1036)
1037. - السنن الکبری، البیهقی: ج9/ ص284، باب بیان النیة التی یقاتل علیها لیکون فی سبیل الله عز وجل، حدیث شماره: 18552. [↑](#footnote-ref-1037)
1038. - شرح السنة للبغوی: ج15/ ص5، حدیث شماره: 4216، این حدیث در صحیحین نیز وارد شده است؛ نگا: صحیح بخاری: ج8/ ص104، کتاب الرقاق، باب رفع الأمانة، حدیث شماره: 6497. [↑](#footnote-ref-1038)
1039. - سنن ترمذی: ج4/ ص465، أبواب الفتن، باب ما جاء فی لزوم الجماعة، حدیث شماره: 2165، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1039)
1040. - صحیح مسلم: ج1/ ص12، مقدمة الإمام مسلم /، باب فی الضعفاء والکذابین ومن یرغب عن حدیثهم، حدیث شماره: 6. [↑](#footnote-ref-1040)
1041. - همان: ج1/ ص13، مقدمة الإمام مسلم س، باب فی الضعفاء والکذابین ومن یرغب عن حدیثهم. [↑](#footnote-ref-1041)
1042. - همان: ج1/ ص13، مقدمة الإمام مسلم /، باب فی الضعفاء والکذابین ومن یرغب عن حدیثهم. [↑](#footnote-ref-1042)
1043. - صحیح مسلم: ج1/ ص13، مقدمة الإمام مسلم /، باب فی الضعفاء والکذابین ومن یرغب عن حدیثهم. [↑](#footnote-ref-1043)
1044. - همان: ج1/ ص13، مقدمة الإمام مسلم /، باب فی الضعفاء والکذابین ومن یرغب عن حدیثهم. [↑](#footnote-ref-1044)
1045. - همان: ج1/ ص13، مقدمة الإمام مسلم /، باب فی الضعفاء والکذابین ومن یرغب عن حدیثهم. [↑](#footnote-ref-1045)
1046. - همان: ج4/ ص2229، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب فی الفتنة من المشرق من حیث یطلع قرنا الشیطان، حدیث شماره: 2905. [↑](#footnote-ref-1046)
1047. - سنن ابو داود: ج1/ ص220، کتاب الصلاة، باب ما یجزئ الأمی والأعجمی من القراءة، حدیث شماره: 830، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1047)
1048. - سنن ابو داود: ج1/ ص220، کتاب الصلاة، باب ما یجزئ الأمی والأعجمی من القراءة، حدیث شماره: 831، علامه آلبانی گفته: این حدیث حَسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-1048)
1049. - شرح السنة للبغوی: ج14/ ص396، حدیث شماره: 4200. این حدیث در موطأ امام مالک: ج2/ ص242، حدیث شماره: 597 نیز روایت شده است. [↑](#footnote-ref-1049)
1050. - مسند الدارمی مشهور بـه (سنن الدارمی): ج1/ ص253، باب من هاب الفتیا وکره التنطع والتبدع، حدیث شماره: 147، حسین سلیم أسد دارانی گفته: این حدیث متفق علیه است. نگا: صحیح بخاری: ج6/ ص33، کتاب تفسیر القرآن، باب ﴿مِنۡهُ ءَايَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ﴾ [آل عمران: 7]، حدیث شماره: 4547، و صحیح مسلم: ج4/ ص2053، کتاب العلم، باب النهی عن اتباع متشابه القرآن، والتحذیر من متبعیه، والنهی عن الاختلاف فی القرآن، حدیث شماره: 2665. [↑](#footnote-ref-1050)
1051. - همان: ج1/ ص252، باب التورع عن الجواب فیما لیس فیه کتاب ولا سنة، حدیث شماره: 146، حسین سلیم أسد دارانی گفته: سند این حدیث منقطع می‌باشد؛ زیرا سلیمان بن یسار (یکی از رواة این حدیث) عمر فاروق را ندیده است. [↑](#footnote-ref-1051)
1052. - همان: ج1/ ص240، باب التورع عن الجواب فیما لیس فیه کتاب ولا سنة، حدیث شماره: 121، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث بخاطر ضعف عبد الله بن صالح (یکی از رواة) ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1052)
1053. - سنن دارمی: ج1/ ص238، حدیث شماره: 118،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: این روایت مرسل است، و من وهب بن عمرو (یکی از راویان) را نشناختم. [↑](#footnote-ref-1053)
1054. - سنن دارمی: ج1/ ص244، حدیث شماره: 126،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1054)
1055. - سنن دارمی: ج1/ ص242، حدیث شماره: 123،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث جیّد است. [↑](#footnote-ref-1055)
1056. - سنن دارمی: ج1/ ص243، حدیث شماره: 124،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث حکم نکرده است. [↑](#footnote-ref-1056)
1057. - سنن دارمی: ج1/ ص243، حدیث شماره: 125،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: روات آن ثقه اند اما حدیث مرسل است؛ زیرا عامر شعبی (یکی از راویان) از عمار بن یاسر نشنیده است. [↑](#footnote-ref-1057)
1058. - سنن دارمی: ج1/ ص255، حدیث شماره: 152،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1058)
1059. - سنن دارمی: ج1/ ص244، حدیث شماره: 127،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1059)
1060. - سنن دارمی: ج1/ ص245، حدیث شماره: 129،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1060)
1061. - سنن دارمی: ج1/ ص248، حدیث شماره: 137،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش بر این حدیث نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1061)
1062. - سنن دارمی: ج1/ ص249، حدیث شماره: 138،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث بخاطر أبی بکر بن عیاش حَسن است. [↑](#footnote-ref-1062)
1063. - سنن دارمی: ج1/ ص249، حدیث شماره: 139،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث تا ابن منکدر (یکی از رواة آن) صحیح است. [↑](#footnote-ref-1063)
1064. - کسانی که زیاد حرف می‌زنند. [↑](#footnote-ref-1064)
1065. - سنن دارمی: ج1/ ص249، حدیث شماره: 140،حسین سلیم أسد دارانی در تعلیق خویش نگاشته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1065)
1066. - صحیح مسلم: ج1/ ص120، کتاب الإیمان، باب بیان الوسوسة فی الإیمان وما یقوله من وجدها، حدیث شماره: 135. [↑](#footnote-ref-1066)
1067. - صحیح مسلم: ج1/ ص121، کتاب الإیمان، باب بیان الوسوسة فی الإیمان وما یقوله من وجدها، حدیث شماره: 135. [↑](#footnote-ref-1067)
1068. - سنن دارمی: ج1/ ص403، حدیث شماره: 449. [↑](#footnote-ref-1068)
1069. - صحیح بخاری: ج9/ ص153، کتاب التوحید، باب قول الله تعالى: ﴿كُلَّ يَوۡمٍ هُوَ فِي شَأۡنٖ﴾ [الرحمن: 29]، حدیث شماره: 7523. [↑](#footnote-ref-1069)
1070. - سنن دارمی: ج1/ ص286، حدیث شماره: 210، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث جید است. [↑](#footnote-ref-1070)
1071. - مصنف ابن ابی شیبة: ج2/ ص171، حدیث شماره: 7773، و نگا: مسند امام احمد: ج8/ ص377، حدیث شماره: 4758، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-1071)
1072. - شرح السنة للبغوی: ج4/ ص138، حدیث شماره: 1008. این حدیث در مصنف عبد الرزاق: ج3/ ص78، حدیث شماره: 4869 نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-1072)
1073. - سنن دارمی: ج1/ ص284، باب تغیر الزمان وما یحدث فیه،حدیث شماره: 205، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1073)
1074. - سنن ابو داود: ج3/ ص323، کتاب العلم، باب فی القصص، حدیث شماره: 3665، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-1074)
1075. - سنن دارمی: ج1/ ص271، باب الفتیا وما فیه من الشدة،حدیث شماره: 175. جزئی از این حدیث: «ولی حارها من تولی قارها» در سنن مسلم: ج3/ ص1331، کتاب الحدود، باب حد الخمر،حدیث شماره: 1707 آمده است. [↑](#footnote-ref-1075)
1076. - سنن دارمی: ج1/ ص238، باب التورّع عن الجواب فیما لیس فیه کتاب ولا سنة، حدیث شماره: 116. حسین سلیم أسد دارانی گفته: هشیم (یکی از راویان این سند) مدلس است. [↑](#footnote-ref-1076)
1077. - سنن دارمی: ج1/ ص278، باب تغیر الزمان وما یحدث فیه، حدیث شماره: 191. حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت به دلیل ضعف یزید بن أبی زیاد (یکی از روایان) ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1077)
1078. - سنن ابن ماجه: ج3/ ص3109، کتاب الفتن، باب التثبت فی الفتنة، حدیث شماره: 3959، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1078)
1079. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1303، کتاب الفتن، باب ما یکون من الفتن، حدیث شماره: 3951، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1079)
1080. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1304، کتاب الفتن، باب ما یکون من الفتن، حدیث شماره: 3952، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1080)
1081. - سنن ترمذی: ج4/ ص494، أبواب الفتن، باب ما جاء فی علامة حلول المسخ والخسف، حدیث شماره: 2210، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. البته لفظ ترمذی و ابن ماجه: «ولعن آخر هذه الأمة أولها» آمده است که به نظر می‌رسد شاه ولی الله این حدیث را بالمعنی روایت کرده باشد. [↑](#footnote-ref-1081)
1082. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص97، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب من سئل عن علم فکتمه، حدیث شماره: 263، علامه آلبانی گفته: این حدیث بسیار ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1082)
1083. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1321، کتاب الفتن، باب افتراق الأمم، حدیث شماره: 3991، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-1083)
1084. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1322، کتاب الفتن، باب افتراق الأمم، حدیث شماره: 3992، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1084)
1085. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1322، کتاب الفتن، باب افتراق الأمم، حدیث شماره: 3993، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1085)
1086. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص59، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فی ذکر الخوارج، حدیث شماره: 168، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1086)
1087. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص60، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فی ذکر الخوارج، حدیث شماره: 169، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1087)
1088. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص60، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فی ذکر الخوارج، حدیث شماره: 170، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. این حدیث در صححین نیز وارد شده است. [↑](#footnote-ref-1088)
1089. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص61، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فی ذکر الخوارج، حدیث شماره: 172، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1089)
1090. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص61، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فی ذکر الخوارج، حدیث شماره: 174، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-1090)
1091. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص62، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فی ذکر الخوارج، حدیث شماره: 175، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1091)
1092. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص35، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فی القدر، حدیث شماره: 92، علامه آلبانی گفته: این حدیث – بغیر از جمله‌ی: «وإن لقیتموهم فلا تسلِّموا علیهم»- صحیح است. [↑](#footnote-ref-1092)
1093. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص24، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب فی الإیمان، حدیث شماره: 62، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. این حدیث در سنن ترمذی: ج4/ ص454، أبواب القدر، باب ما جاء فی القدریة، حدیث شماره: 2149 نیز روایت شده که علامه آلبانی در ذیل آن نگاشته: ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1093)
1094. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص132، حدیث شماره: 4622، ابن معین گفته: حکم بن عبد الملک (یکی از راویان این حدیث) واهی است. [↑](#footnote-ref-1094)
1095. - چهار خلط عبارت از خون، صفراء، بلغم و سوداء می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1095)
1096. - شرمگاه. [↑](#footnote-ref-1096)
1097. - صحیح بخاری: ج7/ ص106، کتاب الأشربة، باب ما جاء فیمن یستحل الخمر ویسمیه بغیر اسمه، حدیث شماره: 5590. [↑](#footnote-ref-1097)
1098. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1123، کتاب الأشربة، باب الخمر یسمونها بغیر اسمها، حدیث شماره: 3384، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1098)
1099. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1123، کتاب الأشربة، باب الخمر یسمونها بغیر اسمها، حدیث شماره: 3385، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1099)
1100. - باید دانست که در اینجا یا راوی در وهم افتاده، و یا خبر صحیح به معمر نرسیده است، و الا لواطت با همسران و سماع موسیقی هیچگاه مذهب اهل مدینه نبوده است بلکه از غلط‌های مشهور است که شایع شده است، چنانچه بعضی مصنفین اشتباها نقل کرده‌اند که متعه نزد امام مالک جائز است. (ش) [↑](#footnote-ref-1100)
1101. -التلخیص الحبیر فی تخریج أحادیث الرافعی الکبیر: ج3/ ص398, حدیث شماره: 1543, تألیف: أبو الفضل أحمد بن علی بن حجر عسقلانی (متوفى: 852 هـ), ناشر: دار الکتب العلمیة, چاپ نخست, سال: 1419هـ/ 1989م. [↑](#footnote-ref-1101)
1102. - صحیح مسلم: ج1/ ص131, کتاب الإیمان, باب الاستسرار للخائف, حدیث شماره: 149. [↑](#footnote-ref-1102)
1103. - سنن ترمذی: ج4/ ص468، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: 2170، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1103)
1104. - صحیح بخاری: ج1/ ص21, کتاب العلم, باب من سئل علما وهو مشتغل فی حدیثه، فأتم الحدیث ثم أجاب السائل, حدیث شماره: 59. [↑](#footnote-ref-1104)
1105. - شرح السنة للبغوی: ج14/ ص395, کتاب الرقاق, باب تغیر الناس وذهاب الصالحین, حدیث شماره: 4200, و بغوی گفته: این حدیث غریب است. این حدیث در صحیح ابن حبان: ج15/ ص112, حدیث شماره: 6716 نیز آمده است, و علامه آلبانی در السلسلة الصحیحة (شماره‌ی: 596) گفته: صحیح است. [↑](#footnote-ref-1105)
1106. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص956، کتاب الجهاد، باب لا طاعة فی معصیة الله، حدیث شماره: 2865، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1106)
1107. - شرح السنة: ج14/ ص394, کتاب الرقاق, باب تغیر الناس وذهاب الصالحین, حدیث شماره: 4199. و نگا: صحیح بخاری: ج1/ ص112, کتاب مواقیت الصلاة, باب تضییع الصلاة عن وقتها, حدیث شماره: 529. [↑](#footnote-ref-1107)
1108. - تخریج این حدیث گذشت. [↑](#footnote-ref-1108)
1109. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ص618، کتاب معرفة الصحابة س، ذکر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب ش، حدیث شماره: 6292، علامه آلبانی گفته: این روایت صحیح است. [↑](#footnote-ref-1109)
1110. - مشکاة المصابیح: ج1/ ص391، حدیث شماره: 1246. این حدیث را امام بخاری نیز در صحیح خود: ج1/ ص16، کتاب الإیمان، باب: الدین یسر، حدیث شماره: 39 روایت نموده است. [↑](#footnote-ref-1110)
1111. - شرح السنة للبغوی: ج14/ ص391، کتاب الرقاق، باب تغیر الناس وذهاب الصالحین، حدیث شماره: 4195. [↑](#footnote-ref-1111)
1112. - شرح السنة للبغوی: ج15/ ص9، کتاب الفتن، حدیث شماره: 4219. [↑](#footnote-ref-1112)
1113. - شرح السنة للبغوی: ج15/ ص14، کتاب الفتن، حدیث شماره: 4222. [↑](#footnote-ref-1113)
1114. - صحیح مسلم: ج4/ ص2278، کتابالزهد والرقائق، حدیث شماره: 2967. [↑](#footnote-ref-1114)
1115. - شرح السنة للبغوی: ج14/ ص395، کتاب الرقاق، باب تغیر الناس وذهاب الصالحین، حدیث شماره: 4200. [↑](#footnote-ref-1115)
1116. - شرح السنة للبغوی: ج15/ ص29، کتاب الفتن، باب أشراط الساعة، حدیث شماره: 4235. [↑](#footnote-ref-1116)
1117. - شرح السنة للبغوی: ج15/ ص43، کتاب الفتن، باب ما یکون من العلامات بین یدی الساعة، حدیث شماره: 4248. [↑](#footnote-ref-1117)
1118. - شرح السنة للبغوی: ج15/ ص46، کتاب الفتن، باب ما یکون من العلامات بین یدی الساعة، حدیث شماره: 4251. [↑](#footnote-ref-1118)
1119. - سنن ترمذی: ج4/ ص468، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: 2170، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1119)
1120. - صحیح بخاری: ج8/ ص105، کتاب الرقاق، باب قول النبی ج: «بعثت أنا والساعة کهاتین»، حدیث شماره: 6504. [↑](#footnote-ref-1120)
1121. - ترجمه‌ی آیه: «قیامت نزدیک شد و ماه شکافت». [↑](#footnote-ref-1121)
1122. - مسند أبی یعلى موصلی: ج2/ ص177، حدیث شماره: 873. حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1122)
1123. - و بعضی نزد اسباب و اثاثیه‌ی خویش بودیم. [↑](#footnote-ref-1123)
1124. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1306، کتاب الفتن، باب ما یکون من الفتن، حدیث شماره: 3956، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1124)
1125. - شرح السنة للبغوی: ج14/ ص393، کتاب الرقاق، باب تغیر الناس وذهاب الصالحین، حدیث شماره: 4197، سپس گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1125)
1126. - از این ضرب المثل به فارسی به «مشت نمونه‌ی خروار» تعبیر می‌کنند. [↑](#footnote-ref-1126)
1127. - شرح السنة للبغوی: ج10/ ص42، کتاب الإمارة والقضاء، باب وجوب طاعة الوالی، حدیث شماره: 2453، سپس گفته: این حدیث متفق علیه است. نگا: صحیح بخاری: ج1/ ص140، کتاب الأذان، باب إمامة العبد والمولى، حدیث شماره: 693، و صحیح مسلم: ج1/ ص448، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، بابکراهیة تأخیر الصلاة عن وقتها المختار، وما یفعله المأموم إذا أخرها الإمام، حدیث شماره: 648. [↑](#footnote-ref-1127)
1128. - صحیح مسلم: ج3/ ص1468، کتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء فی غیر معصیة، وتحریم‌ها فی المعصیة، حدیث شماره: 1838. [↑](#footnote-ref-1128)
1129. - صحیح بخاری: ج9/ ص63، کتاب الأحکام، باب السمع والطاعة للإمام ما لم تکن معصیة، حدیث شماره: 7144. [↑](#footnote-ref-1129)
1130. - صحیح بخاری: ج9/ ص88، کتاب أخبار الآحاد، بابما جاء فی إجازة خبر الواحد الصدوق فی الأذان والصلاة والصوم والفرائض والأحکام، حدیث شماره: 7257. [↑](#footnote-ref-1130)
1131. - شرح السنة للبغوی: ج10/ ص44، کتاب الإمارة والقضاء، باب وجوب طاعة الوالی، حدیث شماره: 2455. [↑](#footnote-ref-1131)
1132. - شرح السنة للبغوی: ج10/ ص47، کتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر علی ما یکره من الأمیر، ولزوم الجماعة، حدیث شماره: 2458. این حدیث در صحیح مسلم: ج3/ ص1470، کتاب الإمارة، باب وجوب طاعة الأمراء فی غیر معصیة، وتحریمها فی المعصیة نیز روایت شده است. [↑](#footnote-ref-1132)
1133. - شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، لالکائی: ج4/ ص903، حدیث شماره: 1523، این حدیث با اندکی اختلاف در الفاظ در کتاب‌های دیگر حدیثی نیز روایت شده است، نگا: صحیح مسلم: ج3/ ص1480، کتاب الإمارة، باب وجوب الإنکار على الأمراء فیما یخالف الشرع، وترک قتالهم ما صلوا، ونحو ذلک، حدیث شماره: 1854. [↑](#footnote-ref-1133)
1134. - شرح السنة للبغوی: ج10/ ص49، کتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما یکره من الأمیر ولزوم الجماعة، حدیث شماره: 2460. [↑](#footnote-ref-1134)
1135. - شرح السنة للبغوی: ج10/ ص52، کتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما یکره من الأمیر ولزوم الجماعة، حدیث شماره: 2461. و نگا: مسند امام احمد: ج13/ ص324، حدیث شماره: 8061، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-1135)
1136. - شرح السنة للبغوی: ج10/ ص53، کتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما یکره من الأمیر ولزوم الجماعة، حدیث شماره: 2462. و نگا: صحیح بخاری: ج9/ ص47، کتاب الفتن، باب قول النبی صلى الله علیه وسلم: «سترون بعدی أمورا تنکرونها»، حدیث شماره: 7052. [↑](#footnote-ref-1136)
1137. - شرح السنة للبغوی: ج10/ ص54، کتاب الإمارة والقضاء، باب الصبر على ما یکره من الأمیر ولزوم الجماعة، حدیث شماره: 2462. و نگا: صحیح مسلم: ج3/ ص1474، کتاب الإمارة، باب فی طاعة الأمراء وإن منعوا الحقوق، حدیث شماره: 1846. [↑](#footnote-ref-1137)
1138. - شرح السنة للبغوی: ج10/ ص55، کتاب الإمارة والقضاء، باب من یخرج على الإمام والوفاء ببیعة الأول، حدیث شماره: 2463. [↑](#footnote-ref-1138)
1139. - شرح السنة للبغوی: ج10/ ص56، کتاب الإمارة والقضاء، باب من یخرج على الإمام والوفاء ببیعة الأول، حدیث شماره: 2463. [↑](#footnote-ref-1139)
1140. - شرح السنة للبغوی: ج3/ ص1471، کتاب الإمارة، باب الأمر بالوفاء ببیعة الخلفاء، الأول فالأول، حدیث شماره: 1842. [↑](#footnote-ref-1140)
1141. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1306، کتاب الفتن، باب ما یکون من الفتن، حدیث شماره: 3956، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1141)
1142. - صحیح مسلم: ج1/ ص448، کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب کراهیة تأخیر الصلاة عن وقتها المختار، وما یفعله المأموم إذا أخرها الإمام، حدیث شماره: 648. [↑](#footnote-ref-1142)
1143. - سنن ابو داود: ج2/ ص105، کتاب الزکاة، رضا المصدق، حدیث شماره: 1588، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1143)
1144. - سنن ابو داود: ج2/ ص106، کتاب الزکاة، باب رضا المصدق، حدیث شماره: 1589، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. این حدیث در صحیح مسلم: ج2/ ص685، کتاب الکسوف، باب إرضاء السعاة، حدیث شماره: 989 نیز روایت شده است. [↑](#footnote-ref-1144)
1145. - سنن ترمذی: ج4/ ص181، أبواب فضل الجهاد، باب ما جاء فی فضل الغدو والرواح فی سبیل الله، حدیث شماره: 1650، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-1145)
1146. - مسند امام احمد: ج36/ ص623، حدیث شماره: 22291، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1146)
1147. - شرح السنة للبغوی: ج15/ ص21، کتاب الفتن، باب الاعتزال فی الفتنة، حدیث شماره: 4228، این حدیث در صحیح بخاری: ج1/ ص13، کتاب الإیمان، باب: من الدین الفرار من الفتن، حدیث شماره: 19 نیز روایت شده است. [↑](#footnote-ref-1147)
1148. - شرح السنة للبغوی: ج15/ ص22، کتاب الفتن، باب الاعتزال فی الفتنة، حدیث شماره: 4229. [↑](#footnote-ref-1148)
1149. - بادیه نشینی (که از مدینه بیرون رود و در بادیه سکنی پذیرد). [↑](#footnote-ref-1149)
1150. - سنن نسائی: ج7/ ص151، کتاب البیعة، المرتد أعرابیا بعد الهجرة، حدیث شماره: 4186، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است، و نگا: صحیح بخاری: ج9/ ص52، کتاب الفتن، باب التعرب فی الفتنة، حدیث شماره: 7087. [↑](#footnote-ref-1150)
1151. - سنن ترمذی: ج5/ ص256، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ج، باب: ومن سورة المائدة، حدیث شماره: 3057، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج2/ ص1327، کتاب الفتن، باب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: 4005، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1151)
1152. - سنن ترمذی: ج5/ ص257، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ج، باب: ومن سورة المائدة، حدیث شماره: 3058، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف بوده و قسمت‌های از آن صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج2/ ص1330، کتاب الفتن، باب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: 4014، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف بوده، و فقره‌ی أیام صبر ثابت (صحیح) است. [↑](#footnote-ref-1152)
1153. - که در بین مردم کم ارزش و نادان باقی بمانی؟!. [↑](#footnote-ref-1153)
1154. - این حدیث را در سنن ترمذی نیافتم، اما در سنن ابن ماجه: ج2/ ص1307، کتاب الفتن، باب التثبت فی الفتنة، حدیث شماره: 3957 روایت شده،‌ علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1154)
1155. - جنگ و جدال. [↑](#footnote-ref-1155)
1156. - سنن ابو داود: ج3/ ص138، کتاب الخراج والإمارة والفیء، باب فی کراهیة الاقتراض فی آخر الزمان، حدیث شماره: 2959 روایت شده،‌ علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1156)
1157. - مشکاة المصابیح: ج3/ ص1425، الفصل الثالث، حدیث شماره: 5151. [↑](#footnote-ref-1157)
1158. - صحیح مسلم: ج1/ ص69، کتاب الإیمان، باب بیان کون النهی عن المنکر من الإیمان، وأن الإیمان یزید وینقص، وأن الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر واجبان، حدیث شماره: 50. [↑](#footnote-ref-1158)
1159. - مشکاة المصابیح: ج1/ ص67، الفصل الثالث، حدیث شماره: 193. [↑](#footnote-ref-1159)
1160. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص15، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب اتباع سنة الخلفاء الراشدین المهدیین، حدیث شماره: 42، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1160)
1161. - سنن دارمی: ج1/ ص270، کتاب العلم، باب الفتیا وما فیه من الشدة، حدیث شماره: 174، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث منقطع می‌باشد؛ زیرا اعمش از ابن مسعود نشنیده است. [↑](#footnote-ref-1161)
1162. - سنن دارمی: ج1/ ص294، کتاب العلم، باب فی کراهیة أخذ الرأی، حدیث شماره: 219، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1162)
1163. - سنن ترمذی: ج5/ ص45، أبواب العلم، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة واجتناب البدع، حدیث شماره: 2677، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1163)
1164. - سنن ترمذی: ج5/ ص257، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ج، باب: ومن سورة المائدة، حدیث شماره: 3058، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف بوده؛ لیکن برخی از جمله‌های آن صحیح است. و سنن ابن ماجه: ج2/ ص1330، کتاب الفتن، باب قوله تعالى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ﴾ [المائدة: 105]، حدیث شماره: 4014، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف بوده؛ لیکن فقره‌ی أیام صبر ثابت (صحیح) است. [↑](#footnote-ref-1164)
1165. - شرح السنة: ج15/ ص24، کتاب الفتن،‌ باب أشراط الساعة، حدیث شماره: 4230، و این حدیث در صحیح مسلم: ج4/ ص2268، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب فضل العبادة فی الهرج، حدیث شماره: 2948. [↑](#footnote-ref-1165)
1166. - سنن ترمذی: ج4/ ص529، أبواب الفتن، باب، حدیث شماره: 2266، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1166)
1167. - پای خود را بر پالان شتر گذاشت (و می‌خواست آن را سوار شود). [↑](#footnote-ref-1167)
1168. - شرح السنة للبغوی: ج10/ ص66، کتاب الإمارة والقضاء، باب ثواب من تکلم بحق عند سلطان جائر، حدیث شماره: 2474، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-1168)
1169. - و آن توشه‌دان هیچگاه از کمر من جدا نمی‌شد. [↑](#footnote-ref-1169)
1170. - مشکاة المصابیح: ج3/ ص1668، حدیث شماره: 5933، و نگا: سنن ترمذی: ج5/ ص685، أبواب المناقب، باب مناقب أبی هریرة س، حدیث شماره: 3839، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن الأسناد است. [↑](#footnote-ref-1170)
1171. - صحیح بخاری: ج7/ ص157، کتاب اللباس، باب نقش الخاتم، حدیث شماره: 5873. [↑](#footnote-ref-1171)
1172. - صحیح بخاری: ج7/ ص158، کتاب اللباس، باب: هل یجعل نقش الخاتم ثلاثة أسطر، حدیث شماره: 5878. [↑](#footnote-ref-1172)
1173. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج2/ ص791. [↑](#footnote-ref-1173)
1174. - مسند ابی یعلی: ج12/ ص137، مسند حسن بن علی، حدیث شماره: 6767، حسین سلیم أسد گفته: إسناد این حدیث تالف (بی ارزش) است. [↑](#footnote-ref-1174)
1175. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج2/ ص548. [↑](#footnote-ref-1175)
1176. - المعجم الکبیر للطبرانی: ج1/ ص84، سن عثمان ووفاته س، حدیث شماره: 120. [↑](#footnote-ref-1176)
1177. -الریاض النضرة فی مناقب العشرة: ج3/ ص38، الفصل التاسع: فی ذکر نبذ من فضائله. [↑](#footnote-ref-1177)
1178. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج3/ ص1052. [↑](#footnote-ref-1178)
1179. - مصنف ابن ابی‌شیبة: ج7/ ص519، کتاب الفتن، ما ذکر فی عثمان، حدیث شماره: 37688. [↑](#footnote-ref-1179)
1180. - مسند امام احمد: ج31/ ص553، مسند الکوفیین، ومن حدیث جریر بن عبد الله، عن النبی ج، حدیث شماره: 19224، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-1180)
1181. - مصنف ابن ابی‌شیبة: ج7/ ص516، کتاب الفتن، ما ذکر فی عثمان، حدیث شماره: 37663. [↑](#footnote-ref-1181)
1182. - شرح السنة للبغوی: ج14/ ص396، کتاب الرقاق، باب تغیر الناس وذهاب الصالحین، حدیث شماره: 4200. [↑](#footnote-ref-1182)
1183. - الاستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج1/ ص213، باب ثمامة (بن عدی قرشی). [↑](#footnote-ref-1183)
1184. - شرح السنة للبغوی: ج15/ ص18، کتاب الفتن، روایت شماره: 4225. [↑](#footnote-ref-1184)
1185. - کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج1/ ص104، باب معرفة الخلفاء من الملوک، حدیث شماره: 248. [↑](#footnote-ref-1185)
1186. - تخریج همه‌ی این احادیث گذشت. [↑](#footnote-ref-1186)
1187. - الشریعة، تألیف ابو بکر آجری: ج4/ ص1759، باب ذکر خلافة أمیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب. [↑](#footnote-ref-1187)
1188. - یعنی مقتضای حکمت الهی اینست که بعد از مفقود شدن یک ضد، ضد دیگر بلا فاصله جای آن را نمی‌گیرد بلکه پس از گذشت فاصله‌ای از زمان این ضد به وجود می‌آید، لهذا پس از خلافت خاصه‌ی کامله بلافاصله سلطنت جابره ظاهر نشد، بلکه شرایطی به وجود آمد که نه خلافت خاصه‌ی کامله بود و نه سلطنت جابره. (ش) [↑](#footnote-ref-1188)
1189. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1331، کتاب الفتن، باب قوله تعالى: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ عَلَيۡكُمۡ أَنفُسَكُمۡۖ﴾ [المائدة: 105]، حدیث شماره: 4015، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است؛ چرا که مکحول (یکی از رواة) این حدیث را به صیغه‌ی «عن» روایت کرده، و عنعنه‌ی وی پذیرفته نمی‌شود. [↑](#footnote-ref-1189)
1190. - سنن دارمی: ج1/ ص292، کتاب العلم، باب فی کراهیة أخذ الرأی، حدیث شماره: 216، حسین سلیم اسد دارانی گفته: اسناد این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-1190)
1191. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1323، کتاب الفتن، باب فتنة المال، حدیث شماره: 3995، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1191)
1192. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1324، کتاب الفتن، باب فتنة المال، حدیث شماره: 3996، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1192)
1193. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1324، کتاب الفتن، باب فتنة المال، حدیث شماره: 3997، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1193)
1194. - مشکاة المصابیح: ج1/ ص61، الفصل الثانی، حدیث شماره: 172، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: سنن ابو داود: ج4/ ص198، کتاب السنة، باب شرح السنة، حدیث شماره: 4597، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن است. [↑](#footnote-ref-1194)
1195. - صحیح مسلم: ج3/ ص1524، کتاب الإمارة، باب قوله ج: «لا تزال طائفة من أمتی ظاهرین على الحق لا یضرهم من خالفهم». [↑](#footnote-ref-1195)
1196. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1319، کتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غریبا، حدیث شماره: 3986، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. البته نص روایت ابن ماجه از ابو هریره س این‌گونه است: «بدأ الإسلام غریبا، وسیعود غریبا، فطوبى للغرباء». و نگا: صحیح مسلم: ج1/ ص130، کتاب الإیمان، باب بیان أن الإسلام بدأ غریبا وسیعود غریبا، وأنه یأرز بین المسجدین، حدیث شماره: 145. [↑](#footnote-ref-1196)
1197. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1320، کتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غریبا، حدیث شماره: 3987، علامه آلبانی گفته: این حدیث حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-1197)
1198. - کسانی که قبائل خویش را ترک کرده و به خدمت رسول الله ج آمده باشند. (ش) [↑](#footnote-ref-1198)
1199. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1320، کتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غریبا، حدیث شماره: 3988، علامه آلبانی گفته: این حدیث به استثنای جمله‌ی: «قال قیل وَمَنِ الغُرَبَاءُ قَالَ النُّزَّاعُ مِنَ القَبَائِل» صحیح است. [↑](#footnote-ref-1199)
1200. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1320، کتاب الفتن، باب بدأ الإسلام غریبا، حدیث شماره: 3989، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1200)
1201. - سنن ترمذی: ج5/ ص257، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ج، باب: ومن سورة المائدة، حدیث شماره: 3058، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف بوده و قسمت‌های از آن صحیح است، و سنن ابن ماجه: ج2/ ص1330، کتاب الفتن، باب الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: 4014، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف بوده، و فقره‌ی أیام صبر ثابت (صحیح) است. [↑](#footnote-ref-1201)
1202. - غبار آلود. [↑](#footnote-ref-1202)
1203. - کوزه‌ای که در آن آب قرار نگیرند. [↑](#footnote-ref-1203)
1204. - مشکاة المصابیح: ج2/ ص1480، الفصل الأول، حدیث شماره: 5380، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح مسلم: ج1/ ص128، کتاب الإیمان، باب بیان أن الإسلام بدأ غریبا وسیعود غریبا، وأنه یأرز بین المسجدین، حدیث شماره: 144. [↑](#footnote-ref-1204)
1205. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1349، کتاب الفتن، باب الآیات، حدیث شماره: 4058، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1205)
1206. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1349، کتاب الفتن، باب الآیات، حدیث شماره: 4058، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1206)
1207. - سنن ابو داود: ج4/ ص214، کتاب السنة، باب فی النهی عن سب أصحاب رسول الله ج، حدیث شماره: 4658، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. و نگا: صحیح مسلم: ج4/ ص1967، کتاب فضائل الصحابة ش باب تحریم سب الصحابة ش، حدیث شماره: 2540. [↑](#footnote-ref-1207)
1208. - سنن ابو داود: ج4/ ص216، کتاب السنة، باب ما یدل على ترک الکلام فی الفتنة، حدیث شماره: 4662، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1208)
1209. - سنن ترمذی: ج5/ ص687، أبواب المناقب، باب مناقب معاویة بن أبی سفیان س، حدیث شماره: 3842، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1209)
1210. - الطبقات الکبری: ج1/ ص108، روایت شماره: 31، و تاریخ دمشق: ج59/ ص78، 7510- معاویة بن صخر أبی سفیان بن حرب.

      فضائل الصحابة، احمد بن حنبل: ج2/ ص915، فضائل معاویة بن أبی سفیان رضی الله عنهما، حدیث شماره: 1750. [↑](#footnote-ref-1210)
1211. - سنن ترمذی: ج5/ ص687، أبواب المناقب، باب مناقب معاویة بن أبی سفیان س، حدیث شماره: 3843، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح لغیره است. [↑](#footnote-ref-1211)
1212. - ترجمه‌ی آیه: «به (هدایت) شما اشتیاق وافری دارد و نسبت به مومنان دلسوز و مهربان است». [↑](#footnote-ref-1212)
1213. - الفردوس بمأثور الخطاب: ج5/ ص77، روایت شماره: 7507، تألیف: شیرویه بن شهردار مشهور به الدیلمی الهمذانی (متوفى: 509 هـ)، تحقیق: سعید بن بسیونی زغلول، ناشر: دار الکتب العلمیة – بیروت، چاپ نخست، سال: 1406 هـ/ 1986م. [↑](#footnote-ref-1213)
1214. - الشریعة للآجری: ج5/ ص2476، کتاب فضائل معاویة بن أبی سفیان س، باب ذکر وصیة النبی ج وسلم لمعاویة س: «إن ولیت فاعدل»، حدیث شماره: 1966. [↑](#footnote-ref-1214)
1215. - صحیح بخاری: ج4/ ص42، کتاب الجهاد والسير، باب ما قيل في قتال الروم، حدیث شماره: 2924. [↑](#footnote-ref-1215)
1216. - شرح السنة للبغوی: ج13/ ص312، کتاب الفضائل، باب علامات النبوة، حدیث شماره: 3731، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1216)
1217. - شاه ولی الله مرحوم در این مبحث بطور خلاصه پنج فضیلت مسلمه‌ی معاویه ابن ابی سفیانس را ذکر نموده که از این قرار است: 1- معاویه از جمله‌ی صحابه کرام رضوان الله عنهم اجمعین است. 2- رسول الله برای فلاح و کامیابی ایشان دعاء کرده‌اند. 3- در اولین جهاد دریائی شرکت نموده بلکه فرمانده فاتح آن لشکر بوده است. 4- شرافت کتابت وحی برای آن جناب ج را حاصل کرده است. 5- محبت و عظمت آن حضرت ج در دل او جاگزین بوده است.

      برای تفصیل بیشتر فضائل معاویهس به کتب معتبر تاریخ و سیره مراجعه شود که از آن جمله علامه ابن حجر مکی در کتاب «تطهیر الجنان» فضایل ایشان را به خوبی بیان نموده است، دلیل دیگر بر فضیلت معاویه اینست که علی مرتضی در میدان جنگ با ایشان به ایمان وی شهادت می‌دادند، چنانچه در کتب معتبر اهل سنت و شیعه مکررا آمده است. بطور مثال علامه ابن حجر مکی در تطهیر الجنان از قول علیس نقل می‌کند که در باره‌ی معاویه و اهل شام فرمود: «إخواننا بغوا علینا». و در نهج البلاغه چاپ مصر، قسم دوم صفحه 118 آمده است که علیس درباره‌ی مسائل اختلافی بین خود و معاویه بطور فرمان رسمی به تمام شهرهای بزرگ دولت اسلامی نوشت: «وکان بدء أمرنا انا التقینا والقوم من أهل الشام والظاهر ان ربنا واحد ونبینا واحد ودعوتنا فی الإسلام واحدة ولا نستزیدهم فی الإیمان بالله والتصدیق برسله ولا یستزیدوننا، والأمر واحد إلا ما اختلفنا فیه من دم عثمان ونحن منه براء». (ش) [↑](#footnote-ref-1217)
1218. - هیچ شکی نیست که امیر معاویهس نامه‌ها و فرمان‌های رسول خداج را می‌نوشته است، اما حلی و هم‌فکران او در کتابت وحی ایشان شکوکی پیش کرده‌اند که شیخ الاسلام ابن تیمیه/ در منهاج السنة النبویة جواب کافی این شکوک را ارائه داشته است. (ش) [↑](#footnote-ref-1218)
1219. - الشریعة للآجری: ج5/ صص2451- 2457، کتاب فضائل معاویة بن أبی سفیان رضی الله عنه، باب ذکر استکتاب النبی ج لمعاویة / بأمر من الله عزّ وجل، احادیث شماره: 1934- 1940. [↑](#footnote-ref-1219)
1220. - البیان والتبیین: ج1/ ص241، أبی عثمان عمرو بن بحر مشهور به جاحظ (متوفى: 255 هـ)، تحقیق: محامی فوزی عطوی، ناشر: دار صعب – بیروت، چاپ نخست، سال: 1968م. البته این جملات را به عتبه بن غزوان سلمی منسوب کرده اند که بعد از فتح ابله ایراد کرده است. [↑](#footnote-ref-1220)
1221. - مسند امام احمد: ج28/ ص115، حدیث معاویة بن ابی‌سفیان س، حدیث شماره: 16910، شعیب الأرنؤوط گفته اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. نگا: صحیح مسلم: ج2/ ص718، کتاب الکسوف، باب النهی عن المسألة، حدیث شماره: 1037. [↑](#footnote-ref-1221)
1222. - صحیح بخاری: ج8/ ص104، کتاب الرقاق، باب رفع الأمانة، حدیث شماره: 6498، و صحیح مسلم: ج4/ ص1973، کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالى عنهم، باب قوله ج: الناس کإبل مائة لا تجد فیها راحلة، حدیث شماره: 2547. [↑](#footnote-ref-1222)
1223. - صحیح مسلم: ج4/ ص1962، کتاب فضائل الصحابة رضی الله تعالى عنهم، باب فضل الصحابة ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم، حدیث شماره: 2533. [↑](#footnote-ref-1223)
1224. - معجم ابن الأعرابی: ج2/ ص427، روایت شماره: 817، تألیف: أبو سعید بن الأعرابی أحمد بن محمد بصری (متوفى: 340 هـ)، تحقیق وتخریج: عبد المحسن بن إبراهیم بن أحمد الحسینی، ناشر: دار ابن الجوزی، المملکة العربیة السعودیة، چاپ نخست، سال: 1418 هـ/ 1997م. [↑](#footnote-ref-1224)
1225. - این روایت در کتاب‌های متعدد حدیثی روایت شده؛ از جمله: صحیح مسلم: ج3/ ص1452، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: 1821. و نگا: صحیح بخاری: ج9/ ص81, کتاب الأحکام, بابالاستخلاف, حدیث شماره: 7222. [↑](#footnote-ref-1225)
1226. - شرح السنة للبغوی: ج14/ ص192،کتاب فضائل الصحابة، باب فضل فقراء المهاجرین. [↑](#footnote-ref-1226)
1227. - سنن دارمی: ج1/ ص220، حدیث شماره: 84، حسین سلیم أسد دارانی گفته: راویان این سند ثقه اند؛ اما این روایت مرسل است. [↑](#footnote-ref-1227)
1228. - سنن دارمی: ج1/ ص223، حدیث شماره: 89، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت صحیح است. [↑](#footnote-ref-1228)
1229. - سنن ترمذی: ج5/ ص588، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3618، علامه آلبانی گفته: این حدیث صححی است. [↑](#footnote-ref-1229)
1230. - سنن دارمی: ج1/ ص222، حدیث شماره: 85، حسین سلیم أسد دارانی گفته: اسناد این روایت صحیح بوده، اما این روایت مرسل است. [↑](#footnote-ref-1230)
1231. -الشمائل المحمدیة: ج1/ ص212، تألیف: محمد بن عیسى بن سوره ترمذی، أبو عیسى (متوفى: 279 هـ)، ناشر: دار إحیاء التراث العربی – بیروت. [↑](#footnote-ref-1231)
1232. - صحیح مسلم: ج4/ ص1858، کتاب فضائل الصحابة ش، باب من فضائل أبی بکر الصدیق رضی الله عنه، حدیث شماره: 2388. [↑](#footnote-ref-1232)
1233. - صحیح بخاری: ج5/ ص9، کتاب المناقب، باب قول النبی ج: «لو کنت متخذا خلیلا»، حدیث شماره: 3677. [↑](#footnote-ref-1233)
1234. - مسند امام احمد: ج18/ ص133، حدیث شماره: 11588، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح لغیره است. [↑](#footnote-ref-1234)
1235. - سنن ترمذی: ج5/ ص610، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3664، وسنن ترمذی: ج5/ ص611، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3665. علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1235)
1236. - سنن ترمذی: ج5/ ص610، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3663، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1236)
1237. - شرح السنة للبغوی: ج14/ ص103، باب فی فضل أبی بکر وعمر ش، حدیث شماره: 3898. ابو عیسی گفته: این حدیثی غریب است که ما آن‌را به جز از حدیث الحکم بن عطیه (یکی از راویان این سند) نمی‌شناسیم. [↑](#footnote-ref-1237)
1238. - سنن ترمذی: ج5/ ص612، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3669، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1238)
1239. - مسند امام احمد: ج29/ ص518، حدیث شماره: 17995، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1239)
1240. - سنن ترمذی: ج5/ ص613، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3671، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1240)
1241. - سنن ترمذی: ج5/ ص616، أبواب المناقب، باب، حدیث شماره: 3680، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1241)
1242. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص77، حدیث شماره: 4447، اسناد این حدیث صحیح است و شیخین آن را روایت نکرده اند، اما حافظ ذهبی گفته: عاصم بن عمر (یکی از راویان این سند) واهی است. [↑](#footnote-ref-1242)
1243. - صحیح بخاری: ج5/ ص10، کتاب المناقب، باب مناقب عمر بن الخطاب، حدیث شماره: 3682. [↑](#footnote-ref-1243)
1244. - سنن ابو داود: ج4/ ص208، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، حدیث شماره: 4634، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1244)
1245. - مسند ابو یعلی: ج3/ ص179، حدیث شماره: 1603، حسین سلیم أسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1245)
1246. - صحیح مسلم: ج4/ ص1866، کتاب فضائل الصحابة ش، باب من فضائل عثمان بن عفان رضی الله عنه، حدیث شماره: 2401. [↑](#footnote-ref-1246)
1247. - شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة، تألیف لالکائی: ج7/ ص1378, حدیث شماره: 2460. [↑](#footnote-ref-1247)
1248. - سنن دارمی: ج1/ ص225، کتاب دلائل النبوة، باب فی وفاة النبی ج، روایت شماره: 92، حسین سلیم أسد دارانی گفته: در اسناد این روایت دو راویِ مجهول وجود دارد، و این سند موقوف بر عبد الله بن الأهتم (یکی از رواة آن) است. [↑](#footnote-ref-1248)
1249. - ترجمه‌ی آیه: «کتابی با آیات هم‌گون و مکرّر». [↑](#footnote-ref-1249)
1250. - مسند امام احمد: ج30/ ص293، حدیث شماره: 18348، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1250)
1251. - صحیح ابن حبان: ج16/ ص239، باب فضل الصحابة والتابعین ش، ذکر الإخبار عن وصیة المصطفى ج الخیر بالصحابة والتابعین بعده، حدیث شماره: 7254، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط شیخین صحیح است. [↑](#footnote-ref-1251)
1252. - کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج1/ ص104، باب معرفة الخلفاء من الملوک، حدیث شماره: 248. [↑](#footnote-ref-1252)
1253. - مسند ابو یعلی موصلی: ج2/ ص177، حدیث شماره: 873، حسین سلیم اسد گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1253)
1254. - سنن ترمذی: ج4/ ص468، أبواب الفتن، باب ما جاء فی الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر، حدیث شماره: 2170، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است، و اما حکمی که شاه ولی الله ذکر نموده، حکم ترمذی بر این حدیث می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1254)
1255. - فرق بین نوع و صنف اینست که اختلاف انواع به سبب امور ذاتیه می‌باشد، مثل انسان و اسب که ذات آن‌ها با هم مختلف‌اند، و اختلاف در اصناف به سبب امور خارجی می‌باشد، مثل انسان افغانی و ترکی. [↑](#footnote-ref-1255)
1256. - کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج1/ ص104، باب معرفة الخلفاء من الملوک، حدیث شماره: 248. [↑](#footnote-ref-1256)
1257. - صحیح مسلم: ج3/ ص1475، کتاب الإمارة، باب الأمر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن وتحذیر الدعاة إلى الکفر، حدیث شماره: 1847. امام بخاری نیز این حدیث را با اندکی اختلاف در الفاظ روایت کرده که در حاشیه‌ی بعدی آن را می‌آوریم. [↑](#footnote-ref-1257)
1258. - صحیح بخاری: ج4/ ص199، کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام، حدیث شماره: 3606. [↑](#footnote-ref-1258)
1259. - شرح السنة للبغوی: ج15/ ص11، کتاب الفتن، حدیث شماره: 4220، [↑](#footnote-ref-1259)
1260. - المعجم الأوسط للطبرانی: ج7/ ص218، باب المیم من اسمه: محمد، حدیث شماره: 7318، سپس گفته: این حدیث را از سماک بن حرب به جز ناصح، و از ناصح به جز علی بن هاشم کسی دیگر روایت نکرده است. و فضائل الخلفاء الأربعة وغیرهم لأبی نعیم الأصبهانی: ج1/ ص170، خلافة أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب، س، حدیث شماره: 219. [↑](#footnote-ref-1260)
1261. - در روایت مستدرک: «أن الأمة ستغدر بی بعده» آمده، که به نظر می‌رسد شاه ولی الله به خطار فته باشند؛ نگا: المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص150، حدیث شماره: 4676، حافظ ذهبی گفته: این حدیث صحیح است. البته این حدیث نیاز به تحقیق بیشتر دارد؛ که چطور نسبت غدر و خیانت به همه‌ی امت داده شده؛ و حال آن‌که در حدیث صحیح دیگری می‌فرماید: «امت محمد هرگز بر گمراهی جمع نمی‌شوند»، و فضایل شیخین نسبت به فضایل علی س خیلی بیشتر و کارنامه‌های که انجام داده اند افزون‌تر و فتوحات و عدالت شان گسترده‌تر می‌باشد. [↑](#footnote-ref-1261)
1262. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص151، حدیث شماره: 4677، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط شیخین است. [↑](#footnote-ref-1262)
1263. - مسند امام احمد: ج2/ ص106، حدیث شماره: 696،شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1263)
1264. - نام جنگی است که بین علی مرتضی و ام المؤمنین عائشه، طلحه و زبیرش در نزدیکی شهر بصره واقع شده است. چونکه عائشه صدیقه در این جنگ بر شتری سوار بود، این جنگ به «جمل» معروف شد. این واقعه اسفبار که در ماه جمادی الثانی سال 36 هجری به وقوع پیوسته اولین جنگی است که در بین مسلمان‌ها (صحابه کرام) اتفاق افتاده است. بر پا کنندگان این جنگ همان باغیان فتنه‌گری بودند که پیش از آن عثمان ذی النورین را به شهادت رسانده بودند و در هنگام این جنگ در لشکر علی قرار داشتند. در این جنگ از طرفین حدود سیزده هزار نفر به قتل رسیده که سرخیل شهداء طلحه و زبیر ب بودند، إنا لله وإنا إلیه راجعون. (ش) [↑](#footnote-ref-1264)
1265. - مسند ابو یعلی موصلی: ج8/ ص282، حدیث شماره: 4868، حسین سلیم أسد دارانی گفته: إسناد این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1265)
1266. - المستدرک علی الصحیحین: ج4/ ص515، حدیث شماره: 8447، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است، اما شیخین آن را روایت نکرده‌اند. [↑](#footnote-ref-1266)
1267. - نام جنگی است که در ماه صفر سال 37 هجری بین علی و معاویه ب بوقوع پیوسته است. بعد از آن مسأله تحکیم پیش آمد که ابو موسی اشعری از طرف علی و عمرو بن عاص از طرف معاویه به حیث حکم معرفی شدند که در نتیجه ابو موسی اشعری، علی را از خلافت عزل نموده و عمرو بن عاص مقام خلافت را برای معاویه برقرار داشت، در این جنگ که علی برای سرکوبی اهل شام با لشکری از عراق حرکت نمود تعداد زیادی از صحابه کرام به شهادت رسیدند. (ش) [↑](#footnote-ref-1267)
1268. - صحیح بخاری: ج9/ ص17، کتاب استتابة المرتدین والمعاندین وقتالهم،‌ باب قول النبی ج: «لا تقوم الساعة حتى یقتتل فئتان، دعوتهما واحدة»، حدیث شماره: 6935، و صحیح مسلم: ج4/ ص2214، کتاب الفتن وأشراط الساعة،‌ باب إذا تواجه المسلمان بسیفیهما. [↑](#footnote-ref-1268)
1269. - صحیح بخاری: ج1/ ص97، کتاب الصلاة، باب التعاون فی بناء المسجد، حدیث شماره: 447. البته در روایت صحیح بخاری: «تقتله الفئة الباغیة» آمده، و روایتی که شاه ولی الله آورده روایت امام مسلم: ج4/ ص2236، کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب لا تقوم الساعة حتى یمر الرجل بقبر الرجل فیتمنى أن یکون مکان المیت من البلاء، حدیث شماره: 2916 است. [↑](#footnote-ref-1269)
1270. - نهروان نام جنگی است که در سال 38 هجری بین علیس و خوارج در منطقه «نهروان» درگرفت، مختصر واقعه این طور است که علی بعد از واقعه «تحکیم» حکم ابوموسی اشعری را قبول نکرد، چرا که ابوموسی اشعری او را از خلافت عزل کرده بود، در نتیجه بعضی از شیعیان علی از او برگشته و او را تکفیر نمودند که بعدها بنام «خوارج» مسمی شدند. علی س برای سرکوبی آن‌ها لشکر کشید و در جنگ نهروان آن‌ها را شکست داد اما این فرقه قوی شده و برای خلافت اموی و عباسی درد سر بزرگ شدند و حتی از لحاظ علمی نیز رشد کرده و علمای اهل سنت نظرات و عقائد خوارج را جواب‌های علمی دادند. (ش) [↑](#footnote-ref-1270)
1271. - المستدرک علی الصحیحین: ج3/ ص151، کتاب معرفة الصحابة ش،وأما قصة اعتزال محمد بن مسلمة الأنصاری عن البیعة، حدیث شماره: 4679، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط امام مسلم است. [↑](#footnote-ref-1271)
1272. - صحیح بخاری: ج9/ ص56، کتاب الفتن، باب قول النبی ج للحسن بن علی: «إن ابنی هذا لسید، ولعل الله أن یصلح به بین فئتین من المسلمین»، حدیث شماره: 7109. [↑](#footnote-ref-1272)
1273. - مصنف ابن ابی شیبة: ج6/ ص207، کتاب الأمراء، ما ذکر من حدیث الأمراء والدخول علیهم، حدیث شماره: 30715. [↑](#footnote-ref-1273)
1274. - شهادت حسینس در محرم سال 61 هجری واقع شد که شانزده تن از خاندان ایشان در این واقعه به شهادت رسیدند. حافظ ذهبی در المنتقی من منهاج الاعتدال صفحه 267 می‌نویسد: «وأما یزید فلم یأمر بقتل الحسین باتفاق أهل النقل، ولکن کتب لابن زیاد أن یمنعه من ولایة العراق، والحسین کان یظن ان أهل العراق ینصرونه ویوفون له بما کتبوا الیه فأرسل إلیهم ابن عمه مسلم بن عقیل، فلما قتلوا مسلما وغدروا به وبایعوا ابن زیاد أراد الحسین الرجوع فأدرکته السریة الظالـمة، فطلب أن یذهب إلی یزید أو یذهب إلی الثغر او یرجع إلی بلده، فلم یمکنوه من ذلک حتی یستأسر لهم ولکن هو أبی ان یسلم نفسه وأن ینزل علی حکم عبید الله بن زیاد وقاتل حتی قتل شهیدا رضی الله عنه. ولـما بلغ ذلک یزید أظهر التوجع وظهر البکاء فی داره ولم یسب لهم حریما أصلا بل جهزهم واعطاهم وبعثهم إلی الـمدینة...». (ش) [↑](#footnote-ref-1274)
1275. - مشکاة المصابیح: ج3/ ص1741، حدیث شماره: 6180، و دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشریعة للبیقهی: ج6/ ص469، باب ما روی فی إخباره بقتل ابن ابنته أبی عبد الله الحسین بن علی بن أبی طالب. [↑](#footnote-ref-1275)
1276. - این واقعه در مدینه‌ی منوره اتفاق افتاد، اصل واقعه از این قرار است که در سال 36 هجری برای یزید بن معاویه خبر رسید که مردم مدینه منوره شورش نموده‌اند، یزید بخاطر سرکوبی آن‌ها لشکری به مدینه فرستاد و در نتیجه تعدادی از صحابه کرام به قتل رسیدند، حافظ ذهبی اسباب لشکرکشی یزید به مدینه را اینطور می‌نویسد: «وأما فعله بأهل الحرة، فإنهم لـما خلعوه واخرجوا نوابه وحاصروا عشیرته، أرسل إلیهم مرة بعد مرة یطلب الطاعة فامتنعوا وصمموا، فجهز إلیهم مسلم بن عقبة الـمری وأمره أن ینذرهم ویهددهم فإن أبوا قاتلهم». الـمنتقی من منهاج الاعتدال صفحة 292. (ش) [↑](#footnote-ref-1276)
1277. - در نزدیکی شهر مدینه سنگ‌های سیاهی وجود دارد که چون خاصیت آتشزائی دارد آن‌ها را احجار زیت (سنگ روغن دار) می‌گویند. (ش) [↑](#footnote-ref-1277)
1278. - این حدیث را در سنن ابو داود نیافتم، و آن را معمر بن راشد در جامع خود روایت کرده؛ نگا: الجامع: ج11/ ص351، باب الفتن، حدیث شماره: 20729، تألیف: معمر بن أبی عمرو راشد أزدی بصری (متوفى: 153 هـ)، تحقیق: حبیب الرحمن أعظمی، ناشر: المجلس العلمی بباکستان، وتوزیع المکتب الإسلامی ببیروت، چاپ دوم، سال: 1403 هـ. و نگا: مسند امام احمد: ج35، ص252، حدیث شماره: 21325، شعیب الأرنؤوط گفته: اسناد این حدیث بنا بر شرط امام مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-1278)
1279. - خلاصه واقعه بی‌حرمتی مکه‌ی مکرمه از این قرار است: آنگاه که یزید از اهل مدینه بیعت خواست بعضی از صحابه کرام و از آن جمله حسین بن علی و عبدالله بن زبیر از بیعت با یزید سرباز زدند و از مدینه خارج شده به مکه رفتند، در این هنگام حسین فریب غداران کوفه را خورده و به امید بیعت شیعیان پدرش با او روانه عراق شد که در راه به رتبه‌ی شهادت فائز گشت، اما عبد الله بن زبیر در مکه باقی مانده و در آن جا ادعای خلافت نمود. در ماه صفر سال 64 هجری لشکر یزید به جنگ ابن زبیر آمده و در مکه با هم پیکار نمودند که در نتیجه قسمتی از پرده‌ی کعبه معظمه در آتش سوخت، در اثنای جنگ خبر وفات یزید آمده و لشکر او مراجعت نمودند و خلافت عبدالله بن زبیر مستحکم شد تا اینکه عبد الملک ابن مروان در سال 73 هجری حجاج بن یوسف ثقفی را با لشکر گران به جنگ ابن زبیر فرستاد که در نتیجه عبدالله ابن زبیر به شهادت رسیده و حجاج مظالم زیاد نمود. حافظ ذهبی درباره‌ی سوختن کعبه معظمه می‌نویسد: «وأما الکعبة فلم تقصد بإهانة، وإنما قصدوا ابن الزبیر، ولم یهدم یزید الکعبة ولا أحرقها باتفاق الـمسلمین ولکن طارت إلی الاستار شرارة من نار من امرأة فاحترقت الکعبة فهدمها ابن الزبیر وأعادها». الـمنتقی صفحة 275. (ش) [↑](#footnote-ref-1279)
1280. - سنن ترمذی: ج5/ ص729، أبواب المناقب، باب فی ثقیف وبنی حنیفة، حدیث شماره: 3944، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1280)
1281. - صحیح مسلم: ج4/ ص1971، کتاب فضائل الصحابة ش، باب ذکر کذاب ثقیف ومبیرها، حدیث شماره: 2545. [↑](#footnote-ref-1281)
1282. - مشهور به مختار کذاب. [↑](#footnote-ref-1282)
1283. - صحیح بخاری: ج9/ ص47، کتاب الفتن، باب قول النبی ج: «هلاک أمتی على یدی أغیلمة سفهاء»، حدیث شماره: 7058. [↑](#footnote-ref-1283)
1284. - در صحت این حدیث ادنی تردیدی وجود ندارد؛ و اما این‌که مراد بنی مروان باشد اشتباه آشکاری است که شاه ولی الله مرتکب شده است؛ به دلیل این‌که: در ادامه‌ی همین روایت آمده: مروان بن حکم (رئیس بنی مروان) با شنیدن این حدیث می‌گوید: «لعنة الله علیهم غلمة: لعنت الله بر چنین جوانانی باد»، و اگر او و فرزندانش مراد می‌بودند، هرگز این جمله را بر زبان نمی‌آورد. و دیگر اینکه: در ادامه‌ی همین حدیث ابو هریره آن‌ها را مشخص میسازد و می‌گوید: بنی فلان و بنی فلان که نامی از بنی مروان یا بنی امیه نمی‌برد. و بالآخره این‌که بنی مروان نه تنها امت اسلامی را هلاک نکردند بلکه مسلمانان در زمان حکومت آنان از جنگ‌های داخلی نجات یافته، و هم آنان دامنه‌ی فتوحات را گسترانیدند و شهرها و سرزمین‌های زیادی را برای امت فتح کردند. [↑](#footnote-ref-1284)
1285. - المستدرک علی الصحیحین: ج4/ ص525، کتاب الفتن والملاحم،أما حدیث أبی عوانه، حدیث شماره: 8475، حافظ ذهبی گفته: این حدیث منقطع است. [↑](#footnote-ref-1285)
1286. - مسند ابو یعلی موصلی: ج11/ ص348، تابع مسند أبی هریرة س، شهر بن حوشب، عن أبی هریرة، حدیث شماره: 6461. و المستدرک علی الصحیحین: ج4/ ص527، کتاب الفتن والملاحم،أما حدیث أبی عوانة، حدیث شماره: 8481، حافظ ذهبی گفته: این حدیث بنا بر شرط مسلم است. [↑](#footnote-ref-1286)
1287. - فضائل الأوقات: ج1/ ص209، حدیث شماره: 79، باب فی فضل لیلة القدر، تألیف: أحمد بن حسین بیهقی (متوفى: 458 هـ)، تحقیق: عدنان عبد الرحمن مجید القیسی، ناشر: مکتبة المنارة- مکة المکرمة، چاپ نخست، سال: 1410هـ. این حدیث در سنن ترمذی: ج5/ ص444، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ج، باب ومن سورة لیلة القدر، حدیث شماره: 3350 نیز آمده است، و علامه آلبانی گفته: این حدیث مضطرب، اسناد آن ضعیف و متن آن منکر است. [↑](#footnote-ref-1287)
1288. - سنن ترمذی: ج5/ ص444، أبواب تفسیر القرآن عن رسول الله ج، باب ومن سورة لیلة القدر، حدیث شماره: 3350 نیز آمده است، و علامه آلبانی گفته: این حدیث مضطرب، اسناد آن ضعیف و متن آن منکر است. تخریج این حدیث از مستدرک و فضائل الاوقات بیهقی در حاشیه‌ی قبلی گذشت. [↑](#footnote-ref-1288)
1289. - سنن ابو داود: ج3/ ص19، کتاب الجهاد، باب فی الرجل یغزو یلتمس الأجر والغنیمة، حدیث شماره: 2535، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1289)
1290. - مسند امام احمد: ج28، ص216، حدیث شماره:‌ 17005، شعیب الأرنؤوط گفته: این حدیث با شواهد خود صحیح است، اما این سند ضعیف است، و سنن ابو داود: ج3/ ص4، کتاب الجهاد، باب فی سکنى الشام، حدیث شماره: 2483، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1290)
1291. - سنن ابو داود: ج4/ ص109، کتاب الملاحم، باب ما یذکر فی قرن المائة، حدیث شماره: 4291، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1291)
1292. - بنی‌عباس یا سلسله‌ی عباسیان که زمام خلافت مقتدر اسلامی را بعد از امویان بدست گرفتند تا اینکه در سال 633 هجری بدست مغولان و بر اثر خیانت غداران داخلی سقوط کردند. (ش) [↑](#footnote-ref-1292)
1293. - کتاب الفتن، تألیف نعیم بن حماد: ج1/ ص104، باب معرفة الخلفاء من الملوک، حدیث شماره: 248. [↑](#footnote-ref-1293)
1294. - صحیح مسلم: ج3/ ص1453، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: 1821 (این روایت لفظ صحیح مسلم بود)، و نگا: صحیح بخاری: ج9/ ص81، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: 7222. [↑](#footnote-ref-1294)
1295. - صحیح مسلم: ج3/ ص1452، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش، حدیث شماره: 1821 (این روایت لفظ صحیح مسلم بود)، و نگا: صحیح بخاری: ج9/ ص81، کتاب الأحکام، باب الاستخلاف، حدیث شماره: 7222. [↑](#footnote-ref-1295)
1296. - سنن ترمذی: ج4/ ص531، أبواب الفتن، باب، حدیث شماره: 2269، علامه آلبانی گفته: اسناد این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1296)
1297. - سنن ابو داود: ج4/ ص94، کتاب الفتن والملاحم، باب ذکر الفتن ودلائلها، حدیث شماره: 4242، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1297)
1298. -معالم السنن، وهو شرح سنن أبی داود: ج4/ ص337- 338، تألیف: أبو سلیمان حمد بن محمد بن إبراهیم بن الخطاب البستی معروف به خطابی (متوفى: 388 هـ)، ناشر: المطبعة العلمیة – حلب، چاپ نخست، سال: 1351 هـ/ 1932م. [↑](#footnote-ref-1298)
1299. - سنن ابن ماجه: ج1/ ص10، افتتاح الکتاب فی الإیمان وفضائل الصحابة والعلم، باب التوقی فی الحدیث عن رسول الله ج، حدیث شماره: 23، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1299)
1300. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1367، کتاب الفتن، باب خروج المهدی، حدیث شماره: 4084، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1300)
1301. - سنن ابن ماجه: ج2/ ص1368، کتاب الفتن، باب خروج المهدی، حدیث شماره: 4088، علامه آلبانی گفته: این حدیث ضعیف است. [↑](#footnote-ref-1301)
1302. - سنن ابو داود: ج4/ ص125، کتاب الملاحم، باب قیام الساعة، حدیث شماره: 4350، علامه آلبانی گفته: این حدیث صحیح است. [↑](#footnote-ref-1302)